تقدیم به:

پیشگـــاه علیاحضرت
فرح پهلوی شهبانوی
ایران ریـاست عالیهٔ
کنگرهٔ سعدی و حافظ

دیوان

خواجه شمس الدین محمد

حافظ شیرازی

براساس نسخهٔ مورخ ۸۱۲-۸۱۷ هجری

و

نسخهٔ مورخ ذی‌الحجهٔ سال ۸۲۴ هجری قمری

باهتمام

سید محمدرضا جلالی نائینی

رئیس کانون وکلای دادگستری و عضو
انجمن ایرانی فلسفه و علوم انسانی

دکتر نذیر احمد

استاد و رئیس بخش فارسی
دانشگاه اسلامی علیگره - هند

مؤسسهٔ انتشارات امیرکبیر

حافظ شیرازی، خواجه شمس‌الدین محمد
دیوان حافظ
به‌اهتمام: سید محمدرضا جلالی نائینی و دکتر نذیر احمد
چاپ اول: ۱۳۵۰ - چاپ دوم: ۱۳۵۲
چاپ سوم: ۲۵۳۵ شاهنشاهی
چاپ وصحافی: چاپخانهٔ سپهر، تهران
شمارهٔ ثبت کتابخانهٔ ملی: ۱۴۴۵-۳۵/۹/۲۴

شعر حافظ همه بیت‌الغزل معرفت است
آفرین بـر نفس دلکش و لطف سخنش

سر آغاز

دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی که اخیراً بهمت و ارادت و تحقیق و تدقیق دانشمندان گرامی سید محمدرضا جلالی نائینی استاد تاریخ ادیان و نذیر احمد استاد دانشگاه علیگره هند از روی دو نسخه قدیم نزدیک بزمان خود خواجه با مقابله با طبعهای تحقیقاتی دیگر بطبعی مطبوع خاطر و طرزی منظور نظر زینت طبع یافته الحق موجب تحسین فراوان و تمجید بسیار اهل ذوق و ادب و خداوندان جهان بینش و دانش است.

درباره خواجه شیراز و اشعار دلاویز او هرچه گفته شود باز کم است چه‌دیوانش نه‌تنها مجموعه‌ای ازقصائد وغزلیات و رباعیات‌میباشد بلکه خودنمایندهٔ تطور افکار و تاریخ تحول ادب و فرهنگ فارسی است.

این دریای بیکران آنقدر ژرف و پهناور است که تحقیقاً در اعصار و قرون آتیه مادام‌که زبان شیرین بیان فارسی در جهان باقی مانده و برقرار است آن دیوان مبارك همواره مورد مطالعه بیشتر و تحقیق عمیق‌تر خواهد بود و صاحب‌نظران و ادب‌پروران جهان از آن بهره‌ور میشوند.

قرن حاضر که اکنون زمان زندگانی ماست از آن جهت براعصار و قرون گذشته امتیاز دارد که اهل این عصر آن آینه سراپا نمای عشق وعرفان را بسبك و روش نوآیین و پژوهشی وسیع از روی کهن‌ترین نسخه‌ها که در اطراف کتابخانه‌های عالم پراکنده است و از بنگاله گرفته تا پاریس و لندن و اسلامبول و امریکا موجود است مورد بررسی و کنجکاوی و تحشیه و تحقیق و مقابله و تطبیق قرار داده‌اند.

نمونه‌آن همین حافظ طبع جلالی نائینی است‌که با دو متن قدیم موجود در هندوستان و ترکیه (کتابخانه ایاصوفیه - اسلامبول) و با مقایسه و مقابله با طبعهای دیگر که آنها هم مبتنی بر نسخ موثق قدیمه است - با حوصله و صبر فراوان ونیروی دانش به‌بهترین وموثق‌ترین متنی جمع وتدوین وطبع فرموده‌اند.

در این عصر فرخنده دوگروه از دانشمندان جهان و عاشقان ادب وعرفان پیوسته سرگرم آن معشوقهٔ زیبای سخن و آن دیوان شیرین بیان بوده‌اند.

گروه اول نخبه فضلای ایران‌اند که بحق وراثت و بحکم «صاحب‌البیت ادری بما فی البیت» آن اشعار دل‌انگیز را جمع‌آوری و تصحیح و طبع کرده‌اند. ایشان که از برکت وفور و ترقی صنعت چاپ برخوردار بوده‌اند، هزاران نسخه منقح و مصحح بوجود آورده و منتشر ساخته‌اند که در شهرهای جهان مانند کلکته و لکنهو و بمبئی وکابل و تهران و شیراز بچاپ رسیده اکنون مانند قند

مکرر در دست تکرار طبع و استفاده صاحبدلان است.

این ناشرین و تدوین‌کنندگان دیوان از اوائل مائه سیزدهم هجری تاکنون فراوانند از آنجمله اول همه ظاهراً میرزا محمد متخلص به‌حکیم فرزند استاد معروف وصال شیرازی که در سال ۱۲۶۸ هجری قمری بخط ظریف خود بطبع سنگی لیتوگرافی در بمبئی بطبع رسانیده است.

دیگری سید محمد شیرازی متخلص به قدسی است که باز در همان شهر بخط و شیوه دلکش خود آن دیوان را در سال ۱۳۲۲ هجری‌قمری بحلیه چاپ درآورده است.

دیگری از پیش‌قدمان و ناشرین دیوان، مرحوم سیدعبدالرحیم خلخالی است که از روی نسخه کهن‌ترین آنرا در تهران بسال ۱۳۰۴ هجری شمسی با حروف سربی طبع فرموده است.

بالاخره در این اواخر همانا دیوان طبع مرحوم استاد علامه فقید سعید محمد قزوینی است که این استاد دقیق با مقابله با اقدم نسخ آن دیوان مبارك را با خط نستعلیق «گراور» نموده و معروف است. پس از آن در این اواخر فضلای دیگر چون حسین پژمان بختیاری و پرویز خانلری و مسعود فرزاد و سید ابوالقاسم انجوی شیرازی هریك بنوبت خود در این راه جلیل سعی جمیل کرده‌اند و اکنون در نزد معاصرین از آفتاب مشهورتر است.

تا عاقبت در این سال همایون فال که ۱۳۵۲ هجری شمسی است طبع نوینی از دیوان خواجه شیراز بسعی و اهتمام آقایان جلالی نائینی و نذیراحمد بظهور رسیده که اینك این‌تحفه نوین وارمغان نوآیین زینت‌بخش بزم‌صاحب‌دلان و عاشقان سخن حافظ میشود. از درگاه الهی مسئلت آنکه ایشانرا توفیق کامل عنایت فرماید که براین سعی میمون و این اثر گرانبها مانند آثار عدیده دیگر که از تاریخ و تفسیر و هندشناسی و غیره بوجود آورده‌اند باز هم آثار دیگر از ایشان انشاءالله در صحیفه روزگار بیادگار بماند.

گروه دوم که در طول مدت دو قرن اخیر به‌حافظ پرداخته و به‌سخنان او دلباخته‌اند جماعت شعراء و گویندگان بیگانه‌اند که از کلام خواجه بزرگ الهام گرفته و در شعر ملی خود عکسی از آن نمودار ساخته‌اند. و پس از آن زمره خاورشناسان و محققین خارجی هستند که در این مدت در اروپا و آسیا هریك بنحوی خاص پرده از جمال کلام معنوی گوینده شیراز برداشته و به ترجمه و تحقیق درباره او بذل جهد کرده‌اند آثار ایشان از بدایع و لطائف محصول دو قرن مجاهده و کوشش میباشد.

اما مترجمین این نکته را باید صریحاً اعتراف کنند که دیوان حافظ یکی از جمله کتب بلکه کتاب منحصر بفرد فارسی است که ترجمه کامل و نقل آن مطابق با اصول به‌دیگر السنه از محالات میباشد. اشعار خواجه شیراز علاوه برفصاحت و انسجام کلام و استعمال و انتخاب کلمات و اصطلاحات بجا

و بموقع و صنایع بدیعی مانند تشبیهات لطیف و استعارات ظریف و ایهامات دلپسند آنقدر اشارات رمزی و معانی عرفانی را متضمن است که درك کنه آن برمترجمین بیگانه غیرممکن است بایستی در دیار خود حافظ باشند تا حافظ را نشان دهند.

شعرای بیگانه که از حافظ الهام یافته‌اند معدودی بیش نیستند که از همه معروف‌تر ابن‌الفارض مصری و گوته آلمانی فعلا در نظر است که در دیوان‌های آنها پرتوی از نور حافظ تافته است.

اما محققین خارجی که در آسیا و اروپا درباره حافظ سخن گفته و در تحقیق سفته‌اند و در متون کتب تواریخ و تذکره‌ها و دیگر منابع در جستجوی حافظ بوده‌اند بسیارند که از همه مشهورتر استاد معروف پرفسور ادوارد براون انگلیسی است که در کتاب کبیر خود تاریخ ادبیات فارسی جلد سوم یعنی عصر مغول و تاتار از حافظ بحث کرده و ترجمه عینی بعضی از اشعار و ذکر نکات سودمند و اطلاعات مستند بسبك جدید نقادی کرده است (رجوع شود بکتاب از سعدی تا جامی ص ۳۵۸ تا ص ۴۳۲ ـ طبع تهران).

در ممالك آسیا ذکر دو تن که دارای تحقیقات و مطالعات درباره حافظ و شرح سخنان او بیش از همه معروف‌اند لازم است: شبلی نعمانی در هندوستان و دیگر مصطفی سودی در ترکیه که اولی بزبان اردو و دومی بزبان ترکی شرح و تحقیق از حافظ را فریضهٔ ذمت خود داشته‌اند.

ترجمه‌های منظوم از دیوان حافظ بسیار فراوان است و میتوان گفت در غالب السنه راقیه عالم وجود دارد ولی قدیمترین آنها ترجمه‌ایست بزبان لاتینی بقلم مینیسکی Minisky در ۱۶۸۰ میلادی. و دیگر ازترجمه‌های منظوم فرانسوی بقلم روبسکی Robesky در سال ۱۷۹۹.

دیگر در اشعار آلمانی آثار روکرت Ruekert شاعر معروف آلمان است. و اما در انگلیسی متجاوز از ۱۴ ترجمه بعمل آمده که ظاهراً ترجمه خانم شاعره انگلیس جرترود بل Gertrude Bell در سال ۱۸۹۷ از همه معروف‌تر است. آخرین ترجمه انگلیسی در سال ۱۹۵۸ بقلم استاد مشهور ارتوراربری Arbery پرفسور زبان عرب در دانشگاه لندن را باید نام برد.

باری طبع جدید دیوان حافظ که بهجد وجهد استاد جلالی نائینی و دکتر نذیراحمد بظهور رسیده و طلیعه‌ایست از یك قرن نورانی آینده که در اطراف شمع وجود حافظ شیراز پرتو خواهد انداخت ـ الحق ایشانرا باید که براین خدمت توفیق رفیق بوده تهنیت گوییم و از خداوند مزید سعادت و برکت و طول عمر و توفیق برای هریك از دو مصحح ایرانی و هندی مسئلت مینمائیم.

تهران/آذرماه ۱۳۵۲ ـ علی‌اصغر حکمت

مقدمه برای چاپ دوم

دیوان خواجه حافظ شیرازی که اینك در دسترس صاحبدلان و سخن‌شناسان دانشمند قرار می‌گیرد براساس دو نسخه از قدیم‌ترین و شاید صحیح‌ترین نسخه‌هایی می‌باشدکه تاکنون بدست آمده و انتشار یافته است.

پس از انتشار چاپ اول دیوان حافظ در سال ۱۳۵۰ هجری شمسی براساس نسخهٔ موجود در هند مکتوب بسال ۸۲۴ هجری قمری، یك نسخهٔ عکسی از دیوان حافظ ــ جزئی از مجموعه‌ای مضبوط در کتابخانهٔ ایاصوفیهٔ ترکیه ــ بدست آمد. این دو نسخه همانندی بسیاری دارند چنانکه در برخی از غزلها ضبط هردونسخه یکسان است و در پاره‌ای دیگر یك یا چند اختلاف جزئی مشاهده می‌شود.

چون محتوای نسخهٔ ایا صوفیه از میان عموم نسخه‌هایی ــ که تاکنون چاپ یا معرفی شده ــ به‌متن نسخهٔ هند نزدیك‌تر و درعین حال قدیم‌تر است، تصمیم گرفتیم که درچاپ دوم دیوان، هردو نسخه را اساس قرار دهیم و از تلفیق و برآیند آن دو نسخه، متن منقح و نسبهٔ صحیح و کاملی از دیوان حافظ را به حافظ‌شناسان و محققان تقدیم داریم.

* * *

از سال ۱۷۹۱ که نخستین‌بار دیوان حافظ ــ غزلسرای بزرگ سدهٔ هشتم هجری ــ در کلکته چاپ شد[1] تاکنون یکصد و هشتاد و دو سال می‌گذرد و از آن پس تا به امروز از روی نسخه‌های چاپی و خطی دهها بار دیوان حافظ در کشورهای: ایران، هند، مصر، ترکیه و غیر آنها بچاپ رسیده است اما هنوز یك متن انتقادی کامل از

۱ــ سال ۱۷۹۱ میلادی به‌اهتمام ابوطالب‌خان پسر حاجی محمدبیك تبریزی اصفهانی متولد در لکهنو.

دیوان خواجهٔ شیراز انتشار نیافته وتحقیقات ادیبان ایرانی وحافظ‌ـ
شناسان خارجی درین زمینه ناتمام مانده است.

بی‌گمان آنان که در گذشته به‌کار تحقیق و انتشار دیوان حافظ دست زده‌اند، هر یك سهمی بسزا در شناخت راستین حافظ و نشر اشعار وی دارند و خدمات و زحمات پرارزش آنان شایان تمجید و در خور ستایش فراوانست؛ و براستی هرگامی ـ که درین راه به‌پیش برداشته شود ـ گذشتگان و معاصران موجبات تسهیل آنرا به نحوی فراهم کرده‌اند و بالمآل این کوشش مستمر همراه با ژرف‌نگری و تتبع آیندگان کار تحقیق دیوان حافظ را تکمیل و شناخت وی را آسان خواهد کرد.

انتشار این دیوان که براساس دو نسخهٔ مذکور تهیه شده است، بسیاری از مشکلات دیوان خواجه را حل می‌نماید و مقدمهٔ نسخهٔ هند نیز نشان‌دهندهٔ این واقعیت می‌باشد که در فاصلهٔ بسیار کوتاهی بعد از وفات حافظ، دیوان او جمع‌آوری شده و غزلیاتش بترتیب حروف تهجی قوافی ترتیب و نظام یافته است.

باید دانست که چرا تاکنون متنی کامل و منقح از دیوان حافظ که مقبول همگان باشد ـ انتشار نیافته است. بنظر می‌رسد که این عدم توفیق، بیشتر بسته به دو علت است:

یکی دست نیافتن به نسخ صحیح نزدیك به زمان حافظ و دو دیگر اختلاف نسخه‌های موجود از نظر کمیت وکیفیت. برای‌نمونه دو نسخهٔ خطی قدیم یا جدید را نمی‌توان یافت که از هر لحاظ یکسان باشند. هر چه از زمان حیات حافظ دور می‌شویم اختلاف نسخه‌ها و تعداد غزلها و شمارهٔ ابیات بیشتر می‌شود. اینگونه اختلافات در نسخ موجود دیوان حافظ چنان وسیع است که شاید در مورد دیوان هیچیك از شعرای پارسی‌گو تا بدین حد وجود نداشته باشد.

گمان می‌رود که علت ناهمسانی نسخه‌های نزدیکتر به زمان حافظ آنست که وی در طول حیات ـ مانند هر شاعر دیگر ـ اشعار خود را اصلاح و جرح وتعدیل می‌کرده‌است، لیکن‌اختلاف‌نسخه‌هایی که مدتها پس‌از مرگ شاعر نوشته شده بیشتر به بی‌دقتی، کم‌ـ
مایگی و یا تصرف نساخ و کاتبان آنها وابسته است.

قدیمترین دیوان کامل حافظ که قبل از متن حاضر در ایران

بطبع رسیده است براساس نسخه‌ایست که در سال ۸۲۷ هجری قمری کتابت شده، و در ۱۳۰۶ هجری شمسی باهتمام شادروان عبدالرحیم خلخالی در تهران انتشار یافته است، و همین نسخه را شادروان علامهٔ قزوینی ومرحوم دکتر قاسم غنی اساس‌چاپ‌انتقادی جدیدی از دیوان حافظ قرار داده‌اند. استاد خانلری در سال ۱۳۳۷ هجری شمسی ۱۵۲ غزل حافظ را براساس نسخه‌ای موجود در کتابخانهٔ موزهٔ بریتانیا که بین سالهای ۸۱۳ و ۸۱۴ هجری قمری نوشته شده چاپ ومنتشرکرده‌است. البته زحمات محققانی همچون: پژمان بختیاری، ایرج‌افشار، سیدابوالقاسم انجوی شیرازی، مسعود فرزاد، و دیگر دانشمندان نیز به‌جای خود بسیار گرانبها و در خور هرگونه تمجید است.

دیوان حاضر ــ چنانکه قبلا اشاره شد ــ از ترکیب و تلفیق دو نسخه بوجود آمده است بدین معنی که۴۵ غزل، یك قصیده، چند مثنوی و برخی از قطعات و رباعیات را ــ که در نسخهٔ اساس طبع نخستین موجود نبود ــ از نسخهٔ ایا صوفیه نقل و با همان روش قبل با نسخه‌های: قزوینی، خانلری، موزهٔ ملی دهلی، افشار، ستایشگر، ادیب برومند وچندین نسخهٔ دیگر مقابله‌کرده‌ایم و اغلب اختلافات آنها در هرمورد در پاورقی ضبط گردیده است. ضمناً در غزلهای مشترك نیز توجه به ضبط‌های مشترك هردو نسخه اساس تصحیح قرار گرفته است[2].

اکنون پیش از بیان روش کلی تصحیح، به ذکر مشخصات هریك از دو نسخهٔ کهنهٔ یادشده می‌پردازیم.

۱ــ نسخهٔ هند:

نسخهٔ‌هندــ که اساس چاپ نخستین ونیزاساس قسمت‌عمدهٔ‌چاپ حاضر دیوان قرار گرفته ــبخشی است از مجموعه‌ای که بسال۸۲۴ هجری قمری یعنی سه‌سال قبل ازنسخهٔ خلخالی کتابت شده و متعلق‌است به‌کتابخانهٔ سیدهاشم علی‌سبزپوش از فضلا و عرفای بلندنظر هند، متوطن در شهر گورکهپور.

این مجموعه دارای بخش‌های زیر است:

۲ برای آگاهی بیشتر از جزئیات امر به‌سایر قسمت‌های مقدمه و نیز به‌ذیل غزلها توجه فرمائید.

الف ـ متن صفحات مجموعه از آغاز تا انجام به دیوان شیخ اجل سعدی شیرازی اختصاص یافته و از صدر کتاب اقلا یك ورق افتاده است.

ب: در حاشیهٔ مجموعه قسمتهای زیر بترتیب آمده است:

۱ـ داستان منظوم جمشید و خورشید سلمان ساوجی از ورق ۱ تا ۴۴

۲ـ دیوان حافظ از ورق ۴۵ تا ۱۴۰

۳ـ دیوان جلال عضد از ورق ۱۴۰ تا ۲۱۱

۴ـ منتخب دیوان کمال خجندی از ورق ۲۱۲ تا ۲۶۳

این مجموعه بطور متوسط در متن دارای ۱۷ سطر (: ۱۷ بیت) و در حاشیه شامل ۴۲ سطر (: ۲۱ بیت) می‌باشد و به وسیلهٔ یك کاتب بخط نستعلیق تحریر یافته است.

در ورق ۱۴۰ الف پس از خاتمهٔ دیوان حافظ، نام کاتب چنین ضبط آمده است: «تم‌الدیوان بعون الملك‌المنان بیدالعبدالفقیر الراجی الی رحمة ربه‌الباری محمدبن سعیدبن عبدالله القاری غفرالله له و لصاحبه و لمن قال آمین، رب‌العالمین»، و در پایان مجموعه در حاشیهٔ ورق ۲۶۳ نام کاتب و تاریخ کتابت بدین‌گونه نوشته شده است:

«تم‌الکتاب المتن و الحاشیة و انتخاب‌الدیوان الشیخ‌العارف الفاضل‌الکامل ملك‌الشعراءالمتأخرین عمدةالسالکین کمال‌الملة والدین الخجندی ـ روح‌الله روحه ـ علی یدی‌العبدالضعیف‌المحتاج الی‌رحمة ربه‌الباری محمدبن سعیدبن عبدالله [الحافظ][3] القاری اصلح‌الله احواله فی...... فی‌سلخ ذی‌الحجة سنة اربع و عشرین و ثمانمائةالهجریة والصلوة علی نبیه محمد و آله اجمعین».

از آغاز مقدمهٔ جامع دیوان یك ورق افتاده است و از بیت:

«دستش محیط [جود] و دمش کیمیای علم
لفظش مکان صدق و دلش معدن صفا»

شروع می‌شود.

در این مقدمه نامی از محمد گل‌اندام،[4] ـ که در برخی از نسخ

---

۳ ازین‌کلمه فقط قسمت آخر آن قابل خواندن است و بقیه محو شده که بحدس و قرینهٔ لفظی و معنوی افزوده شد.

۴ استاد محیط طباطبایی دربارهٔ محمدگل‌اندام تحقیقاتی‌کرده که نخست در برنامهٔ مرزهای دانش رادیو ایران در سال ۱۳۴۹ اجرا و بعد درکنگرهٔ سعدی و حافظ درسال ۱۳۵۰ در شیراز یادآوری شد.

جدید، جامع دیوان حافظ شناخته شده است ــ دیده نمیشود.

اهمیت این مقدمه شاید کمتر از خود دیوان نباشد زیرا این مقدمه ثابت می‌کند که در فاصلهٔ بسیار کوتاهی پس از وفات خواجهٔ شیراز دیوانش ترتیب و تنظیم یافته و ظاهراً جامع دیوان، همان محمد گل‌اندام شاگرد و مرید حافظ و از مترسلان دربار آل مظفر بوده است. باتوجه به‌تاریخ کتابت نسخه می‌توان گفت که در صدر هیچ‌یك از نسخه‌های موجود و شناخته شده و در هیچ یك از کتابخانه‌های معتبر جهان مقدمه‌ای به این قدمت و به این نزدیکی به زمان حافظ موجود نیست.

محتوای دیوان حافظ شامل ۴۳۵ غزل، ۱۸ قطعه و ۲۶ رباعی است[۵]، اما هیچ قصیده، ترکیب بند و ساقی‌نامه‌ای را دربر ندارد و بدین‌سان از لحاظ محتوا از اکثر نسخه‌های بعدی کمترست، لیکن برخی از غزلها و ابیات درین نسخه یافته می‌شود که در نسخهٔ قزوینی موجود نیست.

از ویژگی‌های این نسخه ــ که در هیچیك از نسخ دیگر دیده نمی‌شود ــ آنست که غزل معروف: «حال دل با تو گفتنم هوس است» با ردیف «چه‌خوش است» ضبط شده و محتمل است که در ابتدا ردیف اصلی غزل چنین بوده است.

نکتهٔ جالب دیگر که به‌تاریخ وفات‌حافظ ارتباط‌می‌یابد این‌است که‌در متن‌مقدمه ۷۹۱هجری نوشته شده[۶] ولی‌درقطعهٔ تاریخ‌وفات‌وی، سال ۷۹۲ اشعار گردیده است[۷]. تصور این که جامع دیوان حافظ یا کاتب درین خصوص اشتباه کرده باشد، با توجه به نزدیکی وی به زمان حافظ و یکسان‌بودن ضبط آن با برخی دیگر از نسخه‌ها بعید می‌نماید. دور نیست که شاعر بزرگ ما در آخرین روز ذی‌الحجهٔ سال ۷۹۱ هجری قمری چشم از جهان فروبسته و در نخستین روز محرم سال ۷۹۲ هجری در دل خاك مصلی آشیان گرفته باشد.

حافظ درامر محافظت «درس قرآن» وملازمت «شغل تعلیم سلطان» سعی‌بلیغ مبذول‌داشته و بر تفسیر «کشاف» و کتاب«مفتاح» حاشیه

---

۵ رجوع کنید به‌فهرست غزلها و رباعیات از صفحهٔ ۵۶۳ تا ۵۷۸ چاپ اول کتاب.
۶ «احدی و تسعین و سبعمائة» مقدمهٔ جامع دیوان ص ۳۲.
۷ «بسال با و صاد و ذال ابجد...» مقدمهٔ جامع دیوان ص ۳۳.

نوشته است[8]. بعلاوه می‌دانیم که در قرن هشتم به‌کسی عنوان «حافظ» داده می‌شد که به درجهٔ اعلای علم و جمع و حفظ حدیث رسیده باشد و بی‌گمان کسی که قرآن مجید را «با چارده روایت» از بر بخواند[9] و به معارف اسلامی واقف باشد و «دواوین عرب» و کتابهایی چون «مطالع و مصباح»[10] را مورد بحث و درس قرار دهد بیش از آنکه یك شاعر محسوب شود ـ در زمان حیات خود عالمی بزرگ شناخته می‌شده است.

رسم‌الخط نسخهٔ هند:

۱ـ حرف «د» هرجا که پیش از آن حروف مصوت یا حرکتی وجود دارد در نسخه به شکل ذال با نقطه نوشته شده است اما این شیوه را کاتب همه‌جا رعایت نکرده و گاه‌گاه در قوافی و ردیف ابیات، آنرا بصورت دال نوشته است.

۲ـ حرف «گ» فارسی بدون استثنا در کتابت با یك سرکش نوشته شده است.

۳ـ حرف «پ» در نسخه وضع کاملا مشخصی ندارد چنان که تقریباً در اغلب جاها با یك نقطه نگارش یافته است؛ هر چند مواردی هم دیده می‌شود که به‌صورت امروزی آن یعنی با سه نقطه مشخص گردیده است، ازین قبیل:

پارسا: ص ۴۸ الف، می‌پرستان: ص ۴۹ ب، سپهر: ص ۵۰ الف، سراپرده: ص ۵۹ ب، پرویز: ص ۵۳ ب، پی: ص ۵۶ الف، پاکان: ص ۶۳ ب، پروانه: ص ۹۶ ب، پرخواب: ۱۱۶ الف.

۴ـ حرف «چ» در نسخهٔ هند جز یکی دو بار (مانند: چارده ص ۵۴ ب) با یك نقطه آمده است.

۵ـ همزه‌های مکسور عربی و نیز نخستین حرف «ی» در کلماتی که دو حرف «ی» بی‌فاصله ذکر گردیده، در نسخهٔ اصل به شکل یاء نقطه‌دار نوشته شده و نیز بر روی آنها یاء کوچکی بشکل همزه عربی گذاشته شده است.

۶ـ حرف یاء بزرگ در آخر کلمات همه‌جا دو نقطه در زیر دارد.

---

۸ مقدمهٔ جامع دیوان ص سی ویك.

۹ صفحهٔ ۷۸ دیوان حاضر.

۱۰ مقدمهٔ جامع دیوان ص سی ویك.

۷ـ هنگام اضافه در چند مورد به‌کلمات مختوم به الف به‌جای «ی»، همزه یا سر یاء افزوده شده است:

کار هاء چنین: ص ۶۳ الف

این روش دربارهٔ برخی از کلمه‌های عربی نیز اعمال شده است: مولاناء معظم: ص ۴۶ الف.

۸ـ در یك مورد هنگام اضافه‌شدن کلمهٔ مختوم به «ی» یاء کوچکی نیز بر بالای «ی» دیده می‌شود:

تلخیء غم: ص ۸۳ الف.

۹ـ هرجاکه کلمات مختوم به‌های غیرملفوظ بوسیلهٔ واو عطف به‌کلمه یاجمله‌ای پیوسته‌اند همزه یا یاء کوچکی اگرچه لازم نبوده‌بر روی هاء غیرملفوظ بدین‌گونه دیده می‌شود:

شراب **خوردهٔ** و خوی کرده کی شدی بچمن: ص ۵۶ ب.

بباختم دل **دیوانهٔ** و ندانستم: ص ۷۲ ب.

چون طهارت نبود **کعبهٔ** و بتخانه یکیست: ص ۸۶ ب.

۱۰ـ از حرکات، فقط در برخی از کلمات علامت سکون بشکل دایره‌ای کوچك و نیز بندرت فتحه یا ضمه دیده می‌شود.

۱۱ـ دو کلمهٔ «که» و «چه» هنگام اتصال به کلمات: «این، آن، و چنان» گاهی به شکل «ك» و «چ» نوشته شده است:

آنك: آنکه: ص ۷۷ ب، ۷۹ ب، ۸۵ ب، ۱۲۸ ب.

زانك: زانکه ص ۶۷ ب، ۱۲۶ ب.

چنانك: چنانکه: ص ۱۰۰ ب، ۱۲۶ ب

آنچ: آنچه: ص ۶۷ ب.

اما گاهی هم بصورت امروزی آنها: آنچه (ص ۶۷ ب، ۸۵ ب) و آنکه (ص ۸۵ ب) دیده میشود.

۱۲ـ حرف اضافهٔ «به» جز در چند مورد پیوسته به کلمات آمده است:

فغان فتاد به بلبل نقاب گل که کشید: ص ۷۹ ب.

که جان زمرگ به بیماری از صبا ببرد: ص ۸۱ الف.

۱۳ـ کلمات مختوم به هاء غیرملفوظ در جمع به «ها» اغلب، های بیان حرکت را در نمایش خطی از دست داده‌اند:

میکدها (: میکده‌ها): ۸۶ ب.

فتنها (: فتنه‌ها): ۱۷۹ الف.

مژدها (: مژده‌ها): ۵۷ ب.

خرقها (: خرقه‌ها): ۶۰ ب.

در چند مورد هم های بیان حرکت درین گونه جمع‌ها باقی مانده است: میکده‌ها: ۶۹ ب.

در چند عبارت، های کلمهٔ «چه» در پیوستن به کلمه‌ای دیگر در نگارش حذف شده است:

چباك: چه‌باك: ۵۱ الف.

۱۴ــ باء تأکید (زینت) در بعضی از جاها جدا از فعل بکار رفته است:

به‌بین ۵۲ ب به‌بینی ۵۹ الف به‌بینم ۷۲ ب.

۱۵ــ حرف نفی نیز گاهی جدا از فعل یا ترکیب اسمی دیده می‌شود:

نه‌بیند ۱۲۶ ب.

برو «نه‌مرده» بفتوی من نماز کنید ۷۹ ب.

۱۶ــ یای خطاب و نکره در کلمات مختوم به های ناملفوظ همه‌جا بصورت همزه یا یای کوچك (بجای ای) نوشته شده است:

نالهٔ می‌شنوم کز قفسی می‌آید ۷۸ الف.

اگر شراب‌خوری جرعهٔ فشان بر خاك ۱۰۰ ب.

ای گل تو دوش داغ صبوحی کشیدهٔ ۱۰۸ الف.

ای نازنین پسر تو چه مذهب گرفتهٔ ۵۹ الف.

۱۷ــ پیشوند «می» در اتصال به فعل قاعدهٔ درستی ندارد و بهر دو صورت پیوسته و جدا فراوان دیده میشود.

۱۸ــ کسرهٔ کلمات عربی در آخر مصراع که در عربی بصدای «ی» خوانده می‌شود در نسخهٔ اساس بشکل «ی» هم نمایش داده شده است که البته بر خلاف قیاس است، از قبیل:

محیاکی: محیاك ۱۳۳ ب.

سلماکی: سلماك ۱۳۳ ب.

زلالی: زلال ۱۳۴ الف.

رمالی: رمال ۱۳۴.

و در یك مورد در میان مصراع همچنین نوشته است:

فلعلی لك آتی (: آت) بشهاب قبسی (: قبس): ۱۳۰ الف.

۱۹ــ در اکثر موارد، اجزاء کلمات مرکب جدا از یکدیگر نوشته

شده است:

صاحب‌دلان ۴۸ الف، سعادت‌مند ۴۸ ب، پری‌چهره ۵۰ الف.
شب‌گیر ۵۱ ب، شاه‌راه ۵۳ ب، دست‌رس ۱۲۸ الف، بی‌غش ۶۶ ب.

مشخصات دیگر نسخهٔ هند:

۱ـ یك ورق از آغاز مقدمهٔ جامع دیوان افتادگی دارد.

۲ـ در ورق ۵۷ ب هنوز غزل شمارهٔ ۵۳ پایان نیافته که غزل بعد بی‌عنوان جدید و بطور ناقص آغاز گردیده است. شاید این امر به نقص نسخهٔ اساس کاتب مربوط بوده است.

۳ـ هر یك از دو غزل: «آن ترك پری‌چهره که دوش از بر ما رفت» و «ما پیش خاك پای تو صد رو نهاده‌ایم» دو بار و در دو جای مختلف نگارش یافته است و با هم اندك اختلافی دارد. شاید کاتبان نزدیك به زمان حافظ حتی در یك غزل هر دو روایت را ضبط می‌کرده‌اند.

۴ـ قطعهٔ «برسر بازار جان‌بازان منادی می‌زنند» یکبار جزو غزلها و بار دیگر در میان قطعات آمده است.

۵ـ در برخی از صفحات، یك یا دو کلمه افتاده یا غلط نوشته شده است که در جای خود توضیح کافی داده‌ایم.

۶ـ غالباً در آغاز هر غزل عنوان: «وله ایضاً» و یا «ایضاًله» آمده که در چاپ، این گونه عناوین حذف شده است.

چنانکه قبلا یادآوری نمودیم، صرف‌نظر از اشتباهاتی که در نسخه راه یافته ـ و هیچ نسخهٔ خطی را خالی از این گونه اشتباهات نمی‌توان یافت ـ به‌نظر ما دونسخهٔ حاضر، قدیم‌ترین وبهترین‌نسخهٔ بالنسبه کاملی می‌باشد که‌تا امروز معرفی شده یاانتشار یافته‌اند.

نسخهٔ خطی هند را قبلا نذیراحمد ـ یکی از مصححان ـ در شمارهٔ اول جلد دوم مجلهٔ ایرانشناسی معرفی نمود و بعداً جلالی نائینی ـ یکی‌از دومصحح این‌چاپ انتقادی ـ جزئیات همین نسخه و نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی را در اردیبهشت ماه سال ۱۳۵۰ در کنگرهٔ جهانی سعدی و حافظ که تحت ریاست عالیهٔ علیاحضرت فرح شهبانوی ایران و بابتکار استاد هوشنگ نهاوندی رییس وقت دانشگاه پهلوی (رییس فعلی دانشگاه تهران) و

بپایمردی مؤسسهٔ آسیائی دانشگاه پهلوی در شیراز منعقد شده بود ـ تشریح نمود و فتوکپی اوراقی چند ازین نسخهٔ خطی را در معرض مطالعهٔ اعضای کنگره قرار داد؛ و اینک مجدداً این نسخه با تلفیق با نسخهٔ ایاصوفیه چاپ شده است و در دسترس حافظ‌شناسان و ارباب تحقیق قرار می‌گیرد.

۲ـ نسخهٔ ترکیه

این نسخه قسمتی از یك مجموعهٔ خطی است که در کتابخانهٔ ایاصوفیه نگاهداری می‌شود. درین مجموعه هم دیوان حافظ پس از دیوان جمال‌الدین سلمان ساوجی قرار داده‌شده است واز ورق ۴۰۲ مجموعه آغاز می‌شود و به ورق ۴۳۹ پایان می‌یابد.

نسخهٔ مذکور احتمالا در فارس یا عراق عجم ـ قلمرو اسکندر میرزا پسر عمر شیخ و نوادهٔ تیمور ـ بین سالهای ۸۱۲ تا ۸۱۷ هجری‌قمری کتابت‌شده‌است‌وبدین‌ترتیب می‌نگریم‌که نسخهٔ ایاصوفیه از نظر قدمت کهنه‌تر از نسخهٔ گورکهپور می‌باشد.

در حد فاصل دو قسمت دیوان ـ که بدان اشاره خواهد شد ـ شرحی نوشته شده است که شاهد این مدعاست: «بایام سلطنت پادشاه اسلام، فرمان‌فرمای هفت اقلیم، سلطان جلال‌الدنیا والدین اسکندر خلدالله ملکه و سلطانه».

هرگاه این نسخه در فارس بکتابت درنیامده باشد، این‌احتمال که در بین سالهای ۸۱۰ ـ ۸۱۱ هنگام حکمرانی اسکندرمیرزا در همدان یا قبل از آن کتابت شده باشد خیلی بعید بنظر نمیرسد و به‌هرحال جنس کاغذ و شیوهٔ خط نیز حکایت از این دارد که نسخهٔ ایاصوفیه در اوایل سدهٔ نهم نوشته شده است.

دیوان حافظ در نسخهٔ ایاصوفیه دارای ۳۸ ورق است و بطور متوسط هرورق شامل۱۳غزل وهرصفحه واجد ۳۳سطرمی‌باشدکه در هرسطر دوبیت بصورت ۴ستون نوشته‌شده‌است. در آغاز عبارت: «من دیوان مولانامحمدالحافظ» و در پایان جملهٔ: «تم دیوان‌الحافظ بعون‌الله و توفیقه و صلی‌الله علی خیر خلقه محمد وآله» نوشته شده است. در فواصل غزلها و قطعه‌ها و رباعیات نیز عباراتی بدین صورتها موجود است: «وله علیه الرحمة ـ وقال ـ ایضاًله علیه‌الرحمة ـ و قال ایضاً ـ وله ایضاً ـ ایضاً له ـ وله‌علیه‌المغفرة‌ـ

و قال علیه‌الرحمة ـ وله ایضاً علیه‌الرحمة» که هر عبارت جای چهار مصراع میانی (= دوبیت) را در متن اشغال کرده است.

علاوه برعناوین مذکور، در آغاز برخی‌از غزلها که با حرف مخصوصی ختم می‌شوند عنوان‌هایی دیده می‌شود مانند: «تتمهٔ‌حرف الباء ـ ایضاً تتمه حرف التاء ـ من‌حرف‌الدال ـ حرف‌الزاء و...» که البته عمومیت ندارد و فقط در بخش دوم دیوان موجود است. ضمناً در اواخر نسخه عنوانهای: مُثنویات ـ الفردیات و المعمیات و الهجا ـ ایضاً فی تاریخ‌الاموات» مشاهده می‌گردد.

بخش نخستین نسخه ـ که از جهت کمیت نیز حدود نصف محتوای نسخه را تشکیل می‌دهد ـ اختصاص به غزلها دارد و در ورق ۲۰ الف پس از ذکر دوغزل از ردیف «ی» پایان می‌پذیرد. درین بخش جمعاً ۲۵۲ غزل جمع‌آوری شده است. بخش دوم با عنوان «تتمهٔ دیوان حافظ» از ورق ۲۰ ب آغاز می‌گردد. درین قسمت ابتدا غزلهایی ـ که شاید کاتب بعداً از نسخه‌های دیگر یافته و در بخش اول دیوان نیست ـ بترتیب حروف آخر آنها نوشته شده اما مسلم است که قطع رشتهٔ غزلهای ردیف «ی» در قسمت اول نسخه و پرداختن به «تتمهٔ دیوان حافظ» عمدی صورت گرفته است چرا که از میان آنهمه غزلهای ردیف یاء فقط دو غزل: «ای دل گراز آن چاه زنخدان بدرآیی... ـ سحر با باد می‌گفتم حدیث آرزومندی...» را نوشته و بقیه را پس از غزلهای باقیماندهٔ دیوان آورده است. آنگاه مثنویات، قطعات، رباعیات و مفردات را ضبط نموده است.

در بخش دوم دیوان علاوه بر مثنویات و...، ۲۱۶ غزل نیز ضبط شده که از آن جمله ۹ غزل مکرر است بدین معنی که درقسمت اول نسخه هم آمده واختلاف با ضبط قبلی یا هیچ ویا بسیار جزئی است از قبیل تغییر شخص ضمایر یا پاره‌ای از حروف کلمات. مطلع‌های این ۹غزل بدین شرح است.

۱ـ خلوت گزیده را بتماشا چه حاجتست: ورق ۳ الف ـ۲۰ب
۲ـ از سر کوی تو هرکو بملالت برود: ورق۱۰ب ـ ۲۳ الف
۳ـ درنظر بازی ما بیخبران حیرانند: ورق ۱۷الف ـ ۲۲ب
۴ـ سروچمان من چرا میل چمن نمیکند: ورق۸ الف‌ـ ۲۳ ب
۵ـ جمالش آفتاب هرنظر باد: ورق ۱۱الف ـ ۲۳ ب
۶ـ سالها دفتر ما درگرو صهبا بود: ورق۹ الف ـ ۲۴ الف

۷ـ خوشا شیراز و وضع بی‌مثالش: ورق ۱۶ ب ـ۲۵ ب
۸ـ ببرد ازمن قرار وطاقت و هوش: ورق ۱۶ب ـ ۲۶ الف
۹ـ بجان پیر خرابات و حق نعمت او: ورق ۲۰ الف ۳۱ الف.

علاوه براین غزلها، کاتب مطلع غزل: «بالا بلند عشوه‌گر نقش باز من» را نیز در ورق ۲۹ ب نوشته اما ابیات دیگر غزل را نیاورده است که شاید علت آن پی‌بردن کاتب به‌مکرر بودن غزل بوده است. قصیدهٔ «جوزاسحر نهادحمایل برابرم» که دربرخی‌ازنسخه‌ها در میان غزلها ثبت شده، درین نسخه در ذیل غزلها بدون عنوان ذکر شده است و چون در بعضی از نسخ جزو قصاید محسوب شده و از جهت ادبی هم به‌قصیده مانندتر است، بسان این نسخه در پایان غزلها آورده‌ایم.

قطعهٔ «برسر بازارجان بازان منادی میزنند» هم جزوغزلهاست و هم در ردیف قطعه‌ها، اما قطعهٔ «قوت ناطقهٔ من سحر از فرط ملال...» موافق معدودی از نسخ در ردیف غزلها آورده شده است، منتهی بدون مصراع اول که با قافیهٔ غزل سازگار نیست.

نسخهٔ ایاصوفیه تعدادی از غزلهایی راکه در نسخهٔ هند موجوداست ندارد اما درعوض چهل‌وپنج غزل درین نسخه وجود داردکه درنسخهٔ هند دیده نمی‌شود. چون این غزلها در چاپ حاضر در جای خود با توضیح گنجانیده شده است ذکر مجدد آنها درین‌جا ضرورتی‌ندارد.

نسخهٔ ایاصوفیه نسبةً کم‌غلط و قابل اعتماد است و جز در موارد زیر نقص مهم دیگری ندارد:

۱ـ در یك مورد یك مصراع از آغاز غزل افتاده است: «[ ] می‌رفت متنفر شده از بنده گریزان می‌رفت» ۲۲ الف.

۲ـ گاهی یك یا چند کلمه از قلم کاتب افتاده است: «توپس پرده چه‌دانی که [ ] خوبست و که زشت» ۲۵ ب.

۳ـ درپاره‌ای ازکلمات یك‌حرف افتاده یاعوض شده‌است ونیز بسیار بندرت غلط املایی مشاهده می‌شود:

«در گوش گل **فروخان** تازرنهان ندارد» ۱۲ الف.

این گونه حروف و کلمات افتاده یا عوض شده را معمولا از روی قرینهٔ لفظی و معنوی و با توجه به‌سایر نسخ بآسانی می‌توان یافت.

رسم‌الخط نسخهٔ ایاصوفیه

چون در چاپ حاضر از رسم‌الخط نسخه‌ها ــ جز در مواردی که مشخص خواهد شد ــ پیروی کرده‌ایم، به‌ذکر نکات مهم درباب رسم‌الخط نسخهٔ ایاصوفیه اکتفا می‌شود:

۱ــ «گ» بدون استثنا با یك سرکش نوشته شده است.

۲ــ حرف «ژ» در همه‌جا با سه نقطه نگارش یافته است.

۳ــ حرف «پ» وضع مشخصی ندارد و به‌هردوصورت با یك نقطه و سه‌نقطه دیده می‌شود:

با یك نقطه:

این بیك خوش‌خبر که رسید از دیار دوست ــ ۲ الف

دل چو از بیرخرد نقل معانی می‌کرد ــ ۹ الف

با سه نقطه:

تا نپنداری که احوال جهانداران خوشست ــ ۳ الف

دولت صحبت آن شمع سعادت پرتو ــ ۵ ب

و جالب اینجاست که گاهی در یك مصراع هردو صورت‌دیده می‌شود:

تو **بس پرده** چه‌دانی که [که] خوبست و که زشت ــ ۳ الف

در آستین مرقع **بیاله پنهان** کن ــ ۳ ب

۴ــ حرف «چ» نیز درین نسخه وضع ثابتی ندارد:

با یك نقطه:

گر من آلوده دامنم جه‌عجب ــ ۱ ب

چون رخت از آن تست بیغماجه حاجتست ــ ۳ الف

خرابم میکند هردم فریب چشم جادویت ــ ۵ الف

باسه نقطه:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ــ ۲ الف

سبب مپرس که چرخ از چه سفله پرور شد ــ ۲ ب

هرچند دورم از تو که دور از تو کس مباد ــ ۵ ب

و گاهی دریك بیت هردو صورت آن مشاهده می‌شود:

درین جمن گل بیخار کس نمی‌بینند

چراغ مصطفوی باشرار بولهبیست‌ــ۳ الف

ز روی دوست دل دشمنان جه‌دریابد

چراغ مرده کجا شمع و آفتاب کجا ــ ۱ ب

۵ـ حرف «د» هرجا که ماقبل آن متحرك یا یکی از حروف «وای» بوده اغلب بصورت ذال با نقطه نوشته شده است که البته بدون استثنا نیست:

ای باذ اگر بگلشن احباب بگذری... ۱ الف

مصلحت دیذ من آنست که یاران همه کار... ـ ۷ الف

زدست کوته خوذ زیربارم... ـ ۱۹ الف

۶ ـ یاء نکره در کلمات مختوم به‌هاء بیان حرکت بجای «ای» با یاء کوچك شبیه همزه نمایش داده شده است:

با صبا همراه بفرست از رخت گلدستهٔ (:گلدسته‌ای) ـ ۱ الف

ترسم که صرفهٔ (:صرفه‌ای) نبرد روز بازخواست ـ ۱ الف

برامید دانهٔ (:دانه‌ای) افتاده‌ام در دام دوست ـ ۲ الف

که تیر ما بجز از نالهٔ (:ناله‌ای) و آهی نیست ـ ۲ ب

۷ ـ ضمیر خطاب در افعال ماضی نقلی نیز فقط به‌شکل یای کوچك شبیه همزه نگارش یافته است:

ای نازنین صنم تو چه‌مذهب گرفتهٔ (: گرفته‌ای) ـ ۲ ب

ای گل تو دوش داغ صبوحی کشیدهٔ (:کشیده‌ای)ـ ۲۸ ب

از من جدا مشو که توام نور دیدهٔ (:دیده‌ای) ـ ۳۱ ب

۸ ـ برای الف در میان کلمات اغلب علامت مد گذاشته شده و گاهی بصورت الف ممدودهٔ عربی همراه با مد نوشته شده است:

دریآی اخضر فلك و کشتی هلال ـ ۱ الف

دوآی درد خود اکنون از آن مفرح جوی ـ ۳ الف

غزل گفتی و در سفتی بیآء و خوش بخوان حافظ ـ ۱ ب

۹ـ الف مفتوح فارسی در آغاز کلمات در بسیاری از موارد بشکل همزهٔ قطع عربی دارای علامت قطع است:

أندیشهٔ آمرزش و پروای صوابست ـ ۳ ب

أز صبا هردم مشام جان ما خوش می‌شود ـ ۳ الف

۱۰ـ «ی» در آخر کلمات معمولا ۲ نقطه در زیر دارد.

۱۱ـ کلمات عربی دارای اعراب است و در کلمات فارسی نیز گاهگاه علامت سکون، شد و بندرت ضمه و برخی دیگر از علامات وجود دارد.

۱۲ـ

الف: به‌کلمات مختوم به‌الف هنگام اضافه شدن به‌کلمات دیگر گاهی یای کوچك افزوده شده است که امروز بصورت «ی» می‌نویسیم و درین نسخه نیز اغلب بهمین صورت است:

... برگوشهاء آن خم ابرو نهاده‌ایم ـ ۲۸ ب

ب: در یکی دومورد اگر اشتباه کاتب نباشد کسرهٔ اضافه بشکل «ی» نگارش یافته است:

درختی دوستی بنشان که کام دل ببار آرد ـ ۱۲ الف

ج: گاهی پس از کلمات مختوم به «ی» هنگام اضافه، یای کوچك افزوده شده است:

کشت مارا و دم **عیسیء** مریم با اوست ۲ الف

۱۳ـ حروف «س» در بسیاری از کلمات سه‌نقطه در زیر دارد.

۱۴ـ تاء عربی گاهی بشکل «ة» نوشته شده است: خوش عروسیست جهان از ره صورة لیکن ـ ۱۱ ب

۱۵ـ کلمات مختوم به هاء غیرملفوظ در پیوستن به‌علامت جمع «ها» معمولا نمایش حرفی «هاء غیرملفوظ» را از دست داده‌اند:

سروش عالم غیبم چه‌مژدها دادست ـ ۲ الف

تا حریفان همه خون از مژها بگشایند ـ ۷ ب

بود آیا که در میکدها بگشایند ـ ۷ ب

نکتها هست بسی محرم اسرار کجاست ـ ۲۱ ب

۱۶ـ کلمهٔ «که» و ضمیر اشارهٔ «آن» در برخی از جاها که باهم آمده‌اند بشکل «آنك» نوشته شده ولی در بیشتر موارد بصورت «آنکه» مضبوط است:

یاد باد آنك نهانت نظری با ما بود ـ ۹ الف

آنك او خندهٔ مستانه زدی صهبا بود ـ ۹ الف

آنك از سنبل او غالیه تابی دارد ـ ۲۴ ب

۱۷ـ حرف اضافهٔ «به» هم‌بصورت جدا وهم پیوسته باکلمات وجود دارد:

الف ـ جدا:

ما **به‌او** محتاج بودیم او بما مشتاق بود ـ ۹ الف

احباب حاضرند **به اعدا** چه حاجتست ـ ۳ الف

ب- پیوسته:
رضا **بداده** بده وز جبین گره بگشا - ۲ الف
سلطان جهانم **بچنین** روز غلامست - ۳ الف
۱۸- دربارهٔ وصل و فصل اجزای کلمات مرکب می‌توان گفت که حکم اغلب برجدا نوشتن آنها جاریست:
ز**بی‌خودی** طلب یار میکند حافظ - ۵ الف
یارب این **شاه‌وش ماه رخ** مهر فروغ... - ۵ ب
یاد باد آنکه در آن **بزم‌گه** خلق و ادب - ۹ الف

روش تصحیح

الف: غزلهایی‌که درنسخهٔ‌گورکهپور هند دیده نمی‌شود اما در نسخهٔ ایاصوفیه موجود است، ازآن نسخه نقل وبه‌روش سایر غزلها با توضیح کافی در جای خود چاپ شده است.

ب: دربارهٔ غزلهای مشترك هردو نسخه، اساس چاپ را همان نسخهٔ هند قرار داده‌ایم اما در عین حال کلیهٔ اختلافات ضبط دو نسخه را در پاورقی قید کرده‌ایم و در پاره‌ای از موارد که ضبط نسخهٔ ایاصوفیه ارجح و مناسبتر دانسته شده متن را بدان‌صورت اصلاح کرده و شرح لازم را بجای خود در پاورقی داده‌ایم.

ج: کلمات افتادهٔ نسخهٔ هند را در غزلهای مشترك هردونسخه در درجهٔ اول از نسخهٔ ایاصوفیه و سپس با توجه به‌سایر نسخه‌های معتبر انتخاب و تکمیل کرده‌ایم. لازم به‌یادآوری است که در مورد ضبط کلمات افتاده در غزلهای ویژهٔ نسخهٔ ایاصوفیه نیز با توجه به لفظ و معنی ازسایر نسخ معتبر استفاده شده است.

د: ضبط دو نسخهٔ اصل در بعضی از ابیات - که مسلماً نارسا یا اشتباه بوده است- با توجه به‌سایر نسخه‌ها و با درنظر گرفتن وزن و لفظ و معنای ابیات، تصحیح شده و توضیح لازم نیز در پاورقی ذکر گردیده است و البته خود را ملزم کرده‌ایم که کمتر در متن تغییر داده شود اما در جایی که تغییر صورت نسخه ارجح دانسته شده ضبط نسخهٔ اصل در حاشیه قید گردیده است.

ه: در غزلهای مشترك هردو نسخه، ابیاتی را - که در نسخهٔ ایاصوفیه و سایر نسخ درجهٔ اول موجود بوده ولی در نسخهٔ هند وجود نداشته است - در پاورقی نقل کرده‌ایم.

و: تقریباً همهٔ ابیات متن با نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی[11] و چاپ قزوینی و ۱۵۲ غزل چاپ دکتر خانلری مقابله شده واختلافات آنها با یکدیگر در پاورقی ضبط شده است. در برخی از موارد هم از نسخه‌های چاپی ایرج افشار، پژمان بختیاری، قدسی، انجوی شیرازی و نیز از نسخهٔ خطی ستایشگر مکتوب بسال ۹۹۴ هجری و نسخهٔ خطی عبدالعلی ادیب برومند مورخ سنهٔ ۸۷۴ هجری ـ که دارای هشت مجلس نیز می‌باشد ـ و نسخهٔ خطی متعلق به فتح‌الله فرود مکتوب بسال ۱۰۲۰ هجری ونسخهٔ خطی متعلق به‌سید عبدالعلی پوتو علوی مربوط به‌قرن نهم هجری و نسخهٔ متعلق به جلالی نائینی مربوط به‌اوایل قرن دهم استفاده شده است. ضمناً در مواردی هم از نسخهٔ خطی مضبوط در کتابخانهٔ محمود فرهاد معتمد، نسخهٔ خطی محمدعلی مسعودی مکتوب بسال ۹۷۱ و چهل و سه غزل حافظ مطبوع در اتحاد جماهیر شوروی باهتمام بانو کلثوم گلیموا زیر نظر آکادمیسین میرزایف براساس نسخهٔ خطی مورخ ۸۰۷ هجری و نسخهٔ عکسی دانشگاه تهران مورخ ۸۲۲ هجری(؟) بشمارهٔ ۵۰۹۳ و نسخه‌های دیگری که در ذیل صفحات کتاب حاضر به آنها اشاره شده است استفاده کرده‌ایم.

ناگفته نماند که هدف ما در استفاده از نسخه‌های مربوط به قرن‌های مختلف پس از زمان حافظ این بوده است که نموداری از تغییرات نسخ مختلف در زمانهای متفاوت بعداز حافظ بدست داده شود. نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، ادیب برومند و ستایشگر از جملهٔ نسخ خطی معتبر درجهٔ اول بشمار میروند و جای آن دارد که هریك جداگانه طبع و انتشار یابد.

ز: از رسم‌الخط دو نسخهٔ اصل ـ جز در مواردی که ذیلا ذکر می‌گردد ـ درین چاپ پیروی کرده‌ایم:

۱ـ ۳ حرف «پ، چ، ژ،» همه‌جا با سه‌نقطه چاپ شده است.

---

۱۱ این نسخهٔ خطی در موزهٔ ملی دهلی نگهداری می‌شود و در پایان آن سال تحریر ۷۵۹ هجری قمری! با رقم قید شده‌که درصحت این تاریخ نظراست، و چنین می‌نمایدکه این نسخهٔ خطی مذهب برای اهداء به‌سلطان یا امیری نوشته شده است. نسخهٔ مذکور به‌نظر جلالی نائینی ـ یکی از مصححان متن حاضر ـ رسید و از وزیر فرهنگ دولت جمهوری هند میکروفیلمی از آن، جهت استفاده و احیاناً چاپ درخواست نمود و بیدرنگ این درخواست برآورده شد و اینك از جناب س. س. ری Siddhartha Shanker Ray وزیر سابق فرهنگ هند متشکریم که ما توانسته‌ایم در تصحیح این کتاب از نسخهٔ مهم مذکور نیز استفاده نمائیم.

۲ـ حرف «گ» با دوسرکش مشخص گردیده است.

۳ـ همزهٔ مکسور عربی و یا حرف یاء در کلماتی که دو حرف یاء بی‌فاصله ضبط شده، و دارای یاء کوچك برบالا و هم دارای دو نقطه در زیر است به‌یکی از دوصورت: «ئ» یا «یِ» تغییر یافته است.

۴ـ از دو نقطهٔ زیر حرف «ی» در آخر کلمات و نیز از سه‌نقطهٔ زیر «س» صرفنظر شده است.

۵ـ در اضافهٔ کلمات مختوم به‌الف، یای کوچك: (ء) بصورت یای بزرگ: (ی) تغییر داده شده است.

۶ـ در اضافهٔ کلمات مختوم به «ی» که گاهی کسرهٔ اضافه بشکل یای کوچك نمایش یافته است، در چاپ حذف کرده‌ایم.

۷ـ از یای کوچکی که برروی برخی از کلمات مختوم به‌های ناملفوظ ـ درحال واقع‌شدن قبل از واوعطف ـ وجود داردصرف‌نظر کرده‌ایم.

۸ـ اعراب و علامات در کلمات عربی و فارسی نسخه، درچاپ مشخص نگردیده است.

۹ـ حرف دال پس‌از حرکات یا حروف صدادار بصورت‌امروزی آن یعنی بدون نقطه چاپ شده است.

سپاسگزاری

اکنون جای آنست که ازمساعی سروران ودانشمندان ودوستان ارجمندی که در کار چاپ و تصحیح و مقابلهٔ نسخ خطی و چاپی با مصححان یاری کرده‌اند ونیز از بزرگوارانی ــ که از نسخهٔ خطی یا میکروفیلم نسخهٔ آنان استفاده شده است ــ تشکر شود.

اهتمام پرارج وقابل تحسین هریك از سروران بزرگوار جنابان مهندس عبدالرضا انصاری قائم‌مقام والاحضرت اشرف پهلوی در خدمات اجتماعی و امور فرهنگی، استاد دکتر هوشنگ نهاوندی رئیس دانشگاه تهران، باقر پیرنیا نیابت‌تولیت آستان قدس‌رضوی واستاندار سابق خراسان ودکتر حسن شهمیرزادی در بثمررسیدن چاپ اول و دوم دیوان حاضر و همچنین اقدام دوست دانشمند آقای محمود تفضلی در تهیهٔ میکروفیلم نسخهٔ ایاصوفیه و راهنمایی آقای محمد شیروانی رئیس ارجمند وعالم بخش کتب خطی کتابخانهٔ مرکزی دانشگاه تهران در استفاده از نسخهٔ عکسی دیوان حافظ (= نسخهٔ ایاصوفیه) موجب کمال امتنان است.

راهنمایی‌های استادان ارجمند آقایان سیدمحمد محیط طباطبایی، دکتر احمدعلی رجایی، علی‌اشرف شیبانی، دکتر حسن مینوچهر، دکتر احمد مهدوی دامغانی، دکتر اسدالله مبشری، هاشم جاوید، هاشم کاردوش، دکتر سید جعفر شهیدی، عبدالعلی ادیب برومند، دکتر محمدامین ریاحی، دکتر محمود شفیعی شایان سپاس فراوان است.

کوشش دوست فاضل و ارجمند و عزیز آقای علی سلطانی در تصحیح و تنظیم نمونه‌های چاپی، و تهیهٔ فهرست‌ها قابل تقدیر و موجب امتنان فراوان است.

از همکاری پرارزش و صمیمانهٔ آقای مهندس جعفر صمیمی رئیس ارجمند چاپخانهٔ بیست وپنجم شهریور (چاپ افست) و نیز

از زحمات و حسن سلیقهٔ کارگران فعال و دقیق این چاپخانه که هر یك استاد کار شناخته می‌شوند ـ مخصوصاً آقای محمد شریف رئیس بخش حروف‌چینی چاپ افست سپاسگزاری می‌شود.

والسلام علی من اتبع‌الهدی.

سید محمد رضا جلالی نائینی **دکتر نذیراحمد**

تهران ـ مهرماه ۱۳۵۲ هجری شمسی.

مقدمهٔ جامع دیوان حافظ

[[1] حمد بی‌حد وثنای بی‌عد و[2] سپاس بی‌قیاس[3] خداوندیرا که جمع دیوان حافظان ارزاق به پروانهٔ سلطان ارادت و مشیت اوست[4]، بی‌مانندی که رفع بنیان سبع طباق[5] نشانهٔ عرفان حکمت بی‌علت اوست، حکیمی که طوطی شکرخای ناطقهٔ انسانی‌را در[6] محاذات آینهٔ تأمل عرایس معانی بادای دلگشای: «ان من‌البیان-لسحراً» گویا کرد؛ علیمی که بلبل دستان‌سرای خوش‌نوای زبان را در قفس تنگ دهان بقوت اذهان در ترنم وتنغم[7]: «ان من‌الشعر لحکمة» آورد[8]،

آن بنده پروری که زبان در دهان نهاد
در کلام در صدف هر زبان نهاد

جانرا ز لطف عذب غذائی لطیف داد
دل را مفرحی ز سخن در بیان نهاد

در بحر سینه در معانی بپرورید
درکان طبع لعل سخن بی‌کران نهاد

وجواهر منظوم صلوات بی‌نهایات و زواهر منثور تحیات بی‌منتهی و غایات[10] نثار روح پرفتوح و صدر مشروح زبان‌آوری که ندای جان‌فزای: «انا افصح-

---

1 یك ورق در نسخهٔ اصل افتادگی دارد وبنابراین از ابتدای مقدمهٔ جامع تاصفحهٔ دوم سطر یازدهم از روی مقدمهٔ دیوان‌حافظ مصحح شادروان علامه محمد قزوینی و مرحوم دکترقاسم غنی نقل شده است. از میان نسخ خطی‌که بنظر رسید نسخهٔ ستایشگر، پرتو و مسعودی مقدمهٔ جامع دیوان را دارا می‌باشند که در نسخهٔ پرتو ازآغاز افتادگی دارد.

2 مسعودی: بی‌عدد سپاس...

3 ستایشگر:.. ببعد حضرت خداوندی..

4 مسعودی، ارزاق پروانه سلطان ارادت اوست.

5 مسعودی وستایشگر: بنیان ایوان سبع‌طباق.

6 مسعودی: انسانی در؛ این دوکلمه در نسخهٔ ستایشگردرحاشیه بریده شده است.

7 ستایشگر: تغنم.

8 مسعودی: افزوده، نظم؛ ستایشگر: آورد بیت.

9 مسعودی و ستایشگر: بی‌نهایت.

10 مسعودی: بی‌غایت؛ ستایشگر: تحیات بی‌غایت.

العرب والعجم» بمسامع سکنهٔ مضلهٔ غبرا و سفرهٔ مظلهٔ خضراء رسانید[1]، و از شمیم نسیم روح‌برور: «ان روح‌القدس نفث فی‌روعی[2]» مشام جان زنده‌دلان در دوجهان[3] معطر و مروح گردانید، و[4] سرزلف عروسان سخن را بدستیاری: «الا انی‌اوتیت‌القرآن و مثله معه» حسن بیان او پیراست[5]، وگردن و گوش خزاین دلها بدرر فواید جان‌فزای و غرر فراید معجزنمای: «اوتیت جوامع‌الکلم» لفظ گهربار اوآراست[6]، اعنی جناب رسالت‌مآب، خواجهٔ‌کشور[7] دانائی، دیباچهٔ[8] دفتر سخن‌آرائی، صادق برهان: «ص والقرآن ذی‌الذکر[9]»، صاحب دیوان: «وماعلمناه الشعر[10]»، صدر جریدهٔ انبیا، بیت قصیدهٔ[11] اصفیا، محمد مصطفی علیه افضل‌الصلوات واکمل‌التحیات الزاکیات المبارکات.[12]

چشم وچراغ جمع[13]رسل هادی سبل سلطان چاربالش ایوان اصفیا[14]

گنجینهٔ حقایق اسرار کاینات مجموعهٔ مکارم اخلاق انبیا][15]

دستش محیط [جود][16] ودمش کیمیای علم

لفظش[17] مکان صدق و دلش معدن صفا

---

1 مسعودی:.. والعجم بسامع‌جامع عالمیان وآدمیان رسانید؛ ستایشگر:..والعجم بمسامع مجامع عالم وعالمیان وآدم وآدمیان رسانید.

2 ستایشگر: روحی؛ مسعودی: عبارت «نفث فی‌روعی» را ندارد.

3 مسعودی: زنده‌دلان هردوجهان؛ ستایشگر: زنده‌دلان هردوجهانرا.

4 حرف واو درنسخهٔ مسعودی افتاده است.

5 ستایشگر: بحسن بیان‌آراست.

6 ستایشگر:...گوش دلها را بدرر فراید معجزنمای اوجوامع‌لفظ‌گهربار پیراست؛ مسعودی:... گوش غرایددلها بدرر فواید جان‌فزا و غرر فراید معجزنمای «ص والقران ذی‌الذکر» لفظ گهربار اوست.

7 ستایشگر: رسالت مآب کشور.

8 ستایشگر و مسعودی: و دیباچه.

9 مسعودی: «و ما علمناه‌الشعر».

10 این‌آیه درنسخهٔ مسعودی نیست.

11 مسعودی وستایشگر: بیت‌القصیده.

12 ستایشگر: محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، نعت؛ مسعودی: محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه وآله.

13 ستایشگر: خیل.

14 ستایشگر و مسعودی: اصطفا.

15 مسعودی: اولیا.

16 این‌کلمه درنسخهٔ اصل افتاده است.

17 قزوینی: نطقش؛ مسعودی: نطفش.

درود بی‌کران و تحیات فراوان[1] برارواح طیبه و اشباح طاهـرهٔ جماهیر آل و اصحـاب و مشاهیر رجال[2] احباب[3] او بادکـه تا [4] سمند خـوش‌خـرام عبارت و رخش تیزگام مجاز و استعارت [5] را زین تزیین نهاده[6] در میدان بیان جولان نمودند[7]، و بچوگان فصاحت و بلاغت‌گوی هنروری[8] و سخن‌دانی از مصاقع [خطباء][9] و ادباء[10] اقاصی وادانی در ربودند تا[11] صـدای صیت رسالت و ندای صوت جلالت: «محمد رسول‌الله[12] والذین معه اشداء علی‌الکفار»[13] بگوش هوش[14] فصحاء اطراف عالم و بلغاء اکناف امم دادند وسنان[15] لسان و تیغ بیان[16]: «والشعراء یتبعهم الغاون» از هیبت جـلالت او[17] در غمد کلال و نبوت بمـاند، مشاهیر[18] صف قتال[19]:

یرمون بالخطب الطـوال و تارة　　　وحـی الملاحـظ خیفةالرقباء[20]

---

۱ ستایشگر: تحیت بی‌پایان؛ قزوینی: تحیات بی‌پایان؛ مسعودی: درود فراوان و تحیات بیکران.

۲ قزوینی: رجال‌واحباب

۳ مسعودی: جماهیر آل و مشاهیررجال احباب؛ پرتو: جماهیر آل و مشاهیر احباب اوباد. هزارآفرین جهان‌آفرین - براولاد واحفاداواجمعین. نسخهٔ پرتو ازهمین عبارت‌آغاز می‌شود و بقیهٔ آن افتاده است.

۴ نسخهٔ قزوینی ومسعودی «تا» ندارد.

۵ قزوینی: استعارات؛ پرتو: تیزگام استعارت.

۶ پرتو و مسعودی: زین برنهاده در...؛ قزوینی: برنهـاده و در...؛ ستایشگر: نهاده‌اند و در.

۷ ستایشگر: نموده‌اند؛ قزوینی: نموده.

۸ مسعودی: هنرپروری.

۹ این‌کلمه در نسخهٔ اصل افتاده است.

۱۰ اصل: و اقاصی.

۱۱ اصل: وتا؛ مسعودی: ادبا در ربودند وتا.

۱۲ پرتو: رسوالله صلی‌الله‌علیه‌وآله.

۱۳ پرتو: علی‌الکفار حماء.

۱۴ ستایشگر: بگوش جان.

۱۵ قزوینی و پـرتو: رسانیدند سنان؛ ستایشگر: امم در دادنـد سنان؛ مسعودی: اطراف وبلغای اکناف دادند سنان...

۱۶ پرتو: تیغ زبان.

۱۷ قزوینی، پرتو وستایشگر: هیبت جلال نبوت.

۱۸ قزوینی: ومشاهیر؛ ستایشگر: مساعیر؛ پرتو: نبوت درعدکمال فتوت‌نمایند شاعر.

۱۹ پرتو: کالنصف‌القتال.

۲۰ اصل: «الرقباة». پرتو:... الطوال وبارق بحسن الملاطفت خنقه‌الرقباء.

هنگام تحدی و جدال از معارضه و مقابلهٔ ایشان [سپر][1] عجز و ابتهال در روی[2] قیل وقال کشیدند[3] که: «لایأتون بمثله و لوکان بعضهم لبعض ظهیراً»

مستغرق درود[4] و ثنا باد روح او[5]
تا روز را فروغ بود شمع را شعاع[6]

اما بعد[7] بر نقادان رشتهٔ بلاغت و جوهریان روز بازار فضل و براعت[8]، نامداران خطهٔ سخن، شهسواران[9] عرصهٔ ذکا و فطن، سالکان مسالک نظم ونثر، مالکان[10] ممالك شعر[11] پوشیده نیست[12] که گوهرسخن دراصل خویش[13] سخت قیمتی و با صفا و کلام منظوم درنفس خود عظیم گران بها ونفیس[14] است. دردکان

---

1 این کلمه از نسخهٔ اصل افتاده که باتوجه به معنی وضبط نسخهٔ قزوینی واحسانی آورده شده است. ستایشگر: تتق؛ در نسخهٔ پرتو این کلمه خوانا نیست؛ مسعودی: سر.
2 احسانی: در زاویهٔ.
3 این کلمه از نسخهٔ پرتو افتاده است.
4 اصل: «حمد» که با توجه به سایرنسخه‌ها و وزن بیت تصحیح گردید.
5 مسعودی، قزوینی، ستایشگر، احسانی وپرتو: روحشان.
6 احسانی: ضیا.
7 این دو کلمه در نسخهٔ قزوینی، ستایشگر وپرتو نیست. نسخهٔ پرتو پس از بیت مذکور درین جا مطالبی بدین شرح افزونتر دارد: «خصوصاً امام‌المشارق و و المغارب جامع اصناف حقایق و معارف قایل «انا کلام‌الله ناطق» اسدالله‌الغالب علی‌بن‌ابی‌طالب.

شهنشهی که سحرگاه روز فطرت بود
غرض وجود شریفش ز خلقت انسان
مکرمی که ز لطف قدیم لم یزلی
حدیث منقبتش گشته زیور قرآن
امیر ملك ولایت که شد ز مبدأ حال
برای مدحت او مستعد نطق زبان».

8 پرتو: برائت.
9 پرتو وقزوینی: وشهسواران.
10 قزوینی وپرتو: و مالکان.
11 ستایشگر، مسعودی وقزوینی: دقایق شعر.
12 پرتو: پوشیده نماند.
13 ستایشگر، خود؛ مسعودی: خویش قیمتی.
14 ستایشگر، قزوینی و پرتو: نفیس و گرانبهاست.

امکان هیچ متاع ازو[1] گران‌مایه‌تر[2] نتوان خرید ودر بازار ادوار[3] هیچ بضاعت از او[4] با رفعت‌تر نتوان دید؛ صیرفی‌خرد را نقدی‌از‌آن‌عزیزتر بدست دل نیاید[5]، و نقش‌بند فکرت را صورتی زیباتر ازو در پردهٔ خیال روی[6] ننماید، وزن و مقدار این در شاهوار نداند الا خردمندکامل[7] و قدر واعتبار این نقد تمام عیار نشناسد الا صیرفی[8] عاقل، بیت[9]:

گر بدی گوهری ورای سخن ز اسمان آمدی[10] بجای سخن

و هو میدان لاینقطع[11] الا بسوابق الاذهان و میزان لایرتفع[12] الا بأیدی بصائرالبیان. اما تفنن اسالیب کلام و تنوع تراکیب [نثر][13] و نظام[14] بسیار و بی‌شمارست، وتفاوت حالات سخن‌وران وتباین درجات هنرپروران بحسب مناسبت نفوس‌وطباع و رعایت موافقت رسوم و اوضاع[15] بود، در[16] تقبیح وتحسین[17] و نفرین و آفرین باعتبار مقتضیات مقام واعتنا[18] و اهتمام بشان افتراض[19] واغتنام

---

1 مسعودی وقزوینی: متاعی؛ ستایشگر: متاعی از وی؛ پرتو: مطاعی از آن.
2 پرتو: گرانبهاتر.
3 ستایشگر: دوران.
4 پرتو:... خرید باو درهیچ بضاعتی ازو...
5 پرتو: نقدی عزیزتر از آن بدست دل در نیاید؛ ستایشگر: را ازو نقدی... در نیاید.
6 قزوینی وپرتو: صورتی ازآن زیباتر... رخ ننماید.
7 قزوینی: ندانند الاخردمندان کامل؛ پرتو:... شاهوار را نداند و جز خردمند کامل.
8 قزوینی: نشناسند الاجوهریان؛ پرتو: صیرفی‌العاقل وفی‌الحقه.
9 کلمهٔ «بیت» درنسخهٔ ستایشگر و پرتو نیست.
10 قزوینی و ستایشگر: آن فرودآمدی؛ پرتو: او فرودآمدی.
11 قزوینی، پرتو، مسعودی و ستایشگر: لایقطع.
12 مسعودی، قزوینی، پرتو و ستایشگر: لایرفع.
13 این‌کلمه در اصل افتاده است، برای اکمال معنی و لفظ با توجه به سایرنسخه‌ها آورده شد.
14 پرتو: یقین رسالت کلام و... نظم و نثر.
15 ستایشگر: رسوم صنایع؛ پرتو: هنروران... رعایات موافقت رسوم وافصاع.
16 در نسخهٔ قزوینی از این کلمه تا پایان عبارت: «برعایت این دقیقه معتنی» در حاشیه‌آورده شده است. ستایشگر: بود و.
17 قزوینی وپرتو:... تحسین وتقریر وتحریر.
18 پرتو: اعتبار.
19 قزوینی: افتراص؛ پرتو: اعتراض.

هنگام ایراد کلام[1] فصل و وصل[2] و تعریف و تنکیر و تقدیم و تأخیر و ابهام[3] و توضیح و کنایت و تصریح[4] و ایجاز و اطناب و خواص افادت در[5] هر باب برین یك مسئله مبتنی[6] و متکلم علی الحقیقه برعایت این دقیقه[7] معتنی.

وقیل[8] لیست[9] البلاغة ان یطال[10] عنان القلم وسنانه[11] و[12] یبسط برهان[13] القول ومیدانه بل هی ان یبلغ امد المراد بالفاظ اعیان ومعان افراد[14]، وشاعر[15] ماهر چون بکنه این [نکته][16] رسد و برحلیه این قضیه[17] واقف شود رخسارهٔ عبارت او نضارت[18] و جمال مقالت او[19] طراوت پذیرد تا[20] یك بیت او نائب مناب[21]

---

۱ قزوینی: کلام [و].
۲ این کلمه درنسخهٔ پرتو نیست.
۳ مسعودی، ستایشگر وپرتو: ایهام.
۴ ستایشگر: ایهام وضیح و تصریح.
۵ مسعودی: افادت امادر.
۶ ستایشگر: باب جمله دریك (؟) مبتنی؛ پرتو: باب جمله برین یك بیت منهی؛ مسعودی: باب جمله برین یك مسئله مبتدی.
۷ ستایشگر و قزوینی: این یك دقیقه؛ پرتو: بر رعایت این دقیقه؛ مسعودی: متکلم‌اند... بررعایت.
۸ قزوینی، ستایشگر، مسعودی وپرتو: وقدقیل.
۹ ستایشگر، پرتو ومسعودی: لیس.
۱۰ پرتو: من‌البلاغت ان‌یطان؛ مسعودی: عن‌تطاول.
۱۱ قزوینی و پرتو: اسنانه؛ ستایشگر: شانه؛ مسعودی: اسبانه.
۱۲ قزوینی: او.
۱۳ قزوینی و مسعودی: رهان؛ پرتو: ذهاب.
۱۴ مسعودی: بل متی ان یبلغ‌ابد... بیان افراد؛ ستایشگر:... امدادالمراد...؛ پرتو: بل بنی ان بیانه بامدادالمراد و به‌الفاظ اعیان و امعان؛ مسعودی: بالفاظ ومعانی افراد
۱۵ ستایشگر ومسعودی: وشاعر؛ قزوینی: و هرشاعر.
۱۶ این کلمه در اصل افتاده که با توجه به مفهوم عبارت وضبط سایرنسخه‌ها افزوده شد؛ مسعودی: چون که به‌این نکته برسد.
۱۷ قزوینی: جلیه این قضیه؛ مسعودی وپرتو: حیلت این قصه.
۱۸ مسعودی وقزوینی: عبارت اونضارت گیرد؛ ستایشگر: عبارت نضارت
۱۹ ستایشگر ومسعودی: مقال‌او؛ پرتو: مقالت‌آن.
۲۰ قزوینی: تابجایی رسد که یك بیت؛ مسعودی: وتا یك بیت؛ پرتو: تا بجایی رسد که بیت او.
۲۱ ستایشگر: قایم مقام؛ پرتو: نایب.

قصیدهٔ باشد[1] و یك غزل او[2] واقع موقع دیوانـی گردد، به[3] قطعهٔ مملکتی اقطاع یابد[4] و برباعئی از ربع مسکون خراج[5] ستاند:

قافیه سنجان که علم[6] برکشند | گنج[7] دو عالم بسخن در کشند
خاصه کلیدی که در گنج راست | زیر زبان مرد سخن سنج راست

مخلص[8] این کلمات و ملخص[9] این مقدمات ذات ملك صفات مولاناء معظم[10] مرحوم سعیدشهید، مفخر افاضل العلماء[11]، استاد نحاریر[12] الادباء معدن اللطائف الروحانیة[13]، مخزن المعارف السبحانیه، **شمس الملة والدین محمد حافظ**[14] بود طیب‌الله تربته و رفع فی عالم القدس رتبته، که اشعار آبدارش [رشك][15] چشمهٔ حیوان و بنات افکارش غیرت حور و ولدانست، ابیات دلاویزش پاسخ[16] سخنان سحبان و منشآت لطف‌آمیزش منشأ حسنان حسان[17]:

کنظم الجمـان و روض الجنان | و امن الفؤاد و طیب الرقاد[18]

---

1 قزوینی: شود.
2 مسعودی: و غزل او؛ پرتو: غزل آن.
3 قزوینی: واز؛ مسعودی: وبه؛ پرتو: ودر.
4 ستایشگر: نماید؛ پرتو: پذیرد.
5 پرتو: خراج دماح.
6 قزوینی: چوقلم؛ ستایشگر ومسعودی: که سخن؛ پرتو: که قلم.
7 پرتو: ملك.
8 قزوینی: و بی‌تکلف مخلص؛ ستایشگر: مؤلف؛ پرتو: بی‌تکلف مخلص.
9 قزوینی و مسعودی: متخصص؛ پرتو: مختص.
10 پرتو، ستایشگر ومسعودی: اعظم؛ قزوینی: الاعظم.
11 قزوینی: السعیدالمرحوم الشهید مفخرالعلماء؛ پرتو: سعیدمبرور مرحوم‌شهید عمدة الافاضل العلماء؛ مسعودی: اعظم سعید شهید مفخراعاظم العلماء،
12 ستایشگر؛ تجاوید.
13 درنسخهٔ ستایشگر مطلب پس‌ازین عبارت ناگهان قطع شده و به عبارت «وهبت المسیح بل‌سار...» پیوسته است که بی‌گمان بعلت اشتباه کاتب است.
14 قزوینی و پرتو: الحافظ‌الشیرازی.
15 این کلمه دراصل افتاده است که با توجه به لفظ و معنی عبارت و ضبط سایر نسخ آورده شد.
16 قزوینی و مسعودی: ناسخ؛ پرتو: غـیرت ولدان است، نظم دل آویزش ناسخ سخن....
17 قزوینی: منسی‌احسان حسان؛ مسعودی: منسی حسان‌حسان؛ پرتو: خال رخسار بتان.
18 پرتو: حسان ومن‌الفواء وطیب‌الرقاء.

مذاق وفاق[۱] عوام را بلفظ[۲] متین شیرین کـرده و دهان جان خواص[۳] را بمعنی مبین نمکین داشته[۴]، هم اصحاب ظاهررا بدو ابواب آشنائی گشوده، و هم ارباب باطن را ازو مـواد[۵] روشنائی افزوده، در هرباب[۶] سخنی مناسب حـال گفته و بـرای هـرکسی معنی غریب لطیف انگیخته[۷]، معانی بسیار در الفاظ[۸] انـدك خرج کرده، و انواع ابداع را در درج انشاء و انشاد[۹]درج کـرده[۱۰].

غزلهای[۱۱] جهانگیرش در ادنی مدتی بحدود اقالیم[۱۲] ترکستان وهندوستان رسیده، و قوافل سخنهای دل‌پذیرش دراقل زمان باطراف[۱۳] و اکناف عراقین و آذربایجان کشیده[۱۴]،قدهب هبوب‌الریح و دب دبیب‌المسیح بل‌سار سیر[۱۵] الامثال و سری سری‌الخیال[۱۶]:

سماع صوفیان بی‌غزل شورانگیز اوگرم نشدی وبزم پادشاهان[۱۷] بی‌نقل

۱ نسخهٔ قزوینی، مسعودی و پرتو این کلمه را ندارد.
۲ این کلمه در متن اصلی ظـاهراً «بلطف» خوانده میشود کـه باتوجه به‌لفظ و معنی جمله وضبط سایر نسخ اصلاح گردیده است.
۳ قزوینی، و دهان خواص؛ پرتو، و اذهان خواص.
۴ پرتو: مسکن داشته.
۵ مسعودی: سواد؛ پرتو، هم‌اسباب ظاهر را ابـواب آشنایی بـررخ گشوده و هم ابواب باطن را در مواد.
۶ قزوینی، پرتو ومسعودی: واقعه.
۷ قزوینی: برای هرمعنی لطیف غریبه انگیخته‌و؛ هرکسی درمعنی غریب سفته.
۸ قزوینی و پرتو: بلفظ؛ مسعودی: در لفظ.
۹ «وانشاد» در نسخهٔ قزوینی و مسعودی نیست.
۱۰ پرتو، و انواع بدایع در درج انشا نموده. پس‌از این عبـارت در نسخهٔ قزوینی و پرتو مطالبی در حدود سه صفحه و نیـم افزوده شده که درین نسخه و نسخهٔ مسعودی وستایشگر اثری از آن نیست. مانند چهارنسخهٔ دیگـری که قزوینی از آنها نام برده است. (رك. چاپ قزوینی ص قا).
۱۱ قزوینی: لاجرم رواحل غزلهای؛ پرتو، بنابراین غزلهای.
۱۲ قزوینی وپرتو، باقصای اقالیم ؛ مسعودی: اقلیم.
۱۳ قزوینی: زمانی باطراف؛ پرتو، زمان دراطراف.
۱۴ نسخهٔ پرتو این کلمه را ندارد.
۱۵ قزوینی: مسیر.
۱۶ این عبارت عربی در نسخهٔ مسعودی نیست؛ در نسخهٔ ستایشگر پس‌از مقداری افتادگی دو باره مطلب ازین‌جا ادامه می‌یابد بدین صورت: وهبت‌المسیح بل‌سار مسیرالامال وسری‌الخیال؛ پرتو، ووهب‌الریح و وهبت‌المسیح بل‌ساء میسرالامال سرالخیال.
۱۷ قزوینی: مجلس می‌پرستان.

سخن ذوق‌آمیز او[1] زیب و زینت نداشتی[2] بل که های و هوی مستان بی ولولهٔ شوق او نبودی[3] و سرود رود می‌پرستان بی‌غلغلهٔ عشق[4] او رونق نیافتی چنانچه شاعر گوید[5]:

غزل سرائی حافظ بدان رسید که چرخ
نوای زهره و رامشگری[6] بهشت از یاد

بداد داد بیان در غزل[7] بدان وجهی
که هیچ شاعر ازین گونه داد نظم[8] نداد

چو شعر عذب روانش زبرکنی گوئی[9]
هزار رحمت حق بر روان حافظ باد

بلی[10] محافظت درس قرآن وملازمت شغل تعلیم سلطان[11] وتحشیهٔ کشاف و مفتاح[12] ومطالعهٔ مطالع و مصباح، وتحصین[13] قوانین ادب وتحسین[14] دواوین

---

۱ مسعودی: ذوق او؛ ستایشگر: ذوق‌آمیـن زیب...؛ پرتو:... شورانگیزش... ذوق‌آمیزش زیب نیافتی.

۲ قزوینی: او رونق نیافتی. در نسخهٔ قزوینی از اینجا تا «شاعر گوید» دیده نمی‌شود.

۳ ستایشگر: ولولهٔ او ذوق نبودی؛ مسعودی وپرتو:... هوی مشتاقان...

۴ پرتو: عشق و ذوق او رونق نگرفتی؛ ستایشگر: سرود می‌پرستان...؛ مسعودی: سرودو... غلغله شوق.

۵ ستایشگر: چنانکه...؛ این جمله درنسخهٔ پرتو نیست؛ مسعودی: چنانکه شاعر در تمثیل این مثل گوید.

۶ قزوینی: برامشگری؛ ستایشگر: نوای زهره وناهید را. این بیت در نسخهٔ پرتو چنین است:
درآن‌مقام‌که حافظ برآورد فریاد — غزل سرائی ناهید صرفهٔ ندهد

۷ قزوینی: دادسخن درغزل؛ پرتو: دادغزل دربیان.

۸ قزوینی: ازان...؛ ستایشگر: ازان... دادشعر؛ مسعودی: ازین نوع داد...؛ پرتو: که فکر هیچ مهندس چنین گره نگشاد.

۹ ستایشگر: زبرکند گوید.

۱۰ قزوینی: اما بواسطهٔ؛ مسعودی: ولی. درنسخهٔ ستایشگر ازین‌کلمه تا«مسود این ورق...» افتاده است.

۱۱ قزوینی: ملازمت برتقوی واحسان؛ مسعودی: و تعلیم سلطان؛ پرتو: ملازمت شغل سلطان.

۱۲ قزوینی: بحث‌کشاف و مفتاح؛ پرتو: تحشیه‌کشاف («و مفتاح» را ندارد).

۱۳ قزوینی، پرتو و مسعودی: تحصیل.

۱۴ قزوینی: تجسس؛ پرتو: به‌ادب وتحسین ودوانین.

عـرب از جمع اشتات غزلیاتش مانع آمدی و از تدوین و اثبات ابیاتش وازع گشتی[1]، و مسود این ورق عفاالله عماسبق[2] در درس‌گاه دین پناه مـولانا وسیدنا استاد البشر قوام الملة والدین عبدالله اعلی‌الله سبحانه[3] درجاته فی‌علیین[4] بکرات ومرات که مذاکره[5] رفتی در اثناء محاوره گفتی که این قول پرفواید[6] را همه در یك عقد مـی‌باید کشید[7] و این غرر درر[8] را در یك سلك مـی‌باید پیوست[9] تا قلادهٔ جید وجود اهل روزگار وزمان گردد و[10] تمیمهٔ وشاح عروسان دوران شود[11]، حوالت دفـع و منع آن بناپروائی روزگار[12] کردی و نقص و غدر اهل عصر عذر آوری[13] تا در تاریـخ شهور[14] سنهٔ احـدی[15] و تسعین و سبعمائة[16] ودیعت حیوة[17] بموکلان قضا وقدر سپرد[18] و رخت وجود از دهلیز تنگ اجل[19] بیرون

---

۱ قزوینی: بجمع اشتات غزلیات نپرداخت و بتدوین واثبات ابیات مشغول نشد؛ مسعودی: از جمع ابیات غزلیاتش... تدوین اثبات...؛ پرتو: ازجمع غزلیاتش... فارغ گشتی.

۲ ستایشگر، قزوینی ومسعودی: عنه‌ماسبق؛ پرتو: عن‌ماسبق. درنسخهٔ ستایشگر مکتوب بسال ۹۹۴ پس‌ازین‌کلمه چنین افزوده است: اقل انام محمدگل‌اندام؛ پرتو: اقل‌الانام محمد گلندام.

۳ نسخهٔ قزوینی، ستایشگر وپرتو «سبحانه» را ندارد.

۴ قزوینی وپرتو: اعلی علیین؛ مسعودی: فی‌العلیین.

۵ قزوینی وپرتو: بمذاکره.

۶ ستایشگر، پرتو و مسعودی: این فواید فراید؛ قزوینی: این فراید فواید.

۷ ستایشگر: دریك سلك می‌باید آورد.

۸ ستایشگر: وددرغرر؛ پرتو: این در غرر.

۹ ستایشگر: را همه در یك عقد می‌باید کشید.

۱۰ قزوینی، پرتو، ستایشگر ومسعودی: وجود اهل زمان و.

۱۱ قزوینی، پرتو وستایشگر: گردد؛ مسعودی: عروس دوران گردد.

۱۲ در اصل کلمهٔ «روزگار» دوبار نوشته شده است.

۱۳ قزوینی: وآن جناب حوالت رفع ترفیع این بنابرناراستی روزگار کردی و بغدر اهل عصرعذرآوردی؛ ستایشگر: حوالت رفع ومنع آن بنـا بربی‌پروایی روزگار غدار کردی ونقض وغدرآوردی؛ مسعودی: حوالت رفع منع بناپروایی روزگار کردی ونقصی بقدر اهل‌عصر آوردی؛ پرتو: آن جناب حوالت رفیع ترفیع این بنابرناراستی روزگار کردی ونقش‌عذر اهل عصر را. (باقی عبارت افتاده‌است).

۱۴ این کلمه در نسخهٔ قزوینی، مسعودی وپرتو نیست.

۱۵ قزوینی: اثنی؛ ولی‌ضبط نسخه‌های مسعودی، پرتو وستایشگر بسان متن است.

۱۶ ستایشگر ومسعودی: سبعمائه هجرة.

۱۷ ستایشگر: حیات را.

۱۸ پرتو: بموکلان قضا سپرد.

۱۹ پرتو: وجود اجل از دهلیزتنگ‌امل

برد، روان[1] پاکش با ساکنان عالم علوی قرین شد و پس از مفارقت بدن[2] همخوابهٔ پاکیزه رویان حورالعین گشت[3]

نظم تاریخ وفات[4]

بسال با و صاد و ذال ابجد	ز روز هجرت میمون احمد[5]
بسوی جنت اعلی روان شد	فرید عصر[6] شمس‌الدین‌محمد[7]
بخاك پاك‌او چون برگذشتم[8]	نگه کردم صفا و نور مرقد

سوابق[9] حقوق صحبت ولوازم عهود محبت[10] و ترغیب عزیزان با صفا و تحریض وتحضیض دوستان باوفا[11] که صحیفهٔ[12] حال از فروغ نور ایشان جمال گیرد[13]، و بضاعت افضال بحسن ترتیب[14] ایشان کمال پذیرد، حامل وباعث بر[15] ترتیب این‌کتاب و تبویب[16] این ابواب گشت[17]. امید بکرم و اهب‌الوجود[18] و

1 قزوینی، پرتو و مسعودی: وروح؛ ستایشگر: مطابق متن.
2 اصل: «پس از معارف نذر» که با توجه به معنی وضبط غالب نسخی‌که بنظررسید اصلاح شد؛ مسعودی: مرافقت بدن.
3 این عبارت درنسخهٔ پرتو مغشوش وبدین‌گونه است: روح پاکش با ساکنان عالم بدن همخوابه پاکیزه‌رویان حورالعین گردید.
4 در نسخهٔ قزوینی، ستایشگر، پرتو و مسعودی این عنوان نیست.
5 پرتو: بسال یا وصاد دال امجد ز دور...
6 پرتو: فرید عهد؛ ستایشگر: فرید دهر.
7 این بیت درنسخهٔ مسعودی نیست.
8 پرتو: بخاك پای او چون در گذشتم.
9 قزوینی: بعد از مدتی سوابق.
10 مسعودی: ...حقوق‌خدمت ولوازم...؛ پرتو: ...حقوق خدمت ولوازم عهدومحبت.
11 قزوینی و ستایشگر: تحریض دوستان با وفا ؛ پرتو: تحریص دوستان صاحب وفا؛ مسعودی: تحریص و تخصیص.
12 ستایشگر، مسعودی وپرتو: صفحه.
13 قزوینی: فروغ روی...؛ مسعودی: کمال پذیرد.
14 این‌کلمه در متن بهمین صورت نوشته شده که معناً هم بی‌وجه نیست ولی ضبط سایرنسخی که دیده شده «تربیت» معنای بهتر و روشنتری دارد. مسعودی: از حسن تربیت... جمال گیرد.
15 کلمهٔ «بر» در نسخهٔ پرتو ومسعودی نیست؛ قزوینی: باعث این فقیرشدبر.
16 اصل: «ثبوت» که برای رعایت مناسبات لفظی و معنوی مطابق سایر نسخه‌ها تصحیح گردید.
17 این‌کلمه در نسخهٔ قزوینی نیست؛ مسعودی: باعث و ترغیب این ابیات گشت.
18 مسعودی: واجب‌الوجود؛ پرتو: امید کرم واهب‌الوجود.

مفیض‌الخیر والجود آنکه[1] قائل و ناقل و جامع و سامع[2] را در خلال این احوال و اثنای این اشغال[3] حیاتی تازه ومسرتی بی‌اندازه کرامت گرداند[4] و هفوات و عثرات و زلات را بفضل شامل و لطف کامل و عفو کافل درگذراند[5]، انه علی ذلك قدیر[6] و بالاجابة جدیر[7]، و الحمدلله حق حمده والصلوة والسلام علی خیرخلقه محمد وآله وصحبه و عترته اجمعین و سلم تسلیما.

1 پرتو: آنست که.
2 مسعودی: قایل وناقل وباعث و جامع وسابل وکاتب.
3 قزوینی: اشتغال.
4 مسعودی: حیاتی تازه کرامت فرماید؛ ستایشگر: حیات... و مسرت... کرامت کناد؛ پرتو: گرداناد.
5 قزوینی و مسعودی: وعثرات را بفضل شامل در گذراند. این جمله در نسخهٔ پرتو و ستایشگر نیست. مقدمهٔ نسخهٔ مسعودی با این جمله پایان می‌یابد.
6 قزوینی: لقدیر؛ ستایشگر و پرتو: علی مایشاء قدیر.
7 مقدمهٔ نسخهٔ پرتو وقزوینی بهمین جا پایان می‌پذیرد. دنبالهٔ کلام بصورتی که در متن آمده در نسخهٔ ستایشگروجود ندارد اما جملاتی بدین‌گونه دیده می‌شود: «وهوالعلی‌الکبیر والله‌الموفق‌المستعان به و الحمدلله وحده و صلی‌الله علی محمد وآله اجمعین الطیبین الطاهرین».

۷

الا یا ایها الساقی ادر کأساً و ناولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها

ببوی نافهٔ کاخر صبا زان طره بگشاید

ز تاب زلف[1] مشکینش چه خون افتاد در دلها

به می سجاده رنگین کن گرت پیر مغان گوید

که سالك بیخبر نبود ز راه و رسم[2] منزلها

مرا در منزل جانان چه امن عیش چون هر دم

جرس فریاد میدارد که بربندید محملها

شب تاریك و بیم موج و گردابی چنین هائل

کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها

همه کارم ز خودکامی ببدنامی کشید آری[3]

نهان کی ماند آن رازی کزان[4] سازند محفلها

حضوری گر همی خواهی ازو غائب مشو حافظ

متی ما تلق من تهوی[5] دع‌الدنیا و اهملها[6]

---

۱ نسخهٔ عکسی دانشگاه، قزوینی، قدسی، انجوی، افشار و ستایشگر: جعد.

۲ افشار: رسم و.

۳ قزوینی، جلالی نائینی، پرتو و ستایشگر: آخر.

۴ قزوینی: رازی کزو.

۵ نسخهٔ اصل ونسخهٔ عکسی دانشگاه: «متیماتلق من‌اهوی»، که براساس نسخ: ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و قدسی تصحیح گردیده و برای سهولت خواندن، رسم‌الخط نسخه درین مورد رعایت نشده است.

۶ موزهٔ ملی دهلی: امهلها.

۹

اگر آن ترك شیرازی بدست آرد دل ما را
بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را
بده ساقی می باقی که در جنت نخواهی یافت
کنار آب رکناباد و گلگشت مصلا را
فغان کین لولیان شوخ شیرین‌کار شهرآشوب
چنان بردند صبر از[1] دل‌که ترکان خوان یغما را
ز عشق ناتمام ما جمال یار مستغنی است
بآب‌ورنگ و خال‌وخط چه‌حاجت روی زیبا را
حدیث از مطرب و می‌گو و رازدهر کمتر جو[2]
که‌کس نگشود و نگشاید بحکمت این معما را
من‌ازآن‌حسن روزافزون که‌یوسف‌داشت دانستم
که عشق از پردهٔ عصمت برون آرد زلیخا را
بدم گفتی و خرسندم عفاك‌الله نکو گفتی[3]
جواب تلخ می‌زیبد لب لعل شکرخا را
نصحیت‌گوش‌کن جاناکه ازجان دوستر[4] دارند
جوانان سعادت‌مند پند پیر دانا را
غزل گفتی و در سفتی بیا و خوش بخوان حافظ
که بر نظم تو افشاند فلك عقد ثریا را[5]

---

۱ افشار: صبر دل؛ نسخهٔ تاجیکستان: صبر و دل.
۲ افشار: جوی.
۳ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: اگر دشنام فرمایی و گرنفرین دعا گویم.
۴ قزوینی: دوست‌تر.
۵ ابیات چهارم و پنجم در نسخهٔ ایاصوفیه نیست.

۶

ای فروغ حسن ماه[1] از روی رخشان شما
آب روی خوبی از چاه زنخدان شما
کی دهد دست این غرض یارب که همدستان شوند
خاطر مجموع ما زلف پریشان شما
عزم دیدار تو دارد جان بر[2] لب آمده
باز گردد یا برآید[3] چیست فرمان شما
دور دار از خاک و خون[4] دامن چو برما بگذری
کاندرین ره کشته بسیارند قربان شما
دل خرابی میکند دلدار را آگه کنید
زینهار ای دوستان جان من و جان شما[5]
کس بدور نرگست طرفی نبست از عافیت
به که نفروشند مستوری بمستان شما[6]

---

۱ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و افشار: ماه حسن.
۲ افشار: با.
۳ افشار: درآید.
۴ افشار: خاك ره.
۵ این‌بیت در چاپ افشار وجود ندارد.
۶ این غزل در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی ۱۲ بیت، در چاپ افشار ۱۱ و در طبع قزوینی و نسخهٔ ستایشگر ۱۳ بیت است و ابیات محذوف درین غزل ازچاپ قزوینی در اینجا ثبت می‌شود، ضمناً ۴ بیت نخستین در نسخهٔ ایاصوفیه نیز هست با اختلاف «بشنوم» در بیت دوم:
بخت خواب آلود ما بیدار خواهد شد مگر
زانکه زد بر دیده آبی روی رخشان شما
با صبا همراه بفرست از رخت گلدستهٔ
بوکه بوئی بشنویم از خاك بستان شما
عمرتان باد و مراد ای ساقیان بزم جم
گرچه جام ما نشد پر می بدوران شما
میکند حافظ دعائی بشنو آمینی بگو
روزی ما باد لعل شکرافشان شما ←

۵

بملازمان سلطان که رساند این دعا را
که بشکر پادشاهی زنظر مران گدا را
ز رقیب دیو سیرت بخدای خود پناهم[1]
مگر آن شهاب ثاقب مددی کند[2] خدا را[3]
مژهٔ سیاهت ار کرد بخون ما اشارت
ز فریب او[4] بیندیش و غلط‌مکن نگارا
دل عالمی[5] بسوزی چو عذار بر فروزی
تو ازین چه سود داری چو[6] نمی‌کنی مدارا
همه‌شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی
به پیام آشنایان بنوازد آشنا را[7]

←ای صبا با ساکنان شهر یزد از ما بگو
کای سر حق‌ناشناسان گوی چوگان شما
گرچه دوریم از بساط قرب همت دور نیست
بندهٔ شاه شمائیم و ثنا خوان شما
ای شهنشاه بلند اختر خدا را همتی
تا ببوسم همچو اختر خاك ایوان شما

---

۱ ایاصوفیه: بنالم.
۲ ایاصوفیه، قزوینی و افشار: مددی دهد.
۳ ستایشگر، انجوی، پژمان، پرتو و جلالی نائینی: مددی کند سها را.
۴ موزهٔ ملی دهلی: فریب آن.
۵ ایاصوفیه: دل عاشقان.
۶ ستایشگر، قزوینی و افشار: که.
۷ شمارهٔ ابیات این غزل با نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و چاپ افشار برابر است ولی در طبع قزوینی، انجوی، پژمان و نسخهٔ خطی جلالی نائینی دو بیت دیگر هم موجود است:

چه قیامت است جانا که بعاشقان نمودی — دل و جان فدای رویت بنما عذار ما را
انجوی: رخ همچوماه‌تابان قد سرو دلربا را

بخدا که جرعهٔ ده تو به‌حافظ سحرخیز — که دعای صبحگاهی اثری کند شما را

ستایشگر:
چه قیامت است قامت که بعاشقان نمودی — دل عارفان ربودی زکه دانم این بلا را

۱۲

دل میرود زدستم صاحب‌دلان خدا را
دردا که راز[۱] پنهان خواهد شد آشکارا

کشتی شکستگانیم ای باد شرطه[۲] برخیز
باشد که باز بینیم[۳] دیدار آشنا را

ده روزه مهر گردون افسانه است و افسون
نیکی بجای یاران فرصت شمار یارا

در حلقهٔ گل و مل خوش خواند دوش بلبل
هات‌الصبوح کأسا[۴] یا ایها‌السکارا

آئینهٔ سکندر جام جمست[۵] و بنگر
تا بر تو عرضه دارد احوال ملك دارا

ای صاحب کرامت شکرانهٔ سلامت
روزی تفقدی کن درویش بی‌نوا را

آسایش دو گیتی تفسیر این دو حرفست
با دوستان مروت[۶] با دشمنان مدارا

در کوی نیك‌نامی ما را گذر ندادند
گر تو نمی‌پسندی تغییر کن[۷] قضا را

---

۱ ایاصوفیه و افشار: درد.
۲ احسانی: باد شطه. حسین نواب: کشتی نشستگانیم ای باد شرطه...
۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: باز بینم؛ ستایشگر و ایاصوفیه: باز بینم آن یار آشنا را.
۴ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، قدسی و افشار: هبوا.
۵ قزوینی: میست بنگر؛ ستایشگر: جام جمست بنگر. ایاصوفیه: جامیست نیك بنگر.
۶ ایاصوفیه و قزوینی: مروت با، افشار: تعطف. اصل: مروت و با.
۷ قدسی و انجوی: تغییر ده.

آن تلخ‌وش که صوفی ام‌الخبائثش[8] خواند
اشهی لنا و احلی[9] من قبلة‌العذارا
هنگام تنگ‌دستی در عیش کوش و مستی
کین کیمیای هستی قارون کند گدا را
خوبان پارسی گو[10] بخشندگان عمرند
ساقی بده بشارت پیران[11] پارسا را
حافظ بخود نپوشید[12] این خرقهٔ می آلود
ای شیخ پاك دامن معذور دار ما را[13]

---

۸ اصل: ام‌الخبائیش. ایاصوفیه: بنت‌العنب که زاهد ام‌الخبائیش خواند.
۹ نسخهٔ اصل: اهلی؛ موزهٔ ملی دهلی: اهلا.
۱۰ ایاصوفیه، ستایشگر، قدسی و پرتو: «ترکان پارسی‌گو» و در این سیاق ظاهراً عبارت: «ترکان پارسی‌گو» مناسبتر بنظر می‌رسد. جلالی نائینی: خوبان فارسی گو.
۱۱ قزوینی و ستایشگر: رندان؛ موزهٔ ملی دهلی، پرتو و جلالی نائینی: ساقی بشارتی ده پیران...
۱۲ افشار و موزهٔ ملی دهلی: بپوشید.
۱۳ این‌غزل در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی، چاپ قزوینی، خلخالی و افشار مشتمل بر ۱۳ بیت و در چاپ قدسی ۱۴ بیت است و یك بیت دیگر ـ که درنسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و افشار موجود است ـ ذیلا نوشته می‌شود:
سرکش‌مشو که چون شمع ازغیرتت بسوزد   دلبر که در کف او موم‌است سنگ خارا

۱۰

روںق عهد شبابست دگر بستان را
میرسد مژدهٔ گل بلبل خوش الحانرا

ای صبا گر بجوانان چمن باز رسی
خدمت[۱] ما برسان سرو و گل و ریحانرا

گر چنین جلوه کند مغبچهٔ باده‌فروش
خاکروب در میخانه کنم مژگانرا

ای که بر مه کشی از عنبر سارا چوگان
مضطرب حال مگردان من سرگردانرا[۲]

ترسم این قوم که بر دردکشان میخندند
در سر کار خرابات کنند ایمانرا

یار مردان خدا باش که در کشتی نوح
هست خاکی که بآبی نخرد[۳] طوفانرا

هر کرا خوابگه این آخر[۴] مشتی خاکست
گو چه حاجت که بافلاک[۵] کشی ایوانرا

برو از خانهٔ گردون بدر و نان مطلب
کین سیه کاسه در[۶] آخر بکشد مهمانرا

---

۱ افشار: مژدهٔ.
۲ موزهٔ ملی دهلی: من بی‌سامان را. نسخهٔ ایاصوفیه این بیت را ندارد.
۳ افشار: هست خاکی که ببادی شمرد؛ موزهٔ ملی دهلی: هست آبی که ببادی نخرد..
۴ قزوینی: خوابگه آخر مشتی، جلالی نائینی: هرکه را خوابگه آخر بدومشت خاکست گو چه حاجت که بافلاك کشد ایوانرا؛ قدسی و انجوی: آخر ز دومشتی؛ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی: «خوابگه آخر مشتی خاك» میباشد، ولی با قلم دیگر زیر سطر کلمهٔ: «بدو» افزوده شده است.
پژمان: آخر دل مشتی خاك؛ ستایشگر: هرکرا خوابگهش آخر مشتی خاکست.
۵ ایاصوفیه، قدسی و انجوی: بر افلاك.
۶ موزهٔ ملی دهلی و افشار: بآخر.

ماه کنعانی من مسند مصر آن تو شد[۷]
گاه آنست که بدرود کنی[۸] زندانرا
حافظا می خور و رندی کن وخوش باش ولیك[۹]
دام تزویر مکن چون دگران قرآنرا

۷ افشار: از پی تست.
۸ ایاصوفیه، ستایشگر، جلالی نائینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، پژمان و قزوینی: وقت آنست که بدرودکنی. اصل: «کند».
۹ نسخهٔ اصل: «ولیکن»، ایاصوفیه، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و افشار: ولی.

۹

ساقیا برخیز و درده[۱] جام را
خاک برسر کن غم ایام را
ساغر می بر کفم نه تا ز سر[۲]
برکشم این دلق ازرق‌فام را
گرچه بدنامیست نزد عاقلان[۳]
ما نمیخواهیم[٤] ننگ و نام را
باده درده چند ازین باد غرور
خاک بر سر نفس[٥] نافرجام را
دود و[٦] آه سینهٔ نالان من
سوخت این افسردگان خام را
محرم راز دل شیدای خود[۷]
کس نمی‌بینم[۸] ز خاص و عام را
با دلارامی مرا خاطر خوشست
کز دلم یکباره برد آرام را
ننگرد دیگر بسرو اندر چمن
هرکه دید آن سرو سیم اندام را[۹]

۱ ستایشگر: برخیز و پر کن.
۲ پژمان و قزوینی: بر.
۳ اصل: «عاشقان» که با توجه به‌مفهوم بیت و ضبط نسخه‌های: ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، قدسی، انجوی، افشار و ستایشگر اصلاح گردیده است.
۴ موزهٔ ملی دهلی: ما نمیدانیم.
۵ افشار: شستن اولی نقش.
۶ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و افشار: دود آه، و ظاهراً مناسبتر همین است. ایاصوفیه: درد وآه.
۷ افشار: دل سوداییم.
۸ افشار: کس نمی‌دانم.
۹ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد.

صبر کن حافظ بسختی روز و شب
عاقبت روزی بیابی کام را[۱۰]

۱۰ این غزل در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و طبع افشار ۸ بیت است.

۹

ساقی بنور باده برافروز جام ما
مطرب بگو[1] که کار جهان شد بکام ما
ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم
ای بیخبر ز لذت شرب[2] مدام ما
چندان بود کرشمه و ناز سهی قدان
کآید بجلوه سرو صنوبر خرام ما
هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق[3]
ثبتست بر جریدهٔ عالم دوام ما
ترسم که صرفهٔ نبرد[4] روز بازخواست
نان حلال شیخ ز آب حرام ما
ای باد اگر بگلشن احباب بگذری
زنهار عرضه ده بر جانان[5] پیام ما
گو نام ما ز یاد بعمدا چه می‌بری[6]
خود آید آنکه یاد نیاری[7] ز نام ما
دریای اخضر فلك و کشتی هلال[8]
هستند غرق نعمت حاجی قوام ما[9]

---

۱ افشار: بزن.
۲ افشار: عیش.
۳ ایاصوفیه: هرگز نشد فنا که دلش زنده شد بعشق.
۴ خانلری: صرفهٔ نکند.
۵ افشار: دلبر.
۶ خانلری: چو می‌بری.
۷ افشار و ستایشگر: یاد نیاید؛ ایاصوفیه و نسخهٔ تاجیکستان: یاد نباشد.
۸ ایاصوفیه: هلاك.
۹ در چاپ خانلری این بیت نیست.

حافظ ز دیده دانهٔ[۱۰] اشکی همی‌فشان
باشدکه مرغ وصل درآید بدام ما[۱۱–۱۲]

۱۰ افشار: دامن.
۱۱ خانلری: شایدکه مرغ‌وصل‌کند قصددام‌ما؛ نسخهٔ عکسی دانشگاه، نسخهٔ تاجیکستان، قزوینی و خلخالی: باشد که مرغ وصل‌کند قصد دام ما؛ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: باشد که مرغ وصل‌کند میل دام ما. ایاصوفیه: باشدکه مرغ وصل‌کند قصد بام ما؛ و ظاهراً این ضبط مناسبتر می‌نماید.
۱۲ این غزل در چاپ خانلری ۸، در چاپ افشار ۷، در چاپ خلخالی، قزوینی و انجوی ۱۰ و در چاپ قدسی مشتمل‌بر ۱۱ بیت است. این بیت‌هم در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی آمده است:
مستی بچشم شاهد دلبند ما خوشست   زانرو سپرده‌اند بمستی زمام ما

۷

صبا بلطف بگو آن غزال رعنا را
که سر بکوه و بیابان تو دادهٔ ما را
چو با حبیب نشینی و باده پیمائی
بیاد دار محبان بادپیما[۱] را
غرور حسن اجازت مگر نداد ای گل[۲]
که پرسشی بکنی[۳] عندلیب شیدا را؟
بخلق و لطف توان صید کرد[۴] اهل نظر
به بند و دام[۵] نگیرند مرغ دانا را
ندانم از چه سبب رنگ آشنائی نیست
سهی قدان سیه چشم[۶] ماه سیما را
جز این‌قدر نتوان‌گفت در[۷]جمال تو عیب
که‌صنع[۸] مهر و وفا نیست روی‌زیبا را
در آسمان نه عجب گر بگفتهٔ[۹] حافظ
سماع[۱۰] زهره برقص‌آورد مسیحا[۱۱]را[۱۲]

۱ ستایشگر و افشار: باده‌پیما.
۲ قزوینی و افشار: غرور حسنت اجازت مگر نداد ای گل.
۳ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: نکنی.
۴ موزهٔ ملی دهلی، افشار و قزوینی: توان کرد صید.
۵ موزهٔ ملی دهلی: بدام و بند.
۶ موزهٔ ملی دهلی: بهی چشم.
۷ موزهٔ ملی دهلی و افشار: برجمال؛ ستایشگر: نتوان کرد در.
۸ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: وضع؛ افشار: رسم.
۹ افشار: زگفتهٔ؛ ستایشگر: چه عجب گر زگفتهٔ؛ ایاصوفیه: کوبگفتهٔ.
۱۰ قزوینی و پژمان: سرود.
۱۱ افشار: زلیخا.
۱۲ این بیت هم درین غزل در نسخهٔ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، پرتو، پژمان، خلخالی، انجوی و جلالی نائینی موجود است:
شکر فروش که عمرش دراز باد چرا تفقدی نکند طوطی شکرخا را

۸

صلاح کار کجا و من خراب کجا
به‌بین تفاوت ره کز کجاست تا بکجا[۱]
چه نسبتست به‌رندی صلاح و تقوی را
سماع وعظ کجا نغمهٔ رباب کجا[۲]
دلم ز صومعه بگرفت و خرقهٔ سالوس[۳]
کجاست دیر مغان و شراب ناب کجا
بشد که یاد خوشش باد روزگار وصال
خود آن کرشمه کجا رفت و آن عتاب کجا[۴]
ز روی دوست دل دشمنان چه دریابد
چراغ مرده کجا شمع و آفتاب[۵] کجا
مبین بسیب زنخدان که چاه در راهست
کجا همی روی ای دل بدین شتاب کجا
چو کحل بینش ما خاك آستان شماست
کجا رویم بفرما ازین جناب کجا
قرار و خواب[۶] ز حافظ طمع مدار ای دوست[۷]
قرار چیست صبوری کدام و خواب[۸] کجا

---

۱ افشار و موزهٔ ملی دهلی: سماع و وعظ کجا نغمهٔ رباب کجا. ستایشگر: ره از کجاست.
۲ موزهٔ مای دهلی و افشار: ببین تفاوت ره کز کجاست تا بکجا.
۳ موزهٔ ملی دهلی: خلوت ناموس.
۴ این بیت در چاپ افشار نیست.
۵ افشار، ستایشگر و جلالی نائینی: قرص آفتاب؛ قزوینی و موزهٔ مای دهلی: شمع‌آفتاب. احسانی: نور آفتاب.
۶ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: قرار و صبر.
۷ افشار: زحافظ طمع چه میداری. احسانی: ای دل.
۸ افشار: صبوری کدام خواب کجا.

۷

صوفی بیا که آینه صافیست[۱] جام را
تا بنگری صفای می لعل فام را
عنقا شکار می نشود[۲] دام بازچین
کانجا[۳] همیشه باد بدستست دام را[۴]
در عیش نقد کوش که چون آب‌رو[۵] نماند
آدم بهشت روضهٔ دارالسلام را
در بزم دور یك دو قدح درکش و برو
یعنی طمع مدار وصال دوام را
ای دل شباب رفت و نچیدی‌گلی ز عیش[۶]
پیرانه‌سر بکن[۷] هنری ننگ[۸] و نام را
ما را بر آستان تو بس حق خدمتست
ای خواجه بازبین بترحم غلام را
حافظ مرید جام میست ای‌صبا برو
وز بنده بندگی برسان پیر جام[۹] را[۱۰]

۱ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و خانلری: صافست. ایاصوفیه: بادهٔ صافیست.
۲ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و پژمان: شکار کس نشود.
۳ ایاصوفیه، خانلری و موزهٔ ملی دهلی: کاینجا.
۴ موزهٔ ملی دهلی: بدستست جام را؛ افشار: باد بدستست خام را.
۵ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و خانلری: آبخور.
۶ ستایشگر و افشار: گلی زعمر؛ ایاصوفیه: زعشق.
۷ قزوینی و پژمان: مکن؛ موزهٔ ملی دهلی و خانلری: بیرانه‌تر بکن.
۸ موزهٔ ملی‌دهلی: هنرننگ؛ احسانی: پیرانه سرمکن هوس‌ننگ...؛ ایاصوفیه: برابرمتن.
۹ نسخهٔ عکسی‌دانشگاه، ایاصوفیه، ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پژمان و انجوی: شیخ جام؛ خانلری: شیخ خام؛ افشار: شیخ و جام.
۱۰ این غزل در چاپ قزوینی دارای ۸ بیت است و بیت دیگر در این‌جا نقل می‌شود:
راز درون پرده ز رندان مست‌پرس کاین حال نیست زاهد عالی مقام را
افشار: حال درون پرده..... کاین راه نیست عالم عالی مقام را.

۵

صبح دولت میدمد کو جام همچون آفتاب
فرصتی زین به کجا باشد بده جام شراب
خانه بی‌تشویش وساقی یار ومطرب نکته‌گو[1]
موسم عیش است و دور ساغر و عهد شباب
از پی تفریح طبع و زیور حسن و طرب[2]
خوش بود ترکیب زرین جام با لعل مذاب
از خیال لطف می مشاطهٔ چالاك طبع
در ضمیر برگ گل خوش میکند پنهان گلاب
شاهد ومطرب بدست افشان ومستان پای‌کوب[3]
غمزهٔ ساقی ز چشم[4] می‌پرستان مست خواب[5]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: خانه بی تشویش و مطرب یار و ساقی نکته‌گو؛ پژمان: مطرب بذله‌گو؛ستایشگر:صحبت‌خاصست‌وجای‌امن‌ونزهتگاه‌انس.ایاصوفیه: یا[ر]ومطرب‌نکته‌گوی.
۲ موزهٔ ملی دهلی و پژمان: زیور حسن طرب.
۳ ستایشگر: شاهد و مطرب بدست افشان و بربط پای‌کوب.
۴ ستایشگر: ساقی و چشم؛ جامع نسخ: ساقی چو چشم.
۵ نسخهٔ قزوینی و افشار و خانلری این غزل را ندارد ولی در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی موجود و بسان متن دارای پنج بیت و در طبع پژمان و قدسی مشتمل بر هشت بیت می‌باشد که سه بیت دیگر آن در چاپ قدسی بدین شرحست:
خلوت خاص است و جای امن و نزهتگاه انس
این که می‌بینم به بیداریست یا رب یا بخواب
شاه عالم‌بخش در دور طرب ایهام گو
حافظ شیرین کلام بذله‌گو حاضر جواب
تا شد آن مه مشتری درهای حافظ را بگوش
میرسد هردم بگوش زهره گلبانگ رباب
ایاصوفیه: باشدآن مه‌مشتری‌درهای‌حافظ‌را [ ]
میرسد هردم [ ] زهره گلبانگ رباب.
ادیب برومند: . . . . . . کنون
میرسد هردم بگوش زهره . . . .

۸

گفتم ای سلطان خوبان رحم کن بر این غریب
گفت در دنبال دل ره گم کند[1] مسکین غریب

گفتمش مگذر[2] زمانی گفت معذورم بدار
خانه پروردی چه تاب آرد غم چندین غریب

خفته بر سنجاب شاهی نازنینی را چه غم
گر ز خار و خاره سازد بستر و بالین غریب

ای که در زنجیر زلفت جان[3] چندین آشناست
خوش فتاد آن خال مشکین بر رخ رنگین غریب

مینماید عکس می در رنگ روی مهوشت
همچو برگ[4] ارغوان بر صفحهٔ نسرین غریب

بس غریب افتاده است آن مور خطت گرد رخ[5]
گرچه نبود در نگارستان خط مشکین[6] غریب

گفتم ای شام غریبان طرهٔ شبرنگ تو[7]
در سحرگاهان حذر کن چون بنالد[8] این غریب

گفت حافظ آشنایان در مقام حیرتند
دور نبود گر بنالد[9] خستهٔ مسکین غریب

---

۱ نسخهٔ اصل: میکند؛ که مطابق نسخهٔ ایاصوفیه و سایر نسخ اصلاح شده است.
۲ ستایشگر: گفتمش بنشین.
۳ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و جلالی نائینی: جای.
۴ افشار: رنگ.
۵ ستایشگر، قزوینی و انجوی: آن مور خط گرد رخت؛ جلالی نائینی: آن مور بر گرد لبت. موزهٔ ملی دهلی: آن مور خط گرد لبت.
۶ نسخهٔ اصل: مسکین؛ که براساس نسخهٔ ایاصوفیه و اغلب نسخ تصحیح شده است.
۷ ایاصوفیه: رنگین تو.
۸ ستایشگر: کن اربنالد.
۹ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، ستایشگر و افشار: نشیند خسته و مسکین. ظاهراً «نشیند» اصح بنظر میرسد.

۵

میدمد صبح و کله بست سحاب[1]
الصبوح الصبوح یا اصحاب
میچکد ژاله بر رخ لاله
المدام المدام یا احباب
میوزد از چمن نسیم بهشت
بس بنوشید دائماً[2] می ناب
تخت زمرد زدست گل بچمن
راح چون لعل آتشین دریاب
در میخانه بسته‌اند دگر[3]
افتتح یا مفتح الابواب[4]

۱ ایاصوفیه: میدمد صبح وگل بشست سحاب.
۲ قزوینی: هان بنوشید دم بدم؛ ستایشگر: تا بنوشند عارفان.
۳ ایاصوفیه: مگر.
۴ این غزل در نسخهٔ جلالی نائینی ده بیت و در چاپ قزوینی، نسخهٔ ستایشگر و نسخهٔ پرتو دارای هشت بیت است و سه بیت دیگر مندرج در چاپ قزوینی در اینجا ثبت می‌شود: (بیت دوم در نسخهٔ ایاصوفیه نیز موجود است).

لب و دندانت را حقوق نمک — هست بر جان وسینهای کباب
این چنین موسمی عجب باشد — که ببندند میکده بشتاب
بر رخ ساقی پری پیکر — همچو حافظ بنوش بادهٔ ناب

(بیت اول) ستایشگر: لب لعل ترا حقوق نمک...
(بیت دوم) ایاصوفیه: در چنین..... که بستند......
مقطع غزل در نسخهٔ ستایشگر چنین است:

همچو حافظ حیات اگرطلبی — لب لعل نگار را دریاب

۹*

آن ترک[۱] پری چهره که دوش از بر ما رفت
آیا چه خطا دید[۲] که از راه خطا رفت

تا رفت مرا از نظر آن نور[۳] جهان بین
کس واقف ما نیست که از دیده چها رفت

بر شمع نرفت از گذر آتش دلسوز[۴]
آن دود که از سوز جگر بر سر ما رفت

دور از رخ او[۵] دم بدم از چشمهٔ[۶] چشمم
سیلاب سرشك آمد و طوفان بلا رفت

از پای فتادیم چو آمد غم هجران[۷]
در درد بماندیم چو از دست دوا رفت

دل گفت وصالش بدعا باز توان یافت
عمریست که عمرم همه درکار دعا رفت

احرام چه بندیم چو آن قبله نه آنجاست[۸]
در سعی چه کوشیم چو ازکعبه[۹] صفا رفت

---

* این غزل یك‌بار دیگر نیز با اختلاف کمی درج شده است (ورق ۵۰ ب) و در چاپ اول کتاب بشمارهٔ (۱۹) چاپ شده است.
۱ غزل دیگر: آن یار. ایاصوفیه: آن ترك پریچهره که در زیر قبا رفت.
۲ غزل دیگر: بود.
۳ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و پژمان: چشم؛ غزل دیگر: نور. ایاصوفیه:.... آن نور..... کس واقف ما نیست که از چهره چها رفت.
۴ غزل دیگر و موزهٔ ملی دهلی: آتش دل دوش؛ ستایشگر:.... از آتش دل دوش.
۵ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: تو.
۶ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: گوشهٔ.
۷ موزهٔ ملی دهلی: شب هجران.
۸ قزوینی: قبله نه‌اینجاست؛ موزهٔ ملی دهلی: کعبه نه‌اینجاست.
۹ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر، انجوی و جلالی نائینی: مروه. غزل دیگر: چون از قبله. ظاهراً «مروه» مناسبتر بنظر میرسد.

دی گفت طبیب از سر حسرت[۱۰] چو مرا دید
هیهات که رنج تو ز قانون شفا رفت
ای دوست بپرسیدن حافظ قدمی نه
زان پیش که گویند که از دار فنا رفت

۱۰ ستایشگر: حیرت.

۵

آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست
چشم میگون لب خندان دل[1] خرم با اوست

گرچه شیرین دهنان پادشهانند ولی[2]
او سلیمان زمانست که خاتم[3] با اوست

روی خوبست وکمال هنر وگوهر پاك[4]
لاجرم همت پاکان دو عالم با اوست

با که این نکته توان گفت که آن سنگین دل
کشت ما را و دم عیسی مریم با اوست

حافظ از معتقدانست گرامی دارش
زانکه بخشایش بس روح[5] مکرم با اوست[6]

---

۱ ایاصوفیه و خانلری: رخ.
۲ افشار: ولیك.
۳ اصل: «مرهم». ضبط همهٔ نسخ چاپی و خطی و منجمله نسخهٔ ایاصوفیه، که بنظر رسید «خاتم» است، احتمال می‌رود که از طرف کاتب در نقل این کلمه درین مصراع اشتباهی روی داده باشد زیرا که این کلمه در بیتی دیگر ـ که در چاپ قزوینی و خانلری آمده است ـ وجود دارد.
۴ ضبط متن با چاپ افشار برابرست؛ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و خانلری: دامن‌پاك؛ ستایشگر: روی خوبست کمال و هنر و دامن پاك؛ پرتو: روی خوبست کمال هنر دانش پاك.
۵ خانلری و پرتو: بخشایش ارواح؛ ستایشگر: زانکه خاصیت بس‌روح.
۶ این غزل در نسخهٔ خطی ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر و چاپ قزوینی و افشار مرکب از هفت بیت و در چاپ خانلری مرکب از شش بیت می‌باشد. دو بیت دیگر ـ که نخستین بیت آن در چاپ خانلری هم وجود دارد بدین قرارست:
خال مشکین که بدان عارض گندم‌گونست سرآن دانه که شد رهزن آدم بااوست
ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی و خانلری: خال شیرین. ایاصوفیه: سرآن نکته که شد رهزن عالم بااوست.
دلبرم عزم سفر کرد خدا را یاران چکنم با دل مجروح که* مرهم بااوست
* موزهٔ ملی دهلی: مجروح چه.

۸

آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است
یارب این تأثیر دولت در[۱] کدامین کوکبست
تا بگیسوی تو دست ناسزایان کم رسد
هرشبی در حلقهٔ زلف تو یارب یاربست[۲]
کشتهٔ چاه زنخدان توام کز هر طرف
صد هزارش گردن اندر[۳] زیر طوق غبغبست
شهسوار من که مه آئینه‌دار روی[۴] اوست
خال[۵] خورشید بلندش خاك نعل مرکبست[۶]
تاب[۷] خوی بر عارضش بین کافتاب گرم رو
در هوای آن عرق تا هست هر روزش تبست
من نخواهم کرد ترك لعل یار و جام می
زاهدان معذور داریدم که اینم مذهبست
آنکه ناوك بر دل من زیر چشمی میزند
قوت جان حافظش در خندهٔ زیر لبست
آب خورشیدش[۸] زمنقار بلاغت میچکد
زاغ[۹] کلك من بنامیزد[۱۰] چه عالی مشربست

---

۱ ستایشگر و انجوی: دولت از...
۲ ایاصوفیه: هردلی در حلقهٔ ذکر تو یارب یاربست. قزوینی، انجوی و پژمان: هردلی از حلقهٔ در ذکر یارب یاربست؛ ستایشگر: هردلی در حلقهٔ در ذکر یارب یاربست.
۳ ایاصوفیه، ستایشگر، قزوینی، انجوی و پژمان: جان.
۴ ستایشگر: آئینه‌دار حسن.
۵ ایاصوفیه، قزوینی، پژمان و انجوی: تاج. ظاهراً «تاج» اصح بنظر میرسد.
۶ ستایشگر: تاج خورشید بلندش زیر نعل مرکبست. ۷ قزوینی: عکس.
۸ قزوینی، انجوی، پژمان، جلالی نائینی و پرتو: آب حیوانش.
۹ ضبط اصل و نسخهٔ جلالی نائینی: زانکه، که براساس نسخه‌های قزوینی، انجوی، ایاصوفیه، پژمان، ستایشگر و پرتو اصلاح شده است. ۱۰ بنامیزد = بنام ایزد.

۷

اگر چه باده فرح‌بخش و باد گلبیزست
ببانگ چنگ مخور می[1] که محتسب تیزست

صراحیی و حریفی گرت بدست[2] افتد
بعقل نوش[3] که ایام فتنه انگیزست

در آستین مرقع پیاله پنهان کن
که همچو چشم صراحی زمانه خون‌ریزست

ز رنگ باده بشوییم خرقها در اشک[4]
که موسم ورع و روزگار پرهیزست

سپهر بر شده پرویزنیست خون‌افشان[5]
که ریزه‌اش[6] سر کسری و تاج پرویزست

مجوی عیش خوش[7] از دور واژگون[8] سپهر
که صاف این سرخم جمله[9] دردی آمیزست

عراق و پارس[10] گرفتی بشعر خوش حافظ
بیا که نوبت بغداد و وقت تبریزست

---

۱ کلمهٔ «می» در اصل از قلم افتاده است و با توجه به نسخهٔ ایاصوفیه، موزهٔ ملی‌دهلی و قزوینی مصراع تکمیل شده است.
۲ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، خانلری، افشار، ستایشگر و پرتو: بچنگ
۳ ستایشگر، پرتو و جلالی نائینی: بعقل کوش.
۴ قزوینی و جلالی نائینی: بآب دیده بشوییم خرقها از می؛ پرتو: بآب دیده بشوییم خرقها از اشك؛ افشار: مطابق متن؛ ایاصوفیه: بشویم...
۵ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: سپهر پر شده...... ؛ خانلری (یکجا): خون پالای؛ پرتو: سپهر پر شد و پرویز نیست خون افشان.
۶ خانلری و افشار: قطره‌اش.
۷ کلمهٔ «خوش» در متن نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی افتاده است.
۸ قزوینی: باژگون.
۹ در نسخهٔ اصل این کلمه با قلمی دیگر بربالای سطر افزوده شده است.
۱۰ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، افشار، پرتو و جلالی نائینی: فارس.

۸

اگر چه عرض هنر پیش یار بی‌ادبیست
زبان خموش ولیکن دهان پراز عربیست
پری نهفته رخ و دیو در کرشمهٔ حسن[۱]
بسوخت دیدهٔ حیرت[۲] که این چه بلعجبیست[۳]
سبب مپرس که چرخ از چه سفله‌پرور شد
که کام بخشی او را بهانه بی‌سببیست
درین چمن گل بی‌خار کس نمی‌چیند[٤]
چراغ مصطفوی با[۵] شرار بولهبیست
بنیم جو نخرم طاق خانقاه[٦] و رباط
مرا که مصطبه ایوان و پای خم طنبیست
جمال دختر رز نور چشم ماست مگر
که در نقاب زجاجی و پردهٔ عنبیست[۷]
دوای درد خود[۸] اکنون از آن مفرح جوی[۹]
که در صراحی چینی و ساغر[۱۰] حلبیست[۱۱]

۱ افشار: پری نهفته رخ خویش در کرشمهٔ حسن؛ ستایشگر: پری نهفت رخ.....
۲ قزوینی: دیده ز حیرت؛ موزهٔ ملی دهلی، افشار، خانلری و ستایشگر: عقل ز حیرت.
۳ در نسخهٔ اصل و ایاصوفیه با همین رسم‌الخط نوشته شده است.
۴ قزوینی، خانلری، افشار، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: کس نچید آری.
۵ نسخهٔ اصل: «یا».
۶ موزهٔ ملی دهلی: طاق و خانقاه.
۷ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد.
۸ خانلری و ستایشگر: درد دل.
۹ موزهٔ ملی دهلی: جو.
۱۰ موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و خانلری: شیشهٔ.
۱۱ چاپ قزوینی این بیت را ندارد.

بیار می که چو حافظ مدامم[۱۲] استظهار
بگریهٔ سحری و نیاز نیم شبیست[۱۳]

۱۲ ستایشگر: حافظ هزار؛ افشار: حافظ هزارم.
۱۳ در چاپ قزوینی، جامع نسخ حافظ و ادیب برومند یك بیت دیگر هم بدین شرح موجود است.

هزار عقل و ادب داشتم من ای خواجه کنون‌که مست خرابم صلاح بی‌ادبیست

این بیت در چاپ انجوی و نسخه بدل جامع نسخ و نسخهٔ مسعودی باین صورت است:

هزار عقل و ادب داشتم من ای خواجه کنون‌که مست وخرابم صلاح بی‌ادبیست

۷

ای شاهد[۱] قدسی که کشد بند نقابت
وی مرغ بهشتی که دهد دانه و آبت

خوابم بشد از دیده درین فکر جگر سوز
کاغوش که شد منزل و مأواگه خوابت[۲]

درویش[۳] نمی‌پرسی و ترسم که نباشد
اندیشهٔ آمرزش و پروای ثوابت[۴]

ای قصر دلفروز که منزلگه انسی
یارب مکناد آفت ایام خرابت

هر ناله و فریاد که کردم نشنیدی
پیداست نگارا که بلندست جنابت

دورست سر آب درین[۵] بادیه هش‌دار
تا غول بیابان نفریبد بسرابت

حافظ نه‌غلامیست که از خواجه برنجد[۶]
لطفی کن[۷] و بازآ که نرنجم[۸] زعتابت[۹]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: ای هدهد.
۲ موزهٔ ملی دهلی، پژمان، قزوینی، انجوی و قدسی: منزل آسایش و خوابت؛ جلالی نائینی: مأوای که خوابت.
۳ موزهٔ ملی دهلی: بیمار.
۴ اصل: صوابت؛ ایاصوفیه: تدبیر صوابت.
۵ قزوینی: ازین.
۶ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، پژمان و جلالی نائینی: گریزد.
۷ قزوینی: صلحی کن.
۸ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، پژمان و جلالی نائینی: خرابم.
۹ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی دو بیت و در چاپ قزوینی سه بیت دیگر نیز وجود دارد:

راه دل عشاق زد آن چشم خماری* پیداست ازین شیوه که مستست شرابت
تیری که زدی بردلم از غمزه خطا رفت تا باز چه اندیشه کند رای صوابت
تا در ره پیری بچه آئین روی ای دل باری بغلط صرف شد ایام شبابت

* موزهٔ ملی دهلی: چشم خمارین.

۷

ای غایب از نظر بخدا می‌سپارمت
جانم بسوختی و بجان[۱] دوستدارمت

تا دامن کفن نکشم زیر پای خاک
باور مکن که دست ز دامن بدارمت

محراب ابروان[۲] بنما تا سحرگهی
دست دعا برآرم و در گردن آرمت

گر بایدم شدن سوی هاروت بابلی
صدگونه جادوئی[۳] بکنم تا بیارمت

خواهم که پیش میرمت ای بی‌وفا طبیب
بیمار بازپرس که در انتظارمت

صد جوی آب بسته‌ام از دیده در[۴] کنار
بربوی تخم مهر که در دل بکارمت[۵]

حافظ شراب وشاهد و رندی[۶] نه‌وضع تست
فی‌الجمله میکنی و فرو میگذارمت[۷]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: بدل؛ ایاصوفیه: زجان.
۲ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی: ابرویت؛ ستایشگر: محراب ابرویم.
۳ ستایشگر و انجوی: صدگونه ساحری.
۴ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، ستایشگر و انجوی: بر.
۵ ستایشگر: بربوی آنکه مهر تو در دل بکارمت.
۶ ایاصوفیه: حافظ شراب و شاهد و ساقی.
۷ در چاپ قزوینی و انجوی سه بیت دیگر هم با اندك اختلاف وجود دارد که دو بیت نخستین آن در نسخهٔ ستایشگر هم موجود است.

خونم بریخت وز غم عشقم خلاص داد — منت‌پذیر غمزهٔ خنجر گذارمت
میگریم و مرادم ازین سیل اشکبار — تخم محبتست که در دل بکارمت
بارم ده از کرم سوی خود تا بسوز دل — در پای دم بدم گهر از دیده بارمت

۸

این[۱] پیك نامه بر[۲] که رسید از دیار دوست
آورد حرز جان زخط[۳] مشکبار دوست

گر باد فتنه هر دو جهان را بهم زند
ما و چراغ چشم و ره انتظار دوست

خوش میدهد نشان ز[۴] جلال و جمال یار
تا در طلب شود دل امیدوار دوست[۵]

دل دادمش بمژده و خجلت همی برم
زین نقد قلب خویش که کردم نثار دوست[۶]

شکر خدا که از مدد بخت کار ساز
برحسب آرزوست همه کاروبار دوست

سیر سپهر و دور قمر را چه اختیار
در گردش‌اند برحسب اختیار دوست

کحل‌الجواهری بمن آر، ای نسیم صبح
زان خاك نیکبخت که شد رهگذار دوست

دشمن بقصد حافظ اگر دم زند چباك[۷]
منت خدایرا که نیم شرمسار دوست[۸]

---

۱ قزوینی، انجوی، ستایشگر و پژمان: آن.
۲ قزوینی، انجوی و پژمان: نامور؛ موزهٔ ملی دهلی: نامبر؛ ایاصوفیه: این پیك خوش‌خبر.
۳ ایاصوفیه: وآورد حرزجان زخط؛ موزهٔ ملی دهلی: و آورد حرزجان بخط.
۴ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، انجوی، ستایشگر و پژمان: نشان جلال؛ ایاصوفیه: نشان جمال و جلال یار.
۵ موزهٔ ملی دهلی، انجوی، پرتو، ستایشگر، جلالی نائینی و قزوینی: خوش میکندحکایت عزو وقار دوست.
۶ درین مصراع در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی کلمهٔ «نقد» ساقط است.
۷ یعنی: چه باك.
۸ در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر وطبع پژمان، انجوی و قزوینی این بیت←

۸

ای نسیم سحر آرامگه یار کجاست
منزل آن مه عاشق‌کش عیار کجاست

شب تارست[1] و ره وادی ایمن در پیش
آتش طور کجا موعد[2] دیدار کجاست

هرکه آمد بجهان نقش خرابی دارد
در خرابات مپرسید[3] که هشیار کجاست[4]

آنکس است اهل بشارت که اشارت دارد[5]
نکتها هست بسی محرم اسرار کجاست

هرسر موی مرا با تو هزاران[6] کارست
ما کجاییم و ملامت‌گر بدکار[7] کجاست

عقل دیوانه شد آن سلسلهٔ مشکین کو
دل زما[8] گوشه‌گرفت ابروی دلدار کجاست

باده و مطرب و گل[9] جمله مهیاست ولی
عیش بی‌یار مهیا[10] نشود یار کجاست

←نیز وجود دارد:
مائیم و آستانهٔ عشق و سر نیاز تا خواب خوش کرا برد اندرکنار دوست
ستایشگر: مائیم و آستانهٔ یارو...

۱ موزهٔ ملی دهلی: شب تاریك.
۲ موزهٔ ملی دهلی: وعدهٔ.
۳ فرهاد، قزوینی و انجوی: بگویید؛ ستایشگر و پژمان: نپرسند.
۴ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد.
۵ ایاصوفیه، فرهاد، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پژمان و ستایشگر: داند.
۶ ستایشگر: فراوان.
۷ فرهاد، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی و ستایشگر: بیکار.
۸ ستایشگر: دل زمن.
۹ قزوینی و پژمان: ساقی و مطرب و می.
۱۰ موزهٔ ملی دهلی: میسر؛ در اصل این کلمه را ظاهراً «مهنا» نیز می‌توان خواند.

حافظ از بـاد خزان در چمـن دهـر مرنج
فکر معقول بفرما گـل بی‌خار کجـاست[۱۱]

۱۱ علاوه برابیات فوق بیت زیرین نیز در چاپ قزوینی دیده می‌شود:
بـاز پرسید ز گیسوی شکن در شکنش کاین‌دل غمزده سرگشته گرفتار کجاست

۷

ای هدهد صبا بسبا می‌فرستمت
بنگر که از کجا بکجا می‌فرستمت
حیفست طایری چو تو در خاکدان غم[۱]
زینجا بآشیان[۲] وفا می‌فرستمت
در راه عشق مرحلهٔ قرب و بعد نیست
می‌بینمت عیان و دعا می‌فرستمت
هر صبح و شام قافلهٔ از دعای خیر
در صحبت شمال و صبا می‌فرستمت
تا لشکر غمت نکند ملك دل خراب
جان عزیز خود بنوا می‌فرستمت
ساقی بیا که هاتف غیبم بمژده گفت
با درد صبر کن که دوا می‌فرستمت
حافظ سرود مجلس ما ذکر خیر تست
تعجیل کن[۳] که اسب و قبا می‌فرستمت[۴]

---

۱ اصل: خاکدان نم، که مطابق نسخهٔ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و برخی دیگر از نسخ اصلاح شده است؛ ستایشگر: «خاکدان دهر». تواند بود که ضبط نسخهٔ اصل یعنی «نم» نیز صورت مصحف «غم» باشد.
۲ ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: بآسمان؛ ایاصوفیه: زانجا بآسمان.
۳ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، انجوی و ادیب برومند: بشتاب هان.
۴ علاوه برابیات فوق سه بیت دیگر هم در چاپ قزوینی و نسخهٔ ادیب برومند وجود دارد که دو بیت نخستین آن در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیز مندرج است:
ای غایب از نظر که شدی همنشین دل — میگویمت دعا و ثنا می‌فرستمت
در روی خود تفرج صنع خدای کن — کآیینهٔ خدای نما می‌فرستمت
تا مطربان ز شوق منت آگهی دهند — قول و غزل بساز و نوا می‌فرستمت
در نسخهٔ ستایشگر این بیت هم دیده می‌شود:
هردم غمی فرست مرا وبگو بناز — کین تحفه از برای خدا می‌فرستمت

۱۱

باغ مرا چه حاجت سرو و صنوبرست[۱]
شمشاد خانه‌پرور من[۲] از که کمترست

ای نازنین پسر[۳] تو چه مذهب گرفته‌ئی
کت خون ما حلال‌تر از شیر مادرست

چون نقش غم ز دور به‌بینی شراب خواه
تشخیص کرده‌ایم و مداوا مقررست

از آستان پیر مغان سر چرا کشیم[۴]
دولت درین سرا و گشایش درین[۵] درست

در راه ما شکسته دلی می‌خرند و بس
بازار خودفروشی از آن راه دیگرست[۶]

دی وعده داد وصلم و در سر شراب داشت
امروز تا چه‌گوید و بازش چه در سرست

یك قصه بیش نیست غم عشق و این عجب[۷]
کز هرکسی که[۸] می‌شنوم نامکررست[۹]

---

۱ خانلری: سرو صنوبرست.
۲ قزوینی: شمشاد خانه‌پرور ما؛ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: شمشاد سایه‌پرور ما.
۳ نسخهٔ تاجیکستان، ایاصوفیه و خانلری: نازنین صنم.
۴ خانلری: کشم.
۵ قزوینی: دولت در آن سرا و گشایش در آن درست؛ ستایشگر: دولت درین سرا و سعادت...
۶ چاپ قزوینی این بیت را ندارد؛ ستایشگر: از آنسوی دیگرست.
۷ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: عشق وین عجب.
۸ قزوینی: کز هرزبان که می‌شنوم؛ خانلری: از هرکسی که میشنوم؛ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: «کز هرکسی که» و ضبط اصل یعنی «کز هرکه هست» مطابق این ضبط تصحیح گردیده است. نسخهٔ تاجیکستان: صدبار گرچه....
۹ در نسخهٔ اصل عبارت «تا مکررست» نیز خوانده می‌شود.

شیراز و آب رکنی و این باد خوش نفس[10]
عیبش مکن که خال رخ هفت کشور است
فرقست از آب[11] خضر که ظلمات جای اوست
تا آب[12] ما که منبعش الله‌اکبرست[13]
ما آب روی فقر و قناعت نمی‌بریم
با پادشه بگوی که روزی مقدرست
حافظ روان چه‌شاخ[14] نباتیست کلك تو
کش میوه دلپذیرتر[15] از شهد و شکرست

۱۰ ایاصوفیه، قزوینی، خانلری، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: نسیم.
۱۱ ستایشگر: فرقست ز آب.
۱۲ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: با آب ما؛ ایاصوفیه: با آب او.
۱۳ ایاصوفیه: الله و اکبرست.
۱۴ قزوینی، پژمان، خانلری، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: حافظ چه طرفه شاخ؛ انجوی: طرفه شاخه...
۱۵ موزهٔ ملی دهلی: دلپذیر [تر].

۸

بجان خواجه و حق قدیم و عهد درست[1]
که مونس دم صبحم دعای دولت تست

سرشك من که ز طوفان نوح دست ببرد[2]
ز لوح سینه نیارست نقش مهر تو شست

بکن معاملهٔ وین دل شکسته بخر
که با شکستگی ارزد بصد هزار درست

شدم ز دست تو شیدا[3] بکوه و دشت و هنوز
نمیکنی بترحم نطاق سلسله سست[4]

ملامتم بخرابی مکن که مرشد عشق
حوالتم بخرابات کرد روز نخست[5]

زبان مور بآصف دراز گشت روان[6]
که خواجه خاتم جم یاوه کرد و باز نجست

دلا طمع مبر از لطف بی‌نهایت دوست
چو لاف عشق زدی سر بباز چابك و چست

مرنج حافظ و از دلبران حفاظ[7] مجوی
گناه باغ چه باشد چو این درخت[8] نرست[9]

---

۱ ستایشگر: بجان خواجه و عهد قدیم و حق درست. ۲ قزوینی: برد.
۳ ادیب برومند و قزوینی: شیدای کوه و دشت.
۴ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ایاصوفیه این بیت را ندارد.
۵ قزوینی این بیت را ندارد اما بیتی دیگر بجای آن دارد که چنین است:
بصدق کوش که خورشید زاید از نفست   که از دروغ سیه روی گشت صبح نخست
۶ موزهٔ ملی دهلی: زبان مور برآصف دراز گشت رواست؛ قزوینی، انجوی: زبان مور برآصف دراز گشت و رواست؛ ستایشگر: برآصف دراز گشت سزاست چرا که خاتم‌جم... ایاصوفیه: دراز گشت ازآن؛ نسخهٔ تاجیکستان: و روان. ۷ در نسخهٔ اصل حرف آخر این کلمه نقطه ندارد.
۸ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و انجوی: گیاه.
۹ این غزل در چاپ افشار وجود ندارد.

۷*

بدام زلف تو دل مبتلای خویشتنست
بکش بغمزه که اینش سزای خویشتن است
گرت ز دست برآید مراد خاطر ما
بدست باش که چیزی[۱] بجای خویشتن است
بمشك چین و چگل نیست چین گل[۲] محتاج
که نافهاش ز بند قبای خویشتن است
بجانت ای بت شیرین من که[۳] همچون شمع
شبان تیره مرادم فنای خویشتن است
چو راز عشق زدل[٤] با تو گفتم ای بلبل
مکن که آن گل خودرو[۵] برای خویشتن است
مرو بخانهٔ ارباب بی مروت دهر[۶]
که کنج[۷] عافیتت در سرای خویشتن است
بسوخت حافظ و در شرط عشق و جان‌بازی[۸]
هنوز بر سر عهد و وفای خویشتن است

---

* این غزل از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده است و در نسخهٔ اساس وجود ندارد.
۱ این کلمه در اصل ظاهراً بهمین‌صورت است؛ درجامع نسخ، قزوینی، انجوی وستایشگر بصورت «خیری» ضبط شده و مناسبتر نیز هست.
۲ قزوینی، ستایشگر و انجوی: بوی گل؛ جامع نسخ: حسن گل.
۳ ستایشگر: شیرین سخن؛ قزوینی: شیرین دهن.
۴ ستایشگر، انجوی و قزوینی: چو رای عشق زدی؛ جامع نسخ: چو راز عشق به تو باز گفتم....
۵ ستایشگر، انجوی و قزوینی: گل خندان؛ جامع نسخ: نگر که...
۶ جامع نسخ: بی‌مروت دنیی.
۷ قزوینی: گنج.
۸ قزوینی: شرط عشقبازی او. در اصل حرف «و» بعداز «عشق» افتاده است.

۷

برو بکار خود ای واعظ این‌چه‌فریادست
مرا فتاد دل از ره[۱] ترا چه افتادست
بکام تا نرساند مرا لبش چون نای[۲]
نصیحت همه عالم بگوش من بادست
میان او که خدا آفریده است از هیچ
دقیقه‌ایست که هیچ آفریده نگشادست
گدای کوی تو از هشت خلد مستغنیست
اسیر بند[۳] تو از هر دو عالم آزادست
اگر چه مستی عشقم خراب کرد ولی
اساس مستی[۴] من زان خراب آبادست
دلا منال ز بیداد و جور[۵] یار که یار
ترا نصیب همین‌کرده‌است و این دادست[۶]
برو فسانه مگو و فسون مخوان[۷] حافظ
کزین فسانه و افسون مرا بسی یادست[۸]

---

۱ انجوی: کف.
۲ نسخهٔ اصل: بکام تا نرسد لب من از لبش چون نای؛ که براساس ضبط عموم نسخی که بنظر رسید از جمله نسخهٔ ایاصوفیه اصلاح شده است.
۳ قزوینی: عشق.
۴ قزوینی و پرتو و جلالی نائینی: هستی؛ ستایشگر: بیا که مستی من.
۵ ایاصوفیه: بیدادجور.
۶ قزوینی: همین‌کرد واین ازآن دادست؛ موزهٔ ملی دهلی: همین داده است و این‌دادست؛ ستایشگر: ترا نصیبه همین کرده است و....
۷ ادیب برومند، ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، ستایشگر، پرتو و جلالی نائینی: بـرو فسانه مخوان و فسون مدم حافظ.
۸ موزهٔ ملی دهلی: که این فسانه و افسون بنزد او بادست؛ جلالی نائینی: .... مرا بسی دادست.

۹

بکوی میکده هر سالکی که ره دانست
در دگر زدن اندیشهٔ تبه دانست

بر آستانهٔ میخانه هر که یافت رهی
ز فیض جام می اسرار خانقه دانست

زمانه افسر رندی نداد جز بکسی
که سرفرازی عالم درین کله دانست

ورای طاعت دیوانگان ز ما مطلب
که شیخ[۱] مذهب ما عاقلی گنه دانست

هر آنکه راز دو عالم زخط ساغر[۲] خواند
رموز حال جم[۳] از نقش خاك ره دانست

دلم ز نرگس ساقی امان نخواست[۴] بجان
چرا که شیوهٔ آن ترك دل سیه دانست

ز دست کوکب طالع[۵] سحرگهان چشمم
چنان گریست که ناهید[۶] دید و مه دانست

حدیث حافظ و ساغر چه میکنی پنهان[۷]
چه جای محتسب و شحنه پادشه دانست

---

۱ پرتو: پیر.
۲ ایاصوفیه، پرتو: خط ساقی؛ ستایشگر: نقش دوعالم زخط ساقی؛ فرود: نقش دو عالم زخط ساغر؛ ادیب برومند: خط ساغر.
۳ فرهاد، انجوی، قزوینی، ستایشگر و پرتو: جام جم؛ فرود: رموز حالت جم نقش.
۴ در نسخهٔ اصل حرف اول این کلمه بی‌نقطه است؛ فرود: دلم زنرگس ساقی زجان امان میخواست.
۵ اصل: «طالع کوکب» که با توجه به‌نسخهٔ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، قدسی، انجوی و ستایشگر اصلاح شده است. انجوی و ادیب برومند: زجور کوکب طالع.
۶ فرود، ستایشگر و پرتو: خورشید.
۷ ایاصوفیه وقزوینی: ساغرکه میزندپنهان؛ قدسی وادیب برومند: ساغرکشیدن پنهان؛←

بلندمرتبه شاهی که نـه رواق سپهر
نمـونـهٔ[8] زخـم طاق بـارگـه دانست[9]

→ستایشگر: ساغر که میزنند نهان؛ پرتو: ساغر که میکشد پنهان؛ موزهٔ ملی دهلی: ساغر که میکند پنهان؛ فرهاد: حدیث ساغر پنهان که میزند حافظ.

۸ ایاصوفیه: نمودهٔ.

۹ این بیت نیز در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی، فرهاد، ایاصوفیه و فرود با اندك اختلاف موجود است که از نسخهٔ ایاصوفیه نقل میشود:

خوش آن نظر که لب جام و روی ساقی را　　هـلال یکشبه و مـاه چارده دانست

۸

بلبلی برگ‌گلی خوش‌رنگ در منقار داشت
واندر آن برگ‌ونوا خوش[1] نالهای زار داشت

گفتمش در عین وصلی نالهای زار[2] چیست
گفت ما را جلوهٔ معشوقه[3] در این‌کار داشت

یار اگر ننشست با ما[4] نیست جای اعتراض
پادشاهی کامران بود از گدایان[5] عار داشت

در نمیگیرد نیاز ما و ناز و حسن دوست[6]
خرم آن کز نازنینان بخت برخوردار داشت

خیز تا بر کلك آن نقاش جان افشان کنیم
کین همه نقش عجب در گردش پرگار داشت

گر مرید راه عشقی ترك[7] بدنامی مکن
شیخ صنعان خرقه رهن خانهٔ خمار داشت

وقت آن شیرین قلندر[8] خوش که در اطوار سیر
ذکر تسبیح ملك در حلقهٔ زنار داشت

---

۱ خانلری: بس.
۲ ادیب برومند، ایاصوفیه، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، پژمان و انجوی: وصل این ناله و فریاد چیست؛ خانلری: وصلی ناله و فریاد چیست.
۳ ادیب برومند، ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و انجوی: جلوهٔ معشوق؛ خانلری: شیوهٔ معشوق.
۴ ایاصوفیه: برما.
۵ قزوینی و خانلری: گدایی؛ ستایشگر: پادشاه کامران...
۶ ادیب برومند، ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و پژمان: نیاز و ناز ما با حسن دوست؛ خانلری: نیاز ونازما با خوی دوست؛ قدسی وانجوی: نیاز و عجز ما؛ جلالی نائینی: برنمی‌تابد نیاز و ناز ما؛ ستایشگر: نیاز و سوز ما با حسن دوست.
۷ ادیب برومند، ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و خانلری: فکر؛ ستایشگر: گر مریدی راه عشقی فکر.
۸ خانلری: صوفی قلندر.

چشم حافظ زیر بام قصر آن[۹] حوری سرشت
شیوهٔ جنات تجری تحتها الانهار داشت

۹ خانلری: زیر بام آن بت.

۹

بنال بلبل اگر با منت سر یاریست
که ما دو عاشق زاریم و کار ما زاریست
در آن زمین که نسیمی وزد زطرهٔ دوست
چه جای دم زدن نافهای تاتاریست
بیار باده که رنگین کنیم جامهٔ زرق
که مست جام غروریم و نام هشیاریست
خیال زلف تو پختن نه کار خامانست[1]
که زیر سلسله رفتن طریق عیاریست
لطیفه‌ایست نهانی که عشق از آن[2] خیزد
که نام آن[3] نه لب لعل و خط زنگاریست
جمال شخص نه چشمست و روی و عارض و خط[4]
هزار نکته درین کار و بار دلداریست
بآستان[5] تو مشکل توان رسید آری
عروج بر فلک سروری بدشواریست
سحر کرشمهٔ وصلش[6] بخواب می‌دیدم
زهی مراتب خوابی که به ز بیداریست
دلش بناله میازار و ختم کن حافظ
که رستگاری جاوید در کم‌آزاریست[7-8]

۱ قزوینی: کار هرخامیست. ۲ قزوینی: ازو. ۳ ستایشگر: نام او.
۴ قزوینی وموزهٔ ملی‌دهلی: و زلف وعارض وخال؛ ستایشگر: زلفست وچشم وعارض وخط.
۵ ایاصوفیه، قزوینی و ستایشگر: برآستان.
۶ قزوینی: چشمت؛ موزهٔ ملی دهلی: چشمش؛ ایاصوفیه: حسنت.
۷ اصل: «طلب کاریست»، تصحیح مصراع براساس نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی وستایشگر ایاصوفیه و چاپ قزوینی صورت گرفته است.
۸ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی این بیت نیز وجود دارد: ←

۱۱

بیا که قصر امل سخت سست بنیادست
بیار باده که ایام عمر[1] بر بادست

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود
ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزادست

چگویمت که بمیخانه دوش مست شراب[2]
سروش عالم غیبم چه مژدها دادست

که ای بلند نظر شاهباز سدره نشین
نشیمن تو نه این کنج محنت آبادست

ترا ز کنگرهٔ عرش میزنند صفیر[3]
ندانمت که درین دامگه چه افتادست

نصیحتی کنمت یاد گیر و در عمل آر[4]
که این حدیث ز پیر طریقتم یادست

مجو درستی عهد از جهان سست نهاد[5]
که این عجوزه[6] عروس هزار دامادست

غم جهان مخور و پند من مبر از یاد
که این لطیفهٔ عشقم ز رهروی یادست[7]

→ قلندران حقیقت به نیم‌جو نخرند قبای اطلس آنکس که از هنر عاریست
ستایشگر: برهنگان طریقت....

۱ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، خانلری و ستایشگر: بنیاد عمر.
۲ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و خانلری: مست و خراب؛ ستایشگر: مست خراب.
۳ خانلری: نفیر.
۴ اصل: آور.
۵ ستایشگر: جهان عشوه‌فروش.
۶ خانلری: آن عجوزه؛ قزوینی: این عجوز.
۷ این بیت در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ خانلری نیست؛ ستایشگر: که این لطیفه مرا هم ز رهروی یادست. انجوی: لطیفهٔ نغزم...

رضا بداده بده وز جبین گره بگشای[۸]
که بر من و تو در اختیار نگشادست
نشان عهد و وفا نیست در تبسم گل
بنال بلبل عاشق[۹] چه [۱۰] جای فریادست
حسد چه میبری ای سست نظم بر حافظ
قبول خاطر و لطف سخن خدادادست

۸ نسخهٔ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی: بگشا.
۹ قزوینی و ستایشگر: بلبل بیدل.
۱۰ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر، قزوینی و خانلری: که.

۸

بی مهر رخت روز مرا نـور نماندست
وز عمر مرا جز شب دیجور نماندست

هنگام وداع تو ز بس گریه که کردیم[1]
دور از رخ تو چشم مرا نور نماندست

میرفت خیال تو ز چشم من و میگفت
هیهات ازین گوشه که معمور نماندست

وصل تو اجل از سر من[2] دور همی‌داشت
از دولت هجر تو کنون دور نماندست

نزدیك شد آن دم که رقیب تو بگوید[3]
دور از رخت آن خستهٔ رنجور[4] نماندست

من بعد چه سود ار قدمی رنجه کند دوست
کز جان رمقی در تن مهجور[5] نماندست[6]

در هجر تو گر چشم مرا خواب نگیرد[7]
گو خون جگر ریز که معذور نماندست[8]

حافظ ز غم از گریه نپرداخت بخنده
ماتـم زده را داعیهٔ سور نماندست

---

۱ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، پژمان، انجوی و قزوینی: کردم، وظاهراً باتوجه به‌مصراع دوم اصح همین است.
۲ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، ستایشگر و پژمان: اجل را زسرم.
۳ موزهٔ ملی دهلی و انجوی: رقیبان تو گویند.
۴ قزوینی: این خستهٔ رنجور؛ موزهٔ ملی دهلی و ایاصوفیه: دور از درت آن خستهٔ مهجور.
۵ ایاصوفیه، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: تن رنجور.
۶ چاپ قزوینی این بیت را ندارد ولی بجای آن بیتی بدین شرح ـ که در نسخهٔ خطی ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی نیز موجود می‌باشد ـ آمده است:
صبرست مـرا چـارهٔ هجـران تـو لیکن چون صبر توان کرد که مقدور نماندست
۷ قزوینی: چشم مرا آب روانست؛ ستایشگر و ایاصوفیه: مرا آب نماند، و با توجه به مصراع دوم بیت، عبارت «آب نماند» یا «آب روانست» مناسبتر بنظر می‌رسد.
۸ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد؛ ایاصوفیه: مقدور.

۹

تا سر زلف تو در دست نسیم افتادست
دل سودا زده از غصه دو نیم افتادست

چشم جادوی تو خود عین سواد سحرست
لیکن این هست که آن[۱] نسخه سقیم افتادست

در خم زلف تو آن خال سیه دانی چیست
نقطهٔ دوده[۲] که در حلقهٔ جیم افتادست

زلف مشکین تو در گلشن فردوس عذار
چیست طاوس که در باغ نعیم افتادست

دل من از[۳] هوس روی[۴] تو ای مونس جان
خاك راهیست که در پای[۵] نسیم افتادست

همچو گرد این تن خاکی نتواند برخاست
از سر کوی تو زان رو که عظیم افتادست

سایهٔ سرو[۶] تو بر قالبم ای عیسی دم
عکس روحیست[۷] که بر عظم رمیم افتادست

آنك جز کعبه مقامش نبد از یاد لبت[۸]
بر در میکده دیدم که مقیم افتادست

---

۱ قزوینی: این نسخه؛ انجوی: این قدر هست که آن نسخه؛ ستایشگر: این‌قدر هست که این؛ ایاصوفیه: لیکن آن هست....

۲ اصل: «نقطهٔ نون»، تصحیح کلمه با توجه به ضبط نسخه‌های قزوینی، پژمان، انجوی، ایاصوفیه، ستایشگر و جلالی نائینی صورت گرفته است.

۳ ستایشگر، قزوینی، انجوی و پژمان: در هوس.

۴ ایاصوفیه: بوی

۵ ستایشگر، قزوینی و انجوی: دست.

۶ قزوینی و پژمان: قد.

۷ نسخهٔ اصل: «روئیست»، که با توجه به نسخه‌های: قزوینی، انجوی و پژمان تصحیح گردیده است؛ ایاصوفیه: روحست.

۸ ستایشگر: یاد رخت.

حافظ گم‌شده را با غمت ای جان[۹] عزیز
اتحادیست که با[۱۰] عهد قدیم افتادست

۹ قزوینی و انجوی: یار.
۱۰ ایاصوفیه، قزوینی و ستایشگر: در؛ انجوی: از.

۸

جز آستان توام در جهان پناهی نیست
سر مرا بجز این در حواله‌گاهی نیست
مباش در پی آزار و هرچه خواهی کن
که در شریعت ما غیر ازین گناهی نیست
زمانه گر بزند[1] آتشم بخرمن عمر
بگو بسوز که بر من ببرگ‌کاهی[2] نیست
غلام نرگس جماش آن سهی‌سروم[3]
که از شراب غرورش بکس نگاهی نیست
چنین که از همه‌سو دام راه می‌بینم
به از حمایت زلفت[4] مرا پناهی نیست
عنان کشیده رو ای پادشاه کشور[5] حسن
که‌نیست برسر راهت[6] که‌دادخواهی نیست
عدو چو تیغ کشد من سپر بیندازم[7]
که تیر[8] ما بجز از نالهٔ و آهی نیست
خزینهٔ[9] دل حافظ بزلف و خال مده
که کارهای چنین‌حد[10] هرسیاهی نیست[11]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی و پرتو: فکند. ۲ ستایشگر: بپر کاهی.
۳ ایاصوفیه و خانلری: سهی قدم. ۴ پرتو: زلفش.
۵ موزهٔ ملی دهلی: پادشاه لشکر.
۶ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، ستایشگر و پرتو: برسر راهی.
۷ موزهٔ ملی دهلی: اگر تو تیغ زنی من سپر بیندازم.
۸ خانلری: که کار؛ موزهٔ ملی دهلی: که تیغ.
۹ خانلری: خزانهٔ. ۱۰ خانلری: کار.
۱۱ بیت‌های سوم، پنجم و ششم این غزل در چاپ خانلری وجود ندارد، اما نسخهٔ ایاصوفیه و چاپ قزوینی علاوه برابیات فوق بیتی دیگر را نیز بدین شرح دربر دارد:
چرا زکوی خرابات روی برتابم کزین‌بهم بجهان‌هیچ رسم و راهی‌نیست←

۱۰*

چو بشنوی سخن اهل دل مگـو که خطاست
سخـن‌شنـاس نـهٔ دلبرا[۱] خطـا اینجـاست

سـرم بـدنیی و عقبـی فـرو نـمی‌آیـد
تبارك‌الله ازین فتنهـا کـه در سر مـاست

در انـدرون من خسته دل نـدانـم کیست[۲]
کـه من خموشم و او در فغان و در غوغاست

دلم ز پـرده بـرون شد کجایی ای مطـرب
بنال هـان که ازیـن پـرده کار ما بنواست

مرا بکـار جهان هـرگـز التفـات نبود
رخ تو در نظر مـن چنین خوشش آراست[۳]

نخفتـه‌ام ز خیـالی کـه می‌پزم شبهاست[۴]
خمـار صد[۵] شبـه دارم شرابخانه[۶] کجاست

چنین که صومعه آلوده شد ز خـون[۷] دلـم
گرم بباده بشوییـد حق بـدست شماست

←ایاصوفیه: چرا ز روی.... کزین بهم زجهان....
در نسخهٔ ستایشگر بیت دیگری هم درین غزل هست:
عقاب جور گشادست بال در همه شهر — کمان گوشه‌نشینی و تیر آهی نیست

* این غزل در نسخهٔ اساس نیست و از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده است.
۱ انجوی: نهٔ جان من. در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی جای دو مصراع این بیت عوض شده‌است.
۲ ادیب برومند و جامع نسخ: چیست.
۳ ادیب برومند:... من ببین چه‌خوش سوداست.
۴ قزوینی و انجوی: می‌پزد دل من؛ موزهٔ ملی دهلی و ادیب برومند: هیهات.
۵ اصل: «چند» که برای اصلاح وزن با توجه به‌ضبط جامع نسخ حافظ و قزوینی تصحیح گردیده است؛ ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: خمار دی شبه...
۶ جامع نسخ: شراب ناب.
۷ ادیب برومند و جامع نسخ: بخون.

از آن به پیر مغانم[۸] عزیز می‌دارند
که آتشی که نمیرد همیشه[۹] در دل ماست
چه ساز بود که بنواخت دوش آن مطرب[۱۰]
که رفت عمر و دماغم هنوز پر ز هواست[۱۱]
ندای عشق تو دی شب در اندرون دادند[۱۲]
فضای سینه ز شوقم هنوز[۱۳] پر ز صداست

۸ موزهٔ ملی دهلی، جامع نسخ و قزوینی: بدیر مغانم؛ و مناسبتر است.
۹ ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: مدام.
۱۰ جامع نسخ: که بنواخت نغمهٔ مطرب؛ قزوینی و انجوی: که در پرده می‌زد آن مطرب؛ ادیب برومند: چه راه بود که در پرده میزد آن مطرب.
۱۱ جامع نسخ: که رفت‌عمر و دماغم‌هنوز پرسوداست؛ ادیب برومند: پرزصداست؛ انجوی، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: رفت عمر و هنوزم دماغ.
۱۲ جامع نسخ: از آن زمان که به حافظ رسید نغمهٔ عشق؛ ادیب برومند و انجوی:.... تو دوشم...
۱۳ انجوی، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: فضای سینهٔ حافظ هنوز؛ ادیب برومند: فضای سینهٔ حافظ هنوز پرزنواست.

۸

چه لطف بود که ناگاه رشحهٔ قلمت
حقوق خدمت ما عرضه کرد[۱] بر کرمت
بنوك خامه رقم کردهٔ سلام مرا
که کارخانهٔ دوران مباد بی‌رقمت
نگویم از من بی‌دل بسهو کردی یاد
که‌درحساب خرد سهو نیست[۲] برقلمت[۳]
مرا ذلیل مگردان بشکر این توفیق[۴]
که داشت دولت سرمد عزیز و محترمت
بیا که با سر زلفت قرار خواهم بست[۵]
که گر سرم برود برندارم از قدمت
ز حال ما دلت آگه شود ولی[۶] وقتی
که لاله بردمد از خاك کشتگان غمت
ترا ز حال دل تنگ ما چه غم که مدام[۷]
همی دهند شراب خضر[۸] ز جام جمت
همیشه وقت تو ای عیسی صبا خوش باد
که جان حافظ دلخسته زنده شد بدمت[۹]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: کرد عرضه؛ ایاصوفیه: عرض کرد.
۲ قزوینی و ایاصوفیه: نیست سهو.
۳ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد.
۴ قزوینی: نعمت؛ ستایشگر: آن توفیق.
۵ ایاصوفیه، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی و انجوی: خواهم کرد.
۶ ستایشگر و قزوینی: مگر.
۷ موزهٔ ملی دهلی، انجوی و قزوینی: روان تشنهٔ ما را بجرعهٔ دریاب؛ ستایشگر: ترا زحال دل تشنگان چه....؛ ایاصوفیه: ترا ز حال دل خستگان....
۸ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، پژمان و انجوی: چو می‌دهند زلال خضر.
۹ این غزل در طبع قزوینی ۸ بیت دارد ولی در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی مشتمل بر ۹ بیت و در نسخهٔ ستایشگر ۱۰ بیت می‌باشد. دو بیت دیگر که درنسخهٔ موزهٔ ملی‌دهلی، ←

۸

حاصل کارگه کون و مکان این همه نیست
باده پیش آر که اسباب جهان این‌همه نیست
از دل و جان شرف صحبت جانان غرضست
همه آنست وگرنه[1] دل و جان این‌همه نیست
منت سدره و طوبی ز پی سایه مکش
که‌چو‌خوش بنگری‌ای[2] سرو روان‌این‌همه نیست
دولت آنست که بی‌خون دل افتد[3] بکنار
ورنه با سعی و عمل[4] باغ جنان این‌همه نیست
پنج روزی که درین مرحله مهلت داری[5]
خوش بیاسای[6] زمانی که زمان این‌همه نیست
بر لب بحر فنا منتظریم[7] ای ساقی
فرصتی‌دان‌که ز لب تا بدهان این‌همه نیست
زاهد ایمن مشو از بازی غیرت زنهار
که ره از[8] صومعه تا دیر مغان این‌همه نیست[9]

ایاصوفیه و ستایشگر با اختلافاتی درین غزل مضبوط است بدین شرح می‌باشد:
دلم مقیم در تست حرمتش میدار بحکم آنکه خدا داشت بی‌غم و المت
صبا ز زلف تو با هرگلی حدیثی راند رقیب کی ره غماز داد در حرمت
(بیت اول) ایاصوفیه: دلم مقیم غم.... خدا داشتست محترمت
(بیت دوم) ایاصوفیه: صبا حکایت زلف تو کرد با گل و سرو....

---

۱ قزوینی وپرتو وانجوی: غرض اینست وگرنه؛ خانلری و ایاصوفیه: همه آنست وگرنی؛ ستایشگر: همه آنست اگر نه.
۲ موزهٔ ملی دهلی: بنگری آن؛ پرتو: که اگر بنگری این.
۳ قزوینی، خانلری، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: آید. ۴ ایاصوفیه: سعی عمل.
۵ خانلری: یابی؛ ستایشگر: فرصت داری. ۶ ستایشگر: برآسای.
۷ ستایشگر و پرتو: منتظرم. ۸ انجوی و پرتو: که ره؛ ستایشگر: کز ره.
۹ این بیت در چاپ خانلری نیست.

نام حافظ رقم نیک[۱۰] پذیرفت ولی
پیش رندان رقم سود و زیان این‌همه نیست[۱۱]

---

۱۰ پرتو: رقم فیض.
۱۱ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و در چاپ قزوینی و نسخهٔ ایاصوفیه بیت زیرین نیز مذکورست:
دردمندی من سوختهٔ زار و نزار ظاهراً حاجت تقریر و بیان این‌همه‌نیست
ایاصوفیه: زارنزار.

۷

حال خود[۱] با تو گفتنم چه خوش است
خبر دل[۲] شنفتنم چه خوش است
طمع خام بین و[۳] قصهٔ فاش
از رقیبان نهفتنم[۴] چه خوش است
شب قدری چنین عزیز[۵] شریف
با تو تا روز خفتنم چه خوش است
وه که در دانهٔ چنین نازك
در شب تار سفتنم چه خوش است
ای صبا امشبم مدد فرمای[۶]
که سحرگه شکفتنم چه خوش است
از برای شرف بنوك مژه
خاك راه تو رفتنم چه خوش است
همچو حافظ برغم مدعیان
شعر رندانه گفتنم چه خوش است[۷]

---

۱ ستایشگر و قزوینی: حال دل.
۲ ستایشگر: خبرجان.
۳ ایاصوفیه، ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی و پژمان: بین که.
۴ اصل: «شنفتنم»، تصحیح با توجه به متن نسخهٔ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی بعمل آمده است.
۵ ستایشگر: عزیز و شریف.
۶ ایاصوفیه: فرما.
۷ این غزل در نسخهٔ خطی ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی، انجوی و پژمان و دیگر نسخی که بنظر رسید با ردیف «هوس است» شروع و ختم میشود اما قوافی در هردو صورت یکسانست.

۱۰

حسنت باتفاق ملاحت جهان گرفت
آری باتفاق جهان می‌توان گرفت

افشای راز خلوتیان[۱] خواست کرد شمع
شکر خدا که سر[۲] دلش در زبان گرفت

آسوده در[۳] کنار چو پرگار می‌شدم
دوران چو نقطه عاقبتم در میان گرفت

آن‌روز عشق[۴] ساغر می خرمنم بسوخت
کاتش ز عکس عارض ساقی در[۵] آن گرفت

زین آتش نهفته که در سینهٔ منست
خورشید شعله‌ایست که در[۶] آسمان گرفت

میخواست گل که دم‌زند از رنگ و بوی او[۷]
از غیرت[۸] صبا نفسش در دهان گرفت

بر برگ گل بخون شقایق نوشته‌اند
کآنکس که پخته‌شد می چون ارغوان گرفت

می خورکه هرکه آخر کار جهان بدید
از غم سبک برآمد و رطل گران گرفت

خواهم شدن بکوی مغان آستین فشان
زین فتنها که دامن آخر زمان گرفت

---

۱ خانلری: خلوت ما.
۲ موزهٔ ملی دهلی و خانلری: راز دلش؛ ستایشگر: سوز دلش.
۳ ایاصوفیه، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، خانلری، قزوینی و انجوی: بر کنار.
۴ قزوینی و انجوی: شوق. ۵ خانلری: بر؛ ایاصوفیه: طلعت ساقی در.
۶ موزهٔ ملی دهلی: بر.
۷ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: دوست؛ خانلری: تو؛ ستایشگر: خود.
۸ خانلری: از غیرتش صبا؛ موزهٔ ملی دهلی: وز غیرتش...

حافظ چو آب لطف ز نظم تو میچکد
حاسد چگونه نکته تواند برآن گرفت[۹]

۹ در چاپ خانلری مقطع غزل بشرح زیر است:
فرصت‌نگر که فتنه چو در عالم اوفتاد حافظ بجام می زد و از غم کران گرفت
در نسخهٔ ستایشگر این بیت بدین شرحست اما مقطع غزل نیست:
فرصت نگر که‌فتنه چو در عالم اوفتاد زاهد بجام می زد و از غم کران گرفت
مصراع دوم این بیت در چاپ انجوی چنین است: عارف بجام می زد و رطل گران گرفت.
این غزل در چاپ قدسی ۱۳ بیت، در طبع انجوی و نسخهٔ جلالی نائینی ۱۲، در نسخهٔ پرتو علوی ۱۱ و در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر و چاپ قزوینی و خانلری ۱۰ بیت دارد.

۷

خدا چو صورت ابروی دلگشای تو بست
گشادکار من اندر کرشمهای تو بست
مرا و سرو چمن را بخاك راه نشاند[۱]
زمانه تا قصب نرگس قبای[۲] تو بست
چو غنچه[۳] بر دل مسکین من گره مفکن
چو[۴] عهد با سرزلف گره‌گشای تو بست
مرا به بند تو دوران چرخ راضی کرد
ولی‌چه‌سودکه‌سررشته‌در رضای‌تو بست[۵]
تو خود حیات دگر بودهٔ زمان وصال[۶]
دلم امید ندانست و در وفای تو بست[۷]
هم از نسیم تو روزی گشایشی یابد[۸]
چو غنچه‌هرکه‌دل اندرپی‌هوای‌تو بست[۹]
ز دست جور تو گفتم ز شهر خواهم رفت
بخنده‌گفت‌که حافظ برو که پای‌تو بست؟

---

۱ خانلری: مرا و مرغ چمن را زدل ببرد آرام؛ ستایشگر: بخاك ره بنشاند؛ انجوی: هزار سرو چمن....
۲ ایاصوفیه و خانلری: نرگس و قبای.
۳ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و خانلری: نافه.
۴ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و جلالی نائینی: که عهد.
۵ خانلری: سررشته در قفای تو بست.
۶ قزوینی: تو خود وصال دگر بودی ای نسیم وصال؛ خانلری، ایاصوفیه، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: تو خود حیات دگر بودی ای زمان وصال.
۷ ایاصوفیه، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: خطا نگر که دل امید در وفای توبست.
۸ ستایشگر: هم از نسیم وصالت گشایشی یابد.
۹ قزوینی و خانلری بجایش این بیت را دارد:
زکار ما و دل غنچه صدگره بگشود نسیم گل چو دل اندر پی هوای توبست
این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه نیز با اختلاف «بس» بجای «صد» وجود دارد.

۱۰

خلوت‌گزیده را بتماشا چه حاجت است
چون کوی دوست هست بصحرا چه حاجتست
جانا بحاجتی که ترا هست با خدای[۱]
کاخر[۲] دمی بپرس که ما را چه‌حاجتست
ای پادشاه حسن خدا را بسوختیم[۳]
آخر[۴] سؤال کن که گدا را چه‌حاجتست
ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست
در حضرت کریم تمنا[۵] چه‌حاجتست[۶]
محتاج قصه نیست گرت قصدجان[۷] ماست[۸]
چون رخت[۹] ازآن تست بیغما چه‌حاجتست
جام جهان‌نماست ضمیر منیر دوست[۱۰]
اظهار احتیاج خود آنجا[۱۱] چه‌حاجتست
آن شد که بار منت ملاح بردمی
گوهر چو دست داد بدریا چه‌حاجتست

---

۱ ادیب برومند، قزوینی و ستایشگر: خدا.
۲ جلالی نائینی: آخر.
۳ ایاصوفیه: بسوختم.
۴ ستایشگر: یکره.
۵ ستایشگر و جلالی نائینی: تقاضا.
۶ چاپ خانلری این بیت را ندارد.
۷ قزوینی: خون؛ ادیب برومند: میل خون.
۸ خانلری: محتاج غمزه نیست که در قصد خون ماست؛ ستایشگر و جلالی نائینی: محتاج جنگ نیست گرت قصد جان ماست.
۹ ستایشگر: ملك. ایاصوفیه در یك مورد: رخت زان.
۱۰ خانلری: ضمیر منیر تست.
۱۱ ایاصوفیه (در یك مورد): اینجا.

ای عاشق گدا چو لب روح‌بخش یار
میداندت[۱۲] وظیفه تقاضا چه‌حاجتست
ای مدعی برو که مرا با تو کار نیست
احباب حاضرند باعدا[۱۳] چه‌حاجتست
حافظ تو ختم کن که هنر خود عیان شود
با مدعی نزاع و محاکا[۱۴] چه‌حاجتست

۱۲ جلالی نائینی: می‌بخشدت.
۱۳ جلالی نائینی: بر اعدا؛ نسخه بدل جامع نسخ: حاضرند و براعدا.
۱۴ نسخه بدل جامع نسخ و جلالی نائینی: محابا.

۵*

خم زلف تو دام کفر و دین است
ز کارستان او یك شمه این است
جمالت[۱] معجز حسنست لیکن
حدیث غمزه‌ات سحر مبین است
بدان[۲] چشم سیه صد آفرین باد
که در عاشق‌کشی سحرآفرینست
عجب علمیست علم هیأت عشق
که چرخ هفتمش[۳] هفتم زمین است
نه‌پنداری[۴] که بدگو رفت‌و جان برد
حسابش با کرام‌الکاتبین است[۵]

---

* این غزل از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده و در نسخهٔ اساس نیست.
۱ جامع‌نسخ: جمالش؛ ادیب برومند: جمالت مفخر...
۲ قزوینی، جامع‌نسخ و ادیب برومند: برآن.
۳ قزوینی، جامع‌نسخ، موزهٔ ملی دهلی و ادیب برومند: چرخ هشتمش.
۴ قزوینی: تو پنداری.
۵ در نسخهٔ قزوینی و برخی دیگر از نسخه‌ها این غزل شامل دو بیت دیگر نیز هست:
ز چشم شوخ تو جان کی توان برد — که دایم با کمان اندر کمینست
مشو حافظ زکید زلفش ایمن — که دل برد و کنون در بند دینست

۸

خمی که ابروی شوخ تو در کمان انداخت
بقصد خون[1] من زار ناتوان انداخت

نبود نقش دو عالم که نقش رویت[2] بود
زمانه طرح محبت نه این‌زمان انداخت

کنون بآب می لعل خرقه می‌شویم
نصیبهٔ ازل از خود نمی‌توان انداخت

من از ورع می و مطرب ندیدمی هرگز[3]
هوای مغبچگانم درین و آن[4] انداخت

شراب‌خورده و خوی‌کرده کی‌شدی بچمن[5]
که آب روی‌تو آتش در ارغوان[6] انداخت

بنفشه طرهٔ مفتول را[7] گره میزد
صبا حکایت زلف تو در میان انداخت[8]

ز شرم آنك بروی تو نسبتش کردند[9]
سمن[10] بدست‌صبا خاك در دهان انداخت

---

۱ ستایشگر، موزهٔ‌ملی‌دهلی، قزوینی، پژمان، انجوی وجلالی نائینی: جان؛ پرتو: مطابق‌متن.
۲ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی: نبود رنگ دو عالم که نقش الفت؛ قزوینی، پژمان، ادیب برومند، ستایشگر و انجوی: که رنگ الفت.
۳ ادیب برومند، ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و پژمان: ندیدمی زین پیش.
۴ ایاصوفیه، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و انجوی: در این وآن. اصل: «درین میان» که برای احتراز از تکرار قافیهٔ غزل اصلاح شده است.
۵ قزوینی: میروی بچمن؛ ایاصوفیه: کی روی بچمن.
۶ ایاصوفیه: بارغوان.
۷ قزوینی: مفتول خود؛ موزهٔ ملی دهلی، ایاصوفیه و ادیب برومند: مفتون خود؛ ستایشگر: غنچهٔ مفتون خود.
۸ ادیب برومند: چو از دهان تواش غنچه در گمان انداخت.
۹ ایاصوفیه، قزوینی و پژمان: کردم؛ ستایشگر: ز شرم آنکه بگل نسبت رخت کردند؛ ادیب برومند: کردند (مطابق متن).
۱۰ ستایشگر: چمن؛ ایاصوفیه: سحر.

مگر گشایش حافظ درین خرابی بود
که قسمت[11] ازلش در می مغان انداخت[12]

---

۱۱ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی: بخشش.

۱۲ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر و چاپ قزوینی این سه بیت نیز وجود دارد: (که نخستین بیت آن در نسخهٔ ایاصوفیه نیز هست).

بیك کرشمه که نرگس بخودفروشی کرد — فریب چشم تو صد فتنه درجهان انداخت
بزمگاه چمن دوش مست بگذشتم — چو از دهان توام غنچه درگمان انداخت
جهان بکام‌من اکنون شود که دور زمان — مرا به بندگی خواجهٔ جهان انداخت

ادیب برومند:

بزمگاه چمن دوش مست بگذشتم — صبا حکایت زلف تو در میان انداخت

۷

خوشتر زعیش و صحبت باغ و بهار[1] چیست
ساقی کجاست گو سبب انتظار چیست

هر وقت خوش که دست دهد مغتنم شمار
کس را وقوف نیست که انجام کار چیست

پیوند عمر بسته بموییست هوش‌دار
غمخوار خویش باش غم کار و بار[2] چیست

معنی آب زندگی[3] و روضهٔ ارم
جز طرف جویبار و می خوشگوار چیست

مستور و مست هر دو چو از یك قبیله‌اند
ما دل بعشوهٔ که دهیم اختیار چیست

راز درون پرده چه داند فلك خموش
ای مدعی نزاع تو با پرده‌دار چیست

زاهد شراب کوثر و حافظ پیاله خواست
تا در میانه خواستهٔ کردگار چیست[4]

---

۱ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و انجوی: صحبت و باغ؛ پرتو و جلالی نائینی: عیش صحبت باد بهار؛ ضبط چاپ پژمان و قدسی برابر متن است.
۲ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ادیب برومند و ستایشگر: غم روزگار.
۳ اصل: «آب زندگانی».
۴ این بیت نیز در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر و چاپ قزوینی وجود دارد.
سهو و خطای بنده گرش اعتبار نیست   معنی عفو و رحمت آمرزگار چیست
جامع نسخ، ادیب برومند، موزهٔ ملی دهلی، پرتو و جلالی نائینی: گرش نیست اعتبار؛ ستایشگر: گرش هست اعتبار.
بیت مذکور در چاپ انجوی باین صورت است:
سهو و خطای بنده چو گیرند اعتبار   معنی عفو و رحمت پروردگار چیست

۸

دارم امید عاطفتی از جناب دوست
کردم جنایتی[۱] و امیدم بعفو اوست
دانم که بگذرد[۲] ز سر جرم من که او
گرچه پری‌وشست ولیکن فرشته خوست
چندان گریستم‌که هرآنکس که برگذشت[۳]
دراشك‌ما چودید روان گفت‌کین چه جوست
سرها چوگوی[۴] در سر کوی تو باختم
واقف نشدکسی که چه‌گویست ودرچه‌کوست[۵]
هیچست آن دهان که[۶] نه بینیم[۷] ازو نشان
موئیست آن میان که ندانیم کان چه موست[۸]
عمریست تا ز زلف تو بوئی شنیده‌ام[۹]
زان بوی در مشام دل من هنوز بوست

---

۱ ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: گفتم کنایتی.
۲ در نسخهٔ اصل حرف اول این کلمه بدون نقطه است.
۳ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، پژمان و انجوی: چندان‌گریستیم‌که هرکس‌که برگذشت.
۴ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و انجوی: ما سر چوگوی.
۵ چاپ قزوینی این بیت را ندارد؛ موزهٔ ملی دهلی: گویست وین چه کوست؛ انجوی، نسخهٔ ایاصوفیه و ستایشگر: گویست و این چه کوست.
۶ قزوینی و انجوی: و.
۷ قزوینی‌وانجوی: نبینم؛ موزهٔ‌ملی‌دهلی: که‌نبینم؛ پژمان: که‌ندیدم؛ ستایشگر: که‌نباشد. ادیب برومند: که ندیدیم.
۸ ستایشگر و قزوینی: مویست آن میان و ندانم که آن...؛ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی: و ندانم که آن...
۹ موزهٔ ملی دهلی: شنیده‌ایم.

دارم عجب ز نقش خیالت[۱۰] که چون برفت[۱۱]
از دیده‌ام که دم‌بدمش کار شست و شوست
حافظ بدست حال پریشان تو ولی[۱۲]
بر بوی زلف‌دوست[۱۳] پریشانیت نکوست[۱۴]

---

۱۰ ادیب برومند، جامع نسخ، قزوینی، انجوی و پژمان: خیالش.
۱۱ چنین است در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی، ادیب برومند و جامع نسخ؛ نسخهٔ قزوینی، انجوی، پژمان و قدسی: «نرفت»؛ ایاصوفیه: گذشت. در نسخهٔ خطی جلالی نائینی، ستایشگر و پرتو حرف اول این کلمه نقطه ندارد.
۱۲ اصل: بدست حال وپریشان تویی ولی؛ که براساس عموم نسخ در دسترس ومنجمله نسخهٔ ایاصوفیه اصلاح شده است.
۱۳ ستایشگر و قزوینی: یار؛ انجوی: بریادزلف یار.
۱۴ این بیت نیز در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و چاپ انجوی، قزوینی، ایاصوفیه و پژمان آمده است:
بی‌گفت‌وگوی موی تو دل را همی کشد   بازلف دلکش تو کرا روی گفت‌وگوست
ایاصوفیه، قزوینی، انجوی و پژمان: بی‌گفت‌وگوی زلف....

۷*

درین زمانه رفیقی که خالی از خللست
صراحی مـی صاف[۱] و سفینهٔ غـزلست
جریده رو کـه گذرگاه عـافیت تنگست
پیاله‌گیر کـه عمر عـزیـز بی‌بدلست
نه من ز بی‌عملی در جهان ملـولم و بس
مـلالت علمـا هـم ز عـلم بـی‌عملست
بچشم عقـل دریـن رهگـذار پرآشوب
جهان وکار جهان بی‌ثبات و بی‌محلست[۲]
دلم امید فراوان بوصل روی[۳] تو داشت
ولـی اجـل بـره عمـر رهزن املست
بگیر طـرهٔ مـه چهرهٔ[۴] و قصه مخـوان
که سعد و نحس ز تأثیر زهره و زحلست
بهیچ دور نخـواهید[۵] یـافت هشیارش
چنین که حافظ ما مست بـادهٔ ازلست[۶]

---

* ضبط این غزل عیناً با نسخهٔ ایاصوفیه یکسانست.
۱ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، انجوی و ستایشگر: صراحی می ناب؛ خانلری: صراحی و می صاف.
۲ خانلری: پر خللست.
۳ خانلری: فراوان بروی خوب.
۴ موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی: مه‌پیکری؛ پرتو: مه‌پارهٔ.
۵ خانلری: بهیچ روی نخواهند؛ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، ستایشگر و جلالی نائینی: بهیچ دور نخواهند؛ پرتو: بهیچ دور نخواهند دید هشیاران.
۶ در چاپ انجوی این غزل دو بیت دیگر را نیز بشرح زیر در بردارد:

ز قسمت ازلـی چهـرهٔ سیـه‌بختـان — بشست‌وشوی نگردد سفید واین‌مثل‌است
خلل‌پذیـر بـود هـربنـا که مـی‌بینی — مگر بنای محبت که خالی از خلل است

۸

دل سراپردهٔ محبت اوست
دیده آئینه‌دار طلعت اوست
من که سر درنیاورم بدو کون
گردنم زیر بار منت اوست
تو و طوبی و ما و قامت یار
فکر هرکس بقدر همت اوست
گر من آلوده دامنم چه عجب[1]
همه عالم گواه عصمت اوست
من که باشم در آن حرم که صبا[2]
خاك‌بوس[3] حریم حرمت اوست
دور مجنون گذشت و[4] نوبت ماست
هرکسی پنج روز[5] نوبت اوست
ملکت عاشقی و گنج طرب
هرچه دارم ز یمن همت اوست[6]
فقر ظاهر مبین که حافظ را[7]
سینه گنجینهٔ محبت اوست[8]

---

۱ خانلری: چه زیان؛ نسخهٔ تاجیکستان: من که آلوده دامنم....
۲ اصل: «من که باشم که در حریم صبا» و تصحیح متن با توجه به ضبط عموم نسخی که بنظر رسید صورت گرفته است.
۳ ستایشگر، پرتو، جلالی نائینی، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پژمان و خانلری: پرده‌دار.
۴ خانلری: گذشت نوبت.
۵ خانلری و ستایشگر: پنج روزه؛ جلالی نائینی: هرکه را پنجروزه.
۶ این بیت در چاپ خانلری نیست؛ ایاصوفیه: ز یمن دولت اوست.
۷ ایاصوفیه: حافظ راست.
۸ در چاپ قزوینی، پژمان و انجوی این غزل ۳ بیت دیگر دارد ولی در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی فقط بیت آخر زیر با اندك اختلافی موجود است بدین قرار: ←

۷*

دل و دینم شد و دلبر بملامت برخاست
گفت با ما منشین کز تو سلامت برخاست
که شنیدی که درین بزم دمی خوش بنشست
که نه در آخر صحبت[۱] بندامت برخاست؟
شمع اگر زان رخ خندان بزبان لافی زد
پیش عشاق تو شبها بغرامت[۲] برخاست
در چمن[۳] باد بهاری ز کنار گل و سرو
بهواداری آن عارض و قامت برخاست[۴]
مست بگذشتی و از خلوتیان ملکوت
بتماشای تو آشوب قیامت برخاست
پیش رفتار تو پا برنگرفت از خجلت
سرو سرکش که بناز قد[۵] وقامت برخاست
حافظ این خرقه بینداز مگر جان ببری
کآتش ازخرمن سالوس و کرامت برخاست

→ بی خیالش مباد منظر چشم — زانکه این گوشه جای خلوت اوست
هرگل نو که شد چمن آرای — زاثر رنگ و بوی صحبت اوست
من و دل گر فدا شویم* چه باك — غرض اندر میان سلامت اوست
* موزهٔ ملی دهلی: گر فدا شدیم.

* ضبط این غزل با نسخهٔ قزوینی عیناً یکسان است. این غزل در نسخهٔ اساس نیست و از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده است.
۱ ستایشگر: آخر کارش؛ مسعودی: آخر صحبت بغرامت.
۲ ستایشگر: بندامت.
۳ جامع نسخ: به چمن.
۴ این بیت در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیست.
۵ ادیب برومند: که بناز از قد.

۷

دیدی که یار جز سر جور و ستم نداشت
بشکست عهد و از غم ما[۱] هیچ‌غم نداشت
یارب مگیرش ارچه[۲] دل چون کبوترم
افکند و کشت‌و عزت[۳] صید حرم نداشت
بر من جفا ز بخت من[۴] آمد و گرنه یار
حاشا که‌رسم لطف و طریق کرم نداشت
با این همه هر آنك نه‌خواری ازوکشید[۵]
هرجا که رفت هیچکسش محترم نداشت
ساقی بیار باده و با مدعی[۶] بگو
کانکار[۷] ما مکن که چنین جام‌جم نداشت
هر راه‌رو که ره بحریم حرم[۸] نبرد[۹]
مسکین برید وادی و ره در حرم نداشت
حافظ ببر تو گوی سعادت[۱۰] که مدعی
هیچش هنر نبود و خبر[۱۱] نیز هم نداشت

---

۱ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: عهد وز غم؛ خانلری: عهد ما و از آن؛ ادیب برومند: عهد ما وز ما.
۲ ایاصوفیه و خانلری: یارب مگیر اگرچه.
۳ ادیب برومند، موزهٔ ملی دهلی و انجوی: حرمت.
۴ ادیب برومند، موزهٔ ملی دهلی و انجوی: بخت بد.
۵ ادیب برومند، ایاصوفیه، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: نه‌خواری کشید ازو؛ خانلری: نخواری کشید ازو.
۶ قزوینی: محتسب؛ موزهٔ ملی دهلی و خانلری: مدعی بگوی.
۷ ادیب برومند، ایاصوفیه، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی و خانلری: انکار.
۸ ادیب برومند، ایاصوفیه، ستایشگر و قزوینی: حریم درش.
۹ خانلری: هر راهبر که ره بحریم درش نبرد؛ موزهٔ ملی دهلی: هرره‌روی که ره بحریم درش نبرد.
۱۰ ادیب برومند و قزوینی: فصاحت.
۱۱ خانلری: خبر نبود و هنر.

۷*

راهیست راه عشق که هیچش کناره نیست
آنجا جز آنك جان بسپارند چاره نیست
هرگه که دل بعشوه دهی[1] خوش دمی بود
در کار خیر حاجت هیچ استخاره نیست
فرصت شمر طریقهٔ رندی که این نشان
چون راه گنج بر همه‌کس آشکاره نیست
ما را بمنع[2] عقل مترسان و می بیار
کان[3] شحنه در ولایت ما هیچکاره نیست
او را بچشم پاك توان دید چون هلال
هر دیده جای جلوهٔ[4] آن ماه‌پاره نیست
از چشم خود بپرس که ما را که می‌کشد
جانا گناه طالع و جرم ستاره نیست[5]
نگرفت در تو گریهٔ حافظ بهیچ‌روی
حیران آن دلم که کم از سنگ خاره نیست

---

* ضبط این غزل عیناً با نسخهٔ ایاصوفیه یکسانست.
۱ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: بعشق دهی؛ خانلری: بعشق دهد.
۲ قزوینی: زمنع.
۳ خانلری: کاین شحنه.
۴ خانلری: خلوت.
۵ این بیت در چاپ خانلری وجود ندارد.

۹

رواق منظر چشم من آشیانهٔ تست
کرم نما و فرود آ که خانه خانهٔ تست
بلطف خال و خط از عارفان ببردی[۱] دل
لطیفهای عجب زیر دام و دانهٔ تست
دلت بوصل[۲] گل ای بلبل سحر[۳] خوش باد
که در چمن همه گلبانگ عاشقانهٔ تست
علاج ضعف دل[۴] ما بلب حوالت کن
که آن[۵] مفرح یاقوت در خزانهٔ تست
بتن مقصرم از دولت ملازمتت
ولی خلاصهٔ جان خاک آستانهٔ تست
من آن نیم که دهم نقد دل بهر شوخی
در خزانه بمهر تو و نشانهٔ تست
تو خود چه لعبتی ای شهسوار شیرین کار
که توسنی چو فلك رام تازیانهٔ تست
چه جای من که بلغزد سپهر شعبده باز
ازین حیل که در انبانهٔ بهانهٔ تست
سرود مجلست اکنون فلك برقص آرد
که شعر حافظ شیرین سخن[۶] ترانهٔ تست[۷]

---

۱ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، خانلری، جلالی نائینی و ستایشگر: ربودی.
۲ موزهٔ ملی دهلی: ز وصل.
۳ قزوینی: صبا؛ ادیب برومند: بلبل حزین.
۴ خانلری: درد دل.
۵ ادیب برومند، قزوینی و خانلری: این.
۶ اصل «حافظ مسکین دگر» که مطابق ضبط نسخهٔ ایاصوفیه و سایر نسخ تصحیح گردیده‌است.
۷ دو بیت آخر این غزل در چاپ خانلری وجود ندارد. این غزل در چاپ افشار نیست.

۷

روزگاریست که سودای بتان دین منست
غم این کار نشاط دل غمگین منست
دیدن لعل[۱] ترا دیدهٔ جان‌بین[۲] باید
وین کجا مرتبهٔ چشم جهان‌بین منست
یار ما[۳] باش که زیب فلك و زینت دهر
از مه روی تو و اشك چو پروین منست
تا مرا عشق تو تعلیم سخن‌گفتن کرد[۴]
خلق را ورد زبان مدحت و تحسین منست
دولت فقر خدایا بمن ارزانی دار
کین کرامت[۵] سبب حشمت و تمکین منست
واعظ شحنه‌شناس[۶] این عظمت گو مفروش
زانکه منزلگه سلطان دل مسکین[۷] منست
حافظ از حشمت پرویز دگر قصه مخوان
که لبش جرعه‌کش خسرو شیرین منست[۸]

۱ ادیب برومند و قزوینی: روی.
۲ خانلری: دیدن جان‌بین.
۳ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و خانلری: من.
۴ ادیب برومند، ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی و خانلری: سخن گفتن داد.
۵ ایاصوفیه: کین سعادت.
۶ ستایشگر: واعظ شحنه فروش.
۷ ایاصوفیه: غمگین.
۸ ادیب برومند: حافظ از ملکت پرویز.....؛ علاوه برابیات فوق این بیت نیز در چاپ قزوینی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر وجود دارد:
یارب این کعبهٔ مقصود تماشاگه کیست   که مغیلان طریقش گل و نسرین منست
جامع نسخ: تماشاگه چیست.

۸

روشن از پرتو رویت نظری نیست که نیست
منت خاك درت بر بصری نیست که نیست
ناظر روی تو صاحب نظرانند آری[۱]
سر گیسوی[۲] تو در هیچ سری نیست‌که نیست
اشك من گر ز غمت سرخ برآمد[۳] چه عجب
خجل از کردهٔ خود پرده‌دری نیست‌که نیست
تا بدامن ننشیند ز نسیمت[۴] گردی
سیل خیز از نظرم[۵] رهگذری نیست‌که نیست[۶]
تا دم از شام سر زلف تو هر جا نزنند[۷]
با صبا گفت و شنیدم سحری نیست که نیست
من از این طالع شوریده برنجم ور نی[۸]
بهره‌مند از سر کویت دگری نیست‌که نیست
از خیال[۹] لب شیرین تو ای شربت[۱۰] نوش
غرق‌آب و عرق‌اکنون شکری نیست‌که‌نیست[۱۱]

---

۱ خانلری: تو با صاحب نظرانند ولی؛ موزهٔ ملی دهلی، ادیب برومند و ستایشگر: صاحب نظرانند ولی.
۲ ستایشگر: سر سودای.
۳ ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: اشك غماز من ار سرخ برآمد؛ ایاصوفیه: اشك من گر زغمت برآید.
۴ قزوینی: نسیمش؛ ستایشگر: تا بدامان...
۵ ستایشگر: سیل اشك مژه در.
۶ این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه نیست.
۷ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: هرجا نزنند.
۸ ادیب برومند، ایاصوفیه، خانلری: ورنه.
۹ ادیب برومند، قزوینی و ستایشگر: از حیای.
۱۰ قزوینی و ستایشگر: چشمهٔ؛ ادیب برومند: چشمهٔ نور.
۱۱ این بیت در چاپ خانلری نیست.

غیر از این نکته که حافظ ز تو خشنود نشد[۱۲]
در سراپای وجودت هنری[۱۳] نیست که نیست[۱٤]

۱۲ ایاصوفیه، قزوینی و خانلری: ناخشنودست؛ ستایشگر و ادیب برومند: بجز این نکته که حافظ زتو ناخشنودست.
۱۳ ایاصوفیه، قزوینی، خانلری و ستایشگر: هنری؛ اصل: خبری.
۱۴ این غزل در چاپ قدسی ۱۷ و در نسخهٔ خطی جلالی نائینی ۱۴ و در طبع قزوینی و نسخهٔ ستایشگر دوازده بیت، در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی ۹ و در چاپ خانلری ۷ بیت است. و چهار بیت اضافی نسخهٔ قزوینی درینجا نقل می‌شود:

مصلحت نیست که از پرده برون افتد راز ورنه درمجلس رندان‌خبری نیست که‌نیست
شیر در بادیهٔ عشق تو روباه شود آه‌ازین راه‌که دروی خطری نیست که‌نیست
آب چشمم که درو منت خاك در تست زیر صدمنت او خاك دری نیست که‌نیست
از وجودم قدری نام‌ونشان هست که هست ورنه ازضعف درآنجا اثری نیست که‌نیست

(بیت سوم) جامع نسخ و ادیب برومند: آب چشمم که برو.
(بیت چهارم) ادیب برومند: از وجود اینِ قدرم نام و نشانیست که هست.

۱۰

روضهٔ خلد برین خلوت[۱] درویشانست
مایهٔ محتشمی خدمت درویشانست
گنج عزت[۲] که طلسمات عجایب دارد
فتح آن در نظر حشمت[۳] درویشانست
قصر فردوس که رضوانش بدربانی رفت
منظری از چمن نکهت[۴] درویشانست
آنچه زر می‌شود از پرتو آن قلب سیاه
کیمیاییست که در صحبت درویشانست
از کران تا بکران لشکر ظلمست ولی
از ازل تا باید فرصت درویشانست
دولتی را که نباشد غم از آسیب زوال
بی‌تکلف بشنو دولت[۵] درویشانست
ای توانگر مفروش این‌همه‌نخوت که ترا[۶]
سر و زر در کنف همت درویشانست

---

۱ اصل: «صحبت» که مطابق نسخ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، انجوی، پژمان، جامع نسخ، ادیب برومند، جلالی نائینی و پرتو اصلاح شده است.
۲ ادیب برومند، جامع نسخ، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و انجوی: عزلت. ضبط نسخهٔ ایاصوفیه بسان متن است. نسخهٔ تاجیکستان: کنج غزلت.
۳ ایاصوفیه، قزوینی و ستایشگر: رحمت؛ جلالی نائینی: همت؛ موزهٔ ملی دهلی: فتح بابش نظر رحمت...؛ جامع نسخ: فتح آن از نظر رحمت.
۴ ایاصوفیه، قزوینی و ستایشگر: نزهت؛ موزهٔ ملی دهلی: تربت.
۵ اصل: «صحبت» وموافق نسخ‌مختلف منجمله نسخهٔ ایاصوفیه تصحیح شده است. هرچند «صحبت» هم فاقد معنی نیست اما با توجه به‌مصراع اول بیت و تکرار قافیه در غزل «دولت» مناسبتر خواهد بود.
۶ موزهٔ ملی دهلی: تراست؛ ادیب برومند: این عظمت زانکه ترا.

روی مقصود[7] که شاهان بدعا می‌طلبند
مظهرش آینهٔ طلعت درویشانست

بندهٔ آصف عهدم که درین سلطنتش[8]
صورت خواجگی و سیرت درویشانست

حافظ اینجا بادب باش که سلطانی ملك
همه از بندگی[9] حضرت درویشانست[10]

۷ موزهٔ ملی دهلی: مطلوب.
۸ در جامع نسخ حافظ و نسخهٔ خطی ستایشگر نیز چنین است اما در چاپ قزوینی و نسخهٔ ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی بدین صورت است: من غلام نظر آصف عهدم کورا.
۹ ایاصوفیه: بندهٔ بندگی.
۱۰ مقطع غزل باآنچه در جامع نسخ حافظ آمده برابرست اما درنسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر و چاپ قزوینی، پژمان و انجوی با اندك اختلاف بدین‌گونه است:
حافظ ار آب حیات ابدی* میخواهی   منبعش خاك در خلوت درویشانست
* قزوینی: ازلی؛ ادیب برومند: حافظ ار آب حیات ابدی میطلبی.
بیت مقطع در نسخهٔ ستایشگر مقطع غزل نیست و بدین گونه می‌باشد:
ای دل آنجا بادب باش که سلطانی ملك   فی‌الحقیقه سبب حرمت درویشانست
علاوه‌براین در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی سه‌بیت دیگر هم بدین شرح وجود دارد که بیت آخر آن در نسخهٔ ایاصوفیه نیز موجود است:
آنکه پیشش بنهد تاج تکبر خورشید   کبریائیست که در حشمت درویشانست
خسروان قبلهٔ حاجات جهانند ولی   سببش بندگی حضرت درویشانست
گنج قارون که فرو می‌شود از قهر هنوز   خوانده‌باشی‌که هم از غیرت درویشانست
(بیت اول) موزهٔ ملی دهلی: قبلهٔ حاجات دعایند.
(بیت دوم) موزهٔ ملی دهلی: گنج قارون [که] فرو میرود از قهر هنوز. ایاصوفیه و جامع نسخ: گنج قارون که فرو میرود از قهر هنوز ـ صدمه‌ای از اثر غیرت درویشانست.

۷

روی تو کس ندید و هزارت رقیب هست
در غنچهٔ هنوز و صدت عندلیب هست
گرآمدم بکوی تو چندان[۱] غریب نیست
چون من درین[۲] دیار هزارت[۳] غریب هست
هرچند دورم از تو که دور از تو کس مباد
لیکن امید وصل توام عن‌قریب هست[۴]
در عشق خانقاه و خرابات فرق نیست
هرجا که هست پرتو روی حبیب هست
آنجا که حسن[۵] صومعه را جلوه میدهند[۶]
ناموس دیر راهب و نام صلیب هست[۷]
عاشق که شد که یار بحالش نظر نکرد
ای خواجه درد نیست وگرنه طبیب هست
فریاد حافظ این همه آخر بهرزه نیست
هم قصهٔ غریب و حدیثی عجیب هست

---

۱ ستایشگر: گرمن گدای کوی تو گشتم؛ جامع نسخ و ادیب برومند: چندین غریب.
۲ ایاصوفیه: هزاران؛ جامع نسخ: فراوان.
۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: در آن.
۴ قزوینی: این بیت را ندارد؛ ستایشگر: لیکن خیال روی توام...
۵ ادیب برومند، جامع نسخ، ایاصوفیه و قزوینی: کار.
۶ موزهٔ ملی دهلی وپژمان: آنجا که حسن صومعه ترتیب میدهند؛ ستایشگر: آنجا که کار صومعه ترتیب کرده‌اند.
۷ اصل: ناموس ونام راهب و دیر و صلیب هست. که براساس قسمتی از ضبط نسخهٔ ایاصوفیه؛ نسخهٔ تاجیکستان وجامع نسخ حافظ اصلاح شده است؛ ایاصوفیه: ناموس دیرراهب وبانگ صلیب هست؛ ستایشگر، قزوینی، پژمان وانجوی: ناقوس دیرراهب ونام صلیب هست؛ قدسی و جلالی نائینی: ناقوس و دیر و راهب و نام صلیب هست؛ موزهٔ ملی دهلی: ناموس زهد راهب و نام صلیب هست؛ پرتو علوی: ناقوس و دیر راهب نام صلیب هست. در متن نسخهٔ اصل اگر نقطهٔ قاف را محذوف بدانیم می‌توان کلمه را «ناقوس» خواند.

۹

زان یار دلنوازم شکریست با شکایت
گر نکته دان عشقی خوش بشنو[1] این‌حکایت
بی‌مزد بود و منت هر خدمتی که کردم
یارب مباد کس را مخدوم بی‌عنایت
رندان تشنه‌لب را آبی[2] نمیدهد کس
گوئی ولی شناسان[3] رفتند ازین ولایت
در زلف چون کمندش ای دل مپیچ کانجا
سرها بریده بینی بی‌جرم و بی‌جنایت
چشمت بغمزه مارا خون خورد و می‌پسندی[4]
جانا روا نباشد خون ریز را حمایت
در این شب سیاهم گم گشت راه مقصود
از گوشهٔ برون آی ای کوکب هدایت
از هر طرف که رفتم جز وحشتم[5] نیفزود
زنهار ازین بیابان وین راه بی‌نهایت
این راه را نهایت صورت نمی‌توان[6] بست
کش صدهزار منزل بیش است در بدایت

---

۱ قزوینی: عشقی بشنو تو.
۲ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی: جامی.
۳ ستایشگر: گویی که آشنایان.
۴ ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: خون ریخت می‌پسندی.
۵ ایاصوفیه و ادیب برومند: جز حیرتم.
۶ ادیب برومند، ایاصوفیه و قزوینی: کجا توان؛ در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی کلمهٔ «نمی» ساقط است.

عشقت رسد بفریاد ور[7] خود بسان حافظ
قرآن ز بر بخوانی بر[8] چارده روایت[9]

۷ ادیب برومند و قزوینی: ار؛ ستایشگر: گر.
۸ ادیب برومند، ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: در؛ انجوی و ستایشگر: با.
۹ شمارهٔ ابیات این غزل در چاپ قزوینی ۱۱ و در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی ده بیت است و درین‌جا دو بیت دیگر از نسخهٔ ستایشگر و چاپ قزوینی نقل می‌شودکه دومین بیت آن در نسخهٔ ایاصوفیه و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیز وجود دارد:

ای آفتاب خوبان میجوشد اندرونم — یکساعتـم بگنجان در سایـهٔ عنایت
هرچند بردی آبم روی از درت نتابم — جور از رقیب‌خوشتر کزمدعی رعایت

(بیت دوم) ایاصوفیه: جور از حبیب خوشتر کز مدعی حمایت.
ادیب برومند: رو از درت نتابم.

۱۱

زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست
هرچه گوید در حق ما بعد ازین اکراه نیست[۱]

در طریقت هرچه پیش سالك آید خیر اوست
بر[۲] صراط مستقیم ای‌دل کسی گمراه نیست[۳]

تا چه بازی رخ نماید بیدقی خواهیم راند
عرصهٔ شطرنج رندان[۴] را مجال شاه نیست

چیست این سقف بلند سادهٔ بسیار نقش
زین معما هیچ دانا در جهان آگاه نیست

این‌چه استغناست یارب وین‌چه‌قادر حاکمست[۵]
کین همه زخم نهان هست و مجال آه نیست

صاحب دیوان ما گویی نمی‌داند حساب
کاندرین طغرا نشان حسبةلله نیست

هرچه خواهد گو بگو و هرکه خواهد گو بیا[۶]
کبر و ناز وحاجب و دربان بدین[۷]درگاه نیست

---

۱ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، پژمان، ستایشگر و پرتو: در حق ما هرچه گوید جای هیچ اکراه نیست.
۲ قزوینی، انجوی، پژمان و جلالی نائینی: در.
۳ پرتو: از صراط‌المستقیم ای دل کسی آگاه نیست.
۴ پرتو: شاهان.
۵ قزوینی و جلالی نائینی: قادر حکمتست؛ موزهٔ ملی دهلی: این چه قادر حاکمست؛ انجوی: نادر حکمتست.
۶ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی: هرکه خواهد گوبیا و هرچه خواهد گو بگو (ستایشگر: بگوی)؛ انجوی: هرکه خواهد گو بیا و هرکه خواهد گو برو؛ پرتو: هرکه آمد گو بیا و هرکه گوید گو بگو.
۷ ایاصوفیه، ستایشگر و پرتو: برین؛ جلالی نائینی: گیرودار حاجب و دربان درین درگاه نیست.
ادیب برومند:
هرکه خواهدگوبیا وهرچه خواهد گوبگو کبروناز وحاجبو دربان درین‌درگاه‌نیست

هرچه هست از قامت ناساز بی‌اندام ماست
ورنه تشریف تو بر بالای کس[۸] کوتاه نیست

بر در میخانه رفتن کار یکرنگان بود
خودفروشان را بکوی می‌فروشان راه نیست

بندهٔ پیر خراباتم که لطفش دایمست
ورنه لطف‌شیخ و زاهد[۹] گاه هست وگاه نیست

حافظ ار بر صدر بنشیند[۱۰] ز عالی مشربیست
عاشق دردی‌کش اندر بند مال و جاه نیست

۸ پرتو: ورنه تشریف شما بر قدکس.
۹ ایاصوفیه: شیخ و واعظ.
۱۰ در نسخهٔ خطی ستایشگر و متن حاضر چنین است؛ در نسخهٔ جلالی نائینی و نسخهٔ پرتو حرف نخستین این‌کلمه نقطه ندارد؛ ولی در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و ایاصوفیه و بیشتر نسخ خطی و چاپی که بنظرِ رمید عبارت «ننشیند» ضبط شده و ظاهراً اصح همین است، ادیب برومند و جامع نسخ: حافظ ار برصدر ننشیند زعالی همتیست.

۹

ز گریه مردم چشمم نشسته در خونست
ببین که در طلبت حال مردمان چونست
بیاد لعل تو و آن دو چشم[۱] میگونت
ز جام غم[۲] می‌لعلی که میخورم خونست
ز مشرق سر کو[۳] آفتاب طلعت تو
اگر طلوع کند طالعم همایونست
حکایت لب شیرین کلام فرهادست
شکنج طرهٔ لیلی مقام مجنونست
دلم بجو که قدت همچو سرو دلجویست
سخن بگو که کلامت لطیف و موزونست
ز دور باده بجان[۴] راحتی رسان ساقی
که رنج خاطرم از جور دور گردونست
از آن زمان[۵] که ز چنگم برفت رود[۶] عزیز
کنار و دامن[۷] من همچو رود جیحونست
چگونه شاد شود اندرون غمگینم
باختیار که از اختیار بیرونست
ز بیخودی طلب یار[۸] میکند حافظ
چو مفلسی که طلب کار گنج قارونست

---

۱ ستایشگر، قزوینی و جلالی نائینی: بیادلعل تو وچشم مست؛ موزهٔ ملی دهلی وایاصوفیه: بیاد لعل تو بی‌چشم مست؛ قدسی و انجوی: بیاد لعل لب و چشم مست.
۲ موزهٔ ملی دهلی: زجام هرمی؛ ستایشگر و جامع نسخ: زجام جم.
۳ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی: سر کوی.
۴ ایاصوفیه: باده مرا.
۵ قزوینی و انجوی: دمی.
۶ قزوینی و پژمان: زچشمم برفت رود؛ ستایشگر: برفت یار.
۷ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پژمان و انجوی: کنار دامن؛ ستایشگر: کنار دیدهٔ.
۸ جلالی نائینی: طلب وصل.

۷

زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست
پیرهن چاك[1] و غزل‌خوان و صراحی در دست
نرگسش عربده جوی و لبش افسوس کنان
نیم شب دوش[2] ببالین من[3] آمد بنشست
سر فراگوش من آورد و[4] بآواز حزین
گفت کای عاشق دیرینهٔ[5] من خوابت هست
عارفی[6] را که چنین ساغر[7] شب‌گیر دهند
کافر عشق بود گر نبود[8] باده پرست
برو ای زاهد و بر دردکشان خرده مگیر
که ندادند جز این تحفه بما روز الست
آنچه او ریخت به پیمانه و ما[9] نوشیدیم
اگر از خمر بهشتست وگر از[10] بادهٔ مست
خندهٔ جام می و زلف گره‌گیر[11] نگار
ای‌بسا توبه که چون توبهٔ حافظ بشکست

---

۱ ایاصوفیه: خاك.
۲ ادیب برومند و پژمان: یار.
۳ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی ضمیر «من» ساقط است.
۴ ایاصوفیه، ستایشگر، قزوینی: آورد بآواز.
۵ ایاصوفیه: گفت ای عاشق دیوانهٔ..؛ قزوینی: ای عاشق دیرینهٔ من؛ پژمان: ای عاشق شوریدهٔ من؛ خانلری: کای عاشق دیوانهٔ من؛ ستایشگر: ای عاشق بیچارهٔ من.
۶ ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی و پژمان: عاشقی.
۷ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و خانلری: بادهٔ؛ ستایشگر: باده بشبگیر.
۸ ادیب برومند، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، و خانلری: بادهٔ؛ ستایشگر: باده بشبگیر.
۹ ایاصوفیه، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و خانلری: پیمانهٔ ما.
۱۰ قزوینی: وگر بادهٔ؛ موزهٔ ملی دهلی: اگر از بادهٔ؛ ادیب برومند: ور از بادهٔ مست.
۱۱ ستایشگر: زلف چو زنجیر.

۷

زلفت[۱] هزار دل بیکی تارمو ببست[۲]
راه هزار چاره‌گر از چارسو ببست

تا هر کسی ببوی نسیمی[۳] دهند جان
بگشود[۴] نافهٔ و در آرزو ببست

شیدا از آن شدم که نگارم چو ماه نو
ابرو نمود و جلوه‌گری کرد و رو ببست

ساقی بچند رنگ می اندر پیاله ریخت
این نقشها به‌بین[۵] که چه خوش در کدو ببست

مطرب چه پرده ساخت که در پردهٔ[۶] سماع
بر اهل وجد و حال درهای و هو[۷] ببست

یارب چه نعره[۸] کرد صراحي که خون خم[۹]
زین نعره‌ها و[۱۰] قلقلش اندر گلو ببست

حافظ هر آنك[۱۱] عشق نورزید و وصل خواست
احرام طوف کعبهٔ دل بی‌وضو ببست[۱۲]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: زلفش. ۲ خانلری: زلفت هزار مو به یکی تازه مو ببست.
۳ ادیب برومند، قزوینی و انجوی: تا عاشقان ببوی نسیمش... ۴ ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: بکشاد.
۵ ایاصوفیه، قزوینی و خانلری: این نقشها نگر؛ ستایشگر: وین نقشها نگر.
۶ قزوینی: غمزه؛ خانلری: نغمه ساخت که...؛ ستایشگر: بود که در حالت سماع. ادیب برومند: حلقهٔ سماع.
۷ ادیب برومند: درگفتوگو...
۸ ادیب برومند، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و پژمان: غمزه؛ ایاصوفیه، خانلری و انجوی: نغمه.
۹ ستایشگر: خون دل.
۱۰ ادیب برومند، قزوینی و خانلری: بانعره‌های قلقلش؛ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی: با نغمه‌های قلقلش؛ انجوی: با نعره‌های غلغلش؛ جلالی نائینی: یارب چه جرم کرد صراحی که خون جم با نغمه‌های غلقلش اندر گلو ببست؛ ستایشگر: با نغمهای غلغلش.
۱۱ موزهٔ ملی دهلی: حافظ کسی که.
۱۲ این بیت نیز در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، انجوی و پژمان در این غزل موجود است:
دانا چو دید بازی این چرخ حقه‌باز هنگامه باز چید و در گفتوگو ببست
موزهٔ ملی دهلی: دانا که ازتفرجِ این چرخ خیمه‌باز... (مصراع دوم بخط دیگر و غلط و ناخواناست).

۷

ساقیا آمدن عید مبارک بادت
و آن مواعید که کردی مرواد[۱] از یادت
در شگفتم که درین مدت ایام فراق
برگرفتی ز حریفان دل و دل میدادت
برسان بندگی دختر رز گو بدرآی
که دم و همت[۲] ما کرد ز بند آزادت
شادی مجلسیان در قدم و مقدم[۳] تست
جای غم باد هر[۴] آن دل که نخواهد شادت
شکر ایزد که‌ازین بادخزان[۵] رخنه نیافت
بوستان سمن و سرو و گل و شمشادت
چشم‌بد دور کزین تفرقه خوش[۶] بازآورد
طالع نامور و دولت مادرزادت
حافظ از دست مده صحبت[۷] این کشتی نوح
ورنه طوفان حوادث ببرد بنیادت

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: مراواد.
۲ ادیب برومند، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، انجوی و قدسی: دم همت.
۳ ادیب برومند، موزهٔ ملی دهلی: در قدم خرم؛ ستایشگر: در قدح فرخ.
۴ قزوینی: مر.
۵ قزوینی، پژمان و انجوی: ز تاراج خزان؛ جلالی نائینی و ستایشگر: مطابق متن.
۶ قزوینی: کز آن تفرقه‌ات؛ ستایشگر و ایاصوفیه: کزآن تفرقه خوش.
۷ ستایشگر: مده دامن؛ قزوینی: مده دولت؛ ادیب برومند: صحبت آن.

۹*

ساقی[۱] بیار باده که ماه صیام رفت
در ده قدح که موسم ناموس و نام رفت
وقت عزیز رفت بیا تا قضا کنیم
عمری که بی‌حضور صراحی و جام رفت
در تاب توبه چند توان بود[۲] همچو عود
می ده که عمر در سر سودای خام رفت
مستم کن آنچنانك ندانم ز بیخودی
در عرصهٔ خیال که آمد کدام رفت
بر بوی آنك جرعهٔ جامت بما رسد
در مصطبه دعای توام[۳] صبح و شام رفت
دلرا که مرده بود حیاتی بجان رسد[۴]
تا بویی از نسیم میش در مشام رفت
نقد دلی که بود مرا[۵] صرف باده شد
قلب حرام[۶] بود از آن در حرام رفت
زاهد غرور داشت سلامت نبرد راه
رند از سر نیاز[۷] بدارالسلام رفت

---

* این غزل در نسخهٔ ایاصوفیه نیست.
۱ اصل: «صوفی» که مطابق نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، پژمان، انجوی، جلالی نائینی، پرتو، ستایشگر، قدسی، ادیب برومند، مسعودی و جامع نسخ تصحیح شده است.
۲ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، جلالی‌نائینی وقزوینی: سوخت؛ ومناسب‌همین‌است.
۳ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، قدسی، جلالی نائینی، ستایشگر و پرتو: دعای تو هر...؛ ادیب برومند: در میکده دعای تو هرصبح...
۴ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: رسید؛ انجوی و قدسی: حیاتی زنو رسید.
۵ نسخهٔ اصل: مرا بود.
۶ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، قدسی، پژمان و قزوینی: قلب سیاه.
۷ قزوینی و ستایشگر: ره نیاز.

دیگر مگو[۸] نصیحت حافظ که در ازل[۹]
گم گشته که بادهٔ مهرت[۱۰] بکام رفت

۸ موزهٔ ملی دهلی، انجوی، قدسی، پژمان و قزوینی: مکن.
۹ موزهٔ ملی دهلی، انجوی، قدسی و قزوینی: که ره نیافت؛ ستایشگر: که ره نبرد.
۱۰ موزهٔ ملی دهلی: بادهٔ مهرش؛ انجوی و قزوینی: بادهٔ نابش؛ قدسی: بادهٔ عشقش؛ ستایشگر: بادهٔ تلخش؛ ادیب برومند: باده چوشیرش.

۷

ساقی بیا که یار ز رخ[۱] پرده برگرفت
کار چراغ خلوتیان باز درگرفت

آن شمع سرگرفته چو گل[۲] چهره برفروخت
وین پیر سالخورده جوانی ز سر گرفت

زنهار از آن[۳] عبارت شیرین دلفریب
گویی که پستهٔ[۴] تو سخن در شکر گرفت

آن جلوه کرد باده که تقوی ز ره ببرد[۵]
و آن لطف کرد دوست که دشمن حذر گرفت

بار غمی که خاطر ما خسته کرده بود
عیسی دمی خدا بفرستاد و برگرفت

هر سرو قد که بر[۶] خور و مه[۷] حسن می‌فروخت
چون تو درآمدی پی کاری دگر گرفت

حافظ تو این دعا[۸] زکه آموختی که بخت[۹]
تعویذ کرد[۱۰] شعر ترا و بزر گرفت[۱۱]

---

۱ اصل: «پرده ز رخ» تصحیح متن باتوجه به‌وزن شعر و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی بعمل آمده است. ایاصوفیه: یار ز [ر]خ...

۲ ادیب برومند، ایاصوفیه، ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و انجوی: دگر چهره.

۳ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: ازین. ۴ موزهٔ ملی دهلی: گویی که خندهٔ.

۵ ایاصوفیه، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و قدسی و ادیب برومند: آن عشوه داد عشق که مفتی ز ره برفت.

۶ ایاصوفیه و اصل: «در».

۷ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و غالب نسخ: بر مه و خور؛ ستایشگر: بر مه و خورشید میفروخت. ایاصوفیه: هرحوروش که در مه و خور.

۸ قزوینی: سخن. ۹ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، پژمان و انجوی: که یار.

۱۰ ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: تعویذ ساخت.

۱۱ در نسخه ستایشگر، ایاصوفیه و در چاپ قزوینی، قدسی و انجوی این بیت نیز آمده است:

زین قصه هفت گنبد افلاک پرصداست
کوته‌نظر ببین که سخن مختصر گرفت

۶

سر ارادت ما و آستان حضرت دوست
که هرچه بر سر ما میرود ارادت اوست

نظیر دوست ندیدم اگر چه از مه و مهر
نهادم آینها را[۱] مقابل رخ دوست،

صبا ز حال دل تنگ ما چه شرح دهد[۲]
که چون شکنج ورقهای غنچه[۳] تو بر توست[٤]

نه من سبوکش این دیر رند سوز شدم[۵]
بسا سرا که درین کارخانه[٦] خاك سبوست

مگر تو شانه زدی زلف عنبر افشانرا
که باد غالیه سایست[۷] و خاك عنبر بوست[۸]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی، انجوی، پژمان، جلالی نائینی و ستایشگر: آینه‌ها در برابر؛ قزوینی، ادیب برومند، جامع نسخ و پرتو: آینه‌ها در مقابل؛ نسخهٔ تاجیکستان: بدیدم آئینه‌ها در برابر...

۲ موزهٔ ملی دهلی: صبا ز حال دل ما بگو چه شرح دهد؛ ستایشگر: صبا زحال دل ما چه شرح خواهد داد.

۳ نسخهٔ اصل: ورقهاش (بحذف غنچه)، و برای اکمال معنی از نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی افزوده شده است. ایاصوفیه: ورقهای دیده.

۴ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی جای مصراع دوم این بیت با مصراع دوم بیت پنجم عوض شده است.

۵ ادیب برومند، مسعودی، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: رند سوزم و بس.

۶ اصل: درین راه [ ] خاك سبوست؛ قزوینی: کارخانه سنگ وسبوست؛ پژمان، نسخه عکسی دانشگاه و جامع‌نسخ: کارخانه‌خاك سبوست؛ انجوی: آستانه‌سنگ وسبوست؛ موزهٔ ملی دهلی: آستانه‌سنگ‌سبوست؛ ستایشگر: بسا سری که‌درین کارخانه سنگ‌وسبوست؛ پرتو: بسا سر است درین کارخانه سنگ سبوست؛ جلالی نائینی: بسا سران که درین آستانه سنگ سبوست.

۷ جامع نسخ و قزوینی: غالیه‌سا گشت؛ نسخه بدل‌های جامع نسخ: باد مشك نسیم وخاك غالیه‌بوست ـ که باد مشك نسیم است و خاك عنبربوست.

۸ رجوع کنید به‌پاورقی شمارهٔ ۴ همین صفحه.

نثار روی تو هر برگ گل که در چمنست
فدای قد تو هر سروبن که برلب جوست[۹]

۹ در نسخهٔ قزوینی این غزل نه بیت است و سه بیت دیگر باین‌صورت می‌باشد که ابیات دوم و سوم در نسخهٔ ایاصوفیه نیز ضبط شده است:

زبان ناطقه در وصف شوق نالانست
چه جای کلك بریده زبان بیهده‌گوست

رخ تو در دلم آمد مراد خواهم یافت
چرا که حال نکو در قفای فال نکوست

نه‌این زمان‌دل حافظ درآتش* هوس‌است
که داغدار ازل همچو لالهٔ خودروست

* ایاصوفیه: برآتش؛ ادیب برومند: در آتش طلبست.

۸*

سینه‌ام زآتش[1] دل در غم جانانه بسوخت
آتشی بود درین خانه که کاشانه بسوخت
تنم از واسطهٔ دوری دلبر بگداخت[2]
دلم از آتش حسن[3] رخ جانانه بسوخت
هر که زنجیر سر زلف پری روی[4] تو دید
دل سودازده‌اش برمن دیوانه بسوخت
آشنایی نه غریبست که دلسوز منست
چون من ازخویش[5] برفتم‌دل بیگانه بسوخت
خرقهٔ زهد مرا آب خرابات ببرد
خانهٔ عقل مرا آتش خمخانه بسوخت
چون پیاله دلم از توبه که کردم بشکست
همچو باده جگرم بی می‌و پیمانه[6] بسوخت
ماجرا کم کن و بازآ که مرا مردم چشم
خرقه از سر بدر آورد و بشکرانه بسوخت

---

* این غزل از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده و در نسخهٔ اساس نیست.
۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: سینه از آتش دل.
۲ جامع نسخ: دوری دلدار گداخت.
۳ مسعودی، جامع نسخ و قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: جانم از آتش مهر.
۴ جامع نسخ و موزهٔ ملی دهلی: پریشان؛ ستایشگر: پری‌رویی دید.
۵ این قسمت از مصراع از نسخهٔ اصل افتاده است که باتوجه به‌برخی از نسخه‌ها مانند قزوینی، موزهٔ ملی دهلی آورده شده است. در اصل فقط کلمهٔ «خوش» در آغاز مصراع وجود دارد و بعد جای چندکلمه خالیست. جامع نسخ: چونکه از خویش برفتم؛ ستایشگر: چون من از خویش بریدم.
۶ ستایشگر: چون صراحی....؛ قزوینی: همچو لاله جگرم.... و خمخانه بسوخت؛ موزهٔ ملی دهلی و جامع نسخ: همچو لاله‌جگرم بی می و پیمانه.

ترک افسانـه بگو حافظ و می نوش و مرو[۷]
که نخفتیم شب[۸] و شمـع بافسانـه بسوخت.

۷ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، جامع نسخ و قزوینی:.... نوش دمی.
۸ ستایشگر: نخوردیم می؛ جامع نسخ: که نخفتم به‌شب....

۵

شربتی زان[1] لب لعلش نچشیدیم و برفت
روی مه پیکر او سیر ندیدیم و برفت
گویی از صحبت ما نیک بتنگ آمده بود
بار بربست و بگردش نرسیدیم و برفت
بس که ما فاتحه و حرز یمانی خواندیم
وز پیش سورهٔ اخلاص دمیدیم و برفت
عشوه میداد که از کوی ملامت نرویم[2]
دیدی آخر که چنان[3] عشوه خریدیم و برفت
همچو حافظ همه‌شب ناله و زاری کردیم
کای دریغا بوادعش نرسیدیم و برفت[4]

---

۱ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، افشار، پرتو، ستایشگر و پژمان: شربتی ازلب...
۲ قزوینی: عشوه دادند که بر ماگذری خواهی‌کرد؛ موزهٔ ملی دهلی، پژمان، افشار و ستایشگر: عشوه میداد که از کوی ارادت نروم؛ انجوی: از کوی محبت نروم؛ جلالی نائینی: از کوی ارادت بروم.
۳ قزوینی و افشار: چنین؛ پژمان: چسان.
۴ این غزل در چاپ پژمان و انجوی ۸ بیت، در طبع افشار و نسخهٔ پرتو ۷ بیت و در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی و چاپ قزوینی ۶ بیت دارد. در نسخهٔ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، پژمان، انجوی، ستایشگر و قزوینی علاوه برابیات فوق این بیت نیز دیده می‌شود:
شد چمان در چمن حسن و لطافت لیکن　　در گلستان وصالش نچمیدیم و برفت
ادیب برومند: شد چمان در چمن حسن و ملاحت وانگه.
در چاپ افشار این بیت هم آمده است:
خارها بر دل ریش آمد از ایام فراق　　گل بستان وصالش نچشیدیم و برفت
این بیت در چاپ انجوی و پژمان ثبت است:
سر ز فرمان خطم گفت مکش تا نروم　　ما سر خویش زخطش نکشیدیم وبرفت
بعلاوه در چاپ پژمان و نسخهٔ ادیب برومند این بیت هم آمده است:
گفت از خود ببرد هرکه وصالم طلبد　　ما بامید وی از خویش بریدیم و برفت

۷

شکفته شد گل حمرا و گشت بلبل مست
صلای سرخوشی ای صوفیان باده پرست[۱]

اساس توبه که در محکمی چو سنگ نمود
به‌بین که جام زجاجی چه‌طرفه‌اش بشکست

بیار باده که در بارگاه استغنا
چه پاسبان‌و چه سلطان چه هوشیار و چه‌مست[۲]

مقام عیش[۳] میسر نمی‌شود بی‌رنج
بلی بحکم بلا بسته‌اند روز[۴] الست

بهست‌و نیست مرنجان ضمیر و خوش می‌باش
که نیستیست سرانجام هر کمال که هست

شکوه آصفی و اسب باد و منطق طیر[۵]
بباد رفت و ازو هیچ خواجه طرف نبست[۶]

زبان کلك تو حافظ چه شکر آن گوید
که گفتهٔ سخنش[۷] می‌برند دست بدست[۸]

---

۱ اصل: «بلبلان باده‌پرست»، که مطابق نسخ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، پژمان، انجوی و قزوینی اصلاح شده است؛ خانلری: ای صوفیان وقت پرست؛ ستایشگر: ای عارفان باده‌پرست.

۲ خانلری: چه پاسبان و چه مست؛ اصل: «هوشیار چه...» و مطابق نسخهٔ ایاصوفیه و برخی نسخ دیگر واو آورده شد.

۳ ایاصوفیه: مقام عشق.

۴ ایاصوفیه، ستایشگر، پژمان، خانلری و قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و انجوی: عهد.

۵ اصل: شکوه آصف و آسیب..؛ و براساس نسخ ایاصوفیه و قزوینی و سایر نسخی که بنظر رسید اصلاح شد.

۶ این بیت در چاپ خانلری موجود نیست؛ ایاصوفیه ستایشگر: ازو خواجه هیچ‌طرف‌نبست.

۷ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و پژمان: سخنت؛ انجوی: که تحفهٔ سخنت؛ ستایشگر: که شکر سخنت.

۸ این بیت نیز در چاپ خانلری وجود ندارد اما در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی دو بیت زیر و نیز درچاپ قزوینی و خانلری با اندك تفاوتی موجود است: ←

۹

شنیده‌ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت
فراق یار[۱] نه‌آن میکند که بتوان گفت

حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر
کنایتیست که از روزگار هجران گفت

نشان یار سفر کرده از که پرسم راست[۲]
که هرچه گفت برید صبا پریشان گفت

فغان از[۳] آن مه نامهربان دشمن دوست[۴]
که ترک[۵] صحبت یاران خود چه‌آسان گفت

من و مقام رضا بعد ازین و جور[۶] رقیب
که دل بدرد تو خوکرد و ترك درمان گفت[۷]

گره بباد مزن ور[۸] چه برمراد وزد[۹]
که این سخن بمثل باد با سلیمان[۱۰] گفت

مزن زچون و چرا دم که بندۀ مقبل
قبول کرد بجان هر سخن که جانان گفت[۱۱]

←ازین رباط* دو درچون ضرورتست رحیل
رواق وطاق معیشت چه‌سربلند و چه پست
ببال و پر مرو از ره که تیر پرتابی
هوا گرفت زمانی ولی بخاك نشست
* خانلری: درین رباط.... بیت دوم در نسخهٔ ایاصوفیه نیز هست.

---

۱ خانلری: دوست. ۲ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و خانلری: باز.
۳ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، خانلری، پژمان و انجوی: فغان که.
۴ قزوینی: مهر گسل؛ ستایشگر: به‌بین که آن مه نامهربان مهر گسل.
۵ ایاصوفیه، ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و خانلری: بترك.
۶ ایاصوفیه، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، انجوی و قزوینی: شکر.
۷ چاپ خانلری این بیت را ندارد.
۸ ایاصوفیه، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، خانلری و انجوی: گرچه.
۹ قزوینی: رود.
۱۰ خانلری: باد سلیمان؛ ادیب برومند و انجوی: مور با سلیمان.
۱۱ این بیت نیز در چاپ خانلری وجود ندارد. ستایشگر: قبول کرد بدل...

بمهلتی[۱۲] کـه سپهرت دهـد ز راه مـرو
ترا که گفت‌که این زال ترك دستان گفت
که گفت حـافظ از انـدیشهٔ تـو باز آمـد[۱۳]
من این نگفته‌ام آنکس[۱۴] که‌گفت بهتان گفت[۱۵]

---

۱۲ ستایشگر: بعشوهٔ.
در نسخهٔ قزوینی این غزل دارای نه بیت است و سه بیت دیگر باین صورت می‌باشد که ابیات اول و سوم در نسخهٔ ایاصوفیه نیز ضبط است:
۱۳ ایاصوفیه: آمد باز.
۱۴ ایاصوفیه، ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: من این نگفتم و هرکس...
۱۵ در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و ایاصوفیه و چاپ خانلری و قزوینی این بیت نیز ثبت است:
غم کهن بمی سالخورده دفـع کنیـد که تخم خوش‌دلی اینست پیر دهقان* گفت
* موزهٔ ملی دهلی: اینست و پیر کنعان؛ خانلری: اینست که پیر دهقان؛ ایاصوفیه: اینست و پیر دهقان.

۷*

صبا اگر گذری افتدت بکشور دوست
بیار نفحهٔ[1] از گیسوی معنبر دوست

بجان او که من از شکر جان برافشانم[2]
اگر بسوی من آری پیامی از بر دوست

اگر چنانکه[3] در آن حضرتت نباشد بار
بدین دو دیده[4] بیاور پیامی از در دوست

من گدا[5] و تمنای وصل او هیهات
کجا بچشم به‌بینم خیال منظر دوست[6]

دل صنوبریم همچو بید می‌لرزد[7]
ز حسرت قد و بالای چون صنوبر دوست

اگر چه دوست بچیزی نمیخرد ما را
بعالمی نفروشیم مویی از سر دوست

---

* در نسخهٔ اساس این غزل بطور ناقص ضبط شده است بدین صورت که بیت نخستین آنرا مصراعهای دوم بیت چهارم وپنجم این غزل تشکیل میدهد ولی ابیات ششم و هفتم را بطور کامل آورده است و غزل با همین سه بیت آغاز و پایان یافته است. ضبط کامل غزل از نسخهٔ ایاصوفیه انتخاب شده است.

۱ جامع‌نسخ: بیار نکهتی؛ ادیب برومند: بیار تحفهٔ.

۲ جامع نسخ: بجان دوست که شکرانه جان...؛ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی و مسعودی: بجان او که بشکرانه جان...

۳ ادیب برومند و قزوینی: وگر چنانکه؛ ستایشگر: اگر چنانچه؛ موزهٔ ملی دهلی: وگر چنانچه.

۴ ادیب برومند، قزوینی، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و جامع‌نسخ: برای دیده.

۵ ستایشگر: من از کجا و.

۶ جامع‌نسخ و قزوینی: مگر بخواب ببینم خیال منظر دوست؛ ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: مگر بخواب ببینم جمال و...؛ ستایشگر: مگر بخواب ببینم جمال منظر دوست؛ مسعودی: مگر بخواب به‌بینم خیال و منظر دوست.

۷ قزوینی، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و جامع‌نسخ: همچو بید لرزان است.

چه باشد ار شود از بند غم دلش آزاد[۸]
چو هست حافظ خوش‌خوان[۹] غلام‌وچاکر دوست

۸ ستایشگر: چه باشد اردلش از بند غم شود آزاد.
۹ ادیب برومند، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و جامع‌نسخ: حافظ مسکین.

۷

صبحدم مرغ چمن با گل نو خاسته گفت
ناز کم‌کن‌که درین باغ‌بسی چون تو شکفت
گل بخندید که از راست نرنجیم ولی[۱]
هیچ عاشق سخن سخت[۲] بمعشوق نگفت
تا ابد بوی محبت بمشامش نرسد
هر که خاك در میخانه برخسار[۳] نرفت[۴]
گر طمع داری ازین[۵] جام مرصع می لعل
در و یاقوت[۶] بنوك مژه‌ات باید سفت
گفتم ای مسند جم جام جهان بینت کو
گفت افسوس که آن دولت بیدار بخفت[۷]
سخن عشق نه آنست که آید بزبان
ساقیا می ده و کوتاه کن این گفت و شنفت
اشك حافظ خرد و صبر بدریا انداخت
چکند سوز غم عشق نیارست نهفت

---

۱ ایاصوفیه: گل بخندید و ازین راست نرنجید و بگفت.
۲ ایاصوفیه: سخن راست.
۳ ایاصوفیه، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و انجوی: برخساره.
۴ نسخهٔ اصل: برفت.
۵ ایاصوفیه، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و انجوی: ازآن؛ نسخهٔ تاجیکستان: گر طمع باشدت از.
۶ ستایشگر و قزوینی: ای بسا در که.
۷ قبل ازین بیت در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر و چاپ قزوینی بیت زیرین نیز آمده است:
در گلستان ارم دوش چو از لطف هوا   زلف سنبل بنسیم سحری می‌آشفت

۶

صحن بستان ذوق بخش و صحبت یاران خوشست
وقت گل خوش باد کز وی وقت میخواران خوشست

از صبا هردم مشام جان ما[۱] خوش می‌شود
آری آری طیب انفاس هواداران[۲] خوشست

ناگشوده گل قبا آهنگ رفتن ساز کرد[۳]
ناله کن بلبل که فریاد[۴] دلفکاران خوشست

مرغ شب خوانرا[۵] بشارت باد کاندر راه عشق[۶]
دوست را با نالهٔ شبهای بیداران خوشست

نیست در بازار عالم خوش دلی ور زآنك هست[۷]
شیوهٔ رندی و خوش باشی عیاران خوشست

از زبان سوسن آزاده‌ام آمد بگوش
کاندرین دیر کهن کار[۸] سبکباران خوشست[۹]

---

۱ ستایشگر: جان من.
۲ ستایشگر: جگرخواران.
۳ ایاصوفیه، قزوینی، انجوی و ستایشگر: گل نقاب آهنگ رحلت‌ساز کرد؛ موزهٔ ملی دهلی و ادیب برومند: گل نقاب آهنگ رحلت میکند.
۴ قزوینی و ستایشگر: کلبانگ.
۵ قزوینی: خوشخوان.
۶ ستایشگر: باغ عشق.
۷ موزهٔ ملی دهلی: گرچه در بازار دهر از خوشدلی جز نام نیست.
۸ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: حال.
۹ مقطع این غزل در چاپ قزوینی، پژمان و انجوی و نسخهٔ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر چنین است:
حافظا ترك جهان گفتن طریق خوشدلیست   تا نهنداری که احوال جهانداران خوشست

۷

عارف[۱] از پرتو می راز نهانی دانست
گوهر هرکس از آن لعل توانی دانست

قدر[۲] مجموعهٔ گل مرغ سحر داند و بس
که نه هرکوورقی خواند معانی‌دانست[۳]

عرضه کردم دو جهان بردل کار افتاده[۴]
بجز از عشق تو باقی همه فانی دانست

سنگ‌وگل راکنداز یمن‌نظر[۵] لعل‌وعقیق
هرکه قدر نفس باد یمانی دانست

آن شد اکنون‌که ز ابنای[۶] عوام اندیشم
محتسب نیز درین عیش نهانی دانست

لطفش[۷] آسایش ما مصلحت وقت ندید
ورنه از جانب ما دل‌نگرانی دانست

حافظ این‌گوهر منظوم‌که‌از طبع‌انگیخت
اثر[۸] تربیت آصف ثانی دانست[۹]

---

۱ ایاصوفیه، قزوینی، خانلری و ستایشگر: «صوفی»؛ ضبط نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و پرتو و چاپ پژمان و نسخهٔ بدل غزل ۷۹ جامع‌نسخ حافظ با متن برابر است.

۲ موزهٔ ملی دهلی: شرح.

۳ و ۴ این دو مصراع در نسخهٔ اصل وجود ندارد و دو مصراع دیگر خود بیت واحدی را تشکیل می‌دهند، لیکن با توجه به ناهماهنگی معنوی که میان دو مصراع این بیت مشهود است و نیز با توجه به ضبط نسخ: ایاصوفیه، قزوینی، خانلری، موزهٔ ملی دهلی و سایر نسخ خطی و چاپی که بنظر رسید چنین نتیجه می‌توان گرفت که کاتب هنگام نقل ابیات غزل سهواً این دو مصراع را از قلم انداخته است و بنابراین بترتیب مذکور در متن مصراعهای افتاده آورده شده است. در نسخهٔ ایاصوفیه: غرقه کردم دو...

۵ موزهٔ ملی دهلی: یمن نفس.

۶ خانلری و انجوی: ز افسوس؛ پرتو: ز افواه؛ ستایشگر: ز غوغای.

۷ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و پرتو: دلبر؛ خانلری: لعلش.

۸ قزوینی: ز اثر؛ ستایشگر: همه از...

۹ دو بیت زیرین نیز در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر و چاپ قزوینی با تفاوتی←

۸

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دگری بر تو نخواهند نبشت[۱]
من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را کوش[۲]
هرکسی آن درود عاقبت کار که کشت
ناامیدم مکن از سابقهٔ لطف ازل[۳]
تو پس پرده چه‌دانی‌که‌که[۴] خوبست‌وکه‌زشت
همه‌کس طالب یارند چه هشیار و چه مست
همه‌جا خانهٔ عشقست چه مسجد چه کنشت
سر تسلیم من و خشت در میکدها
مدعی‌گر نکند فهم سخن[۵] گو سر و خشت
نه من از خلوت[۶] تقوی بدر افتادم و بس
پدرم نیز بهشت ابد از دست بهشت
گر نهادت همه اینست زهی نیک نهاد
ور سرشتت همه اینست زهی نیک سرشت[۷]

←جزیی وجود دارد که بیت اول در نسخهٔ ایاصوفیه نیز هست.

ایکه از دفتر عقل آیت عشق‌آموزی	ترسم این نکته بتحقیق ندانی دانست
می بیاور که ننازد بگل باغ جهان	هرکه غارت‌گری باد خزانی دانست

۱ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، خانلری، فرهاد، فرود و ستایشگر: نوشت.
۲ قزوینی، خانلری، موزهٔ ملی دهلی، انجوی و ستایشگر: باش؛ ایاصوفیه: نیکم وگربد...
۳ موزهٔ ملی دهلی: روز ازل.
۴ خانلری: چه دانی که چه؛ ستایشگر، فرهاد، فرود و انجوی: تو چه دانی که پس پرده که...؛ ایاصوفیه: دانی که خوبست و...
۵ ستایشگر: مدعی فهم سخن گر نکند.
۶ فرود، قزوینی وپژمان وانجوی: پردهٔ؛ موزهٔ ملی‌دهلی: خانهٔ؛ ستایشگر: من نه ازخلوت.
۷ نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی وچاپ‌قزوینی، پژمان، انجوی وخانلری این بیت را ندارند.

حافظا روز اجل گـر بکف آری جامی
یکسر ازکوی خرابات برو تا[8] ببهشت

[8] موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، پژمان، انجوی، فرهاد، فرود و ستایشگر: برندت به بهشت؛ خانلری: روی تا به بهشت.

۱۰

کس نیست که افتادهٔ آن زلف دوتا نیست
در رهگذر کیست که این دام بلا[۱] نیست

روی تو مگر آینهٔ صنع[۲] الهیست
حقا که چنین است ودرین روی وریا[۳] نیست

زاهد دهدم پند[۴] ز روی تو زهی روی
هیچش ز خدا شرم و ز روی تو حیا نیست[۵]

نرگس طلبد شیوهٔ چشم تو زهی چشم
مسکین خبرش از سرو دردیده ضیا[۶] نیست

بازآی که بی‌روی تو ای شمع دلفروز
در[۷] بزم حریفان اثر نور و صفا نیست

تیمار غریبان اثر[۸] ذکر جمیلست
جانا مگر این قاعده در شهر شما نیست

دی می‌شد و گفتم صنما عهد بجای آر[۹]
گفتا غلطی خواجه درین عهد وفا نیست

چون چشم تو دل می‌برد از گوشه‌نشینان
دنبال[۱۰] تو بودن گنه از جانب ما نیست[۱۱]

---

۱ ادیب برومند، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: که دامی ز بلا؛ ستایشگر: که آن دام بلا.
۲ قزوینی: آینهٔ لطف؛ موزهٔ ملی دهلی: روی تو که آئینهٔ انوار؛ ایاصوفیه: آینهٔ لطف خدایست.
۳ پرتو: چنین است در آن روی ریا. ۴ ستایشگر و جلالی نائینی: توبه.
۵ چاپ قزوینی این بیت را ندارد.
۶ قزوینی، قدسی، انجوی و ستایشگر: حیا؛ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و جامع نسخ حافظ برابر متن «ضیا» ثبت شده است. این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه نیست.
۷ پرتو: از. ۸ ادیب برومند و ایاصوفیه: سبب؛ و مناسبتر همین است.
۹ ستایشگر وجلالی‌نائینی: بجاآر؛ پرتو: بجا هست. ۱۰ قزوینی وادیب‌برومند: همراه.
۱۱ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد.

گر پیر مغان مرشد من[۱۲] شد چه تفاوت
در هیچ سری نیست که سری ز خدا نیست

در صومعهٔ زاهد و در خلوت حافظ[۱۳]
جزگوشهٔ ابروی تو محراب دعا نیست[۱۴]

---

۱۲ جلالی نائینی: مرشد ما.

۱۳ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، قدسی، پرتو و جلالی نائینی: خلوت صوفی؛ ستایشگر: زاهد و خلوتگه عابد.

۱۴ مقطع غزل در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی بیت دیگری است، بعلاوه در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی دو بیت دیگر نیز وجود دارد که در نسخهٔ حاضر نیست. این ابیات بدین قرار است (بیت نخستین در نسخهٔ ایاصوفیه نیز وجود دارد):

از بهر خدا زلف مپیرای که ما را شب نیست که صد عربده با بادصبانیست
عاشق چه کند گر نکشد بار ملامت* با هیچ دلاور سپر تیر قضا نیست
ای چنگ فرو برده بخون دل حافظ فکرت مگر از غیرت قرآن و خدا نیست

* ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: گر نخورد تیر ملامت.

علاوه براین در نسخهٔ ستایشگر بیتی دیگر نیز موجود است:

گفتن بر خورشید که من چشمهٔ نورم دانند بزرگان که سزاوار سها نیست

۷

کنون که در[۱] کف گل جام بادهٔ صافست
بصد هزار زبان بلبلش در اوصافست
بخواه دفتر اشعار و راه صحرا گیر
چه وقت مدرسه و بحث‌کشف کشافست[۲]
ببر ز خلق و ز[۳] عنقا قیاس کار بگیر
که صیت گوشه نشینان زقاف تا قافست
فقیه مدرسه دی مست بود و فتوی داد
که می حرام[۴] ولی به زمال اوقافست
بدرد وصاف تراحکم نیست خوش‌درکش[۵]
که هرچه ساقی ما کرد[۶] عین الطافست
حدیث مدعیان و خیال هم‌کاران[۷]
همان حکایت زردوز و بوریا بافست
خموش حافظ واین نکته‌های چون زر سرخ
نگاه‌دار که قلاب شهر صرافست[۸]

---

۱ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی ،خانلری و ستایشگر: بر.
۲ خانلری: کشف و کشافست؛ موزهٔ ملی دهلی: نه وقت مدرسه و بحث کشف و کشافست؛ ستایشگر: نه وقت....
۳ قزوینی: چو عنقا.
۴ اصل: (حلال) که براساس نسخه‌های ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، خانلری، ستایشگر و با توجه به معنی شعر اصلاح گردیده است.
۵ خانلری (در یکجا) و ستایشگر: دم درکش.
۶ انجوی: ریخت؛ خانلری: (در یکجا) داد.
۷ ایاصوفیه: همکاری.
۸ خانلری (در یکجا) زراقست.

۷

کنون که میدمد[۱] از بوستان نسیم بهشت
من و شراب فرح بخش[۲] و یار حور سرشت
گدا چرا نزند لاف سلطنت امروز
که خیمه سایهٔ ابرست و بزمگه[۳] لب کشت
چمن حکایت اردیبهشت[۴] میگوید
نه عارفست[۵] که نسیه خرید و نقد بهشت[۶]
وفا مجوی ز دشمن که پرتوی ندهد
که[۷] شمع صومعه افروزی از چراغ کنشت
بمی عمارت دل[۸] کن که این جهان خراب
بر آن[۹] سرست که از خاك ما بسازد خشت
مکن بنامه سیاهی ملامت من مست[۱۰]
که آگهست که تقدیر بر سرش چه نوشت
قدم دریغ مدار از جنازهٔ حافظ
اگرچه[۱۱] غرق گناهست میرود ببهشت

---

۱ فرود: می‌وزد.
۲ ایاصوفیه: من و شراب بخش و...
۳ ایاصوفیه: تختگه.
۴ موزهٔ ملی دهلی: چمن برمز در اردیبهشت؛ فرود: چمن به رمز بارد یبهشت.
۵ ادیب برومند، قزوینی، فرود، انجوی، ستایشگر و جلالی نائینی: نه عاقلست.
۶ نسخهٔ اصل: «نه عارفست که نقد داد و نسیه بهشت» و تصحیح با توجه به ضبط نسخهٔ ایاصوفیه و سایر نسخی که بنظر رسید صورت گرفته است.
۷ فرود، ادیب برومند، قزوینی، انجوی، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: چو؛ جلالی نائینی: مطابق متن.
۸ ایاصوفیه: عمارت جان.
۹ ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: بدان؛ ستایشگر: در آن.
۱۰ پرتو: مرا بنامه سیاهی مران زکوی امید.
۱۱ ایاصوفیه، ادیب برومند، قزوینی و انجوی: که گرچه.

۷

گر ز دست زلف مشکینت خطایی رفت رفت
ور ز هندوی شما بر ما جفایی رفت رفت
برق عشق ار[1] خرمن پشمینه‌پوشی سوخت سوخت
جور شاهی[2] کامران گر بر[3] گدایی رفت رفت
گر دلی از غمزهٔ دلدار باری[4] برد برد
ور[5] میان جان و جانان ماجرایی رفت رفت
از سخن‌چینان ملامتها[6] پدید آید[7] ولی
چون[8] میان همنشینان ناسزایی رفت رفت[9]
در طریقت رنجش خاطر نباشد می بیار
هر کدورت را که بینی چون صفایی رفت رفت[10]
عشقبازی[11] را تحمل باید ای دل پای‌دار[12]
گر ملالی بود بود وگر[13] خطایی رفت رفت

---

۱ ایاصوفیه: از.
۲ قزوینی، ستایشگر و پرتو: شاه.
۳ خانلری: با.
۴ پرتو: نازی؛ موزهٔ ملی دهلی: بویی.
۵ ایاصوفیه، ستایشگر، پرتو و جلالی نائینی: در؛ در اصل «در» نیز می‌توان خواند.
۶ قزوینی، قدسی و خانلری: ملالتها.
۷ ایاصوفیه: پدید آمد.
۸ قزوینی: گر.
۹ جلالی نائینی: ماجرایی رفت رفت؛ پرتو: گر ملالی بود بود و گر خطایی رفت رفت؛ موزهٔ ملی دهلی: هرکدورت را که بینی چون صفایی رفت رفت.
۱۰ موزهٔ ملی دهلی: چون میان همنشینان ناسزایی رفت رفت، پرتو: چون میان همنشینان ماجرایی...
۱۱ جلالی نائینی: عشقبازان.
۱۲ اصل: پایدار.
۱۳ جلالی نائینی: هرملالی بود بود و هر....

عیب حافظ گو مکن واعظ که رفت از خانقاه
پای آزادان نبندند چون[۱۴] بجایی[۱۵] رفت رفت

۱۴ قزوینی: گر؛ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ انجوی: «ار».
۱۵ فرود، فرهاد، قزوینی و پژمان: پای آزادی چه بندی گر بجایی؛ خانلری: پای‌آزادان نبندند از جایی؛ موزهٔ ملی دهلی و قدسی: پای آزادی چه بندی ار بجایی؛ ستایشگر: پای آزادان عالم چون زجایی؛ جلالی نائینی: پای آزادان که بندد هر که جایی.

۱۱

گل در بر و می در کف و معشوقه[۱] بکامست
سلطان جهانم بچنین روز غلامست
گو شمع میارید درین جمع که امشب
در مجلس ما ماه رخ یار[۲] تمامست
در مذهب ما باده حلالست ولیکن
بی روی تو ای سرو گلندام[۳] حرامست
در مجلس ما عطر میامیز که جانرا[٤]
هرلحظه زگیسوی‌تو[۵] خوش بوی مشامست
گوشم همه بر قول نی و نغمهٔ چنگست
چشمم همه بر لعل لب و گردش جامست
از چاشنی قند مگو هیچ و ز شکر[۶]
زان‌رو که مرا در[۷] لب شیرین تو کامست
تا گنج غمت در دل ویرانه[۸] مقیمست
همواره مرا کنج[۹] خرابات مقامست
از ننگ چه‌گویی[۱۰] که مرا نام ز ننگست
وزنام چه پرسی که مرا ننگ زنامست

---

۱ موزهٔ ملی دهلی، انجوی و قزوینی: معشوق.
۲ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، ستایشگر و پژمان: دوست.
۳ موزهٔ ملی دهلی: بی‌نرگس مخمور دلارام؛ پرتو: بی‌نرگس مخمور گلندام.
۴ ایاصوفیه، قزوینی: ما را؛ ستایشگر: عطر میارید که جانرا.
۵ موزهٔ ملی دهلی: هردم ز سر زلف تو؛ ستایشگر: از حلقهٔ گیسوی تو.
۶ ستایشگر: قند مگویید و زشکر.
۷ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پژمان، ستایشگر و انجوی: از لب؛ قدسی و پرتو: با لب.
۸ ایاصوفیه: بیگانه.
۹ موزهٔ ملی دهلی: پیوسته مرا کنج؛ قزوینی: کوی.
۱۰ ستایشگر: چه پرسی.

میخواره و سرگشته و رندیم و نظر باز
وآنکس که چنین[۱۱] نیست درین شهر کدامست

با محتسبم عیب مگویید که او نیز
پیوسته چوما در طلب عیش[۱۲] مدامست

حافظ منشین بی‌می و معشوق زمانی
کایام گل و یاسمن و عید صیامست

۱۱ ایاصوفیه، قزوینی، پژمان، قدسی، ستایشگر، انجوی و جلالی نائینی: چو ما.
۱۲ موزهٔ ملی دهلی: چو من در طلب شرب؛ ستایشگر: چو ما در طلب شرب.

۷

لعل سیراب بخون تشنه لب یار منست
وز پی دیدن او دادن جان کار منست
شرمی از چشم[1] سیه بادش و مژگان دراز
هرکه دل بردن او دید و در انکار منست
طبلهٔ عطر گل و درج[2] عبیرافشانش
فیض یك شمه ز بوی خوش عطار منست
شربت قند و گلاب از لب یارم فرمود
نرگس او که طبیب دل بیمار منست
باغبان همچو نسیمم ز در باغ[3] مران
کاب گلزار تو از اشك چو گلنار منست
ساربان[4] رخت بدروازه مبر کان سر کوی[5]
شاه‌راهیست که سر منزل[6] دلدار منست
وانکه[7] درطرز غزل نکتهٔ[8] حافظ آموخت
یار شیرین دهن[9] نادره گفتار منست[10]

---

۱ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، پژمان، ستایشگر و جلالی نائینی: شرم از آن چشم...
۲ قزوینی: زلف.
۳ موزهٔ ملی دهلی، انجوی و قزوینی: خویش؛ ستایشگر: باغبانا چو نسیم.
۴ قزوینی: ساروان.
۵ موزهٔ ملی دهلی: سرکو.
۶ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و انجوی: منزلگه.
۷ ایاصوفیه، ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی و پژمان: آنکه.
۸ ایاصوفیه، ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پژمان و انجوی: نکته بحافظ، و ظاهراً مناسبتر همین است.
۹ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، پژمان، انجوی، ستایشگر و قزوینی: یار شیرین سخن.
۱۰ در نسخهٔ ایاصوفیه این بیت هم هست:
بندهٔ طالع خویشم که درین قحط وفا عشق آن لولی سرمست وفادار منست

۹

مـا را ز خیال تو چه پـروای شرابست
خم‌گو سر خودگیر که‌خمخانه خرابست
گر خمر بهشتست بریزید[1] که بی‌دوست
هر شربت عذبم که دهی عین عـذابست
افسوس که شد دلبر و در دیدهٔ گریـان
تحریر خیال و خط و نقشش بسرابست[2]
بیدار شو ای دیده که ایمـن نتوان بود
از[3] سیل دمادم که درین منزل خوابست
معشوقه[4] عیـان میگـذرد بر تو ولیکن
اغیار همی بیند[5] از آن بسته نقـابست
گل بر رخ رنگین‌تو تا برگ وعرق[6] دید
در آتش رشك[7] از غم دل غرق گلابست
راه تو چه راهیست کـه از غایت تعظیم
دریای محیط فلکش عیـن سـرابست[8]

---

۱ ایاصوفیه: بریزد.
۲ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، پژمان، قزوینی، انجوی، ستایشگر و پرتو: تحریر خیال خط او نقش برآبست؛ و با توجه به‌تکرار قافیه در متن مناسبتر همین ضبط می‌باشد. جلالی نائینی: تحریر خیال رخ تو.
۳ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، انجوی و ستایشگر: زین.
۴ قزوینی: معشوق.
۵ جلالی نائینی: اغیار نمی‌بیند.
۶ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پژمان، انجوی و ستایشگر: تا لطف عرق.
۷ قزوینی: آتش شوق؛ موزهٔ ملی دهلی: آتش اشك.
۸ ستایشگر: فلکش همچو حبابست؛ پرتو: فلکش عین حبابست.
این بیت در چاپ قزوینی نیامده ولی بجای آن بیتی دیگر بدینگونه ثبت است:
سبزست در و دشت بیـا تا نگذاریم دست ازسر آبی که جهان‌جمله سرابست

در کنج دماغم مطلب جای نصیحت
کین حجره[۹] پراز زمزمهٔ چنگ و ربابست
حافظ چه‌شد ار عاشق ورندست و نظرباز
بس طور عجب لازم ایام شبابست

۹ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و انجوی: گوشه؛ پرتو: گوش.

۷

ماهم این هفته نهان‌گشت[۱] و بچشمم سالیست
حال هجران تو چه‌دانی که چه‌مشکل حالیست[۲]

مردم دیده ز لطف رخ او در رخ[۳] او
عکس خود دیدو[٤] گمان برد که مشکین خالیست[٥]

میچکد شیر هنوز از لب همچون شکرش[٦]
گرچه در شیوه‌گری هر مژه‌اش قتالیست

ای‌که انگشت نمایی بکرم در همه شهر
وه که در کار[٧] غریبان عجبت اهمالیست

بعد ازینم نبود شایبه در جوهر فرد
که دهان تو درین[۸] نکته خوش استدلالیست

مژده دادند که برما گذری خواهی کرد
نیت خیر مگردان که مبارك فالیست

کوه اندوه فراقت بچه حیلت[۹] بکشد
حافظ‌خسته‌که ازناله تنش[۱۰]چون نالیست

---

۱ قزوینی و پژمان: ماهم این هفته برون رفت؛ ایاصوفیه، موزهٔ ملی وهلی و خانلری، و ادیب برومند: ماهم این هفته شد از شهر.
۲ خانلری: مشکل کاریست.
۳ ایاصوفیه: بر رخ.
۴ ایاصوفیه و قزوینی: دید گمان برد.
۵ نسخهٔ اصل: «مشکل حالیست» و تصحیح با توجه به معنی و قافیهٔ شعر و ضبط نسخهٔ خطی ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی، خانلری وپژمان صورت‌گرفته است.
۶ نسخهٔ اصل: شکرت؛ که مطابق معنی و ضبط نسخهٔ ایاصوفیه و اغلب نسخ دیگر تصحیح گردید.
۷ موزهٔ ملی دهلی: وه که در حال.
۸ پژمان و خانلری: بدین؛ موزهٔ ملی دهلی: بدان؛ ایاصوفیه: برآن.
۹ پژمان: بچه حالت.
۱۰ خانلری:دلش.

۷

مدامم مست میدارد نسیم جعد گیسویت
خرابم میکند هردم فریب چشم جادویت
پس‌از چندین شکیبائی شبی یارب توان‌دیدن
که شمع دیده افروزیم در محراب ابرویت
سواد لوح بینش را عزیز از بهر آن دارم
که‌جانرا نسخهٔ باشد زنقش خال[۱] هندویت
توگرخواهی[۲] که‌جاویدان‌جهان‌یکسر بیارایی
صبا را گو که بردارد زمانی برقع از رویت
وگر رسم فنا خواهی که از[۳] عالم براندازی
برافشان[۴] تافروریزد هزاران‌جان‌ز هرمویت
من و باد صبا راگو[۵] دو سرگردان بی‌حاصل
من ازافسون چشم مست واو ازبوی‌گیسویت
زهی همت که حافظ راست کزدنیا و ازعقبی[۶]
نیامد هیچ در چشمش بجز خاك سرکویت

---

۱ قزوینی: لوح خال.
۲ خانلری: اگر خواهی.
۳ جلالی نائینی: در.
۴ خانلری، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و جلالی نائینی: بیفشان؛ انجوی: بیفشان زلف تا ریزد هزاران...
۵ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پژمان و انجوی: من و باد صبا مسکین؛ ستایشگر: من و باد صبا هردو؛ جلالی نائینی: من و باد صبا هریك.
۶ قزوینی و جلالی نائینی: حافظ راست از....؛ موزهٔ ملی دهلی: حافظ راست در دنیی و در عقبی؛ ستایشگر: حافظ را چه در دنیی چه در عقبی؛ ایاصوفیه: از دنیی و از عقبی.

۸

مرحبا ای پیك مشتاقان بده پیغام دوست
تا کنم جان از سر رغبت فدای نام دوست

واله و شیداست دایم[1] همچو بلبل در قفص[2]
طوطی طبعم ز عشق شکر و بادام دوست

زلف او دامست و خالش دانهٔ آن دام[3] و من
بر امید دانهٔ افتاده‌ام در[4] دام دوست

شور مستی[5] برنگیرد تا بصبح روز حشر
هر که چون من در ازل یك جرعه[6] خورد از جام دوست[7]

می نگفتم شمهٔ[8] از شرح شوق خود ولی[9]
من نمیخواهم نمودن بیش ازاین[10] ابرام دوست[11]

گر دهد دستم کشم در دیده همچون توتیا
خاك راهی کو[12] مشرف گردد از اقدام دوست

میل من[13] سوی وصال و قصد او سوی فراق
ترك کام خود گرفتم تا برآید کام دوست

---

۱ ستایشگر: شیداست یارب. ۲ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: قفس.
۳ ستایشگر: آن زلف؛ ایاصوفیه: دانه وزان دام من.
۴ ایاصوفیه: بر.
۵ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، قدسی، ستایشگر، انجوی، پژمان، پرتو و جلالی نائینی و نسخهٔ تاجیکستان: سرزمستی.
۶ اصل: «جام»؛ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پرتو و جلالی نائینی: جرعه.
۷ ستایشگر: هر که چون من از ازل خوردست می از جام دوست.
۸ قزوینی و انجوی: بس نگویم....؛ پرتو: من بگویم...؛ جلالی نائینی: من نوشتم نامهٔ؛ ایاصوفیه: من بگفتم...
۹ قزوینی: شوق خود از آنك.
۱۰ قزوینی: دردسر باشد نمودن بیش ازین؛ ستایشگر: بعدازین خواهم نمودن دایماً.
۱۱ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد.
۱۲ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، ستایشگر و پرتو: کان.
۱۳ موزهٔ ملی دهلی: میل دل.

حافظ اندر درد او می‌سوز و بی‌درمان[۱۴] بساز
زانك آرامی[۱۵] ندارد درد بی‌آرام دوست

۱۴ ایاصوفیه: با درمان.
۱۵ ایاصوفیه: زانکه او را می‌نسازد درد بی‌آرام دوست؛ ادیب برومند، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی و ستایشگر: درمانی.

۹

مردم دیدهٔ ما جز برخت ناظر نیست
دل سرگشتهٔ ما غیر ترا ذاکر نیست

اشکم احرام طواف حرمت می‌بندد
گرچه از خون دل ریش[۱] دمی ظاهر[۲] نیست

بستهٔ دام قفص[۳] باد چو مرغ وحشی
طائر سدره اگر در طلبت طایر نیست

عاشق مفلس اگر قلب دلت[۴] کرد نثار
مکنش عیب که بر نقد[۵] روان قادر نیست

عاقبت دست بدان سرو[۶] بلندش برسد
هرکرا در طلبت[۷] همت او قاصر نیست

از روان بخشی عیسی نزنم پیش تو دم[۸]
زآنك در روح‌فزایی چو لبت ماهر نیست

من که در آتش سودای تو آهی نکشم[۹]
کی‌توان گفت که بر داغ دلم[۱۰] صابر نیست

---

۱ ستایشگر: خویش.
۲ قزوینی، انجوی، قدسی، ستایشگر، پژمان، جلالی نائینی و پرتو: «طاهر»، ولی ضبط نسخهٔ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی و خلخالی بسان متن است.
۳ قزوینی و انجوی: دام و قفس؛ قدسی: دام بلا؛ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: دام قفس.
۴ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و پرتو: دلش.
۵ ستایشگر: قلب.
۶ جلالی نائینی: بدان زلف؛ ادیب برومند: بران سرو.
۷ در اصل: «طلب»؛ قزوینی و ایاصوفیه: طلبت؛ جلالی نائینی: هرکه اندر طلبش. فرهاد: هرکرا در طلبش....
۸ قزوینی: نزنم دم هرگز.
۹ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و پرتو: آهی نزنم، ستایشگر: آهی نزدم.
۱۰ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، قدسی، انجوی، و پرتو: دلم؛ ستایشگر: چون توان گفت که بردرد دلم؛ اصل: دلت.

روز اول که سر زلف تو دیدم گفتم
که پریشانی این سلسله را آخر نیست
سر پیوند تو تنها نه دل حافظ راست
کیست آنکش سر پیوند تو درخاطر نیست

۷

مطلب طاعت و پیمان و صلاح از من مست

که به پیمانه‌کشی[1] شهره شدم روز الست

من همان دم که وضو ساختم از چشمهٔ عشق

چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست

می بده تا دهمت آگهی از سر قضا[2]

که بروی‌که شدم عاشق و از[3] بوی که مست

کمر کوه کمست از کمر مور آنجا[4]

ناامید از در رحمت مشو ای باده‌پرست

بجز آن نرگس[5] مستانه که چشمش مرساد

زیر این طارم فیروزه کسی خوش ننشست

جان فدای دهنت[6] باد که در باغ نظر[7]

چمن‌آرای جهان خوشتر ازین غنچه نبست

حافظ از دولت عشق تو سلیمانی شد

یعنی از وصل تواش نیست بجز باد بدست[8]

---

۱ ایاصوفیه و ستایشگر: که به پیمان‌شکنی.

۲ ستایشگر: سرضمیر.

۳ ستایشگر: و بر.

۴ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، انجوی و ستایشگر: اینجا.

۵ اصل:«چشمهٔ» که با توجه به ضبط سایر نسخی که بنظر رسید تصحیح گردیده است.

۶ قزوینی: دهنش.

۷ ستایشگر: باغ وجود.

۸ ستایشگر: یعنی از وصل تواش هست کنون باد بدست.

۷

منم که گوشهٔ میخانه خانقاه منست
دعای پیر مغان ورد صبحگاه منست
گرم ترانهٔ چنگ صبوح نیست چه باك
نوای من بسحرگاه[۱] عذرخواه منست
ز پادشاه و گدا فارغم بحمدالله
گدای خاك[۲] در دوست پادشاه منست
غرض ز مسجد و میخانه‌ام وصال شماست
جز این خیال ندارم خدا گواه منست
از آن زمان که بدین[۳] آستان نهادم پای[۴]
فراز مسند خورشید بارگاه[۵] منست
مگر بتیغ اجل خیمه برکنم ورنی
رمیدن از در دولت نه رسم و راه منست
گناه اگرچه نبود اختیار ما حافظ
تو بر[۶] طریق ادب باش و گو[۷] گناه منست

---

۱ ایاصوفیه، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، خانلری و جلالی نائینی: سحر آه؛ پرتو: مطابق متن.
۲ ایاصوفیه: کمین گدای.
۳ قزوینی و خانلری: برآن؛ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی: براین.
۴ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، جلالی‌نائینی وپرتو: روی؛ خانلری: رو؛ ستایشگر: که نهادم برآستان تو روی.
۵ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و خانلری: تکیه‌گاه؛ ستایشگر: مسند جمشید تکیه‌گاه.
۶ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و خانلری: تو در.
۷ قزوینی: باش گو؛ خانلری: تو در طریق‌کوش گو؛ موزهٔ ملی دهلی: ادب کوش‌گو؛ ستایشگر: کوش وگو.

۷ *

همچو جان از بر ما سرو خرامان[1] می‌رفت
متنفر[2] شده از بنده گریزان می‌رفت
چون همی گفتمش ای مونس دیرینه مرو[3]
سخت میگفت و دل آزرده و گریان میرفت
نقش خوارزم و خیال لب جیحون می‌بست
با هزاران گله از ملك سلیمان میرفت
می‌شد آنکس که‌چو او چارهٔ من[4] کس‌نشناخت
من همی دیدم و از کالبدم جان میرفت
گفتم اکنون سخن خوش[5] که بگوید با من
کان شکر لهجهٔ‌خوش‌گوی‌سخن‌دان[6] میرفت
لابه بسیار نمودم که مرو سود نداشت
زانك کار از نظر رحمت سلطان[7] میرفت

---

* این غزل در اغلب نسخ دیوان حافظ جزو غزلها دیده نمی‌شود، در جامع نسخ هم جزو غزلها آمده و هم با اندکی تغییر در ردیف قطعات ثبت گردیده است. در نسخهٔ قزوینی، ادیب برومند، فرود، ستایشگر و انجوی و برخی دیگر از نسخه‌ها جزو قطعات قرار دارد اما در نسخهٔ اساس وجود ندارد و از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده است.

۱ جای‌کلمات این‌مصراع جز ردیف درنسخهٔ‌اساس‌غزل (ایاصوفیه) سفیدمانده‌است که‌برای اکمال مصراع از جامع‌نسخ حافظ آورده شده است. این مصراع در اغلب نسخ که مطلع قطعه بشمار میرود چنین است: قوت شاعری (قزوینی: شاعرهٔ) من سحر از فرط ملال؛ جامع‌نسخ: قوت شاعرهٔ سحر من از فرط هلال.

۲ جامع‌نسخ و فرود: متغیر.

۳ قزوینی، ادیب برومند و جامع نسخ: دیرینهٔ من.

۴ ادیب برومند، قزوینی و جامع‌نسخ: چو او جان سخن؛ ستایشگر: رفت آنکس که چو او جان سخن...

۵ ستایشگر: باز گفتم سخن خوش.

۶ جامع‌نسخ و ستایشگر: خوش‌خوان سخن‌دان؛ فرود: کان شکر خندهٔ خوش‌خوان خوش الحان؛ قزوینی و ادیب برومند: کان شکر لهجهٔ خوش‌خوان خوش‌الحان.

۷ ستایشگر: از طرف رحمت رحمان؛ ادیب برومند: رحمت یزدان؛ فرود: رحمت رحمان.

پادشاها زسر لطف و کرم بازش خوان[۸]
چه کند سوخته از غایت حرمان میرفت

۸ ستایشگر: پادشاها بکرم از سر جرمش بکذر.

۷

یارب این شمع دلفروز[۱] زکاشانهٔ کیست
جان ما سوخت بپرسید که جانانهٔ کیست

حالیا خانه‌برانداز دل و دین منست
تا هم‌آغوش که می‌باشد[۲] و همخانهٔ کیست

بادهٔ لعل لبش کز لب من دور مباد
راح روح که و پیمان ده پیمانهٔ[۳] کیست

میدهد هر کسش[۴] افسونی و معلوم نشد
که دل نازك او مایل افسانهٔ کیست

یارب آن شاه‌وش ماه‌رخ مهر فروز[۵]
در یکتای که و گوهر یکدانهٔ کیست

دولت صحبت این[۶] شمع سعادت پرتو
باز پرسید خدارا که بپروانهٔ کیست

گفتم آه از دل دیوانهٔ حافظ بی‌تو
زیر لب خنده‌زنان گفت که دیوانهٔ کیست

---

۱ موزهٔ ملی دهلی، انجوی، ستایشگر و جلالی نائینی: شمع شب‌افروز.
۲ قزوینی و انجوی: تا در آغوش که می‌خسبد.
۳ اصل و نسخهٔ تاجیکستان: «پیمان‌ده و پیمانه» که مطابق نسخهٔ ایاصوفیه و اغلب نسخ دیگر تصحیح شده است.
۴ موزهٔ ملی دهلی: هر کس.
۵ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، انجوی و ستایشگر: زهره جبین؛ جلالی نائینی: یارب آن حوروش ماهرخ زهره جبین؛ ایاصوفیه: یا رب این شاه‌وش ماه رخ مهرفروغ.
۶ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: آن.

۹

یارب سببی ساز که یارم بسلامت

باز آید و برهاندم از چنگ[۱] ملامت

خاک ره آن یار سفر کرده بیارید

تا چشم جهان بین کنمش جای اقامت

فریاد که از شش جهتم راه ببستند

آن‌خال‌وخط و زلف ورخ[۲] وعارض‌وقامت

امروز که در دست توام مرحمتی کن

فردا که شدم[۳] خاک چه سود اشک ندامت

ای آنکه بتقریر و بیان دم‌زنی از عشق

ما با تو نداریم سخن خیر و سلامت

درویش مکن ناله ز شمشیر احبا

کین طایفه از کشته[۴] ستانند غرامت

در خرقه زن آتش که خم ابروی ساقی

بر می‌شکند گوشهٔ محراب امامت

حاشا که من از جور و جفای تو بنالم

بیداد لطیفان همه لطفست و کرامت

کوته کند این[۵] بحث سر زلف تو حافظ

پیوسته شد این سلسله تا روز قیامت

---

۱ قزوینی و انجوی: بند.
۲ ستایشگر: آنزلف و رخ و خال و خط.
۳ ستایشگر، قزوینی، پژمان، انجوی و پرتو: شوم.
۴ ستایشگر: مرده.
۵ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، قدسی، جلالی نائینی، پرتو و ستایشگر: کوته نکند بحث؛ ظاهراً ضبط نسخه‌های ایاصوفیه و قزوینی اصح مینماید.

۹

دل من در هوای روی فرخ
شود[۱] آشفته همچون موی فرخ
بجز هندوی زلفش هیچکس نیست
که برخور باشد او[۲] از روی فرخ
سیاهی[۳] نیکبختست آنک دایم
بود همراه[۴] و همزانوی فرخ
شود چون بید لرزان سرو آزاد[۵]
اگر بیند قد دلجوی فرخ
بده ساقی شراب ارغوانی
بیاد نرگس جادوی فرخ
دوتا شد قامتم همچون کمانی
ز غم پیوسته چون ابروی فرخ
نسیم مشك تاتاری خجل کرد
شمیم زلف عنبر بوی فرخ
اگر میل دل هر کس بجاییست[۶]
بود میل دل من سوی فرخ[۷]

---

۱ ایاصوفیه، قزوینی، انجوی و پرتو: بود.
۲ نسخهٔ اصل: «برخور شد او»؛ اصلاح متن براساس جامع نسخ حافظ و نسخهٔ خطی ایاصوفیه و ستایشگر صورت گرفته است؛ قزوینی، پرتو و جلالی نائینی: برخوردار شد
۳ انجوی، ستایشگر، پرتو و جلالی نائینی: سیاه.
۴ قزوینی و انجوی: بود همراز.
۵ ایاصوفیه، ستایشگر و پرتو: سروبستان.
۶ ستایشگر: بسوییست.
۷ ایاصوفیه: بود میل سوی دل من سوی فرخ.

غلام خاطر[۸] آنم که باشد
چو حافظ چاکر و هندوی[۹] فرخ

---

۸ قزوینی، ستایشگر و جلالی نائینی: غلام همت.
۹ قزوینی و انجوی: بنده و هندوی؛ ایاصوفیه، جلالی نائینی و پرتو: چاکر هندوی.

۱۰*

آنان که خاک را بنظر کیمیا کنند
آیا بود که گوشهٔ چشمی بما کنند
دردم نهفته به ز طبیبان مدعی
باشد که از خزانهٔ غیبش[۱] دوا کنند
چون حسن‌عاقبت[۲] نه برندی و زاهدیست
آن به که کار خود بعنایت رها کنند
معشوقه[۳] چون نقاب زرخ بر[۴] نمی‌کشد
هرکس حکایتی بتصور چرا کنند
گر سنگ ازین حدیث بنالد عجب مدار
صاحب دلان حکایت دل خوش ادا کنند
بی‌معرفت مباش که در من یزید[۵] عشق
اهل نظر معامله با آشنا کنند
حالی برون[۶] پرده بسی فتنه میرود
تا آن زمان که پرده برافتد چها کنند
میخور که صد گناه زاغیار درحجاب
بهتر ز طاعتی که بروی[۷] و ریا کنند

---

* ضبط این غزل جز در ترتیب ابیات با نسخهٔ ایاصوفیه یکسانست.
۱ قزوینی: غیبم.
۲ ستایشگر: چون عشق و عافیت.
۳ قزوینی، انجوی و موزهٔ ملی دهلی: معشوق.
۴ قزوینی، ستایشگر و پرتو: در.
۵ موزهٔ ملی دهلی و انجوی: من مزید.
۶ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، پژمان، ستایشگر، پرتو و جلالی نائینی: درون.
۷ ستایشگر: که بعجب.

پیراهنـی کـه آیـد ازو بـوی یـوسفم
ترسـم بـرادران غیـورش قبـا کنند
حافظ دوام[۸] وصل میسر نمی‌شود
شاهان کم التـفات بحال گدا کنند[۹]

۸ پرتو: حافظ مدام.
۹ در نسخهٔ ستایشگر و چاپ قزوینی دو بیت دیگر نیز بدین شرح وجود دارد:
بگـذر بکـوی میکـده تا زمرهٔ حضور — اوقات خود زبهر تو صرف دعـا کنند
پنهان زحاسدان بخودم‌خوان که منعمان — خیر نهـان برای رضـای خـدا کنند

۷

آنك رخسار ترا رنگ گل نسرین[۱] داد
صبر و آرام تواند بمن مسکین[۲] داد
وآنك[۳] گیسوی ترا رسم تطاول آموخت
هم تواند کرمش داد من غمگین[۴] داد
من همان روز ز فرهاد طمع ببریدم
که‌عنان دل شیدا بلب[۵] شیرین داد
گنج زر گر نبود کنج قناعت باقیست[۶]
آنك آن داد بشاهان بگدایان این داد
خوش عروسیست‌جهان ازره[۷] صورت‌لیکن
هرکه پیوست باو[۸] عمر خودش کاوین[۹]داد
بعداز این دست من‌و دامن آن‌سرو چمن[۱۰]
خاصه اکنون که صبا مژدهٔ فروردین داد
درکف غصهٔ[۱۱] دوران دل حافظ خون شد
در[۱۲] فراق رخت ای[۱۳] خواجه قوام‌الدین داد

---

۱ کذا در متن و نسخهٔ تاجیکستان، نسخهٔ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، فرود، فرهاد، پژمان، ادیب برومند و جلالی نائینی: گل و نسرین.
۲ فرهاد: هم تواند کرمش داد من غمگین. ۳ ایاصوفیه: آنکه.
۴ فرهاد: صبر و آرام تواند بمن مسکین.
۵ جلالی نائینی: بکف.
۶ جلالی نائینی: قناعت کافیست.
۷ جلالی نائینی: از سر.
۸ ایاصوفیه، ادیب برومند، فرود، فرهاد و موزهٔ ملی دهلی: بدو.
۹ ایاصوفیه، فرهاد، پژمان و جلالی نائینی: کابین.
۱۰ ایاصوفیه، فرود، ادیب برومند، پژمان و قزوینی: دامن سرو و لب جوی؛ موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی: سرو بلند.
۱۱ جلالی نائینی: در غم و غصه.
۱۲ فرهاد، فرود، انجوی، قزوینی و افشار: از.
۱۳ ایاصوفیه: آن.

۹

آنکس که بدست جام دارد
سلطانی جم مدام دارد
آبی که خضر حیات ازو[1] یافت
در میکده جو که جام دارد
سررشتهٔ جان بجام بگذار
کین رشته ازو نظام دارد
ما و می و زاهدان و تقوی
تا یار سر کدام دارد
بیرون ز لب تو ساقیا نیست
در دور کسی که کام دارد
نرگس همه شیوه‌های مستی
از چشم خوشت بوام[2] دارد
ذکر رخ و زلف تو دلم را
وردیست که صبح و شام دارد
بر سینهٔ ریش دردمندان
لعلت نمک[3] تمام دارد
درچاه زنخ[4] چوحافظ ای‌جان
حسن تو دوصد غلام دارد[5]

---

۱ ایاصوفیه: از آن.
۲ افشار و انجوی: چشم خوش تووام.
۳ قزوینی: نمکی.
۴ قزوینی: ذقن.
۵ افشار:
در چاه زنخ به بند و زندان چون حافظ دو صد غلام دارد

۹

آنکه از سنبل او غالیه تابی دارد
باز با دلشدگان ناز و عتابی دارد

از سر کشتهٔ خود میگذرد همچون باد
چه توان کرد که عمرست و شتابی دارد

ماه خورشید نمایش ز پس پردهٔ زلف[۱]
آفتابیست که در پیش سحابی دارد

[۲]آب حیوان‌اگر آنست[۳] که‌دارد لب دوست[۴]
روشنست این‌که خضر[۵] بهره سرابی دارد

چشم من کرد بهرگوشه روان سیل سرشك[۶]
تا سهی سرو ترا تازه بآبی[۷] دارد

غمزهٔ شوخ تو خونم بخطا می‌ریزد
فرصتش باد که این[۸] فکر صوابی دارد

---

۱ اصل: «پردهٔ حسن» و مطابق نسخ ایاصوفیه، ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، فرود، ادیب برومند، جلالی نائینی و پرتو علوی اصلاح شده است؛ ایاصوفیه: ماه و خورشید....

۲ قبل‌ازین بیت در نسخهٔ اصل بیتی بدین شرح آمده است:
آن زمان وقت می صبح فروغست که شب گرد خرگاه افق پرده‌سرایی دارد
چنانکه ملاحظه می‌شود باتوجه به‌قافیهٔ غزل، این بیت نمی‌تواند مناسبتی با این غزل داشته باشد، بویژه که در غزل شمارهٔ ۱۷۳ همین بیت با قافیهٔ دیگری آمده است که از نظر معنوی نیز کاملا مناسب است اما صورت مکتوب بیت فوق را با غزل شمارهٔ ۲۱۶ نیز ـ که همین وزن و قافیه را دارد ـ می‌توان مربوط دانست.

۳ فرود، ادیب برومند، ستایشگر و قزوینی: اگر اینست؛ اصل: «مگر آنست» و تصحیح مطابق نسخهٔ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی بعمل آمده است.

۴ کلمهٔ «لب» در اصل افتاده است؛ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: که دارد لب یار.

۵ ایاصوفیه: روشنست این خضر.

۶ موزهٔ ملی دهلی: چشم من کرد روان ازهمه‌جا سیل سرشك؛ فرود: کرد زهرگوشه....

۷ قزوینی: تازه‌تر آبی.

۸ قزوینی، ادیب برومند، فرود و ستایشگر: خوش فکر.

چشم مخمور تـو دارد ز دلم[۹] قصد جگـر
ترك مستست مگر[۱۰] میـل کـبابی دارد[۱۱]
جان بیمار مرا نیست ز تـو روی سؤال[۱۲]
ای خوش آن خسته که ازدوست جوابی دارد
کی کند سوی دل خستـهٔ حافظ نظری
چشم مستت[۱۳] که بهرگوشه خرابی[۱۴] دارد

۹ ادیب برومند: به دلم؛ فرود: چشم سرمست...؛ ایاصوفیه: چشم مخمور تو دارد ز دلم.
۱۰ ایاصوفیه: و مکر.
۱۱ این بیت هم در نسخهٔ ستایشگر موجود است:
جـان بیمار مرا نیست ز روی تـو سؤال   ای‌خوش‌آن خسته که از دوست جوابی‌دارد
۱۲ اصل: «ز روی تو سؤال»، و براساس نسخهٔ ایاصوفیه و قزوینی تصحیح شده است؛ ادیب برومند: جان بیمار مرا هست زتو میل سؤال.
۱۳ ادیب برومند: چشم مستش.
۱۴ نسخهٔ اصل: سرابی؛ موزهٔ ملی دهلی: چشم مستش که بهرگوشه خرابی دارد؛ در نسخهٔ ایاصوفیه ابتدا «کبابی» نوشته ولی بصورت «خرابی» اصلاح شده است.

۹

آن کیست کز روی کرم با من[1] وفاداری کند
برجای بدکاری چو من یکدم نکوکاری کند
اول ببانگ نای[2] و نی آرد بدل پیغام وی
وآنگه بیك پیمانه می با من وفاداری کند
دلبر که جان فرسود ازو کام دلم[3] نگشود ازو
نومید نتوان بود ازو باشد که دلداری کند
گفتم گره نگشوده‌ام زان طره تا من بوده‌ام
گفتا منش فرموده‌ام تا با تو طراری کند
پشمینه پوش تنگ‌خو[4] از عشق نشنیدست بو
از مستیش رمزی[5] بگو تا ترك هشیاری کند
چون من گدایی[6] بی‌نشان مشکل بود یاری[7] چنان
سلطان کجا عیش نهان با رندبازاری کند
زان طرهٔ پر پیچ و خم سهلست اگر بینم ستم
از بند و زنجیرش چه غم هرکس که عیاری کند
شد لشکر غم بی‌عدد وز[8] بخت میخواهم مدد
تا فخردین[9] عبدالصمد باشد که غمخواری کند

---

۱ قزوینی: با ما. ۲ ستایشگر، فرود و فرهاد: ببانگ چنگ‌ونی.
۳ فرهاد و موزهٔ ملی دهلی: آن‌کس که جان فرسود از او کار دلم.
۴ فرهاد، فرود، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و افشار: تندخو؛ ستایشگر: عیب جو.
۵ اصل: «روزی» و مطابق نسخهٔ ایاصوفیه، فرهاد، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، افشار و ستایشگر تصحیح گردیده است.
۶ فرهاد، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: چون من گدای؛ افشار: با من گدای.
۷ اصل: «کاری» که براساس نسخهٔ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر، افشار و جلالی نائینی اصلاح شده است؛ فرود: وصلش کجا یابم عیان.
۸ ستایشگر و جلالی نائینی: از.
۹ موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی: فخرالدین.

باچشم پرنیرنگ او حافظ مکن آهنگ او
تا چشم مست شنگ او بسیار مکاری کند[10]

۱۰ قزوینی: کان طرهٔ شبرنگ او بسیار طراری (موزهٔ ملی دهلی: عیاری) کند؛ ستایشگر: کان طرهٔ شبرنگ او بسیار مکاری‌کند؛ افشار: کان زلف مشکین رنگ او بسیار مکاری کند؛ فرود: کان چشم شوخ‌وشنگ او بسیار مکاری‌کند؛ فرهاد کان چشم ترک‌شنگ او بسیار مکاری کند. ایاصوفیه: کان چشم مست تنگ او....

۹

آن یار کزو خانهٔ ما جای پری بود
سر تا قدمش چون پری از عیب بری بود

دل گفت فروکش کنم این شهر ببویش
بیچاره ندانست که یارش سفری بود

منظور خردمند من آن ماه که او را
با حسن ادب شیوهٔ صاحب‌نظری بود

از چنگ منش اختر بدمهر بدر برد[1]
آری چکنم دولت دور قمری بود

عذری بنه‌ای دل که تو درویشی و او را
در مملکت حسن سر تاجوری بود

تنها نه ز راز دل ما پرده برافتاد
تا بود فلك شیوهٔ او پرده دری بود

اوقات‌خوش آن بودکه با دوست بسر رفت[2]
باقی همه بی‌حاصلی و بیخبری بود

خود را بکشد[3] بلبل ازین رشك که گل را
با باد صبا وقت سحر جلوه‌گری بود

هرگنج سعادت که خدا داد بحافظ
از یمن دعای شب و درس[4] سحری بود[5]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: جدا کرد.
۲ اصل: «بسربرد» که باتوجه به‌معنی و ضبط سایر نسخ تصحیح شده.
۳ قزوینی: بکش ای بلبل.
۴ قزوینی: ورد.
۵ در چاپ قزوینی و نسخهٔ ایاصوفیه علاوه بر ابیات فوق بیت دیگری نیز هست:
(قزوینی):
خوش بود لب آب وگل وسبزه ونسرین   افسوس‌که آن گنج روان رهگذری بود←

۹

ابر آذاری برآمد باد نوروزی وزید
وجه می میخواهم و مطرب که میگوید رسید

شاهدان در جلوه و من شرمسار کیسه‌ام
بار عشق و مفلسی را هردو[1] می‌باید کشید

قحط جودست آب‌روی خود نمی‌باید فروخت
باده و گل از بهای خرقه می‌باید خرید

گوییا[2] خواهد گشود از دولتم کاری‌که دوش
من همی کردم دعا و صبح صادق میدمید

با لبی و صدهزاران خنده آمد گل بپرس[3]
کز[4] کریمی گوییا در گوشهٔ بویی شنید

دامنی گر چاك شد در عالم رندی چه باك
جامهٔ در نیك نامی نیز می‌باید درید

این لطایف[5] کزلب لعل تو من‌گفتم[6] که گفت
وان[7] تطاول کز سر زلف تو[8] من دیدم که‌دید

→موزهٔ ملی دهلی:
خوش بود لب آب و گل و سبزه ولیکن — افسوس که آن گنج روان رهگذری بود
ایاصوفیه:
خوش بود لب آب و گل و سبزه ولیکن — افسوس که آن گنج گهر رهگذری بود

۱ قزوینی: مفلسی صعب است؛ خانلری: مفلسی حیف است و؛ ایاصوفیه: مفلسی صعبست.
۲ خانلری و موزهٔ ملی دهلی: غالباً.
۳ قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی: بباغ.
۴ قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی: از.
۵ ایاصوفیه: لطافت.
۶ خانلری: میگفتم.
۷ قزوینی و خانلری: وین.
۸ در اصل کلمهٔ «تو» از قلم کاتب افتاده است.

تیر عاشق‌کش ندانم بردل حافظ که زد[۹]
این‌قدر دانم که از شعر ترش خون می‌چکید

عدل سلطان گر نپرسد حال مظلومان راه[۱۰]
گوشه‌گیرانرا ز آسایش طمع باید برید[۱۱]

۹ اصل: «تیر غمزه بردل حافظ ندانم من که زد» و اصلاح متن براساس نسخهٔ ایاصوفیه، قزوینی، خانلری و موزهٔ ملی دهلی صورت گرفته است.

۱۰ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: عشق.

۱۱ این بیت در چاپ خانلری نیست.

۷

از دیده خون دل همه بر روی ما رود
بر روی ما زدیده نه‌بینی[۱] چها رود
ما در درون سینه هوایی نهفته‌ایم
بر باد اگر رود دل ما زان هوا رود
بر خاک راه یار نهادیم روی خویش
بر روی ما رواست اگر آشنا رود
سیلیست آب دیده و بر هرکه بگذرد[۲]
گرچه[۳] دلش ز سنگ بود هم ز جا رود
ما را بآب دیده شب[۴] و روز ماجراست
زان رهگذر که بر سر کویش چرا رود
خورشید خاوری کند از رشك جامه چاك
گر ماه مهرپرور من در قبا رود
حافظ بکوی میکده دایم بصدق دل
چون صوفیان صومعه دارالصفا[۵] رود[۶]

---

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: چگویم.
۲ اصل: «بگذری» و همانند نسخهٔ ایاصوفیه و قزوینی تصحیح گردیده است.
۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: گر خود.
۴ نسخهٔ اصل: «وشب»؛ اصلاح با توجه به نسخهٔ ایاصوفیه و سایر نسخ صورت گرفته است.
۵ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: دار از صفا.
۶ دو بیت آخر این غزل در نسخهٔ ایاصوفیه نیست.

۷

از سر کوی تو هرکو بملالت[1] برود
نرود کارش و آخر بخجالت[2] برود
سالك از نور هدایت طلبد[3] راه بدوست
که بجایی نرسد گر بضلالت برود
گروی[4] آخر عمر از می و معشوقه[5] بگیر
حیف اوقات که یکسر ببطالت برود
ای دلیل دل گم‌گشته خدا را مددی
که غریب ار نبرد ره بدلالت برود
کاروانی که بود بدرقه‌اش لطف خدای[6]
بتجمل بنشیند بجلالت برود
حکم مستوری و مستی همه بر خاتمت است[7]
کس ندانست که آخر بچه حالت برود
حافظ از چشمهٔ حکمت بکف آورد آبی[8]
بوکه از لوح‌دلش[9] نقش جهالت برود

۱ اصل: «بسلامت»، تصحیح متن با توجه به قافیهٔ غزل و ضبط نسخهٔ ایاصوفیه، قزوینی و ستایشگر و جامع نسخ حافظ صورت گرفته است؛ افشار و غزل تکراری نسخهٔ ایاصوفیه: بملامت.
۲ اصل: «بملامت» که با توجه به قافیهٔ غزل و نسخهٔ ایاصوفیه و قزوینی و ستایشگر و جامع نسخ حافظ اصلاح گردیده است.
۳ قزوینی: نور هدایت ببرد.
۴ قزوینی: «کام خود» ولی ضبط افشار با متن برابر است.
۵ ایاصوفیه و ستایشگر: معشوق.
۶ قزوینی: حفظ خدا؛ افشار: لطف خدا؛ ایاصوفیه: حفظ خدای.
۷ ایاصوفیه: برعاقبتست.
۸ ستایشگر و قزوینی: بکف آور جامی.
۹ ایاصوفیه و قزوینی: لوح دلت؛ ستایشگر: باشد از لوح دلت.

۸

اگر آن طایر قدسی ز درم باز آید
عمر بگذشته به پیرانه سرم بازآید
دارم امید براین اشك چو باران که اگر[1]
برق دولت که برفت از نظرم بازآید
آنك تاج سر من خاك کف پایش بود
پادشاهی بکنم گر[2] بسرم بازآید
خواهم اندر عقبش رفت و بیاران عزیز[3]
شخصم ار باز نیاید خبرم بازآید
گر نثار قدم یار گرامی نکنم
گوهر جان[4] بچه کار دگرم بازآید
مانعش غلغل گل‌گشت[5] وشکر خواب صبوح
ورنه گر بشنود آه سحرم بازآید
کوس نو دولتی از بام سعادت بزنم
گر به‌بینم که مه نو سفرم[6] بازآید
آرزومند رخ شاه چو ماهم حافظ
همتی تا بسلامت ز درم بازآید

---

۱ قزوینی: دگر؛ موزهٔ ملی دهلی: دارم امید باین اشك چو باران که دگر.
۲ قزوینی: از خدا می‌طلبم تا؛ ایاصوفیه: از خدا می‌طلبم گر...
۳ قزوینی: رفت بیاران عزیز.
۴ ایاصوفیه و قزوینی: گوهر جان؛ موزهٔ ملی دهلی: جوهر جان. اصل: «گوهر کان».
۵ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: غلغل چنگست و.
۶ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: «گر ببینم که مه نو سفرم» و ضبط اصل یعنی: «گر به‌بینم مه نو کز سفرم» مطابق ضبط این نسخ اصلاح شده است.

۷

اگر بباده رنگین کشد دلم[1] شاید
که بوی خیر ز زهد ریا نمی‌آید
جهانیان همه گو منع او کنید از عشق[2]
من آن کنم که خداوندگار فرماید
طمع ز فیض کرامت مبر که خلق کریم
گنه ببخشد و بر عاشقان ببخشاید
مقیم حلقهٔ ذکرست دل بآن امید[3]
که حلقهٔ ز سر زلف یار بگشاید
ترا که حسن خداداده هست و حجلهٔ بخت
چه حاجتست که مشاطه‌ات بیاراید
چمن خوشست و هوا دلکش است و می بی‌غش
کنون بجز دل خوش هیچ در نمی‌باید
جمیله‌ایست عروس جهان ولی هشدار
که این مخدره در عقد کس نمی‌آید
بلابه گفتمش ای ماه‌رخ چه باشد اگر
بیك شکر ز تو دلخستهٔ بیاراید
بخنده گفت که حافظ خدایرا مپسند
که بوسهٔ تو رخ ماه را بیالاید

---

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: ببادهٔ مشکین دلم کشد؛ ایاصوفیه: ببادهٔ مشکین کشد دلم.
۲ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: همه گر منع من کنند.
۳ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: بدان امید.

۷

اگـر روم ز پیش فـتنهـا بـرانـگیـزد
ور از طـلب بنشینم بـکینـه بـرخیـزد
وگـر بـره‌گـذری یکـدم از وفـاداری[۱]
چو گرد در پیش افتم چو بـاد بگریـزد
وگـر کنم طمـع بـوسهٔ بصد افسوس[۲]
ز حقـهٔ دهنش چـون شکـر فـرو ریـزد
من آن[۳] فریب کـه در نـرگس تـو می‌بینم
بس آب روی که بـا خـاك ره بـرآمیـزد
فـراز و شیب بیابـان عشق دام بـلاست
کجـاست شیـردلـی کـز بلا نپرهیـزد[٤]
تو عمر خواه و صبوری[٥] که چرخ شعبده‌باز
هزار بازی ازیـن طـرفه‌تر بـرانگیـزد
بر آستانهٔ تسلیم سر بـنه حـافظ
که گر ستیزه کنی روزگار بستیزد

۱ ایاصوفیه: هواداری.
۲ ایاصوفیه و قزوینی: طلب نیم بوسه صد افسوس.
۳ ایاصوفیه: من از.
۴ ایاصوفیه: بپرهیزد.
۵ ایاصوفیه: صبوحی.

۷

اگر نه باده غم دل زیاد ما ببرد
نهیب حادثه بنیاد ما زجا[1] ببرد
اگر[2] نه عقل بمستی فرو کشد لنگر
چگونه کشتی ازین ورطهٔ بلا[3] ببرد
فغان که با همه کس غایبانه[4] باخت فلك
که کس نبود که[5] دستی ازین دغا ببرد
گذار بر ظلماتست خضر راهی کو[6]
مباد کاتش این خاك[7] آب ما ببرد
دل ضعیفم از آن میکشد بطرف چمن
که جان ز مرگ به بیماری از صبا[8] ببرد
طبیب عشق منم باده‌خور[9] که این معجون
فراغت آرد و اندیشهٔ خطا ببرد
بسوخت حافظ و کس حال او بیار نگفت
مگر نسیم پیامی خدایرا ببرد

---

۱ اصل و نسخهٔ ایاصوفیه: «نهیب حادثه بنیاد جان ما» و چنین است در نسخهٔ فرهاد که با توجه به قافیهٔ بیت و ضبط نسخه‌های فرود، پرتو، جلالی نائینی و چاپ قزوینی اصلاح شده است.
۲ فرهاد: وگر.
۳ اصل: ورطه ازین کشتی بلا. ایاصوفیه: چگونه ورطهٔ این کشتی بلا ببرد.
۴ قدسی: با همه کس نرد کینه.
۵ فرود، قدسی و پرتو: کسی نبود که.
۶ قدسی: خضر راهی جو.
۷ ایاصوفیه، فرود، پرتو، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پژمان، ادیب برومند، قدسی و جلالی نائینی: کآتش محرومی؛ فرهاد: کآتش اندیشه.
۸ نسخهٔ عکسی دانشگاه، ایاصوفیه، فرود، قزوینی و افشار: بیماری صبا؛ موزهٔ ملی دهلی: به‌بیداری صبا؛ جلالی نائینی و پرتو: بهمراهی صبا؛ قدسی: بدلداری صبا.
۹ قزوینی: باده ده.

۷

ای پستهٔ تو خنده زده بر حدیث قند
مشتاقم از برای خدا یك شکر بخند

خواهی که برنخیزدت از دیده رود رود[۱]
دل در وفای صحبت[۲] رود کسان مبند

طوبی ز قامت تو نیارد که دم زند
زین قصه بگذرم که سخن میشود بلند[۳]

گر طیره[۴] می‌نمایی و گر طعنه میزنی
ما نیستیم معتقد مرد[۵] خودپسند

ز آشفتگی حال من آگاه کی شود
آنرا که دل نگشت گرفتار این[۶] کمند

بازار شوق گرم شد آن شمع قد[۷] کجاست
تا جان خود[۸] بر آتش رویش کنم سپند

۱ اصل: «خواهد که برنخیزد ازو دیده رود رود» که با توجه به نسخهٔ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی اصلاح شده است. قزوینی، پژمان، انجوی، ستایشگر، جلالی نائینی، فرهاد و فرود: خواهی که برنخیزدت از دیده رود خون؛ موزهٔ ملی دهلی: بسان متن؛ (پرتو: رود آب).
۲ ایاصوفیه: دل در وفای و صحبت.
۳ اصل: «به‌بند» و چون ضبط نسخ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و اغلب نسخ خطی و چاپی یعنی «بلند» معنای روشنتری دارد ضبط اصل اصلاح شده است.
۴ افشار: ارطنز؛ قزوینی: گر جلوه؛ ستایشگر: گر طره؛ فرهاد: گر طیر؛ ایاصوفیه: ار طیره.
۵ قزوینی و انجوی: شیخ.
۶ اصل: «یك» و مطابق نسخهٔ ایاصوفیه، فرهاد، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پژمان، انجوی و ستایشگر اصلاح شد؛ فرود: آن.
۷ فرود، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: سرو قد؛ افشا: شمع رخ؛ فرهاد: بازار عشق گرم شد آن سرو قد کجاست.
۸ این کلمه در نسخهٔ اصل افتاده است.

حافظ چو ترک غمزهٔ ترکان[۹] نمی‌کنی
دانی کجاست جای تو خوارزم یا خجند[۱۰]

---

۹ فرود، فرهاد، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: خوبان.
۱۰ این بیت در نسخهٔ ستایشگر و قزوینی و افشار وجود دارد:
جایی که یار ما بشکر خنده دم زند ای پسته کیستی تو خدا را بخود مخند
فرود:
جایی که لعل او بشکر خنده دم زند مردم من از برای خدا یک شکر بخند

۵*

بآب روشن می عارفی طهارت کرد
علی‌الصباح که می‌خانه را زیارت کرد

همان که ساعد زرین‌خود نهان کردند[1]
هلال عید بدور قدح اشارت کرد

خوشا نماز و نیاز کسی که از سر درد
بآب دیده و خون جگر طهارت کرد

بروی یار نظر کن ز دیده منت‌دار
که کار دهر همه از سر بصارت[2] کرد

دلم بحلقهٔ زلفش بجان خرید آشوب[3]
چه سود دید ندانم که این تجارت کرد[4]

---

* این غزل در نسخهٔ اساس نیست و از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده است.

۱ قزوینی، جامع‌نسخ، مسعودی و ادیب برومند: همین که ساغر زرین خورنهان گردید؛ افشار: همین که ساغر زرین می نهان گردید؛ موزهٔ ملی دهلی: همین که ساغر زرین خور نهان کردند؛ ضبط نسخهٔ قزوینی اصح بنظر میرسد.

۲ افشار: که کار دیده نظر از سر طهارت؛ جامع نسخ: که کار دیده همه از سربصارت؛ در نسخهٔ قزوینی این بیت مربوط به غزلی دیگر است و بدین‌گونه ضبط شده است: ... که کار دیده نظر از سر بصارت کرد؛ موزهٔ ملی دهلی: که دیده کار همه از سر...

۳ افشار: زلفت بجان خرید آری؛ جامع‌نسخ: دلم زحلقهٔ....؛ موزهٔ ملی دهلی: زحلقهٔ.... خرد آشوب.

۴ تعداد ابیات این غزل با نسخهٔ افشار یکسانست. در نسخهٔ قزوینی و ادیب برومند دو بیت دیگر در این غزل دیده می‌شود:

امام خواجه که بودش سر نماز دراز — بخون دختر رز خرقه را قصارت کرد
اگر امام جماعت طلب کند امروز — خبر دهید که حافظ بمی طهارت کرد.

درنسخهٔ مسعودی مقطع غزل چنین است:

نشان عهد و محبت ز جان حافظ پرس — اگر چه خانهٔ دل محنت تو غارت کرد

۷*

باشد ای دل[1] که در میکده‌ها بگشایند
گره از کار فرو بستهٔ ما بگشایند
اگر از بهر دل زاهد خودبین بستند
دل قوی‌دار که از بهر خدا بگشایند
بصفای دل رندان صبوحی زدگان[2]
بس در بسته[3] بمفتاح دعا بگشایند
نامهٔ تعزیت دختر رز بنویسید
که حریفان همه خون از مژها بگشایند[4]
گیسوی چنگ ببرید بمرگ می ناب
تا همه مغبچگان زلف دوتا بگشایند[5]
در میخانه ببستند خدایا مپسند
که در خانهٔ تزویر و ریا بگشایند[6]
حافظ این خرقه‌که‌داری تو به‌بینی فردا[7]
که چه زنار ز زیرش بجفا[8] بگشایند

---

* این غزل عیناً با نسخهٔ ایاصوفیه یکسان است.
۱ فرهاد، قزوینی، انجوی، پژمان، ستایشگر، پرتو و جلالی نائینی: بود آیا که.
۲ موزهٔ ملی دهلی و پژمان: رندان و صبوحی زدگان؛ ستایشگر: رندان که صبوحی زده‌اند.
۳ فرهاد: ای بسا در که.
۴ قزوینی و ستایشگر: تا همه مغبچگان زلف دوتا بگشایند .در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی مصراع اول این بیت و همچنین مصراع دوم بیت ششم محذوفست و بدین ترتیب مصراع دوم بیت چهارم و مصراع اول بیت ششم تشکیل یك‌بیت داده‌اند؛ فرود وفرهاد: تا حریفان همه...
۵ فرهاد، قزوینی و ستایشگر: تا حریفان همه خون از مژها بگشایند.
۶ موزهٔ ملی دهلی: تا حریفان همه خون از مژه‌ها بگشایند.
۷ ستایشگر: تو به‌بینی روزی. در نسخهٔ فرود و فرهاد حرف اول کلمهٔ «به‌بینی» بی‌نقطه است.
۸ قزوینی، انجوی و پژمان: بدغا.

۱۲

بتی دارم که گرد گل ز سنبل سایه‌بان دارد
بهار عارضش خطی بخون ارغوان دارد
غبار خط بپوشانید خورشید رخش یارب
بقای[۱] جاودانش ده که حسن جاودان دارد
ز چشمت جان نشاید برد کز هر سو که می‌بینم[۲]
کمین از گوشهٔ کردست و تیر اندر[۳] کمان دارد
خدارا داد من بستان ازو ای شحنهٔ مجلس
که‌می با دیگری خوردست وسر برمن گران[۴] دارد
چو عاشق می‌شدم گفتم که بردم گوهر مقصود
ندانستم که این دریا چه موج خون فشان[۵] دارد
ز خوف هجرم ایمن‌کن[۶] اگر امید آن داری
که از شر[۷] بداندیشان خدایت در امان دارد
ز سرو قد دلجویت[۸] مکن محروم چشمم را
بدین سرچشمه‌اش بنشان که‌خوش‌آبی‌روان[۹] دارد
بفتراك ار همی بندی خدا را زود صیدم کن[۱۰]
که آفتهاست در تأخیر و طالب را زیان دارد

---

۱ فرود، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: حیات.
۲ ادیب برومند: زچشمت دل‌نشایدبرد...؛ فرود: زچشمت‌جان‌نخواهم‌برد‌کزهرجا‌که‌می‌بینم.
۳ ستایشگر: کردستو تیری در.
۴ ادیب برومند، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: با من سرگران.
۵ ادیب برومند، فرود وموزهٔ ملی دهلی: موج بیکران؛ ستایشگر: چه دانستم که این دریا چه موج بیکران.
۶ ایاصوفیه: ز خوف هجر ایمن کن.
۷ ایاصوفیه، فرود، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: که از چشم.
۸ ایاصوفیه: قد دلجویش.
۹ موزهٔ ملی دهلی، فرود و ستایشگر: خوش آب روان.
۱۰ ایاصوفیه: قیدم کن.

چو دام طره افشاند[۱۱] ز گرد خاطر عشاق
بغماز صبا گوید که[۱۲] راز ما نهان دارد
چو در رویت [۱۳] بخندد گل مشو در دامش ای بلبل
که بر گل اعتمادی نیست وگر[۱۴] حسن جهان دارد
بیفشان جرعهٔ بر خاک و حال اهل دولت پرس[۱۵]
که از جمشید و کیخسرو فراوان[۱۶] داستان دارد
چه عذر بخت خود گویم که آن طرار[۱۷] شهرآشوب
بتلخی کشت حافظ را و شکر در دهان دارد

---

۱۱ ستایشگر: افشانی.
۱۲ ستایشگر: صبا گو تا که.
۱۳ ستایشگر: چو در دامت؛ جلالی نائینی و فرود: چو در رویت بخندد گل مشو مغرور ای بلبل.
۱۴ فرود و ستایشگر: اگر حسن؛ قزوینی: نیست گر حسن. واو ظاهراً مخل آهنگ موزون شعر حافظ است؛ ایاصوفیه: ور.
۱۵ قزوینی: حال اهل دل بشنو؛ موزهٔ ملی دهلی، ایاصوفیه، ستایشگر و ادیب برومند: حال اهل شوکت بین.
۱۶ ستایشگر: هزاران.
۱۷ ایاصوفیه، ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: عیار.

۹

بحسن و خلق و وفا کس بیار ما نرسد
ترا درین سخن انکار کار ما نرسد

اگرچه حسن‌فروشان بجلوه آمده‌اند
کسی بحسن[1] وملاحت بیار ما نرسد

بحق صحبت دیرین که هیچ محرم راز
بیار یکجهت حق‌گزار ما نرسد

هزار نقد ببازار کاینات آرند
یکی بسکهٔ صاحب عیار ما نرسد

دلا ز طعن[2] حسودان مرنج و واثق باش
که بد بخاطر امیدوار ما نرسد

هزار نقش برآید ز کلك صنع و یکی[3]
بدلربایی[4] نقش نگار ما نرسد

دریغ قافلهٔ امن[5] کانچنان رفتند
که گردشان بهوای دیار ما نرسد

چنان بزی که اگر خاك ره شوی کس را
غبار خاطری از ره گذار ما نرسد[6]

بسوخت حافظ و ترسم که شرح غصهٔ[7] او
بسمع پادشه کامگار ما نرسد

---

۱ افشار: بلطف.
۲ قزوینی: رنج، موزهٔ ملی دهلی: زخبث؛ ایاصوفیه: دلا بطعن.
۳ ایاصوفیه: صنع ولی.
۴ ایاصوفیه و قزوینی: بدلپذیری.
۵ قزوینی ، موزهٔ مسلی دهلی ، قدسی ، انجوی و جلالی نائینی: قافلهٔ عمر؛ افشار: مطابق با متن.
۶ این بیت در نسخهٔ آیاصوفیه نیست.
۷ قزوینی: قصهٔ.

۷*

بخت از دهان دوست نشانم نمیدهد
دولت خبر ز راز نهانم نمیدهد

از بهر بوسهٔ ز لبش جان همی دهم
اینم نمی‌ستاند[۱] و آنم نمیدهد

مردم ز اشتیاق و درین پرده[۲] راه نیست
یا هست و پرده‌دار نشانم نمیدهد

زلفش کشیده[۳] باد صبا چرخ سفله بین
کانجا مجال بادوزانم نمیدهد

چندانك بر کناره چو پرگار می‌روم[۴]
دوران چو نقطه ره بمیانم نمیدهد

شکر بصبر دست دهد عاقبت ولی
بد عهدی زمانه زمانم[۵] نمیدهد

گفتم روم بخواب و به‌بینم خیال[۶] دوست
حافظ ز آه و ناله امانم نمیدهد[۷]

---

* این غزل با نسخهٔ ایاصوفیه کاملا یکسان است.
۱ قزوینی و ستایشگر: همی ستاند.
۲ قزوینی: مردم درین فراق و در آن پرده؛ موزهٔ ملی دهلی: مردم در اشتیاق و...؛ افشار: دردا و حسرتا که...؛ ستایشگر: مردم در انتظار و....؛ فرود: درین پرده بار نیست؛ فرهاد: مردم زانتظار و درین پرده راه نیست.
۳ ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: کشید باد؛ فرود: زلفش گشاده.
۴ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: چندانکه بر کنار چو پرگار میروم؛ قزوینی: چندانکه برکنار چو پرگار می‌شدم؛ فرود و جلالی نائینی: چندان که بر کنار چو پرگار می‌شوم.
۵ فرود، فرهاد، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: امانم.
۶ ستایشگر: بخواب به‌بینم جمال؛ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: بخواب و ببینم جمال؛ فرود: جمال او.
۷ در نسخهٔ ستایشگر بیتی دیگر هم درین غزل وجود دارد:
جان میدهم برای یکی بوسه برلبش   جان می‌برد روان و روانم نمیدهد

۸

بر سر آنم که گر زدست برآید
دست بکاری زنم که غصه سرآید
منظر[۱] دل نیست جای صحبت اضداد[۲]
دیو چو بیرون رود فرشته درآید
صحبت حکام ظلمت شب یلداست
نور ز خورشید خواه[۳] بو که برآید
بر در ارباب بی‌مروت دنیا
چند نشینی که خواجه کی بدر آید
ترک گدایی مکن که گنج بیابی
از نظر ره روی که در گذر آید
صالح و طالح متاع خویش نمودند
تا که قبول افتد و چه در نظر آید[۴]
بلبل عاشق تو عمر خواه که آخر
باغ شود سبز و شاخ گل ببر آید[۵]
غفلت حافظ درین سراچه عجب نیست[۶]
هرکه بمیخانه رفت بیخبر آید

---

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: خلوت.
۲ خانلری: اغیار.
۳ قزوینی: جوی.
۴ خانلری: تا که قبول که شد که درنظر آید؛ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: تا که قبول افتد و که در نظرآید؛ اصل: «قبول او نشد» که با توجه به نسخهٔ ایاصوفیه و قدسی اصلاح شده است.
۵ این بیت در نسخهٔ خانلری نیست.
۶ ایاصوفیه، قزوینی و خانلری: عجب نیست؛ نسخهٔ اصل: نیست عجب.

۵*

بر سر بازار جان‌بازان[1] منادی میزنند
بشنوید ای ساکنان کوی رندی بشنوید

دختر رز چند روزی شد که از[2] ما گم شدست
رفت[3] تا گیرد سر خود هان و هان حاضر شوید

جامهٔ دارد ز لعل و نیم تاجی از حباب
عقل و دانش می‌برد[4] تا ایمن از وی نغنوید

هر که آن تلخم دهد حلوابها جانش دهم[5]
ور بود پوشیده و پنهان بدوزخ در روید

دختر می گرچه تیز و تلخ وگلرنگست و مست[6]
گر بیابیدش بسوی خانهٔ حافظ برید

---

* ابیات بالا که در این‌جا در ردیف غزلیات خواجهٔ شیراز آمده جزء قطعات نیز ثبت و ضبط گردیده است، در اغلب نسخه‌ها جزو قطعات دیده می‌شود ولی در چاپ افشار جزو غزل‌ها است.

۱ افشار: یاران.
۲ ایاصوفیه و افشار: دختر رز چند روزی هست کز.
۳ حرف راء در کلمهٔ «رفت» در اصل افتاده است.
۴ قزوینی و انجوی: برد و شد تا ایمن. ایاصوفیه: عقل و دانش برد و شد ایمن.
۵ افشار: هر که این تلخم دهد شیرین بهایش جان دهم.
۶ قزوینی: دختری شب‌گرد تند تلخ گلرنگست و مست؛ افشار: دختری شب‌گرد تیز تلخ گلرنگست و مست؛ ایاصوفیه: دختری شب‌گرد تیز و تلخ و گلرنگست و مست.

۶

بريد[۱] بـاد صبـا دوشم آگـهـى آورد
که روز محنت و غم رو بکوتهی آورد
بمطربان صبـوحی دهیـم جامهٔ پاك[۲]
باین نوید کـه باد سحـرگـهی آورد[۳]
همی رویم بشیراز بـا عنایت دوست[۴]
زهی رفیق[۵] کـه بختم بهمرهی آورد
بیا بیا که تو حور بهشت را[۶] رضوان
بدین[۷] جهان ز بـرای دل رهی آورد
چه نالها که رسید از دلم بخرگه[۸] ماه
چو یاد عارض آن ماه خـرگـهی آورد
رساند رایت منصور بر فلك حافظ
کـه التجـا بجنـاب شهنشی آورد[۹]

---

۱ قزوینی و انجوی: نسیم.
۲ ایاصوفیه، قزوینی، فرود، فرهاد و موزهٔ ملی دهلی: جامهٔ چاك؛ وجه اخیر نیز مناسب بنظر میرسد.
۳ این بیت در نسخهٔ ستایشگر نیست. قزوینی: بدین نوید...؛ فرهاد: برین نوید؛ فرود: بدین امید....
۴ قزوینی: بخت؛ موزهٔ ملی دهلی، انجوی و ستایشگر: نسیم زلف تو شد خضر راهم اندر عشق؛ فرهاد: نسیم لطف تو شد خضر را هم اندر عشق.
۵ ایاصوفیه: زهی رقیب.
۶ ایاصوفیه: بهشت از.
۷ قزوینی و انجوی: درین؛ ستایشگر: باین.
۸ فرهاد، فرود، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: بخرمن؛ ایاصوفیه: چه نالهٔ که رسید از دلم بخرگه.
۹ بیت زیرین نیـز در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر و در چاپ قزوینی آمده است:
بجبر خاطر مـا کوش کین کلاه نمـد بسا شکست که بـر افسر شهـی آورد
موزهٔ ملی دهلی: بخیر...

۹

بسر جام جم آنگه نظر توانی کرد
که خاك میکده کحل بصر توانی کرد[۱]
مباش بی‌می و مطرب که زیر طاق سپهر[۲]
باین ترانه[۳] غم از دل بدر توانی کرد
گل مراد تو آنگه نقاب بگشاید
که خدمتش چو نسیم سحر توانی کرد
گدایی در میخانه طرفه اکسیریست
گر این عمل بکنی خاك زر توانی کرد
جمال یار ندارد نقاب و پرده ولی
غبار ره بنشان تا نظر[۴] توانی کرد
بعزم مرحلهٔ عشق پیش نه قدمی
که سودها کنی ار این سفر توانی کرد
تو کز سرای طبیعت نمی‌روی بیرون
کجا بکوی ریاضت[۵] گذر توانی کرد
گرت ز نور ریاضت خبر شود حافظ[۶]
چو شمع خنده‌زنان[۷] ترك سر توانی کرد

---

۱ این غزل در نسخهٔ ایاصوفیه دوجا ثبت شده که در یکجا بیت اول در هر دو یکسانست و در یکجا چنین است:
دوای غصهٔ دوران اگر توانی کرد   بدور بادهٔ گلگون مگر توانی کرد
ضمناً بیت پنجم در یك ضبط غزل در نسخهٔ ایاصوفیه نیست ولی در غزل مکرر در همان نسخه وجود دارد.
۲ خانلری: طاق کبود؛ ستایشگر: چرخ کبود.
۳ موزهٔ ملی دهلی: بدین بهانه؛ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: بدین ترانه.
۴ پرتو: سفر.
۵ ایاصوفیه و اغلب نسخ دیگر «طریقت» و ظاهراً مناسبتر است. موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: بکوی حقیقت.
۶ قزوینی: دلا ز نور هدایت گر آگهی یابی؛ ستایشگر: دلا ز نور ریاضت گر←

ولی تو تا لب معشوق وجام‌می‌خواهی[۸]
طمع مدار که کار[۹] دگر توانی کرد[۱۰]

آگهی یابی؛ ایاصوفیه در یکجا: دلا ز نور ریاضت گر آگهی داری.
۷ موزهٔ ملی دهلی: چو شمع جمع زنان.
۸ موزهٔ ملی دهلی: جام می‌بینی؛ ستایشگر: جام می‌گیری.
۹ ایاصوفیه و ستایشگر: کاری.
۱۰ در چاپ قزوینی و نسخهٔ ستایشگر و ایاصوفیه دو بیت دیگر نیز بدین شرح وجود دارد:

بیا که چارهٔ ذوق حضور و نظم امور — بفیض بخشی اهل نظر توانی کرد
گر این نصیحت شاهانه بشنوی حافظ — بشاهراه حقیقت گذر توانی کرد

(بیت سوم) ایاصوفیه: بشاهراه طریقت.

۸

بکوی میکده یارب سحر چه مشغله بود
که جوش شاهد و ساقی و شمع و مشعله بود
حدیث عشق که از حرف و صوت مستغنیست
بنالهٔ دف و نی در خروش و غلغله[1] بود
مباحثی که در آن مجلس جنون میرفت
ورای مدرسه و قیل و قال[2] مسئله بود[3]
دل از کرشمهٔ ساقی بشکر بود ولی
ز نامساعدی بختش اندکی گله بود
قیاس کردم و آن چشم جاودانهٔ مست[4]
هزار ساحر چون سامریش در گله بود
بگفتمش بلبم بوسهٔ حوالت کن
بخنده گفت کیت با من این معامله بود
ز اخترم نظری سعد در رهست که دوش
میان ماه و رخ ماه[5] من مقابله بود
دهان یار که درمان درد حافظ داشت
فغان که وقت مروت چه تنگ حوصله بود

---

۱ قزوینی: ولوله؛ ایاصوفیه: مشغله.
۲ ایاصوفیه: قال و قیل.
۳ موزهٔ ملی دهلی:
مباحثی که در آن حلقهٔ جنون میرفت
ورای مدرسه و قال و قیل مسئله بود
۴ موزهٔ ملی دهلی: قیاس کردم و آن چشم شوخ شعبده‌باز....
۵ ایاصوفیه: رخ یار.

۶*

بنفشه دوش بگل گفت و خوش‌نشانی داد
که تاب من بجهان طرهٔ فلانی داد
دلم خزینهٔ[۱] اسرار بود و دست قضا
درش ببست و کلیدش بدلستانی داد
شکسته‌وار بدرگاهت آمدم که طبیب
بمومیایی لطف توام نشانی داد
گذشت بر من مسکین و با رقیبان گفت
دریغ عاشق مسکین[۲] من چه جانی داد
تنش درست و دلش شاد باد از دولت[۳]
که دست دادش و یاری ناتوانی داد
برو معالجت خود کن ای نصیحت‌گو[۴]
شراب و شاهد شیرین[۵] کرا زیانی داد[۶]

---

* این غزل در نسخهٔ اساس نیست و از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده است.
۱ قزوینی: خزانهٔ؛ فرود: دلم که مخزن اسرار...
۲ انجوی، قزوینی و جامع نسخ: دریغ حافظ مسکین. در نسخهٔ قزوینی و ادیب برومند این بیت مقطع غزلست.
۳ قزوینی و جامع نسخ: شادباد و خاطر خوش؛ فرود: در دولت.
۴ ادیب برومند، ستایشگر و جامع نسخ: نصیحت‌گوی.
۵ ستایشگر و فرود: شراب و شاهدو ساقی.
۶ در نسخهٔ ستایشگر و فرود مقطع غزل بیت دیگری است که در جامع نسخ هم دیده می‌شود:
بسان طوطی نطق تو حافظا بجهان* که داد عذب زبانی و خوش بیانی داد.
*فرود: بیان طوطی نطق تو حافظا بمیان.

۱۲

بوی خوش تو هر که ز باد صبا شنید
از یار آشنا نفس[۱] آشنا شنید
ای پادشاه[۲] سایه ز درویش وامگیر[۳]
کین گوش بس حکایت شاه و گدا شنید[۴]
خوش می‌کنم ز باده‌ٔ[۵] مشکین مشام جان
کز دلق‌پوش صومعه بوی ریا شنید
سر خدا که عارف سالك بسر نبرد[۶]
در حیرتم که باده‌فروش از کجا شنید
یارب کجاست محرم رازی که یك زمان
دل شرح آن دهد[۷] که چه‌دید[۸] و چها شنید
اینش سزا نبود دل حق‌گزار من
کز غمگسار خود سخن ناسزا شنید
محروم اگر شدم ز سر کوی او چه شد
از[۹] گلشن زمانه که بوی وفا شنید

۱ قزوینی، فرود، فرهاد و جلالی نائینی: سخن؛ ادیب برومند: خبر.
۲ اصل: «ای پادشاه حسن» که با توجه به وزن مصراع و مطابق نسخهٔ خانلری، کلمهٔ «حسن» حذف گردید.
۳ ایاصوفیه، قزوینی، ستایشگر، فرهاد و ادیب برومند: ای شاه حسن چشم بحال گدا فکن؛ فرود: ای شاه حسن گوش بحال گدا فکن.
۴ در نسخهٔ اصل همین بیت با مختصری تغییر در ردیف ششم این غزل بدین شرح تکرار شده است:
ای شاه حسن چشم بحال گدا فکن   کین چرخ بس حکایت شاه وگدا شنید
۵ فرهاد، ستایشگر، فرود و جلالی نائینی: ببادهٔ.
۶ فرود، فرهاد، ادیب برومند، قزوینی، خانلری و موزهٔ ملی دهلی: بکس نگفت. ایاصوفیه: عارف عاشق بکس نگفت.
۷ خانلری: شرح آن کند.
۸ قزوینی، خانلری، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر، فرود، جلالی نائینی و فرهاد: چه‌گفت.
۹ جلالی نائینی: در.

ساقی بیا که عشق ندا میکند بلند
کانکس که گفت قصهٔ ما هم زما شنید

ما باده زیر خرقه[۱۰] نه امروز می‌کشیم[۱۱]
صدبار پیر میکده این ماجرا شنید

ما می ببانگ چنگ نه امروز می‌خوریم[۱۲]
بس دور[۱۳] شد که گنبد چرخ این صدا شنید

پند حکیم عین صوابست و محض[۱۴] خیر
فرخنده بخت آنکه[۱۵] بسمع[۱۶] رضا شنید

حافظ وظیفهٔ تو دعا گفتن است و بس
در بند آن مباش که نشنید یا شنید[۱۷]

---

۱۰ فرود: زیر چرخ.
۱۱ فرود، جلالی نائینی و قزوینی: می‌خوریم.
۱۲ قزوینی و خانلری: می کشیم؛ فرود: خورده‌ایم.
۱۳ ستایشگر: بس وقت.
۱۴ قزوینی و جلالی نائینی: محض صوابست و عین.
۱۵ قزوینی: فرخنده آنکسی که.
۱۶ فرهاد و خانلری: بعین.
۱۷ در نسخهٔ خطی فرهاد و فرود این‌بیت هم با اندك اختلاف ثبت است:
هرشام ماجرای دلم با شمال گفت — هرصبح گفت‌وگوی تو باد صبا شنید
فرهاد: هرصبح ماجرای من و دل...
ادیب برومند:
هرشام ماجرای من و او شمال گفت — هرصبح گفت‌وگوی من و او صبا شنید
جلالی نائینی:
هرشام ماجرای من و دل شمال گفت — هرصبح ماجرای من و او صبا شنید

۱۲

بیا که ترك فلك خوان روزه غارت کرد
هلال عید بدور قدح اشارت کرد
ثواب روزه و حج قبول آنکس برد[۱]
که خاك میکدهٔ عشق را زیارت کرد
مقام اصلی ما گوشهٔ خراباتست
خداش خیر دهاد[۲] آنك این عمارت کرد
نماز در خم آن ابروان محرابی
کسی کند که بخوناب دل[۳] طهارت کرد
بهای بادهٔ چون لعل چیست[۴] جوهر عقل
بیا که سود کسی برد[۵] کین تجارت کرد
فغان که نرگس مخمور[۶] شیخ شهر امروز
نظر بدردکشان از سر حقارت کرد
حدیث عشق[۷] ز حافظ شنو نه از واعظ
اگر چه صنعت بسیار در عبارت کرد[۸]

---

۱ پرتو: آنکس یافت.
۲ پرتو: خیر دهد.
۳ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، پژمان و ستایشگر: بخون جگر.
۴ ایاصوفیه: لعل هست.
۵ ایاصوفیه: کسی کرد.
۶ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، ستایشگر و پرتو: جماش.
۷ پرتو: حدیث زهد.
۸ در چاپ قزوینی بیت دیگری نیز بدین شرح مذکور است:
بروی یار نظر کن ز دیده منت دار　　که کار دیده نظر از سر بصارت کرد

۹

بیا که رایت منصور پادشاه رسید
نوید فتح و بشارت[۱] بمهر و ماه رسید

جمال بخت[۲] زروی ظفر نقاب انداخت[۳]
کمال عدل[٤] بفریاد دادخواه رسید

سپهر دور خوش اکنون زند[٥] که ماه آمد
جهان بکام دل اکنون رسد[٦] که شاه رسید

ز قاطعان طریق این زمان شوند ایمن
قوافل دل و دانش که مرد راه[۷] رسید

عزیز مصر برغم[۸] برادران غیور
زقعر چاه برآمد باوج ماه[۹] رسید

کجاست صوفی دجال‌کیش[۱۰] ملحد شکل
بگو بسوز که مهدی دین پناه رسید

صبا بگو که چها[۱۱] بر سرم درین غم عشق
زآتش دل سوزان و[۱۲] دود آه رسید

۱ ایاصوفیه: نوید فتح و ظفر تا.
۲ افشار: جمال فتح.
۳ موزهٔ ملی دهلی: نقاب کشید.
۴ افشار: کمال عقل.
۵ قزوینی: کند؛ افشار: سپهر چرخ کنون می‌زند که ماه آمد.
۶ ایاصوفیه: بشد.
۷ افشار: مهروماه.
۸ نسخهٔ اصل: برسم؛ که براساس سایر نسخ منجمله ایاصوفیه تصحیح شده است.
۹ افشار: باوج جاه.
۱۰ قزوینی: دجال فعل؛موزهٔ ملی دهلی: دجال شکل ملحد فعل؛ افشار: دجال فعل ملحد شکل.
۱۱ نسخهٔ اصل: جهان.
۱۲ حرف «و» در اصل افتاده است. ایاصوفیه: دل سوزان و دود وآه.

زشوق روی تو شاها بدین اسیر فراق
همان رسید کز آتش بروی[۱۳] کاه رسید
مرو بخواب که حافظ ببارگاه قبول
ز ورد نیم‌شب[۱۴] و درس صبحگاه رسید

۱۳ قزوینی: ببرگ کاه.
۱۴ افشار: زیمن ورد شب.

۸*

پیرانه سرم عشق جوانی بسر افتاد
و آن راز که در دل بنهفتم بدر افتاد
از راه نظر مرغ دلم گشت هواگیر
ای دیده نگه کن که بدام که در افتاد
دردا که از آن آهوی مشکین سیه چشم
چون نافه بسی خون دلم در جگر افتاد
از ره گذر خاك سر کوی شما بود
هر نافه که در دست نسیم سحر افتاد
مژگان تو تا تیغ[۱] جهانگیر برآورد
بس کشتهٔ‌دل‌زنده که بر یکدگر افتاد
بس تجربه کردیم درین دیر مکافات
با دردکشان هر که در افتاد برافتاد[۲]
گر جان بدهد سنگ سیه لعل نگردد
با طینت اصلی چه کند بدگهر افتاد
حافظ که سر زلف بتان دست‌کشش بود
بس طرفه حریفیست‌کش‌اکنون بسرافتاد

---

* ضبط این غزل با نسخهٔ ایاصوفیه عیناً برابرست.
۱ خانلری: تأثیر جهانگیر.
۲ این بیت در چاپ خانلری نیست.

۸

پیش ازینت بیش‌ازین غمخواری[۱] عشاق بود
کوکب سعد[۲] مرا صد جلوه در آفاق بود[۳]

یاد باد آن صحبت شبها که با زلف توام[۴]
مهرورزی بود و با ما شهرهٔ آفاق بود[۵]

پیش ازین‌کین سقف‌سبز طاق مینا[۶] برکشند
منظر چشم مرا ابروی جانان طاق بود

از دم صبح ازل تا آخر شام ابد
دوستی و مهر بر یك عهد و یك‌میثاق بود

سایهٔ معشوق اگر افتاد بر عاشق چه باك[۷]
ما باو محتاج بودیم او بما مشتاق بود

رشتهٔ تسبیح اگر بگسست معذورم بدار
دستم اندر ساعد[۸] ساقی سیمین ساق بود

در شب قدر ار صبوحی کرده‌ام عیبم مکن
سرخوش آمد یار و جامی بر کنار طاق بود

شعر حافظ در زمان آدم اندر باغ خلد
دفتر نسرین و گل را زینت اوراق بود[۹]

---

۱ ایاصوفیه، قزوینی و خانلری: اندیشهٔ.
۲ خانلری: کوکب بخت.
۳ ایاصوفیه و قزوینی و اکثر نسخ چاپی: مهرورزی تو با ما شهرهٔ آفاق بود.
۴ ایاصوفیه و قزوینی: با نوشین لبان.
۵ ادیب برومند، قزوینی و خانلری: بحث سر عشق و ذکر حلقهٔ عشاق بود؛ افشار: طبع ما در بحث لطف و خوبی اخلاق بود. ایاصوفیه: بحث ما در لطف طبع و خوبی اخلاق بود؛ ستایشگر: بحث درس...
۶ خانلری: و طاق ایوان؛ قزوینی: سبز و طاق مینا.
۷ ایاصوفیه، خانلری، قزوینی، افشار و موزهٔ ملی دهلی: چه شد.
۸ قزوینی: دامن.
۹ این غزل در چاپ قزوینی ده بیت و در چاپ خانلری هشت بیت دارد و ابیات هفتم و←

۷

تا ز میخانه و می نام و نشان خواهد بود
سر ما خاك ره[۱] پیر مغان خواهد بود
حلقهٔ پیر مغان از ازلم[۲] در گوشست
برهمانیم که بودیم[۳] و همان خواهد بود
بر سر تربت ما چون گذری همت خواه
که زیارتگه رندان جهان خواهد بود
برو ای زاهد خودبین که زچشم من و تو
راز این پرده نهانست ونهان خواهد بود
ترك عاشق کش من مست برون رفت امروز
تادگر خون که از دیده روان خواهد بود[۵]
چشمم آن دم[۶] که زشوق تو نهد سر بلحد
تا دم صبح قیامت نگران خواهد بود
بخت حافظ گر ازین دست[۷] مدد خواهد داد[۸]
زلف معشوقه[۹] بدست دگران خواهد بود

← هشتم در چاپ خانلری وجود ندارد ولی این دو بیت که در چاپ قزوینی و خانلری موجود است در اینجانیست:
حسن* مهرویان مجلس گرچه دل میبرد و دین
بحث ما در لطف طبع و خوبی اخلاق بود
بس در شاهم گدایی نکتهٔ در کار کرد
گفت بر هر خوان که بنشستم خدا رزاق بود

* خانلری: عشق.

۱ خانلری: خاك در. ۲ موزهٔ ملی دهلی: حلقهٔ پیر مغانم ز ازل.
۳ ایاصوفیه: که گفتیم. ۴ این بیت در چاپ خانلری ساقط است.
۵ این بیت در چاپ خانلری نیست.
۶ ایاصوفیه، خانلری و موزهٔ ملی دهلی: شب.
۷ قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی: ازین گونه.
۸ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: خواهد کرد.
۹ موزهٔ ملی دهلی: زلف معشوق.

۹

ترسم که اشك بر[1] غم ما پرده‌در شود
وین راز سر بمهر بعالم سمر شود
گویند سنگ لعل شود در مقام صبر
آری شود ولیك[2] بخون جگر شود
خواهم شدن بمیکده گریان و دادخواه
کز دست غم خلاص من آنجا مگر شود
از هر کرانه تیر دعا کرده‌ام روان
باشد کزین[3] میانه یکی کارگر شود
از کیمیای مهر تو زر گشت روی من
آری بیمن لطف شما خاك زر شود
در تنگنای حیرتم از نخوت رقیب
یارب مباد آنك گدا معتبر شود
بس نکته غیر حسن بباید که تا کسی
مقبول طبع مردم صاحب‌نظر شود
این[4] سرکشی که در سر سرو بلند تست
کی با تو دست کوته من در کمر شود[5]

---

۱ قزوینی و خانلری: در.
۲ ایاصوفیه: ولی که.
۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: کز آن.
۴ خانلری: آن.
۵ نسخهٔ ایاصوفیه و قزوینی و موزهٔ ملی دهلی:
این سرکشی که کنگرهٔ کاخ وصل راست سرها برآستانهٔ او خاك در شود
این بیت در چاپ‌های قدسی، انجوی و افشار و نسخهٔ جلالی نائینی با متن حاضر مشابه است اما این غزل بیتی دیگر را نیز در بر دارد که مصراع دوم آن با متن قزوینی یکسانست:
این سرو سلطنت که تواش ماه منظری سرها بر آستانهٔ او خاك در شود

حافظ چو نافهٔ سر زلفش بدست تست
دم درکش ارنه باد صبا را خبر شود[۶]

۶ نسخهٔ ایاصوفیه: باد صبا پرده در شود. این بیت از این غزل که در چاپ‌های قزوینی و خانلری و نسخهٔ ایاصوفیه مندرج است، در اینجا نیست:
ای دل*حدیث ما بر دلدار بازگوی
لیکن چنان مگو که صبا را خبر شود
* ایاصوفیه و قزوینی: ای جان.

۶

تنت بناز طبیبان نیازمند مباد
وجود نازکت آزردهٔ گزند مباد
سلامت همه آفاق در سلامت تست
بهیچ عارضه شخص تو دردمند مباد
جمال صورت‌ومعنی زامن و صحت[1] تست
که ظاهرت دژم و باطنت نژند مباد
درین[2] چمن چو درآید خزان یغمایی[3]
رهش بسرو سهی قامت بلند مباد
در آن مقام[4] که حسن تو جلوه آغازد
مجال طعنهٔ بدبین بدپسند[5] مباد
شفا زگفتهٔ شکرفشان حافظ جوی
که حاجتت بعلاج گلاب و قند مباد[6]

---

۱ قزوینی و خانلری: امن صحت، موزهٔ ملی دهلی: زیمن طلعت. ایاصوفیه: کمال صورت و معنی زیمن صحت.
۲ ایاصوفیه: بدین.
۳ قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی: بیغمایی.
۴ ایاصوفیه و قزوینی: بساط.
۵ قزوینی و خانلری: و بدپسند.
۶ در چاپ خانلری و قزوینی و نسخهٔ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی این غزل دارای هفت بیت است، و این بیت را اضافه دارد:
هرآنکه روی چو ماهت بچشم بد بیند — بجز بر آتش غم* جان او سپند مباد
* قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: بر آتش تو بجز جان او سپند مباد. ایاصوفیه: برآتش تو بجز چشم او سپند مباد.

۸

جان بی جمال جانان[۱] میل جهان ندارد
آنکس که این ندارد حقا که جان[۲] ندارد

یا هیچکس نشانی زان دلستان[۳] ندیده[۴]
یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد

هر شب‌نمی درین‌ره صد بحر آتشین‌است
دردا که این معما شرح و بیان ندارد

سرمنزل فراغت[۵] نتوان زدست دادن
ای ساربان[۶] فروکش کین‌ره کران ندارد

ذوقی چنان[۷] ندارد بی دوست زندگانی
بی‌دوست زندگانی ذوقی چنان‌ندارد[۸]

چنگ خمیده قامت میخواندت بعشرت
بشنو که پند پیران[۹] هیچت زیان ندارد

احوال گنج قارون کایام داد بر باد
در گوش‌گل فروگوی[۱۰] تا زر نهان ندارد

---

۱ ایاصوفیه: جمال رویت.
۲ قزوینی: آن، و صحیحتر و مناسبتر همین است. ادیب برومند، فرود و ستایشگر: هر کس که این ندارد حقا که‌آن ندارد. ایاصوفیه: وانکس که این‌ندارد حقا که جان ندارد.
۳ اصل: «دوستان».
۴ ایاصوفیه، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: با هیچکس نشانی زان دلستان ندیدم. افشار: از هیچکس نشانی زان دلستان ندیدم.
۵ فرود و ادیب برومند: قناعت.
۶ قزوینی: ساروان.
۷ فرود و ستایشگر: ذوق جنان.
۸ نسخهٔ قزوینی این بیت را ندارد. فرود: ذوق جنان ندارد.
۹ اصل: «بشنو سخن ز پیران» که براساس نسخ ایاصوفیه، ادیب برومند، فرود، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی بصورت متن اصلاح شده است.
۱۰ فرود و قزوینی: درگوش دل فروخوان؛ موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و ادیب برومند: با غنچه بازگویید؛ ایاصوفیه: فروخان.

کس درجهان ندارد یك بنده همچو حافظ
زیرا که چون تو شاهی کس درجهان ندارد[۱۱]

۱۱ در چاپ قزوینی و نسخهٔ ستایشگر دو بیت زیر نیز هست:
گرخود رقیب شمعست اسرار ازو بپوشان — کان شوخ سربریده بند زبان ندارد
ای دل طریق رندی از محتسب بیاموز — مستست و در حق او کس این گمان ندارد

۷

جمالش[۱] آفتاب هر نظر باد
زخوبی روی خوبش[۲] خوبتر باد
همای زلف شاهین شهپرش[۳] را
دل شاهان عالم زیر پر باد
کسی کو بستهٔ زلفت[۴] نباشد
همیشه غرق در خون جگر باد[۵]
بتا[۶] چون غمزه‌ات ناوك فشاند
دل مجروح من پیشش[۷] سپر باد
چو لعل شکرینت بوسه بخشد[۸]
مذاق جان من زو پر شکر باد

---

۱ قزوینی، افشار، انجوی، جلالی نائینی و موزهٔ ملی دهلی: جمالت.
۲ اصل: «خوبت» و مطابق نسخهٔ ایاصوفیه تصحیح شده است.
۳ قزوینی و نسخ یاد شدهٔ بالا: شهپرت.
۴ ایاصوفیه: زلفش.
۵ قزوینی: چو زلفت درهم و زیر و زبر باد؛ در چاپ قزوینی، این مصراع دوم از بیتی است که مصراع اولش اینست: دلی کو عاشق رویت نباشد، اما با توجه به‌نسخهٔ بدل در جامع نسخ حافظ صورتی که در متن درجست درست است. در نسخهٔ جلالی نائینی نیز بیت مذکور عیناً وجود دارد. در متن نسخهٔ ایاصوفیه این غزل در دو جا ضبط است و این مصراع دونوع نوشته شده: چو زلفش درهم و زیر و زبر باد ـ همیشه غرقه در خون جگرباد در چاپ قزوینی، انجوی، افشار، قدسی و نیز نسخهٔ جلالی نائینی این غزل دارای بیتی دیگر نیز هست که در نسخهٔ جلالی نائینی بیتی مستقل است اما در چاپهای مذکور چنانکه یاد شده بیت مورد بحث با بیت مذکور در غزل فوق در یك مصراع مشترکست. با توجه به شرح فوق این غزل در چاپ قزوینی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی هشت بیت دارد و دو بیت مورد بحث باین صورت است:

کسی کو بستهٔ زلفت نباشد   چو زلفت درهم و زیر و زبر باد
دلی کو عاشق رویت نباشد   همیشه غرق در خون جگر باد

بیت دوم در نسخهٔ ایاصوفیه هست:

دلی کو بستهٔ رویش نباشد   همیشه غرقه در خون جگر باد

۶ ایاصوفیه: دلا.
۷ ایاصوفیه: یکجا بسان متن است و در جای دیگر: دل محروم من پیشت.
۸ در نسخهٔ ایاصوفیه یکجا: چو لعل...... و در جای دیگر: ز لعل شکرینت بوسهٔ بخش.

مرا از تست هر دم تازه‌عشقی
ترا هر ساعتی حسنی دگر باد
بجان مشتاق روی تست حافظ
ترا در حـال مشتاقان نظر باد

۷

چو آفتاب می از مشرق پیاله برآید
زباغ عارض ساقی هزار لاله برآید
نسیم در سر گل بشکند کلالهٔ سنبل
چو از میان[۱] چمن بوی آن کلاله برآید
حکایت شب هجران نه‌آن‌شکایت[۲] حالست
که شمهٔ زبیانش بصد رساله برآید
ز گرد خوان نگون فلك طمع نتوان‌داشت
که بی ملالت صد غصه یك نواله برآید
گرت چو نوح‌نبی صبرهست درغم‌طوفان[۳]
بلا بگردد و کام هزار ساله برآید
بسعی خود نتوان برد پی بگوهر مقصود[۴]
خیال بود که این کار[۵] بی‌حواله برآید
نسیم وصل تو گر[۶] بگذرد بتربت حافظ
زخاك کالبدش صد هزار ناله برآید

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: چو در میان.
۲ قزوینی: حکایت حالیست، موزهٔ ملی دهلی: شکایت شب هجران نه‌آن حکایت حالست.
۳ ایاصوفیه: صبر هست برطوفان.
۴ نسخهٔ اصل: «پی‌برد گوهر مقصود» که برای رعایت وزن شعر مطابق نسخهٔ قزوینی اصلاح گردید. ایاصوفیه: بسعی خود نتوان برد گوهر مقصود.
۵ قزوینی: خیال باشد کاین کار..؛ موزهٔ ملی دهلی: خیال باشد این کار..
۶ قزوینی: چون.

۷

چو باد عزم سر کوی یار خواهم کرد
نفس ببوی خوشش مشکبار خواهم کرد
هر آب روی که اندوختم زدانش و دین[۱]
نثار خاك ره آن نگار خواهم کرد[۲]
بهرزه بی می و معشوق عمر میگذرد
بطالتم[۳] بس از امروز کار خواهم کرد[۴]
صبا کجاست که این جان خون گرفته چو گل
فدای نکهت گیسوی یار خواهم کرد[۵]
چو شمع صبحدمم شد ز مهر او روشن[۶]
که عمر در سر این کار وبار خواهم کرد
بیاد چشم تو خود را خراب[۷] خواهم ساخت
بنای عهد قدیم استوار خواهم کرد
نفاق و زرق[۸] نبخشد صفای دل حافظ
طریق رندی و عشق آشکار[۹] خواهم کرد

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: انگیختم ز دانش و دین؛ ستایشگر: انگیختم ز دانش و فضل.
۲ ستایشگر: فدای نکهت گیسوی یار خواهم کرد.
۳ ایاصوفیه: چو طالبم.
۴ ستایشگر: بطالتم پس ازین روزگار خواهم کرد.
۵ ستایشگر: نثار خاك ره آن نگار خواهم کرد.
۶ ایاصوفیه: چو شمع صبح شد از مهر روی او روشن.
۷ ستایشگر: هلاك.
۸ ایاصوفیه: نقاب زرق.
۹ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و انجوی و جامع نسخ: اختیار.

۹

چو دست در سر زلفش زنم بتاب رود
ور آشتی طلبم باسر عتاب رود
چو ماه نو ره نظارگان بیچاره[۱]
زند بگوشهٔ ابرو[۲] و در نقاب رود
شب شراب خرابم کند ببیداری
اگر[۳] بروز شکایت کنم بخواب رود
طریق عشق پرآشوب و آفتست[۴] ای دل
بیفتد آنکه درین راه با شتاب رود
حباب را چوفتد باد نخوت اندر سر
کلاه داریش اندر سر شراب رود
گدایی در جانان بسلطنت مفروش
کسی ز سایهٔ این در[۵] بآفتاب رود
ـلاچو پیر شدی حسن و نازکی مفروش
که این معامله در عالم شباب رود[۶]
سواد نامهٔ موی سیاه چون طی شد
بیاض کم نشود[۷] ار[۸] صد انتخاب رود[۹]

---

۱ قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی: بیچارگان نظاره؛ ایاصوفیه: چو ماه نو که بنظارگان بیچاره.
۲ ایاصوفیه: ابروی. ۳ ایاصوفیه، قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی: وگر.
۴ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: فتنه است؛ خانلری: پر از شور و فتنه است.
۵ خانلری: آن نوبر.
۶ در چاپ قزوینی و خانلری این بیت نیست. این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه دوبار ضبط شده. یک‌بار مانند متن و بار دیگر مصراع دوم آن بدین‌ترتیب نوشته شده: کسی زسایهٔ این در به‌آفتاب رود.
۷ نسخهٔ اصل: نشد. ۸ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: گر؛ ایاصوفیه: ور.
۹ این بیت نیز در چاپ خانلری وجود ندارد.

حجاب راه تویی حافظ از میان برخیز
خوشا کسی که درین پرده[10] بی‌حجاب رود

۱۰ قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی: راه.

۹

چه مستیست ندانم که ره[۱] بما آورد
که بود ساقی[۲] و این باده از کجا آورد
چه راه میزند این مطرب مقام شناس
که در میان غزل قول آشنا آورد[۳]
تو نیز باده بچنگ آر[۴] و راه بستان[۵] گیر
که مرغ نغمه‌سرا ساز خوش نوا آورد
رسیدن گل و نسرین بخیر و خوبی باد
بنفشه شاد و کش[۶] آمد سمن صفا آورد
دلا چو غنچه شکایت ز کار بسته مکن
چو[۷] باد صبح نسیم گره‌گشا آورد
علاج ضعف دل من[۸] کرشمهٔ ساقیست
ازین جهت[۹] که‌طبیب آمد و دوا[۱۰] آورد
مرید پیر مغانم زمن مرنج ای شیخ
چرا که وعده تو کردی و او بجا آورد[۱۱]

۱ قزوینی، خانلری، ستایشگر و پرتو: که رو.
۲ اصل: «مطرب» که براساس نسخ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و پرتو و خانلری تصحیح شده است.
۳ چاپ قزوینی این بیت را ندارد ولی بجای آن بیتی دیگر به‌این صورت دارد که درنسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر نیز موجود می‌باشد:
صبا بخوشن خبری هدهد سلیمانست — که مژدهٔ طرب از گلشن سبا آورد
۴ پرتو: بدست آر.
۵ ایاصوفیه، قزوینی، خانلری، ستایشگر و پرتو: صحرا.
۶ موزهٔ ملی دهلی: شاد و خوش؛ ستایشگر: شادوش؛ پرتو: شاه‌وش.
۷ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، خانلری، ستایشگر و پرتو: که.
۸ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، خانلری، ستایشگر و پرتو: ما.
۹ قزوینی، خانلری و موزهٔ ملی دهلی: برآر سر.
۱۰ ستایشگر: شفا.
۱۱ ایاصوفیه: بجای آورد.

بتنگ چشمی آن تـرک لشکـری[۱۲] نازم
کـه حمله برمن درویش یك قبا[۱۳] آورد
فلك غلامی حافظ کنون بطوع کند
کـه التجا بـدر دولت شمـا آورد

۱۲ پرتو: ترک نازنین.
۱۳ ستایشگر: درویش مبتلا؛ خانلری: مسکین یك قبا.

۸

حافظ خلوت نشین دوش بمیخانه شد
از سر پیمان برفت با سر پیمانه شد
شاهد عهد شباب آمده بودش بخواب
باز به پیرانه سر عاشق و دیوانه شد
صوفی مجنون[۱] که دی جام و قدح می‌شکست
دوش[۲] بیك جرعه می سرخوش[۳] وفرزانه شد[۴]
آتش رخسار گل خرمن بلبل بسوخت
چهرهٔ خندان شمع آفت پروانه شد
مغ بچهٔ میگذشت راه زن دین و دل[۵]
در پی آن[۶] آشنا از همه بیگانه شد
گریهٔ شام و سحر شکر که ضایع نگشت
قطرهٔ باران ما گوهر یك دانه شد
نرگس ساقی بخواند آیت افسون‌گری
حلقهٔ اوراد ما مجلس افسانه شد
مجلس[۷] حافظ کنون بزمگه[۸] پادشاست
دل سوی[۹] دلدار رفت جان بر جانانه شد

---

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: مجلس.
۲ قزوینی: باز؛ موزهٔ ملی دهلی: زود.
۳ قزوینی: عاقل.
۴ این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه نیست.
۵ موزهٔ ملی دهلی: راهزن جان و دل.
۶ کلمهٔ «آن» در اصل افتاده است.
۷ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: منزل؛ افشار: مطابق متن.
۸ ایاصوفیه: بارگه.
۹ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: بر؛ افشار: مطابق متن.

۹

حسب حالی ننوشتی[1] و شد ایامی چند
محرمی کو که فرستم بتو پیغامی چند
ما بدان مقصد عالی[2] نتوانیم رسید
هم مگر پیش نهد لطف شما گامی چند
قند آمیخته با گل نه علاج دل ماست
بوسهٔ چند برآمیز بدشنامی چند
چون می از خم بسبو رفت و گل افکند[3] نقاب
فرصت عیش نگهدار و بزن جامی چند
زاهد از کوچهٔ[4] رندان بسلامت بگذر
تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند
عیب می جمله بگفتی[5] هنرش نیز بگو[6]
نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند
ای گدایان خرابات خدا یار شماست
چشم انعام مدارید ز انعامی چند
پیر میخانه چه خوش گفت بدردی کش خویش[7]
که مگو حال دل سوخته با خامی چند

---

۱ اصل: «ننوشتیم» که مطابق نسخهٔ ایاصوفیه، قزوینی، خانلری، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر، فرهاد و افشار اصلاح شده است.
۲ ایاصوفیه، خانلری: ما به‌آن مقصد عالی؛ افشار: مقصد اعلی.
۳ موزهٔ ملی دهلی و افشار: می چو از خم بسبو رفت...؛ افشار: گل انداخت؛ پرتو: رفت و برافکند نقاب.
۴ موزهٔ ملی دهلی: حلقهٔ.
۵ ایاصوفیه، فرهاد، قزوینی و خانلری: چو گفتی؛ موزهٔ ملی دهلی و افشار: عیب می چون همه گفتی.
۶ افشار و موزهٔ ملی دهلی: بگوی.
۷ جلالی نائینی: به آن دردی خویش.

حافظ از شوق رخ مهرفروز[۸] تو بسوخت
کامکارا نظری کن تو بناکامی[۹] چند

۸ قزوینی، خانلری، ستایشگر و جلالی نائینی: مهر فروغ. در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی ضمیر «تو» افتاده است؛ فرهاد: از مهر رخ ماه فروغ.
۹ ایاصوفیه، فرهاد، قزوینی، ستایشگر، خانلری و جلالی نائینی: سوی ناکامی.

۹

حسن تو همیشه در فزون باد
رویت همه ساله لاله‌گون باد
اندر سر من[۱] خیال عشقت
هر روز که هست[۲] در فزون باد
قد همه دلبران عالم
در خدمت قامتت نگون باد[۳]
هر سرو که در چمن برآید[۴]
پیش الف قدت چو نون باد[۵]
چشمی[۶] که نه فتنهٔ تو باشد
از[۷] گوهر اشك بحر[۸] خون باد
چشم تو ز بهر دلربایی
در کردن سحر ذوفنون باد
هر جا که دلیست در غم تو
بی‌صبر و قرار و بی‌سکون باد

---

۱ قزوینی: سر ما؛ موزهٔ ملی دهلی: و اندر سر من.
۲ قزوینی: باد، موزهٔ ملی دهلی: هرلحظه که هست.
۳ در چاپ قزوینی و انجوی جای این مصراع با مصراع دوم بیت بعد عوض شده است؛ ضبط چاپ افشار و موزهٔ ملی دهلی و نسخهٔ جلالی نائینی و چاپ قدسی با متن حاضر یکسانست.
۴ قزوینی: درآید.
۵ رك. پاورقی شمارهٔ ۳ همین صفحه.
۶ اصل: «عقلی»، که برای حفظ رابطهٔ لفظی و معنوی میان کلمات با توجه بسایر نسخ اصلاح گردید.
۷ قزوینی: چون.
۸ قزوینی: غرق.

هر کس که ندارد از تـو دردی[۹]

از حـلقهٔ وصل تـو بـرون باد

لعل تو که هست جـان حافظ

دور از لب‌هرخسیس[۱۰] دون‌باد

۹ قزوینی: هر دل که زعشق تست خالی؛ موزهٔ ملی دهلی: هر دل که ز درد تست خالی؛ ایاصوفیه: هرکس که نباشدش فراقی.

۱۰ قزوینی: لب مردمان دون.

۷

خستگانرا چـو طلب باشد و قوت نبود
گر تو بیداد کـنی شرط مـروت نبود

ما جفا از تو نبینیم[1] و تـو خود نپسندی
آنچه در مـذهب اصحاب[2] طریقت نبود

خیره آن دیده که آبش نبرد گریهٔ عشق
تیره آن دل کـه درو شمـع محبت نبود

دولت از مرغ همایون طلب و سایـهٔ او
زانك با زاغ و زغـن شهپر همت[3] نبود

گر من از میکـده همت طلبم[4] عیب مکن
شیخ ما گفت که در صومعـه همت نبود

چون[5] طهارت نبود کعبه و بتخانه یکیست
نبود خیر در آن خانه که عصمت نبود

حافظا علم و ادب ورز که درمجلس خاص[6]
هرکـرا نیست ادب لایـق صحبت نبود

---

۱ قزوینی: ندیدیم.
۲ قزوینی: ارباب.
۳ چنین است در متن اساس و نسخهٔ ایاصوفیه؛ این کلمه در اغلب نسخ بصورت «دولت» ضبط شده است؛ و با توجه به‌مصراع اول و تکرار همین قافیه در بیت بعد ظاهراً «دولت» اصح می‌باشد.
۴ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: گر مدد خواستم از پیر مغان.
۵ ایاصوفیه: چو.
۶ قزوینی: مجلس شاه، موزهٔ ملی دهلی: صحبت شاه.

۹

خوشا دلی که مدام از پی نظر نرود
بهر رهش که بخوانند بیخبر نرود[۱]

طمع در آن لب شیرین نکردنم اولیست[۲]
ولی چگونه مگس از پی شکر نرود

سواد دیدهٔ غم دیده‌ام باشك مشوی[۳]
که نقش خال[۴] توام هرگز از نظر نرود

دلامباش چنین هرزه‌گرد و هرجایی
که هیچ کار ز پیشت بدین هنر نرود

مکن بچشم حقارت نگاه در من مست[۵]
که آب روی شریعت بدین قدر نرود

من گدا هوس سرو قامتی دارم
که دست درکمرش جز بسیم و زر نرود[۶]

تو کز مکارم اخلاق عالم[۷] دگری
وفای عهد من از خاطرت بدر نرود[۸]

بتاج هدهدم از ره مبر که باز سپید[۹]
زکبر[۱۰] در پی هر صید مختصر نرود[۱۱]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: به هر درش که نخوانند بی‌خبر نرود.
۲ ایاصوفیه، قزوینی و خانلری: اولی. (بحذف «است»).
۳ خانلری: بر اشك بشوی. ۴ ایاصوفیه: نقش روی.
۵ ایاصوفیه، خانلری و موزهٔ ملی دهلی: بپوش دامن عفوی بزلت من مست.
۶ در چاپ خانلری این بیت وجود ندارد. ۷ ایاصوفیه: عالمی.
۸ نسخهٔ اصل: «مگر دارد»؛ در خانلری این بیت نیست؛ موزهٔ ملی دهلی: تو از مکارم اخلاق عالمی دگری وفا و عهد من از خاطرت بدر نرود (مصراع دوم این بیت درنسخهٔ ایاصوفیه مانند نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی است).
۹ ایاصوفیه: باز سفید. ۱۰ قزوینی: چو باشه.
۱۱ بجای این بیت در چاپ خانلری بیتی بدین شرح دیده می‌شود که در چاپ قزوینی و ←

بیار باده و اول بدست حافظ ده
بشرط آنك زمجلس سخن بدر نرود[۱۲]

←نسخهٔ ایاصوفیه هم وجود دارد:
سیاه‌نامه‌تر از خود کسی نمی‌بینم چگونه چون قلمم دود دل بسر نرود
۱۲ در چاپ قزوینی بیتی دیگر نیز وجود دارد:
زمن چو باد صبا بوی خود دریغ مدار چرا که بی‌سر زلف توام بسر نرود

۷

خوش است خلوت اگر یار یار من باشد
نه من بمیرم[1] و او شمع انجمن باشد
من آن نگین سلیمان بهیچ نستانم
که گاه‌گاه برو دست اهرمن باشد
روا مدار خدایا که در حریم وصال
رقیب محرم و حرمان نصیب من باشد
همای گو مفکن سایهٔ شرف هرگز
بدان[2] دیار که طوطی کم از زغن باشد
بیان شوق چه حاجت که حال[3] آتش دل
توان شناخت ز سوزی که در سخن باشد
هوای کوی تو از سر نمی‌رود مارا[4]
غریب را دل سرگشته با وطن باشد
بسان سوسن اگر ده زبان شود حافظ
چو غنچه پیش تواش مهر بر دهن باشد

۱ ایاصوفیه، قزوینی، جامع نسخ، ادیب برومند و مسعودی: بسوزم؛ و ظاهراً مناسبتر است.
۲ قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی: درآن؛ ایاصوفیه: برآن.
۳ قزوینی و خانلری و افشار و انجوی: سوز؛ موزهٔ ملی دهلی و قدسی: شرح.
۴ نسخهٔ ایاصوفیه، قزوینی و افشار: آری؛ جامع نسخ: بیرون.

۵*

دادگرا ترا فلک[1] جرعه کشی پیاله باد
دشمن دل سیاه تو غرقهٔ خون[2] چو لاله باد
ای مه چرخ معدلت چشم و چراغ عالمی
بادهٔ صاف دایمت در قدح و پیاله[3] باد
چون بنوای[4] مدحتت زهره[5] شود ترانه‌ساز
حاسدت از سماع[6] آن محرم آه و ناله باد
نه طبق سپهروان قرصهٔ سیم و زر که هست
از لب خوان[7] حشمتت سهل‌ترین نواله باد
دختر فکر بکر من محرم مدحت[8] تو شد
مهر چنان عروس را هم بکفت حواله باد[9-10]

---

* این غزل در نسخهٔ قزوینی، نسخهٔ اساس، خانلری، افشار و برخی دیگر نسخ دیده نمی‌شود و مربوط به نسخهٔ ایاصوفیه است.
۱ فرود: فلک ترا.
۲ ستایشگر، فرود و جامع نسخ: غرقه بخون.
۳ فرود: در قدح پیاله.
۴ جامع نسخ، ستایشگر و فرود: چون بهوای.
۵ فرود: چرخ.
۶ ستایشگر: هوای؛ کلمهٔ «آن» پس از «سماع» در نسخهٔ فرود افتاده است.
۷ ستایشگر و فرود: برسر خوان؛ جامع‌نسخ: برلب خوان قسمتت.
۸ جامع نسخ: محرم خلوت؛ فرود و ستایشگر: دختر بکر فکر...
۹ فرود: مهر چنان عروس را مهر تو در قباله باد؛ جامع نسخ: مهر چنین عروس را رای تو در قباله باد.
۱۰ در نسخهٔ ستایشگر و فرود این غزل دارای ۷ بیت است و مقطع غزل بدین‌گونه ضبط شده است:
حافظ اگر بوصل تو شاد نشد بهرغمی در غم هجر روی تو مونس غم چو ناله‌باد

۷

دانی که چنگ و عود چه تقریر میکنند
پنهان خورید باده که تکفیر[۱] میکنند

ناموس عشق و رونق عشاق می‌برند[۲]
منع[۳] جوان و سرزنش پیر میکنند

ما از برون درشده مغرور صد فریب[۴]
تا خود درون[۵] پرده چه تدبیر میکنند

تشویش وقت پیر مغان میدهند باز[۶]
این سالکان نگر که چه با پیر[۷] میکنند

صد آب‌رو[۸] به نیم نظر می‌توان خرید
خوبان درین معامله تقصیر میکنند

فی‌الجمله اعتماد مکن بر ثبات دهر[۹]
کین کارخانه‌ایست که تغییر میکنند[۱۰]

می ده[۱۱] که شیخ و حافظ و مفتی[۱۲] و محتسب
چون نیک بنگری همه تزویر میکنند[۱۳]

---

۱ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و افشار: تعزیر.
۲ افشار: ناموس عشق و پردهٔ عشاق می‌درند.
۳ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و افشار: عیب.
۴ پرتو: شده مشغول صد امید؛ جلالی نائینی: ما خود برون در شده مغرور این دریم.
۵ ایاصوفیه: تا از درون.
۶ پرتو: می‌کنند باز؛ جلالی نائینی: تشویش عقل پیر مغان میدهند باز.
۷ ایاصوفیه: نگر با پیر.
۸ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، جلالی نائینی و ستایشگر: صد ملك دل؛ اصل: «چند آب‌رو» که با توجه به ضبط نسخهٔ ایاصوفیه، افشار و پرتو اصلاح گردیده است.
۹ افشار: بر ثبات هیچ.
۱۰ پرتو: که تعمیر میکنند. این بیت در نسخهٔ ستایشگر نیست.
۱۱ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و افشار: می خور.
۱۲ خانلری: قاضی؛ ایاصوفیه: شیخ و واعظ و مفتی...
۱۳ دو بیت زیر در چاپ خانلری و افشار درج شده که در نسخهٔ متن نیست لیکن←

۷

در ازل پـرتو حسنت[1] ز تجلی دم زد
عشق پیدا شد و آتش بهمـه عـالم زد
جلوهٔ کرد رخت[2] دید ملك[3] عشق نداشت
عین آتش شد ازین غیرت و برآدم[4] زد
عقل میخواست کزان[5] شعلهچراغ افروزد
برق غیرت بدرخشید و جهان برهم زد
مـدعی خواست کـه آید بتماشاگـه راز
دست غیب آمد و بر سینهٔ نامحـرم زد[6]
دیگران قرعهٔ قسمت[7] همه بر عیش زدند
دل غمدیدهٔ مـا بود کـه هم بـر غم زد
جان علوی هوس چاه زنخدان تـو داشت
دست در حلقهٔ آن زلف خم انـدر خم زد

← درعوض ابیات سوم وششم غزل فوق درچاپ خانلری موجود نیست. نسخهٔ خطی ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر و چاپ قزوینی علاوه بردوبیت نخستین زیر بیت دیگری نیز افزونتر دارد:

گویند رمز عشق مگویید و مشنوید / مشکل حکایتیست کـه تقریر میکنند
قومی بجد و جهد نهادند وصل دوست / قومـی دگـر حـوالـه بتقدیـر میکنند
جز قلب تیره هیچ نشد حاصل و هنوز / باطل درین خیال که اکسیر میکنند.

---

۱ اصل: «رویت» و مطابق نسخههای ایاصوفیه، ادیب برومند، فرود، جلالی نائینی، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، افشار و قزوینی تصحیح شده است.
۲ فرود، جلالی نائینی و ستایشگر: رخش.
۳ ایاصوفیه: دید و ملك.
۴ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: عین غیرت شد ازین آتش و برآدم؛ افشار: غیرت و در آدم.
۵ موزهٔ ملی دهلی: کزین.
۶ این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه باین صورتست:
عقل میخواست که آید بتماشاگه راز / دست غیب آمد و برسینهٔ نامحرم زد
و در واقع بجای ابیات سوم و چهارم آمده است.
۷ ادیب برومند و افشار: قرعهٔ شادی.

حافظ آن روز طرب‌نامهٔ عشق تو نوشت
که قلم بر سر اسباب دل خرم زد

۷*

در ازل هر کو بفیض دولت ارزانی بود
تا ابد جام مرادش همدم جانی بود

من همان‌ساعت که‌از می‌خواستم شد توبه‌کار
گفتم این شاخ اردهد باری پشیمانی بود

خود گرفتم کافکنم سجاده چون‌سوسن بدوش
همچو گل بر خرقه رنگ می مسلمانی بود

بی‌چراغ و جام[1] در خلوت نمی‌یارم نشست
زانکه گنج اهل دل باید که ویرانی بود[2]

همتی[3] عالی طلب جام مرصع گو مباش
رند را آب عنب یاقوت رمانی بود

گرچه بی‌سامان نماید کار ما سهلش مبین[4]
کاندرین[5] کشور گدایی رشك سلطانی بود

دی عزیزی گفت حافظ می‌خورد پنهان شراب[6]
ای عزیز من نه عیب[7] آن به که پنهانی بود؟[8]

---

* این غزل به نسخهٔ ایاصوفیه مربوط است و در نسخهٔ اساس نیست.
۱ ادیب برومند، خانلری، قزوینی، جامع‌نسخ، فرود، ستایشگر و افشار: بی‌چراغ جام.
۲ ادیب برومند، خانلری، قزوینی، ستایشگر، فرود و جامع‌نسخ: زانکه گنج.... نورانی بود (توضیح این که در چاپ قزوینی کلمهٔ نخستین مصراع «گنج» ضبط شده)؛ افشار: زانکه گنج اصل دل باید که نورانی بود.
۳ خانلری، قزوینی و سایر نسخ در دسترس: همت عالی.
۴ خانلری: عیبش مکن؛ افشار: بی‌سامان بماند...
۵ حروف «ین» دراصل‌افتاده‌است که‌باتوجه به‌وزن و معنی و ضبط سایر نسخ آورده شد.
۶ خانلری و فرود: پنهان می‌خورد حافظ شراب؛ افشار: پنهان میزند حافظ شراب.
۷ ادیب برومند و فرود: ای عزیز من گناه آن به....
۸ در نسخهٔ قزوینی و ادیب برومند این غزل دارای دو بیت (و در نسخهٔ ستایشگر و فرود سه‌بیت) دیگرنیزهست، اما ازین‌لحاظ ضبط‌متن‌بانسخ افشار وخانلری‌یکسانست. قزوینی:
نیکنامی خواهی ای‌دل با بدان صحبت‌مدار — خود پسندی جان من برهان نادانی بود
مجلس انس و بهار و بحث شعر اندر میان — نستدن جام می از جانان گرانجانی بود

۸

درخت[1] دوستی بنشان که کام دل ببار آرد[2]
نهال دشمنی برکن که رنج بیشمار آرد
چو مهمان خراباتی بعزت باش با رندان
که درد سرکشی جانا گرت مستی خمار آرد
شب صحبت غنیمت دان که بعد از روزگار ما
بسی گردش کند گردون بسی لیل و نهار آرد
عماری[3] دار لیلی را که مهد ماه در حملست[4]
خدایا[5] در دل اندازش[6] که برمجنون گذار آرد
بهار عمر خواه ای‌دل وگرنی[7] این‌چمن هرسال
چو نسرین صدگل‌آرد بار وچون بلبل‌هزار آرد
خدا را چون دل ریشم قراری بست با زلفت
بفرما لعل نوشین را که زودش[8] با قرار آرد
درین باغ ار[9] خدا خواهد دگر پیرانه‌سر حافظ
نشیند بر لب جویی و سروی در کنار آرد
زکار افتادهٔ ای دل که صد من بار غم داری
برو یك یکمنی درکش که در حالت بکار آرد[10]

۱ ایاصوفیه: درختی.
۲ نسخهٔ اصل: آید.
۳ ایاصوفیه: عمار.
۴ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: حکمست.
۵ قزوینی: خدا را.
۶ ایاصوفیه: خدایا در دلش آور.
۷ موزهٔ ملی دهلی: وگرنه.
۸ اصل: «زلفش» ومطابق‌نسخهٔ قزوینی وموزهٔ‌ملی‌دهلی‌اصلاح‌شده‌است؛ ایاصوفیه:«لعلش».
۹ قزوینی: از.
۱۰ چاپ قزوینی و افشار و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد، اما در چاپ جامع نسخ حافظ موجود است.

۱۰

در نظر بازی ما[۱] بیخبران حیرانند
من چنینم که نمودم دگر ایشان دانند

عاقلان نقطهٔ پرگار وجودند ولی
عشق[۲] داند که درین دایره سرگردانند

عهد من[۳] بالب شیرین‌دهنان بست خدای[۴]
ماهمه بنده و این قوم خداوندانند

لاف عشق و گله از یار زهی لاف دروغ[۵]
عشق‌بازان چنین مستحق هجرانند

جلوه‌گاه رخ او[۶] دیدهٔ من تنها نیست
ماه و خورشید همین آینه میگردانند

وصف[۷] خورشید بشب‌پرهٔ اعمی نرسد[۸]
که درین آینه[۹] صاحب‌نظران حیرانند

مگرم چشم سیاه تو بیاموزد[۱۰] کار
ورنه مستوری و مستی همه‌کس نتوانند

---

۱ ستایشگر: من.
۲ فرهاد: عقل.
۳ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ادیب برومند و فرهاد: عهد ما؛ و با توجه به‌مصراع دوم مناسبتر است.
۴ موزهٔ ملی دهلی و افشار: خدا.
۵ اصل: «لاف و دروغ» و مطابق نسخ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، ادیب برومند، فرهاد، نسخهٔ عکسی دانشگاه، فرود و ستایشگر اصلاح گردیده است.
۶ اصل: «جلوه‌گاه من و او» و برطبق نسخه‌های فرود، ادیب برومند، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، نسخهٔ عکسی دانشگاه، افشار، ایاصوفیه و ستایشگر تصحیح شده است.
۷ قزوینی: وصل.
۸ موزهٔ ملی دهلی، قدسی، فرود، ادیب برومند و ستایشگر: وصف رخسارهٔ خورشید ز خفاش مپرس.
۹ فرود و ستایشگر: که درین دایره؛ قزوینی و ادیب برومند: در آن آینه.
۱۰ اصل: «بیاموزاند». انجوی و قدسی: مگرم شیوهٔ چشم تو بیاموزد. فرود و فرهاد: مگر ←

گر شوند[۱۱] آگه از اندیشهٔ ما مغبچگان
بعد ازین خرقهٔ صوفی[۱۲] بگرو نستانند

گر بنزهتگه ارواح برد بوی تو باد[۱۳]
عقل و جان گوهر هستی بنثار افشانند[۱۴]

زاهد از رندی حافظ نکند فهم مراد[۱۵]
دیو بگریزد از آن قوم که قرآن خوانند[۱۶]

→ از چشم؛ ایاصوفیه: بیاموزد.
۱۱ ستایشگر: گر شود.
۱۲ نسخهٔ عکسی دانشگاه، موزهٔ ملی دهلی: خرقهٔ پشمین.
۱۳ ستایشگر: گر بارواح رساند نفسی بوی تو باد؛ موزهٔ ملی دهلی: گر برتربت ارواح...
۱۴ موزهٔ ملی دهلی: ملك و حور دل [و] جان...
۱۵ قزوینی، ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی: زاهد ار رندی حافظ نکند فهم چه شد (افشار: فهم مراد)؛ ستایشگر: زاهد ار رندی حافظ نکند فهم رواست؛ فرود: زاهد ار رندی حافظ نکند فهم آری؛ فرهاد و انجوی: نکند فهم چه باك.
۱۶ این بیت نیز در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر، فرهاد، فرود و ادیب برومند و چاپ خلخالی، قزوینی و قدسی آمده است:
مفلسانیم و هوای می و مطرب داریم   آه اگر خرقهٔ پشمین بگرو نستانند

۸

در نمازم خم ابروی تو با یاد آمد
حالتی رفت که محراب بفریاد آمد

از من اکنون طمع صبر و دل و هوش‌مدار
کان تحمل که تو دیدی همه بر باد آمد

باده صافی شد و مرغان چمن مست شدند
موسم[۱] عاشقی و کار به بنیاد آمد

بوی بهبود ز اوضاع جهان می‌شنوم
شادی[۲] آورد گل و باد صبا شاد آمد

ای عروس هنر از بخت شکایت منمای
حجلهٔ حسن بیارای که داماد آمد

دلفریبان نباتی همه زیور بستند
دلبر ماست که با حسن خداداد آمد

زیر بارند درختان که تعلق دارند
ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد

مطرب از گفتهٔ حافظ غزلی تازه[۳] بخوان
تا بگریم[۴] که ز عهد طربم یاد آمد

---

۱ افشار: نوبت.
۲ ایاصوفیه: فرح.
۳ قزوینی: نغز؛ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی و افشار: مست.
۴ قزوینی: بگویم؛ جامع نسخ با متن برابرست.

۶*

دست از طلب ندارم تا کام من برآید
یا تن رسد بجانان یا جان ز تن برآید
بگشای تربتم را بعد از وفات و بنگر
کز آتش درونم دود از دهن[۱] برآید
بنمای رو[۲] که خلقی واله شوند و حیران
بگشای لب که فریاد از مرد و زن برآید
از حیرت[۳] دهانش[۴] آمد بتنگ جانم
خود کام تنگ‌دستان کی زان دهن برآید[۵]
بر بوی آنك درباغ یابد جلا ز رویت[۶]
آید نسیم و هردم گرد چمن[۷] برآید
گویند ذکر خیرش در خیل عشق‌بازان
هرجا که نام حافظ از[۸] انجمن برآید[۹]

---

* این غزل در نسخهٔ اساس نیست و از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده است.
۱ مسعودی، قزوینی، جامع نسخ، ستایشگر، فرود، ادیب برومند و انجوی: دود از کفن.
۲ ستایشگر، قزوینی و انجوی: رخ.
۳ قزوینی، ادیب برومند، ستایشگر و سایر نسخ در دسترس: از حسرت.
۴ ادیب برومند: دهانت.
۵ این بیت در نسخهٔ فرود نیست.
۶ ستایشگر، فرود، انجوی و مسعودی: بربوی آنکه در باغ یابد گلی چو رویت؛ ادیب برومند و جامع نسخ: بربوی آن که روزی یابد گلی چو رویت.
۷ اصل: «همدم گر در چمن» که مطابق نسخه‌های جامع‌نسخ، ستایشگر، فرود، مسعودی و ادیب برومند تصحیح گردیده است.
۸ قزوینی و سایر نسخی که دیده شد: در.
۹ در نسخهٔ قزوینی، ستایشگر و ادیب برومند یك بیت دیگر نیز در این غزل هست: قزوینی:
جان برلبست و حسرت در دل که از لبانش
نگرفته هیچ کامی جان از بدن برآید.

۱۰

دست در حلقهٔ آن زلف دوتا نتوان کرد
تکیه بر عهد تو و باد صبا نتوان کرد

آنچه سعیست من اندر طلبت بنمایم[۱]
این قدر هست که تغییر قضا نتوان کرد

دامن دوست بصد خونِ دل افتاد[۲] بدست
بفسوسی[۳] که کند خصم رها نتوان کرد

عارضش را بمثل ماه فلك[۴] نتوان خواند[۵]
نسبت یار[۶] بهر بی‌سر و پا نتوان کرد

سرو بالای من[۷] آنگه که درآید بسماع
چه محل جامهٔ جانرا که قبا نتوان کرد[۸]

من چگویم که ترا نازکی طبع ملول[۹]
تا بحدیست که آهسته دعا نتوان کرد

غیرتم کشت که محبوب جهانی لیکن
روز و شب عربده با خلق خدا[۱۰] نتوان کرد

نظر پاك تواند[۱۱] رخ جانان دیدن
که در آئینه نظر جز بصفا نتوان کرد

---

۱ ستایشگر: در طلبش بنمودم. ۲ ایاصوفیه: افتاده.
۳ پرتو: بفسونی. ۴ افشار: ماه سما.
۵ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، خانلری، افشار و ستایشگر: نتوان گفت.
۶ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، انجوی و افشار: نسبت دوست.
۷ پرتو: سرو بالای تو.
۸ این بیت در چاپ خانلری وجود ندارد.
۹ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، افشار، ستایشگر و پرتو: طبع لطیف؛ خانلری: چه بگویم که ترا نازکی طبع چه بود؛ درین سیاق عبارت «طبع لطیف» مناسبتر بنظر می‌رسد؛ ایاصوفیه: چه بگویم که.
۱۰ ستایشگر: با باد صبا.
۱۱ افشار: نظر پاك توان در؛ جامع نسخ: نظر دوست تواند.

مشکل عشق نـه در حوصلهٔ دانش مـاست
حل این نکته بدین فکر خطـا نتوان کرد
بجز ابروی تو محراب دل حافظ نیست
طاعت غیـر تو در مذهب ما نتوان کرد

۷

دلا بسوز[1] که سوز تو کارها بکند
نیاز[2] نیم‌شبی دفع صد بلا بکند

عتاب یار پری چهره عاشقانه بکش
که یک کرشمه تلافی صد جفا بکند

ز ملک تا ملکوتش حجاب برگیرند[3]
هرآنک[4] خدمت جام جهان‌نما بکند

طبیب‌عشق مسیحادمست ومشفق لیک[5]
چو در تو درد[6] نه بیند کرا دوا بکند

تو باخدای خود اندازکارودلخوش‌دار[7]
که رحم اگر نکند مدعی خدا بکند

ز بخت خفته ملولم بود[8] که بیداری
بوقت فاتحهٔ صبح یک دعا بکند

بسوخت حافظ و بویی بزلف یار نبرد
مگر دلالت این دولتش صبا بکند[9]

---

۱ اصل: «بساز» که مطابق نسخهٔ ایاصوفیه، فرود، جلالی نائینی، فرهاد، قزوینی، انجوی، پرتو و ستایشگر اصلاح شده است.
۲ ستایشگر: دعای؛ ادیب برومند: نماز.
۳ ایاصوفیه، فرهاد، ادیب برومند، فرود، قزوینی و پرتو: بردارند.
۴ فرود و ستایشگر: کسی که.
۵ ستایشگر: مشفق نیز.
۶ ایاصوفیه، قزوینی، ستایشگر، ادیب برومند، فرود و انجوی: چو درد در تو.
۷ افشار: انداز کار و خوش می‌باش.
۸ افشار: ملولم مگر.
۹ ابیات این غزل تماماً با نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی در عبارات و کلمات و ردیف ابیات برابر است.

۸*

دل ازما برد و روی ازما[1] نهان کرد
خدا را با که این بازی توان کرد

سحر[2] تنهاییم در قصد جان بود
خیالش لطفهای بی‌کران کرد

چرا چون لاله خونین دل نباشم
که با ما[3] نرگس او سرگران کرد

کجا گویم[4] که با این درد جان‌سوز
طبیبم قصد جان ناتوان کرد

بران‌سان[5] سوخت چون شمعم که برمن
صراحی گریه و بربط فغان کرد

صبا گر چاره داری وقتست
که درد اشتیاقم قصد جان کرد

میان مهربانان کی توان گفت
که یار ما چنین گفت و چنان کرد

عدو باجان حافظ آن[6] نکردی
که تیر چشم آن ابرو کمان کرد

---

* این غزل در نسخهٔ اساس نیست و از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده است.
۱ قزوینی، جامع نسخ و انجوی: دل از من... من؛ فرود: دل از ما برد و روی خود.
۲ قزوینی، جامع نسخ و انجوی: شب؛ اما ضبط نسخهٔ فرود و چند نسخهٔ بدل جامع نسخ همانند متن است.
۳ فرود: که با من؛ جامع نسخ: چو با ما.
۴ قزوینی، جامع نسخ و انجوی: کرا گویم.
۵ قزوینی، فرود و انجوی: بدانسان.

۶*

دلبر برفت و دلشدگانرا خبر نکرد
یاد حریف شهر و رفیق سفر نکرد
یا بخت من طریق مروت[1] فرو گذاشت
یا او بشاه راه طریقت گذر نکرد
من ایستاده تا کنمش جان‌فدا چو شمع
او خود گذر بما[2] چو نسیم سحر نکرد
گفتم مگر بگریه دلش مهربان کنم
در نقش سنگ قطرهٔ باران اثر نکرد[3]
دلرا اگرچه بال وپراز غم شکسته شد[4]
سودای دام[5] عاشقی از سر بدر نکرد
هرکس که دید روی تو بوسید چشم من
کاری که‌کرد دیدهٔ ما[6] بی‌نظر[7] نکرد[8]

---

* این غزل از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده و در نسخهٔ اساس نیست.
۱ ادیب برومند، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و افشار: طریق محبت.
۲ فرود، ستایشگر و افشار: بما گذر.
۳ ادیب برومند، ستایشگر، افشار و فرود: در سنگ خاره قطرهٔ باران اثر نکرد؛ قزوینی و نسخهٔ بدل جامع نسخ: چون سخت بود در دل سنگش اثر نکرد.
۴ ادیب برومند و قزوینی: شوخی مکن که مرغ دل بیقرار من؛ انجوی: شوخی نگر که مرغ دل بیقرار من؛ فرود: ... شکسته بود؛ افشار: شوخی نگر که مرغ دلم بال و پر بسوخت؛ ضبط ستایشگر بسان متن است.
۵ افشار: سودای جام؛ فرود و ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: سودای خام.
۶ انجوی و قزوینی: دیدهٔ من.
۷ فرود: بی‌بصر.
۸ این بیت در بعضی از نسخ مقطع غزل نیست و غزل این‌گونه ختم می‌شود:
کلك زبان بریدهٔ حافظ در انجمن با کس نگفت راز تو تا ترك سر نکرد
افشار و ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: کلك زبان کشیدهٔ.
اما در نسخهٔ قزوینی مانند متن است منتها بیت شمارهٔ سه مقطع غزل را تشکیل میدهد.

۷

دل ما بدور رویت ز چمن فراغ دارد
که چو سرو پای‌بندست و چو لاله داغ دارد
سر ما فرو نیاید بکمان ابروی کس[۱]
که درون گوشه‌گیران زجهان[۲] فراغ دارد
شب تیره چون سرآرم ره پیچ پیچ زلفت[۳]
مگر آنکه عکس رویت[۴] برهم چراغ دارد
زبنفشه تاب دارم که ز زلف او زند لاف[۵]
تو سیاه کم‌بها بین که چه در دماغ دارد
من‌وشمع صبحگاهی سزدار بخود[۶] بگرییم[۷]
که بسوختیم و از ما بت ما فراغ دارد[۸]
سر درس[۹] عشق دارد دل دردمند حافظ
که نه خاطر تماشا نه هوای باغ دارد
بچمن خرام و بنگر بر تخت گل که لاله
بندیم شاه ماند که بکف ایاغ دارد[۱۰]

۱ خانلری: بجز آن کمان ابرو نکشید دل بهیچم. ایاصوفیه: بکمان ابروانش.
۲ اصل: «چمن» که مطابق نسخهٔ ایاصوفیه، قزوینی، خانلری و موزهٔ ملی دهلی تصحیح شده است.
۳ قزوینی و خانلری: شب ظلمت و بیابان بکجا توان رسیدن. ایاصوفیه: زلفش.
۴ قزوینی: شمع رویت؛ ایاصوفیه و خانلری: عکس رویش.
۵ ایاصوفیه، قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی: زنددم.
۶ قزوینی: بهم.
۷ ایاصوفیه: بگریم.
۸ این بیت در چاپ خانلری نیست.
۹ خانلری: درد.
۱۰ چاپ قزوینی متضمن این بیت نیز هست:
سزدم چو ابر بهمن که برین چمن بگریم
طرب آشیان بلبل بنگر که زاغ دارد.

۱۲

دلم جز مهر مه‌رویان رهی دیگر[۱] نمی‌گیرد
ز هر در میدهم پندش ولیکن در نمی‌گیرد

خدارا ای نصیحت‌گو حدیث از خط دلبر گو[۲]
که نقشی در خیال ما ازین خوشتر نمی‌گیرد

صراحی میکشم پنهان و مردم دفتر انگارند
عجب گر آتش این زرق در دفتر نمی‌گیرد

من این دلق ملمع[۳] را بخواهم سوختن روزی
که پیر می‌فروشانش بیك ساغر نمی‌گیرد[۴]

از آن رویست[۵] یاران را صفاها با می لعلت[۶]
که غیر ازراستی نقشی درین[۷] جوهر نمی‌گیرد

نصیحت‌گوی رندانرا که با حکم قضا جنگست[۸]
دلش بس تنگ می بینم مگر ساغر نمی‌گیرد

میان خنده می‌گریم[۹] که چون شمع اندرین[۱۰] مجلس
زبان آتشینم هست لیکن[۱۱] در نمی‌گیرد

---

۱ فرود، ادیب برومند، قزوینی، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: مه‌رویان طریقی بر.
۲ قزوینی: حدیث ساغر و می گو؛ موزهٔ ملی دهلی: ملامت گو حدیث از مطرب و می گو؛ پرتو: نصیحت گو حدیث مطرب و می گو؛ فرود، ستایشگر و ایاصوفیه: حدیث از خط ساقی گو؛ ادیب برومند: خدا را ای نصیحت گو حدیث از مطرب و می گو.
۳ قزوینی: مرقع. ۴ ایاصوفیه، فرود، ادیب برومند، قزوینی و ستایشگر: بجامی برنمیگیرد؛ و با توجه به‌تکرار قافیه مناسبتر همین است. در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر بجای این بیت چنین آمده است:
من از پیر مغان دیدم کرامتهای مردانه که این دلق ریایی را بجامی برنمیگیرد
۵ قزوینی: از آنرو هست.
۶ قزوینی: لعلش؛ ادیب برومند، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: ازآنرو پاکبازانرا صفاها با می لعلست.
۷ قزوینی: در آن. ۸ فرود و ستایشگر: ملامت‌گوی رندانرا که با حکم خدا جنگست.
۹ ایاصوفیه، ادیب برومند، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: میان‌گریه می‌خندم.
۱۰ اصل: «اندران» که مطابق نسخهٔ ایاصوفیه، ادیب برومند، فرود، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی اصلاح شده است. ۱۱ ایاصوفیه: ولیکن.

من آن آیینه را روزی بدست آرم سکندروار
اگر می‌گیرد این آتش زمانی ور نمی‌گیرد[۱۲]

چه خوش صید دلم کردی بنازم چشم مستت را
که کس مرغان وحشی را ازین خوشتر نمی‌گیرد

سخن در احتیاج ما و استغنای معشوقست
چه سود افسونگری ای دل چو در[۱۳] دلبر نمی‌گیرد

خدارا رحمی ای منعم که درویش[۱۴] سر کویت
دری دیگر نمی‌داند رهی دیگر نمی‌گیرد

باین[۱۵] شعر تر شیرین ز شاهنشه عجب دارم
که سر تا پای حافظ را چرا در زر نمی‌گیرد[۱۶]

---

۱۲ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد. ایاصوفیه: زبانی ور نمی‌گیرد.
۱۳ قزوینی: دل که در؛ ستایشگر: دل که با؛ ادیب برومند: چه افسون میکنی ای دل چو با دلبر نمیگیرد.
۱۴ ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: محتاج؛ فرود: خدا را رحم ای منعم...
۱۵ ایاصوفیه، فرود، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: بدین.
۱۶ این غزل در چاپ قزوینی شامل دو بیت دیگر هم هست که بیت دوم آن در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگرهم مضبوط است:

بیا ای ساقی گلرخ بیاور بادهٔ رنگین — که فکری در درون ما ازین بهتر نمیگیرد
سروچشمی چنین دلکش تو گویی چشم ازو بردوز — برو کاین وعظ بی‌معنی مرا درسر نمیگیرد

در نسخهٔ ستایشگر و ادیب برومند بیتی دیگر هم وجود دارد:

من از پیر مغان دیدم کرامتهای رندانه — که این دلق ریایی را بجامی برنمی‌گیرد

۷

دلی که غیب نمایست و جام جم دارد
ز خاتمی که دمی گم شود چه غم دارد

بخط و خال گدایان مده خزینهٔ دل
بدست شاه‌وشی ده که محترم دارد

نه هر درخت تحمل کند جفای خزان
غلام همت سروم که این قدم دارد

رسید موسم آن[1] کز طرب چو نرگس مست
نهد بپای قدح هر که شش درم دارد

زما بهای[2] می اکنون چو گل دریغ مدار
که عقل کل بصدت عیب متهم دارد

ز سر غیب کس آگاه نیست عیب مجوی[3]
کدام محرم دل ره[4] درین حرم دارد

ز جیب خرقهٔ[5] حافظ چه طرف بتوان بست
که ما صمد طلبیدیم و او صنم دارد[6]

---

۱ جلالی نائینی: رسید موسم گل.
۲ ایاصوفیه، ادیب‌برومند، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر وجلالی‌نائینی: زرازبهای.
۳ ایاصوفیه، ادیب برومند، فرود، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و جلالی نائینی: نیست قصه‌مخوان.
۴ فرود: دل جا.
۵ موزهٔ ملی دهلی: زجیب و خرقهٔ.
۶ در چاپ قزوینی و نسخهٔ ستایشگر و ادیب برومند دو بیت زیرین نیز درین غزل وجود دارد که بیت نخستین در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و بیت دوم درنسخه‌های فرودوادیب برومند با اندك اختلافی موجود است:

دلم که لاف تجرد زدی کنون صد شغل
ببوی زلف تو با باد صبحدم دارد

مراد دل زکه پرسم که نیست دلداری
که جلوهٔ نظر و شیوهٔ کرم دارد

فرود و ادیب برومند: مراد دل زکه جویم که نیست دلداری.

۷

دمی با غم بسر بردن جهان یکسر نمی‌ارزد
بمی بفروش دلق ما کزین بهتر نمی‌ارزد
بکوی می‌فروشانش بجامی بر نمی‌گیرند[۱]
زهی سجادهٔ تقوی که یك ساغر نمی‌ارزد
رقیبم سرزنشها کرد کز این باب رخ برتاب[۲]
چه افتاد این سر ما را که یك افسر[۳] نمی‌ارزد
شکوه تاج سلطانی که بیم جان درآن[۴] در جست
کلاهی دلکش[۵] است اما بترك سر نمی‌ارزد
بس[۶] آسان می‌نمود اول غم دریا ببوی سود
غلط گفتم[۷] که این طوفان[۸] بصد گوهر نمی‌ارزد[۹]
ترا آن به که روی خود ز مشتاقان بپوشانی[۱۰]
که شادی جهانگیری غم لشکر نمی‌ارزد
چو حافظ در قناعت کوش و از[۱۱] دنیای دون بگذر
که یك جو منت دونان بصد من[۱۲] زر نمی‌ارزد[۱۳]

---

۱ ستایشگر: برنمی‌گیرد. ۲ ستایشگر: سر برتاب.
۳ قزوینی و ستایشگر: که خاك در.
۴ ادیب برومند، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: درو.
۵ ادیب برومند، فرود، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: کلاه دلکش.
۶ قزوینی: چه.
۷ ادیب برومند، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: غلط کردم.
۸ نسخهٔ اصل «سلطان». که براساس سایر نسخ و از جمله نسخهٔ ایاصوفیه اصلاح شده است و اختلاف این غزل در این دو نسخه در همین یك مورد است.
۹ ستایشگر: غلط کردم من این دریا بصد گوهر نمی‌ارزد؛ پرتو: غلط کردم که یك موجش دو صدمن زر نمی‌ارزد.
۱۰ موزهٔ ملی دهلی: نپوشانی. در نسخهٔ ستایشگر دو حرف اول این کلمه نقطه ندارد.
۱۱ قزوینی و ستایشگر: وز.
۱۲ ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: دوصد من.
۱۳ در نسخهٔ ستایشگر این غزل سه بیت دیگر را نیز شاملست که اولین بیت آن با←

۷

دوستان دختر رز توبه ز مستوری کرد
شد سوی[1] محتسب و کار بدستوری کرد

آمد از پرده بمجلس عرقش پاك كنيد
تا بگوید بحریفان[2] که چرا دوری کرد

جای آنست که در عقد وصالش گیرند
دختر مست چنین کاین همه[3] مستوری کرد[4]

مژدگانی بده ای دل که دگر مطرب عشق[5]
راه مستانه زد و توبه ز مخموری[6] کرد

نشگفت ار گل طبعم بنسیمش بشکفت[7]
مرغ شب‌خوان[8] طرب از برگ گل سوری کرد

→ اختلافی در نسخهٔ ادیب برومند و دومین بیت آن در چاپ انجوی هم وجود دارد:

بشوی‌این دلق دلتنگی دربن بازار یکرنگی
مرقعهای گوناگون می احمر نمی‌ارزد

برو گنج قناعت جو بکنج عافیت بنشین
که یکدم تنگدل بودن ببحر و بر نمی‌ارزد

دیار یار مردم را مقید میکند ور نه
چه‌جای‌فارس کین‌محنت‌جهان‌یکسر نمی‌ارزد

فرود و انجوی: جوی و کنج...؛ جامع نسخ: دیار ویار.....

---

۱ موزهٔ ملی دهلی، انجوی و ستایشگر: شد برمحتسب.
۲ قزوینی: تا نگویند حریفان، اما ضبط نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ افشار با متن برابر است. جامع نسخ: تا نگویند؛ نسخه بدل: تا بگویند ـ تا نپرسند.
۳ نسخهٔ اصل: «دختر مست که بابنده چنین...» اصلاح متن با توجه به‌نسخهٔ ستایشگر صورت گرفته است.
۴ افشار و جامع نسخ: دختری مست چنین کین همه مستوری کرد؛ ستایشگر و پرتو: دختر مست چنین کین همه مستوری کرد؛ جلالی نائینی: دختر رز که چنین این همه مستوری کرد؛ موزهٔ ملی دهلی: دختر مست چنان کاین همه مستوری کرد؛ قدسی وپژمان: دختر رز که بخم این همه مستوری کرد؛ مسعودی: دختری مست زجان کین همه مستوری کرد. چاپ قزوینی این بیت را ندارد. ایاصوفیه: دختر مست که این شیوهٔ مستوری کرد. مسعودی، ادیب برومند و جامع نسخ: جای آنست که در عقد نکاحش.....
۵ پرتو: ای دل که نگارندهٔ غیب.
۶ اصل: «مستوری»، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پژمان، ستایشگر، جامع نسخ، پرتو، انجوی، افشار، و جلالی نائینی: زد و چارهٔ مخموری.
۷ قزوینی و انجوی: غنچهٔ گلبن وصلم ز نسیمش بشکفت؛ پژمان: بشکفت ارگل طبعم ز نسیمش نه شگفت؛ موزهٔ ملی دهلی: گل شکفت از گل طبعم که ببویش بشکفت؛ ←

ننهفت[۹] آب که رنگش بصد آتش نرود
آنچه با خرقهٔ صوفی[۱۰] می انگوری کرد

حافظ افتادگی از دست مده زآنك حسود
عرض و مال و دل و دین در سر مغروری[۱۱] کرد

→ جلالی نائینی: غنچهٔ گلشن وصلم ز نسیمش بشکفت؛ ستایشگر: بشکفت این گل طبعم بنسیمت آری؛ پرتو: تهنیت را بمبارك قدم دختر رز؛ در چاپ افشار مطابق با متن حاضر است. در اصل، نخستین حرف «بشکفت» نقطه ندارد؛ ایاصوفیه: نشگفت از گل طبعم بنشیمن بشکفت.

۸ قزوینی و پرتو: مرغ خوش‌خوان.

۹ این کلمه در اغلب نسخ «نه بهفت» ضبط شده اما در نسخهٔ ایاصوفیه نیز بسان متن «ننهفت» ضبط شده و ظاهراً اصح و مناسب «نه‌بهفت آب» است.

۱۰ ایاصوفیه، قزوینی، انجوی، پژمان و ستایشگر و جامع نسخ: خرقهٔ زاهد.

۱۱ اصل: «مستوری» که با توجه به‌معنی بیت و ضبط نسخ مختلف چاپی و خطی اصلاح گردیده است.

۷

دوش آگهی ز یار سفرکرده داد باد

من نیز دل بباد دهم هرچه باد باد[۱]

کارم بدان رسید که هم راز[۲] خود کنم

هر شام برق لامع و هر بامداد باد

در چین طرهٔ تو دل بی‌حفاظ[۳] من

هرگز نگفت مسکن مألوف یاد باد

امروز قدر پند عزیزان شناختم

یارب روان ناصح ما از تو شاد باد

دل خون شود[۴] بیاد تو هر دم که در چمن

بند قبای غنچهٔ گل می‌گشاد باد

از دست رفته بود وجود ضعیف من

صبحم ببوی وصل تو جان بازداد باد

حافظ نهاد نیك تو کامت برآورد

جانها فدای مردم نیکونهاد باد

---

۱ اصل: بادا باد.
۲ اصل: «هم کار» که براساس نسخهٔ ستایشگر، ادیب برومند، ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی تصحیح شده است. موزهٔ ملی دهلی: کارم بآن رسید که همراز...
۳ در نسخهٔ اصل حرف آخر «حفاظ» بدون نقطه است. موزهٔ ملی دهلی: پرحفاظ.
۴ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: خون شد دلم.

۹

دوش از جناب آصف پیك بشارت آمد
کز حضرت سلیمان عشرت اشارت[۱] آمد

خاك وجود ما را از آب باده گل کن
ویران سرای دل را گاه عمارت آمد

عیبم بپوش زنهار زین[۲] خرقهٔ می‌آلود
کآن پاك دامن اینجا بهر زیارت[۳] آمد

این شرح بی‌نهایت کز حسن[۴] باز گفتند
حرفیست از هزاران کاندر عبارت آمد

امروز جای هرکس پیدا شود ز خوبان[۵]
کان ماه[۶] مجلس‌افروز اندر صدارت آمد

بر تخت جم که تاجش معراج آفتابست[۷]
همت نگر که موری با این[۸] حقارت آمد

از چشم شوخش ای دل ایمان خود نگه‌دار
کان جادوی کمانکش بر عزم غارت آمد

---

۱ نسخهٔ اصل و ایاصوفیه: «حوالت» و این با توجه به‌قافیهٔ غزل اشتباه کاتبست. قزوینی و خانلری: اشارت.
۲ قزوینی و خانلری: ای.
۳ خانلری: طهارت؛ قزوینی: کان پاك پاك دامن بهر زیارت آمد. این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه درین غزل وجود ندارد.
۴ قزوینی: زلف؛ ایاصوفیه: حسن یار گفتند.
۵ اصل: «... جای خوبان پیدا شود زهرکس» و با توجه به‌معنی و مطابق نسخ ایاصوفیه، قزوینی، خانلری و موزهٔ ملی دهلی تصحیح شده است.
۶ خانلری: شمع؛ افشار: یار.
۷ قزوینی و خانلری: آسمانست. ایاصوفیه: جامش معراج آفتابست.
۸ قزوینی: باآن.

آلودهٔ تو[۹] حـافظ فیضی ز شاه درخـواه
کان عنصر سماحت بهـر طهارت آمد[۱۰]
دریاب مجلس او دریاب وقت دریـاب[۱۱]
هان ای‌زیان‌کشیده[۱۲] وقت تجارت آمد[۱۳]

۹ ایاصوفیه: آلودهٔ چو.
۱۰ خانلری: هان ای زیان‌کشیده گاه تجارت آمد.
۱۱ قزوینی: دریاست مجلس او دریاب وقت و دریاب.
۱۲ قزوینی: زیان رسیده.
۱۳ در چاپ خانلری مصراع دوم بیت هشتم و مصراع نخستین بیت نهم بصورت یك بیت کامل مذکور و دو مصراع دیگر این غزل مفقود است. این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه نیست.

۷

دوش در حلقهٔ ما قصهٔ گیسوی تو بود
تا دل شب سخن از سلسلهٔ[۱] موی تو بود
دل که از ناوک مژگان تو در خون میگشت
باز مشتاق کمان مهرهٔ[۲] ابروی تو بود
هم عفاالله صبا کز تو پیامی میداد[۳]
ورنه درکس[۴] نرسیدیم که ازکوی تو بود
عالم از شور و شر عشق خبر هیچ نداشت[۵]
فتنه‌انگیز جهان غمزهٔ جادوی[۶] تو بود
من سرگشته هم از اهل سلامت بودم[۷]
دام راهم شکن طرهٔ گیسوی[۸] تو بود
بگشا بند قبا تا بگشاید دل من
که گشادی که مرا بود ز پهلوی تو بود
بوفای تو که بر تربت حافظ بگذر
کز جهان می‌شد و در آرزوی روی تو بود

---

۱ ایاصوفیه: سخن سلسلهٔ.
۲ فرود، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: کمانخانهٔ؛ فرهاد: کمان‌گوشهٔ.
۳ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: هم عفاالله زصبا کز تو پیامی آورد؛ فرود: هم عفاالله که صبا از تو پیامی آورد؛ فرهاد: هم عفاالله که صبا از تو پیامم میداد.
۴ فرود: باکس.
۵ اصل: «نداد» که مطابق نسخهٔ ایاصوفیه، فرود، ستایشگر، فرهاد، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی تصحیح شده است.
۶ ستایشگر: نرگس جادوی.
۷ فرود: ملامت بودم؛ ستایشگر: من سرگشته ازین در نتوانم برخواست.
۸ ایاصوفیه، ستایشگر و قزوینی: هندوی.

۷

دوش دیدم که ملایك در میخانه زدند

گل آدم بسرشتند و به پیمانه زدند

ساکنان حرم ستر و عفاف[۱] ملکوت

با من راه نشین بادهٔ مستانه[۲] زدند

آسمان بار امانت نتوانست کشید

قرعهٔ کار[۳] بنام من دیوانه زدند

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند[۴] حقیقت ره افسانه[۵] زدند

شکر ایزد که میان من و او صلح افتاد[۶]

حوریان[۷] رقص‌کنان ساغر[۸] شکرانه زدند

آتش آن نیست که بر شعلهٔ او خندد شمع[۹]

آتش آنست که در[۱۰] خرمن پروانه زدند

---

۱ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: ستر عفاف؛ پرتو: سر عفاف؛ جلالی نائینی و فرهاد: حرم و سر عفاف.

۲ خانلری: ساغر و پیمانه؛ ستایشگر و فرهاد: ساغر مستانه.

۳ فرهاد و انجوی: قرعهٔ فال.

۴ خانلری: بدیدند.

۵ ستایشگر: همه افسانه؛ افشار: ره افسانه.

۶ افشار و قزوینی: شکر آنرا...؛ موزهٔ ملی دهلی: شکر آنرا... صلح فتاد؛ فرهاد: من و تو صلح افتاد.

۷ قزوینی و جلالی نائینی: صوفیان؛ خانلری و انجوی: قدسیان.

۸ ستایشگر: بادهٔ؛ فرهاد: ساغر وپیمانه.

۹ اصل: صبح؛ و براساس نسخهٔ ایاصوفیه، قزوینی، خانلری،افشار، نسخهٔ عکسی‌دانشگاه وستایشگر اصلاح شده است؛ فرهاد و موزهٔ ملی دهلی: آتش آن نیست که برگریهٔ او خندد شمع.

۱۰ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، خانلری و فرهاد: بر.

کس چو حافظ نکشید[۱۱] از رخ اندیشه نقاب
تا سر زلف سخن[۱۲] را بقلم شانه زدند[۱۳–۱۴]

---

۱۱ اصل: «نگشود» و براساس نسخهٔ ایاصوفیه، افشار، فرود، موزهٔ ملی دهلی وستایشگر و نسخهٔ عکسی دانشگاه اصلاح شده‌است؛ قزوینی: نگشاد؛ فرهاد: نکشد.
۱۲ خانلری: سمن.
۱۳ فرهاد، فرود، موزهٔ ملی دهلی و افشار: تا سر زلف عروسان سخن (پرتو: سمن) شانه زدند.
۱۴ این غزل در نسخهٔ ستایشگر وفرهاد با اندك اختلاف دو بیت دیگر را نیز شاملست:

نقطهٔ عشق دل گوشه نشینان خون کرد — همچو آن خال که برعارض جانانه زدند
ما بصد خرمن پندار ز ره چون نرویم — چون ره آدم بیچاره بیك دانه زدند

۸*

دوش می‌آمد و رخساره برافروخته بود
تاکجا باز دل غمزدهٔ سوخته بود

رسم عاشق‌کشی و شیوهٔ شهرآشوبی
جامهٔ بود که برقامت[۱] او دوخته بود

جان عشاق سپند رخ خود می‌دانست
و آتش چهره باین[۲] کار برافروخته بود

کفر زلفش ره دین می‌زد و آن سنگین دل
در رهش‌مشعله[۳] ازچهره برافروخته‌بود[۴]

گرچه میگفت که زارت بکشم می‌دیدم
که نهانش نظری با من دلسوخته بود

دل بسی خون بهم‌آورد[۵] ولی دیده بریخت
الله الله که تلف کرد و که اندوخته بود

یار مفروش بدنیی[۶] که بسی سود نکرد
آنك یوسف بزرناسره بفروخته بود

گفت و خوش گفت برو خرقه‌بسوزان حافظ
یارب این قلب‌شناسی زکه آموخته بود

---

* این غزل در نسخهٔ اساس نیست و از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده است.
۱ افشار: طلعت.
۲ ستایشگر: آتش چهره بدین؛ فرود و ادیب برومند و قزوینی: بدین؛ خانلری: آتش چهره به‌این؛ افشار: دل عشاق سپند غم خود میدانست آتش چهره بدین.....
۳ قزوینی: در پیش مشعلی.
۴ این بیت در نسخهٔ افشار، فرود، ستایشگر، خانلری و برخی دیگر از نسخ نیامده است.
۵ ادیب برومند، قزوینی، افشار، فرود، خانلری، جامع نسخ و انجوی: خون بکف آورد؛ ستایشگر: مطابق متن.
۶ قزوینی و جامع نسخ و ستایشگر: بدنیا؛ افشار: نقد مفروش بنسیه.

۷

دوش وقت سحر از غصه نجاتم دادند
واندر آن ظلمت شب آب حیاتم دادند
بیخود از شعشعهٔ پرتو ذاتم کردند
باده از جام تجلی صفاتم دادند
چه‌مبارك سحری بود و چه فرخنده دمی[۱]
آن شب قدر که این تازه براتم دادند
من اگر کام‌روا گشتم و خوش‌دل چه عجب
مستحق بودم و اینها بزکاتم[۲] دادند
هاتف آن روز بمن مژدهٔ این دولت داد
که برآن جور و جفا[۳] صبر و ثباتم دادند[۴]
بعد ازین روی من و آینهٔ وصف جمال[۵]
که در آنجا خبر از جلوهٔ[۶] ذاتم دادند
همت حافظ و انفاس سحرخیزان بود[۷]
که ز بند غم ایام نجاتم دادند[۸]

---

۱ قزوینی، ستایشگر و پرتو: شبی.
۲ نسخهٔ اصل با رسم‌الخط عربی: زکوتم.
۳ فرهاد و قزوینی: که بدان...؛ پرتو:.. جور و ستم.
۴ در چاپ افشار این بیت بجای بیت بالا آمده است:
من همان روز بدیدم که ظفر خواهم یافت — که برافسوس عدو صبر و ثباتم دادند.
۵ افشار: آینه و حسن و جمال؛ پرتو: حسن جمال؛ ستایشگر: آینهٔ چهرهٔ یار؛ فرهاد: آینهٔ حسن رخش؛ فرود: حسن صفات.
۶ اصل: «عالم» که براساس نسخه‌های فرهاد، قزوینی، ایاصوفیه و ستایشگر تصحیح شده است؛ افشار و پرتو: پرتو.
۷ پرتو: همت پیرمغان و نفس رندان بود؛ فرهاد: همت عالی انفاس سحرخیزان بود. ایاصوفیه: بعدازین روی من آید صفت وصف جمال.
۸ در چاپ قزوینی و برخی از نسخ دیگر این بیت نیز دیده می‌شود:
این همه شهد و شکر کز سخنم می‌ریزد — اجر صبریست کز آن شاخ نباتم دادند
علاوه براین در نسخهٔ ستایشگر چهار بیت دیگر هم درین غزل وجود دارد: ←

۵*

دی پیر می‌فروش که ذکرش بخیر باد
گفتا شراب نوش و غم دل ببر زیاد

گفتم بباد می‌دهدم باده ننگ و نام[1]
گفتا قبول کن سخن و هرچه باد باد

سود و زیان و مایه چو خواهد شدن ز دست
گو بهر این معامله غمگین مباش و شاد

بادت بدست باشد اگر دل نهی بهیچ
در معرضی که تخت سلیمان رود بباد

حافظ گرت زپند حکیمان ملالتست
کوته کنیم قصه که[2] عمرت دراز باد[3]

→شدم از عشق رخش بیخود وحیران گشتم — خبر از واقعهٔ لات و مناتم دادند
شکر شکر بشکرانه بیفشان ای دل — که نگار خوش شیرین حرکاتم دادند
کیمیاییست عجب بندگی پیر مغان — خاك او گشتم و چندین درجاتم دادند
بحیات ابد آنروز رسانید مرا — خط آزادگی از حس مماتم دادند

* این غزل در نسخهٔ اساس نیست و از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده است.
۱ ستایشگر، قزوینی و جامع نسخ: نام و ننگ.
۲ ستایشگر: قصه و.
۳ تعداد ابیات این غزل در نسخهٔ قزوینی و ادیب برومند نیز بسان متن است اما دربعضی از نسخ منجمله نسخهٔ ستایشگر و فرود دو بیت دیگر هم دارد:
پرساز جام باده و یاد جهان مکن — این بشنو از حکایت جمشید و کیقباد
جامع نسخ حافظ:
پر کن زباده جام و دمادم بگوش هوش — بشنو ازو حکایت جمشید و کیقباد
در آرزوی آنکه رسد زو براحتی* — جان در درون سینه غم عشق او نهاد
* فرود: رسد جان براحتی؛ جامع نسخ: دل براحتی.

۸

دیدم بخواب خوش که بدستم پیاله بود
تعبیر رفت و کار بدولت حواله بود

چل‌سال[۱] رنج و غصه کشیدیم و عاقبت
تدبیر ما بدست[۲] شراب دوساله بود

آن نافهٔ مراد که میخواستم ز بخت
در چین زلف آن بت مشکین‌کلاله بود

از دست برده بود خمار غمم سحر[۳]
دولت مساعد آمد و می در پیاله بود

برآستان میکده خون[۴] میخورم مدام
روزی‌ما ز خوان کرم[۵] این نواله بود

هرکو نکاشت مهر ز خوبی[۶] گلی نچید
در ره گذار باد[۷] نگهبان لاله بود

بر طرف گلشنم گذر افتاد وقت صبح
آن دم که کار مرغ چمن آه وناله بود

دیدیم شعر دلکش حافظ بمدح شاه[۸]
یك بیت[۹] ازآن‌سفینه[۱۰] به‌از صد رساله بود[۱۱]

---

۱ ایاصوفیه: سی سال. ۲ خانلری: تدبیر آن بجام.
۳ ایاصوفیه و خانلری: وجودم خمار غم؛ جامع نسخ: خمار غمم ولی.
۴ خانلری: غم، موزهٔ ملی دهلی: خون میخورم ولیك نه‌جای شکایتست.
۵ قزوینی: قدر. ۶ قزوینی و خانلری: مهروزخوبی؛ موزهٔ ملی دهلی: زخوبان.
۷ خانلری: باغ؛ جامع نسخ: در رهگذار باد نگهبان ژاله بود.
۸ خانلری: گل برجریده گفتهٔ حافظ همی نوشت.
۹ خانلری: هر بیت.
۱۰ قزوینی: ازین قصیده؛ موزهٔ ملی دهلی: ازین سفینه.
۱۱ این غزل در چاپ قزوینی شامل بیت دیگری نیز هست که مقطع غزلست:
آن شاه تندحمله که خورشید شیرگیر پیشش بروز معرکه کمتر غزاله بود

۷

دیدی ای دل کـه غم عشق دگربار چه کرد[۱]
چـون بشد دلبر و با یـار وفـادار چه‌کرد
آه از آن[۲] نرگس جادو که چه بازی انگیخت
آه[۳] از آن مست که با مردم هشیار چه‌کرد
اشك مـن رنگ شفق یافت ز بی‌مهری یار
طالع بی‌شفقت بین که درین کار[۴] چه‌کرد
برقـی از منزل لیـلی بـدرخشید سحـر
وه کـه با خرمن مجنـون دل‌افگار چه‌کرد
ساقیا جام میم ده[۵] کـه نگارنـدهٔ غیب
نیست معلوم[۶] کـه در پردهٔ اسرار چه‌کرد
آنـك پـر نقش زدی[۷] دایـرهٔ مینـایـی
کس ندانست[۸] که درگردش پرگار چه‌کرد
فکر عشق آتش غم بر دل حافظ میسوخت[۹]
یار دیرینـه ببینیـد کـه بـا یـار چه کرد

---

۱ ستایشگر: دیدی ای دل که دگر بار غم یار چه کرد.
۲ ایاصوفیه: وه که آن...
۳ خانلری: وآه؛ ستایشگر: وای؛ افشار: آخ.
۴ ستایشگر: که دگر بار.
۵ موزهٔ ملی دهلی، افشار و ستایشگر: ساقیا باده بیاور.
۶ افشار: کس ندانست.
۷ خانلری، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، افشار و ستایشگر: پرنقش زد این.
۸ افشار: نیست معلوم.
۹ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، افشار، انجوی و ستایشگر: فکر عشق آتش غم در دل حافظ زد و سوخت؛ خانلری: فکر عشق آتش غم خرمن حافظ میسوخت؛ جامع نسخ: فکر عشق آتش غم در دل حافظ زد و سوخت.

۷*

دیریست[۱] که دلدار پیامی نفرستاد
ننوشت کلامی و سلامی[۲] نفرستاد

صد نامه فرستادم و آن شاه سواران
پیکی ندوانید و پیامی[۳] نفرستاد

سوی من وحشی‌صفت عقل رمیده[۴]
آهوروشی کبک خرامی نفرستاد

دانست‌که خواهد شدنم مرغ‌دل ازدست
وز آن‌خط چون‌سلسله دامی نفرستاد

فریاد که آن ساقی شکر لب سرمست
دانست که مخمورم و جامی نفرستاد

چندانك زدم لاف‌کرامات و مقامات
هیچم خبر از هیچ مقامی نفرستاد

حافظ بادب باش که واخواست نباشد
گر شاه پیامی بغلامی نفرستاد

---

* این غزل با نسخهٔ ایاصوفیه کاملا یکسانست.
۱ جامع نسخ و افشار: دیرست.
۲ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: سلامی و کلامی.
۳ قزوینی: سلامی.
۴ افشار: صفت و عقل رمیده.

۱۱

راهی بزن که آهی بر ساز[۱] آن توان زد
شعری بخوان که با او[۲] رطل گران توان زد

بر آستان جانان گر سر توان نهادن
گلبانگ سربلندی بر آسمان توان زد

قد خمیدهٔ ما سهلت نماید اما
برچشم دشمنان تیر از این‌کمان توان[۳] زد

در خانقه نگنجد اسرار عشق بازی[۴]
جام می مغانه هم با مغان توان زد

درویش را نباشد نزل[۵] سرای سلطان
ماییم و کهنه دلقی کاتش در آن توان زد

اهل نظر دو عالم در یك نظر ببازند
عشقست و داو اول بر نقد جان توان زد

گر دولت وصالش[۶] خواهد دری گشودن
سرها بدین تخیل[۷] بر آستان توان زد

عشق و شباب و رندی مجموعهٔ مرادست
چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد[۸]

---

۱ فرود، جلالی نائینی و ستایشگر: بر یاد.
۲ موزهٔ ملی دهلی،فرود، ادیب برومند و ستایشگر: باآن.
۳ کلمهٔ «توان» در نسخهٔ اصل افتاده است.
۴ ادیب برومند، جلالی نائینی، فرود و پرتو: اسرار عشق و مستی.
۵ ادیب برومند، فرود، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و ستایشگر: برگ.
۶ قزوینی و ستایشگر: وصالت.
۷ اصل: «تجلی» و مطابق نسخه‌های ایاصوفیه، ادیب برومند، فرود، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی وستایشگر تصحیح گردیده است؛ نسخهٔ عکسی دانشگاه: سرها درین‌تخیل.
۸ ستایشگر: ساقی بیا که جامی در این زمان توان زد.

شدره‌زن‌سلامت زلف[9] تو وین عجب نیست
گر[10] راه‌زن تو باشی صد کاروان توان زد

بر عزم کامرانی فالی بزن چه دانی
ممکن که گوی فرصت در آن‌میان توان‌زد[11]

حافظ. بحق قرآن کز شید و زرق بازآی[12]
باشدکه گوی عشقی[13] دراین‌جهان[14] توان‌زد[15]

---

۹ موزهٔ ملی دهلی: سلامت عشق.
۱۰ ستایشگر: چون؛ جامع نسخ: گر راهرو.
۱۱ ادیب برومند: باشد کزین تفأل رطل‌گران توان زد. چاپ قزوینی و نسخهٔ ایاصوفیه این بیت را ندارد.
۱۲ ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: کز زرق وشید بازآ؛ ستایشگر و فرود: کز زرق وشید باز آی.
۱۳ نسخهٔ عکسی دانشگاه، جامع نسخ، ایاصوفیه و ستایشگر: گوی عیشی.
۱۴ موزهٔ ملی دهلی: در آن میان؛ ادیب برومند: در این میان.
۱۵ در نسخهٔ ستایشگر این غزل دارای سه بیت دیگرهم هست‌که در نسخهٔ ادیب برومند نیز بیت اول و سوم با اندك اختلافی مندرج است.

از شرم در حجابم ساقی تلطفی کن — باشدکه بوسهٔ چند برآن دهان توان‌زد
باعقل و فهم ودانش داد سخن توان داد — چون جمع‌شد معانی گوی بیان توان‌زد
بر جویبار چشمم گرسایه افکند دوست — بر خاك رهگذارش آب روان توان‌زد

۱۱

رسید مژده که آمد بهار و سبزه دمید
وظیفه گر برسد مصرفش گلست و نبید
صفیر مرغ برآمد بط شراب کجاست
فغان فتاد به بلبل نقاب گل که کشید
مکن زغصه شکایت که در طریق طلب[۱]
براحتی نرسید آنك زحمتی نکشید
ز روی ساقی مهوش گلی بچین امروز
که گرد عارض بستان خط بنفشه دمید
من‌این‌مرقع‌رنگین چوگل بخواهم سوخت
که پیر درد[۲] فروشش بجرعهٔ نخرید[۳]
عجایب ره عشق ای رفیق بسیارست
زپیش آهوی این دشت شیرنر بدوید[۴]
چنان کرشمهٔ ساقی دلم زدست ببرد
که باکسی دگرم نیست برگ گفت‌وشنید
زمیوهای بهشتی بذوق[۵] دریابد
هرآنك سیب زنخدان شاهدی بگزید[۶]
بکوی عشق منه بی دلیل راه قدم
که گم شد آنکه درین ره برهبری نرسید

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: طریق ادب.
۲ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: باده.
۳ این بیت در چاپ خانلری وجود ندارد.
۴ جامع نسخ و موزهٔ ملی دهلی: برمید.
۵ جامع نسخ، خانلری و موزهٔ ملی دهلی: چه ذوق.
۶ جامع نسخ، قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی: نگزید. ایاصوفیه: شاهدان نگزید.

خدایرا مددی ای دلیل راه حرم
که نیست بادیهٔ عشق را کرانه پدید
گلی نچید زبستان آرزو حافظ
مگر نسیم مروت درین هوا نوزید[۷]

۷ ابیات ششم، نهم، دهم و یازدهم این غزل در چاپ قزوینی نیست. مقطع غزل در چاپ قزوینی این بیت است که بانسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیز برابرست:
بهار میگذرد دادگسترا دریاب که رفت موسم وحافظ هنوز می نچشید
ولی در چاپ خانلری غزل باین بیت ختم میشود:
شراب نوش‌کن و جام زر بحافظ ده که پادشه بکرم جرم صوفیان بخشید

۸

رسید مژده که ایام غم نخواهد ماند
چنان نماند و چنین نیز هم[۱] نخواهد ماند

غنیمتی شمر ای شمع وصل پروانه
که این معامله تا صبحدم نخواهد ماند

من ارچه در نظر یار خاکسار[۲] شدم
رقیب نیز چنین محترم نخواهد ماند

چه‌جای‌شکر وشکایت ز نقش نیک‌وبدست[۳]
که[۴] برصحیفهٔ هستی رقم نخواهد ماند

سرود مجلس جمشید گفته‌اند این بود
که جام باده بیاور که جم نخواهد ماند[۵]

توانگرا دل درویش خود[۶] بدست آور
که مخزن زر و گنج و درم[۷] نخواهد ماند

برین[۸] رواق زبرجد نوشته‌اند بزر
که جز نکویی اهل کرم نخواهد ماند

---

۱ در اصل کلمهٔ «هم» افتاده است که با توجه به‌ضبط سایر نسخ آورده شد.
۲ ستایشگر: یار خوار وزار.
۳ اصل: «نقش بندانست» و مطابق نسخ: فرهاد، فرود، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انشار، ستایشگر، پرتو و خانلری و ایاصوفیه تصحیح گردیده است.
۴ فرود، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: چو.
۵ موزهٔ ملی دهلی: بیار جام که جمشید هم (پرتو: جمشیدجم) نخواهد ماند؛ فرهاد: بیار باده که دوران جم نخواهد ماند. در نسخهٔ ایاصوفیه این بیت نیست.
۶ پرتو: درویش را.
۷ فرود، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، افشار و ستایشگر: گنج درم. ضبط نسخهٔ فرهاد: برابر متن است.
۸ ایاصوفیه و قزوینی: بدین؛ فرهاد: درین.

زمهربانی جانان طمع مبر حافظ[۹]
که نقش جور و نشان ستم[۱۰] نخواهد ماند[۱۱]

---

۹ ستایشگر: طمع مبر ای دوست.
۱۰ ستایشگر: نشان کرم.
۱۱ در نسخهٔ خطی ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر و در چاپ قزوینی و خانلری این بیت نیز درین غزل هست:
چو پرده‌دار بشمشیر میزنند همه را کسی مقیم حریم حرم نخواهد ماند.
نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ افشار این بیت را هم با اندك اختلاف دارند:
سحر کرشمهٔ وصلش بشارتی خوش داد که کس همیشه گرفتار غم نخواهد ماند.
افشار: کرشمهٔ لطفم.

۸

روشنی طلعت تو ماه ندارد
پیش تو گل رونق گیاه ندارد

گوشهٔ ابروی تست منزل جانم[۱]
خوشتر ازین گوشه پادشاه ندارد

دیدم و آن[۲] چشم دل سیه که تو داری
جانب هیچ آشنا نگاه ندارد

خون خور و خامش نشین کآن دل[۳] نازک
طاقت فریاد دادخواه ندارد

رطل گرانم ده ای مرید خرابات
شادی شیخی که خانقاه ندارد

نی[۴] من تنها کشم تطاول زلفت
کیست که او داغ این[۵] سیاه ندارد

گو برو و آستین بخون[۶] جگر شوی[۷]
هرکه درین آستانه[۸] راه ندارد

حافظ اگر سجدهٔ تو کرد مکن عیب
کافر عشق ای صنم گناه ندارد[۹]

---

۱ انجوی: منظر چشمم.
۲ ستایشگر: دیدم آن؛ انجوی و فرهاد: دیده‌ام آن.
۳ فرود: تن.
۴ ستایشگر: نه.
۵ فرود، قزوینی و ستایشگر: آن؛ جامع نسخ: مطابق متن.
۶ اصل: «برو آستین زخون» و مطابق نسخهٔ ایاصوفیه، فرود، فرهاد، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر تصحیح شده است.
۷ نسخهٔ اصل: بشوی.
۸ اصل: «آشیانه» که براساس اغلب نسخ وازجمله نسخهٔ ایاصوفیه اصلاح گردیده‌است.
۹ این غزل درچاپ قزوینی مشتمل بر ده بیت است و دو بیت دیگر آن بدین شرح است:←

۶

رو بر رهش نهادم و بر من گذر نکرد
صد لطف چشم داشتم و[۱] یك نظر نکرد
سیل سرشك ما[۲] ز دلش کین بدر نبرد[۳]
در سنگ خاره قطرهٔ باران اثر نکرد
یارب تو آن[۴] جوان دلاور نگاه دار
کز تیر آه[۵] گوشه نشینان حذر نکرد
میخواستم‌که میرمش‌اندر قدم چو شمع[۶]
او خود گذر بما[۷] چو نسیم سحر نکرد
ماهی و مرغ دوش ز افغان من نخفت[۸]
آن[۹] شوخ‌دیده‌بین‌که‌سرازخواب[۱۰] بر نکرد
کلك زبان بریدهٔ[۱۱] حافظ در انجمن
باکس نگفت راز تو تا ترك سر نکرد[۱۲]

→ تا چه کند با رخ تو دود* دل من — آینه دانی که تاب آه ندارد
شوخی نرگس نگرکه پیش تو بشکفت — چشم دریده ادب نگاه ندارد
* فرهاد: آه.
در نسخهٔ ستایشگر بیتی دیگر نیز وجود دارد:
ای شه خوبان بعاشقان نظری کن — هیچ شهی چون شما سپاه ندارد

---

۱ خانلری: داشتم او.
۲ موزهٔ ملی دهلی: سرشك من.
۳ پرتو: زدلش راه درنبرد.
۴ ایاصوفیه، خانلری و افشار: این.
۵ خانلری: کز دود وآه؛ ایاصوفیه: کز آه و دود.
۶ ایاصوفیه، خانلری و افشار: چو صبح.
۷ انجوی: به من؛ افشار و ستایشگر و ایاصوفیه: او خود بما گذر.
۸ ایاصوفیه، خانلری، موزهٔ ملی دهلی، افشار، انجوی و پرتو: دوش نخفت از فغان من.
۹ ایاصوفیه، قزوینی، خانلری، افشار و پرتو: وان.
۱۰ خانلری: خاك.
۱۱ ایاصوفیه، خانلری، موزهٔ ملی دهلی، افشار و ستایشگر: زبان کشیده.
۱۲ این بیت نیز در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، افشار، ستایشگر، قزوینی و خانلری و نسخهٔ ←

۶

روز وصل دوستداران یاد باد
یاد باد آن روزگاران یاد باد
کامم از تلخی غم چون زهر گشت
بانگ نوش شادخواران یاد باد[1]
گرچه یاران فارغند از یاد من
از من ایشانرا هزاران یاد باد
مبتلا گشتم درین بند بلا[2]
کوشش آن حق‌گزاران یاد باد
گرچه صد رودست در چشمم مدام
زنده‌رود و[3] باغکاران یاد باد
راز حافظ بعد ازین ناگفته ماند
ای دریغ آن[4] رازداران یاد باد[5]

← ایاصوفیه درین غزل مذکور است:
جانا کدام سنگ دل سست مذهبست* کو پیش زخم تیغ* تو جانرا سپر نکرد
* ایاصوفیه، قزوینی، انجوی و پرتو: سنگ دل بی‌کفایتست؛ ستایشگر: سنگ دل سست همتست.
* افشار و ستایشگر: زخم تیر.

---

۱ ایاصوفیه: شادخواران نوش باد.
۲ ایاصوفیه و قزوینی: بند و بلا.
۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: زنده رود باغ.
۴ ایاصوفیه و قزوینی: دریغا رازداران. ضبط متن با نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، نسخهٔ جلالی نائینی و چاپ افشار برابر است.
۵ این بیت نیز در چاپ افشار مندرج است:
این زمان درکس وفاداری نماند زان وفاداران و یاران یاد باد

۷

روز هجران و شب فرقت یار آخر شد
زدم این فال و گذشت اختر وکار آخر شد

بر من آن[۱] ناز و تنعم که خزان میفرمود
عاقبت در قدم باد بهار آخر شد

شکر ایزد که باقبال کله گوشهٔ گل[۲]
نخوت باد دی و شوکت خار آخر شد

صبح امید که بد[۳] معتکف پردهٔ غیب
گو برون آی که کار شب تار آخر شد

باورم نیست ز بد عهدی ایام هنوز[۴]
قصهٔ غصه که در دولت یار آخر شد[۵]

ساقیا لطف نمودی قدحت پر می باد
که بتدبیر تو تشویش خمار آخر شد

در شمار ارچه نیاورد کسی حافظ را
شکرکان غصهٔ[۶] بی‌حد و شمار آخر شد[۷]

---

۱ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و قدسی و انجوی: آن همه ناز و تنعم؛ افشار و جلالی نائینی: این همه ناز و تنعم.
۲ موزهٔ ملی دهلی: شکر ایزد که ببوی گل نوروزی باز.
۳ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی: شد.
۴ ایاصوفیه و افشار: ایام و هنوز.
۵ موزهٔ ملی دهلی:
ساقی بخت دلفروز بماناد مدام   که به تیمار وی اندوه خمار آخر شد
۶ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: محنت؛ افشار: شکرکان زحمت بیرون زشمار آخر شد.
۷ این غزل در چاپ قزوینی دارای بیتی دیگر هم هست:
آن پریشانی شبهای دراز و غم دل   همه در سایهٔ گیسوی نگار آخر شد.

۷*

زدل برآمدم و کار برنمی‌آید
ز خود برون شدم و یار[۱] در نمی‌آید

درین خیال بسر شد زمان عمر و هنوز[۲]
بلای زلف درازت[۳] بسر نمی‌آید

چنان بحسرت خاك در تو می‌میرم
که آب زندگیم در نظر نمی‌آید

بسم حکایت دل هست با نسیم سحر
ولی ببخت من امشب سحر نمی‌آید

مگر بروی دلارای یار ما[۵] ورنی
بهیچ وجه دگر کار برنمی‌آید

فدای دوست نکردیم عمر و مال دریغ
که کار عشق بما[۶] این‌قدر نمی‌آید

زبس که شد دل حافظ رمیده از هر کس[۷]
کنون ز حلقهٔ زلفت بدر نمی‌آید

---

* این غزل در نسخهٔ قزوینی و نسخهٔ اساس و برخی دیگر از نسخ نیامده و منقول از نسخهٔ ایاصوفیه است.

۱ حرف «ر» در اصل افتاده است.

۲ جامع نسخ: دریغ عمر و هنوز.

۳ ستایشگر و فرود: زلف سیاهت.

۴ ستایشگر: زبخت.

۵ انجوی:
نگر به‌روی دلارای یار من ورنه   به‌هیچگونه دگر کار برنمی‌آید

۶ اصل: «بمن» که براساس نسخهٔ ستایشگر، فرود و جامع نسخ و چاپ انجوی تصحیح شده است.

۷ انجوی و جامع نسخ: از همه کس.

۹

زهی خجسته زمانی که یار بازآید
بکام غمزدگان غمگسار بازآید
بپیش شاه[۱] خیالش کشیدم ابلق چشم
بدان امید که آن شهسوار بازآید
در انتظار خدنگش همی برد دل صید
خیال آنك برسم شکار بازآید[۲]
مقیم برسر راهش نشسته‌ام چون گرد
بدین[۳] هوس که بدین[۴] ره‌گذار بازآید
اگر نه درخم چوگان او رود سر من
زسر چه‌گویم[۵] وسرخود چه‌کار بازآید
دلی که با سر زلفین او قراری کرد[۶]
گمان مبر که بدان[۷] دل قرار بازآید
سرشك من نزند موج برکنار چو بحر
اگر میان ویم در کنار بازآید[۸]
چه جورها که کشیدند بلبلان از گل[۹]
ببوی آنك دگر نوبهار بازآید

---

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: خیل؛ جامع نسخ حافظ با متن برابرست.
۲ و۸ این دو بیت در نسخهٔ قزوینی نیست اما در جامع نسخ حافظ مندرجست. بیت سوم این غزل در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی چنین است: بانتظار خدنگش همی برد دل صید خیال آنکه برسم شکار باز آید.
۳ جامع نسخ، انجوی، ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی: بدان. ۴ ایاصوفیه: بدان.
۵ قزوینی: زسر نگویم؛ جامع نسخ: اگرنه در خم چوگان رود سرم چون گوی ز سر چه‌گویم.......
۶ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: داد.
۷ ایاصوفیه: در آن.
۹ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: از دی؛ و ظاهراً اصح همین است.

زنقش بند قضا هست امید آن حافظ
که همچو سرو بـدست[۱۰] نگار باز آید

۱۰ ایاصوفیه: بدست؛ انجوی و جامع نسخ: بدستم؛ نسخه بدل جامع نسخ: به‌دست آن نگار.

۶

ساقی ار باده از این دست بجام اندازد
عارفان را همه در شرب مدام اندازد

ورچنین پیش[1] خم زلف نهد دانهٔ خال
ای بسا مرغ خرد را که بدام اندازد

ای خوشا حالت[2] آن مست که در پای حریف[3]
سرو دستار[4] نداند که کدام اندازد

روز در کسب هنر کوش که می‌خوردن روز
دل چون آینه[5] در زنگ ظلام اندازد

آن زمان وقت می صبح فروغست[6] که شب
گرد خرگاه افق پردهٔ شام اندازد[7]

باده با محتسب شهر ننوشی حافظ[8]
بخورد باتومی[9] وسنگ بجام اندازد[10]

---

۱ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ادیب برومند، فرود و فرهاد: زیر.
۲ قزوینی: دولت؛ ایاصوفیه: طالع.
۳ ادیب برومند و فرهاد: در پای‌حبیب.
۴ اصل: «زر و سر هردو» که براساس نسخ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ادیب برومند، فرود و فرهاد تصحیح شده است.
۵ اصل: «دل آیینه چو»؛ اصلاح متن با توجه به‌معنی بیت و ضبط نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، ایاصوفیه، ادیب برومند و چاپ قزوینی بعمل آمده است.
۶ موزهٔ ملی دهلی، فرود، فرهاد و ادیب برومند: صبح فروزست؛ نسخه بدل جامع نسخ: مهرفروز – مهرفروغ.
۷ این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه نیست.
۸ قزوینی: ننوشی زنهار.
۹ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ادیب برومند، فرود، فرهاد و جامع نسخ: بخورد باده‌ات.
۱۰ در چاپ قزوینی علاوه‌بر ابیات فوق دوبیت دیگر نیز وجود دارد:

زاهد خام‌که انکار می وجام کند[11] پخته گردد چو نظر بر می خام اندازد
حافظا سر زکله‌گوشهٔ[12] خورشید برآر بختت ار قرعه بدان ماه تمام اندازد.

۱۱ جامع نسخ، فرهاد و ادیب برومند: زاهد خام‌طمع برسر انکار بماند.
۱۲ فرهاد: زاهدا سربکله‌گوشهٔ.

۹

ساقی حدیث سرو و گل و لاله میـرود
وین بحث[۱] بـا ثلاثـهٔ غسالـه میرود
می‌ده که نوعروس چمن[۲] حدحسن یافت
کار این زمـان زصنعت دلالـه میرود
شکر شکن شوند کنون[۳] طـوطیان هند
زین قند پارسی که به بنگالـه میرود
طی مکان ببین و زمان[۴] در سلوك شعر
کین طفل یك شبه ره صد ساله میرود
آن چشم جـادوانهٔ عـابد فـریب بین
کش کـاروان سحـر زدنبالـه میرود
خوی‌کرده می‌خرامد و برعارض سمن[۵]
از شـرم روی او عرق ژالـه[۶] میرود[۷]
از ره مرو بعشوهٔ[۸] دنیا که این عجوز
مکاره مـی‌نشیند و محتالـه[۹] میرود

---

۱ ایاصوفیه: وین قصه.
۲ خانلری: می‌خور که نوعروس جهان؛ فرود: می‌خـور کـه نوعروس چمن؛ ایاصوفیه: نوعروس سخن.
۳ ایاصوفیه، فرهاد، فرود، قزوینی، خانلری و موزهٔ ملی دهلی: همه.
۴ خانلری و موزهٔ ملی دهلی: طی زمان ببین و مکان؛ جامع نسخ: طی زمین ببین و مکان.
۵ اصل: «سخن» که براساس نسخهٔ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی وفرود و چاپ خانلری تصحیح شده است.
۶ خانلری و موزهٔ ملی دهلی: عرق از ژاله؛ فرود: از رشك روی او عرق ژاله؛ جامع نسخ: وز رشك روی او عرق از ژاله میرود.
۷ این بیت در چاپ قزوینی نیامده است.
۸ خانلری: ایمن مشو ز محنت؛ فرهاد: از ره مرو زعشوهٔ.
۹ ایاصوفیه: مکاره.

باد بهار می‌وزد از گلستان[۱۰] شاه
وز ژاله باده در قدح لاله میرود[۱۱]

حافظ ز شوق مجلس سلطان غیاث‌دین[۱۲]
خامش[۱۳] مشو که کار تو از ناله میرود

۱۰ فرهاد و موزهٔ ملی دهلی: بوستان.
۱۱ چاپ خانلری این بیت را ندارد.
۱۲ ایاصوفیه: درین‌نسخه ابتدا جلال‌دین‌ضبط شده ولی دوباره عبارت بصورت «غیاث‌دین» در زیر آن اصلاح شده است.
۱۳ جامع نسخ و قزوینی: غافل.

۸

سالها دفتر ما در گرو صهبا بود
رونق میکده از درس و دعای ما بود

نیکی پیر مغان بین که چو ما بدمستان
هرچه کردیم بچشم کرمش زیبا بود

دفتر دانش ما جمله بشویید بمی
که فلك دیدم و در کین من[1] دانا بود

دل چو پرگار بهر سو دورانی می‌کرد[2]
واندر آن دایره سرگشتهٔ[3] پابرجا بود

مطرب از درد محبت عملی می‌پرداخت[4]
که حکیمان جهان را مژه خون پالا بود

می‌شکفتم زطرب زآنك چوگل برلب جوی
برسرم سایهٔ آن سرو سهی بالا بود

پیر گلرنگ من اندر حق ازرق پوشان
رخصت خبث نداد ارنه حکایتها بود

قلب اندودهٔ حافظ بر او خرج مکن[5]
که[6] معامل بهمه عیب نهان بینا بود[7–8]

---

۱ قزوینی و چاپ قدسی: قصد دل دانا.
۲ اصل: «بهرسوی که دورانی زد» که براساس نسخه‌های ایاصوفیه، قزوینی، افشار و موزهٔ ملی دهلی تصحیح شده است. ایاصوفیه (در یکجا): «زهرسو دورانی می کرد».
۳ اصل: «اندرآن دایره سرگشته و» و مطابق نسخهٔ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی اصلاح شده است.
۴ موزهٔ ملی دهلی: مطرب از درد محبت غزلی میپرداخت؛ مسعودی: عملی خوش پرداخت.
۵ ایاصوفیه، قزوینی، جامع نسخ و مسعودی: خرج نشد.
۶ قزوینی: کاین. ۷ موزهٔ ملی دهلی: دانا بود.
۸ این غزل در چاپ قزوینی شامل یك بیت بیش‌از چاپ حاضر است بدین شرح:
از بتان آن طلب ار حسن شناسی ای دل کاین کسی گفت که در علم نظر بینا بود.

۸

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد
و آنچه خود داشت ز بیگانه[۱] تمنا میکرد

گوهری را که بپرورد بسا در همه عمر[۲]
طلب از گمشدگان لب دریا[۳] میکرد

مشکل خویش بر پیر مغان بردم دوش[٤]
کو بتأیید نظر حل[٥] معما میکرد

دیدمش[٦] خرم و خوش دل[۷] قدح[۸] باده بدست
و اندر آن آینه صد گونه تماشا میکرد

گفتم این جام جهان بین بتو کی داد حکیم
گفت آن روز که این گنبد مینا میکرد

گفت آن[۹] یار کزو گشت سردار بلند
جرمش آن[۱۰] بود که اسرار هویدا میکرد

فیض روح‌القدس ار باز[۱۱] مدد فرماید
دیگران هم بکنند آنچه مسیحا میکرد

---

۱ ستایشگر: آنچه خود داشت ز میخانه؛ ایاصوفیه: آنچه خود داشت زبیگانه.
۲ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، خانلری و ستایشگر: گوهری کز صدف‌کون و مکان بیرونست؛ افشار: گوهری راکه بپرورد صدف در همه عمر؛ جامع نسخ: گوهری‌کز صدف کون ومکان بیرون بود.
۳ ایاصوفیه و افشار: ره دریا.
۴ انشار: پیر مغان برد که او؛ جامع نسخ: گفتم دوش.
۵ خانلری: حال معما؛ ستایشگر: که بتأیید نظر....
۶ اصل: «دیدم». و مطابق نسخهٔ ایاصوفیه، قزوینی، جامع نسخ و برخی دیگر از نسخه‌ها و با توجه به‌وزن مصراع تصحیح شده است.
۷ قزوینی و خانلری: خرم و خندان؛ افشار: فارغ و خرم.
۸ ایاصوفیه: قدحی.
۹ موزهٔ ملی دهلی: گفت از آن؛ جامع نسخ: گفتم آن.
۱۰ قزوینی و ستایشگر: این.
۱۱ افشار: روح‌القدس ار زانك.

گفتمش زلف چو زنجیر بتاب از پی چیست[۱۲]
گفت حافظ گلهٔ از شب یلدا[۱۳] میکرد[۱۴]

---

۱۲ قزوینی؛ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: سلسلهٔ زلف بتان از پی چیست؛ افشار: گفتمش سلسلهٔ زلف بتان از پی کیست؛ ایاصوفیه: چو زنجیر بتان.....
۱۳ ایاصوفیه، قزوینی، خانلری، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: از دل شیدا.
۱۴ در چاپ قزوینی و نسخهٔ ستایشگر دو بیت دیگر بدین شرح ذکر شده است که دومین بیت آن در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیز موجود است:

بیدلی در همه احوال خدا با او بود	او نمیدیدش و از دور خدارا میکرد
این همه شعبدهٔ خویش* که میکرد اینجا	سامری پیش عصا و یدبیضا میکرد

* موزهٔ ملی دهلی: آن همه شعبده از عقل؛ ستایشگر: این همه شعبدهٔ عقل.

۱۰

ستارهٔ بدرخشید و ماه مجلس شد
دل رمیدهٔ ما را رفیق و مونس شد
نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت
بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد
ببوی او دل شیدای[۱] عاشقان چو صبا
فدای عارض نسرین و چشم نرگس شد
بصدر مصطبه‌ام[۲] می‌نشاند اکنون دوست
گدای شهر نگه کن که میر مجلس شد
خیال آب خضر بست و جام کیخسرو[۳]
بجرعه‌نوشی سلطان ابوالفوارس شد[۴]
طرب سرای محبت کنون شود معمور
که طاق ابروی یار منش مهندس شد
لب از ترشح می پاك کن ز بهر خدا[۵]
که خاطرم بهزاران گنه موسوس شد[۶]
کرشمهٔ تو شرابی بعارفان پیمود[۷]
که علم بیخبر افتاد و عقل بی‌حس شد

۱ ایاصوفیه، قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی و افشار: دل بیمار.
۲ افشار: بصدر مرتبه‌ام؛ نسخه بدل جامع نسخ: بصدر میکده‌ام.
۳ قزوینی: اسکندر.
۴ نسخهٔ ایاصوفیه این بیت را ندارد.
۵ قزوینی: برای خدا؛ خانلری: زبهر خدای.
۶ این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه دوبار نوشته شده و دوکلمهٔ آخر درهردوجا «مؤسس شد» ضبط شده است.
۷ موزهٔ ملی دهلی: بعاشقان بنمود.

ز راه میکده یاران عنان بگردانید
چراکه حافظ ازاین‌راه رفت‌ومفلس شد

چو زر عزیز وجودست نظم من آری
قبول دولتیان کیمیای این مس شد[۸]

۸ این غزل درچاپ خانلری مشتمل‌بر هفت بیت است و ابیات پنجم، هشتم و دهم را ندارد.

۱۰

سحر بلبل حکایت با صبا کرد
که عشق روی گل با ما[1] چها کرد
از آن رنگ رخم خون در دل انداخت[2]
وزین[3] گلشن بخارم مبتلا کرد
غلام همت آن نازنینم
که کار خیر بی روی و ریا کرد[4]
خوشش باد آن[5] نسیم صبگاهی
که درد شب نشینانرا دوا کرد
من از بیگانگان دیگر[6] ننالم
که با من هر چه کرد آن آشنا کرد
گر از سلطان[7] طمع کردم خطا بود
ور از دلبر وفا جستم جفا کرد
بقاب‌گل کشیده[8] زلف سنبل
گره بند قبا چون[9] غنچه وا کرد

---

۱ افشار: با من؛ نسخه بدل جامع نسخ: که عشق گل به ما دیدی چها کرد.
۲ قزوینی: افتاد؛ افشار: خون دل انداخت.
۳ قزوینی، افشار و ستایشگر: وزان.
۴ موزهٔ ملی دهلی: که او با عاشقان خود وفا کرد.
۵ افشار: خوشش آمد؛ ستایشگر: خوش آن باد؛ پرتو: خوشش بادا.
۶ ستایشگر وپرتو: هرگز.
۷ ایاصوفیه: اگر سلطان.
۸ قزوینی و ستایشگر و جامع نسخ: کشید و؛ موزهٔ ملی دهلی: کشید از.
۹ قزوینی و ستایشگر، قدسی، انجوی و موزهٔ ملی دهلی: قبای غنچه؛ پرتو: صبا بندقبای غنچه.

بهر سو بلبلی عاشق بافغان[۱۰]
تنعم از میان[۱۱] باد صبا کرد[۱۲]
وفا از خواجگان ملك[۱۳] با من
کمال دولت و دین[۱۴] بوالوفا کرد
بشارت بر بکوی می فروشان
که حافظ توبه از زهدریا کرد

۱۰ قزوینی: در افغان؛ ستایشگر و جامع نسخ: ز هرسو بلبل عاشق در افغان؛ افشار: بهرسو بلبل بی‌دل با فغان؛ ایاصوفیه: بهرسو بلبل عاشق با فغان.
۱۱ افشار: زان میان؛ ستایشگر: در میان.
۱۲ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد.
۱۳ قزوینی، پرتو و ستایشگر: خواجگان شهر؛ موزهٔ ملی دهلی: خواجگان دهر.
۱۴ ایاصوفیه: کمال دین و دولت.

۱۰

سحر چون خسرو خاور علم بر کوهساران زد
بدست مرحمت یارم در امیدواران زد
چو پیش صبح روشن شد که حال[۱] مهر گردون چیست
برآمد خندهٔ خوش بر غرور کامکاران زد
نگارم دوش در مجلس بعزم رقص چون برخاست
گره بگشود از گیسو[۲] و بر دلهای یاران زد
من از رنگ صلاح آنگه[۳] بخون دل بشستم دست
که چشم باده پیمایش صلا بر هوشیاران زد
کدام آهن[۴] دلش آموخت این آیین عیاری
کز اول[۵] چون برون آمد ره شب‌زنده‌داران زد
خیال شهسواری پخت و شد حالی[۶] دل مسکین
خداوندا نگهدارش که بر قلب سواران زد
درآب‌ورنگ[۷] رخسارش چه‌خون‌خوردیم وجان‌دادیم[۸]
چو نقشش[۹] دست داد اول رقم برجان‌سپاران[۱۰] زد

---

۱ اصل: «خاك» و یقیناً این کلمه مصحف «حال» است.
۲ قزوینی و فرهاد: ابرو؛ ستایشگر و افشار: گره بگشاد از گیسو.
۳ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و پرتو: آندم؛ فرود: رنگ قدح آن دم؛ فرهاد: رنگ صلاح اول.
۴ اصل: «آیین» و قطعاً کلمه تحریف شدهٔ «آهن» است چنانکه در عموم نسخ چاپی و خطی که بنظر رسید نیز «آهن» ضبط شده است.
۵ فرود، ادیب برومند، موزهٔ ملی دهلی، فرهاد و ستایشگر: که اول.
۶ ایاصوفیه، فرود، ادیب برومند، قزوینی، ستایشگر، فرهاد و موزهٔ ملی دهلی: شد ناگه دل؛ افشار: شد حالی دلش؛ فرود: خیال شهریاری پخت و شد ناگه دل مسکین.
۷ ستایشگر: در آب زرق.
۸ ایاصوفیه، قزوینی: جان دادیم و خون خوردیم؛ فرود: چو جان دادیم و خون خوردیم. نسخهٔ عکسی دانشگاه: رخسارش چو خون خوردیم و جان دادیم.
۹ فرود و ستایشگر: نقشی.
۱۰ اصل: «هوشیاران» که با توجه به وزن بیت و ضبط نسخ مختلف اصلاح شده است؛ فرهاد: سوگواران.

منش با خرقهٔ پشمین چگونه در[۱۱] کمند آرم
زره مویی که مژگانش[۱۲] ره خنجرگزاران زد
نظر برقرعهٔ توفیق و یمن دولت شاهست[۱۳]
بده کام دل حافظ که فال بختیاران زد[۱۴]
شهنشاه مظفرفر شجاع ملك و دین[۱۵] منصور
که جود بی‌دریغش خنده[۱۶] بر ابر بهاران زد[۱۷]

۱۱ قزوینی، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: پشمین کجا اندر.
۱۲ نسخهٔ اصل: «کمندش»، لیکن بخطی دیگر در کنار آن، کلمهٔ «مژگانش» نیز نوشته شده است.
۱۳ ادیب برومند: نظر برمنظر توفیق و یمن دولت شاهست؛ اصل: «شاهیست» و براساس نسخ: فرود، قزوینی، ایاصوفیه، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی تصحیح شده است.
۱۴ افشار: بیابد کام دل حافظ چو فال بختیاران زد.
۱۵ فرهاد و ادیب برومند: ملك دین.
۱۶ ستایشگر: طعنه.
۱۷ این سه بیت نیز ـ که بیت دوم آن‌در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی ضبط است ـ در چاپ قزوینی وجود دارد:

ازآن ساعت که جام می بدست‌او مشرف‌شد
زمانه ساغر شادی بیاد می‌گساران زد
زشمشیر سرافشانش ظفر آنروز بدرخشید
که‌چون خورشیدانجم سوزتنهابرهزاران‌زد
دوام عمروملك او بخواه ازلطف حق ای دل
که چرخ این‌سکهٔ دولت بدور روزگاران‌زد

۸

سحرم دولت بیدار ببالین آمد
گفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد
قدحی درکش وسرخوش بتماشا بخرام
تا به‌بینی که نگارت بچه آیین آمد
مژدگانی بده ای خلوتی نافه‌گشای
که زصحرای ختن آهوی مشکین آمد
گریه آبی برخ سوختگان باز آورد
ناله فریادرس عاشق مسکین آمد
مرغ دل باز هواخواه[1] کمان‌ابروییست
ای کبوتر نگران باش که شاهین آمد
ساقیا باده ده[2] وغم‌مخور ازدشمن‌ودوست
که بکام دل ما آن بشد و این آمد
رسم بدعهدی ایام چو دید ابر بهار
گریه‌اش برسمن و سنبل و نسرین آمد
چون صبا گفتهٔ حافظ بشنید از بلبل
عنبرافشان بتماشای ریاحین آمد[3]

---

۱ قزوینی: هوادار؛ ایاصوفیه: هوای‌خواه.
۲ ایاصوفیه و قزوینی: می‌بده و.
۳ در چاپ خانلری این غزل مرکب از پنج بیت است، و ناقد بیت‌های ۵ و ۶ و ۷ می‌باشد.

۸

سرو چمان من چرا میل چمن نمیکند
همدم گل نمیشود یاد سمن نمیکند
لخلخه‌سای شد صبا[۱] دامن پاکش[۲] از چه روی
خاك بنفشه‌زار[۳] را مشك‌ختن[۴] نمیکند[۵]
تا دل هرزه گرد من رفت بچین زلف او[۶]
زان سفر دراز خود عزم[۷] وطن نمیکند[۸]
پیش کمان ابروت[۹] لابه همی‌کنم[۱۰] ولی
گوش[۱۱] کشیده‌است از آن گوش بمن نمیکند[۱۲]
باهمه عطف دامنت آیدم از صبا عجب[۱۳]
گز گذر تو باد[۱۴] را مشك ختن نمیکند
چون ز نسیم میشود زلف بنفشه پرشکن
وه که دلم چه یاد آن[۱۵] عهدشکن نمیکند

---

۱ و ۳ در نسخهٔ اصل این دو کلمه افتاده است از روی نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر، ایاصوفیه و افشار نقل گردید.
۲ ستایشگر: پاکت.
۴ موزهٔ ملی دهلی: در عدن.
۵ این بیت در نسخهٔ قزوینی نیست.
۶ افشار: تو.
۷ افشار، ستایشگر و پرتو: یاد؛ فرود: میل.
۸ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد.
۹ قزوینی و پژمان: ابرویش. ایاصوفیه: (در یکجا): ابرویت.
۱۰ اصل: «همی‌کند» و مطابق ضبط اغلب نسخ تصحیح گردیده است.
۱۱ انجوی: گوشه.
۱۲ این بیت هم در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیامده است.
۱۳ اصل: «آیدم چو عطف دامنت با همه از صبا عجب» که با توجه به وزن بیت و ضبط اغلب نسخ خطی و چاپی تصحیح شده است. موزهٔ ملی دهلی، فرود و انجوی: با همه عطر دامنت...
۱۴ قزوینی، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: «خاك».
۱۵ قزوینی، افشار و ستایشگر: یاد از آن.

ساقی سیم ساق ما[۱۶] گر همه درد[۱۷] میدهد
کیست که تن چو جام می جمله دهن نمیکند
کشتهٔ غمزهٔ تو شد حافظ ناشنیده پند[۱۸]
تیغ سزاست هر کرا درد[۱۹] سخن نمیکند[۲۰]

۱۶ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: من؛ فرود: من گرچه که درد میدهد.
۱۷ انجوی: زهر.
۱۸ افشار: حافظ پند ناشنو.
۱۹ نسخهٔ ایاصوفیه و اصل و جامع نسخ: «درد» است ولی ضبط نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: «درك سخن» می‌باشد.
۲۰ در چاپ قزوینی و نسخهٔ ستایشگر سه بیت دیگر نیز دیده می‌شود:
دی گلهٔ زطره‌اش کردم و از سر فسوس — گفت که این سیاه کج گوش بمن نمیکند
دل بامید روی او همدم جان نمیشود — جان بهوای کوی او خدمت تن نمیکند
دست‌خوش جفا مکن آب‌رخم که فیض ابر — بی‌مدد سرشك من در عدن نمیکند

۷

سمن بویان[۱] غبار غم چو بنشینند بنشانند
پری رویان قرار دل[۲] چو بستانند[۳] بستانند
بفتراك جفا دلها چو بربندند بربندند
ز زلف عنبرین جانها چو بگشایند بفشانند[۴]
بعمری یك نفس با ما چو بنشینند برخیزند
نهال سوز[۵] در خاطر چو برخیزند بنشانند
ز چشمم لعل رمانی چو می‌بینند می‌خندند[۶]
ز رویم راز پنهانی چو میدانند[۷] میخوانند
سرشك گوشه‌گیران را چو دریابند دریابند
رخ از مهر سحرخیزان بگردانند[۸] اگر دانند[۹]
دوای درد عاشق را کسی کو[۱۰] سهل پندارد
ز فکر آنان که در تدبیر درمانند درمانند

۱ اصل: «سمن‌رویان» که برای رعایت زیبایی لفظی و معنوی مطابق نسخهٔ قزوینی و نسخهٔ عکسی دانشگاه و ایاصوفیه و برخی دیگر از نسخ اصلاح شده است.
۲ پرتو: سمن بویان قراردل؛ ستایشگر، نسخهٔ عکسی‌دانشگاه وجلالی‌نائینی: قرار از دل.
۳ نسخهٔ عکسی دانشگاه، ستایشگر، قزوینی، پرتو، افشار، وموزهٔ ملی دهلی: چوبستیزند نسخه بدل جامع نسخ: چو برخیزند بستانند.
۴ نسخهٔ اصل و ایاصوفیه و نسخهٔ عکسی دانشگاه: «بگشایند» که باتوجه به‌قافیهٔ غزل و ضبط نسخهٔ قزوینی و برخی از نسخ دیگر اصلاح شده است؛ ادیب برومند: چو بفشانند بفشانند.
۵ قزوینی، موزهٔ‌ملی‌دهلی‌وستایشگر: نهال‌شوق؛ افشار: نهان‌شوق؛ ادیب‌برومند:نهال‌صبر.
۶ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: می‌خندند می‌بارند؛ انجوی: چو میبارند می‌خندند؛ افشار: چومی‌خندند می‌بارید؛ ادیب‌برومند: چو‌می‌خندند می‌سازند؛ نسخهٔ عکسی دانشگاه: چو می‌خندند می‌ریزند.
۷ نسخهٔ عکسی دانشگاه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی: می‌بینند می‌خوانند؛ ستایشگر: می‌بینند میدانند.
۸ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: نگردانند.
۹ اصل: «بگردانند بگردانند» که برای رفع نارسایی وزن بیت طبق متن ایاصوفیه و قزوینی اصلاح شد؛ نسخهٔ عکسی دانشگاه: چوگردانند گردانند.
۱۰ ستایشگر: کسی چون؛ ادیب برومند: کو جهل پندارد.

چو منصور آن مراد[۱۱] آنان کـه بردارند بردارند
بدین‌درگاه حافظ را چومیخوانند میخوانند[۱۲-۱۳]

---

۱۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: منصور از مراد؛ ستایشگر: چو منصوران مرد؛ ایاصوفیه: چو منصور آن کسانی راکه.

۱۲ قزوینی و ستایشگر: میرانند؛ موزهٔ ملی دهلی: که بااین درد اگر دربند (ستایشگر: فکر) درمانند درمانند.

۱۳ مقطع غزل در نسخهٔ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی چنین است:
درآن حضرت چومشتاقان نیازآرند نازآرند   بدین درگاه حافظ را چومیخوانند میرانند
ادیب برومند:
درین‌حضرت چومشتاقان نیاز آرند نازآرند   که بااین درد اگر در بند درمانند درمانند
قزوینی: درین حضرت... در اینجا دو مصراع در دوبیت در چاپ قزوینی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی جابجا شده است.

۹

شاهد آن نیست که مویی و میانی دارد
بندهٔ طلعت آن[1] باش که آنی دارد

شیوهٔ حور و پری خوب و[2] لطیفست ولی
خوبی آنست و لطافت که فلانی دارد

چشمهٔ چشم مرا ای گل خندان دریاب
که بامید تو خوش آب روانی دارد

خم ابروی تو در صنعت تیراندازی
بستد[3] از دست هرآنکس که کمانی دارد

گوی خوبی که برد از تو که خورشید آنجا
نه سواریست که در دست عنانی دارد

دلنشان[4] شد سخنم تا تو قبولش کردی
آری آری سخن عشق نشانی دارد

در ره عشق نشد کس بیقین محرم راز
هرکسی برحسب فهم[5] گمانی دارد

با خرابات نشینان زکرامات ملاف
هر سخن وقتی و هرنکته مکانی دارد

مدعی گو لغز و نکته بحافظ مفروش
کلك ما نیز بیانی و زبانی[6] دارد[7]

---

۱ ایاصوفیه و ادیب برومند: طلعت او. ۲ قزوینی و فرود: شیوهٔ حور و پری گرچه.
۳ قزوینی: برده.
۴ اصل: «دلستان» و با توجه به ضبط اغلب نسخه‌ها و از جمله نسخه‌های ایاصوفیه، ادیب برومند، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی تصحیح شده است.
۵ قزوینی: فکر. ۶ ادیب برومند و فرود: زبانی و بیانی.
۷ این غزل در چاپ قزوینی شامل بیتی دیگر نیز هست:
مرغ زیرك نزند در چمنش پرده‌سرای هربهاری که بدنباله خزانی دارد

۹

شاهدان گر دلبری زین سان کنند
زاهدان را رخنه در ایمان کنند

هر کجا کان[1] شاخ نرگس بشکفد[2]
گلرخانش دیده نرگس‌دان کنند

ای جوان سرو قد[3] گویی بزن[4]
پیش از آن کز قامتت چوگان کنند

رو نماید[5] آفتاب دولتت
گر چو صبحت[6] آینه رخشان کنند[7]

عاشقان را بر سر خود حکم نیست
هرچه فرمان تو باشد آن کنند

مردم چشمم بخون آغشته شد
در کجا این ظلم بر انسان کنند

پیش چشمم کمترست از قطرهٔ
آن[9] حکایتها که از طوفان[10] کنند

۱ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، خانلری وافشار: آن؛ ستایشگر: کین؛ ایاصوفیه: هرکجا این.
۲ افشار: بگذرد. ۳ افشار: جوان دولتی.
۴ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی و جامع نسخ: گویی ببر.
۵ قدسی: رخ نماید.
۶ خانلری: شمعت.
۷ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی بجایش این بیت آمده است که ضمناً مقطع غزل را تشکیل می‌دهد. این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه نیز موجود است:
سر مکش حافظ ز آه نیم شب تا چو صبحت آینه رخشان کنند
در نسخهٔ ستایشگر هردو بیت موجود است با این تفاوت که مصراع دوم بیت مذکور در پاورقی چنین است: تا چو شمعت نور دل تابان کنند.
۸ افشار: هرچه فرمایی بجان فرمان کنند.
۹ ایاصوفیه: این.
۱۰ قزوینی و پرتو: این حکایتها که از طوفان؛ موزهٔ ملی دهلی: آن حکایت‌ها که از طوفان؛ اصل: «آن حکایتها که غمازان کنند».

عیـد رخسار تـو کـو تا عـاشقان

در وفایت جان خـود[۱۱] قربان کنند[۱۲]

خوش برآی از غصه حافظ کاهل راز[۱۳]

عیش خوش[۱۴] در بوتـهٔ هجران کنند[۱۵]

---

۱۱ موزهٔ ملی دهلی: جان خود؛ پرتو: همچون حافظ جان خود؛ جامع نسخ: جان و دل.
۱۲ چاپ قزوینی این بیت را ندارد.
۱۳ موزهٔ ملی دهلی، افشار، جامع نسخ و جلالی نائینی: اصل کل وصلست لیکن اهل راز؛ قزوینی و قدسی؛ خوش برآ با غصه ای دل کاهل راز؛ ستایشگر: برآ از غصه ای دل کاهل راز؛ ایاصوفیه: خوش برآی از غصه ای دل کاهل راز.
۱۴ افشار و ستایشگر: عیشها.
۱۵ سه بیت آخر این غزل در چاپ خانلری نیست لیکن بیتی دیگر با تفاوتی اندك در نسخهٔ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی و چاپ خانلری و قزوینی وجود دارد:

یار ما چون گیرد آغاز سماع* قدسیان برعرش دست‌افشان کنند

* ستایشگر و خانلری: سرو ما چون سازد آغاز سماع؛ قدسی: یار ما چون سازد آهنگ سماع؛ موزهٔ ملی دهلی: سرو ما چون سازد آغاز عاشقان.

۷

شراب بی‌غش و ساقی خوش دو دام رهند
که زیرکان[۱] جهان از کمندشان نجهند[۲]

من ارچه عاشقم و رند و مست[۳] و نامه‌سیاه
هزار شکر که یاران شهر بی‌گنهند

قدم منه بخرابات جز بشرط ادب
که ساکنان[۴] درش محرمان پادشهند

جفا نه شیوهٔ[۵] درویشی است و راه روی[۶]
بیار باده که این سالکان نه مرد رهند

مبین حقیر[۷] گدایان عشق را کین قوم
شهان بی‌کمر و خسروان بی‌کلهند

بهوش باش که هنگام باد استغنا
هزار خرمن طاعت بنیم جو ننهند[۸]

جناب عشق بلندست همتی حافظ
که عاشقان ره بی‌همتان بخود ندهند[۹]

---

۱ پرتو: سالکان.
۲ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، قدسی و ستایشگر: نرهند.
۳ در نسخهٔ اصل «و مست» از قلم افتاده است. با توجه به وزن شعر، کلمهٔ ساقط از نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، ایاصوفیه و ستایشگر و چاپ قزوینی افزوده شده است.
۴ قزوینی: سالکان.
۵ قزوینی: پیشهٔ.
۶ ایاصوفیه: و راه ادب.
۷ افشار: مدان حقیر؛ پرتو: مبین فقیر.
۸ این کلمه در نسخهٔ اصل و نیز در نسخهٔ بدل جامع نسخ حافظ، موزهٔ ملی دهلی، افشار و پرتو «نخرند» ضبط شده است ولی بمنظور رعایت قافیهٔ غزل که حرف «ه» در سایر قوافی التزام شده، کلمهٔ «ننهند» ازنسخهٔ ایاصوفیه وچاپ‌قزوینی وجامع نسخ‌حافظ آورده شده است.
۹ در نسخهٔ ستایشگر و پرتو بیتی دیگر هم موجود است:
غلام همت دردی کشان یکرنگم   نه آن گروه که ازرق لباس ودل‌سیهند

۱۰

شراب و عیش نهان[1] چیست کار بی‌بنیاد
زدیم بر صف رندان و هرچه بادا باد
گره زدل بگشا و زسپهر یاد مکن
که فکر هیچ مهندس چنین گره نگشاد
ز انقلاب زمانه عجب مدار که چرخ
ازین فسانه هزاران هزار دارد یاد
قدح بشرط ادب گیر زآنکه ترکیبش
زکاسهٔ سرجمشید و بهمنست[2] و قباد
که آگهست که کاوس[3] و کی کجا رفتند
که واقفست که چون رفت تخت جم برباد
ز حسرت لب شیرین هنوز می‌بینم
که لاله میدمد از خون دیدهٔ[4] فرهاد
مگر که لاله ندانست[5] بی‌وفایی دهر
که تا بزاد و بشد جام می زکف ننهاد
بیا بیا که زمی یکدمی[6] خراب شویم
مگر رسیم بگنجی درین[7] خراب‌آباد

---

۱ اصل: «عیش جهان»؛ اصلاح متن براساس نسخ ایاصوفیه، خانلری، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی صورت گرفته است.
۲ ایاصوفیه، قزوینی و خانلری: «جمشید و بهمنست» و متن برهمین قیاس تصحیح شده است؛ اصل: «جمشید و قیصرست»؛ موزهٔ ملی دهلی: پرویز و بهمنست.
۳ موزهٔ ملی دهلی: جمشید.
۴ موزهٔ ملی دهلی: از خاك تربت.
۵ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و افشار: «بدانست».
۶ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: زمانی زمی.
۷ ایاصوفیه: ازین.

نمی‌دهند اجازت مرا بسیر و سفر
نسیم باد مصلی و آب رکناباد
قدح مگیر چو حافظ مگر بنالهٔ چنگ
که بسته‌اند بر ابریشم طرب دلشاد[8]

۸ این غزل در چاپ خانلری هفت بیت است و فاقد ابیات ششم، هفتم و هشتم می‌باشد.

۸

صبا بتهنیت پیر می فروش آمد
که موسم طرب وعیش و ناز ونوش[۱] آمد

تنور لاله[۲] چنان برفروخت باد بهار
که غنچه غرق عرق گشت وگل بجوش آمد

هوا مسیح نفس گشت و باد[۳] نافه‌گشای
درخت سبز شد و مرغ در خروش آمد

بگوش هوش نیوش از من و[۴] بعشرت کوش
که این سخن سحر از هاتفم بگوش آمد

ز مرغ صبح ندانم که سوسن آزاد
چه گوش کرد که باده زبان خموش آمد

زفکر تفرقه بازآی تا شوی مجموع
بحکم آنك چو شد اهرمن سروش آمد

چه‌جای صحبت نامحرمست مجلس انس
سر پیاله بپوشان که خرقه پوش آمد

زخانقاه بمیخانه میرود حافظ
مگرزمستی زهدریا بهوش‌آمد

---

۱ اصل: «عیش و باده‌نوش» و مطابق نسخهٔ ایاصوفیه، پرتو، جلالی نائینی، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پژمان و ادیب برومند تصحیح شده است؛ افشار: نای و نوش؛ فرود: بانگ نای ونوش. شاید در اصل: «عیش باده‌نوش» بوده است ولی صورت مکتوب فوق هم با احتساب «باده‌نوش» بعنوان مصدر مرخم صحیح است. نسخهٔ عکسی دانشگاه: که موسم می و معشوق و نای ونوش آمد.

۲ اصل و نسخهٔ عکسی دانشگاه: «بنور باده» که براساس نسخهٔ ایاصوفیه، ادیب برومند، فرود، پژمان، قدسی، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی اصلاح شده؛ جامع نسخ: تنور باده؛ پرتو: تنور باده چنان برفروخت باد صبا.

۳ ایاصوفیه: خاك.

۴ اصل: «بنوش از من و» که مطابق نسخهٔ عکسی دانشگاه، جامع نسخ و قزوینی وبرخی دیگر ازنسخ اصلاح شد؛ ادیب‌برومند: هوش زمن بشنو و؛ پرتوعلوی: هوش شنو ازمن‌و.

۶*

صبا وقت سحر بویی ز زلف یار می‌آورد
دل دیوانهٔ ما را بنو[۱] در کار می‌آورد

من آن شاخ صنوبر را ز باغ سینه[۲] برکندم
که هر گل کز غمش[۳] بشکفت محنت بار می‌آورد

ز بیم غارت عشقش دل اندر خون[۴] رها کردم
ولی میریخت خون و ره بدان[۵] هنجار می‌آورد[۶]

فروغ ماه می‌دیدم[۷] زبام قصر او روشن
که روی از شرم آن[۸] خورشید در دیوار می‌آورد[۹]

سراسر بخشش جانان طریق لطف و احسان بود
اگر تسبیح می‌فرمود و گر[۱۰] زنار می‌آورد

عجب می‌داشتم دی‌شب ز حافظ جام و پیمانه
ولی بحثی نمیکردم[۱۱] که صوفی وار[۱۲] می‌آورد[۱۳]

---

* این غزل از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده و در نسخهٔ اساس نیست.

۱ قزوینی و جامع نسخ: دل شوریدهٔ ما را بجو؛ ستایشگر و فرود: دل شوریدهٔ....؛ افشار: دل دیوانهٔ ما را ببو.

۲ قزوینی: آن شکل صنوبر را زباغ دیده؛ ستایشگر: .... ز باغ دیده؛ افشار: من این شکل صنوبر....

۳ افشار: کزویم.

۴ قزوینی: دل پر خون.

۵ فرود: خون دل بدین.

۶ این بیت در نسخهٔ افشار نیست.

۷ فرود: ماه دیدم شب.

۸ قزوینی و جامع نسخ: که رو....؛ فرود: که رو از شرم او.

۹ این بیت در نسخهٔ افشار نیامده است.

۱۰ جامع نسخ، قزوینی، فرود و افشار: اگر.

۱۱ فرود: عیبش نمیکردم؛ قزوینی و جامع نسخ: منعش نمیکردم.

۱۲ افشار: صوفی کار.

۱۳ دوبیت دیگرهم دراین‌غزل‌دربرخی ازنسخ‌منجمله قزوینی وفرود وجود دارد؛ قزوینی:
بقول مطرب و ساقی برون رفتم گه وبیگه کزآن راه گران قاصد خبر دشوار می‌آورد
عفاالله چین ابرویش اگرچه ناتوانم کرد بعشوه هم پیامی برسر بیمار می‌آودد

۴*

صورت خوبت نگارا خوش[۱] بـآیین بسته‌اند
گوییا نقش لبت از جان شیریـن بسته‌اند
از برای مقدم خیـل خیـالت مـردمـان[۲]
زاشك رنگین[۳] در دیار دیده آیین بسته‌اند
کـار زلف‌تست مشك افشانـی و نظارگان[٤]
مصلحت را تهمتی بر نـافهٔ چین بسته‌اند
یارب آن رویست و در پیرامنش بند کلاه[٥]
یا بگـرد ماه تابان عقـد پروین بسته‌اند[٦]

---

* این غزل در برخی از نسخ و از آن جمله در نسخهٔ اساس، قزوینی، خانلری و افشار نیست و از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده است.
۱ ستایشگر و فرود: بس.
۲ فرود: هرزمان.
۳ فرود: خونین.
۴ جامع نسخ: ... توست عطاری و مشك افشاندگی؛ فرود و ستایشگر: تست عیاری و مشك افشاندن؛ انجوی: تست مشك‌افشانی عالم ولی.
۵ ستایشگر: یارب آنزلفست و در پیرامنش درهای گوش؛ انجوی: ... رویست در...
۶ این بیت در نسخهٔ فرود نیامده است. در نسخهٔ فرود و جامع نسخ و ستایشگر و چاپ انجوی سه بیت دیگر هم درین غزل هست:
ستایشگر:
خط سبـز عـارضت را نقشبندان خطا
سایبـان از عنبـر تـر گـرد نسرین بسته‌انـد
جمله وصف عشق [من] بودست و حسن روی تو
آن حکایتهـا کـه بر فرهـاد و شیریـن بسته‌اند
حـافظا محض حقیقت گـوی یعنی سر عشق
غیـر ازین گـویـی خیالاتـی بتخمین بسته‌انـد
(بیت اول): جامع نسخ: خط سبز و عارضت را.....

۸

صوفی ار باده ازین‌دست‌خورد[1] نوشش باد
ورنه اندیشهٔ این کار فراموشش باد
آنکه[2] یك جرعه می از دست تواند دادن
دست با شاهد مقصود در آغوشش باد
پیر ما گفت خطا بر قلم صنع نرفت
آفرین بر نظر پاك خطاپوشش باد
شاه ترکان سخن مدعیان می‌شنود
شرمی[3] از مظلمهٔ خون سیاوشش باد
چشمم از آینه‌داران خط و خالش گشت[4]
لبم از بوسه ربایان بر و دوشش باد
گرچه از کبر سخن با من درویش نگفت
جان فدای شکرین[5] پستهٔ خاموشش باد
نرگس مست نوازش‌کن مردم‌دارش
خون عاشق بقدح گر بخورد[6] نوشش باد
بغلامی تو مشهور جهان شد حافظ
حلقهٔ بندگی زلف تو در گوشش[7] باد

---

۱ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، جلالی نائینی، ادیب برومند، فرود، انجوی و ستایشگر: باده باندازه خورد.
۲ ایاصوفیه و ستایشگر: وانکه.
۳ ایاصوفیه: شرم.
۴ جلالی نائینی: خالش بود.
۵ ایاصوفیه: شکری.
۶ در نسخهٔ اصل حرف اول این کلمه نقطه ندارد.
۷ ایاصوفیه: بر دوشش.

۹

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد
بنیاد مکر با[۱] فلک حقه‌باز کرد

بازی دهر[۲] بشکندش بیضه در کلاه
زیرا که عرض شعبده با اهل راز کرد

ساقی بیا که شاهد رعنای صوفیان
دیگر بجلوه آمد و آغاز ناز کرد

این مطرب از کجاست که ساز عراق[۳] ساخت
و آهنگ بازگشت ز راه[۴] حجاز کرد

ای دل بیا که ما بپناه خدا رویم
زانچ آستین کوته و دست دراز کرد

صنعت مکن هرآنکه[۵] محبت نه راست باخت
عشقش بروی دل در معنی فراز کرد

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید
شرمنده رهروی که عمل بر مجاز کرد

ای کبك خوش‌خرام کجا میروی بایست[۶]
غره مشو که گربهٔ زاهد[۷] نماز کرد

حافظ مکن ملامت رندان که در ازل
ما را خدا ز زهدریا بی‌نیاز کرد

---

۱ ستایشگر: بنیاد مکر بر. ۲ قزوینی، ستایشگر، افشار و پرتو: چرخ.
۳ ستایشگر: و جامع نسخ: راه عراق.
۴ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: براه.
۵ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و پرتو: صنعت مکن که هرکه؛ ایاصوفیه: صنعت مکن که هرکه محبت نه پاك باخت.
۶ ستایشگر و پرتو: ای کبك خوش خرام که خوش میروی بناز.
۷ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، افشار، پرتو و ستایشگر: گربهٔ عابد.

۹*

طایر دولت اگر باز گذاری بکند
یار بازآید و با وصل[۱] قراری بکند
دیده را دستگه در و گهر گرچه نماند
بخورد خونی و تدبیر نثاری بکند
دوش گفتم بکند لعل لبش چارهٔ من[۲]
هاتف غیب ندا داد که آری بکند
کس نیارد بر او دم زدن از قصهٔ ما[۳]
مگرش باد صبا گوش‌گذاری بکند
داده‌ام باز نظر را بتذروی پرواز
باز خواند مگرش نقش و شکاری[۴] بکند
شهر خالیست زعشاق بود کز[۵] طرفی
مردی از خویش[۶] برون‌آید و کاری بکند[۷]
کو کریمی که ز بزم[۸] طربش غمزدهٔ
جرعهٔ درکشد و دفع خماری بکند

---

* این غزل با نسخهٔ ایاصوفیه عیناً یکسانست.
۱ ادیب برومند و ستایشگر: با بخت.
۲ قدسی: چارهٔ دل.
۳ قزوینی: دم زند از قصهٔ ما؛ موزهٔ ملی دهلی، افشار و ستایشگر: دم زدن از قصهٔ من؛ پرتو: دم زند ازقصهٔ‌من.
۴ فرود و قدسی: مگرش بخت و شکاری؛ ستایشگر: مگرش باز و شکاری؛ ادیب برومند: عشق و شکاری.
۵ جلالی نائینی: عشاق مگر کز.
۶ قدسی: دستی از غیب؛ پرتو: شهی از خویش؛ ستایشگر: مردی از غیب پدید آید و..
۷ این بیت در چاپ خانلری نیست.
۸ افشار: فیض؛ فرود: ببزم.

یا وفا یا خبر وصل تو یا مرگ رقیب
بازی چرخ یکی زین همه باری بکند[۹]

حافظا گر نروی از در او هم روزی
گذری بر سرت از گوشه کناری بکند

۹ قزوینی: بود آیا که فلک زین دو سه کاری بکند؛ موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و جلالی نائینی، ادیب برومند و فرود: بازی چرخ ازین یك دوسه کاری بکند. چاپ خانلری این بیت را هم ندارد. جامع نسخ: بازی چرخ مگر زین دوسه کاری بکند.

۶

عشق تو نهال حیرت آمد
وصل تو کمال حیرت آمد
بس غرقهٔ حال وصل کآخر
هم با[۱] سر حال حیرت آمد
نه وصل بماند و نه واصل
آنجا که خیال حیرت آمد
یك دل بنما که در ره او
برچهره نه‌خال[۲] حیرت آمد
از هر طرفی که گوش کردم
آواز سؤال حیرت آمد
سر تا قدم وجود حافظ
در عشق نهال حیرت آمد[۳]

---

۱ قزوینی: هم برسر.
۲ اصل: «حال»، که مطابق ضبط عموم نسخی که بنظر رسید اصلاح گردیده است.
۳ این غزل در چاپ قزوینی یك بیت دیگر را نیز دربر دارد:
شد منهزم از کمال عزت آن را که جلال حیرت آمد.

۱۰

عکس روی تو که بر[1] آینهٔ جام افتاد
عارف از خندهٔ می[2] در طمع خام افتاد
جلوهٔ کرد رخت روز ازل زیر نقاب[3]
این همه نقش در آئینهٔ اوهام افتاد
غیرت عشق زبان همه خاصان ببرید
کز کجا سر غمش در دهن عام افتاد
من زمسجد بخرابات نه خود افتادم
اینم از عهد[4] ازل حاصل فرجام افتاد
چکند[5] کز پی دوران نرود چون پرگار
هر که در دایرهٔ گردش ایام[6] افتاد
زیر شمشیر غمش رقص‌کنان باید رفت
کآنک شد کشتهٔ او نیک سرانجام افتاد
در خم زلف تو آویخت دل از چاه زنخ[7]
آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد
آن شد ای خواجه که در صومعه بازم بینی[8]
کار ما با رخ ساقی و لب جام افتاد

---

۱ قزوینی: که در؛ خانلری: چو در؛ موزهٔ ملی دهلی و ایاصوفیه: چوبر.
۲ خانلری: عاشق سوخته دل.
۳ مصراع اول در چاپ قزوینی و خانلری و نسخهٔ جلالی نائینی در این بیت چنین است: حسن روی تو بیك جلوه که در آینه کرد؛ موزهٔ ملی دهلی: عکس روی تو بیك جلوه که در آینه کرد.
۴ خانلری: روز.
۵ خانلری: چکنم، موزهٔ ملی دهلی: چون کند.
۶ ایاصوفیه: گردش ناکام.
۷ موزهٔ ملی دهلی: چاه ذقن.
۸ خانلری: بازم یابی.

هر دمش با مـن دلسوختـه لطفی دگـرست
این گـدا بین که چـه شایستهٔ انعام افتاد
صوفیان جمله حریفند و نظر بـاز ولی
زین میان حافظ دلسوخته بدنـام افتاد[۹]

۹ این بیت نیز در نسخهٔ ایاصوفیه و چاپ خانلری آمده است:
این همه عکس می و نقش مخالف که نمود یك فروغ رخ ساقی است که درجام افتاد

۷

غلام نرگس مست تو تاجدارانند
خراب بادهٔ لعل تو هوشیارانند
ترا صبا و مرا آب دیده شد غماز
و گر نه عاشق و معشوق رازدارانند
ز[۱] زیر زلف دو تا چون گذر کنی بنگر
که از یمین و یسارت چه بیقرارانند[۲]
گذار کن چو صبا بر بنفشه‌زار و ببین
که از تطاول زلفت چه سوکوارانند[۳]
نصیب ماست بهشت ای خداشناس برو
که مستحق کرامت گناهکارانند[۴]
تو دستگیر شو ای پیک[۵] پی‌خجسته که من
پیاده میروم و همرهان سوارانند
خلاص حافظ از آن زلف تابدار مباد
که بستگان کمند تو رستگارانند[۶]

---

۱ خانلری، ستایشگر، پرتو و جلالی نائینی: بزیر.
۲ قزوینی و افشار: سوکوارانند؛ پرتو: یمین و یسارش چه سوکوارانند.
۳ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و پرتو: چه بیقرارانند.
۴ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد.
۵ قزوینی، ستایشگر، پرتو و جلالی نائینی: خضر.
۶ این غزل در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی هشت بیت، در چاپ قزوینی نه بیت و در نسخهٔ ستایشگر یازده بیت است و این دو بیت را هردو نسخهٔ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی افزونتر دارد که دومین بیت درنسخهٔ ایاصوفیه نیز موجود است.

نه‌من برآن گل عارض غزلسرایم وبس — که عندلیب تو از* هرطرف هزارانند
بیا بمیکده* و چهره ارغوانی کن — مرو بصومعه کانجا سیاه کارانند

* افشار: عندلیب تو بر.
* موزهٔ ملی دهلی: مرو بمدرسه؛ ایاصوفیه: برو بمیکده... کانجا گناهکارانند.

نسخهٔ ستایشگر دو بیت زیر را نیز در بر دارد:

رقیب در گذر و پیش من مکن نخوت — که ساکنان در دوست خاکسارانند
ز دام زلف تو دلرا مباد روی خلاص — که بستگان کمند تو رستگارانند

۸

قتل این خسته بشمشیر تو تقدیر نبود
ورنه هیچ‌از دل بی‌رحم تو تقصیر نبود
من دیوانه چو زلف تو رها میکردم
هیچ لایق‌ترم از[1] حلقهٔ زنجیر نبود
یارب آیینهٔ حسن تو[2] چه جوهر دارد
که درو آه مرا قوت[3] تأثیر نبود
سر ز حیرت بمی و میکدها[4] بر کردم[5]
چو شناسای تو در صومعه[6] یك پیر نبود
نازنین‌تر ز قدت در چمن ناز نرست
خوشتر از نقش تو در عالم تصویر نبود
تا مگر همچو صبا باز بکوی تو رسم
حاصلم دوش بجز نالهٔ شبگیر نبود
آن کشیدم ز تو ای آتش هجران که چو شمع
جز فنای[7] خودم از دست تو تدبیر نبود
آیتی بود عذاب انده حافظ بی دوست[8]
که بر هیچکسش حاجت تفسیر نبود

---

۱ اصل: «هیچ لایق‌تر ازین» که مطابق نسخهٔ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی تصحیح گردیده است.
۲ ایاصوفیه و قزوینی: این آینهٔ حسن.
۳ اصل: «قوت و تأثیر» و تصحیح با توجه به نسخهٔ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی صورت گرفته است.
۴ قزوینی: سر زحسرت بدر میکدها؛ جلالی نائینی و انجوی: سر زحیرت بدر میکدها؛ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی مطابق با متن حاضر است.
۵ قزوینی: بر گردم. ۶ جلالی نائینی: میکده؛ ایاصوفیه: که شناسای تو در صومعه.
۷ این کلمه در اصل بدون نقطه است؛ موزهٔ ملی دهلی: جز فنای خودم از عشق تو...
۸ قزوینی: بی‌تو، موزهٔ ملی دهلی:
آیتی بد ز عذاب آیت حافظ بی‌تو که بر هیچکسش حاجت تقریر نبود

۸*

کارم زجور چرخ[۱] بسامان نمی‌رسد
خون شد دلم ز درد و[۲] بدرمان نمی‌رسد
با خاك راه راست شدم همچو خاك از آن[۳]
تا[۴] آبروی می‌رود و نان نمی‌رسد
پی پارهٔ نمی‌کنم[۵] از هیچ استخوان
تا صد هزار زخم[۶] بدندان نمی‌رسد
سیرم زجان خود بدل راستان[۷] ولی
بیچاره را چه چاره چو فرمان[۸] نمی‌رسد
از آرزوست گشته گران بار غم دلم[۹]
آوخ که آرزوی من[۱۰] ارزان نمی‌رسد
یعقوب را دو دیده ز حسرت سپید گشت[۱۱]
و آوازهٔ[۱۲] ز مصر بکنعان نمی‌رسد

---

* این غزل در برخی از نسخ از قبیل قزوینی، افشار، خانلری و نسخهٔ اساس نیامده و از نسخهٔ ایاصوفیه آورده‌شده‌است.

۱ ستایشگر: کارم بدور؛ فرود و جامع نسخ: کارم ز دور.
۲ جامع نسخ: خونی دلم ز درد.
۳ فرود: با خاك راه پست شدم همچو باد ازان؛ ستایشگر: با آنکه خاك کوی شدم همچو سگ هنوز؛ جامع نسخ: مانند متن.
۴ در اصل این کلمه نقطه ندارد و با توجه به معنی و نسخهٔ فرود اصلاح شد؛ ستایشگر: آبرخم همی رود و....؛ جامع نسخ: تا آبرو نمیرود و....
۵ فرود: پاره نمی‌کنم پیی....؛ جامع نسخ: نی پاره‌ئی...
۶ ستایشگر: درد؛ جامع نسخ: جهد.
۷ فرود: بسر راستان.
۸ ستایشگر: درمان.
۹ ستایشگر: از آرزوی...؛ فرود: پرآرزوست کشتی بار غم دلم.
۱۰ جامع نسخ و ستایشگر: آرزو بمن.
۱۱ ستایشگر: ز حیرت سفید شد؛ فرود: ز حسرت سفید شد.
۱۲ فرود: آوازه.

از حشمت اهل جهل بکیـوان رسیده‌اند
جز آه اهل فضـل بکیـوان نمی‌رسد[۱۳]
از دست‌بـرد[۱۴] جـور زمـان اهـل فضل را
این غصه بس که دست سوی جان نمی‌رسد[۱۵]

---

۱۳ این بیت در نسخهٔ فرود نیست.
۱۴ جامع نسخ: خیر زمان؛ فرود: دست برده دور زمان.
۱۵ این بیت در نسخهٔ ستایشگر نیست اما در این نسخه و نسخهٔ فرود و جامع نسخ بیتی دیگر نیز در مقطع غزل وجود دارد:
ستایشگر:
حافظ صبور باش که در راه عاشقی هرکس که جان نداد بجانان نمیرسد.

۹

کسی که حسن خط[۱] دوست در نظر دارد
محققست که او حاصل بصر دارد

چو خامه بر خط[۲] فرمان او سر طاعت
نهاده‌ایم مگر او بتیغ بر دارد[۳]

کسی بوصل تو چون شمع یافت پروانه
که زیر تیغ تو هردم سری دگر دارد

بپای بوس تو دست کسی رسید که او
چو آستانه بدین در همیشه سر دارد

بزد رقیب تو روزی بسینه‌ام بی‌تیر[۴]
ز بس که تیر غمت سینه پی سپر دارد[۵]

ز زهد خشك ملولم بیار[۶] بادهٔ ناب
که بوی باده مدامم دماغ تر دارد

ز باده هیچت اگر نیست این نه بس که ترا
دمی ز وسوسهٔ عقل بی‌خبر دارد[۷]

کسی که از در[۸] تقوی قدم برون ننهاد
بعزم میکده اکنون سر[۹] سفر دارد

---

۱ قزوینی: حسن و خط؛ افشار: حسن رخ... به پیش اهل نظر حاصل از بصر دارد.
۲ قزوینی: در ره.
۳ ایاصوفیه: نهاده‌ایم ندانم که او چه سر دارد.
۴ ایاصوفیه: نی‌تیر؛ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و اغلب نسخ: تیری.
۵ چاپ قزوینی این بیت را ندارد. اصل: که بس...؛ و مطابق نسخهٔ ایاصوفیه تصحیح گردیده است.
۶ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: کجاست.
۷ بیت بالا در چاپ افشار باین صورت آمده است:
زباده فایده‌ای گر نباشد این بس نیست   ترا ز وسوسهٔ عقل بیخبر دارد
۸ قزوینی: ره.   ۹ قزوینی: ره.

دل شکستهٔ حافظ بخاك خواهد برد
چو لاله داغ هوایی که بر[10] جگر دارد

۱۰ ایاصوفیه: که در.

۷

کلك مشکین تو روزی که ز ما یاد کند
ببرد اجر دو صد بنده که آزاد کند
قاصد حضرت[۱] سلمی که سلامت بادش[۲]
چه شود گر بسلامی دل ما شاد کند
امتحان کن که بسی جام[۳] مرادت بدهند
گر خرابی چو[٤] مرا لطف تو آباد کند
یارب اندر دل آن خسرو شیرین انداز
که برحمت گذری بر سر فرهاد کند
حالیا عشوهٔ عشق[٥] تو ز بنیادم برد
تا دگر باره حکیمانه چه بنیاد کند[۶]
گوهر پاك[۷] تو از مدحت ما مستغنیست
فکر مشاطه[۸] چه با حسن خداداد کند
ره نبردیم بمقصود[۹] خود اندر شیراز
خرم آن روز که حافظ ره بغداد کند[۱۰]

---

۱ قزوینی، پژمان، و انجوی: قاصد منزل.
۲ فرهاد: سلامت بادا.
۳ فرهاد، قزوینی، پژمان و انجوی: بسی گنج؛ افشار: شبی گنج؛ ستایشگر: جام شرابت.
۴ افشار: گر خراجی چو رهی؛ ایاصوفیه: که خرابی چو.
۵ قزوینی و انجوی :ناز.
۶ افشار: تا دگرباره (ستایشگر و فرود: بار) جفای تو چه بنیاد کند؛ فرهاد: تا دگر فکر حکیمانه چه بنیاد کند. نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد.
۷ ستایشگر: گوهر حسن.
۸ افشار: دست مشاطه.
۹ فرود و افشار: بمطلوب.
۱۰ در نسخهٔ خطی ستایشگر، فرود، فرهاد و موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی بیت دیگری هم با اندك اختلاف وجود دارد:
شاه را به بود از طاعت صد ساله و زهد قدر یکساعته عمری که درو داد کند

۷*

کنون که از[1] چمن آمد گل از عدم بوجود
بنفشه در قدم او نهاد سر بسجود

بنوش جام صبوحی[2] بنالهٔ دف و چنگ
که همچو دور بقا هفتهٔ بود معدود[3]

شد از بروج[4] ریاحین چو آسمان روشن
زمین به اختر[5] میمون و طالع مسعود

ز دست شاهد نازك عذار[6] عیسی دم
شراب نوش و رها کن حدیث عاد و ثمود

جهان چو خلد برین شد بدور سوسن و گل
ولی چسود که دروی نه ممکنست خلود

چو گل سوار شود در[7] هوا سلیمان وار
سحر که مرغ درآید بنغمهٔ داود

بخواه جام صبوحی بیاد صاحب دهر[8]
وزیر ملك سلیمان عمادالدین[9] محمود[10]

---

* این غزل در نسخهٔ اساس نیامده و به نسخهٔ ایاصوفیه مربوط است.
۱ قزوینی، افشار، فرود، ادیب برومند و اغلب نسخ: در.
۲ فرود: باده صافی.
۳ مصراع دوم این بیت در اغلب نسخه‌ها چنین است: «ببوس غبغب ساقی بنغمهٔ نی وعود» و مصراع مندرج در متن مربوط به بیت دیگری است بدین شکل: «بدور گل منشین بی‌شراب و شاهد و چنگ   که همچو دور بقا هفتهٔ بود معدود» اما چون در نسخهٔ فرود نیز ترتیب همانند متن است، صورت اصلی نسخهٔ متن حفظ گردید.
۴ قزوینی: خروج؛ ستایشگر و فرود: چراغ.
۵ ستایشگر: زیمن اختر؛ افشار: زمین باخترش همچون بطالع مسعود.
۶ نسخهٔ بدل جامع نسخ و ستایشگر: سیمین عذار.
۷ قزوینی و اغلب نسخ: بر.
۸ قزوینی: ستایشگر، فرود، جامع نسخ و ادیب برومند: آصف دهر.
۹ قزوینی: و اغلب نسخ: عماددین.
۱۰ در نسخهٔ قزوینی، فرود و ستایشگر و جامع نسخ دو بیت دیگر نیز درین غزل موجود←

۷

کی شعر تر انگیزد خاطر که حزین باشد
یك نکته ازین دفتر[۱] گفتیم و همین باشد

از لعل تو گر یابم انگشتری زنهار
صد ملك سلیمانم در زیر نگین باشد

غمناك نباید بود از طعن حسود ای دل
شاید که چو وابینی[۲] خیر تو درین باشد

هرکو نکند فهمی زین کلك خیال‌انگیز
نقشش بحرام[۳] ارخود صورتگر چین باشد

جام می و خون دل هریك بکسی دادند
در دایرهٔ قسمت اوضاع چنین باشد

در اصل[۴] گلاب و گل حکم ازلی این بود[۵]
کآن[۶] شاهد بازاری وین[۷] پرده‌نشین باشد

این[۸] نیست که حافظ را رندی بشد از خاطر
کان[۹] سابقهٔ پیشین تا روز پسین باشد

→ است که اولین بیت آن در چاپ افشار هم دیده می‌شود:

بباغ تازه کن آیین دین زردشتی — کنون که لاله برافروخت آتش نمرود
بود که مجلس حافظ بیمن تربیتش — هرآنچه می‌طلبد جمله باشدش موجود

---

۱ ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: معنی.
۲ فرود: جدا بینی.
۳ فرود: نقشش نخرم.
۴ فرود، ستایشگر، قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی: در کار.
۵ خانلری: حکم ازلی این باشد.
۶ قزوینی: کاین.
۷ قزوینی: وان؛ موزهٔ ملی دهلی و ایاصوفیه: کاین شاهد بازاری و آن...؛ ستایشگر: وین شاهد....؛ فرهاد و قزوینی: کین.
۸ ایاصوفیه، فرود، ستایشگر، قزوینی، خانلری و موزهٔ ملی دهلی: آن.
۹ فرهاد و قزوینی: کین.

۸

گداخت جان که شود کار دل تمام[1] و نشد
بسوختیم درین آرزوی خام و نشد
دریغ و دردکه در جست‌و جوی گنج[2] حضور
بسی شدم بگدایی بر کرام و نشد[3]
فغان که در طلب گنج‌نامهٔ مقصود
شدم خراب جهانی ز غم تمام و نشد[4]
بلابه گفت شبی میر مجلس تو شوم
شدم برغبت خویشش کمین غلام و نشد
پیام داد که[5] خواهم نشست با رندان
بشد برندی و دردی کشیم نام و نشد
بدان طمع[6] که بمستی ببوسم آن لب لعل
چه خون که در دلم افتاد همچو جام و نشد
بکوی عشق منه بی‌دلیل راه قدم
که من بخویش نمودم صد اهتمام و نشد
هزار حیله برانگیخت حافظ از سر فکر[7]
در آن هوس که شود آن نگار رام و نشد[8]

۱ افشار: بکام.
۲ افشار: نقد.
۳ جلالی نائینی: بسی شدم بگدایی و دوست رام نشد، نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد.
۴ این بیت درچاپ افشار ساقط است. در نسخهٔ ایاصوفیه قسمتی ازمصراع دوم محو است.
۵ ایاصوفیه: به آن خیال که.
۶ قزوینی و انجوی: هوس؛ موزهٔ ملی دهلی: بدان هوس که ببوسم بمستی...؛ ایاصوفیه: در آن هوس.
۷ افشار: سرمهر.
۸ این‌غزل درچاپ افشار ۷ بیت و درچاپ قزوینی وانجوی ۹ بیت و درنسخهٔ موزهٔ‌ملی‌دهلی←

۸

گرچه بر واعظ شهر این سخن آسان نشود
تا ریا ورزد و سالوس مسلمان نشود
رندی آموز و کرم کن که نچندان هنریست[1]
حیوانی که بنوشد[2] می و انسان نشود
گوهر پاك بباید که شود قابل فیض
ورنه هر سنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود
اسم اعظم بکند کار خود ای دل خوش‌باش
که بتلبیس و حیل دیو مسلمان[3] نشود
عشق میورزم و امیدکه این فن شریف
چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود
دوش میگفت که فردا بدهم کام دلت
سببی ساز خدایا که پشیمان نشود
حسن خلقی ز خدا میطلبم حسن[4] ترا
تا دگر خاطر ما از تو پریشان نشود
ذره را تا نبود همت عالی حافظ
طالب چشمهٔ[5] خورشید درفشان[6] نشود

←۸ بیت است و یك بیت ازنسخهٔ خطی موزهٔ‌ملی‌دهلی وچاپ قزوینی وانجوی ذیلا نقل‌می‌شود:
روا‌ست دربر اگر می‌تپد کبوتر دل — که دید در ره‌خود تاب وپیچ* دام ونشد
* انجوی: پیچ وتاب.

---

۱ قزوینی: هنرست.
۲ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی و قدسی و انجوی: ننوشد، اما این کلمه در چاپ افشار مطابق متن حاضر است.
۳ در غالب نسخ قدیمی عبارت بصورت متن ضبط است. در نسخهٔ فرهاد معتمد «سلیمان» مکتوب است و با توجه به تکرار قافیه در متن و تناسب مصراع اول با مصراع دوم این بیت، «سلیمان» مناسبتر بنظر میرسد.
۴ قزوینی و موزهٔ دهلی و افشار: خوی.
۵ ایاصوفیه: چنبر.
۶ ایاصوفیه، قزوینی و افشار و موزهٔ ملی دهلی: درخشان.

۷

گر من از باغ تو یك میوه بچینم چه‌شود
پیش پایی بچراغ تو به‌بینم چه شود
یارب اندر کنف سایهٔ آن سرو بلند
گر من سوخته یکدم بنشینم چه شود
آخر ای سایهٔ جمشید همایون آثار[۱]
گر فتد عکس تو بر لعل[۲] نگینم چه شود
واعظ شهر که[۳] مهر ملك و شحنه گزید
من اگر مهر نگاری بگزینم چه شود
عقلم از خانه بدر رفت و گر می اینست[٤]
دیدم از پیش که در خانهٔ دینم چه شود
صرف شد عمر گرانمایه بمعشوقه و می[۵]
تا از آنم چه بپیش آید ازینم چه شود
خواجه دانست که من عاشقم و هیچ نشد[۶]
حافظ ار نیز بداند که چنینم چه شود

---

۱ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی: آخر ای خاتم جمشید همایون آثار.
۲ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: نقش.
۳ ایاصوفیه و قزوینی: چو؛ خانلری و موزهٔ ملی دهلی: زاهد شهر چو.
۴ خانلری: رفت و سرخویش گرفت؛ افشار: وگرنی اینست؛ ایاصوفیه: و اگر می اینست.
۵ ایاصوفیه: صرف شد عمر گرامی به می و معشوقه.
۶ قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی: نگفت.

۷

گر می فروش حاجت رندان روا کند
ایزد گنه ببخشد و دفع وبا[۱] کند

ساقی بجام عدل بده باده تا گدا
غیرت نیاورد که جهان پربلا کند

حقا که در زمان برسد مژدهٔ مراد[۲]
گر سالکی بعهد امانت وفا کند

گر رنج پیشت آید وگر راحت[۳] ای‌حکیم
نسبت مکن بغیر که اینها خدا کند

در کارخانهٔ که ره علم و عقل[۴] نیست
وهم[۵] ضعیف رای فضولی چرا کند

مطرب بساز عود[۶] که کس بی‌اجل نمرد
وآنکو[۷] نه این ترانه سراید خطا کند

جان رفت درسر می[۸] و حافظ بعشق[۹] سوخت
عیسی دمی کجاست که احیاء[۱۰] ما کند[۱۱-۱۲]

---

۱ فرود، فرهاد، قزوینی و انجوی: دفع بلا.
۲ قزوینی و خانلری: حقا کزین غمان برسد مژدهٔ امان؛ ستایشگر: حقا که از غمان برسد مژدهٔ امان؛ فرهاد: حقا کز آسمان برسد مژدهٔ امان؛ ایاصوفیه: حقا که در زمان برسد مژدهٔ امان.
۳ خانلری: آید و ور راحت.
۴ موزهٔ ملی دهلی: علم و فضل؛ قزوینی و افشار: عقل و فضل؛ فرهاد: ره فضل و علم.
۵ قزوینی: فهم؛ فرهاد: عقل. ۶ قزوینی: بساز پرده.
۷ ایاصوفیه و افشار: هرکو؛ فرهاد: آن کو. ۸ افشار: در پی [می].
۹ فرهاد، فرود و موزهٔ ملی دهلی: زعشق؛ افشار: زشوق.
۱۰ ایاصوفیه، فرود و قزوینی: احیای.
۱۱ در چاپ خانلری این بیت نیست.
۱۲ بیتی دیگر نیز علاوه برابیات فوق در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر، خانلری و قزوینی، فرهاد و فرود با اختلافاتی وجود دارد که در چاپ خانلری چنین است:
ما را که درد عشق و بلای خمار هست یا وصل دوست یا می صافی دوا کند

۷

گفتم غم تو دارم گفتا غمت سرآید
گفتم که ماه من شو گفتا اگر بر آید

گفتم ز مهربانان مهر و وفا[1] بیاموز
گفتا ز ماه‌رویان[2] این کار کمتر آید

گفتم که بر خیالت راه نظر ببندم
گفتاکه شب‌رواست او ازراه دیگر آید[3]

گفتم که بوی زلفت گمراه عالمم کرد
گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید

گفتم خوشا هوایی کز باغ حسن[4] خیزد
گفتا خنك نسیمی کز کوی دلبر آید

گفتم که نوش لعلت ما را بآرزو کشت
گفتا تو بندگی کن کو بنده‌پرور آید[5]

گفتم زمان عشرت دیدی که چون سرآمد
گفتا خموش حافظ کین غصه[6] هم سرآید[7]

---

۱ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، خانلری و ستایشگر: ز مهرورزان رسم وفا؛ افشار: زعشق‌بازان مهر و وفا.
۲ قزوینی: خوبرویان؛ جلالی نائینی: مهربانان.
۳ این بیت در چاپ افشار نیست. در اصل الف کلمهٔ «است» افتاده که با توجه به ضبط عموم نسخی که بنظر رسید مصراع تکمیل شده است.
۴ قزوینی: باد صبح؛ خانلری و جلالی نائینی: باغ عشق؛ موزهٔ ملی دهلی: کوی عشق؛ ستایشگر: باغ خلد.
۵ این بیت در چاپ خانلری نیست.
۶ ستایشگر: کین قصه؛ افشار: این غصه.
۷ بیت زیر نیز در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی وجود دارد:
گفتم دل رحیمت کی عزم صلح دارد گفتا مگوی با کس تا وقت آن درآید*
* موزهٔ ملی دهلی: گفتا بکس مگو این تا وقت آن در آید.

۷*

گفتم که خطا کردی و تدبیر نه این بود
گفتا چتوان کرد که تقدیر چنین بود
گفتم که بسی خط خطا بر تو کشیدند
گفتا همه آن[۱] بود که بر لوح جبین بود
گفتم که چرا مهر تو ای ماه بگردید[۲]
گفتا که فلك با من بدمهر بکین بود
گفتم که قرین بدت افکند بدین حال[۳]
گفتا که مرا بخت بد خویش قرین بود
گفتم که بسی جام طرب خوردی ازین پیش
گفتا که شفا در قدح بازپسین بود
گفتم که نه وقت سفرت بود چه رفتی[۴]
گفتا که مگر مصلحت وقت درین بود
گفتم که تو ای عمر چرا زود برفتی[۵]
گفتا چتوان کرد مگر عمر[۶] همین بود[۷]

---

* این غزل در نسخهٔ اساس و همچنین در نسخهٔ قزوینی و برخی دیگر از نسخه‌ها دیده نمی‌شود و مربوط به‌نسخهٔ ایاصوفیه است.

۱ ستایشگر: همه زان.

۲ ستایشگر، فرود، ادیب برومند، موزهٔ ملی دهلی و جامع نسخ: گفتم زمن ای ماه چرا مهر بریدی.

۳ جامع نسخ، ادیب برومند، موزهٔ ملی دهلی، فرود و ستایشگر: بدین روز.

۴ موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر، ادیب برومند و جامع نسخ: بود چنین زود.

۵ موزهٔ ملی دهلی و فرود: چرا باز برفتی؛ ستایشگر: تویی عمر من از بهرچه رفتی.

۶ موزهٔ ملی دهلی، ادیب برومند، ستایشگر و جامع نسخ: گفتا که فلانی چکنم عمر...؛ فرود: گفتا که فلانکس چکنم عمر...

۷ در نسخهٔ ادیب برومند نیز تعداد ابیات این غزل مانند متن است ولی در برخی ازنسخه‌ها مقطع غزل بیت جداگانه‌ای است بدین شرح:

ستایشگر:

گفتم که زحافظ بچه حجت شدهٔ دور گفتا که همه وقت مرا داعیه این بود

۹

گفتم کیم دهان و لبت کامران کنند
گفتا بچشم هرچه تو گویی چنان کنند

گفتم خراج مصر طلب میکند لبت
گفتا درین معامله کمتر زیان کنند

گفتم بنقطهٔ دهنت تا که برد[۱] راه
گفت این حکایتیست که با نکته‌دان کنند[۲]

گفتم صنم پرست مشو با صمدنشین
گفتا بکوی عشق همین و همان کنند

گفتم هوای میکده غم می‌برد[۳] ز دل
گفتا خوش آنکسان که دلی شادمان کنند[۴]

گفتم شراب و خرقه نه آیین مذهبست[۵]
گفت این عمل بمذهب پیر مغان کنند

گفتم ز لعل نوش لبان پیر را چه سود[۶]
گفتا ببوسهٔ شکرینش جوان کنند

گفتم که خواجه کی بسر[۷] حجله میرود
گفتا سحر[۸] که مشتری و مه قران کنند

---

۱ ایاصوفیه، قزوینی، پژمان، پرتو و جلالی نائینی: خود که برد؛ ستایشگر: دهنت کس نبرد؛ موزهٔ ملی دهلی: به‌نکتهٔ دهنت خود که برد؛ فرهاد: خودکه راه برد.
۲ این بیت در نسخهٔ اصل دوبار کتابت شده است. افشار: با خرده‌دان کنند.
۳ خانلری: غم برد زدل. ۴ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد.
۵ افشار: گفتم شراب و خرقه چه تقوی و مذهبست.
۶ اصل: «گفتم زنوش لعل لبانت مرا چه سود» که با توجه به‌ضبط اغلب نسخ منجمله نسخهٔ ایاصوفیه، قزوینی و خانلری تصحیح شده است. موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی: گفتم زنوش لعل لبت پیر را چه سود.
۷ فرود و ستایشگر: بدر.
۸ فرود، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پژمان، ستایشگر، پرتو و خانلری: گفت آن زمان.

گفتم دعای دولت تو[9] ورد حافظست[10]
گفت این دعا ملایك هفت آسمان کنند

۹ ایاصوفیه، قزوینی و انجوی: او.
۱۰ موزهٔ ملی دهلی، ادیب برومند و افشار: گفتم دعای حافظ از اسباب دولتست؛ فرود: گفتم دعای حافظت آیین دولتست.

۱۱

گل‌آمد خوش[۱] وزان خوشتر نباشد
که در دستت بجز ساغر نباشد
زمان خوش دلی دریاب و دریاب
که دایم در صدف گوهر نباشد
غنیمت دان و می خور در گلستان
که گل تا هفتهٔ دیگر نباشد
ایا پر لعل کرده جام زرین
ببخشا بر کسی کش زر نباشد
بیا ای شیخ در[۲] خمخانهٔ ما
شرابی خور که در کوثر نباشد
بشوی[۳] اوراق اگر هم‌درس مایی
که علم عشق در دفتر نباشد
زمن بنیوش و دل در شاهدی بند
که حسنش بستهٔ زیور نباشد
شرابی بی‌خمارم بخش یارب
که با وی[۴] هیچ دردسر نباشد
کسی گیرد خطا بر نظم حافظ
که هیچش لطف در گوهر نباشد

---

۱ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: خوش آمد گل.
۲ قزوینی و انشار: شیخ و از.
۳ افشار: بسوز اوراق اگر همدرس مایی.
۴ موزهٔ ملی دهلی: که با او هیچ دردسر نباشد.

من از جان بندهٔ سلطان اویسم
اگر چه یادش از چاکر نباشد
بتاج عالم آرایش که خورشید
چنین زیبندهٔ افسر نباشد

*۷

گل بی‌رخ یار خوش نباشد
بی‌باده بهار خوش نباشد
طرف چمن و طواف بستان
بی‌لاله عذار خوش نباشد[۱]
رقصیدن سرو و حالت گل
بی‌صوت هزار خوش نباشد[۲]
با یار شکرلب گلندام
بی‌بوس و کنار خوش نباشد
باغ و گل و مل خوشست لیکن
بی‌صحبت یار خوش نباشد[۳]
هر نقش که دست عقل[۴] بندد
جز نقش[۵] نگار خوش نباشد
جان نقد محقرست حافظ
از بهر نثار خوش نباشد

* ضبط این غزل عیناً با نسخهٔ ایاصوفیه یکسان است.
۱ فرود و جلالی نائینی:
طرف چمن و هوای بستان بی‌صوت هزار خوش نباشد
۲ فرود: بی‌لاله‌عذار خوش نباشد.
۳ چاپ قزوینی این بیت را ندارد.
۴ فرود: دست صنع.
۵ فرود: بی‌نقش.

۷

گوهر مخزن اسرار همانست که بود
حقهٔ مهر بدان مهر و نشانست که بود
عاشقان زمرهٔ ارباب[۱] امانت باشند
لاجرم چشم گهربار همانست که بود
از صبا پرس که مارا همه‌شب تادم صبح
بوی زلف تو همان مونس‌جانست که بود
طالب لعل‌وگهر نیست وگرنه خورشید
همچنان درعمل معدن وکانست که بود
کشتهٔ غمزهٔ خود را بزیارت می‌آی[۲]
زانك بیچاره همان‌دل نگرانست که بود
رنگ خون دل ما را که نهان میکردی[۳]
همچنان در لب لعل تو عیانست که بود
زلف هندوی تو گفتم که دگر ره نزند
سالها رفت‌و بدان‌سیرت‌وسانست[۴] که بود
حافظا باز نما قصهٔ خونابهٔ چشم
که درین[۵] چشمه[۶] همان‌آب روانست که بود

---

۱ موزهٔ ملی‌دهلی: محرم اسرار.
۲ قزوینی: درياب.
۳ قزوینی: میداری.
۴ اصل: «عهد و نشانست». اصلاح متن با توجه به ضبط نسخهٔ اياصوفيه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و برخی دیگر از نسخ بعمل آمده است.
۵ قزوینی: برین.
۶ موزهٔ ملی دهلی: جوی.

۷

مرا برندی و عیش[1] آن فضول عیب کند
که اعتراض بر اسرار علم غیب کند

کمال صدق و محبت ببین نقیض گناه[2]
که هرکه بی‌هنر افتد نظر بعیب کند

ز عطر حور بهشت آن نفس[3] برآید بوی
که خاك میکدهٔ ما عبیر جیب کند

چنان بزد[4] ره اسلام غمزهٔ ساقی
که اجتناب ز صهبا مگر صهیب کند

کلید گنج سعادت قبول اهل دلست
مبادکس که[5] درین نکته شك و ریب کند

شبان وادی ایمن گهی رسد بمراد[6]
که چند سال ز جان[7] خدمت شعیب کند

ز دیده خون بچکاند[8] فسانهٔ حافظ
چو یاد وقت و زمان شباب و شیب کند[9]

---

۱ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، افشار، ادیب برومند، فرود، فرهاد و ستایشگر: عشق. پرتو و جلالی نائینی: برندی عشق.
۲ ایاصوفیه، قزوینی، فرهاد، ادیب برومند، انجوی، افشار، موزهٔ ملی دهلی و فرود: کمال سر محبت ببین نه نقص گناه؛ و ظاهراً اصح همین است.
۳ ادیب برومند، افشار، موزهٔ ملی دهلی، فرود و ستایشگر: آن زمان؛ فرهاد: زعطر حور بهشت آن زمان برآید بو.
۴ قزوینی و ستایشگر: زند. ۵ قزوینی و ستایشگر: مباد آنکه.
۶ نسخهٔ اصل: شبان ایمن وادی کسی رسد بمراد. که مطابق نسخهٔ ایاصوفیه و سایر نسخ مورد دسترس اصلاح شده است.
۷ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، افشار، فرود، ادیب برومند و ستایشگر: بجان.
۸ افشار: بفشاند.
۹ فرود و ستایشگر: چو یاد عهد شباب و زمان شیب کند؛ قزوینی و ایاصوفیه: چو یاد وقت زمان شباب و شیب کند؛ فرهاد و افشار: چو یاد وقت شباب و زمان شیب کند.

۶

مرا مهر سیه‌چشمان ز سر[1] بیرون نخواهد شد
قضای آسمانست این و دیگرگون نخواهد شد

رقیب آزار ما[2] فرمود و جای آشتی نگذاشت
مگر آه سحرخیزان سوی گردون نخواهد شد

مجال من همان[3] باشد که پنهان مهر او ورزم
کنار و بوس و آغوشش چگویم چون نخواهد شد[4]

مرا روز ازل کاری بجز رندی نفرمودند
هر آن قسمت[5] که آنجا[6] رفت از آن افزون نخواهد شد

شراب لعل و جای امن و یار مهربان ساقی
دلا کی به شود کارت اگر اکنون نخواهد شد

مشوی از دیده[7] نقش غم زلوح چهرهٔ[8] حافظ
که زخم تیغ دلدارست و نقش[9] خون نخواهد شد[10]

---

۱ خانلری: دل.
۲ قزوینی و خانلری: آزارها.
۳ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: همین.
۴ افشار:
مجال ما نمی‌باشد که پنهان عشق او ورزیم — حدیث بوس و آغوشش چگویم چون نخواهد شد
۵ افشار: همان قسمت.
۶ ایاصوفیه: اینجا.
۷ قزوینی و برخی از نسخ دیگر: مشوی ای دیده..؛ خانلری و موزهٔ ملی دهلی: مشو ای دیده؛ ایاصوفیه: بشوی ای دیده.
۸ ایاصوفیه و قزوینی: سینهٔ؛ خانلری: لوح دیدهٔ.
۹ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: رنگ خون.
۱۰ این غزل در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و ایاصوفیه و چاپ قزوینی بیتی دیگر را هم با اختلافی دربر دارد:
خدا را محتسب مارا بفریاد دف ونی بخش
که سازشرع ازین افسانه بی‌قانون نخواهد شد
موزهٔ ملی دهلی: نصیحت کم کن و ما را بفریاد..... که کار شرع ازین....؛ افشار: نصیحت کم کن و ما را...... که کار ما ازین توجیه بی‌قانون نخواهد شد.

۷*

مژده ای دل[1] که مسیحا نفسی می‌آید
که زانفاس خوشش بوی کسی می‌آید
از غم هجر مکن ناله و فریاد که دوش[2]
زده‌ام فالی و فریادرسی می‌آید
زآتش وادی ایمن نه منم خرم و بس
موسی آنجا بامید قبسی می‌آید
هیچکس نیست که در کوی تواش کاری نیست
هرکس آنجا بطریق هوسی می‌آید
دوست را گرسر[3] پرسیدن بیمار غمست
گو بران خوش که هنوزم[4] نفسی می‌آید
خبر بلبل این باغ بپرسید که من
نالهٔ می‌شنوم کز قفسی می‌آید[5]
یار دارد سر آزردن حافظ یاران[6]
شاه‌بازی بشکار مگسی می‌آید[7]

---

* این غزل در نسخهٔ قزوینی نیست.
۱ خانلری: مژدهٔ دل.
۲ موزهٔ ملی دهلی: که من.
۳ افشار: غم.
۴ ایاصوفیه، خانلری و موزهٔ ملی دهلی: هنوزش.
۵ این بیت در چاپ خانلری نیست.
۶ افشار: قصد دل حافظ یاران؛ خانلری و ایاصوفیه: آزردن حافظ یاران؛ موزهٔ ملی دهلی: سرپرسیدن یاران.
۷ این بیت نیز در چاپ خانلری و موزهٔ ملی دهلی و ایاصوفیه دیده می‌شود:
کس ندانست که منزلگه عشاق کجاست   این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید
نسخهٔ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی: کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست...

۸*

مسلمانان مرا وقتی دلی بود
که با وی گفتمی گر مشکلی بود
بگردابی چو می‌افتادم از چشم[۱]
بتدبیرش[۲] امید ساحلی بود
دلی هم درد ویاری مصلحت بین[۳]
که استظهار هر اهل دلی بود
زمن ضایع شد[۴] اندرکوی جانان
چه دامن‌گیر یارب منزلی بود
هنر[۵] بی‌عیب حرمان نیست لیکن
ز من محروم‌تر کی سایلی بود[۶]
بدین جان پریشان[۷] رحمت آرید
که وقتی کاردانی[۸] کاملی بود
مرا تا عشق تعلیم سخن کرد[۹]
حدیثم نکتهٔ هر محفلی بود

---

* این غزل در نسخهٔ اساس نیامده و مربوط به نسخهٔ ایاصوفیه است.
۱ در اصل حرف اول این کلمه نقطه ندارد که مطابق ضبط نسخهٔ ستایشگر اصلاح گردید. موزهٔ ملی دهلی، ادیب برومند، جامع نسخ، قزوینی و انجوی: غم؛ فرود: اشک؛ افشار: خشم.
۲ افشار: بسعی او.
۳ افشار: دلی هشیار یار مصلحت‌بین؛ موزهٔ ملی دهلی: یار مصلحت‌بین.
۴ افشار: زمن غایب شد.
۵ ستایشگر: طلب.
۶ این بیت در چاپ افشار نیست.
۷ قزوینی: برین...؛ جامع نسخ و ادیب برومند: براین حال پریشان: ستایشگر و فرود: براین مست پریشان؛ افشار: من سرگشته را در هربلایی.
۸ فرود: کاردان؛ افشار: رفیقی کاردانی؛ موزهٔ ملی دهلی: نکته‌دانی.
۹ ستایشگر: مرا تا عشق او تعلیم کردند.

مگر دیگر کـه حافظ نکته دانست
که ما دیدیم و محکم غافلـی[۱۰] بود

۱۰ قزوینی و جامع نسخ و افشار و ادیب برومند: جاهلی؛ فرود و ستایشگر: دیدیم محکم غافلی.

۹

مطرب عشق عجب ساز و نوایی[۱] دارد
نقش هر زخم[۲] که زد راه بجایی دارد

عالم از نالهٔ عشاق مبادا خالی
که خوش‌آهنگ و فرح‌بخش صدایی[۳] دارد

پیر دردی‌کش ما گرچه ندارد زر و زور
خوش عطابخش و خطاپوش خدایی دارد

محتشم داردم آئین مگس قندپرست[۴]
تا هوا گیر[۵] تو شد فر همایی دارد

از عدالت نبود دور گرش پرسد[۶] حال
پادشاهی که بهمسایه گدایی دارد

اشك خونین بنمودم بطبیبان گفتند
درد عشقست و جگر سوز دوایی دارد

ستم از غمزه میاموز که در مذهب عشق
هرعمل اجری و هرکرده جزایی دارد

نغز[۷] گفت آن بت ترسا بچهٔ باده‌پرست[۸]
شادی روی کسی خور که صفایی دارد

خسروا حافظ درگاه نشین فاتحه خواند
وز زبان تو تمنای دعایی دارد

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: برگ و نوایی.
۲ قزوینی و ادیب برومند: نقش هرنغمه؛ فرود: راه هرپرده.
۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: هوایی؛ فرود: نوایی.
۴ این مصراع در اغلب نسخ بصورت «محتشم‌دار دلم کین مگس قندپرست» ضبط شده ولی درنسخهٔ ایاصوفیه‌نیز بصورت متن‌می‌باشد. فرود: محترم‌دار دلم کین‌مگس‌شهدپرست.
۵ قزوینی و ادیب برومند: هواخواه؛ فرود: هوادار. ۶ فرود: اگر پرسد حال.
۷ فرود: خوب. ۸ فرود، ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: باده‌فروش.

۷

معاشران زحریف شبانه یاد آرید
حقوق بندگی مخلصانه یادآرید
بوقت سرخوشی از راه نالهٔ[۱] عشاق
بصوت و نغمهٔ[۲] چنگ و چغانه یادآرید
چولطف باده[۳] کند جلوه در رخ ساقی
زعاشقان[۴] بسرود و ترانه یادآرید
چودر میان مراد آورید دست امید
زعهد صحبت ما در میانه یادآرید
نمیخورید[۵] زمانی غم وفاداران[۶]
زبی‌وفایی دور زمانه[۷] یادآرید
سمند دولت اگر چند سرکشست ولی[۸]
زهمرهان بسر تازیانه یادآرید[۹]
بوجه[۱۰] مرحمت ای ساکنان صدر جلال
زروی حافظ و این[۱۱] آستانه یادآرید

---

۱ فرود، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: از آه و نالهٔ؛ افشار، فرهاد و ستایشگر: ازبی‌نوایی.
۲ ایاصوفیه: بصوت نغمهٔ.
۳ فرهاد و افشار: چوعکس باده.
۴ موزهٔ ملی دهلی، افشار و ستایشگر: ز زهد من؛ فرود: ز مخلصان بسرود ترانه.
۵ ایاصوفیه، فرهاد، فرود، قزوینی وستایشگر: نمی‌خورید؛ وضبط اصل یعنی «نمی‌خورند» نیز بهمین ترتیب اصلاح شد.
۶ ایاصوفیه: وفاداری.
۷ اصل: دور و زمانه؛ و مطابق نسخهٔ ایاصوفیه، قزوینی، افشار و ستایشگر اصلاح شده؛ موزهٔ ملی دهلی: «عهد زمانه».
۸ قزوینی: اگر چند سر کشیده رود؛ فرود: چند سرکشست ولیك.
۹ این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه نیست.
۱۰ در نسخهٔ اصل حرف جیم بدون نقطه است. افشار و ستایشگر: بوقت؛ فرود: بوجه مرحمت ای ساکنان قصر جلال.
۱۱ فرهاد، فرود و موزهٔ ملی دهلی: آن؛ ایاصوفیه: ز روی حافظ این.

۸

معاشران گره زلف[۱] یار باز کنید
شبی خوشست بدین وصله‌اش[۲] دراز کنید
حضور صحبت[۳] انس‌است و دوستان جمعند[٤]
وان یکاد بخوانید و در فراز کنید
رباب و چنگ ببانگ بلند میگویند
که گوش هوش به‌پیغام اهل راز کنید
بجان دوست که غم پردهٔ شما[٥] ندرد
گر اعتماد برالطاف کارساز کنید
میان عاشق و معشوق فرق بسیار است
چویار ناز نماید شما نیاز کنید
نخست موعظهٔ پیر صحبت این حرفست
که از مصاحب ناجنس احتراز کنید،
هرآنکسی که درین حلقه نیست زندهٔ عشق[٦]
برو نه‌مرده بفتوی من نماز کنید[۷]
وگر طلب کند انعامی از شما حافظ
حوالتش بلب یار[۸] دلنواز کنید

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: گره از زلف.
۲ قزوینی: قصه‌اش؛ خانلری: که این وصله‌اش؛ موزهٔ ملی دهلی: مطابق متن؛ ایاصوفیه: شبی خوشست و بدین وصله‌اش درازکنید.
۳ ایاصوفیه، قزوینی، خانلری و موزهٔ ملی دهلی: خلوت.
۴ ایاصوفیه: دوستان حاضر.
۵ ایاصوفیه، قزوینی: پرده برشما؛ موزهٔ ملی دهلی: حق پرده برشما.
۶ قزوینی: زنده بعشق.
۷ این بیت در چاپ خانلری وجود ندارد.
۸ اصل: «بلب و زلف» که مطابق اغلب نسخ خطی و چاپی منجمله نسخهٔ ایاصوفیه تصحیح شد.

۷

من و انکار شراب این چه حکایت باشد
غالباً این قدرم عقل و کفایت باشد

تا بغایت ره میخانه نمیدانستم
ورنه مستوری من[۱] تا بچه غایت باشد[۲]

زاهد و عجب و نماز و من و مستی[۳] و نیاز
تا ترا خود زمیان[۴] با که عنایت باشد

زاهد ار راه برندی نبرد باکی نیست[۵]
عشق کاریست که موقوف هدایت باشد

من که شبها ره تقوی زده‌ام با دف و نی[۶]
ناگهان[۷] سر بره آرم چه[۸] حکایت باشد

بندهٔ پیر مغانم که زجهلم برهاند
پیر ما هرچه کند عین ولایت[۹] باشد

دوش ازین غصه نخفتم که حکیمی[۱۰] میگفت
حافظ ار مست بود جای شکایت باشد[۱۱]

---

۱ ایاصوفیه، قزوینی، خانلری و افشار: مستوری ما.
۲ ستایشگر: ورنه مستوری مستان بچه غایت باشد.
۳ خانلری: رندی.
۴ ایاصوفیه: تاخدا را زمیان...
۵ ایاصوفیه،قزوینی،خانلری،افشار، ستایشگرو جلالی‌نائینی وجامع نسخ: نبرد معذورست.
۶ ایاصوفیه، قزوینی، افشار، جامع نسخ و پرتو: دف و چنگ.
۷ ایاصوفیه، قزوینی و افشار: این زمان.
۸ خانلری: آرم این چه؛ ستایشگر: ناگهان روبره آرم چه.
۹ قزوینی وجامع‌نسخ: عنایت؛ پرتو: حمایت؛افشار، خانلری وستایشگر: مطابق‌متن.
۱۰ قزوینی: رفیقی؛ خانلری: فقیهی.
۱۱ نسخهٔ اصل: حافظ گر ازاین دست خورد؛ برای اصلاح وزن مصراع مطابق ضبط نسخهٔ ایاصوفیه، ستایشگر، قزوینی و افشار اصلاح شده است. خانلری: حافظ ار باده خورد جای شکایت باشد.

۹

نفس باد صبا مشك فشان خواهد شد
عالم پیر دگرباره جوان خواهد شد
ارغوان جام عقیقی بسمن خواهد داد
چشم نرگس بشقایق نگران خواهد شد
این تطاول که کشید از غم او چون بلبل[۱]
تا سراپردهٔ گل نعره زنان خواهد شد
گر زمسجد بخرابات شدم خرده مگیر[۲]
مجلس وعظ درازست و زمان خواهد شد
ای دل ار عشرت امروز بفردا فکنی
مایهٔ نقد بقا را که ضمان خواهد شد
ماه شعبان قدح از دست منه کین خورشید[۳]
از نظر تا شب عید رمضان خواهد شد
گل عزیزست و[۴] غنیمت شمریدش صحبت
که بباغ آمد ازین راه و از آن خواهد شد
مطربا مجلس انس است و[۵] غزل خوان وسرود
چندگویی که چنین رفت وچنان خواهد شد[۶]
حافظ از بهر تو آمد سوی اقلیم وجود
قدمی نه بوداعش که روان خواهد شد

---

۱ قزوینی: غم هجران بلبل؛ موزهٔ ملی دهلی: آن تطاول که کشید از غم هجران بلبل.
۲ اصل: «شدم نعره‌زنان» که براساس نسخهٔ قزوینی، ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی تصحیح شده است.
۳ ایاصوفیه: ماه شعبان مده از دست قدح کین خورشید.
۴ قزوینی: عزیزست غنیمت.
۵ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: است غزل.
۶ موزهٔ ملی دهلی: چند گویم که چنین رفت و چنان خواهد شد. این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه نیست.

۷

نفس برآمد و کام از تو برنمی‌آید
فغان که بخت من از خواب در نمی‌آید

صبا بچشم من انداخت خاکی از کویت[1]
که آب زندگیم در نظر نمی‌آید

قد بلند ترا تا ببر نمی‌گیرم
درخت کام و مرادم ببر نمی‌آید

مگر بروی دلارای یار ما ورنی
بهیچ‌وجه دگر کار بر نمی‌آید

مقیم زلف تو شد دل که خوش سوادی دید
وز آن غریب بلاکش خبر نمی‌آید

زشست[2] صدق گشادم هزار تیر دعا
وزین میانه[3] یکی کارگر نمی‌آید

کمینه شرط وفا ترک سر بود حافظ
برو اگر زتو کار این قدر نمی‌آید[4-5]

---

۱ ایاصوفیه و قزوینی: کویش؛ موزهٔ ملی دهلی: خاکی از در دوست.
۲ املای این کلمه در نسخهٔ متن و نسخهٔ ایاصوفیه بصورت «شصت» است.
۳ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: ولی چه سود.
۴ ایاصوفیه: برو برو زتو این کار اگر نمی‌آید.
۵ این بیت در چاپ قزوینی وجود ندارد و مقطع غزل بیتی دیگر است، بعلاوه دو بیت دیگر نیز در چاپ قزوینی دیده می‌شود:

بسم حکایت دل هست با نسیم سحر — ولی ببخت من امشب سحر نمی‌آید
درین خیال بسر شد زمان عمر و هنوز — بلای زلف سیاهت بسر نمی‌آید
زبس که شد دل‌حافظ رمیده از همه‌کس — کنون ز حلقهٔ زلفت بدر نمی‌آید

۷

نقد صوفی نه همه صافی بی‌غش[۱] باشد
ای بسا خرقه که شایستهٔ[۲] آتش شد

صوفی ما که ز ورد سحری مست شدی[۳]
شامگاهش نگران باش که سرخوش باشد

خوش بود گر محك تجربه آید بمیان
تا سیه روی شود هرکه درو غش باشد

ناز[۴] پرورد تنعم نبرد راه بدوست
عاشقی شیوهٔ رندان بلاکش باشد

غم دنیای دنی چند خوری باده بخور[۵]
حیف باشد دل دانا که مشوش باشد[۶]

خط ساقی گر ازین گونه زند نقش برآب
ای بسا رخ که بخونابه منقش باشد[۷]

دلق و سجادهٔ حافظ ببرد باده فروش
گر شراب از کف آن ساقی[۸] مهوش باشد

---

۱ ایاصوفیه: صافی و بی‌غش.
۲ قزوینی: مستوجب.
۳ موزهٔ ملی دهلی: مست شده.
۴ در نسخهٔ عکسی موزهٔ ملی دهلی این کلمه شبیه: «سایه» خوانده می‌شود.
۵ خانلری و افشار: غم دنیی دنی چند خوری باده بخواه؛ ایاصوفیه: باده بخواه.
۶ خانلری: ای بسا رخ که بخونابه مشوش باشد.
۷ خانلری: حیف باشد دل دانا که مشوش باشد.
۸ قزوینی: گر شرابش ز کف ساقی؛ خانلری: که شراب از کف آن ساقی.

۷

نقدها را بود آیا که عیاری گیرند
تا همه صومعه‌داران پی کاری گیرند

مصلحت دیدنم آن نیست[1] که یاران همه‌کار
مگذارند[2] و خم طرهٔ یاری گیرند[3]

خوش گرفتند حریفان سر زلف ساقی
گر فلکشان بگذارد که قراری گیرند

قوت بازوی پرهیز بخوبان مفروش
که درین خیل[4] حصاری بسواری گیرند

یارب این بچهٔ ترکان چه دلیرند[5] بخون
که بتیر مژه هر لحظه شکاری[6] گیرند

رقص برشعر خوش[7] و نالهٔ نی خوش باشد
خاصه وقتی[8] که درآن زلف[9] نگاری گیرند

حافظ ابنای زمان را غم مسکینان نیست
زین میان گر بتوان[10] به‌که کناری گیرند

---

۱ ایاصوفیه، قزوینی، خانلری، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و افشار: مصلحت دید من آنست؛ جلالی نائینی: مصلحت بین من آنست.
۲ ایاصوفیه، قزوینی، خانلری، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و جلالی نائینی: بگذارند.
۳ افشار: بگذارند و پی‌طرهٔ یاری گیرند.
۴ خانلری: کاندرین خیل؛ ستایشگر: که ازین خیل؛ افشار: که درین ملك.
۵ خانلری: این پنجهٔ طفلان چه دلیرست.
۶ خانلری: سواری؛ افشار: که بنوك مژه هرلحظه شکاری.
۷ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: شعرتر.
۸ قزوینی، ستایشگر و افشار: خاصه رقصی.
۹ ایاصوفیه، قزوینی، خانلری، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: در آن دست؛ افشار: که درو دست.
۱۰ ستایشگر: زین میان تا بتوان.

۷

نه هر که چهره برافروخت دلبری داند
نه هر که آینه سازد سکندری داند
نه هرکسی که کله[۱] کج نهاد و تند نشست
کلاه داری و آیین سروری[۲] داند
تو بندگی چو گدایان بشرط مزد مکن
که دوست[۳] خود روش بنده‌پروری داند
وفای عهد[۴] نکو باشد ار بیاموزی
وگرنه هر که تو بینی ستمگری داند
بباختم دل دیوانه و ندانستم
که آدمی بچهٔ شیوهٔ پری داند
هزار نکتهٔ باریک‌تر ز مو[۵] اینجاست
نه هر که سر بتراشد[۶] قلندری داند
ز شعر[۷] دلکش حافظ کسی بود آگاه[۸]
که لطف نظم[۹] و سخن گفتن دری داند[۱۰]–[۱۱]

---

۱ ادیب برومند، قزوینی، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و پرتو: نه هر که طرف کله؛ فرود: نه هر که طرف کله برشکست و...
۲ موزهٔ ملی دهلی: آیین دلبری.
۳ قدسی و انجوی: که خواجه.
۴ ایاصوفیه، ادیب برومند، قزوینی، خانلری، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: وفا و عهد؛ فرود: وفا و مهر.
۵ موزهٔ ملی دهلی: موی.
۶ قدسی: نه هر که سر نتراشد. این بیت در چاپ خانلری نیست.
۷ موزهٔ ملی دهلی: زنظم.
۸ فرود، ایاصوفیه، ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: شود آگاه؛ قزوینی و خانلری: بود آگه.
۹ فرود و قزوینی: طبع.
۱۰ موزهٔ ملی دهلی، افشار و ستایشگر: که لطف نکته و سر سخنوری داند.
۱۱ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر و چاپ قزوینی علاوه برابیات فوق سه بیت←

۹

نیست در شهر نگاری که دل ما ببرد
بختم ار یار شود رختم از اینجا ببرد

کو حریفی کش سرمست که پیش قدمش[۱]
عاشقی[۲] سوخته دل نام تمنا ببرد

باغبانا ز خزان بی‌خبرت می‌بینم
آه از آن روز که بادت گل رعنا ببرد

ره زن دهر نخفتست مشو ایمن ازو
اگر امروز نبردست که فردا[۳] ببرد

در خیال این همه لعبت بهوس می‌بازم
بو که صاحب‌نظری نام تماشا ببرد

علم و فضلی[۴] که بچل سال دلم جمع آورد
ترسم آن نرگس ترکانه[۵] بیغما ببرد

بانگ گاوی چه صدا باز دهد عشوه مخر
سامری کیست که دست از ید بیضا ببرد

←دیگر نیز بشرح زیر دیده می‌شود که نخستین بیت آن در چاپ خانلری و دومین بیت در نسخهٔ ایاصوفیه هم موجود است:

بقدو چهره هرآنکس که شاه خوبان شد — جهان بگیرد اگر دادگستری داند
غلام همت آن رند عافیت سوزم — که در* گداصفتی کیمیاگری داند
مدار نقطهٔ بینش زخال تست مرا — که قدر گوهر یکدانه جوهری داند

در نسخهٔ ستایشگر بیت دیگری هم درین غزل موجود است:

در آب دیدهٔ خود غرقه‌ام بگو چکنم — که در محیط نه هرکس شناوری داند

* ایاصوفیه: که با.

---

۱ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی: پیش کرمش.
۲ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: عاشق.
۳ موزهٔ ملی دهلی: بفردا.
۴ موزهٔ ملی دهلی: علم و عقلی.
۵ قزوینی: مستانه.

جـام مینـایی می سد ره تنـگ دلیست
منه از دست که سیل غمش[۶] از جـا ببرد
حافظ ارجـان طلبد[۷] غمزهٔ مستانهٔ یار
خـانـه از غیر بپرداز[۸] بهـل تا ببرد[۹]

۶ ایاصوفیه و قزوینی: غمت.
۷ ایاصوفیه: جا طلبد.
۸ ایاصوفیه و قزوینی: بپرداز و بهل.
۹ بیت زیرین نیز در چاپ قزوینی وجود دارد:
راه عشق ار چـه کمین‌گاه کمانداران‌است هـرکـه دانسته رود صرفـه زاعدا ببرد

۱۰

واعظان کین جلوه بر[1] محراب و منبر میکنند
چون بخلوت میروند آن کار دیگر میکنند[2]
مشکلی دارم ز دانشمند مجلس بازپرس
توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر میکنند
گوییا باور نمی‌دارند روز داوری
کین همه قلب دغل[3] در کار داور میکنند
بندهٔ پیر خراباتم که درویشان او
گنج را از بی‌نیازی خاك برسر میکنند[4]
یارب این نودولتانرا با[5] خر خودشان نشان
کین همه ناز[6] از غلام ترك واستر میکنند[7]
بردر میخانهٔ عشق[8] ای ملك تسبیح‌گوی[9]
کاندر آنجا طینت آدم مخمر میکنند
حسن بی‌پایان او چندانك عاشق میکشد
زمرهٔ دیگر بعشق از غیب[10] سر بر میکنند

---

۱ قزوینی، خانلری و پرتو: در؛ ایاصوفیه: زاهدان کین جلوه در.
۲ ایاصوفیه: شاهدانشان نیم‌شب خلوت منور میکنند.
۳ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی و پژمان: قلب و دغل؛ خانلری: نقش‌دغل؛ جلالی نائینی: قلب دغا؛ ضبط نسخهٔ ستایشگر همانند نسخهٔ اصل «قلب دغل» می‌باشد اما معنای بیت با واو عاطفه روشنتر بنظر می‌رسد.
۴ چاپ قزوینی این بیت را ندارد.
۵ خانلری: نو دولتان هم با؛ پژمان و انجوی: نو دولتان را بر؛ جامع نسخ: مطابق متن.
۶ خانلری: کین تنعم از؛ جلالی نائینی: کین همه عجب از.
۷ این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی نیست.
۸ پرتو: میخانهٔ ما.
۹ خانلری: تسبیح کن.
۱۰ خانلری: از خاك.

ای گدای خانقه برجه[۱۱] که در دیر مغان
میدهند آبی و[۱۲] دلها را توانگر میکنند
خانه خالی کن بتا[۱۳] تا منزل جانان[۱۴] شود
کین هوسناکان دل و جان جای دیگر[۱۵] میکنند[۱۶]
وقت صبح از عرش می‌آمد خروشی عشق گفت[۱۷]
قدسیان گویی که شعر حافظ از بر میکنند

۱۱ انجوی، ستایشگر و جلالی نائینی: ای گدای خانقه بازآ.
۱۲ ایاصوفیه، قزوینی و ستایشگر: آبی که.
۱۳ خانلری: و ستایشگر: دلا.
۱۴ خانلری: منزل سلطان.
۱۵ خانلری: جای مسکر.
۱۶ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی این بیت را ندارد.
۱۷ قزوینی، پژمان، انجوی، جامع نسخ و ستایشگر: صبحدم از عرش می‌آمد خروشی عقل گفت؛ خانلری: وقت صبح از عرش می‌آمد خروشی عقل گفت؛ موزهٔ ملی دهلی: صبحدم از عرش می‌آمد صفیری عقل گفت.

۹

هر آنك جانب اهل وفا[۱] نگه دارد
خداش در همه حال از بلا نگه دارد
دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای
فرشته‌ات بدو دست دعا نگه دارد
گرت هواست که معشوقه[۲] نگسلد پیمان
نگاه‌دار سر رشته تا نگه دارد
ز درد دوست نگویم حدیث جز بادوست[۳]
که آشنا سخن آشنا نگه دارد
سر و زر و دل و جانم[٤] فدای آن محبوب[٥]
که حق صحبت مهر و وفا[٦] نگه دارد
نگه نداشت دل ما و جای رنجش نیست[۷]
ز دست بنده چه خیزد خدا نگه دارد
مبارزان و یلان خواجه را نگه دارید
که همچو جان گرامی شما نگه دارد[۸]
صبا در[۹] آن سر زلف ار دل مرا بینی
ز روی لطف بگویش که جا نگه دارد

---

۱ قزوینی: و خانلری: خدا.
۲ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: معشوق.
۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و انجوی و جلالی نائینی: حدیث دوست نگویم مگر بحضرت دوست.
۴ نسخهٔ اصل: جانش.
۵ قزوینی: یاری.
۶ خانلری و موزهٔ ملی دهلی: صحبت و عهد وفا.
۷ قزوینی: چو گفتمش که دلم را نگاه‌دار چه گفت.
۸ قزوینی این بیت را ندارد.
۹ قزوینی: برآن.

غبار راه گذارت کجاست تا حافظ
بیادگار نسیم صبـــا نگـه دارد[۱۰]

---

۱۰ ابیات دوم، چهارم و هفتم این غزل در چاپ خانلری وجود ندارد.
ابیات دوم، ششم و هفتم در نسخهٔ ایاصوفیه نیست و بیت مقطع بصورت ناقص چنین آمده است:
مرا و سرو چمن را بخاك راه نشاند قد تو [ ]

۹

هر آنکو خاطری مجموع و یاری نازنین دارد
سعادت همدم او گشت و دولت هم قرین[1] دارد

حریم عشق را درگه بسی بالاتر از عقلست
کسی آن آستان کوبد[2] که جان در آستین دارد

دهان تنگ شیرینت[3] مگر ملک[4] سلیمانست
که نقش خاتم لعلت[5] جهان زیر نگین دارد

لب‌لعل‌و خط‌مشکین چوخوش‌اینست‌و آنش نیست[6]
بنازم دلبر خود را که حسنش آن و این[7] دارد

چو برروی زمین باشی توانایی غنیمت‌دان
که دوران ناتوانیها[8] بسی زیر زمین دارد

بخواری منگر ای منعم ضعیفان و نحیفانرا
که صدر مجلس عزت معین[9] ره‌نشین دارد

بلاگردان جان و تن دعای مستمندانست
که بیندخیرازان خرمن‌که‌ننگ ازخوشه‌چین دارد

صبا از عشق من رمزی بگو با آن مه[10] خوبان
که صد جمشید و کیخسرو غلام کمترین دارد

---

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: همنشین. ۲ قزوینی: بوسد.
۳ قزوینی: شیرینش.
۴ موزهٔ ملی دهلی: مهر.
۵ قزوینی: لعلش.
۶ قزوینی: چو آنش هست و اینش هست؛ جامع نسخ حافظ: چو آنش نیست اینش نیست؛ موزهٔ ملی دهلی: لب لعل و خط مشکین چوآنش هست اینش نیست.
در این مصراع «چو» از قلم کاتب افتاده بود که باتوجه به‌سایر نسخ آورده شد.
۷ اصل: این و آن.
۸ نسخهٔ اصل: «ناتوانیها را» که برای اصلاح وزن «را» حذف گردید.
۹ قزوینی: عشرت گدای، موزهٔ ملی دهلی: مسند عزت فقیر.
۱۰ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: شه.

اگر[۱۱] گوید نمیخواهم چو حافظ عاشق مفلس
بگوییدش که سلطانی گدایی ره نشین دارد

۱۱ موزهٔ ملی دهلی: وگر.

۷*

هر کرا بر خط سبزت سر سودا باشد
پای از[۱] دایره بیرون ننهد تا باشد
من چو[۲] از خاك لحد لاله صفت[۳] برخیزم
داغ سودای توام سر سویدا باشد
تو خود ای گوهر یك دانه کجایی آخر[۴]
کز غمت دیدهٔ مردم همه دریا[۵] باشد
از بن هر مژه‌ام آب روانست بیا[۶]
اگرت میل لب جوی و تماشا باشد
چون دل من دمی از پرده برون آی و درآی[۷]
که دگر باره ملاقات نه پیدا باشد
ظل ممدود و خم[۸] زلف توام برسر باد
کاندرین[۹] سایه قرار دل شیدا باشد
چشمت از ناز بحافظ نکند میل‌آری
سرگرانی صفت نرگس رعنا باشد

---

* این غزل در نسخهٔ اساس نیامده و از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده است.
۱ قزوینی، جامع نسخ و ادیب برومند: پای ازین.
۲ ادیب برومند: که.
۳ فرود: من که از خاك لحد نعره‌زنان.
۴ ادیب برومند و جامع نسخ: تاکی ای گوهر یکدانه روا خواهی داشت؛ افشار: تاکی ای دانهٔ یك دانه روا خواهی داشت.
۵ افشار: کز خیال تو مرا دیده چو دریا.
۶ افشار: دربن هرمژه‌ام آب روانیست در آی.
۷ قزوینی: چون گل و می دمی... درآ؛ ادیب برومند، ستایشگر و فرود:... درآ.
۸ افشار و جامع نسخ: ممدود خم.
۹ ستایشگر، فرود، ادیب برومند و افشار: کاندران.

۹

هرکه شد محرم دل در حرم یار بماند
وانکه این‌کار ندانست در انکار[1] بماند

اگر از پرده برون شد دل ما[2] عیب مکن
شکر ایزد که نه در پردهٔ پندار[3] بماند

صوفیان واستدند از گرو می همه‌رخت
دلق[4] ما بود که در خانهٔ خمار بماند

هر می لعل کز آن دست بلورین خوردیم[5]
آب حسرت شد و در چشم گهربار بماند

جز دل من کز ازل تا بابد عاشق رفت[6]
جاودان‌کس نشنیدیم[7] که در کار بماند

از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر
یادگاری که درین گنبد دوار بماند

با حریفان دگران هیچ نگفتند و شدند[8]
قصهٔ ماست که در هر سر بازار بماند

---

۱ اصل: «این کار» و مطابق نسخهٔ ایاصوفیه، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و فرود اصلاح شده است.
۲ فرهاد، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و پرتو: دل من.
۳ ایاصوفیه: پردهٔ انکار.
۴ فرود: رخت.
۵ ایاصوفیه، فرهاد، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: ستدیم؛ قدسی، انجوی، فرود و ستایشگر: ستدم.
۶ موزهٔ ملی دهلی: عاشق بود؛ انجوی: جز دلم کو ز ازل تا بابد عاشق اوست (ستایشگر: تست). فرهاد: جز دلم کان ز ازل تا بابد عاشق تست.
۷ فرود، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: نشنیدم که درین کار بماند.
۸ فرهاد و قزوینی: محتسب شیخ شد و فسق خود از یاد ببرد؛ موزهٔ ملی دهلی، فرود، افشار، ایاصوفیه و ستایشگر: خرقه‌پوشان دگر مست گذشتند و گذشت؛ انجوی: خرقه‌پوشان همگی مست گذشتند و گذشت.

گشت بیمار که چون چشم توگردد نرگس
شیوهٔ او[9] نشدش حاصل و بیمار بماند

بتماشاگه زلفش[10] دل حافظ روزی
شد که باز آید و جاوید گرفتار بماند[11]

---

۹ فرود و قزوینی: تو؛ افشار و پرتو: آن.
۱۰ موزهٔ ملی دهلی: زلف.
۱۱ این غزل در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر و چاپ قزوینی یازده بیت و در چاپ افشار هفت بیت دارد و دو بیت افزونتر در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی در اینجا ثبت می‌شود:
در جمال تو چنان صورت چین حیران شد — کش حکایت همه‌جا بردر و دیوار بماند
قزوینی و ستایشگر: برجمال... که حدیثش همه‌جا...
داشتم دلقی و صد عیب مرا پوشانید — خرقه رهن می و مطرب شد و زنار بماند
قزوینی و ستایشگر: عیب مرا می‌پوشید.

۸

همای برج[۱] سعادت بدام ما افتد
اگر ترا گذری بر مقام ما افتد
حباب‌وار براندازم از نشاط کلاه
اگر ز روی تو عکسی بجام ما افتد
شبی که ماه مراد از افق طلوع‌کند[۲]
بود که پرتو نوری ببام ما افتد
ملوك را چو ره‌خاك بوس این درنیست[۳]
کی التفات مجال[۴] سلام ما افتد
چو جان فدای لبت را[۵] خیال می‌بستم
که قطرهٔ ز زلالش بکام ما افتد
خیال زلف تو گفتا که جان وسیله مساز
کزین شکار فراوان بدام ما افتد
بنامیدی ازین در مرو بزن فالی
بود که قرعهٔ دولت بنام ما افتد
ز خاك کوی تو هردم[۶] که دم زند حافظ
نسیم گلشن جان در مشام ما افتد

---

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: اوج.
۲ قزوینی: شود طالع، موزهٔ ملی دهلی: شود طالع.... بود که پرتو عکسی.
۳ قزوینی: ببارگاه تو چون باد را نباشد بار؛ موزهٔ ملی دهلی: ملوك را چو ره پای‌بوس این در نیست.
۴ اصل: «التفات بحال» و مطابق سایر نسخه‌هایی که بنظر رسید تصحیح گردیده است.
۵ قزوینی: لبش شد؛ موزهٔ ملی دهلی: چو جان فدای لبت شد.
۶ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: هرکه.

۷*

یاد باد آنك ز ما وقت[۱] سفر یاد نکرد
بوداعی دل غم دیدهٔ ما شاد نکرد
آن جوانبخت که می‌زد رقم خیر قبول[۲]
بندهٔ پیر ندانم ز چه آزاد نکرد
سایه تا باز گرفتی ز چمن مرغ سحر[۳]
آشیان در شکن طرهٔ شمشاد نکرد
شاید ار پیك صبا از تو بیاموزد کار
زانك چالاك‌تر از این حرکت باد نکرد
کلك مشاطهٔ صنعش[٤] نکشد نقش مراد
هر که اقرار بدان[۵] حسن خداداد نکرد
مطربا پرده بگردان و بزن راه حجاز[۶]
که باین[۷] راه بشد یارو زما یاد نکرد
غزلیات عراقیست[۸] سرود حافظ
که شنید این رهِ دلسوز که فریاد نکرد[۹]

---

* این غزل از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده و در نسخهٔ اساس نیست.
۱ جامع نسخ: یاد باد انك مرا وقت.
۲ موزهٔ ملی دهلی، جامع نسخ، ادیب برومند و قزوینی: خیر و قبول؛ فرود: رد و قبول؛ ستایشگر و افشار: آن جوانمرد...
۳ ستایشگر: چمن؛ افشار: مسیحا.
۴ ستایشگر و فرود: حسنش؛ موزهٔ ملی دهلی: صنعش نکشد دست مراد.
۵ ستایشگر، فرود، جامع نسخ و ادیب برومند: بدین؛ مسعودی: بآن.
۶ موزهٔ ملی‌دهلی، قزوینی، ستایشگر، فرود، جامع نسخ، افشار و ادیب برومند: راه عراق.
۷ قزوینی، ستایشگر، فرود، جامع نسخ، موزهٔ ملی دهلی و ادیب برومند: بدین؛ افشار: که بدین راه شد آن یار وفا یاد نکرد.
۸ ادیب برومند: فراقست.
۹ درنسخهٔقزوینی دوبیت‌دیگرهم‌درین‌غزل‌هست‌که دربرخی‌دیگر ازنسخه‌هانیز وجود دارد:
کاغذین جامه بخوناب بشویم که فلك — رهنمونیم بپای علم داد نکرد
دل بامید صدائی که مگر در تو رسد — ناله‌ها کرد درین کوه که فرهاد نکرد

۸

یاد باد آنك سر كوی توام منزل بود
دیده را روشنی از خاك درت حاصل بود
راست چون سوسن و گل از اثر صحبت پاك
در زبان[1] بود مرا هرچه ترا[2] در دل بود
دل چو از پیر مغان[3] نقل معانی میکرد
عشق میگفت بشرح آنچه برو مشکل بود[4]
در دلم بود که بی‌دوست نباشم هرگز
چه توان کرد که سعی من و دل باطل بود
دوش بریاد حریفان[5] بخرابات شدم
خم می دیدم و خون[6] در دل وسردرگل[7] بود
بس بگشتم که بپرسم سبب درد فراق[8]
مفتی عشق[9] درین مسئله لایعقل بود
راستی خاتم فیروزهٔ بواسحاقی
خوش درخشید[10] ولی دولت مستعجل بود
دیدی[11] آن قهقههٔ کبك خرامان حافظ
که ز سرپنجهٔ شاهین قضا غافل بود[12]

---

۱ فرود و ادیب برومند: برزبان.
۲ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: برزبان بود مرا آنچه ترا؛ ستایشگر: برزبان بود ترا آنچه مرا؛ فرهاد: برزبان بود مرا هرچه ترا؛ فرود: در زبان بود مرا آنچه ترا.
۳ ایاصوفیه: پیر خرد.
۴ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی:
دل چو از پیر خرد نقل معانی می‌کرد عشق میگفت بشرح‌آنچه مرا مشکل‌بود
فرهاد: عشق میکرد بیان آنچه مرا مشکل بود؛ ادیب برومند: آنچه ورا مشکل بود.
۵ فرهاد: بریاد لب او.
۶ ستایشگر، فرود و ادیب برومند: دیدم خون.
۷ قزوینی، موزهٔ‌ملی دهلی، انجوی و نسخهٔ‌جلالی نائینی: خم‌می‌دیدم خون دردل وپادر گل.
۸ ستایشگر: سبب حرمت می؛ فرود: بس بگفتم که بپرسم خبر از درد فراق.
۹ ایاصوفیه، فرهاد، ستایشگر و قزوینی: مفتی عقل؛ ادیب برومند: بسان متن.

←

۸

یاد باد آنك نهانت نظری با ما بود
رقم[1] مهر تو از[2] چهرهٔ ما پیدا بود
یاد باد آنك چو چشمت بعتابم میکشت
معجز عیسویت در لب شکرخا بود
یاد باد آنك صبوحی زده در مجلس انس
جز من و یار نبودیم و خدا با ما بود
یاد باد آنك رخت شمع طرب می‌افروخت
زین[3] دل سوخته پروانهٔ ناپروا بود
یاد باد آنك دران بزمگه خلق و ادب
آنکه او خندهٔ مستانه زدی صهبا بود
یاد باد آنك چو یاقوت قدح خنده زدی
در میان من و لعل تو حکایتها بود
یاد باد آنك مه من چو کله[4] بر بستی
در رکابش مه نو پیك جهان‌پیما بود
یاد باد آنك باصلاح شما می‌شد راست
نظم هر گوهر ناسفته که حافظ را بود[5]

→۱۰ فرهاد: دولتی بود.
۱۱ اصل: «زدی» و مطابق ضبط کلیهٔ نسخی که دیده شده، اصلاح گردیده است.
۱۲ در چاپ‌قزوینی‌ونسخهٔ‌موزهٔ‌ملی دهلی‌وستایشگر بیت‌دیگری‌نیز با اندك‌اختلاف‌موجودست:
قزوینی:
آه ازآن‌جور وتطاول که درین دامگه است آه از آن سوز ونیازی‌که درآن محفل‌بود

---

۱ ایاصوفیه: اثر. ۲ قزوینی: بر.
۳ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: وین دل.
۴ قزوینی: نگارم چو کمر...؛ چاپ قدسی و انجوی: مه من چو کله بشکستی.
۵ بیتی دیگر نیز علاوه برابیات مذکور در چاپ قزوینی بشرح زیر ذکر شده است:
یاد باد آنکه خراباتنشین بودم و مست وآنچه درمسجدم امروز کمست آنجا بود

۵*

یارم چو قدح بدست گیرد
بازار بتان شکست گیرد
در پاش فتاده‌ام[۱] بزاری
آیا بود آنك دست گیرد
در بحر فتاده‌ام چو ماهی
تا یار مرا بشست گیرد
هرکس‌که بدید چشم او گفت
کو محتسبی که مست گیرد
خرم دل او که[۲] همچو حافظ
جامی ز می الست گیرد

---

* این غزل از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده و در نسخهٔ اساس نیست.
۱ دو حرف «ام» در اصل افتاده است.
۲ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، ستایشگر، فرود و جامع نسخ: دل آنکه.

۸

یاری اندر کس نمی‌بینیم یارانرا چه شد
دوستی کی[۱] آخر آمد دوستدارانرا چه شد

آب حیوان تیره‌گون شد خضر فرخ پی کجاست
گل بگشت[۲] از رنگ خود[۳] باد بهارانرا چه شد

کس نمیگوید که یاری داشت حق دوستی
حق‌شناسانرا چه حال افتاد و یارانرا چه شد

لعلی از کان مروت برنیاید[۴] سالها
تابش خورشید و سعی باد و بارانرا چه شد

گوی توفیق و کرامت در میان افکنده‌اند
کس بمیدان در نمی‌آید سوارانرا چه شد

صدهزاران گل شکفت و بانگ مرغی برنخاست
عندلیبان را چه پیش آمد هزارانرا چه شد

زهره عودی[۵] خوش نمی‌سازد مگر عودش بسوخت
کس ندارد ذوق مستی می‌گسارانرا چه شد

حافظ اسرار[۶] الهی کس نمیداند خموش
از که می‌پرسی که دور روزگارانرا چه شد[۷]

---

۱ اصل: «دوستی را» و با توجه به ضبط سایر نسخ تصحیح شده است.
۲ نسخهٔ اصل: «بکست».
۳ ایاصوفیه و قزوینی: خون چکید از شاخ گل؛ ضبط متن با نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و نسخهٔ جلالی نائینی و چاپ انجوی یکسانست.
۴ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: برنیامد.
۵ ایاصوفیه و قزوینی: سازی؛ موزهٔ ملی دهلی: زهره‌ساز خوش.
۶ اصل: «از سر» و تصحیح براساس نسخهٔ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی‌صورت گرفته است.
۷ بیت زیرین هم علاوه بر ابیات فوق در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و ایاصوفیه و چاپ قزوینی هست:

←

۷

یك دو جامم دی سحرگه اتفاق افتاده بود
وز لب ساقی شرابم در مذاق افتاده بود
از سرمستی دگر با شاهد عهد شباب
رجعتی[۱] میخواستم لیکن طلاق افتاده بود
در مقامات طریقت هر کجا کردیم سیر
عافیت را با نظر بازی فراق افتاده بود
ساقیا جام دمادم ده که در سیر طریق
هر که عاشق وش نیامد در نفاق[۲] افتاده بود
نقش می‌بستم که گیرم گوشهٔ ز آن چشم مست
طاقت[۳] صبر از خم ابروش طاق افتاده بود
ای معبر مژدهٔ فرما که دوشم آفتاب
در شکر خواب صبوحی هم وثاق[٤] افتاده بود
حافظ آن ساعت که این نظم پریشان می‌نوشت
طایر فکرش بدام اشتیاق افتاده بود[۵]

← شهریاران بود و خاك مهربانان این دیار　　مهربانی کی سرآمد شهریارانرا چه شد
موزهٔ ملی دهلی:
شهریاران بود و خاك مهرورزان این دیار　　مهربانی کی سر آمد دوستداران را چه‌شد

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: رجعهٔ.
۲ ایاصوفیه: نقاب.
۳ قزوینی: طاقت و صبر.
۴ نسخهٔ اصل: هم تفاق. که براساس سایر نسخ در دسترس و منجمله نسخهٔ ایاصوفیه تصحیح شده است.
۵ موزهٔ ملی دهلی:
حافظ آن ساعت که این نظم‌در افشان می‌نوشت
طایر شوقش بدام اشتیاق افتاده بود

۱۱

الا ای طوطی گویای اسرار
مبادا خالیت شکر ز منقار
سرت[۱] سبز و دلت خوش باد جاوید
که خوش نقشی نمودی از رخ[۲] یار
سخن سربسته گفتی با حریفان
خدا را زین معما پرده بردار
چه ره بود این که زد در پردهٔ مطرب
که می‌رقصند با هم مست و هشیار
ازین[۳] افیون که ساقی در می افکند
حریفانرا نه سر ماند نه دستار[۴]
سکندر را نمی‌بخشند آبی
بزور و زر میسر نیست این کار
خرد هر چند نقش[۵] کایناتست
چه سنجد پیش عشق کیمیا کار[۶]
بیا و حال اهل درد بشنو
بلفظ اندك و معنی بسیار

۱ این کلمه در اصل محو شده و مصراع بالا از روی نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، ایاصوفیه و قزوینی تکمیل شده است.
۲ ایاصوفیه و قزوینی: خط یار.
۳ قزوینی: از آن.
۴ نسخهٔ اصل: بسرمانید دستار. ضبط نسخهٔ اصل هم بی‌وجه نیست. ایاصوفیه: نه سر ماند و نه دستار.
۵ جامع نسخ و موزهٔ ملی دهلی: نقد.
۶ نسخهٔ ایاصوفیه و چاپ قزوینی این بیت را ندارد اما در جامع نسخ حافظ، نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ انجوی و قدسی و نسخهٔ جلالی نائینی دیده می‌شود.

بت چینی عدو[ی] شیخ و شابست
دل اندر دام صید میر غدار[۷]

بمستوران مگو اسرار مستی
حدیث جان مپرس از نقش دیوار

بیمن رایت[۸] منصور شاهی
علم‌شدحافظ اندر نظم اشعار[۹]

---

۷ این بیت در چاپ قزوینی باین صورت آمده است:

«بت چینی عدوی دین و دلهاست
خداوندا دل و دینم نگهدار»؛

ایاصوفیه:

بت چینی عدو و شیخ ما مست
دل اندر دام و میر صید غدار

موزهٔ ملی دهلی: عدو دین و نامست.

در سایر نسخی نیز که بنظر رسید مصراع دوم این بیت با ضبط چاپ قزوینی یکسانست؛ در نسخهٔ جلالی نائینی بیت مذکور بدین صورت ثبت است:

نمی‌داند چه خواهد رفت با من
دل اندر دام و سرهم صید قهار

۸ ایاصوفیه و قزوینی: دولت؛ ضبط نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قدسی و انجوی و نسخهٔ جلالی نائینی مطابق با متن حاضر است.

۹ این غزل در نسخهٔ ایاصوفیه و چاپ قزوینی دارای دو بیت دیگر هم هست که دومین بیت مقطع غزل را تشکیل می‌دهد:

بروی ما زن از ساغر گلابی
خداوندا ز آفاتش نگه‌دار

خداوندی بجای بندگان کرد
که خواب‌آلوده‌ایم ای بخت بیدار

۹

ای خرم از فروغ رخت لاله‌زار عمر
باز آ که ریخت بی‌گل رویت بهار عمر

از دیده گر سرشك چو باران چکد[1] رواست
کاندر غمت[2] چو برق بشد روزگار عمر

این یك دو دم که وعدهٔ[3] دیدار ممکنست
دریاب کار ما که نه پیداست کار عمر

تاکی می صبوح و شکر خواب بامداد
هشیار گرد هان که گذشت اختیار عمر

دی در گذار بود و نظر سوی ما نکرد
بیچاره دل که هیچ ندید از گذار عمر

اندیشه از محیط فنا نیست هر کرا
بر نقطهٔ دهان تو باشد مدار عمر

بی‌عمر زنده‌ام من و این[4] بس عجب مدار
روز فراق را که نهد در شمار عمر

در هرطرف ز جنگ[5] حوادث کمین گهیست
زان رو عنان گسسته[6] دواند سوار عمر

حافظ سخن بگوی که بر[7] صفحهٔ جهان
این نقش ماند از قلمت یادگار عمر

---

۱ خانلری: رود. ۲ افشار: رهت.
۳ قزوینی: مهلت. ۴ ایاصوفیه، خانلری: من و زین.
۵ ایاصوفیه، قزوینی وخانلری: خیل حوادث؛ موزهٔ ملی دهلی: درهرطرف زچنگ؛ افشار: از هرطرف زخیل...
۶ موزهٔ ملی دهلی: عنان کشیده.
۷ موزهٔ ملی دهلی: که در.

۷

ای صبا نکهتی از خاك ره یار بیار
ببر اندوه دل و مژدهٔ دلدار بیار
نکتهٔ روح‌فزا از دهن یار[1] بگو
نافهٔ[2] خوش خبر از عالم اسرار بیار
تا معطر کنم از لطف نسیم تو مشام
شمهٔ از نفحات نفس یار بیار
بوفای تو که خاك ره آن یار عزیز[3]
بی‌غباری که پدید آید از اغیار بیار
کام‌جان تلخ‌شد از صبر که کردم بی‌دوست[4]
عشوهٔ زآن لب شیرین شکر بار بیار
روزگاریست که دل چهرهٔ مقصود ندید
ساقیا آن قدح آینه‌کردار بیار
دلق حافظ بچه ارزد بمیش رنگین کن[5]
وآنگهش مست و خراب از سر بازار بیار

---

۱ قزوینی: دوست؛ ایاصوفیه: نکتهٔ روح‌فزا از لب دلدار.
۲ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: نامهٔ.
۳ اصل: «... که برخاك ره یار عزیز»؛ و با توجه به سایر نسخه‌ها اصلاح گردیده است.
۴ ایاصوفیه: بی‌تو.
۵ این غزل در چاپ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی شامل ده بیت است و سه بیت دیگر آن بدین شرحست:

گردی از رهگذر دوست بکوری رقیب — بهر آسایش این دیدهٔ خونبار بیار
خامی وساده‌دلی شیوهٔ جانبازان نیست — خبری از بر آن دلبر عیار بیار
شکر آنراکه تو درعشرتی ای مرغ‌چمن — باسیران قفس مژدهٔ گلزار بیار

موزهٔ ملی دهلی:
شکر ایزدکه تو درعشرتی ای‌مرغ چمن — باسیران قفس مژدهٔ دلدار بیار

۶

ای صبا نکهتی از کوی فلانی بمن آر
زار و بیمار غمم راحت جانی بمن آر
قلب بی‌حاصل ما را بزن اکسیر مراد
یعنی از خاك در دوست نشانی بمن آر
در کمین‌گاه نظر با دل خویشم جنگست
زابرو و غمزهٔ[۱] او تیرو کمانی بمن آر
منکرانرا هم ازین می‌دوسه ساغر[۲] بچشان
وگر ایشان نستانند روانی بمن آر
ساقیا عشرت امروز بفردا مفکن
یا زدیوان قضا خط امانی بمن آر
دلم از پرده بشد دوش که[۳] حافظ میگفت
ای صبا[۴] نکهتی از کوی فلانی بمن آر[۵]

---

۱ ایاصوفیه: ز ابروی غمزهٔ.
۲ جامع نسخ: دو سه ساغر هم ازین می بچشان.
۳ قزوینی: دلم از دست بشد دوش چو؛ ایاصوفیه: دلم از دست بشد دوش که حافظ میخواند.
۴ قزوینی: کای.
۵ این بیت نیز در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ایاصوفیه و چاپ قزوینی موجود است:
در غریبی و فراق و غم دل پیر شدم ساغر می زکف تازه جوانی بمن آر
موزهٔ ملی دهلی: در غریبی و فراق از غم....

۱۰

روی بنما و مرا گو که ز جان دل برگیر[1]
پیش شمع آتش پروانه بجان گو درگیر
در لب[2] تشنهٔ ما بین و مدار آب دریغ
بر سر[3] کشتهٔ خویش آی و زخاکش برگیر
ترك درویش مگیر[4] ار نبود سیم و زرش
در غمت سیم شمار اشك و رخش را زرگیر
چنگ بنواز و بساز ار نبود عود منال[5]
آتشم عشق و تنم عود و دلم مجمر گیر[6]
در سماع آی و ز سرخرقه برانداز و برقص
ورنه در[7] گوشه رو و خرقهٔ ما در سر[8] گیر
صوف برکش ز سر و بادهٔ[9] صافی درکش
سیم درباز و بزر سیم‌بری در برگیر
دوست گر یار شود هر دو[10] جهان دشمن باش
بخت گو روی‌کن‌و[11] روی[12] زمین لشکر گیر

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: روی بنمای و مرا...؛ افشار: روی بنمای و مرا گوکه دل از جان برگیر. در نسخهٔ ایاصوفیه ابتدا این مصراع را اشتباه نوشته ولی بعداً آنرا اصلاح کرده است.
۲ افشار: دو لب.
۳ ایاصوفیه: بسر.
۴ موزهٔ ملی دهلی: مکن.
۵ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، افشار، انجوی و جلالی نائینی: چه باك.
۶ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و افشار: دلم عود و تنم مجمرگیر.
۷ ایاصوفیه، قزوینی و افشار: با گوشه.
۸ ایاصوفیه: برسر.
۹ موزهٔ ملی دهلی: جرعهٔ.
۱۰ نسخهٔ اصل و ایاصوفیه «هرکه» و تصحیح براساس سایر نسخ و توجه به معنی صورت گرفته است.
۱۱ قزوینی: بخت‌گو پشت مکن روی...

میل رفتن مکن ای دوست دمی با ما باش
بر لب جوی طرب جوی و بکف ساغر گیر

رفته گیر از برم این آب دل و آتش چشم[۱۳]
گونه‌ام زرد و لبم خشک و کنارم تر گیر

حافظ آراسته کن بزم و بگو واعظ را
که ببین مجلسم و ترک سر منبر گیر

→۱۲ موزهٔ ملی دهلی: بخت‌گو روی کن و پشت زمین لشکر گیر؛ افشار: بخت‌گو پشت شو و جمله جهان لشکر گیر؛ ایاصوفیه: بخت‌گو پشت کن و روی جهان لشکر گیر.
۱۳ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: رفته‌گیر از برم وزاتش و آب دل و چشم.

۸

روی بنمای و[1] وجود خودم از یاد ببر
خرمن سوختگانرا همه گو باد ببر
ما چو دادیم دل و دیده بطوفان بلا
گو بیا سیل غم و خانه ز بنیاد ببر[2]
زلف چون عنبر خامش[3] که ببوید هیهات
ای دل خام طمع این سخن از یاد ببر
سینه گو شعلهٔ آتش‌کدهٔ فارس بکش
دیده[4] گو آب رخ دجلهٔ بغداد ببر
سعی نابرده درین راه بجایی نرسی[5]
مزد اگر می‌طلبی طاعت استاد ببر
روز مرگم نفسی وعدهٔ دیدار بده
وآنگهی[6] تا بلحد فارغ و آزاد ببر
دوش میگفت بمژگان درازت بکشم
یارب از خاطرش اندیشهٔ بیداد ببر
حافظ اندیشه کن[7] از نازکی خاطر یار
برو از درگهش این ناله و فریاد ببر[8]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: بنما و.
۲ نسخهٔ ایاصوفیه این بیت را ندارد.
۳ خانلری: خامت.
۴ «یده» در اصل محو شده است و از روی نسخهٔ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و خانلری متن تکمیل شده است.
۵ خانلری: نرسید.
۶ ایاصوفیه، قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی: وانگهم.
۷ خانلری: حافظ اندیشه تن.
۸ این غزل در چاپ قزوینی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی دارای بیت دیگری هم هست:
دولت پیر مغان باد که باقی سهلست دیگری گو برو و نام من از یاد ببر

۵*

شب قدرست[۱] و طی شد نامهٔ هجر
سلام فیه حتی مطلع الفجر
دلا در عاشقی[۲] ثابت‌قدم باش
که در این ره نباشد کار بی‌اجر
من از رندی نخواهم کرد توبه
ولو آذیتنی بالهجر و الحجر
دلم رفت و ندیدم روی دلدار
فغان از این تطاول آه از این زجر
وفاخواهی جفاکش باش حافظ
فان الربح والخسران فی البحر[۳-۴]

---

* ضبط این غزل با نسخهٔ ایاصوفیه یکسانست.

۱ قزوینی و انجوی: وصلست؛ افشار، جلالی نائینی، قدسی و موزهٔ ملی دهلی: مطابق متن.

۲ افشار: در دوستی.

۳ قزوینی، انجوی، قدسی، موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی: فی‌التجر، و ظاهراً اصح همین است.

۴ این بیت نیز در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و چاپ افشار و قزوینی ثبت است:
برآی ای صبح روشن دل خدا را — که بس تاریك می‌بینم شب هجر
بعلاوه در چاپ افشار این بیت آمده است:
درخت دوستی تخم وفا کار — ثمرها بینی ای جانان ازین شجر

۸

صبا ز منزل جانان گذر دریغ مدار
وزو بعاشق مسکین خبر[1] دریغ مدار
بشکر آنکه شکفتی بکام دل[2] ای گل
نسیم وصل ز مرغ سحر دریغ مدار
حریف عشق تو بودم چو ماه نو بودی
کنون که ماه تمامی نظر دریغ مدار[3]
کنون که چشمهٔ قندست لعل نوشینت[4]
سخن بگوی و زطوطی شکر دریغ مدار
جهان و هرچه درو هست سهل و مختصرست
زاهل معرفت این مختصر دریغ مدار
مکارم تو باطراف[5] می‌برد شاعر
ازو وظیفهٔ زاد[6] سفر دریغ مدار[7]
چو نام نیک[8] طلب میکنی سخن اینست
که در بهای سخن سیم و زر دریغ مدار
غبار غم برود حال خوش شود حافظ
تو آب دیده از آن[9] ره‌گذر دریغ مدار

---

۱ ایاصوفیه، قزوینی و افشار: بعاشق بیدل خبر؛ موزهٔ ملی دهلی: «مسکین خبر»، چون ضبط اصلی این کلمه یعنی «نظر» سبب تکرار قافیه بود، بصورت نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و سایر نسخ اصلاح شده.

۲ قزوینی و ایاصوفیه: بکام بخت. ۳ این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه نیست.

۴ موزهٔ ملی دهلی: کنون که چشمهٔ نوشست لعل شیرینت.

۵ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: بآفاق.

۶ موزهٔ ملی دهلی: وظیفه و زاد. ۷ این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه نیست.

۸ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: ذکر خیر.

۹ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: ازین؛ موزهٔ ملی دهلی: غبار غم برود حال به‌شود حافظ...

۹

عیدست و آخر گل و یاران در انتظار
ساقی بروی شاه[۱] ببین ماه و می بیار

دل برگرفته بودم از ایام گل ولی
کاری بکرد همت پاکان روزگار[۲]

دل در جهان مبند و بمستی[۳] سؤال کن
از فیض جام و قصهٔ جمشید کامکار

جز نقد جان بدست ندارم شراب کو
کان[۴] نیز بر کرشمهٔ ساقی کنم نثار

ترسم که روز حشر عنان بر عنان رود
تسبیح ما[۵] و خرقهٔ رند شراب خوار

خوش دولتیست خرم و خوش خسروی کریم
یارب ز چشم زخم زمانش[۶] نگاه دار

می‌خور بشعر بنده که زیبی دگر دهد
جام مرصع تو ازین[۷] در شاهوار

زآنجا که پرده‌پوشی عفو کریم[۸] تست
برقلب ما ببخش که نقدیست کم عیار

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: ساقی به روی یار.
۲ ایاصوفیه: روزه‌دار.
۳ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی: زمستی.
۴ ایاصوفیه: کین.
۵ قزوینی و قدسی و انجوی: تسبیح شیخ؛ این عبارت در چاپ افشار و نسخهٔ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی با متن یکسانست.
۶ ایاصوفیه: جهانش.
۷ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: بدین.
۸ موزهٔ ملی دهلی: لطف عمیم.

حافظ چو رفت روزه و شیطان زبند جست[۹]
ناچار باده‌نوش که از دست رفت کار[۱۰]

---

۹ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و قدسی و انجوی: روزه و گل نیز میرود؛ متن با چاپ افشار برابرست.

۱۰ موزهٔ ملی دهلی: ناچار می‌بنوش چو از....

این بیت نیز درنسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی مذکورست:

گر فوت‌شد سحور چه‌نقصان صبوح هست از می کنند روزه‌گشا طالبان یار

۹

گر بود عمر بمیخانه رسم[1] بار دگر
بجز از خدمت رندان نکنم کار دگر
خرم آن روز که با دیدهٔ گریان بروم
تا زنم آب در میکده یکبار دگر
معرفت نیست درین قوم خدایا[2] سببی
تا برم گوهر خود را بخریدار دگر
یار اگر رفت و حق صحبت دیرین نشناخت
حاش‌لله که روم من زپی یار دگر
راز سربستهٔ ما بین که بدستان گفتند
هر زمان با دف و نی در[3] سر بازار دگر
گر مساعد شودم دایرهٔ چرخ کبود
هم بدست آورمش باز بپرگار دگر[4]
عافیت میطلبد خاطرم ار بگذارند
غمزهٔ شوخش و آن طرهٔ طرار دگر[5]
هرشب[6] از درد بنالم که فلك هرساعت
کندم قصد دل ریش بآزار دگر
باز گویم نه‌درین واقعه حافظ سمرست[7]
غرقه گشتند درین بادیه بسیار دگر

۱ انجوی: روم.　　۲ قزوینی: خدا را؛ انجوی: خدا را مددی.
۳ ایاصوفیه: بر.
۴ درنسخهٔ موزهٔملی‌دهلی مصراع‌دوم بیت‌پنجم‌دوباره مصراع‌دوم‌این بیت‌راتشکیل‌داده‌است.
۵ این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه نیست.
۶ قزوینی: هردم؛ ایاصوفیه: هردم از دیده.
۷ ایاصوفیه، قزوینی و قدسی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی: تنهاست؛ دو حرف «ست» در اصل محو شد است؛ افشار: نه درین مرحله حافظ تنهاست.

۱۳

نصیحتی کنمت خوش شنو بهانه مگیر[1]
هر آنچ ناصح مشفق بگویدت بپذیر

نعیم هر دو جهان پیش عاشقان سهلست[2]
که این متاع قلیلست و آن عطای حقیر[3]

معاشری[4] خوش ورودی بساز میخواهم
که درد[5] خویش بگویم بنالهٔ بم و زیر

چو قسمت ازلی بی‌حضور من[6] کردند
گر اندکی نه بوفق رضاست[7] خرده مگیر

بعزم توبه نهادم قدح زکف صدبار
ولی کرشمهٔ ساقی نمیکند تقصیر

چو لاله در قدحم ریز ساقیا میِ و مشك
که نقش خال نگارم نمیرود ز ضمیر

وصال روی جوانان غنیمتی دانید[8]
که در کمین‌گه عمرست مکر عالم پیر

---

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: کنمت بشنو و؛ خانلری: کنمت خوش بشنو و؛ ستایشگر: نصیحتی کنمت می خور و پیاله بگیر.
۲ ستایشگر، فرود و قزوینی: انجوی: خانلری: هیچست؛ موزهٔ ملی دهلی: بدو جو.
۳ قزوینی: عطای کثیر؛ خانلری: و آن بهای کثیر؛ موزهٔ ملی دهلی: که آن متاع قلیلست و این بهای کثیر.
۴ اصل: «معاشران» که مطابق نسخهٔ ستایشگر، قزوینی و خانلری اصلاح شده است؛ موزهٔ ملی دهلی: مشاعری؛ فرهاد: معاشر خوش و.
۵ خانلری: داد خویش.
۶ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و خانلری: ما.
۷ ستایشگر، فرهاد، فرود، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، خانلری، جلالی نائینی، افشار، انجوی و پژمان: نه بوفق رضاست؛ اصل: نه بوفق مراد تست.
۸ ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: ز وصل روی جوانان تمتعی بردار؛ نسخهٔ فرهاد: برابر متن.

نگفتمت کـه حـذر کن ز زلف او ای دل
که می‌کشند درین حلقه باد[۹] در زنجیر[۱۰]

بیار ساغـر یاقوت و در فیض خوشاب[۱۱]
حسودگو[۱۲] کرم آصفی به‌بین و بمیر[۱۳]

مـی دو سالـه و محبـوب چـارده ساله
همین بس است مرا صحبت صغیر و کبیر

بدان[۱٤] سرم کـه ننوشم می و گنـه نکنم
اگر مـوافق تـدبیر میرود[۱٥] تقـدیـر

حدیث توبه دریـن بزمگه مگـو حافظ
کـه ساقیان کمان ابرویت زنند به‌تیر[۱٦]

چه جای گفتهٔ خواجـو و شعر سلمانست
که شعر حافظ ما به زشعر خوب ظهیر[۱۷]

---

۹ خانلری: پای؛ ستایشگر: در آن حلقه باد.
۱۰ در نسخهٔ قزوینی این بیت نیست.
افشار و قزوینی:
دل رمیدهٔ ما را کـه پیش میگیرد خبر دهید بمجنون خسته از زنجیر
موزهٔ ملی دهلی: بمجنون جسته از زنجیر.
۱۱ قزوینی: بیار ساغر در خوشاب ای ساقی.
۱۲ نسخهٔ اصل: خرد بگو.
۱۳ در چاپ خانلری و موزهٔ ملی دهلی این بیت نیست.
۱۴ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و خانلری: برآن.
۱۵ قزوینی: تدبیر من شود؛ موزهٔ ملی دهلی: میشود.
۱۶ در نسخهٔ اصـل این مصراع افتاده کـه از روی نسخهٔ قزوینی و موزهٔ ملـی دهلـی افزوده شده است.
این بیت در چاپ قزوینی و خانلری موجود نیست.

۱۰

یوسف گم گشته باز آید بکنعان غم مخور
کلبهٔ احزان شود روزی گلستان غم‌مخور
این دل غم‌دیده حالش[1] به شود دل بد مکن
وین سر شوریده باز آید بسامان غم‌مخور
دور گردون گر دوروزی بر مراد ما نبود[2]
دایماً یکسان نباشد کار[3] دوران غم‌مخور
گر بهار عمر باشد باز بر تخت چمن
چتر گل‌درسر[4] کشی ای‌مرغ‌خوشخوان غم‌مخور
ای دل ارسیل فنا بنیاد هستی برکند
چون ترا نوحست کشتی‌بان زطوفان غم‌مخور
هان مشو نومید چون واقف نهٔ از سر غیب
باشد اندر پرده بازیهای پنهان غم‌مخور
در بیابان گر ز شوق[5] کعبه خواهی زد قدم
سرزنشها گر کند خار مغیلان غم‌مخور
گرچه‌منزل بس خطرناکست ومقصد بس‌بعید[6]
هیچ راهی نیست کو را[7] نیست پایان غم‌مخور

---

۱ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و افشار: ای دل غمدیده حالت.
۲ قزوینی: نرفت.
۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: حال.
۴ موزهٔ ملی دهلی، افشار و انجوی: برسر.
۵ قزوینی و افشار: بشوق.
۶ موزهٔ ملی دهلی: مقصد ناپدید؛ افشار: راهی بس خطرناکست و مقصد ناپدید.
۷ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و افشار: کانرا.

حال ما و فرقت یاران و آزار رقیب[۸]
جمله میداند خدای حال گردان غم‌مخور

حافظا در کنج فقر و خلوت و[۹] شبهای تار
تا بود وردت دعا و درس قرآن غم مخور

---

۸ ایاصوفیه، قزوینی: حال ما در فرقت جانان و ابرام رقیب؛ موزهٔ ملی دهلی و افشار: حال ما و فرقت جانان و ابرام رقیب.
۹ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و انجوی و جلالی نائینی: خلوت شبهای تار.

۹

ای سرو ناز حسن که خوش میروی بناز
عشاق را بناز[۱] تو هر لحظه صد نیاز

فرخنده باد طلعت نازت[۲] که در ازل
ببریده‌اند بر قد سروت قبای ناز

آنرا که بوی عنبر زلف تو آرزوست
چون عودگو برآتش سوزان بسوز و ساز[۳]

پروانه را زشمع بود سوز دل ولی
بی‌شمع عارض تو دلم را بود گداز[۴]

از طعنهٔ رقیب نگردد عیار من
چون زر اگر برند مرا در دهان گاز

دل کز[۵] طواف کعبهٔ وصلت وقوف یافت[۶]
از سوی این[۷] حریم ندارد سر حجاز

هردم بخون‌دیده چه‌حاجت وضو چونیست
بی‌طاق ابروی تو نماز مرا جواز[۸]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: بروی.
۲ قزوینی: خوبت؛ موزهٔ ملی دهلی: طالع نازت؛ افشار: مطابق متن.
۳ قزوینی و افشار وجلالی نائینی و انجوی: چون عود گوبرآتش سودا بسوز وساز. اصل: «بسوز باز» که براساس نسخهٔ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی تصحیح گردیده است.
۴ موزهٔ ملی دهلی: دلم بود درگداز.
۵ اصل: «از» و موافق معنی و سایر نسخ اصلاح شده است.
۶ قزوینی و افشار و انجوی: دل کزطواف کعبهٔکویت وقوف یافت؛ موزهٔ ملی دهلی: دل از طواف کعبه بکویت وقوف یافت.
۷ قزوینی و افشار: از شوق آن حریم؛ موزهٔ ملی دهلی: از شوق آن طواف. ایاصوفیه: از شوق این حریم.
۸ در چاپ افشار این بیت با مقدم و موخر شدن دوکلمه چنین ثبت است:
حافظ بخون‌دیده وضوساخت گرچه‌نیست — بی‌طاق ابروی تو حضوریش در نماز
(افشار: گرچه وضو).

صوفی‌که بی‌تو توبه زمی[۹]کرده بود دوش
بشکست عهد چون در میخـانه دید باز
چون باده باز برسر خم رفت کف[۱۰] زنان
حافظ که دوش از لب ساغر شنید راز

۹ ایاصوفیه: صوفی‌که بی‌توبهٔ می.
۱۰ نسخهٔ اصل: «کفت». در نسخهٔ ایاصوفیه پاك شده است.

۹

برنیامد از تمنای لبت کامم هنوز
بر امید جام لعلت[1] دردی آشامم هنوز

روز اول رفت دینم در سر زلفین تو[2]
تا چه خواهد شددرین سودا سرانجامم هنوز

ساقیا یك دور ده زان آب آتش‌گون که من[3]
در میان پختگان عشق او خامم هنوز

از خطا گفتم شبی موی[4] ترا مشك ختن
میزند هر لحظه تیغی زان[5] براندامم هنوز

نام من رفتست روزی برلب جانان بسهو
اهل دل را بوی جان می‌آید از نامم هنوز[6]

پوتو روی ترا در[7] خلوتم[8] دید آفتاب
میرود چون سایه هردم[9] بردر و بامم هنوز

در ازل دادست ما را ساقی لعل لبت[10]
جرعهٔ جامی که من مدهوش[11] آن جامم هنوز

---

۱ ادیب برومند و فرود: جام وصلت.
۲ افشار: از سر سودای تو؛ فرود: زلفین او.
۳ ادیب برومند و قزوینی: ساقیا یك جرعهٔ زان آب آتشگون که من؛ افشار: ساقیا یك جام ده زان آب آتش‌رو که من؛ فرود: ساقیا یك جرعه ده...؛ ستایشگر: ساقیا یك جرعهٔ از آب گلگون ده که من.
۴ قزوینی: زلف؛ فرود: شب موی.
۵ ستایشگر، ادیب برومند و قزوینی: تیغی مو؛ انجوی: تیری مو؛ فرود: میزند هرلحظه تیغ کین. ایاصوفیه: می هرلحظه تیغی مو.
۶ افشار: اهل دل یابند بوی جانت از نامم هنوز.
۷ قزوینی و ادیب برومند: پرتو روی تو تا در؛ افشار: پرتو روی شما در.
۸ ایاصوفیه: خلوتش.
۹ فرود: می‌فتد هردم چو سایه؛ ایاصوفیه: می‌دود هردم چو سایه.
۱۰ ایاصوفیه: در ازل دادست ساقی آن لب لعلت مرا.
۱۱ ادیب برومند: سرگرم.

ای که گفتی جان بده تا باشدت آرام دل[۱۲]
جان بغمهایش[۱۳] سپردم نیست آرامم هنوز
در قلم آورد حافظ قصهٔ لعل لبت[۱۴]
آب حیوان میرود[۱۵] هردم زاقلامم هنوز

۱۲ قزوینی: آرام جان.
۱۳ فرود: یغمایت؛ انجوی: یغمایش؛ ستایشگر: پیغامش.
۱۴ قزوینی، افشار و انجوی: لبش؛ ستایشگر: نوش لبت.
۱۵ فرود: میچکد.

۷

حال خونین دلان که گوید باز
در فلک خون خم[۱] که جوید باز

شرمش از چشم می‌پرستان باد
نرگس مست اگر بروید باز

هر که[۲] چون لاله کاسه‌گردان شد
زین جفا رخ بخون بشوید باز

بس که در پرده چنگ گفت سخن
ببرش موی[۳] تا نموید باز

چون[۴] فلاطون خم‌نشین شراب
سر این حکمتم[۵] که گوید باز

بگشاید[۶] دلم چو غنچه اگر
ساغر لاله‌گون ببوید[۷] باز

گرد بیت‌الحرام خم حافظ
گر تواند[۸] بسر بپوید باز

---

۱ انجوی: خون جم؛ ایاصوفیه: وز فلک خون خم.
۲ موزهٔ ملی دهلی: آنکه چون لاله کاسه گردان بود؛ افشار: مه که...
۳ ایاصوفیه و افشار: زلف.
۴ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و افشار و انجوی: جز فلاطون، و ظاهراً اصح همین است.
۵ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و افشار و انجوی: سر حکمت بما که.
۶ قزوینی و انجوی: نگشاید.
۷ قزوینی: ساغری از لبش نبوید؛ افشار: ساغری می‌دهی باز؛ ایاصوفیه: نبوید.
۸ قزوینی و انجوی: گر نمیرد.

۸

خیز و در کاسهٔ زر آب طربناك انداز
پیشتر زانك شود کاسهٔ سر[1] خاك انداز
عاقبت منزل ما وادی خاموشانست
حالیا غلغله در گنبد افلاك انداز
بسر سبز تو ای سرو که چون[2] خاك شوم
ناز[3] از سر بنه و سایه برین خاك انداز
دل ما را که ز مار سر زلف تو بخست
از لب خود بشفاخانهٔ تریاك انداز
ملك این مزرعه دانی که ثباتی نکند[4]
آتشی از جگر جام بر[5] املاك انداز
غسل در اشك زدم کاهل طریقت گویند
پاك‌شو اول و پس دیده برآن پاك[6] انداز
یارب آن[7] زاهد خودبین که بجز عیب ندید
دود آهیش در آیینهٔ ادراك انداز[8]
چون گل از نکهت او جامه قبا کن حافظ
وین قبا در ره آن قامت چالاك انداز[9]

---

۱ خانلری: کاسهٔ زر؛ نسخهٔ تاجیکستان: پیش‌از آن دم که شود....
۲ قزوینی: که گر؛ افشار: سرو اگر خاك شوم.
۳ ایاصوفیه: بازی.
۴ خانلری: ثنا می‌ندهد؛ قزوینی: ثباتی ندهد.
۵ موزهٔ ملی دهلی و خانلری و انجوی: در املاك؛ ایاصوفیه: جگر خام در افلاك.
۶ خانلری: خاك، افشار: بدین پاك؛ نسخهٔ ایاصوفیه این بیت را ندارد.
۷ ایاصوفیه: این.
۸ در چاپ خانلری این بیت نیست.
۹ در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و ایاصوفیه و درچاپ قزوینی این غزل شامل بیت دیگری هم هست:

←

۹

دلم ربودهٔ[1] لـولی وشیست شورانگیز
دروغ وعده و قتال وضع و رنگ‌آمیز
غـلام آن کلماتم کـه آتش انگیـزد
نه‌آب سرد زنـد در سخن نه‌آتش تیز[2]
فدای پیرهن چاك ماه رویـان بـاد
هزار جامهٔ تقوی و خـرقـهٔ پـرهیـز
فرشته عشق نداند که چیست ای ساقی
بخـواه جام و گلابی بخاك آدم ریـز
مباش غره ببازوی خود که در خبرست
هـزار تعبیـهٔ حکـم پـادشاه انگیز[3]

→چشم آلوده نظر از رخ جانان دورست　　بر رخ او نظر از آینهٔ پاك انداز
ایاصوفیه:
چشم آلوده‌نظر بر رخ جانان نه رواست　　به‌رخ او نظر از آینهٔ پاك انداز

---

۱ قزوینی: رمیدهٔ.
۲ متن چاپ قزوینی این بیت را ندارد ولی در حاشیهٔ آن افزوده شده است؛ ایاصوفیه: به‌آتش تیز؛ حاشیهٔ چاپ قزوینی: برآتش؛ مسعودی: در آتش.
۳ چنین است درنسخهٔ تاجیکستان جز «پادشه» بجای «پادشاه»؛ نسخهٔ قزوینی این بیت را نـدارد؛ در نسخهٔ موزهٔ ملـی دهلی و جامع نسخ حافظ این بیت باین صورت ضبط آمده است:
مباش غره ببازوی خود که در خبرست　　هـزار تعبیه در حکم پادشاه انگیـز
ولی در نسخهٔ جلالی نائینی بیت مذکور چنین نوشته شده است:
مباش غره ببازوی خود که در خبرست　　هـزار تعبیـهٔ پـادشاه حکـم انگیـز
و غالب نسخ خطی و چاپی کـه بنظر رسید فاقد ایـن بیت می‌باشنـد. در نسخـهٔ خطی مسعود فرزاد ونسخهٔ دکتر امین ریاحی مورخ ۱۰۳۳ این‌بیت بدین‌صورت کتابت شده است:
مباش غره ببازوی خود که هرساعت　　هـزار شعبـده بـازد سپهر مکرآمیـز
ولی در نسخهٔ خطی پرتو علوی باین عبارت ضبط گردیده است:
مباش غره ببازوی خود که در خبرست　　هـزار تعبیـه با حکـم پادشه انگیـز
در نسخهٔ مسعودی این بیت بدین‌صورت ثبت آمده است:
مباش غره ببازوی خود که در غیب است　　هـزار تعبیـه در حکـم پادشاه‌انگیـز

فقیر و خسته بـدرگاهت آمدم رحمی[٤]

که جز ولای توام نیست هیچ دست‌آویز

بیاکـه هاتف میخانه دوش با من‌گفت

که در مقام رضا باش واز[٥] قضا مگریز

پیاله[٦] برکفنم بند تا سحرگه حشر

بمی ز دل ببرم هـول روز رستاخیز

میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست[٧]

توخود حجاب خودی حافظ ازمیان برخیز[٨]

---

۴ نسخهٔ اصل: زحمن.
۵ قزوینی: وز.
۶ ایاصوفیه: بیاو.
۷ ستایشگر: نقاب و پرده ندارد جمال دوست ولی.
۸ بیت زیرین نیز در چاپ قزوینی وجود دارد:
خیال خال تو با خـود بخاك خواهم برد کـه تا زخال تو خاکم شود عبیرآمیز

۱۱*

منم که دیده بدیدار دوست کردم باز
چه شکر گویمت ای کارساز[1] بنده‌نواز
نیازمند بلاگو رخ از غبار مشوی
که کیمیای مرادست خاك[2] کوی نیاز
بیك دو قطره که ایثار کردی ای دیده
بسا که بر رخ دولت کنی کرشمهٔ ناز[3]
طهارت ارنه بخون جگر کند عاشق
بقول مفتی عشقش درست نیست نماز
غرض کرشمهٔ حسنست ورنه حاجت نیست
جمال دولت محمود را بزلف ایاز[4]
زمشکلات طریقت عنان متاب ای دل
که مردراه[5] نیندیشد از نشیب و فراز
درین مقام مجازی بجز پیاله مجوی[6]
درین سراچهٔ بازیچه غیر عشق مباز
من از نسیم سحرگه چه طرف بر بندم[7]
چو[8] سرو راست درین باغ نیست محرم راز[9]

---

* این غزل در نسخهٔ اساس نیست و از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده است.
۱ افشار: کردگار.
۲ این کلمه در اصل بصورت «حال» نوشته شده است که با توجه به‌لفظ و معنی و ضبط عموم نسخ اصلاح گردید؛ ستایشگر: که آبروی مرادست....
۳ افشار، ستایشگر و جامع نسخ: کرشمه و ناز. این بیت در نسخهٔ قزوینی نیست.
۴ این بیت در نسخهٔ قزوینی، در غزلی دیگر است ولی در نسخهٔ افشار، خانلری و برخی دیگر از نسخ دیده نمی‌شود.
۵ افشار: که مرد عشق.
۶ قزوینی، خانلری، جامع نسخ و ستایشگر: پیاله مگیر.
۷ افشار، ادیب برومند، مسعودی، جامع نسخ و ستایشگر: من از نسیم سخن‌چین. ←

اگر چه حسن تو از[10] عشق غیر مستغنیست
من آن نیم که ازین عشق بازی آیم باز[11]
چه گویمت که زسوز درون چه می‌بینم
ز اشك پرس حکایت که من نیم غماز[12]
غزل سرایی ناهید صرفهٔ نبرد
درآن مقام که حافظ برآورد آواز[13]

→۸ افشار و ستایشگر: که.
۹ این بیت در نسخهٔ قزوینی، خانلری و فرود نیامده است.
۱۰ افشار: حسن تو را.
۱۱ خانلری و ستایشگر: که ازآن. این بیت در نسخهٔ قزوینی در غزلی دیگر قرار دارد.
۱۲ این بیت در برخی از نسخ مانند افشار و فرود درین غزل دیده نمی‌شود؛ در نسخهٔ قزوینی در غزلی دیگر جای دارد.
۱۳ در نسخهٔ قزوینی جای این بیت که مقطع غزلست با مقطع غزل «هزار شکر که دیدم بکام خویشت باز» عوض شده است.

۸

هزار شکر که دیدم بکام خویشت باز
ز روی صدق و صفا گشته با دلم دمساز

روندگان طریقت ره بلا ورزند[1]
رفیق عشق چه غم دارد از نشیب و فراز

غم حبیب نهان‌به ز جست و جوی[2] رقیب
که نیست سینهٔ ارباب کینه محرم راز

چه فتنه بود که مشاطهٔ قضا انگیخت
که کرد نرگس شوخش[3] سیه بسرمهٔ ناز

باین[4] سپاس که مجلس منورست بتو
گرت چوشمع جفایی[5] رسد بسوز و بساز

ملامتی که بروی من آمد از غم تو[6]
ز اشك پرس حکایت که من نیم غماز[7]

بنیم بوسه دعایی بخر ز اهل دلی
که کید دشمنت از جان و جسم دارد باز[8]

فکند نالهٔ عشاق[9] در عراق و حجاز
نوای[10] بانگ غزلهای حافظ ازشیراز[11] – [12]

---

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: سپرند؛ افشار: مطابق متن.
۲ قزوینی: گفت‌وگوی؛ ضبط چاپ افشار و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی با متن یکسان است.
۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: مستش؛ ایاصوفیه: شوخت.
۴ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و افشار: بدین سپاس که مجلس منورست بدوست.
۵ ایاصوفیه: قفایی.
۶ چاپ قزوینی بجایش این مصراع را دارد: چه‌گویمت که زسوز درون چه می‌بینم؛ در چاپ افشار این بیت مطابق با متن حاضر است اما در غزلی دیگر قرار دارد.
۷ این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه نیست.
۸ و۱۱ در چاپ قزوینی این دو بیت جزء غزل دیگری است اما در چاپ افشار و جامع نسخ حافظ جزو همین غزل قرار داده شده است.
۹ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی:

۹

ای صبا گر بگذری بر ساحل رود ارس
بوسه‌زن بر خاك آن وادی و مشکین کن نفس
منزل سلمی که بادش هر دم از ما صد سلام
پر صدای ساربانان بینی و بانگ جرس
محمل جانان ببوس آنگه بزاری عرضه‌دار
کز فراقت سوختم ای مهربان فریادرس[1]
من که قول ناصحانرا خواندمی قول رباب
گوشمالی دیدم از هجران که اینم پند بس
عشرت شبگیر کن بی‌ترس کاندر مهد عشق[2]
شب‌روانرا آشناییهاست با میر عسس
پادشاهی[3] کار بازی نیست ای دل سرباز
ورنه[4] گوی عشق نتوان زد بچوگان هوس

→ فکند زمزمهٔ عشق در عراق وحجاز نوای بانگ غزلهای حافظ شیراز
قزوینی:
غزل‌سرایی ناهید صرفهٔ نبرد درآن مقام که حافظ برآورد آواز
ایاصوفیه:
فکند زمزمهٔ عشق در حجاز وعراق نوای بانگ غزلهای حافظ شیراز

۱۰ در نسخهٔ حاضر هنگام اضافه کردن کلمات مختوم به‌مصوت در بیشتر واژه‌های عربی و گاهی در کلمات فارسی بجای «ی»، کسرهٔ اضافه قرار داده شده است مانند: «نواء بانگ».

۱۱ این غزل در نسخهٔ جلالی نائینی دارای ۱۵ بیت و در نسخهٔ قزوینی و پژمان و انجوی و قدسی ۹ و در چاپ افشار و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی ۷ بیت می‌باشد.

---

۱ افشار: منزل جانان ببرس... کز فراقت سوختیم..؛ ایاصوفیه: کز فراقت سوختیم.....

۲ قزوینی: می‌نوش اندر راه عشق؛ افشار: بی‌ترس کاندر شهر عشق؛ موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی: بی‌ترس کاندر راه عشق؛ انجوی: می‌نوش کاندر راه عشق؛ ایاصوفیه: بی‌ترس کاندر شهر عشق.

۳ قزوینی و قدسی و انجوی: عشقبازی، اما این کلمه در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و نسخهٔ جلالی نائینی با ضبط متن حاضر یکسانست.

۴ قزوینی: زانکه.

دل برغبت می‌سپارد جان بچشم مست یار[6]
گرچه هشیاران ندادند اختیار خود بکس

طوطیان بر[7] شکرستان کامرانی میکنند
وز تحسر[8] دست برسر میزند مسکین مگس

نام حافظ گر برآید برزبان کلك دوست[9]
ازجناب حضرت شاهم بسست این ملتمس[10]

---

۵ اصل: «بغیبت» که موافق لفظ و معنی و ضبط سایر نسخ اصلاح شده است؛ افشار و ایاصوفیه: دل برغبت می‌سپارد جان بدست چشم یار.
۶ اصل: «او» وبراساس نسخهٔ ایاصوفیه، قزوینی وموزهٔ ملی دهلی و... اصلاح شده است.
۷ ایاصوفیه، قزوینی، ادیب برومند و بعضی از نسخ دیگر: در.
۸ موزهٔ ملی دهلی: تحیر.
۹ اصل: «تو» که موافق سایر نسخه‌ها تصحیح گردیده است.
۱۰ ظاهراً حافظ این غزل را هنگام لشکرکشی شاه شجاع به‌آذربایجان سروده است.

۸*

جانا ترا که گفت که احوال ما مپرس
بیگانه گرد و قصهٔ هیچ آشنا مپرس[۱]
زآنجا که لطف شامل[۲] و خلق کریم تست
جرم نکرده عفو کن و ماجرا مپرس
هیچ آگهی زعالم درویشیش نبود
آنکس که باتوگفت‌که درویش‌را مپرس
از دلق پوش[۳] صومعه نقد طلب مجوی
یعنی ز مفلسان سخن کیمیا[٤] مپرس
خواهی‌که روشنت شود احوال دردعشق[۵]
از شمع[۶] پرس قصه ز باد هوا مپرس
در دفتر حدیث جهان[۷] باب عشق نیست
ای دل بدرد خو کن و نام دوا[۸] مپرس
ما قصهٔ سکندر و دارا نخوانده‌ایم
از ما بجز حکایت مهر و وفا مپرس

---

* این غزل در نسخهٔ قزوینی نیست ولی در چاپ خانلری و نسخهٔ ایاصوفیه و برخی دیگر از نسخ موجود است.
۱ افشار: حال شکستگان کمند بلا مپرس.
۲ خانلری: ساحل.
۳ موزهٔ ملی دهلی: از زاهدان.
۴ موزهٔ ملی دهلی: صفت کیمیا.
۵ افشار: من ذوق سوز عشق تو دانم نه مدعی؛ جامع نسخ: خواهی که روشنت شود احوال سوز من؛ ایاصوفیه: اسرار درد عشق.
قدسی:
خواهی که روشنت شود احوال سرعشق　　　از شمع پرس قصه زباد صبا مپرس
۶ ایاصوفیه: تیغ.
۷ موزهٔ ملی دهلی و خانلری: طبیب خرد. ایاصوفیه: طبیب جهان.
۸ ایاصوفیه: نام از دوا.

حافظ رسید موسم گـل معرفت مگـوی
دریاب وقت را و ز چون و چرا مپرس[۹]

۹ ایاصوفیه و افشار: دریاب نقد وقت و؛ خانلری: دریاب وقت‌را زچون وچرا مپرس؛ موزهٔ ملی دهلی: دریاب نقد عمر و زچون وچرا مپرس.
در چاپ افشار این بیت نیز آمده است:
یاران شهر خویش و غلامان خود مجوی بیگانه گرد و قصهٔ هیچ آشنا مپرس

۸

دارم از زلف سیاهت[1] گله چندانك مپرس
که‌چنان زو[2]شده‌ام بی‌سروسامان‌که مپرس
کس بامید وفا ترك دل و دین مکناد
که چنانم من ازین کرده پشیمان‌که مپرس
بیکی جرعه که آزارکسش درپی نیست
زحمتی میکشم از مردم نادان که مپرس
زاهد از ما بسلامت بگذر کین می لعل
دل‌ودین می‌برد ازدست بدانسان‌که مپرس
گوشه‌گیری[3] و سلامت هوسم بود ولی
شیوهٔ[4] میکندآن نرگس فتان که مپرس
گفت وگوهاست درین راه‌که جان بگدازد
هرکسی عربدهٔ این‌که مبین آن که مپرس
گفتم از گوی فلك صورت حالی پرسم
گفت آن میکشم اندر[5] خم‌چوگان که مپرس
گفتمش زلف بخون که کشیدی[6] گفتا
حافظ[7] این‌قصه درازست بقرآن‌که مپرس

---

۱ ایاصوفیه: سیاهش.
۲ ایاصوفیه: که ازآن سان.
۳ قزوینی: پارسایی؛ افشار: مطابق متن.
۴ در نسخهٔ اصل محوشده و از روی نسخهٔ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی وقزوینی متن تکمیل گردیده است.
۵ ایاصوفیه: از.
۶ ایاصوفیه: شکستگی؛ قزوینی و افشار و موزهٔ ملی دهلی: شکستی.
۷ ایاصوفیه: حافظا.

۷

درد عشقی کشیده‌ام که مپرس
زهر[۱] هجری چشیده‌ام که مپرس
گشته‌ام در جهان و آخر کار
دلبری برگزیده‌ام که مپرس
آنچنان در هوای خاك درش
میرود آب دیده‌ام که مپرس
من بگوش خود از دهانش دوش
سخنانی شنیده‌ام که مپرس
سوی من لب چه می‌گزی که مگو[۲]
لب لعلی گزیده‌ام که مپرس
بی‌تو در کلبهٔ گدایی خویش
رنجهایی کشیده‌ام که مپرس
همچو حافظ غریب در ره عشق
بمقامی رسیده‌ام که مپرس

۱ ایاصوفیه: درد.
۲ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: مگوی.

۸

دلا رفیق سفر بخت نیکخواهت بس
نسیم روضهٔ شیراز پیک راهت بس

دگر ز منزل جانان سفر[۱] مکن درویش
که سیر معنوی و کنج خانقاهت بس

هوای مسکن مألوف و عهد یار قدیم
ز ره‌روان سفر کرده عذر خواهت بس

وگر کمین بگشاید غمی ز گوشهٔ دل
حریم درگه پیر مغان پناهت بس

بصدر مصطبه بنشین و ساغر می‌نوش[۲]
که‌این‌قدر زجهان‌کسب[۳]مال‌وجاهت بس

فلك[۴] بمردم نادان دهد زمام مراد
تو اهل فضلی ودانش همین‌گناهت بس[۵]

بمنت دو جهان[۶] خومکن‌که در دو جهان
رضای ایزد و انعام پادشاهت بس

بهیچ ورد دگر نیست حاجتی[۷] حافظ
دعای نیم‌شب و ورد[۸] صبحگاهت بس[۹]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: گذر.
۲ خانلری: ساغری می‌نوش؛ موزهٔ ملی دهلی: جرعهٔ می‌نوش؛ افشار: بصدر میکده بنشین و ساغری می‌نوش.
۳ اصل: «قدر» و براساس سایر نسخ و توجه به‌معنی تصحیح گردیده است.
۴ خانلری: زمان.
۵ موزهٔ ملی دهلی و انجوی: تو اهل دانش و فضلی.
۶ موزهٔ ملی دهلی، افشار، قزوینی و خانلری: بمنت دگران.
۷ ایاصوفیه، قزوینی و خانلری: حاجت ای.
۸ ایاصوفیه، قزوینی و خانلری: درس.
۹ در چاپ قزوینی و خانلری و نسخهٔ ایاصوفیه این غزل دارای نه بیت است، و بیت زیر←

۸

گل عذاری ز گلستان جهان ما را بس
در چمن سایهٔ آن سرو چمان[1] مارا بس
قصر فردوس بپاداش عمل می‌بخشند
ماکه رندیم و گدا دیر مغان مارا بس
بنشین بر لب جوی و گذر عمر ببین
وین[2] اشارت ز جهان گذران مارا بس
نقد بازار جهان بنگر و آزار جهان
گر شمارا نه بس این سود و زیان مارا بس
من و هم‌صحبتی اهل ریا دورم باد
از گرانان جهان رطل گران مارا بس
یار با ماست چه حاجت که زیادت طلبیم
دولت صحبت این[3] مونس جان مارا بس
از در خویش خدایا[4] ببهشتم مفرست
که سر کوی تو از کون و مکان ما را بس
حافظ از مشرب قسمت گله بی‌انصافیست[5]
طبع چون آب و غزلهای روان مارا بس

← که در متن حاضر نیست از چاپ خانلری ذیلا درج می‌شود:
زیادتی مطلب کار بر خود آسان کن — که شیشهٔ می صاف و بت چوماهت بس
قزوینی: صراحی می لعل و بتی چوماهت بس؛ موزهٔ ملی دهلی: شیشهٔ می لعل... ایاصوفیه: که شیشهٔ می لعل و بتی چو......

---

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: زین چمن سایهٔ آن سرو روان؛ ایاصوفیه: زین چمن...؛ افشار: برابر متن.
۲ قزوینی: کاین؛ موزهٔ ملی دهلی و افشار: این.
۳ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و انجوی: آن.
۴ ایاصوفیه، قزوینی و انجوی: از درخویش خدارا؛ موزهٔ ملی دهلی: از درخویش خدایا؛ افشار: از سر کوی خدارا.
۵ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: ناانصافیست؛ افشار: مطابق متن.

۹

اگر رفیق شفیقی درست پیمان باش
حریف حجره[1] و گرمابه و گلستان باش

شکنج زلف پریشان بدست باد مده
مگو که خاطر عشاق گو پریشان باش

رموز[2] عشق نوازی نه کار هر مرغیست
بیا و همره[3] این بلبل غزل‌خوان باش[4]

طریق خدمت و آیین بندگی کردن
خدایرا تو رهاکن بیا[5] و سلطان باش

تو شمع انجمنی یك زبان و یك‌دل شو
خیال‌وکوشش[6] پروانه‌بین و خندان باش

گرت هواست که باخضر همنشین باشی[7]
نهان زچشم سکندر چو آب حیوان باش

کمال دلبری و حسن درنظر بازیست
بشیوهٔ نظر از نادران[8] دوران باش

دگر بصید حرم تیغ برمکش زنهار
وز آنچه[9] با دل ما کردهٔ پشیمان باش

---

۱ قزوینی: خانه؛ ایاصوفیه: رفیق چهره.
۲ ایاصوفیه،ادیب‌برومند،قزوینی‌وموزهٔ‌ملی‌دهلی‌وانجوی: زبور؛جامع‌نسخ‌وقدسی: مطابق‌متن.
۳ اصل: «همراه».
۴ ایاصوفیه، ادیب برومند، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: بیا ونوگل...؛ ستایشگر: بیا و نوگل این بلبل خوش الحان باش؛ نسخهٔ تاجیکستان: بیا وبلبل این نوگل....
۵ فرود، جلالی نائینی، قزوینی ،موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: خدایرا که رها کن بما و؛ ایاصوفیه: خدایرا که...
۶ ستایشگر: خیال کوشش.
۷ ادیب برومند و افشار: همنفس گردی؛ ایاصوفیه: گر هواست...
۸ فرود و ستایشگر: ناظران.
۹ قزوینی: وزآن که.

مرنج حافظ و از دلبران حفاظ مجوی[۱۰]
ترا که گفت‌که در روی خوب حیران باش

۱۰ ایاصوفیه، قزوینی و قدسی، افشار، انجوی، موزهٔ ملی دهلی، فرود، ادیب برومند و ستایشگر: «خموش حافظ و از جور یار ناله مکن»؛ حرف آخر کلمهٔ «حفاظ» در اصل نقطه ندارد؛ نسخهٔ جلالی نائینی: خموش حافظ و از دلبران حفاظ مجوی.

۷

ای همه‌شکل‌تو مطبوع و همه‌جای‌تو خوش
دلم از عشوهٔ یاقوت[۱] شکرخای توخوش
همچو گلبرگ طری بود[۲] وجود تو لطیف
همچو سرو چمن خلد سراپای توخوش
شیوه و ناز[۳] تو شیرین خط‌وخال تو ملیح
چشم وابروی‌تو زیبا[۴] قدوبالای توخوش
در ره عشق ز سیلاب فنا[۵] نیست گذار
کرده‌ام خاطر خودرا بتماشای[۶] توخوش
هم گلستان خیالم همه پرنقش جمال[۷]
هم مشام دلم از زلف سمن‌سای توخوش
در بیابان طلب‌گرچه ز هر سو خطرست[۸]
میرود حافظ بی‌دل بتولای[۹] توخوش
پیش چشم تو بمیرم[۱۰] که بدان[۱۱] بیماری
میکند درد مرا از رخ زیبای توخوش

---

۱ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و خانلری: شیرین.
۲ چنین است درنسخهٔ ایاصوفیه وچاپ خانلری وافشار؛ قزوینی وموزهٔ ملی دهلی: هست.
۳ افشار: شیوهٔ ناز.
۴ ایاصوفیه: شیرین.
۵ قزوینی: عشق که از سیل بلا؛ افشار: زسیلاب بلا؛ خانلری: سیلاب فنا؛ موزهٔ ملی دهلی: در ره عشق تو کز سیل...
۶ قزوینی :بتمنای، افشار و ایاصوفیه: بتولای.
۷ قزوینی و خانلری: نقش و نگار؛ ایاصوفیه: خیالم زتو پرنقش‌ونگار.
۸ ایاصوفیه و خانلری: خطریست.
۹ موزهٔ ملی دهلی: بتمنای.
۱۰ قزوینی: شکر چشم‌تو چگویم؛ افشار وخانلری: مطابق متن؛ نسخهٔ موزهٔ ملی‌دهلی این بیت را ندارد.
۱۱ خانلری: بدین.

۶

بازآی و دل تنگ مرا مونس جان باش
وین سوخته را محرم اسرار نهان باش
زآن باده که در مصطبهٔ[1] عشق فروشند
ما را دوسه ساغر بده و گو رمضان باش
در خرقه چوآتش زدی ای‌عارف سالك[2]
جهدی‌کن و سرحلقهٔ رندان جهان باش
دلدار[3] که گفتا بتوام دل نگرانست
گو می‌رسم اینك[4] بسلامت نگران باش
تا بر دلش از غصه[5] غباری ننشیند
ای سیل سرشك از عقب نامه روان باش
حافظ که هوس میکندش[6] جام جهان‌بین
گو در نظر آصف جمشید مکان باش[7]

---

۱ ستایشگر، قزوینی، افشار و انجوی: میکدهٔ؛ فرود: مصطبهٔ عشق فروشند   ما را دوسه ساغر بچشان گو رمضان باش.
۲ ستایشگر: سالك عارف؛ جلالی نائینی: عاشق سالك؛ ایاصوفیه و فرهاد: ای عارف عاشق.
۳ موزهٔ ملی دهلی: آن یار.
۴ افشار: اکنون.
۵ ایاصوفیه: تا بردل ازآن غصه.
۶ ستایشگر: میکندت.
۷ این غزل در چاپ قزوینی و نسخهٔ ایاصوفیه، ستایشگر، نسخهٔ فرود، ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی و فرهاد شامل بیتی دیگر هم هست:
خون شد دلم از حسرت آن لعل روان‌بخش   ای درج محبت بهمان مهر و نشان باش

۸

باغبان گر پنج‌روزی صحبت گل بایدش
بر جفای خار هجران صبر بلبل بایدش
ای دل از بند سر زلف ار پریشانی منال[۱]
مرغ زیرك چون بدام افتد تحمل بایدش
باچنین‌زلف و رخش بادا نظربازی‌حرام[۲]
هرکه روی یاسمین و جعد[۳] سنبل بایدش
رند عالم‌سوز را با مصلحت بینی چه‌کار
کار ملکست آنك تدبیر و تأمل بایدش
تکیه برتقوی‌ودانش‌درطریقت[۴]کافریست
راه‌رو گر صد هنر دارد توکل بایدش
بارها[۵] زان نرگس‌ترکانه‌اش[۶] باید کشید
این دل شوریده تاآن جعد کاکل بایدش[۷]
ساقیا در گردش ساغر تعلل تا بچند[۸]
دور چون باعاشقان افتد تسلسل بایدش[۹]
کیست حافظ تا ننوشد[۱۰] باده بی‌آواز رود[۱۱]
عاشق مسکین چرا چندین تحمل[۱۲] بایدش

---

۱ ایاصوفیه، ستایشگر، ادیب برومند، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و خانلری: ای دل اندر بند زلفش از پریشانی منال.
۲ انجوی: با چنین زلف و رخی بادش نظر بازی حرام.
۳ ستایشگر و فرود: روی یاسمین یا جعد.
۴ خانلری: تکیه بردنیی و دانش؛ افشار :تکیه برتقوی و دانش در حقیقت.
۵ فرود، ادیب برومند و قزوینی: نازها؛ موزهٔ ملی دهلی: نازها زان غمزهٔ.
۶ فرهاد، قزوینی، خانلری و انجوی: مستانه‌اش.
۷ خانلری: این دل شوریده را تاآن جعد وسنبل بایدش؛ ایاصوفیه: جعد سنبل بایدش.
۸ ادیب برومند، فرود، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: تعلل تا بکی.
۹ این بیت در چاپ خانلری نیست.
۱۰ خانلری: بنوشد.

←

۷

ببرد از من قرار و طاقت و هوش
بت سنگین دل سیمین بناگوش[۱]
نگاری چابکی شنگی پری‌وش[۲]
حریفی[۳] مهوشی ترکی قبا پوش
ز تاب آتش سودای[۴] عشقش
بسان دیگ دایم[۵] میزنم جوش[۶]
چو پیراهن شوم آسوده خاطر
گرش همچون قبا گیرم در آغوش
اگر پوسیده گردد استخوانم
نگردد مهرش[۷] از جانم فراموش
دل و دینم دل و دینم ببردست
برو دوشش برو دوشش برو دوش
دوای تو دوای تست حافظ
لب نوشش لب‌نوشش لب‌نوش

←۱۱ ستایشگر: آواز نی؛ ادیب برومند: آواز چنگ.
۱۲ قزوینی، خانلری، موزهٔ ملی دهلی و انجوی: تجمل؛ افشار: عاشقی مسکین چرا چندین تحمل بایدش.

۱ ایاصوفیه (در یکجا) و فرهاد: بتی شیرین لبی سیمین بناگوش؛ ایاصوفیه (در جای دیگر): بت شیرین لب سیمین بناگوش.
۲ فرهاد، قزوینی و افشار: کله‌دار؛ ستایشگر: حوری پریوش؛ ادیب برومند: شوخی پریوش؛ فرود: نگار چابك شیك پریوش.
۳ فرهاد، قزوینی و ستایشگر: ظریفی؛ افشار :حریف مهوش ترك قباپوش؛ فرود: ظریف مهوش.
۴ فرهاد: سودای عشقت؛ موزهٔ ملی دهلی: زتاب آتش سوزان؛ ستایشگر و جلالی نائینی: ز سوز آتش سودای.
۵ فرهاد: بسان دیگ دایم میزند جوش.
۶ این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه نیست.
۷ فرود، قزوینی و افشار: مهرت.

۷

بدور لاله قدح گیر و بی‌ریا می‌باش
ببوی گل نفسی همدم صبا می‌باش
گرت هواست که چون جم بسرغیب رسی[1]
بیا و همدم جام جهان‌نما[2] می‌باش
چو پیر سالك عشقت بمی حوالت کرد[3]
بنوش و منتظر رحمت خدا می‌باش
نگویمت که همه ساله[4] می‌پرستی کن
سه‌ماه می خور و نه ماه[5] پارسا می‌باش
چو غنچه گرچه فرو بستگیست کار جهان
تو همچو باد بهاری گره‌گشا می‌باش
وفا مجوی زکس ور سخن نمی‌شنوی[6]
بهرزه طالب سیمرغ و کیمیا می‌باش
مرید طاعت بیگانگان مشو حافظ
ولی معاشر رندان آشنا[7] می‌باش

---

۱ خانلری: غم...؛ افشار: که با خضر همنشین گردی. در نسخهٔ ایاصوفیه کلمهٔ «که» افتاده است.
۲ خانلری: جهانما؛ ستایشگر: مدام همدم جام جهان‌نما؛ ادیب برومند: تو نیز همدم جام جهان‌نما میباش؛ فرهاد: تو یار همدم جام جهان‌نما می‌باش.
۳ ایاصوفیه، فرود، قزوینی، ستایشگر و افشار: حواله کند؛ خانلری: چو در ممالك غیبت بمی حواله کنند.
۴ فرهاد و ستایشگر: همه سال.
۵ ایاصوفیه: دو ماه می خور و ده ماه.
۶ موزهٔ ملی دهلی: زگیتی وگر سخن نمی‌شنوی؛ افشار: ز گیتی وگر نمی‌شنوی.
۷ فرود، ادیب برومند، قزوینی و ستایشگر: پارسا.

۸

چو برشکست صبا زلف عنبر افشانش
بهر شکسته که بگذشت[۱] تازه شد جانش
کجاست هم‌نفسی تا که شرح غصه[۲] دهم[۳]
که دل چه‌میکشد از روزگار هجرانش
نسیم صبح سعادت که نامه[۴] برد بدوست
زخون دیدهٔ ما بود مهر عنوانش[۵]
زمانه از ورق گل مثال روی تو ساخت[۶]
ولی زشرم[۷] تو در غنچه کرد پنهانش
تو خسته و نشد این عشق را[۸] کرانه پدید
تبارك‌الله ازین ره که نیست پایانش
جمال کعبه مگر عذر ره‌روان خواهد
که جان زنده دلان سوخت در بیابانش
بدین شکستهٔ بیت‌الحزن که می‌آرد[۹]
نشان یوسف[۱۰] دل از چه زنخدانش

---

۱ جامع نسخ، فرهاد، قزوینی و افشار: پیوست.
۲ این کلمه در نسخهٔ اصل افتاده است و از نسخهٔ خطی ستایشگر، ادیب برومند، فرود و فرهاد و جلالی‌نائینی وچاپ‌افشار که عیناً بامتن برابراست انتخاب وآورده شده‌است.
۳ نسخهٔ اصل: دهد؛ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و انجوی: بشرح عرضه دهم؛ نسخه بدل جامع نسخ: شرح قصه دهم.
۴ ادیب برومند، جامع نسخ و افشار: وفانامهٔ که؛ ستایشگر: برید صبح وفانامهٔ که.
۵ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد؛ فرود: مهر بود عنوانش؛ ادیب برومند: مهر و عنوانش.
۶ قزوینی: بست.
۷ نسخهٔ اصل: شرم روی تو، که برای اصلاح وزن کلمهٔ: «روی» حذف گردید.
۸ ادیب برومند، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: تو خفتهٔ و نشد عشق را؛ ستایشگر: تو خستهٔ و نشد عشق‌را؛ انجوی: بسی‌شدیم ونشدعشق‌را. ظاهراً کلمهٔ «این» درمتن‌زاید است.
۹ اصل: «بدین سفینه نشد عشق را کرانه پدید» که با توجه به معنی بیت و ضبط عموم نسخی که بنظر رسید اصلاح گردیده است.
۱۰ فرهاد، ادیب برومند و فرود: یوسف جان.

بگیـرم آن سر زلف و بـدست خـواجـه دهـم
که کشت حافظ مسکین[۱۱] بمکرو دستانش ۱۲ - ۱۳

۱۱ قزوینی: حافظ بیدل.
۱۲ افشار، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: که داد من بستاند ز مکر و دستانش.
فرود:
بگیر زلفش و با پادشه بگو حافظ — که داد من بستاند بمکر و دستانش
جامع نسخ: که داد من بستاند ز مکر و دستانش.
۱۳ علاوه برابیات فوق دو بیت دیگر هم در نسخهٔ ستایشگر مضبوط است:
دلم که مهرتو از غیردر نهان میداشت — ببین که دیده کند فاش پیش یـارانش
تلاوتی که بصبح و بشام حافظ راست — رسد بسرحد غفران ز وقف غفـرانش

۷

خوشا شیراز و وضع[1] بی‌مثالش
خداوندا نگهدار از زوالش
ز رکناباد ما صد لوحش الله
که عمر[2] خضر می‌بخشد زلالش
میان جعفرآباد و مصلی
عبیر آمیز[3] می‌آید شمالش
بشیراز آی و فیض روح قدسی
بخواه[4] از مردم صاحب کمالش
که نام قند مصری برد آنجا[5]
که شیرینان ندادند[6] انفعالش
گرآن شیرین پسر خونم بریزد
دلا چون شیر مادر کن حلالش[7]
چرا حافظ چو می‌ترسیدی از هجر
نکردی شکر ایام وصالش[8]

---

۱ خانلری: شیراز وضع.
۲ افشار: روح.
۳ ایاصوفیه (در یکجا) و افشار: صبا آمیز.
۴ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و انجوی: بجوی.
۵ خانلری و موزهٔ ملی دهلی: اینجا؛ ایاصوفیه: کی آمد شکر مصری بشیراز.
۶ ایاصوفیه (در یکجا): ندارند.
۷ این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه نیست.
۸ این غزل در نسخهٔ ایاصوفیه و چاپ قزوینی و نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و انجوی دارای ۹ بیت است و دو بیت دیگر آن چنین است:
صبا زان لولی شنگول سرمست — چه داری آگهی چونست حالش
مکن از خواب بیدارم خدا را — که دارم خلوتی خوش با خیالش
ایاصوفیه: مکن بیدار ازین خوابم خدارا — که دارم عشرتی خوش باخیالش.

۹

در عهد پادشاه خطابخش جرم پوش
حافظ پیاله‌کش شد و مفتی قرابه‌نوش[۱]

صوفی ز کنج صومعه با پای خم نشست
تا دید[۲] محتسب که سبو می‌کشید دوش[۳]

احوال شیخ و قاضی و شرب‌الیهودشان
کردم سؤال صبحدم از پیر می فروش

گفتا نه گفتنیست سخن گرچه محرمی
درکش زبان و پرده نگهدار و می بنوش

ساقی بهار میرسد و وجه می نماند
فکری بکن که خون دل آمد زمی[۴] بجوش

عشقست و مفلسی و جوانی و نوبهار
عذرم ببین[۵] و جرم بذیل کرم بپوش

ای پادشاه صورت و معنی که مثل تو
نادیده هیچ دیده و نشنیده هیچ‌گوش

تا چند همچو شمع زبان‌آوری کنی
پروانهٔ مراد رسید ای محب خموش

---

۱ قزوینی و انجوی و قدسی: حافظ قرابه‌کش شد و مفتی پیاله‌نوش؛ جلالی نائینی: قاضی قرابه‌کش شد و مفتی پیاله‌نوش؛ موزهٔ ملی دهلی: مفتی قرابه‌کش شد و حافظ پیاله‌نوش؛ نسخه بدل جامع نسخ: زاهد قرابه‌کش شد و صوفی پیاله‌نوش.

۲ حرف دال در اصل محو گردیده است.

۳ اصل: «صبوحی کشید دوش» که با در نظر گرفتن معنای بیت و ضبط همهٔ نسخه‌های خطی و چاپی که بنظر رسید اصلاح گردیده است. قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، جلالی نائینی، قدسی، پژمان و پرتو: سبو می‌کشد بدوش.

۴ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، قدسی و جلالی نائینی: زغم؛ پرتو: چه می بجوش.

۵ جامع نسخ و قزوینی: پذیر.

چندانك چرخ[۶] خرقهٔ ازرق کند قبول
بخت جوانت از فلك پیـر ژنـده پوش

۶ جامع نسخ، قزوینی و انجوی و موزهٔ ملی دهلی وجلالی نائینی وقدسی: چندان‌بمان‌که.

۸

دلم رمیده شد و غافلم من درویش
که آن شکاری سرگشته را چه آمد[1] پیش
چو بید برسر ایمان خویش می‌لرزم[2]
که‌دل بدست کمان ابروییست[3] کافرکیش
زآستین طبیبان هزار خون[4] بچکد
گرم بتجربه دستی نهند بر دل ریش
بکنج[5] میکده گریان و سرفکنده شوم[6]
چراکه شرم همی‌آیدم[7] زحاصل خویش
نه عمر خضر[8] بماند نه ملك اسکندر
نزاع بر سر دنیای دون[9] مکن‌درویش
بنازم آن مژهٔ شوخ عافیت‌کش را
که موج میزندش‌آب نوش در[10] سرنیش
تو بندهٔ گله از دوستان مکن حافظ[11]
که‌شرط بنده[12] نباشدشکایت‌ازکم‌و بیش[13]

---

۱ خانلری: چه آید پیش. در نسخهٔ فرود: جای مصراع دوم در ابیات اول و دوم با هم عوض شده است؛ نسخه بدل جامع نسخ: که آن کبوتر....
۲ ایاصوفیه: ایمان خود همی لرزم. ۳ ایاصوفیه: کمان ابرویست.
۴ نسخهٔ اصل: قطرهٔ خون؛ و چون کلمهٔ «قطره» مخل وزن بیت بود حذف گردید.
۵ ایاصوفیه، فرود، قزوینی، ستایشگر، افشار و موزهٔ ملی دهلی: بکوی میکده؛ فرهاد: بکوی میکده گریان و سرفکنده شویم.
۶ ایاصوفیه، فرود، قزوینی و افشار و موزهٔ ملی دهلی: روم.
۷ خانلری: همی آمدم؛ افشار: آیدم زکردهٔ خویش. ۸ ستایشگر: عمر نوح.
۹ خانلری: دنیا دون؛ قزوینی و ستایشگر: دنیی دون؛ این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه‌نیست.
۱۰ فرهاد وستایشگر: نوش‌از؛ قزوینی: نوش‌بر. چاپ‌خانلری ونسخهٔ‌فرودا ین‌بیت‌را ندارد.
۱۱ افشار، انجوی و جلالی نائینی: گله از پادشه مکن حافظ؛ ستایشگر: مکن یارا؛ نسخه بدل جامع نسخ: مکن زنهار.
۱۲ فرهاد، ستایشگر و خانلری: شرط عشق.
۱۳ نسخهٔ ایاصوفیه و قزوینی این بیت را ندارد اما در برخی از نسخ دیگر خطی و چاپی و از جمله درچاپ خانلری، قدسی، انجوی، افشار و جامع نسخ حافظ موجود است.

بآن‌گهر[۱۴] نرسد دست هر گدا حافظ
خزانهٔ[۱۵] بکف آور ز گنج قارون بیش[۱۶]

۱۴ ایاصوفیه، فرود، ادیب برومند، قزوینی، موزهٔ ملی‌دهلی، ستایشگر وقدسی: بدان کمر.
۱۵ ایاصوفیه: خزینهٔ.
۱۶ این بیت هم در چاپ خانلری نیست، اما در چاپ قزوینی و نسخهٔ ستایشگر و نسخهٔ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی این غزل بیت دیگری نیز با اندك اختلاف دارد:
چهاست درسر این قطرهٔ محال‌اندیش   خیال حوصلهٔ بحر می‌پزد هیهات
نسخهٔ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، فرود، ادیب برومند و ستایشگر: خیال حوصلهٔ بحر می‌پزم هیهات.

۹

دوش پنهان گفت با ما[۱] کاردانی تیزهوش

از[۲] شما پنهان نشاید کرد سر می فروش

گفت آسان گیر بر خود کارها کز روی طبع

سخت می گیرد[۳] جهان بر مردمان سخت کوش

وانگهم[۴] درداد جامی کز فروغش برفلك[۵]

زهره در[۶] رقص آمد و بربط زنان میگفت نوش

بادل خونین لب خندان بیاور همچو جام

نی گرت زخمی رسد آیی چو نی[۷] اندرخروش

تا نگردی آشنا از[۸] پرده رمزی نشنوی

گوش نامحرم نباشد جای پیغام سروش

گوش کن پند ای پسر وزبهر دنیا غم مخور

گفتمت چون در حدیثی گر توانی داشت گوش[۹]

در حریم[۱۰] عشق نتوان زد دم[۱۱] از گفت وشنید

گرچه[۱۲] آنجا جمله اعضا چشم باید بود و گوش

---

۱ قزوینی، ستایشگر، ادیب برومند، جلالی نائینی و موزهٔ ملی دهلی: دوش با من گفت پنهان؛ ایاصوفیه: دوش پنهان گفت با من.

۲ قزوینی: وزشما پنهان نشاید کرد...؛ موزهٔ ملی دهلی و انجوی: وزشما پنهان نشاید داشت راز می‌فروش؛ ادیب برومند، جلالی نائینی و ستایشگر: کز شما؛ ایاصوفیه: کز شما پوشیده نبود راز پیر می‌فروش.

۳ قزوینی: می گردد.

۴ موزهٔ ملی دهلی: وآنکهش؛ جلالی نائینی: وانگهم در داد جامی کز فروغش در فلك زهره در رقص...

۵ ایاصوفیه: نه فلك. ۶ اصل: «بر» ایاصوفیه و سایر نسخ در دسترس: در رقص.

۷ چنین است در جامع نسخ حافظ؛ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و قدسی و انجوی: چنگ؛ ادیب برومند: چون چنگ آیی در خروش.

۸ ایاصوفیه، جلالی نائینی، ستایشگر و قزوینی: زین؛ ادیب برومند: زین قصه.

۹ قزوینی: گرتوانی داشت هوش؛ ادیب برومند: دار گوش.

۱۰ قسمتی ازین دو کلمه در نسخهٔ اصل محو شده است، از نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و←

در[۱۳] بساط نکته‌دانان خودفروشی شرط نیست
یا سخن دانسته گوی ای مرد عاقل[۱۴] یا خموش

ساقیا می ده[۱۵] که رندیهای حافظ فهم کرد
آصف صاحب قران جرم بخش عیب پوش

← ایاصوفیه، جامع نسخ و چاپ قزوینی نقل شد.

۱۱ ایاصوفیه: دم زد.

۱۲ ستایشگر و قزوینی: زانکه آنجا؛ موزهٔ ملی دهلی: کاندر اینجا.

۱۳ ایاصوفیه، ادیب برومند، قزوینی، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: بر.

۱۴ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی: ای مرد بخرد.

۱۵ ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: ساقیا جامی؛ جلالی نائینی: ساقیا می ده که رندیهای عالم فهم کرد.

۹

سحر ز هاتف غیبم رسید مژده بگوش
که دور شاه‌شجاعست و[۱] می دلیر بنوش

شد آنک اهل نظر برکناره میرفتند
هزار گونه سخن در دهان[۲] و لب خاموش

ببانگ چنگ بگوییم این حکایتها[۳]
که از نهفتن[٤] آن دیگ سینه می‌زد جوش

شراب خانگی ترس[٥] محتسب خورده
ببوی[٦] یار بنوشیم و بانگ نوشانوش

زکوی میکده دوشش بدوش می‌بردند
امام خواجه که سجاده می‌کشد بردوش[۷]

دلا دلالت خیرت کنم براه نجات
مکن بعشق[۸] مباهات و زهد هم مفروش

رموز مصلحت ملك خسروان دانند
گدای گوشه‌نشینی تو حافظا مخروش[۹]

---

۱ فرهاد، فرود، ادیب برومند، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر، افشار: شجاعست می.
۲ ستایشگر: بر زبان.
۳ فرهاد، ادیب برومند، قزوینی و افشار و موزهٔ ملی دهلی: بصوت چنگ بگوییم آن حکایت‌ها؛ ستایشگر: بصوت چنگ بگویم من این حکایتها؛ ایاصوفیه: آن حکایت‌ها.
۴ موزهٔ ملی دهلی: از ترنم؛ افشار: از تغابن.
5 فرود، ستایشگر: خانگی و ترس.
۶ ایاصوفیه، فرهاد، فرود، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و افشار: بروی.
۷ فرود، قزوینی، قدسی، جلالی نائینی و ستایشگر: امام شهر که سجاده می کشید بدوش؛ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، ادیب برومند، فرهاد و افشار: امام خواجه که سجاده میکشید بدوش.
۸ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، افشار، ستایشگر و قدسی: بفسق، و ظاهراً همین مناسبراست؛ نسخه بدل جامع‌نسخ حافظ وجلالی‌نائینی وفرهادمعتمد: برابرمتن؛ نسخهٔ فرود این بیت را ندارد.
۹ ادیب برومند: رموز و مصلحت...؛ فرود:
رموز مملکت حسن خسروان دانند — گدای گوشه‌نشینی تو حافظا خاموش

محـل نــور تجـلیست رای انــور شاه
چو قرب او طلبی درصفای طینت[۱۰] کوش
بجز ثنای جـلالش مساز ورد ضمیر
که هست گوش دلش محرم‌پیام سروش

۱۰ ایاصوفیه، فرهاد، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و قدسی: صفای نیت؛ افشار: صفای زینت. نسخه بدل جامع نسخ: صفای باطن.

۹

شرابی[۱] تلخ میخواهم که مردافکن بود زورش[۲]
مگر یکدم برآسایم[۳] زدنیا و شر و شورش
بیاور می که نتوان شد زمکر آسمان ایمن
بلعب[۴] زهرهٔ چنگی و مریخ سلحشورش
سماط دهر دون‌پرور ندارد شهد آسایش
مذاق حرص و آز ای دل بشوی[۵] از تلخ و از[۶] شورش
کمند صید بهرامی بیفکن جام جم بردار[۷]
که من پیمودم این صحرا نه بهرامست و نه[۸] گورش
نظر کردن[۹] بدرویشان منافی بزرگی نیست
سلیمان با چنان رفعت[۱۰] نظرها بود بامورش
بیا تا در می صافیت راز دهر بنمایم
بشرط آنک ننمایی بکج طبعان دل کورش
کمان ابروی جانان نمی‌پیچد سر از حافظ
ولیکن خنده می‌آید بدین بازوی بی‌زورش[۱۱]

۱ فرود، ادیب برومند، قزوینی، انجوی، جلالی نائینی، ستایشگر و قدسی: شراب تلخ؛ موزهٔ ملی دهلی و فرهاد: شراب لعل؛ ایاصوفیه و نسخهٔ تاجیکستان: شرابی مست.
۲ افشار: شراب مست می‌خواهم که پیل‌افکن بود زورش... زدنیا وز شر و شورش.
۳ قزوینی و قدسی: که تا یکدم بیاسایم؛ موزهٔ ملی دهلی و ادیب برومند: که تا یکدم برآسایم؛ ستایشگر: که یکساعت برآسایم؛ فرهاد: مگر یکدم بیاسایم.
۴ موزهٔ ملی دهلی: زلعب. ۵ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: بشو؛ فرود:
ثبات دهر دون‌پرور ندارد جای آسایش مذاق جان ما ای دل بشوی از چرب و از شورش
۶ در کلمهٔ «از» همزه در اصل افتاده است.
۷ ایاصوفیه و افشار: جام می‌بردار؛ ستایشگر: جام‌جم برگیر؛ جلالی نائینی: جام می‌برگیر.
۸ فرهاد، ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: نی گورش.
۹ ایاصوفیه، جامع نسخ و فرهاد: نگه کردن.
۱۰ ایاصوفیه: سلیمان با چنان حشمت؛ این کلمه در اغلب نسخه‌های دیگر از قبیل قزوینی، ادیب برومند، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر، قدسی و فرهاد نیز «حشمت» ضبط شده است. افشار: با همه حشمت؛ فرود: نظر کردن بمسکینان... سلیمان باهمه حشمت.
۱۱ فرود: ولیکن خنده می‌آید ازین بازوی پرزورش.

۷

صوفی گلی بچین و مرقع بخار بخش
وین زهد تلخ[1] را بمی خوشگوار بخش
طامات و شطح در ره آهنگ چنگ نه
تسبیح و طیلسان بمی و میگسار بخش
زهد گران که شاهد و ساقی[2] نمی‌خرند
در حلقهٔ چمن بنسیم بهار بخش
راهم شراب لعل زد ای میر عاشقان
خون مرا بچاه زنخدان یار بخش
ای آنک ره بمشرب مقصود بردهٔ
زین بحر، قطرهٔ بمن خاکسار بخش
یارب بوقت گل گنه بنده عفو کن
وین ماجرا بسرو لب[3] جویبار بخش
ساقی چو خواجه[4] نوش کند بادهٔ صبوح
گو جام زر بحافظ شب زنده‌دار بخش[5]

---

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: زهد خشک.
۲ اصل: «زهد گرانبها چو ندیمان» که مطابق ضبط سایر نسخه‌ها و از جمله ایاصوفیه اصلاح شده است.
۳ ایاصوفیه: بسرو ولب.
۴ ایاصوفیه، قزوینی و انجوی و قدسی و پرتو و جلالی نائینی: شاه؛ افشار و موزهٔ ملی دهلی: مطابق متن.
۵ بیت زیرین نیز در نسخهٔ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی هست:
شکرانه را که چشم تو روی بتان ندید ما را بعفو و لطف خداوندگار بخش

۹

فکر بلبل همه آنست که گل شد یارش
گل در آن فکر که[1] چون عشوه کند درکارش
دلربایی همه آن نیست که عاشق بکشند
خواجه آنست که باشد غم خدمتکارش
جای آن نیست[2] که خون موج زند در دل لعل
زین تغابن که خزف می‌شکند بازارش؟
بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود
این همه قول و غزل تعبیه در منقارش
آن سفر کرده که صد قافله دل[3] همره اوست
هر کجا هست خدایا بسلامت دارش
ای که در[4] کوچهٔ معشوقهٔ ما میگذری
برحذر[5] باش که سر می‌شکند دیوارش
صحبت عافیتت گرچه خوش افتاد ای دل
جانب عشق عزیزست فرو مگذارش
صوفی سرخوش ازین دست که کج کرد[6] کلاه
بدو جام دگر آشفته شود دستارش

---

۱ ایاصوفیه، فرود، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و خانلری: گل در اندیشه که؛ افشار: گل در این فکر که.
۲ ایاصوفیه، ادیب برومند، فرود، ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، قدسی، جامع نسخ، جلالی نائینی، پرتو علوی و پژمان: جای آنست.
۳ فرود، ستایشگر و انجوی: صد قافله جان.
۴ قزوینی و انجوی: از.
۵ قدسی: با خبر.
۶ ستایشگر: کج کرده؛ ایاصوفیه: صوفی سرکش ازین دست که کج کرد کلاه.

دل[7] حافظ که بدیدار تو خوگر شده بود
ناز پرورد وصالست مجوی[8] آزارش[9]

۷ ایاصوفیه: چشم.
۸ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، قدسی، ستایشگر، ادیب برومند و افشار: مجو؛ فرود: نکو میدارش.
۹ این بیت نیز در جامع نسخ، فرود، ستایشگر وپرتو علوی بااندك اختلاف آمده است:
اگر از وسوسهٔ نفس و هوی دور شوی بیشکی راه بری در حرم دیدارش

۷

کنار آب و پای بید و طبع شعر و یاری خوش
معاشر دلبری شیرین[۱] و ساقی گلعذاری خوش

الا ای دولتی طالع که قدر وقت[۲] میدانی
گوارا بادت این عشرت[۳] که داری کار و باری[۴] خوش

هرآنکس راکه بر[۵] خاطر ز عشق دلبرش[۶] باریست
سپندی گو بر آتش نه که داری روزگاری[۷] خوش

عروس طبع را زیور ز فکر[۸] بکر می بستم[۹]
بود کز نقش[۱۰] ایامم بدست افتد نگاری خوش

شب صحبت غنیمت دان و داد خوش‌دلی بستان[۱۱]
که مهتابی[۱۲] دلفروزست و طرف لاله‌زاری خوش

چو می در کلهٔ جامست و ساقی در نیامیزد
که مستی میکند با عطر و می بخشد خماری خوش[۱۳]

---

۱ افشار: دلبر شیرین.
۲ ایاصوفیه: قدر وصل؛ موزهٔ ملی دهلی: الا ای طالع دولت...
۳ ایاصوفیه: عیشت. ۴ ایاصوفیه و قزوینی: روزگاری.
۵ قزوینی: در.
۶ قزوینی: هرآن کس راکه در خاطر زعشق دلبری...؛ افشار: هرآن‌کو راست برخاطر زبهر دلبری باری؛ موزهٔ ملی دهلی: هرآن کس را که برخاطر...؛ ایاصوفیه: هرآنکس راکه برخاطر زعشق دلبری باریست.
۷ جامع نسخ، ایاصوفیه وقزوینی: داردکاروباری؛ افشار وموزهٔ ملی‌دهلی: دارد روزگاری.
۸ اصل: «بکر فکر» و مطابق ضبط اغلب نسخ و ازجمله ایاصوفیه اصلاح شده است.
۹ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: می‌بندم.
۱۰ جامع نسخ: نقش ایوانم؛ قزوینی: دست؛ افشار و ایاصوفیه: مطابق متن.
۱۱ ایاصوفیه: شب صحبت دان و کام خوشدلی بستان؛ جامع نسخ: داد از خوش‌دلی.
۱۲ ایاصوفیه: مهمانی.
۱۳ ایاصوفیه، قزوینی و قدسی و افشار و موزهٔ ملی دهلی:
میی در کاسهٔ چشمست ساقی را بنامیزد   که مستی‌میکند باعقل‌ومی آردخماری‌خوش
ایاصوفیه: که مستی می‌کند با عقل و می‌بخشد خماری خوش.
موزهٔ ملی دهلی:
میی در کاسهٔ چشمست ساقی را بنامیزد   که مستی‌میکند بالعل‌ومی آردخماری‌خوش ←

بغفلت عمر شد حافظ بیا با ما بمیخانه
که شنگولان خوش باشت[۱۴] بیاموزند کاری خوش

→ نسخهٔ جلالی نائینی:
چومی در کاسهٔ چشمست ومستی را بیامیزد   که مستی‌میکند باعقل‌ومی آردخماری‌خوش
۱۴ ستایشگر و انجوی: که شنگولان سرمستت.

۶*

ما آزموده‌ایم درین شهر بخت[۱] خویش
بیرون کشید باید ازین ورطه رخت خویش
از بس که دست می‌گزم و آه می‌کشم[۲]
آتش زدم چو گل بدل[۳] لخت‌لخت خویش
دوشم ز بلبلی چه خوش آمد که می‌سرود
گل گوش پهن کرده زشاخ درخت خویش
کای دل تو شاد باش که آن یار تندخوی
بسیار تندروی[۴] نشیند ز بخت خویش
خواهی که سخت‌وسست جهان بر تو بگذرد
بگذر زعهد سست‌وسخنهای‌سخت خویش
ای حافظ ار مراد[۵] میسر شدی مدام
جمشید نیز دور نماندی ز تخت خویش[۶]

---

* این غزل در نسخهٔ اساس نیامده و از نسخهٔ ایاصوفیه نقل شده است.
۱ اصل: «رخت» که باتوجه به‌معنی و ضبط سایر نُسَخ اصلاح گردیده است.
۲ ستایشگر: از بس‌که آه می‌کشم و دست می‌گزم؛ افشار: از بس‌که دست می‌زنم وآه می‌کشم؛ جامع نسخ: دست می‌گزم و آه میزنم.
۳ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، افشار، ستایشگر، انجوی، فرود و مسعودی: بتن.
۴ ستایشگر، فرود و مسعودی: تندخوی؛ افشار: کای دل صبور باش که آن.... بسیار تندرو بنشیند....
۵ ستایشگر: حافظ اگر وصال؛ مسعودی، موزهٔ ملی دهلی: حافظ اگر مراد.
۶ در برخی از نسخ و از جمله در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر، فرود، افشار ومسعودی یك بیت دیگرهم درین غزل هست:
موزهٔ ملی دهلی:
گر موجخیز حادثه سر برفلك زند عارف به‌آب تر نکند رخت‌وپخت خویش
در نسخهٔ قزوینی بجای این بیت، بیتی دیگر آمده است:
وقتست کز فراق تو و سوز اندرون آتش در افکنم بهمه رخت‌وپخت خویش

۶*

مجمع خوبی و لطفست عذار چو مهش[۱]
لیکنش مهر و وفا[۲] نیست خدایا بدهش
دلبرم شاهد لطفست و ببازی روزی[۳]
بکشد زارم و در شرع نباشد گنهش
من همان به که ازو نیك نگه دارم دل
که بد و نیك ندیدست و ندارد نگهش
بوی شیر از لب همچون شکرش می‌آید
گرچه خون می‌چکد از شیوهٔ چشم سیهش
در پی[۴] آن گل نورسته دل ما دریاب[۵]
خود کجا شد که ندیدیم درین چند گهش
جان بشکرانه کنم صید درین دانه که او[۶]
صدف دیدهٔ[۷] حافظ بود[۸] آرامگهش[۹]

---

* این غزل در نسخهٔ اساس نیست و از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده است.
۱ خانلری و افشار: لطفست رخ همچو مهش.
۲ افشار: ذره‌ای مهر و وفا.
۳ قزوینی، ستایشگر، موزهٔ ملی‌دهلی، افشار ومسعودی: دلبرم‌شاهدوطفلست‌وبباز‌ی‌روزی؛ خانلری:... کوچك و طفلست...؛ادیب برومند:... طفلست بباز‌ی...
۴ قزوینی و خانلری: از پی.
۵ افشار: در پی آن گل نوخاسته یارب دل من؛ جامع نسخ: دل ما یارب.
۶ قزوینی، مسعودی، ستایشگر، ادیب برومند و خانلری:... کنم صرف گران دانهٔ در؛ افشار: جان بشکرانه کنم پیش اگر آن دانهٔ در.
۷ نسخه بدل جامع نسخ و قزوینی: صدف سینهٔ.
۸ جامع نسخ و خانلری: شود.
۹ در نسخهٔ قزوینی و برخی دیگر از نسخ دو بیت دیگرهم با اختلاف کمی آمده است:

قزوینی:
چارده ساله بتی چابك شیرین دارم — که بجان حلقه بگوش* است مه چاردهش
* جامع نسخ: که بجان حلقه بگوش است.
یار دلدار من ار قلب بدینسان شکند — ببرد زود بجانداری خود پادشهش

۶*

من خرابم ز غم یار خراباتی خویش
می‌زند غمزهٔ او ناوك غم بر دل ریش

گر چلیپای سر زلف ز هم بگشایند[1]
بس مسلمان که شود فتنهٔ[2] آن کافر کیش

با تو پیوستم و از غیر تو ببرید دلم[3]
آشنای تو ندارد سر بیگانه و خویش

بعنایت[4] نظری کن که من دلشده را
نرود بی مدد لطف[5] تو کاری از پیش

آخر ای پادشه ملك ملاحت چه شود
که[6] لب لعل تو ریزد نمکی بر دل ریش

خرمن صبر من سوخته دل داد بباد
چشم‌مست‌تو که بگشاد کمین از پس‌و‌پیش[7]

---

* این غزل در اغلب نسخه‌ها چون نسخهٔ قزوینی، نسخهٔ اساس متن، موزهٔ ملی دهلی، خانلری، فرود، ادیب برومند و افشار نیست و از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده است.
۱ ستایشگر، مسعودی و انجوی: بگشاید.
۲ ستایشگر: شود بستهٔ.
۳ مسعودی و انجوی: غیر تو ببریدم دل.
۴ ستایشگر: بعیادت.
۵ ستایشگر: مدد زلف.
۶ انجوی؛ گر.
۷ این غزل در نسخهٔ ستایشگر و مسعودی هفت بیت است و بیت دیگر آن در نسخهٔ ستایشگر بدین‌گونه است:
حافظ از نوش لب لعل تو کامی کی یافت   که نزد بر دل ریشش دوهزاران سر نیش
در جامع نسخ علاوه‌براین بیت، یك بیت دیگر نیز آمده است:
پرسش حافظ دلسوخته کن بهرخدا   نیست از شاه عجب گر بنوازد درویش

۹

هاتفی از گوشهٔ میخانه دوش
گفت ببخشند گنه می بنوش
عفو[1] الهی بکند کار خویش
مژدهٔ رحمت[2] برساند سروش
لطف خدا بیشتر از جرم ماست
نکتهٔ سربسته چگویی[3] خموش
این خرد خام بمیخانه بر
تا می لعل آوردش خون بجوش
گرچه وصالش نه بکوشش دهند
هر قدر[4] ای دل که توانی بکوش
گوش من و حلقهٔ گیسوی یار
روی من و خاک در می فروش
رندی حافظ نه گناهیست صعب
با کرم پادشه جرم[5] پوش
داور دین شاه شجاع آنکه کرد[6]
روح قدس حلقهٔ امرش[7] بگوش
ای ملك العرش مرادش بده
وزنظر[8] چشم بدش دار گوش

۱ قزوینی و انجوی و افشار: لطف. ۲ فرود: مژدهٔ دولت.
۳ ادیب برومند، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: چه دانی؛ افشار: بگفتم.
۴ ستایشگر و افشار: آن قدر.
۵ ایاصوفیه، فرهاد، فرود، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و افشار: عیب پوش.
۶ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی: هست؛ جامع نسخ: دایر دین شاه شجاع....
۷ ستایشگر: حلقهٔ قدرش.
۸ ایاصوفیه، قزوینی، قدسی، پرتو، جلالی نائینی، ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: خطر؛ ستایشگر: از ضرر.

۷

یارب آن گلبن[۱] خندان‌که سپردی بمنش
می‌سپارم بتو از چشم[۲] حسود چمنش
گرچه از کوی وفاگشت بصد مرحله دور
دور باد آفت دور فلك از جان و تنش
گر بمنزلگه[۳] سلمی رسی ای باد صبا
چشم دارم که سلامی برسانی ز منش[۴]
چون دلم حق دعا بر[۵] خط و خالت دارد
جای جانهای[۶] عزیزست بهم برمزنش[۷]
عرض ومال‌از در میخانه‌نشاید اندوخت[۸]
هرکه این آب خورد رخت بدریا فکنش
هرکه ترسد ز ملال انده عشقش نه‌حلال
سر ما و قدمش یا لب ما و دهنش
شعر حافظ همه بیت‌الغزل معرفتست
آفرین بر نفس دلکش و لطف[۹] سخنش[۱۰]

---

۱ قزوینی و افشار: این نوگل خندان؛ ایاصوفیه: آن نوگل خندان.
۲ افشار: از دست.
۳ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: بسرمنزل سلمی؛ افشار: بسرمنزل لیلی.
۴ قسمتی از این کلمه در اصل محو شده است.
۵ قزوینی: گودلم حق وفا با؛ موزهٔ ملی دهلی: گودلم حق وفای خط و...
۶ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: دلهای.
۷ در چاپ قزوینی و افشار و قدسی و انجوی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ایاصوفیه و جلالی نائینی دو مصراع این بیت هریك مصراعی از دو بیت جداگانه هستند وترتیب آنها در چاپ قزوینی چنین است:
بادب نافه‌گشایی کن از آن زلف سیاه — جای دلهای عزیزست بهم برمزنش
گو دلم حق وفا با خط وخالت دارد — محترم دار در آن طرهٔ عنبر شکنش
ایاصوفیه: گو دلم حق وفا برخط وخالت دارد — محترم دار.... طرفهٔ عنبرشکنش.
۸ ایاصوفیه: انداخت.
۹ اصل: «نظم» و براساس سایر نسخ تصحیح شده است.
←

۷

بامدادان که زخلوتگه کاخ ابداع
شمع خاور[1] فکند بر همه اطراف شعاع
برکشد آینه از جیب افق چرخ و در آن[2]
بنماید رخ گیتی بهزاران انواع[3]
در در و بام[4] طربخانهٔ جمشید فلك
ارغنون ساز کند زهره بآهنگ سماع
وضع دوران بنگر ساغر عشرت برگیر
که بهر حالتی اینست بهین اوضاع[5]
طرهٔ شاهد دنیا همه زرقست و فریب[6]
عارفان بر سر این رشته نجویند نزاع
عمر خسرو طلب ار نفع جهان میطلبی[7]
که وجودیست عطابخش کریم نفاع[8]

→ ۱۰ در چاپ قزوینی و نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی این غزل دارای بیتی دیگر هم هست:
در مقامی که بیاد لب او می‌نوشند سفله آن مست که باشد خبر از خویشتنش

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: شمع خلوت.
۲ موزهٔ ملی دهلی: افق چرخ‌زنان؛ ایاصوفیه: افق چرخ درآن.
۳ ستایشگر: روی گیتی بنماید بهزاران انواع.
۴ کلمات: «دروبام» در نسخهٔ اصل ناخواناست و بصورت «درو (درد) ایام» نوشته شده است و می‌شاید که تحریف شدهٔ عبارت: «در و بام» باشد. قزوینی، انجوی، افشار، نسخهٔ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، پرتو، قدسی، جلالی نائینی، ادیب برومند وفرود: «در زوایای». گمان می‌رود که ضبط نسخهٔ متن در اصل بصورتی بوده است که در متن چاپی قرار داده شده است.
۵ قدسی: که بهرحال همین است که بینی اوضاع؛ فرود: که بهرحال همین است....
۶ ایاصوفیه، قزوینی وانجوی وموزهٔ ملی دهلی: شاهد دنیی همه بندست و فریب؛ قدسی: دنیا همه مکر است و فریب؛ ستایشگر: شاهد دوران همه بندست و فریب؛ فرود: همه دامست و فریب.
۷ قزوینی: میخواهی.
۸ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: که وجودیست عطابخش وکریمی نفاع.

منظر لطف ازل روشنی چشم امــل
جامع علم و عمل جان جهان‌شاه شجاع[۹]

---

۹ این غزل در نسخهٔ خطی ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و فرود و در چاپ قزوینی دارای بیت دیگری هم هست:
جام در قهقهه آید که کجا شد[*] مناع   چنگ در غلغه آید که کجا شد منکر
[*] ایاصوفیه: کجا رفت.

۱۰

در وفای عشق تو مشهور خوبانم چو شمع[1]
شب نشین کوی سربازان و رندانم چو شمع

کوه صبرم نرم شد چون موم در دست غمت
تا در آب و آتش عشقت گدازانم چو شمع

رشتهٔ صبرم بمقراض غمت ببریده شد
همچنان در آتش مهر تو خندانم[2] چوشمع

گر کمیت اشك گلگونم نبودی تیزرو[3]
کی شدی روشن بگیتی راز پنهانم چو شمع[4]

در میان آب و آتش همچنان سرگرم تست
این دل زار نزار اشك[5] بارانم چو شمع

همچو صبحم یك نفس باقیست تا[6] دیدار تو
چهره بنما دلبرا[7] تا جان برافشانم چو شمع

بی‌جمال عالم آرای تو روزم چون شبست[8]
با کمال عشق تو در عین نقصانم چو شمع

سرفرازم کن شبی از وصل خود، گردن‌گشا[9]
تا منور گردد از دیدارت ایوانم چو شمع

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: در زمان عشق تو مشهور جانانم چو شمع. احسانی: مشهور دورانم...
۲ قزوینی و قدسی و پرتو: سوزانم؛ فرود: آتش عشق تو خندانم؛ ادیب برومند: آتش عشق تو سوزانم؛ موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و افشار: مطابق متن.
۳ ایاصوفیه، فرهاد، ادیب برومند، فرود، قزوینی، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: گرم‌رو.
۴ فرهاد: این چنین روشن نگشتی راز پنهانم چوشمع.
۵ ایاصوفیه:.... زار ترا در اشك.
۶ ایاصوفیه وقزوینی: با؛ ادیب‌برومند، فرود، پژمان وقدسی: بی؛ افشار: بر؛ ستایشگر: همچو شمعم یکنفس باقیست بی.
۷ ایاصوفیه: دلربا.
۸ ستایشگر، ادیب برومند، فرود و موزهٔ ملی دهلی: روز من شبست.
۹ قزوینی وانجوی: ای‌نازنین؛ موزهٔ ملی دهلی وستایشگر: مطابق‌متن؛ قدسی: ای ماهرو.

در شب هجران مرا پروانهٔ وصلی فرست
ورنه از دودت جهانی را[۱۰] بسوزانم چو شمع

آتش مهر ترا حافظ عجب در سرگرفت[۱۱]
آتش دل کی بآب دیده بنشانم چو شمع[۱۲]

---

۱۰ اصل: «دستت جهانرا هم» که مطابق نسخهٔ ایاصوفیه تغییر یافته است. قزوینی: از دردت جهانی را؛ موزهٔ ملی دهلی: ورنه از دودش؛ فرود و انجوی: ورنه از آهم؛ ستایشگر: ورنه از دودت؛ احسانی: ورنه از سوزش؛ ادیب برومند: ورنه از سوزت جهانی را؛ فرهاد: ورنه از دردت جهانی را.

۱۱ ادیب برومند و احسانی: آتش مهر تو حافظ را عجب در سر گرفت.

۱۲ این غزل در چاپ قزوینی و افشار و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی با اندک اختلاف دارای بیت دیگری هم هست:

روز و شب خوابم نمی‌آید بچشم غم‌پرست   بس‌که در بیماری هجر توگریانم چوشمع

موزهٔ ملی دهلی:

شب دگر خوابم نمی‌آید بچشم غم‌پرست   بس‌که دربیماری هجر تو خندانم چو شمع

افشار: شب روم خوابم...

ستایشگر: هجر تو گریانم...

در چاپ افشار غزل مرکب از هفت بیت می‌باشد.

۸

قسم بحشمت وجاه[1] و جلال شاه شجاع
که نیست باکسم از بهر مال و جاه نزاع
شراب خانگیم بس می مغانه بیار
حریف باده رسید ای ندیم[2] توبه وداع
خدایرا بمیم شست و شوی خرقه کنید
که من نمی‌شنوم بوی خیر ازین اوضاع
ببین[3] که رقص‌کنان میرود بنالهٔ چنگ
کسی که رخصه نفرمودی استماع سماع
بعاشقان نظری کن بشکر این نعمت
که من غلام مطیعم تو پادشاه مطاع
بفیض جرعهٔ جام تو تشنه‌ایم ولی[4]
نمی‌کنیم دلیری نمی‌دهیم صداع
هنر نمی‌خرد ایام و غیر ازینم نیست
کجا روم بتجارت بدین کساد متاع[5]
جبین وچهرهٔ حافظ خداجدا مکناد[6]
ز خاك بارگه کبریای شاه شجاع[7]

---

۱ ایاصوفیه، خانلری، افشار، موزهٔ ملی دهلی و قدسی: حشمت جاه؛ ستایشگر: بحرمت‌جاه.
۲ ایاصوفیه، فرهاد، جلالی نائینی، قزوینی، خانلری، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: ای رفیق؛ ادیب برومند:
شراب خانگیم بس دف و چغانه بیار — که من‌نمی‌شنوم بوی‌خیر ازین اوضاع
فرود: که برجریدهٔ تقوی خطی کشم بوداع.
۳ فرهاد و خانلری: بیا.
۴ موزهٔ ملی دهلی: تشنه‌ایم ای دل؛ ادیب برومند: بسته‌ایم این دل.
۵ نسخهٔ قزوینی این بیت را ندارد؛ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و قدسی این بیت جزو ابیات غزل دیگری آمده است. رك. شمارهٔ ۷ پاورقی همین صفحه.
۶ خانلری: خدا جدا نکند.
۷ در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و چاپ قدسی دو غزل به همین وزن و قافیه ثبت است،←

۹

طالع اگر مدد دهد[1] دامنش آورم بکف
گر بکشم زهی طرب ور بکشد زهی شرف[2]
طرف‌کرم زکس نبست این دل پر امید من
گرچه سخن همی برد قصهٔ من بهر طرف
چند بناز پرورم مهر بتان سنگ‌دل[3]
یاد پدر نمی‌کنند این پسران ناخلف
از خم ابروی توام هیچ گشایشی نبود[4]
وه که درین خیال کج عمر عزیز شد تلف
ابروی دوست کی‌شود دست‌کش من ضعیف[5]
کس نزدست ازین کمان تیر مراد برهدف[6]
من بخیال زاهدی گوشه‌نشین و طرفه‌آنک
مغبچهٔ بهر[7] طرف می‌زندم بچنگ و دف

←ولی در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی ابیات این دو غزل با مختصر تفاوتی در هم آمیخته است. مطلع غزل دیگر اینست:

بفر دولت گیتی فروز شاه شجاع — که‌نیست باکسم ازبهر مال‌وجاه‌نزاع

و مقطع غزل باین صورت است:

ز زهد حافظ و طامات او ملول شدم — بساز رود وغزل‌خوان [توبا] سرود و سماع

مصراع اخیر در چاپ قدسی چنین است: بساز رود و غزل‌گوی با سرود و سماع.

۱ ایاصوفیه، خانلری، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و قدسی: مدد کند.
۲ ستایشگر: گر بکشد زهی طرب ور نکشد زهی شرف. احسانی: گر بکشد زهی طرب ور بکشد...؛ احسانی الف: گربکشد زهی طرب ورنکشد...؛ فرهاد: وربکشم زهی طرب ورنکشد زهی شرف.
۳ ایاصوفیه: تنگ دل.
۴ موزهٔ ملی دهلی و فرهاد: از خم ابروی ویم نقش گشایشی نشد؛ فرود، ادیب برومند، ستایشگر و قزوینی: ابروی توام هیچ گشایشی نشد؛ خانلری: از خم ابروی توام نقش گشایشی نشد. ایاصوفیه: از خم ابروی ویم هیچ گشایشی نشد.
۵ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: دستکش خیال من؛ ستایشگر و فرود: دستکش خیال ما.
۶ این بیت در نسخهٔ خانلری و نسخهٔ ایاصوفیه نیست.
۷ ایاصوفیه، ستایشگر و خانلری: زهرطرف؛ فرود: مغبچهٔ به‌هرطرف میکشدم بچنگ و دف.

بی‌خبرند زاهدان نقش بخوان و لاتقل
مست ریاست محتسب باده بده[۸] و لاتخف
صوفی شهر بین که چون لقمهٔ شبهه میخورد[۹]
پاردمش دراز باد آن حیوان خوش علف[۱۰]
حافظ اگر قدم زنی در ره خاندان عشق[۱۱]
بدرقهٔ رهت کنم[۱۲] همت شحنهٔ نجف

---

۸ خانلری: بخواه؛ فرهاد، ستایشگر: بخور.
۹ فرهاد: مفتی شهربین که چون لقمهٔ شحنه میخورد.
۱۰ ایاصوفیه: آن حیوان ناخلف.
۱۱ فرود، قزوینی، ستایشگر و خانلری: خاندان بصدق؛ ضبط نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی برابر متن است. احسانی: قدم نهی در ره خاندان بصدق.
۱۲ ادیب برومند، قزوینی، ستایشگر و خانلری: رهت شود؛ ایاصوفیه: بدرقهٔ رهت شود همت شحنه‌النجف.

۱۱

زبان خامه ندارد سر بیان فراق
وگرنه شرح دهم با تو داستان فراق

رفیق خیل خیالیم و هم‌رکیب[۱] شکیب
قرین آتش هجران و هم‌قران فراق

دریغ مدت عمرم که بر امید وصال
بسر رسید و نیامد بسر زمان فراق

سری که بر سر گردون بفخر[۲] می‌سودم
براستان که نهادم برآستان فراق[۳]

چگونه باز کنم بال در هوای وصال[۴]
که ریخت مرغ‌دلم پر بر[۵] آشیان فراق

کنون چه چاره‌که در بحر غم بگردابی
فتاده[۶] زورق صبرم زبادبان فراق

بسی نماند که کشتی عمر غرقه شود
ز موج شوق تو در بحر بی‌کران فراق

چگونه‌دعوی وصلت‌کنم بجان‌که‌شدست
تنم وکیل[۷] قضا و دلم ضمان فراق

---

۱ قزوینی و افشار: همنشین؛ ستایشگر: هم عنان؛ ضبط موزهٔ ملی دهلی و قدسی با متن برابر است؛ فرهاد و ادیب برومند: هم رکاب.
۲ ادیب برومند: بمهر.
۳ موزهٔ ملی دهلی: بآستان که نهادم بآستان فراق.
۴ افشار: باز کنم در هوای وصل تو بال.
۵ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، فرود: در.
۶ ایاصوفیه: فتاد.
۷ قدسی: کفیل؛ فرهاد:.... بجان که گذشت تنم وکیل جفا و دلم ضمان فراق.

فلك مگر چوسرم‌دید[۸] اسیر چنبرعشق[۹]
ببست گردن صبرم بریسمان فراق

زسوز شوق‌دلم شدکباب‌و[۱۰] دور از یار
مدام خون جگر میخورم زخوان فراق

بپای شوق گر این ره بسر شدی حافظ
بدست هجر ندادی کسی عنان فراق[۱۱]

---

۸ فرهاد، قزوینی، انجوی، فرود، ادیب برومند و ستایشگر: فلك چو دید سرم را اسیر؛ این ضبط موزونتر است.
۹ ایاصوفیه: چنبر شوق.
۱۰ موزهٔ ملی دهلی: زشور شوق دلم شد کباب‌و دور...؛ ایاصوفیه، قزوینی و ستایشگر: زسوز شوق دلم شد کباب دور...؛ فرود: زسوز عشق دلم شد کباب دور از یار؛ ادیب برومند: زسوز شوق دلم شد‌کباب و دور ازتو، فرهاد: زسوز ذوق دلم شد خراب‌و دور ازیار.
۱۱ بیت زیرین هم در چاپ قزوینی هست:
اگر بدست من افتد فراق را بکشم — که روز هجر سیه باد و خان‌ومان فراق
قدسی: فراق و هجر که آورد در جهان یارب...

۹

مقام امن و می بی‌غش و رفیق شفیق
گرت مدام میسر شود زهی توفیق[۱]

جهان‌وکار جهان جمله هیچ‌در[۲] هیچست
هزار بار من این نکته کرده‌ام تحقیق

دریغ و درد که تا این زمان[۳] ندانستم
که کیمیای سعادت رفیق بود رفیق

بمأمنی رو و فرصت شمر غنیمت وقت[۴]
که در کمین‌گه عمرند قاطعان طریق[۵]

حلاوتی که ترا در چه زنخدانست
بکنه آن[۶] نرسد صد هزار فکر عمیق

اگر چه موی میانت بچون منی نرسد
خوشست خاطرم از فکر این خیال دقیق[۷]

بیا که توبه ز لعل نگار و خندهٔ جام
تصوریست[۸] که عقلش نمی‌کند تصدیق

اگر برنگ عقیقست[۹] اشك من چه عجب
که مهر خاتم چشم منست[۱۰] همچو عقیق

---

۱ این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه هنکام صحافی بریده شده است.
۲ فرهاد، ستایشگر و قزوینی: بر.
۳ ایاصوفیه: این‌قدر.
۴ ادیب‌برومندوموزهٔ‌ملی‌دهلی: غنیمت‌عمر؛ ستایشگر: بمأمنی‌شو و...؛ ایاصوفیه: معیشت‌وقت.
۵ این بیت در چاپ خانلری نیست.
۶ ایاصوفیه: بکنه او.
۷ این بیت هم در چاپ خانلری نیست. ادیب برومند: آن خیال دقیق.
۸ ستایشگر و قزوینی: حکایتیست.
۹ قزوینی: عقیقی شد.
۱۰ قزوینی‌وانجوی: لعل‌توهست؛ ستایشگر: خاتم‌چشمم‌لبیست؛ فرهاد: که‌مهرخاتم‌جانم‌لبیست.

بخنده گفت کـه حافظ غلام طبع توام
ببین که تا بچـه حدم همی کند تحمیق[11]

[11] این غزل در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، ادیب برومند و چاپ قدسی بیت دیگری باین صورت دارد:

کجـاست اهل دلی تـا کند دلالت خیر   که ما بدوست نبردیم ره بهیچ طریق

۷

اگر شراب خوری جرعهٔ فشان بر[۱] خاک
در آن گناه که نفعی رسد بخلق چه باک[۲]

برو بهرچه[۳] تو داری بخور دریغ مخور
که بی‌دریغ زند روزگار تیغ هلاک

بخاک پای تو ای سرو نازپرور من
که‌روز واقعه پا وامگیرم[۴] از سر خاک

چه دوزخی چه بهشتی چه آدمی چه‌ملک[۵]
بمذهب همه کفر طریقتست امساک

مهندس فلکی راه دیر شش جهتی
چنان ببست که ره نیست زیر دام[۶] مغاک

فریب دختر رز نور چشم ماست مگر[۷]
مباد تا بقیامت خراب طارم تاک

براه میکده حافظ خوش از جهان رفتی
دعای اهل دلت باد مونس دل پاک[۸]

---

۱ ایاصوفیه: در.
۲ ستایشگر و قزوینی: از آن گناه که نفعی رسد بغیر؛ خانلری، ایاصوفیه و ادیب برومند: در آن گناه که نفعی رسد بغیر.
۳ خانلری: برو هرآنچه...؛ فرود: مخور دریغ و بخور می بمطرب و دف و نی.
۴ خانلری: وانگیری؛ فرهاد و ایاصوفیه: پا وامگیر از.
۵ قزوینی: پری.
۶ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: دیر؛ ایاصوفیه و ادیب برومند: برابر متن.
۷ ستایشگر، قزوینی، قدسی، افشار، انجوی، موزهٔ ملی دهلی، پرتو و جلالی نائینی: طرفه میزند ره عقل؛ خانلری: طرفه میزند ره عشق؛ ایاصوفیه: فریب دختر زن طرفه می‌زند ره عقل.
۸ ادیب برومند: دعای اهل دلت باد مونس دل خاک.

۷

ای دل ریش مرا برلب تو[۱] حق نمك
حق نگه‌دار که من میروم الله معك
تویی آن‌جوهر[۲] پاکیزه که در عالم قدس
ذکر خیر تو بود حاصل تسبیح ملك
در خلوص منت ار هست شکی تجربه کن[۳]
کس عیار زر خالص نشناسد چو محك
گفته بودی‌که شوم مست[۴] و دو بوست بدهم
وعده ازحد بشد وما نه‌دو دیدیم‌و نه‌یك[۵]
بگشا پستهٔ خندان و شکر ریزی کن
خلق را در[۶] دهن خویش میندازبشك
چرخ بر هم زنم ار غیر مرادم گردد
من نه‌آنم که صبوری کنم[۷] از چرخ فلك
چون نشستی برحافظ بکرامت یارا[۸]
ای رقیب از بر او یك دو قدم دور ترك

۱ خانلری: این‌دل ریش مرا برتو بود؛ قزوینی، ستایشگر، انشار وموزهٔ ملی‌دهلی: بالب‌تو، فرهاد: این دل ریش مرا با لب تو حق نمك.
۲ ستایشگر، قزوینی و خانلری: گوهر.
۳ خانلری: در خلوص من اگر نیست شکی تجربه کن.
۴ فرهاد، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و خانلری: و دو بوست بدهم. در اصل حرف «و» افتاده است.
۵ ایاصوفیه: وعده از حد بشد و ما بدویدیم بتك.
۶ ادیب برومند، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و خانلری: از دهن.
۷ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، خانلری، ستایشگر و فرهاد: زبونی کشم.
۸ ایاصوفیه و قزوینی: چون برحافظ خویشش نگذاری باری؛ خانلری: چون برحافظ خویشش نگذاری روزی؛ جلالی نائینی: چون برحافظ خویشش بگذاری گوید؛ ستایشگر: چون برحافظ خویشش بگذاری روزی؛ فرهاد:
چون بحافظ برسی از سر او تیزگذر ای رقیب از بر او یك دوقدم بیشترك

۸

هزار دشمنم از میکنند[۱] قصد هلاك
گرم تو دوستی از دشمنان ندارم باك

مرا امید وصال تو زنده میدارد
وگرنه صد رهم از هجر کشت[۲] بیم هلاك

نفس نفس اگر از باد نشنوم بویت[۳]
زمان زمان چوگل از غم کنم گریبان چاك[۴]

رود بخواب دو چشم از خیال تو هیهات
بود صبور دل اندر فراق تو حاشاك

اگر تو زخم زنی بردلم به‌از مرهم[۵]
وگر تو زهر دهی به‌که دیگران[۶] تریاك

ترا چنانك تویی هرنظر کجا بیند
بقدر بینش[۷] خود هرکسی کند ادراك

عنان مپیچ که گر می‌زنی بشمشیرم
سپر کنم سر و[۸] دستت ندارم از فتراك

بچشم خلق عزیز آن زمان شود حافظ
که بردر تو نهد روی مسکنت برخاك

---

۱ فرود، دشمن اگر میکنند.
۲ فرهاد، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: وگرنه هردمم از هجر تست؛ قدسی: هجر هست؛ جلالی نائینی: از بهر تست؛ ستایشگر و افشار: وگرنه صد رهم از هجر تست.
۳ قزوینی و برخی از نسخ دیگر: بویش.
۴ موزهٔ ملی دهلی، ادیب برومند و افشار: زمان زمان کنم از غم چو گل گریبان چاك.
۵ ادیب برومند، قزوینی و قدسی: زنی به که دیگری مرهم؛ جلالی نائینی، پرتو، فرود، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: زنی به که دیگران مرهم؛ ضبط چاپ افشار با متن حاضر یکسان است.
۶ قزوینی و ادیب برومند: دیگری.
۷ قزوینی: دانش؛ ستایشگر و ادیب برومند: بینش خود هرکسی کنند. ←

۸

اگر بکوی تو باشد مرا مجال وصول
رسد بدولت وصلت[1] نوای من باصول
قرار برده زمن[2] آن دو سنبل رعنا[3]
فراغ برده[4] زمن آن دو نرگس مکحول[5]
چو[6] از جواهر مهر تو صیقلی دارد
بود ز زنگ[7] حوادث هر آینه مصقول
من شکستهٔ بدحال[8] زندگی یابم
در آن نفس[9] که بتیغ غمت شوم مقتول
چه جرم کرده‌ام ای جان و دل بحضرت تو[10]
که طاعت من بی‌دل نمی‌شود مقبول

→ فرهاد:
ترا چنانکه تویی هرکسی کجا داند — بقدر دانش خود هرکسی کند ادراک
۸ ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: سپر شوم من و...
۹ ادیب برومند و ستایشگر:
بچشم خلق عزیز جهان شود حافظ — چو بردر تو نهد روی مسکنت برخاک
این غزل در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و چاپ قزوینی دارای بیت زیرین نیز هست:
بضرب سیفك قتلی حیاتنا ابدا — لان روحی قد طاب‌ان یکون فداك
موزهٔ ملی دهلی: بان روحی...

---

۱ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی: عشقت؛ قزوینی و فرهاد: وصل تو کار من باصول.
۲ افشار: برد زمن.
۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و فرهاد: نرگس رعنا.
۴ ایاصوفیه: بره.
۵ قزوینی: فراغ برده زمن آن دو جادوی مکحول؛ موزهٔ ملی دهلی: قرار برده زمن آن دو نرگس مکحول؛ فرود و فرهاد: آن دو جادوی مکحول.
۶ پرتو و قزوینی: دل؛ انشار: خور؛ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: مطابق متن؛ فرود:
دل چو آینه‌ام از غم تو صیقل شد — از آن همیشه ز زنگ خردبود مصقول
۷ ایاصوفیه: رنگ.
۸ موزهٔ ملی دهلی: شکسته بدل باز؛ فرود: من شکسته بجان زندگی ز سر گیرم.
۹ اصل: هوس؛ که مطابق نسخهٔ ایاصوفیه، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی تصحیح شده است؛ قزوینی و فرود: در آن زمان.
۱۰ فرهاد: ای سنگدل بحضرت تو.

چو بردر تو من بـی‌نوای بی‌زر و زور
بهیچ باب ندارم ره خـروج و دخـول[11]

خراب‌تر ز دل من غم تـو جـای نیافت
که کرد[12] در دل تنگم قرارگـاه نـزول

بدرد عشق بساز و خموش شو[13] حافظ
رموز عشق مکن فاش پیش اهل عقول[14]

---

۱۱ در نسخهٔ اصل پس از این بیت، بیتی دیگر که مکمل معنای بیت پیش از خود بوده افتاده است. رك. پاورقی شمارهٔ ۱۴ همین غزل.
۱۲ ایاصوفیه، فرهاد، ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و قدسی: که ساخت.
۱۳ ایاصوفیه، قزوینی و فرود: بدرد عشق بساز و خموش کن؛ موزهٔ ملی دهلی: بدرد عشق بسوز و خموش کن.
۱۴ این غزل در چاپ قزوینی و قدسی و نسخهٔ ایاصوفیه، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی نه بیت دارد و بیت دیگر در طبع قزوینی باین صورت است:
کجا روم، چکنم، چـاره از کجا جـویم   که گشته‌ام زغم و جـور روزگار ملول
فرود:
کجا روم چکنم درد خود کرا گویـم   که گشته‌ام زغم روزگـار خویش ملول
و در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی به این عبارت میباشد:
چه چاره سازم و چون باشم و کجا بروم   که گشته‌ام زغم و جـور روزگار ملول
قدسی: کجا روم‌چکنم حال‌دل کرا گویم...؛ ستایشگر: کجا روم چکنم چاره از کجاجویم.
ایاصوفیه:
کجا روم چکنم چون روم چه چاره کنم   که گشته‌ام زغم جـور روزگـار ملـول

۷

بعهد[۱] گل شدم از توبهٔ شراب خجل
که کس مباد ز کردار ناصواب خجل

صلاح ما همه‌دام رهست و من زین بحث[۲]
نیم ز شاهد و ساقی بهیچ باب خجل

زخون که رفت شب دوش[۳] از سراچهٔ چشم
شدیم در نظر شب‌روان[۴] خواب خجل

تو خوب روی‌تری زآفتاب و فضل خدا[۵]
که نیستم ز تو در روی آفتاب خجل

رواست نرگس مست ار فکند سر درپیش
که شد[۶] ز شیوهٔ آن چشم پرعتاب خجل

بود که یار نرنجد زما[۷] بخلق کریم
که از سؤال ملولیم[۸] و از جواب خجل

حجاب[۹] ظلمت از آن بست آب خضر که گشت
ز طبع حافظ و این شعر[۱۰] همچو آب خجل[۱۱]

---

۱ ستایشگر و قزوینی: بوقت.
۲ افشار: در این بحث؛ ستایشگر: صلاح من همه دام رهست و در این بحث؛ ادیب برومند: صلاح من همه جام میست و؛ ایاصوفیه: صواب... بخت.
۳ موزهٔ ملی دهلی: شب دوشم.
۴ موزهٔ ملی دهلی و ادیب برومند: ره روان.
۵ قزوینی: تویی که خوبتری ز آفتاب و شکر خدا؛ موزهٔ ملی دهلی و ادیب برومند: تو خوبروی‌تری ز آفتاب و شکر خدا؛ ستایشگر: تو خوبروی‌تری زآفتاب شکر خدا؛ جامع نسخ حافظ: مطابق متن. فرهاد: توخوبروی‌تری زآفتاب شکر خدای؛ ایاصوفیه: فضل‌خدای.
۶ این کلمه در نسخهٔ ایاصوفیه محذوفست.
۷ فرود و ستایشگر: بودکه یار نپرسد گنه؛ ادیب برومند: بودکه یار بپوشد گنه زخلق کریم؛ فرهاد: بود که باز نپرسد زما بخلق کریم.
۸ فرهاد، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، قدسی، ستایشگر و جلالی نائینی: ملولیم، اما چنین است در نسخهٔ بدل جامع نسخ حافظ؛ ادیب برومند: که از سؤال ملولیم و در جواب خجل؛ ایاصوفیه: که در... و در جواب خجل.
۹ موزهٔ ملی دهلی: سحاب؛ فرهاد: نقاب ظلمت از آن بست‌آب خضر که هست؛ ایاصوفیه: ←

۱۰

خوش خبر باشی ای نسیم شمال
که بما میرسد زمان وصال

مالسلمی و من بذی سلم[۱]
این جیراننا و کیف‌الحال

عرصهٔ بزمگاه[۲] خالی ماند
از حریفان و رطل[۳] مالامال

عفت الدار بعد عافیة
فاسئلوا حالها عن‌الاطلال

قصة‌العشق لاانفصام لها
فصمت[۴] ههنا لسان مقال[۵]

ترک ما سوی کس نمی‌نگرد
وه[۶] ازین کبریا و جاه و جلال

نقاب....

۱۰ اصل: «ز شعر حافظ و این طبع» که مطابق ضبط نسخهٔ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و فرهاد تصحیح شده است. قزوینی: آن طبع؛ قدسی: زنظم حافظ و این طبع.

۱۱ مجموع ابیات این غزل در طبع قزوینی هفت بیت و در چاپ قدسی نه و در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر ده بیت است و سه بیت دیگر در اینجا ثبت میگردد:

چرا بزیر لب (قدسی: لبت) جام زهرخنده زند
اگر نه از لب لعل تو شد شراب خجل

رخ از جناب تو عمریست تا نتافته‌ام 	نیم بیاری توفیق از این جناب خجل
از آن نهفت رخ خویش در نقاب صدف 	که شد زنظم خوشش لؤلؤ خوشاب خجل

---

۱ ایاصوفیه: سلمی.

۲ موزهٔ ملی دهلی: عرصهٔ بارگاه.

۳ قزوینی: جام.

۴ در نسخهٔ اصل برخلاف چاپ قزوینی این فعل بصیغهٔ معلوم آمده است. ستایشگر: قصمت.

۵ قزوینی: لسان‌القال.

۶ اصل: «آه» و برابر نسخ ایاصوفیه، فرهاد و موزهٔ ملی دهلی اصلاح شده است.

سایه افکند حالیا شب هجر[۷]

تا چه بازند شب‌روان خیال

فی جمال[۸] الکمال نلت منی

صرف‌الله عنك عین کمال[۹]

حافظا عشق و صابری تا چند

نالهٔ عاشقان خوشست بنال

یا برید الحمی حماك الله

مرحبا مرحبا تعال تعال

---

۷ اصل: «شب قدر» که براساس ضبط نسخهٔ ایاصوفیه، قزوینی و اغلب نسخ در دسترس اصلاح شده است؛ ستایشگر: حالیا خواب رفت و فکر آمد.
۸ ایاصوفیه: فی کمال.
۹ این بیت در نسخهٔ ستایشگر نیست.

۷

شممت روح وداد و شمت برق وصال
بیا که بوی ترا میرم ای نسیم شمال
احادیاً بجمال الحبیب قف وانزل
که نیست صبر جمیلم ز[۱] اشتیاق جمال
حکایت شب هجران فرو گذاشته به[۲]
بشکر آنك برافکند پرده روز وصال
چو یار برسر صلحست و عذر میخواهد[۳]
توان گذشت زجور رقیب در همه حال[۴]
بیا که پردهٔ گل ریز هفت کاری[۵] چشم
کشیده‌ایم[۶] بتحریر کارگاه خیال
بجز خیال دهان تو نیست در دل تنگ
که کس مباد چو من در پی خیال محال
قتیل عشق تو شد حافظ غریب ولی
بخاك ما[۷] گذری کن که خون مات حلال

---

۱ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: در.
۲ ستایشگر: شکایت شب هجران فرو گذار ای دل؛ ایاصوفیه شکایت شب هجران فرو گذاشته به.
۳ قزوینی: می‌طلبد؛ عبارت در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی برابر متن است.
۴ ستایشگر: در هرحال.
۵ چنین است در نسخهٔ اصل؛ قزوینی و انجوی: هفت خانهٔ؛ موزهٔ ملی دهلی: هفتگانهٔ چشم؛ ستایشگر: پردهٔ گل زیر هفت پردهٔ، اما این مصراع در نسخهٔ بدل جامع نسخ حافظ و نسخه‌های: ایاصوفیه، پرتو و جلالی نائینی مطابق با متن حاضر است. قدسی: بیا که نقش تو در زیر هفت پردهٔ چشم.
۶ اصل: «کشیده‌اند» که مطابق نسخهٔ ایاصوفیه، ستایشگر و برخی دیگر از نسخه‌ها اصلاح شده است.
۷ ستایشگر: بخاك او.

۸

هر نکتهٔ که گفتم[1] در وصف آن شمایل
هرکو شنید گفتا لله در قایل
تحصیل عشق[2] و رندی آسان نمود اول
جانم بسوخت آخر[3] در کسب این فضایل
گفتم که کی ببخشی برجان ناتوانم
گفت آن زمان‌که نبود جان درمیانه‌حایل[4]
حلاج بر سردار این نکته خوش سراید
از شافعی نپرسند[5] امثال این مسایل
دل داده‌ام بیاری شوخی کشی نگاری
مرضیةالسجایا محمودة[6] الخصایل
در عین گوشه‌گیری عشقم ز ره بینداخت[7]
و اکنون‌شدم چومستان[8] بر ابروی‌تومایل[9]
از آب دیده[10] صد ره طوفان نوح دیدم
وزلوح سینه[11] نقشت هرگز نگشت‌زایل

۱ ستایشگر و خانلری: گفتیم.
۲ ایاصوفیه و ادیب برومند: تحصیل علم و...
۳ قزوینی: آخر بسوخت جانم؛ خانلری: لیکن بسوخت جانم درکسب آن؛ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، ایاصوفیه و ستایشگر عبارت بسان متن است؛ فرهاد: لیکن بسوخت جانم.
۴ این بیت در چاپ خانلری نیست.
۵ خانلری و قدسی و انجوی و جلالی نائینی: از شافعی میپرسید؛ ستایشگر: از صوفیان بپرسید؛ فرهاد: کز شافعی نپرسند.
۶ موزهٔ ملی دهلی: مجموعةالخصائل.
۷ اصل: «عقلم ز ره بینداخت» که براساس نسخهٔ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی و فرهاد اصلاح شده است. قزوینی و ستایشگر و قدسی: درعین گوشه‌گیری بودم چوچشم مستت.
۸ قزوینی: شدم بمستان چون ابروی؛ فرهاد و ستایشگر: اکنون شدم بمستان چون ابروی تو مایل؛ ادیب برومند: اکنون شدم...؛ ایاصوفیه: بمستان چو...
۹ این بیت در چاپ خانلری وجود ندارد.
۱۰ خانلری: زاب دو دیده.

←

ای دوست دست حافظ تعویذ چشم زخمست
یارب به‌بینم آنرا[۱۲] در گـردنت حمایـل

→۱۱ خانلری: لوح دیده؛ ادیب برومند: از لوح سینه هرگز نقشت نگشت زایل؛ فرهاد: از لوح سینه نقشت هرگز.
۱۲ ستایشگر: یارب بود که بینم.

۸

آنکه پامال جفا کرد چو خاک راهم
خاک می‌بوسم و عذر قدمش میخواهم

ذرهٔ خاکم و درکوی توام وقت[۱] خوشست
ترسم ای دوست که بادی ببرد ناگاهم

من نه آنم که بجور از تو بنالم حاشا
چاکر معتقد و بندهٔ[۲] دولتخواهم

بسته‌ام در خم گیسوی تو امید دراز
آن مبادا که کند دست طلب کوتاهم

صوفی صومعهٔ عالم قدسم لیکن
حالیا دیر مغانست حوالت گاهم

پیر میخانه سحر جام جهان بینم داد
واندر آن آینه از حسن تو داد[۳] آگاهم

با من راه‌نشین خیز و سوی میکده[۴] آی
تا به بینی که درآن‌حلقه چه‌صاحب جاهم[۵]

مست بگذشتی و ازحافظت اندیشه نبود
آه اگر دامن حسن تو بگیرد آهم[۶]

---

۱ فرود و قزوینی: جای؛ افشار: برابر متن.
۲ چنین است در چاپ افشار؛ قزوینی: بندهٔ معتقد و چاکر...؛ فرود: که زجور تو بنالم حاشا   چاکر معتقد و بندهٔ...
۳ ایاصوفیه، قزوینی، ادیب برومند و....: تو کرد.
۴ افشار: مصطبه.
۵ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: تا در آن حلقه ببینی که چه صاحب جاهم. توضیح این که کلمهٔ «چه» در نسخهٔ ایاصوفیه افتاده است.
۶ این بیت نیز در چاپ قزوینی و افشار و نسخهٔ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی آمده است:
خوشم آمد که سحر خسرو خاور میگفت   با همه پادشهی بندهٔ توران شاهم
بعلاوه در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قدسی این غزل بیت دیگری دارد باین عبارت:
بر سر شمع رخت شعله صفت میلرزم   گر چه دانم که هوای تو کشد ناگاهم

۹

اگر برخیزد از دستم[1] که با دلدار بنشینم
ز جام خضر می نوشم ز باغ خلد گل چینم[2]
شراب تلخ صوفی سوز بنیادم بخواهد برد
لبم برلب نه ای ساقی و بستان جان شیرینم
مگر دیوانه خواهم شد که از عشق تو[3] شب تا روز
سخن با ماه میگویم پری در خواب می بینم
چو هرخاکی که باد آورد فیضی بود از انعامت[4]
ز حال من[5] بیاد آور که خدمتگار دیرینم
لبت شکر بمستان داد و چشمت می بمیخواران
منم کز غایت حرمان نه با آنم نه با اینم[6]
نه هرکو نقش نظمی زد کلامش دلپذیر آید[7]
تذرو طرفه می‌گیرم[8] که چالاکست شاهینم
وگر[9] باور نمیداری رو از بتخانهٔ[10] چین پرس
که مانی نسخه میخواهد ز نوك كلك مشكينم

---

۱ چنین است در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و چاپ افشار؛ قزوینی: گرم از دست برخیزد.
۲ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: زجام وصل می‌نوشم زباغ عیش گل چینم؛ افشار: زجام عیش می‌نوشم ز باغ وصل گل چینم.
۳ قزوینی: شد درین سودا که؛ موزهٔ ملی دهلی و افشار: که در عشق تو.
۴ موزهٔ ملی دهلی: چو هرخاکی که باد آورد فیضی برد زانعامت؛ قزوینی و افشار: فیضی برد از انعامت؛ ایاصوفیه: چو هر کس را که یادآری برد فیضی ز انعامت.
۵ ایاصوفیه، قزوینی و افشار و موزهٔ ملی دهلی: بنده یادآور.
۶ افشار: نه از اینم. این بیت در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیست.
۷ قزوینی: افتد؛ افشار: نه‌هرکو نقد نظمی زد کلامش دلپذیر آمد.
۸ ایاصوفیه: من گیرم.
۹ قزوینی و افشار: اگر.
۱۰ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: «صورتگر» و مناسبتر بنظر می‌رسد.

وفاداری و دلجویی[۱۱] نه رسم هرجهانداریست[۱۲]
غلام آصف ثانی[۱۳] جلال‌الحق والدینم
زحافظ پرس رسم‌عشق وشرح مستی ازمی‌خواه[۱۴]
که با جام و قدح هرشب حریف ماه و پروینم[۱۵]

۱۱ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: حق گویی.
۱۲ ایاصوفیه، قزوینی: نه کار هر کسی باشد؛ افشار: مطابق متن.
۱۳ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی: آصف دوران.
۱۴ قزوینی: رموز مستی و رندی زمن بشنو نه از واعظ؛ افشار: زحافظ پرس رمز عشق و شرح مستی از من خواه.
۱۵ موزهٔ ملی دهلی:
رموز عشق وسرمستی زمن‌بشنو.نه از واعظ — که با جام وقدح هرشب ندیم ماه وپروینم
قزوینی:
رموز مستی ورندی زمن بشنو نه از واعظ — که با جام وقدح هردم ندیم ماه و پروینم
در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت هم آمده است:
شب رحلت‌هم ازبستررروم برقصر حورالعین — اگر دروقت جان‌دادن توباشی شمع بالینم

۷

بارها گفته‌ام و بار دگر میگویم
که من گم‌شده[1] این ره نه بخود می‌پویم

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند
آنچه استاد ازل گفت بگو میگویم

من اگر خارم و گر گل چمن‌آرایی هست
که از آن دست که او می‌کشدم[2] می‌رویم

دوستان عیب من بی‌دل حیران مکنید
گوهری دارم و صاحب‌نظری میجویم[3]

گرچه با دلق ملمع می رنگین عیبست[4]
مکنم عیب کزو رنگ[5] ریا می‌شویم

خنده و گریهٔ عشاق ز جایی دگرست[6]
می‌سرایم بشب و وقت سحر می‌مویم[7]

واعظم گفت که حافظ در میخانه مبوی[8]
گو مکن عیب که من مشك ختن می بویم[9]

---

۱ قزوینی، ادیب برومند و خانلری: دلشده.
۲ خانلری و افشار و ستایشگر: می‌پروردم؛ ادیب برومند و انجوی: من اگر خارم اگر گل چمن‌آرایی هست که ازآن دست که می‌پروردم می‌رویم.
۳ این بیت در چاپ خانلری ازین غزل ساقط است.
۴ قزوینی، ادیب برومند و ستایشگر: می گلگون عیبست؛ خانلری: می گلگون کفرست؛ فرهاد: می گلگون حیف است.
۵ انجوی: زنگ؛ ستایشگر: تو مکن عیب کزو رنگ ریا می‌شویم.
۶ افشار: خنده بر گریهٔ عشاق‌نباشد انصاف؛ ستایشگر: گریه وخندهٔعشاق زجای دگرست.
۷ خانلری: من سرایم بشب و وقت سحر می‌جویم.
۸ قزوینی و خانلری: حافظم گفت که خاك در میخانه مبوی. افشار: زاهدی گفت که حافظ ره میخانه مبوی؛ ادیب برومند: حافظم گفت که خاك ره میخانه مبوی؛ فرهاد: حاسدم گفت که حافظ در میخانه مبوی.
۹ خانلری: تو مکن عیب که مشك ختنی می‌بویم؛ افشار و ستایشگر: گومکن سهو که من مشك ختن می‌بویم.

۱۰

باز آی ساقیا که هواخواه خدمتم
مشتاق بندگی و دعاگوی دولتم
گر دم زنی ز طرهٔ مشکین آن نگار
فکری کن ای صبا ز مکافات غیرتم[۱]
ز آنجا که فیض جام[۲] سعادت فروغ تست
بیرون شدی[۳] نمای ز ظلمات حیرتم
هرچند غرق بحر گناهم ز صد جهت
گر آشنای عشق شوم[۴] ز اهل رحمتم
عیبم مکن برندی و بدنامی ای حکیم
کین بود سرنوشت ز دیوان قسمتم[۵]
می‌خور[۶] که عاشقی نه بکسبست و اختیار
این موهبت رسید ز میراث فطرتم[۷]
من کز وطن سفر نگزیدم بعمر خویش
در عشق دیدن تو هواخواه غربتم
دریا و کوه در ره و من خسته و ضعیف[۸]
ای خضر پی خجسته مدد ده[۹] بهمتم

---

۱ نسخهٔ ایاصوفیه و قزوینی این بیت را ندارد. ولی در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی موجود است.
۲ موزهٔ ملی دهلی: فیض عام.
۳ افشار: بیرون شدن.
۴ قزوینی: تا آشنای عشق شدم.
۵ افشار: دیوان فطرتم.
۶ افشار: می ده.
۷ افشار: دیوان قسمتم؛ موزهٔ ملی دهلی: دیوان فطرتم.
۸ موزهٔ ملی دهلی: غریب.
۹ قزوینی: مددکن.

دورم بصورت از در دولت پناه [۱۰] تو
لیکن بجان و دل ز مقیمان حضرتم
حافظ به پیش چشم تو خواهد سپرد جان
در این خیالم ار بدهد عمر مهلتم [۱۱]

۱۰ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: دولت‌سرای تو؛ افشار و ایاصوفیه: دولت سرای دوست.
۱۱ این غزل در چاپ قزوینی ۹ و در چاپ افشار ۸ و در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی ۱۱ بیت دارد و یك بیت دیگر نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی ـ که در چاپ افشار نیز هست ـ در اینجا نقل می‌گردد:
در ابروی تو تیرنظر تا بگوش هوش آورده و کشیده و موقوف فرصتم
افشار: آورده و کشیدهٔ موقوف...

۶*

بشری لنا[۱] السلامة حلت بذی سلم[۲]
لله حمد معترف[۳] غایة النعم
آن خوش خبر کجاست که این فتح[۴] مژده داد
تا جان فشانمش چو زر و سیم در قدم
از بازگشت شاه درین طرفه نوبتست[۵]
آهنگ خصم او بسراپردهٔ عدم[۶]
پیمان‌شکن هرآینه گردد شکسته حال
ان العهود عند ملیك النهی ذمم[۷]
می‌جست از سحاب امل رحمتی ولی[۸]
جز دیده‌اش[۹] معاینه بیرون ندادنم
در نیل غم فتاده[۱۰] سپهرش بطنز گفت
الان قد ندمت و ماینفع الندم[۱۱]

---

* این غزل از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده است.

۱ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، ستایشگر، افشار، ادیب برومند و انجوی: اذا؛ جامع نسخ: به.

۲ ستایشگر، جامع نسخ و ادیب برومند: به‌الندم.

۳ افشار: یعترف؛ ادیب برومند: معترفا.

۴ ادیب برومند: که این فتح و...؛ ستایشگر و افشار: کزین فتح.

۵ قزوینی و ادیب برومند: طرفه منزلست؛ افشار: طرفه نوبتی است؛ جامع نسخ: طرفه‌تر که بست؛ موزهٔ ملی دهلی: طرفه دولتیست؛ انجوی: شاه چه خوش طرفه نقش بست.

۶ افشار: عدن؛ این بیت در نسخهٔ ستایشگر نیست.

۷ افشار: النبی ذمم؛ موزهٔ ملی دهلی: النهی ندم.

۸ ستایشگر: ولیك.

۹ موزهٔ ملی دهلی: دیدنش.

۱۰ جامع نسخ، قزوینی وستایشگر: فتاد سپهرش؛ موزهٔ‌ملی دهلی، ادیب برومند وانجوی: فتاد و سپهرش؛ افشار: در بند غم فتاد و سپهرش.

۱۱ در نسخهٔ قزوینی یك بیت دیگر وجود دارد که مقطع غزل را تشکیل می‌دهد:

ساقی چو یار مهرخ و از اهل راز بود حافظ بخورد باده و شیخ و فقیه هم.

این بیت در جامع نسخ نیز هست اما مقطع غزل نیست. در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیز این غزل مطابق نسخهٔ اساس دارای شش بیت است.

۸

بعزم توبه سحر گفتم استخاره کنم
بهار توبه‌شکن میرسد چه چاره کنم
سخن درست بگویم نمی‌توانم دید
که می‌خورند حریفان و من نظاره کنم
بدور لاله دماغ مرا علاج کنید
گر[۱] از میانهٔ بزم طرب کناره کنم
ز روی دوست مرا چون گل مراد شکفت
حوالهٔ سر دشمن بسنگ خاره کنم
بتخت گل بنشانم بتی چو سلطانی
ز سنبل و سمنش ساز طوق و یاره کنم
گدای میکده‌ام لیک وقت مستی بین
که ناز بر فلك و حکم بر ستاره کنم[۲]
مرا که از زر تمغاست ساز و برگ معاش[۳]
چرا مذمت[۴] رند شراب خواره کنم
ز باده خوردن پنهان ملول شد حافظ
ببانگ بربط و نی رازش آشکاره کنم

---

۱ ایاصوفیه: که.
۲ در نسخهٔ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، فرهاد و ستایشگر و چاپ خانلری و قزوینی این بیت نیز آمده است:
چو غنچه با لب خندان بیاد مجلس شاه پیاله‌گیرم و از شوق جامه پاره کنم
۳ چنین است در چاپ انجوی؛ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، قدسی، پرتو، ستایشگر، ایاصوفیه و فرود: مرا که نیست ره و رسم لقمه پرهیزی؛ فرهاد: مرا که از ره یغماست برگ ساز معاش.
۴ قزوینی و ستایشگر: ملامت.

۷*

بغیر از آنکه[1] بشد دین و دانش از دستم
بیا بگو که ز عشقت چه طرف بربستم
اگر چه خرمن عمرم غم تو داد بباد
بخاک پای عزیزت که عهد نشکستم
چو ذره گرچه حقیرم به‌بین بدولت عشق
که در هوای رخت چون بمهر پیوستم
بیار باده که عمریست تا من از سرامن[2]
بکنج عافیت از بهر عیش ننشستم[3]
اگر ز مردم هشیاری ای نصیحت‌گوی[4]
سخن بخاک میفکن چرا که من مستم
چگونه سر ز خجالت برآورم بردوست
که خدمتی بسزا برنیامد از دستم
بسوخت حافظ و آن یار دلنواز نگفت
که مرهمش بفرستم چو[5] خاطرش خستم

---

* این غزل در نسخهٔ اساس نیست و از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده است.
۱ ستایشگر و افشار: بغیر آنکه.
۲ افشار: سر مهر.
۳ این کلمه در اصل نسخهٔ ایاصوفیه بصورت «بنشستم» ضبط شده که با توجه به معنی و ضبط عموم نسخی که ملاحظه شد بدین صورت تصحیح گردیده است.
۴ موزهٔ ملی دهلی، فرود، قزوینی و افشار و انجوی: نصیحت گو.
۵ قزوینی: که مرهمی بفرستم که؛ جامع نسخ، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر، فرود و افشار: که مرهمی بفرستم چو.

۷

بگذار تا ز[1] شارع میخانه بگذریم
کز بهر جرعهٔ همه محتاج این دریم

روز نخست چون دم رندی زدیم و عشق
شرط آن بود که جز ره این‌شیوه[2] نسپریم

جایی که تخت و مسند جم میرود بباد
گر غم خوریم خوش نبود به‌که می‌خوریم

تابو که دست در کمر او توان زدن[3]
در خون دل نشسته چو یاقوت احمریم

واعظ مکن نصیحت شوریدگان[4] که ما
با خاك کوی دوست بفردوس ننگریم[5]

چون صوفیان بحالت و رقصند مقتدا[6]
ما نیز هم بشعبده دستی برآوریم

حافظ چو ره بکنگرهٔ کاخ[7] وصل نیست
با خاك آستانهٔ این در بسر بریم[8]

---

۱ خانلری و افشار: و موزهٔ ملی دهلی: بشارع.
۲ ایاصوفیه: که جز این شیوه.
۳ افشار، قدسی و جلالی نائینی: تا کی بکام دل زلب لعل او رسیم.
۴ افشار: بیگانگان؛ ایاصوفیه: شوریدگان از آنك.
۵ خانلری: بنگریم؛ موزهٔ‌ملی‌دهلی: نشمریم؛ ایاصوفیه: ماخاك کوی‌دوست بفردوس‌نشمریم.
۶ اصل: «و مقتدا» که مطابق نسخه‌های موزهٔ ملی دهلی، خانلری و ایاصوفیه تصحیح گردیده است؛ قدسی: بحالت رقصند در سماع.
۷ افشار: شاخ.
۸ درچاپ‌خانلری‌به‌جای‌بیت بالااین‌بیت‌مسطور است که‌درنسخهٔ قزوینی‌وایاصوفیه‌نیزوجوددارد:
از جرعهٔ تو خاك زمین در و لعل یافت بیچاره ما که پیش‌تو ازخاك کمتریم
این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی و قدسی باین صورت ثبت آمده است: از جرعهٔ تو خاك زمین قدر لعل یافت...
این بیت هم در این غزل در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و قدسی موجود است:
زان پیشتر که عمر گرانمایه بگذرد بگذار تا مقابل روی تو بگذریم

۹*

بمژگان سیه‌کردی هزاران رخنه در دینم
بیا کز چشم بیمارت هزاران درد برچینم
الا ای همنشین دل[۱] که یارانت برفت از یاد
مرا روزی مباد آن دم که بی یاد تو بنشینم
جهان پیرست و بی‌بنیاد ازین[۲] فرهادکش فریاد
که کرد افسون و نیرنگش ملول از جان شیرینم
زتاب آتش رویی[۳] شدم غرق عرق چون گل
بیار ای باد شبگیری نسیمی زان[۴] عرق چینم
جهان فانی و باقی فدای شاهد و ساقی[۵]
که سلطانی[۶] عالم را طفیل عشق می‌بینم
اگر برجای من غیری گزیند دوست حاکم اوست
حرامم باد اگر من جان بجای دوست بگزینم
صباح‌الخیر زد بلبل کجایی ساقیا برخیز
که غوغا می‌کند در سر خروش چنگ[۷] دوشینم
شب رحلت هم از بستر روم بر[۸] قصر حورالعین
اگر در وقت جان دادن تو باشی شمع بالینم[۹]

---

* این غزل از نسخهٔ ایاصوفیه در اینجا نقل شده است.
۱ ستایشگر: همنشین گل. ۲ ستایشگر: ازان.
۳ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ادیب برومند، جامع نسخ و مسعودی: آتش دوری؛ افشار: زتاب و آتش دوری.
۴ افشار: نسیمی از.
۵ ادیب برومند و نسخهٔ بدل جامع نسخ: مطرب و ساقی.
۶ ستایشگر: که سلطانان.
۷ قزوینی و انجوی: سر خیال خواب.
۸ قزوینی: در؛ مسعودی، ادیب برومند و جامع نسخ و انجوی: تا؛ افشار: رحلت من از بستر روم در.
۹ این بیت در نسخهٔ ستایشگر نیست.

حدیث آرزومندی کـه در این نامه ثبت افتاد
همانا بی‌غلط باشد[۱۰] که حافظ داد[۱۱] تلقینم[۱۲]

---

۱۰ ادیب برومند: بی‌غلط گفتم.
۱۱ افشار: حافظ کرد.
۱۲ در اغلب نسخه‌ها این غزل همین نه بیت را دارد؛ در نسخهٔ ستایشگر بجای بیت هشتم این بیت را دارد:
لبت‌شکر بمستان‌داد وچشمت می بمیخواران منم کز غایت حرمان نه با آنم نه با اینم.

۸*

به‌تیغم گـر کشد[۱] دستش نگیرم
وگـر تیـرم زنـد منت پذیـرم
کمان ابروی ما را گو بزن تیر[۲]
که پیش دست و بازویت[۳] بمیرم
غـم گیتی کـه[۴] از پایم درآورد
بجز ساغر کـه باشد[۵] دستگیرم
بـرآ[۶] ای آفتـاب صبـح امیـد
که در دست شب هجـران اسیرم
بفریـادم رس ای پیـر خرابـات
بیك جرعه[۷] جوانم‌کن کـه پیـرم
بگیسوی تو خوردم دوش سوگند[۸]
که من از پـای تـو سر برنگیرم[۹]
من آن مرغم که هرشام و سحرگاه
ز بـام عرش می‌آیـد صفیـرم[۱۰]

---

* این غزل از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده است.
۱ جامع نسخ و ستایشگر: گر زند.
۲ فرود: کمان ابروی من چو میزند تیر؛ ستایشگر: کمان ابروی گو ما را بزن تیر.
۳ جامع نسخ، ستایشگر، ادیب برومند و فرود: بازویش.
۴ قزوینی، ادیب برومند و انجوی: گیتی گر.
۵ ستایشگر و نسخهٔ بدل جامع نسخ: ساغر نباشد.
۶ قزوینی: برآی؛ فرود: برا ای آفتاب از.
۷ ستایشگر: بیك ساغر.
۸ فرود: بگیسوی تو شب سوگند خوردم.
۹ فرود: که از خاك درت سر برنگیرم؛ جامع نسخ و مسعودی: که از پای تو من...
۱۰ این بیت در برخی از نسخ مانند قزوینی، ستایشگر و فرود در غزل دیگر با همین وزن و قافیه قرار دارد که مطلع آن اینست:
مزن بردل ز نـوك غمزه تیـرم — که پیش چشم بیمـارت بمیـرم

بسوز این خرقهٔ تقوی تو حافظ[۱۱]
کـه گـر آتش شوم در وی نگیـرم

۱۱ فرود و ستایشگر: خرقهٔ پشمینه حافظ؛ مسعودی: خرقهٔ تقوی حافظ.

۸

بیا تا گل برافشانیم و می در ساغر اندازیم
فلك را سقف بشکافیم و طرح[۱] نو در اندازیم

وگر[۲] غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد
من و ساقی برو تازیم[۳] و بنیادش بر اندازیم

شراب ارغوانی با گلاب[۴] اندر قدح ریزیم
نسیم عطر گردانرا شکر در مجمر اندازیم

چو در دستست رودی خوش بزن مطرب سرودی[۵] خوش
که دست‌افشان غزل‌خوانیم و پاکوبان سر اندازیم

صبا خاك وجود ما بدان[۶] عالی جناب انداز
بود کان شاه[۷] خوبانرا نظر بر منظر اندازیم[۸]

یکی از عقل[۹] می‌لافد یکی طامات می‌بافد
بیا کین داوریها را به پیش داور اندازیم

بهشت عدن اگر خواهی بیا با ما بمیخانه
که از پای خمت روزی[۱۰] بحوض کوثر اندازیم

---

۱ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: طرحی نو؛ فرهاد: طرح دیگر اندازیم.
۲ ایاصوفیه، فرهاد، ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ادیب برومند، فرود و افشار: اگر غم.
۳ قزوینی و پژمان: بهم تازیم؛ موزهٔ ملی دهلی، ایاصوفیه و افشار: بدو تازیم؛ قدسی و پرتو و ستایشگر، ادیب برومند، فرهاد، فرود و جلالی نائینی: بهم سازیم.
۴ ایاصوفیه، ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، افشار، ادیب برومند، فرود و قدسی: ارغوانی را گلاب.
۵ ستایشگر: رود خوش... سرود خوش؛ ادیب‌برومند و ایاصوفیه: بگومطرب سرودی‌خوش.
۶ موزهٔ ملی دهلی و ادیب برومند: بآن.
۷ افشار: ماه؛ فرهاد: که کان جود خوبان را نظر در منظر اندازیم.
۸ این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه نیست.
۹ ادیب برومند: زهد؛ فرود: عشق.
۱۰ فرود، ستایشگر و قدسی: یکسر؛ ادیب برومند: ناگه.

سخن دانی و خوش‌خوانی نمی‌ورزند در شیراز
بیا حافظ که تا خود را بملکی[۱۱] دیگر اندازیم

۱۱ فرهاد، فرود و قدسی: بملك؛ ستایشگر: بشهر.

۷

بی‌تو ای سرو روان با[1] گل و گلشن چکنم
زلف سنبل چه کشم عارض[2] سوسن چه کنم
آه کز طعنهٔ بدخواه ندیدم رویت
نیست چون آینه‌ام روی ز آهن[3] چه کنم
برو ای ناصح[4] و بر دردکشان خرده مگیر
کارفرمای قدر میکند این من چه کنم
برق غیرت چو چنین میجهد ازمکمن غیب
تو بفرما که من سوخته خرمن چه کنم
شاه ترکان چو پسندید و بچاهم انداخت[5]
دستگیر ار نشود لطف تهمتن چه کنم
مددی گر بچراغی نکند[6] آتش طور
چارهٔ تیره‌شب[7] وادی ایمن چه کنم
حافظا خلد برین خانهٔ موروثی تست[8]
اندرین منزل ویرانه نشیمن چه کنم[9]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: بی‌تو ای سرو روان از گل؛ ستایشگر: بی‌تو ای دوست بگو ازگل.
۲ ستایشگر: طرهٔ.
۳ ستایشگر: چو آهن.
۴ موزهٔ ملی دهلی: ای زاهد.
۵ افشار: افکند.
۶ افشار: نشود؛ ستایشگر: مددی گربچراغم نکند؛ فرود: مددی گرنکند مشعلهٔ.
۷ افشار: نیم‌شب.
۸ ایاصوفیه، قزوینی، افشار، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: موروث منست.
۹ این غزل در چاپ قدسی بیت دیگری دارد باین عبارت:
خون من ریختی از ناوك دلدوز فراق خود بگو باتو من ای دیدهٔ روشن چکنم

۷

تو همچو صبحی و من شمع خلوت سحرم
تبسمی کن و جان‌بین که چون همی سپرم
چنین[۱] که در[۲] دل من داغ زلف سرکش تست
بنفشه زار شود تربتم چو در گذرم[۳]
بر آستان امیدت نهاده‌ام در چشم[٤]
که یك نظر فکنی خود فکندی از نظرم
چه شکر گویمت ای خیل غم عفاك الله
که روز بی‌کسی آخر[۵] نمی‌روی ز سرم
غلام مردم چشمم که با سیاه دلی
هزار قطره ببارد[٦] چو درد دل شمرم
بهر نظر بت ما جلوه میکند لیکن
کس این کرشمه نه‌بیند که من همی نگرم
بخاك حافظ اگر یار بگذرد چون باد[۷]
ز شوق[۸] در دل آن تنگنا کفن بدرم[۹]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: چنین/چنان؛ فرهاد: چنین.
۲ ایاصوفیه: بر.
۳ اصل: «بنفشه زار شود برتنم چو درنگرم» که مطابق ضبط عموم نسخی که بنظر رسید تصحیح شده است.
۴ ادیب برومند، قزوینی و ستایشگر: برآستان مرادت گشاده‌ام در چشم؛ موزهٔ ملی دهلی: برآستان امیدت گشاده دارم چشم / زآستان امیدت گشاده‌ام در چشم؛ افشار:
برآستان امیدت نهاده‌ام دل و جان — که افکنی نظری خود فکندی ازنظرم
فرهاد و ایاصوفیه:
برآستان امیدت گشاده‌ام در چشم — که یك نظر فکنی چون فکندی ازنظرم
۵ موزهٔ ملی دهلی: بی کسی یکدم...
۶ افشار: ببارم.
۷ ایاصوفیه: ... اگر بگذری چو باد نسیم. ۸ ایاصوفیه: چو غنچه.
۹ این غزل در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی یك‌جا در صفحهٔ ۱۲۹ و یك جای دیگر در صفحهٔ ۱۵۴ تحریر شده است.

۷

چرا نه در پی عـزم دیار خـود باشم
چرا نه‌خـاك سر كـوی یار خود باشم
غم غریبی و محنت[1] چـو برنمی‌تابم[2]
بشهر خود روم و شهریار خـود باشم
ز محرمـان سراپردهٔ وصـال شوم
ز بنـدگـان خداوندگـار خـود باشم
چوكار عمر نه‌پیداست باری‌آن اولی[3]
كـه روز واقعـه پیش نگار خود باشم
زدست‌بخت‌گران خواب‌وكار[4] بی‌سامان
گـرم بـود گلـهٔ[5] رازدار خـود باشم
همیشه پیشهٔ من عاشقی و رندی بود
دگر بكوشم و مشغول كـار خود باشم
بودكه[6] لطف ازل رهنمـون شود حافظ
وگـرنـه تا بابد شرمسار خـود باشم[7]

---

۱ فرود، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: غربت.
۲ افشار: غم غریبی و محنت چرا كشم باری.
۳ افشار: بهتر. از این مصراع كلمهٔ «عمر» در نسخهٔ ایاصوفیه افتاده است.
۴ افشار: عمر.
۵ ستایشگر، افشار و جلالی نائینی: اگر كنم گلهٔ؛ موزهٔ ملی دهلی: مطابق متن.
۶ ستایشگر: مگر كه؛ فرود: بود كه فیض ازل.
۷ تمام ابیات این غزل در متن با نسخهٔ فرهاد برابر است.

۸

چل سال رفت و بیش[۱] که من لاف میزنم
کز ساکنان دیر مغان[۲] کمترین منم

هرگز بیمن عاطفت پیر میفروش
ساغر تهی نشد ز می صاف روشنم

در[۳] جاه عشق و دولت رندان پاکباز
پیوسته صدر مصطبها بود مسکنم

در شأن[۴] من بدرد کشی ظن بد مبر
کآلوده گشت خرقه[۵] ولی پاکدامنم

شهباز دست پادشهم یارب از چه خاست[۶]
کز[۷] یاد برده‌اند هوای نشیمنم

حیفست بلبلی چو من اکنون درین قفص[۸]
با این لسان[۹] عذب که خامش چو سوسنم

آب و هوای فارس[۱۰] عجب سفله پرورست
کو همدمی[۱۱] که خیمه ازین خاك برکنم

---

۱ قزوینی، قدسی و انجوی: چل سال بیش رفت؛ جلالی نائینی: چهل سال...
۲ قزوینی: کز چاکران پیر مغان؛ موزهٔ ملی دهلی و قدسی: کز چاکران درگه پیرمغان‌منم.
۳ قزوینی: از؛ قدسی: از یمن عشق؛ ایاصوفیه: در چاه.
۴ انجوی، قدسی و جلالی نائینی: در حق.
۵ ایاصوفیه و قزوینی: جامه.
۶ قزوینی: این چه حالتست؛ قدسی: یارب از چه روست؛ ایاصوفیه: یارب از چه حال.
۷ ایاصوفیه: از.
۸ ایاصوفیه: من اندر چنین چمن.
۹ ایاصوفیه: نشان.
۱۰ ایاصوفیه: پارس.
۱۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: همرهی که خیمه ازین شهر برکنم؛ قدسی: کوهمرهی که خیمه ازین خاك.

حافظ بزیر خرقه قدح تا بکی کشی[۱۲]
در بزم خواجه پرده زکارت برافکنم[۱۳]

۱۲ موزهٔ ملی دهلی: کشد.
۱۳ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی بیت دیگری هم وجود داردکه در طبع قزوینی مقطع غزلست:
تورانشه خجسته که در من یزید عشق شد منت مواهب او طوق گردنم

۷

حاشا که من بموسم گل ترک می کنم
من لاف عقل می‌زنم این‌کار کی کنم[۱]

از قیل و قال[۲] مدرسه حالی دلم گرفت
یکچند نیز خدمت معشوق و می کنم

مطرب‌کجاست تا همه محصول زهد[۳] وعلم
در کار بانگ بربط[۴] و آواز نی کنم

از نامهٔ سیاه نترسم که روز حشر
بافیض‌فضل[۵] او صدازین نامه طی کنم

کو پیک[۶] صبح تا گله‌های شب فراق
با آن خجسته طالع[۷] فرخنده پی کنم

کی بود در زمانه وفا جام می بیار[۸]
تا من حکایت جم و کاوس و کی[۹] کنم

این جان عاریت که بحافظ سپرد[۱۰] دوست[۱۱]
روزی رخش به بینم و تسلیم وی کنم

---

۱ خانلری: کم کنم.
۲ ایاصوفیه، فرود، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، افشار و خانلری: قال وقیل.
۳ افشار: درس.
۴ قزوینی: چنگ و بربط... الخ.
۵ ایاصوفیه، فرهاد، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و خانلری و ستایشگر: با فیض لطف او؛ افشار: فیض و لطف.
۶ افشار: باد.
۷ ایاصوفیه: با این خجسته طلعت.
۸ فرهاد و افشار: بخواه؛ ایاصوفیه: مخواه.
۹ قزوینی و خانلری: کاوس کی؛ فرود: از جم و کاوس و کی کنم.
۱۰ افشار: سپرده.
۱۱ ایاصوفیه: سپرد یار.

۷

حالیا مصلحت وقت[1] در آن می‌بینم
که کشم رخت بمیخانه و خوش بنشینم

جز صراحی و کتابم[2] نبود یار و ندیم
تا حریفان دغا را ز[3] جهان کم بینم

بس‌که در خرقهٔ آلوده زدم[4] لاف صلاح
شرمسار[5] رخ ساقی و می رنگینم

جام می‌گیرم و از اهل ریا دور شوم
یعنی از اهل جهان صاف دلی[6] بگزینم

سر بآزادگی از خلق برآرم چون سرو
گر دهد دست که دامن ز جهان درچینم

سینهٔ تنگ من و بار غم او هیهات
مرد این بارگران نیست دل[7] مسکینم

من اگر رند خراباتم وگر حافظ شهر[8]
این متاعم که تو می‌بینی[9] وکمتر زینم[10]

---

۱ ستایشگر: مصلحت خویش.
۲ ایاصوفیه: کتابی.
۳ قزوینی و ستایشگر: بجهان؛ این بیت در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیست.
۴ اصل: «خرقه تقوی زده‌ام» که براساس نسخهٔ ایاصوفیه، قزوینی، فرود، فرهاد و افشار تصحیح شده است؛ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: خرقهٔ آلوده زدم راه صلاح؛ احسانی: پردهٔ تقوی.
۵ قزوینی: شرمسار از رخ؛ موزهٔ ملی دهلی: برابر متن.
۶ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و افشار: پاکدلی؛ ستایشگر و ایاصوفیه: یعنی از خلق‌جهان پاکدلی؛ فرهاد: یعنی از خلق جهان؛ در نسخهٔ فرهاد این مصرع بدین صورت مصراع دوم بیت دوم درین غزل است.
۷ فرود: نیست تن...؛ این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه نیست.
۸ قزوینی: خراباتم وگر زاهد شهر؛ انجوی و ستایشگر: خراباتم اگر حافظ شهر؛ فرهاد: خراباتم اگر زاهد شهر.
۹ فرهاد: این متاعی که همه‌بینی و صد چندینم؛ قزوینی و افشار: که همی بینی...؛←

۷

حجاب چهرهٔ جان میشود غبار تنم
خوشا دمی که از آن چهره پرده برفکنم
چنین‌قفص نه‌سزای چومن‌خوش‌الحانیست
روم بگلشن رضوان[1] که مرغ آن چمنم
عیان نشد که چرا آمدم کجا بودم[2]
دریغ و درد که فارغ[3] زکار[4] خویشتنم
چگونه طوف کنم در فضای عالم قدس
چو در سراچهٔ ترکیب تخته‌بند تنم
اگر ز خون دلم بوی شوق[5] می‌آید
عجب مدار که هم درد نافهٔ ختنم
طراز پیرهن زرکشم مبین چون شمع
که[6] سوزهاست نهانی درون پیرهنم

→موزهٔ ملی دهلی: مطابق متن.
۱۰ علاوه برابیات فوق دو بیت دیگر هم در نسخهٔ ستایشگر، فرهاد و فرود و چاپ قزوینی آمده است:

بندهٔ آصف عهدم دلم از راه مبر — که اگردم زنم ازچرخ بخواهد کینم
بردلم گرد ستمهاست خدایا مپسند — که مکدر شود آیینهٔ مهرآیینم

بیت اول با این اختلاف در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی هم هست: بندهٔ آصف عهدم دلم از جای مبر...؛ ستایشگر: دلم آزرده مدار.

---

۱ افشار: جنت.
۲ قزوینی: عیان نشد که چرا آمدم کجا رفتم؛ موزهٔ ملی دهلی: عیان نشدکه کجا آمدم کجا بودم.
۳ ایاصوفیه، قزوینی، افشار، انجوی و موزهٔ ملی دهلی: «غافل» و مناسبتر می‌نماید.
۴ افشار: درد؛ موزهٔ ملی دهلی: حال.
۵ افشار و قدسی: عشق؛ انجوی: مشك؛ موزهٔ ملی دهلی: بوی عشق.
۶ موزهٔ ملی دهلی: چه.

بیا و هستی حافظ ز پیش[۷] او بردار
که با وجود تو کس نشنود ز من که منم

۷ افشار: راه.

۸

خرم آن روز کزین منزل ویران بروم
راحت جان طلبم وز پی جانان[۱] بروم

گرچه دانم[۲] که بجایی نبرد راه غریب
من برآن بوی سر زلف[۳] پریشان بروم

چون صبا با دل بیمار و تن بی‌طاقت[۴]
بهواداری آن سرو خرامان بروم

دلم از وحشت زندان سکندر بگرفت
رخت بربندم و تا ملك سلیمان بروم

در ره او چو قلم گر بسرم باید رفت
با دل زخم‌کش[۵] و دیدهٔ گریان بروم

نذر کردم گر ازین غم بدر آیم روزی[۶]
تا در میکده شادان و غزل‌خوان بروم

بهواداری او[۷] ذره صفت رقص‌کنان
تا لب چشمهٔ خورشید[۸] درخشان بروم

---

۱ ستایشگر: درمان.
۲ اصل: «دانده» که مطابق نسخ: فرهاد، موزهٔ ملی دهلی و افشار و قزوینی و انجوی و ایاصوفیه و ستایشگر تصحیح شده است.
۳ موزهٔ ملی دهلی و افشار و ستایشگر: من ببوی خوش آن زلف؛ ادیب برومند و ایاصوفیه: من ببوی سرآن زلف پریشان بروم.
۴ قزوینی و ستایشگر: چو صبا با تن بیمار و دل بی‌طاقت.
۵ انجوی: دل دردکش؛ ستایشگر: در ره او چو قلم گرچه بسر باید رفت.
۶ فرهاد و افشار: نذر کردم که گرین راه بپایان آید؛ ستایشگر: نذر کردم که گراین راه بپایان آرم.
۷ افشار: بهوای در او.
۸ اصل: «حیوان» که براساس نسخ: فرهاد، فرود، جلالی نائینی، قزوینی، ادیب برومند، موزهٔ ملی دهلی، ایاصوفیه و افشار اصلاح شده است. نسخهٔ ستایشگر این بیت را ندارد.

ور چو حافظ نبرم ره ز بیابان بیرون[۹]
همره کوکبهٔ آصف دوران بروم[۱۰]

۹ قزوینی: ورچو حافظ زبیابان نبرم ره بیرون.
۱۰ در نسخهٔ ستایشگر، فرود و قدسی این بیت هم با اختلاف آمده است:
نازکان را چو غم حال سبکباران نیست پارسایان مددی تا خوش و آسان بروم
ادیب برومند: تازیان را.

۷*

خیال روی تو چون بگذرد بگلشن چشم
دل از پی نظر آید بسوی روزن چشم
بیا که لعل وگهر در نثار مقدم تو
زگنج خانهٔ دل می‌کشم بمخزن[1] چشم
سزای تکیه‌گهت منظری[2] نمی‌بینم
منم ز عالم و این‌گوشهٔ معین چشم
سحر سرشك روانم[3] سر خرابی داشت
گرم نه[4] خون جگر میگرفت دامن چشم
نخست روز که دیدم رخ تو دل میگفت
اگر رسد خللی خون من بگردن چشم
ببوی مژدهٔ وصل تو تا سحر شب‌دوش[5]
براه باد نهادم[6] چراغ روشن چشم[7]
بمردمی که دل دردمند حافظ را
مزن بناوك دل دوز مردم‌افکن چشم

---

* این غزل از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده است.
۱ قزوینی: بروزن.
۲ افشار: گوشه‌ای.
۳ ستایشگر: سحر سرشك دو چشمم.
۴ مسعودی و موزهٔ ملی دهلی: اگر نه...؛ ادیب برومند: اگر نه خون دلم میگرفت...
۵ افشار: براضطرار کسی رحم‌کن که شب همه شب؛ جامع نسخ: برانتظار کسی رحم‌کن که شب همه شب.
۶ افشار: براه یاد نهد شب.
۷ جامع نسخ: برخ روانه کند خون دل ز روزن چشم.

۵

خیال روی[۱] تو در کارگاه دیده کشیدم
بصورت تو نگاری ندیدم و نشنیدم

هوای خواجگیم بود و بندگی تو جستم
امید سلطنتم بود و خدمت تو گزیدم[۲]

اگر چه در طلبت هم‌عنان باد شمالم
بگرد سرو خرامان قامتت نرسیدم

زشوق[۳] چشمهٔ نوشت چه قطرها بفشاندم[۴]
ز لعل باده فروشت چه عشوها بخریدم[۵]

ز غمزه بر دل ریشم چه تیرها که گشادی[۶]
ز عشوه[۷] برسر کویت چه نازها[۸] بکشیدم[۹]

---

۱ قزوینی: نقش.
۲ در نسخهٔ خطی ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی این بیت نیست، ولی در غالب نسخ خطی و چاپی موجود می‌باشد و چنین ضبط آمده است:
امید خواجگیم بود بندگی تو جستم   هوای سلطنتم بود خدمت تو گزیدم
۳ قزوینی: بشوق.
۴ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: که فشاندم؛ در اصل، حرف نخستین کلمه نقطه ندارد.
۵ قزوینی: که خریدم؛ موزهٔ ملی دهلی: نخریدم.   ۶ ایاصوفیه: تیرها بگشادی.
۷ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: زغصه.
۸ ایاصوفیه، قزوینی، افشار و موزهٔ ملی دهلی: بارها بکشیدم.
۹ در نسخهٔ ایاصوفیه و چاپ قزوینی این غزل دارای نه بیت است و ابیات اضافی ذیلا نقل می‌شود:
امید در شب زلفت بروز عمر نبستم   طمع بدور دهانت ز کام دل ببریدم
ایاصوفیه: شب وصلت بروز غم بنشینم.
زکوی یار بیار ای نسیم صبح غباری   که بوی خون‌دل‌ریش از آن تراب‌شنیدم
ایاصوفیه: خون دل خویش.
گناه چشم سیاه تو بود و گردن دلخواه   که من چوآهوی وحشی زآدمی برمیدم
چو غنچه برسرم از کوی اوگذشت نسیمی   که پرده بردل خونین ببوی او بدریدم
بخاك پای تو سوگند و نور دیدهٔ حافظ   که بی‌رخ تو فروغ از چراغ دیده ندیدم
(بیت دوم) ایاصوفیه:.... ببوی او ندریدم. (بیت سوم) ایاصوفیه:.... از جهان دیده.
و این بیت نیز در نسخهٔ ایاصوفیه هست:
فغان که بردل ازین نقش پردها بدریدم   به گرد سرو خرامان قامتت نرسیدم

۷

خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم
بره[۱] دوست نشینیم و مرادی طلبیم

زاد راه حرم وصل نداریم مگر[۲]
بگدایی ز در میکده[۳] زادی طلبیم

اشك آلودهٔ ما گرچه روانست ولی
برسالت سوی او پاك نهادی طلبیم

لذت داغ غمت بر دل ما باد حرام
اگر از جور غم عشق تو دادی طلبیم

نقطهٔ خال تو بر لوح بصر نتوان دید[۴]
مگر از مردمك دیده سوادی[۵] طلبیم

چون غمت می[۶] نتوان یافت مگر دردل‌تنگ[۷]
ما بامید غمت[۸] خاطر شادی طلبیم

بر در مدرسه تا چند نشینی حافظ
خیز تا از در میخانه گشادی طلبیم[۹]

---

۱ ایاصوفیه: بر ره.
۲ موزهٔ ملی دهلی: دریغ.
۳ موزهٔ ملی دهلی: بگدایی در مصطبه؛ جلالی نائینی: مطابق متن؛ افشار: مدرسه؛ ایاصوفیه: ... ز در مصطبه.
۴ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و افشار: زد.
۵ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و افشار: مدادی.
۶ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: چون غمت را نتوان.
۷ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: «دل‌شاد» و ظاهراً با معنی سازگارتر است.
۸ موزهٔ ملی دهلی: بامید غم تو خاطر.
۹ این غزل در چاپ قزوینی و نسخهٔ خطی ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی مشتمل بر نه بیت است و دو بیت دیگر باین صورت می‌باشد:

عشوهٔ از لب شیرین تو دل خواست بجان
بشکر خنده لبت گفت مزادی طلبیم*

تا بود نسخهٔ عطری دل سودا زده را
از خط غالیه‌سای تو سوادی طلبیم

* موزهٔ ملی دهلی: مرادی طلبیم.

۱۴

خیز تا خرقهٔ[1] صوفی بخرابات بریم
دفتر وعظ[2] ببازار خرافات بریم
سوی رندان قلندر بره‌آورد سفر
دلق وسجاده وشطاحی و[3] طامات بریم[4]
تا همه خلوتیان جام صبوحی گیرند[5]
چنگ صبحی بدر پیر مناجات بریم
ور نهد در ره ما خار ملامت زاهد[6]
از گلستانش بزندان مکافات بریم
شرمـمان باد زپشمینهٔ آلودهٔ خویش[7]
گر بدین[8] فضل وهنر نام کرامات بریم
با تو آن عهد که در وادی ایمن بستیم
همچو موسی ارنی گوی بمیقات بریم
فتنه می‌بارد ازین سقف مقرنس برخیز
تا بمیخانه پناه از همه آفات بریم

---

۱ فرهاد، ستایشگر و افشار: جامهٔ.
۲ قزوینی: شطح و طامات؛ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و قدسی: دفتر زرق؛ افشار و جلالی نائینی وفرود: دلق‌طامات؛فرهاد: شرح‌طامات؛ایاصوفیه: «دلق وطامات» وظاهراًمناسبتراست.
۳ قزوینی، پژمان و برخی دیگر از نسخ: دلق بسطامی و سجادهٔ طامات بریم؛ قدسی: دلق شطاحی و سجادهٔ طامات بریم.
۴ این بیت در نسخهٔ خطی ستایشگر، فرهاد، فرود و موزهٔ ملی دهلی و چاپ افشار وقدسی و نسخهٔ ایاصوفیه موجود نیست.
۵ جلالی نائینی: تا همه مغبچگان جام صبوحی گیریم.
۶ این کلمه در عموم نسخ خطی و چاپی که بنظر رسید «زاهد» ضبط شده است و معناً هم مناسبتر است و بنابراین ضبط اصل یعنی «حافظ» بدین صورت اصلاح گردید.
۷ فرهاد و فرود: شرمتان باد بدین خرقهٔ آلودهٔ خویش.
۸ موزهٔ ملی دهلی: که ازین؛ ستایشگر: گربااین؛ فرهاد: که باین؛ ایاصوفیه: گر باین فضل وکرم.

در بیابان طلب گم شدن آخر تا چند[۹]
ره بپرسیم مگر ره[۱۰] بمهمات بریم

قدر وقت[۱۱] ار نشناسد دل و کاری نکند
بس خجالت که ازین حاصل اوقات بریم

کوس ناموس تو بر[۱۲] کنگرهٔ عرش زنیم
علم عشق تو بر بام سموات بریم

خاک کوی تو بصحرای قیامت فردا
همه بر فرق سر از بهر مباهات بریم

بگذری و بگذاری نه نشان کرمست[۱۳]
این میانجی بر ارباب کرامات بریم[۱۴]

ای دل این کار مهمست بهمت بگشای
ورنه بس جور ز اصحاب خرابات بریم[۱۵]

حافظ آب رخ خود را بدر سفله[۱۶] مریز
حاجت آن به که بر قاضی حاجات بریم

---

۹ فرهاد و قزوینی: در بیابان فنا گم شدن آخر تا کی؛ فرود و موزهٔ ملی دهلی و ایاصوفیه: بیابان هوا؛ افشار: در بیابان نتوان...؛ ستایشگر: در بیابان فنا گم شدن آخر تا چند.

۱۰ ایاصوفیه، فرود و قزوینی: ره بپرسیم مگر پی...

۱۱ ستایشگر: نقد وقت؛ فرود: قدر وصل.

۱۲ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی: از کنگرهٔ؛ فرهاد: کوس ناموس خود از کنگرهٔ عرش زنیم.

۱۳ افشار: بگذری و نگذاری تو نشان کرمت؛ ستایشگر: باده نوشیدن پنهان نه نشان کرم است.

۱۴ این بیت در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی نیست.

۱۵ فرود: ورنه بس جور ز ارباب مهمات بریم.

۱۶ فرهاد، ستایشگر، قزوینی و افشار و قدسی: خود بردر هرسفله؛ موزهٔ ملی دهلی: در ره هرسفله؛ جلالی نائینی: حافظا آب رخت بردر هرسفله مریز؛ ایاصوفیه: خود در پی هرسفله مریز.

۷

در خرابات مغان سر[1] خدا می بینم
این عجب بین که چه سری[2] زکجا می بینم
جلوه برمن[3] مفروش ای ملك الحاج که تو
خانه می بینی و من خانه خدا می بینم
خواهم از زلف بتان نافه گشایی کردن
فکر دورست همانا که خطا می بینم[4]
سوز دل اشك روان[5] آه سحر نالهٔ شب
این همه مرتبه[6] از لطف شما می بینم
هردم از روی تو نقشی زندم راه خیال[7]
با که گویم که درین پرده چها می بینم
کس ندیدست ز مشك ختن و نافهٔ چین[8]
آنچه من هر سحر از باد صبا می بینم
دوستان عیب نظر بازی حافظ مکنید
زآنکه او را[9] ز محبان شما[10] می بینم

۱ فرهاد، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی و افشار: نور.
۲ فرهاد، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: نوری؛ افشار: چه نورست و کجا؛ ادیب برومند: سری زکجا.
۳ افشار: در من؛ ادیب برومند: جلوه برمن مفروش ای ملك حاج که تو.
۴ نسخهٔ اصل: «می کردم» که اشتباه کاتب است.
۵ افشار: درون.
۶ ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و افشار: این همه از نظر لطف شما می‌بینم. فرود: این همه از طرف لطف؛ ادیب برومند:
منصب عاشقی و رندی و شاهدبازی همه از تربیت لطف شما می‌بینم
۷ افشار: راه چنان.
۸ ادیب برومند: درج عطار ندید از شرف مشك ختن.
۹ ادیب برومند و قزوینی: که من او را.
۱۰ موزهٔ ملی دهلی و افشار: خدا؛ فرود: زانکه او را همه بی‌روی و ریا می‌بینم. این غزل فقط در بیت اول اندك اختلافی با نسخهٔ فرهاد دارد.

۹

در خرابات مغان گر گذر افتد بازم
حاصل خرقه و سجاده روان در بازم
حلقهٔ توبه گر امروز چو زهاد زنم[۱]
خازن میکده فردا نکند در بازم
ور چو پروانه دهد دست فراغ بالی
جز بر آن[۲] عارض شمعی نبود پروازم
همچو چنگ ار بگناهی[۳] بدهی کام دلم
باز چون نی ز لبانت نفسی بنوازم[۴]
صحبت حور نخواهم که بود عین قصور[۵]
با خیال تو اگر با دگری پردازم
ماجرای دل خون‌گشته[۶] نگویم باکس
زانکه جز تیغ غمت نیست کسی دمسازم
سر سودای تو در سینه[۷] بماندی[۸] پنهان
چشم تردامن اگر فاش نکردی[۹] رازم

---

۱ ستایشگر: حلقهٔ توبه چو زهاد گر امروز زنم.
۲ چنین است در چاپ افشار؛ فرهاد، قزوینی و ایاصوفیه: بدان؛ ستایشگر: گرچه پروانه دهد دست و فراغت یابم جز برآن...
۳ قزوینی، جلالی نائینی و انجوی: همچو چنگ ار بکناری ندهی کام دلم؛ قدسی: همچو چنگم بکنار آر و بده کام دلم؛ نسخهٔ ستایشگر این بیت را ندارد. هرچند که عبارت متن ـ با توجه به آنکه گوشمالی چنگ در واقع نوازش آنست ـ خالی از معنی توجیهی نیست اما ضبط چاپ قزوینی و نسخ مشابه آن روشنتر و مناسبتر بنظر میرسد. فرهاد: همچوچنگم، بکنارم ندهی کام دلم.
۴ قزوینی: از لب خویش چونی یك نفسی بنوازم؛ انجوی: چون نی‌آخر زلبانت نفسی بنوازم؛ قدسی: یاکه چون نی زلبانت نفسی بنوازم؛ جلالی نائینی: چون نی‌آخر زعنایت نفسی دربازم؛ فرهاد: چون نی‌آخر زلبانت بدمی بنوازم. این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه نیست.
۵ افشار: حضور... از خیال...
۶ انجوی: دل سرگشته.
۷ افشار و ستایشگر: دیده.

←

مرغسان از نفس[10] باد هوایی گشتم
بهوایی که مگر صید کند شهبازم[11]
گر بهر موی سری بر تن حافظ باشد
همچو زلفت همه را در قدمت اندازم

→۸ ایاصوفیه: سینه نماند.
۹ اصل: «نکردم»؛ قزوینی و ایاصوفیه: «نکردی» و متن به‌همین صورت اصلاح شده است.
۱۰ ایاصوفیه، قزوینی، انجوی، پرتو، ادیب برومند و جلالی نائینی: قفس خاك؛ افشار: قفص باد.
۱۱ ستایشگر: بهوای تو اگر صید کند شهبازم؛ ادیب برومند: بامیدی که مگر...

۱۰

دردم از یارست و درمان نیزهم
دل فدای او شد و جان نیزهم
خال او حالم پریشان میکند[۱]
و آن سر زلف پریشان نیزهم[۲]
این که میگویند آن خوشتر[۳] زحسن
یار ما این دارد و آن نیزهم
هر دو عالم یك فروغ روی اوست
گفتمت پیدا و پنهان نیزهم
داستان در پرده میگویم ولی[٤]
گفته[٥] خواهد شد بدستان نیزهم
یاد باد آنکو بقصد خون ما
زلف[٦] را بشکست و پیمان نیزهم
چون سرآمد دولت شبهای وصل
بگذرد ایام هجران نیزهم
اعتمادی نیست بر نقش[۷] جهان
بلکه بر گردون گردان نیزهم

---

۱ قدسی: خون ما آن نرگس مستانه ریخت.
۲ در چاپ قزوینی و خانلری این بیت نیست.
۳ موزهٔ ملی دهلی: بهتر.
۴ قزوینی: دوستان در پرده میگویم سخن؛ قدسی: داستان در پرده میگویی ولی.
۵ ایاصوفیه: گفت.
۶ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی و قدسی و جلالی نائینی: عهد؛ افشار: زلف بشکستست و.
۷ ایاصوفیه و قزوینی: کار؛ خانلری: عیش.

محتسب داند که حافظ عاشقست[۸]
و آصف ملـک سلیمـان نیزهم
عاشق از قاضی نترسد مـی بیار
بلکه از یرغوی سلطان[۹] نیزهم[۱۰]

---

۸ خانلری و قدسی: می‌خورد.
۹ قزوینی: دیوان؛ ضبط نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ افشار مطابق متن است.
۱۰ این بیت در چاپ خانلری نیست.

۷

در نهان خانهٔ عشرت صنمی خوش دارم
کز سر زلف و رخش نعل درآتش دارم
عاشق و رندم و میخواره بآواز بلند
وین همه‌منصب[1] ازآن حور پری‌وش دارم
گر بکاشانهٔ رندان قدمی خواهی زد
نقل شعر شکرین[2] و می بی‌غش دارم
گر تو زین دست مرا بی سروسامان داری
من بآه سحرت زلف مشوش دارم
ور[3] چنین‌چهره‌گشاید‌خط زنگاری‌دوست
من رخ زرد بخونابه منقش دارم
ناوك غمزه بیار و گره[4] زلف که من
جنگها با دل مجروح بلاکش دارم
حافظا چون غم‌و شادی جهان درگذرست[5]
بهتر آنست‌که من خاطر خود خوش دارم

---

۱ موزهٔ ملی دهلی و افشار: دولت؛ ستایشگر: چون همه منصب.
۲ موزهٔ ملی دهلی: نقل و شیرشکرین.
۳ قزوینی: گر؛ ستایشگر: گرچنین.... زنگاری یار.
۴ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: رسن؛ انشار، ستایشگر و انجوی: زره؛ فرود: ناوك غمزه بیاور ز ره لطف که من.
۵ افشار: برگذرست.

۷

دوستان وقت گل‌آن به‌که بعشرت کوشیم
سخن پیر مغانست[۱] و بجان بنیوشیم
نیست در کس‌کرم و وقت طرب میگذرد
چاره آنست که سجاده بمی بفروشیم
خوش هواییست فرح‌بخش‌خدایا بفرست
نازنینی که برویش می گلگون نوشیم
ارغنون ساز فلك رهزن اهل هنرست
چون ازین غصه ننالیم[۲] و چرا نخروشیم
گل بجوش آمد و از می نزدیمش آبی
لاجرم زآتش حرمان و هوس میجوشیم[۳]
می‌کشیم از قدح لاله شراب[۴] موهوم
چشم بد دورکه بی‌مطرب ومی مدهوشیم[۵]
حافظ این‌حال‌عجب باکه‌توان‌گفت‌که ما[۶]
بلبلانیم که در موسم گل خاموشیم

---

۱ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: سخن اهل دلست این.
۲ خانلری: نتابیم.
۳ خانلری: در جوشیم.
۴ قزوینی و خانلری: شرابی.
۵ اصل: میجوشیم؛ و برای رفع تکرار قافیه و با توجه بسایر نسخ اصلاح شده است.
۶ در نسخهٔ اصل کلمات: «که ما» افتادگی داشته اما با خطی دیگر شبیه بخط متن افزوده شده است.

۸

دوش بیماری چشم تو ببرد از دستم
لیکن از لطف لبت صورت جان می‌بستم
عشق من با خط مشکین[1] تو امروزی نیست
دیرگاهیست کزین جام هلالی[2] مستم
عافیت چشم مدار از من میخانه نشین[3]
که دم از همت[4] رندان زده‌ام تا هستم
بعد ازینم چه غم از تیر کج‌انداز[5] حسود
که[6] بمحبوب کمان ابروی خود پیوستم
در ره عشق[7] از آن سوی فنا صد خطرست
تا نگویی که چو عمرم بسر آمد رستم
بوسه بر درج عقیق تو حلالست مرا
که بافسوس و جفا مهر و وفا[8] نشکستم
رتبت دانش حافظ بفلک بر شده بود
کرد غمخواری شمشاد بلندت پستم
صنم[9] لشکریم غارت دل کرد و برفت
آه اگر عاطفت شاه نگیرد دستم[10]

۱ موزهٔ ملی دهلی: خط شیرین.
۲ موزهٔ ملی دهلی: جام هلاهل؛ افشار و جلالی نائینی: زهر هلاهل؛ قزوینی: دیرگاهست کزین جام هلالی؛ ایاصوفیه: دیرگاهست که با جام هلالی.
۳ افشار: سجاده‌نشین.
۴ ایاصوفیه، قزوینی و قدسی و انجوی و افشار: خدمت؛ موزهٔ ملی دهلی: صحبت.
۵ ایاصوفیه: تیر که انداخت.
۶ قزوینی: چون.
۷ ایاصوفیه: عاشق.
۸ ایاصوفیه و قزوینی: مهر وفا؛ موزهٔ ملی دهلی: عهد و فا.
۹ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: صنمی.
۱۰ این بیت ازین غزل نیز در چاپ قزوینی و اغلب نسخ دیگر با مختصر اختلاف←

۷*

دوش سودای رخش[1] گفتم ز سر بیرون کنم
گفت کو زنجیر تا تدبیر این مجنون کنم
قامتش را سرو گفتم سر کشید از من بخشم[2]
دوستان از راست می‌رنجد نگارم چون کنم
نکته ناسنجیده[3] گفتم دلبرا معذور دار
عشوهٔ فرمای تا من طبع را[4] موزون کنم[5]
زرد رویی می‌کشم زان طبع نازك بیگناه[6]
ساقیا جامی بده تا چهره را گلگون کنم
ای نسیم منزل سلمی[7] خدا را تا بکی
ربع را برهم زنم اطلال را جیحون کنم
من‌که ره بردم بگنج حسن[8] بی‌پایان دوست
صدگدای همچو خودرا بعدازین قارون کنم
ای مه صاحب قران از بنده حافظ یادکن
تا دعای دولت آن‌حسن روزافزون کنم[9]

→ موجودست ولی در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی نیست:
از ثبات خودم این‌نکته خوش‌آمد که بجور   در سر کوی تو از پای طلب ننشستم

---

* این غزل به نسخهٔ ایاصوفیه مربوط است.
۱ افشار: رخت.
۲ ستایشگر و نسخهٔ بدل جامع نسخ: بناز.
۳ ستایشگر: نکتهٔ سنجیده.
۴ ستایشگر و جامع نسخ: تا طبع سخن.
۵ این بیت در نسخهٔ افشار نیست.
۶ ستایشگر و نسخه بدل جامع نسخ: نازك گاه‌گاه؛ افشار: نازك زینهار.
۷ قزوینی، انجوی، ادیب برومند، افشار و چند نسخه بدل جامع نسخ: لیلی؛ مسعودی: حضرت سلمی؛ ستایشگر: ای نسیم از منزل سلمی.
۸ افشار: بردم بسوی گنج...
۹ این بیت در نسخهٔ ادیب برومند نیست.

۱۶

دیدار شد میسر و بوس و کنار هم
از بخت شکر دارم و از روزگار هم[۱]
زاهد برو که طالع اگر طالع منست
جامم بدست باشد و زلف نگار هم
ما عیب کس برندی و مستی[۲] نمیکنیم
لعل بتان خوشست و می خوشگوار هم
ای دل بشارتی دهمت محتسب نماند
وز می جهان پرست و بت می‌گسار[۳] هم
آن شد که چشم بد نگران بودی از کمین
خصم از میان برفت وسرشك ازکنار هم
خاطر بدست تفرقه دادن نه زیرکیست
مجموعهٔ بخواه و صراحی بیار هم
بر خاکیان عشق فشان جرعهٔ لبش
تا خاك لعل‌گون شود و مشکبار هم
چون کاینات جمله ببوی تو زنده‌اند
ای آفتاب سایه ز ما بر مدار هم[۴]

۱ جامع نسخ، ایاصوفیه، فرهاد، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: از بخت خود بشکرم و از روزگار هم؛ افشار: از بخت شکر دارم وز...

۲ قزوینی: بمستی و رندی.

۳ فرود و موزهٔ ملی دهلی: از می..؛ ستایشگر: از می... و بت غمگذار هم؛ فرهاد: پرست بت می‌گسار.

۴ در نسخهٔ ستایشگر جای این مصراع با مصراع دوم بیت بعد عوض شده است، در نسخهٔ فرود چنین است:

چون کاینات جمله ببوی تو زنده‌اند — ای ابر لطف بر من خاکی ببار هم
چون آبروی لاله وگل فیض حسن‌تست — ای آفتاب سایه زما برمدار هم

چون‌آب روی لاله‌وگل فیض حسن[۵] تست
ای ابر لطف بر من خاکی ببار هم

اهل نظر اسیر تواند از خدا بترس[۶]
وز انتصاف آصف جم اقتدار هم

برهان ملك و دین که زدست[۷] وزارتش
ایام کان یمین شد و دریا یسار هم

گوی زمین ربودهٔ چوگان عدل اوست
وین سرکشیده[۸] گنبد نیلی حصار هم

عدل[۹] سبك عنان تو در جنبش آورد
این پایدار مرکز عالی مدار هم[۱۰]

بر یاد رای انور او آسمان صبح[۱۱]
جان میکند فدا و کواکب نثار هم

تا از نتیجهٔ فلك وطور دور اوست
تبدیل سال و ماه و خزان و بهار هم

خالی مباد بزم تو از جمع سروران[۱۲]
وز ساقیان سروقد گل عذار هم[۱۳]

---

۵ افشار: فیض‌فصل؛ ستایشگر: فیض‌لطف؛ فرهاد: چون‌آب‌روی لاله‌وگل‌فیض‌رحمت‌است.
۶ ایاصوفیه، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: حافظ اسیر زلف تو شد از خدا بترس.
۷ موزهٔ ملی دهلی: کلك.
۸ ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: وین بر کشیده.
فرهاد:
گوی زمین ربودهٔ چوگان عدل تست　　　وین پایدار گنبد عالی مدار هم
۹ ستایشگر و قزوینی: عزم.
۱۰ این بیت در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیست.
۱۱ ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: آسمان بصبح.
۱۲ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: کاخ جلالش زسروران؛ ستایشگر: کاخ جلالت زسروران.
۱۳ این غزل در چاپ قزوینی و نسخهٔ ستایشگر و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی ۱۶ بیت و در چاپ پژمان ۱۵ و درچاپ انشار و انجوی دارای ده‌بیت می‌باشد. در نسخهٔ ایاصوفیه شش بیت آخر غزل وجود ندارد.

۷

دیده دریا کنم وصبر بصحرا فکنم
واندر آن کار دل خویش[۱] بدریا فکنم
از دل تنگ گنه‌کار برآرم آهی
وآتش[۲] اندر گنه آدم و حوا فکنم[۳]
خورده‌ام تیر فلك باده بده تا سرمست[۴]
عقد[۵] در بند کمر ترکش جوزا فکنم
جرعهٔ جام برین تخت روان افشانم[۶]
غلغل چنگ درین[۷] گنبد مینا فکنم
مایهٔ خوشدلی‌آنجاست که دلدار آنجاست
میکنم جهد[۸] که خودرا مگر آنجا فکنم
بند برقع بگشای ای مه خورشید کلاه[۹]
تا چو زلفت سر سودازده در پا فکنم
حافظا تکیه بر ایام چو سهوست و خطا
من چرا عشرت امروز بفردا فکنم

---

۱ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، فرود و خانلری: و اندرین کار دل خویش؛ ستایشگر: وندرین کار دل ریش.
۲ ایاصوفیه، فرود، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: کآتش؛ ستایشگر: آتش.
۳ افشار: کآتش اندر جگر...
۴ قسمت «سرمس» در نسخهٔ اصل محو شده است که با توجه به چاپ قزوینی و خانلری و نسخهٔ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی افزوده شد. فرود و ستایشگر: خورده‌ام تیرنظر...
۵ قزوینی و خانلری و افشار و موزهٔ ملی دهلی: عقده؛ شاید در اصل هم تلفظ وصورت کلمه بصورت «عقده» باشد.
۶ افشار: تخت زمرد ریزم.
۷ موزهٔ ملی دهلی: بدین گنبد.
۸ فرود: میکنم سعی که خود را مگر...
۹ قزوینی و افشار: بگشا بند قبا ای مه خورشید کلاه؛ خانلری: بند برقع بگشا ای مه فرخنده‌لقا؛ ایاصوفیه، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: بند برقع بگشا ای مه خورشید کلاه.

۷

دی‌شب بسیل اشك ره خواب میزدم
نقشی بیاد خط[1] تو بر آب میزدم

ابروی یار در نظر و خرقه سوخته
جامی بیاد گوشهٔ محراب میزدم

روی نگار در نظرم جلوه می‌نمود
وز دور بوسه بر رخ مهتاب میزدم

چشمم بروی ساقی و گوشم بقول چنگ
فالی بچشم و گوش درین باب میزدم

هر مرغ فکر کز سر شاخ سخن نشست[2]
بازش بطرهٔ[3] تو بمضراب میزدم

ساقی بقول[4] این غزلم کاسه[5] می‌گرفت
میگفتم این سرود و می ناب میزدم

خوش بود حال[6] حافظ وفالی ببخت نیك[7]
بر نام عمر و دولت احباب میزدم[8]

---

۱ افشار: روی تو.
۲ قزوینی: بجست؛ موزهٔ ملی دهلی: شاخ طرب ببست؛ جلالی نائینی: هرمرغ فکر بکرز شاخ طرب بجست؛ پرتو: برسر شاخ سخن بجست.
۳ ایاصوفیه: زطرهٔ.
۴ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و افشار: بصوت.
۵ افشار: باده.
۶ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و افشار: وقت.
۷ قزوینی: فال مراد و کام؛ موزهٔ ملی دهلی: فالی زبخت خویش؛ افشار: فال مراد بخت. ایاصوفیه: فالش ببخت نیك.
۸ در نسخهٔ ایاصوفیه و چاپ قزوینی بیتی دیگر هم آمده است:
نقش خیال روی تو تا وقت صبحدم — در* کارگاه دیدهٔ بیخواب میزدم
* ایاصوفیه: بر.

۷

روزگاری شد که در میخانه خدمت میکنم
در لباس فقر کار اهل دولت میکنم[۱]
تاکی‌اندر دام وصل‌آرم تذروی خوش‌خرام
در کمینم و انتظار وقت فرصت میکنم[۲]
واعظ من[۳] بوی حق نشنید بشنو کین سخن
در حضورش نیز میگویم نه غیبت میکنم
چون‌صبا افتان‌وخیزان‌میروم تاکوی‌دوست[۴]
وز رفیقان ره[۵] استمداد همت میکنم
خاك کویت برنتابد[۶] زحمت ما[۷] بیش ازین
لطفها کردی بتا تخفیف زحمت میکنم
حاش‌لله کز حساب روز حشرم باك[۸] نیست
فال فردا میزنم وامروز[۹] عشرت میکنم[۱۰]
حافظم در مجلسی دردی کشم در محفلی[۱۱]
بنگر‌این‌شوخی‌که چون باخلق صنعت میکنم[۱۲]

---

۱ افشار: مفلسم دریوزهٔ از اهل دولت میکنم.
۲ افشار:
تاکی از دستم برآید تیر تدبیر صواب در کمین گه انتظار وقت فرصت می‌کنم
موزهٔ ملی دهلی: در کمینم و انتظار وقت وفرصت میکنم؛ انجوی:
تا مگر در دام وصل‌آرم تذروی خوش‌خرام در کمینم انتظار وقت فرصت می‌کنم
۳ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و قدسی: واعظ ما؛ افشار: ناصح ما.
۴ قزوینی: با صبا...؛ افشار: با صبا افتان وخیزان میروم در کوی دوست.
۵ اصل: «نیز» که با توجه به نسخهٔ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، افشار و قدسی اصلاح شده است.
۶ ایاصوفیه: خاك کوی تو نتابد. ۷ قزوینی: زحمت ما برنتابد.
۸ موزهٔ ملی دهلی و افشار: بیم.
۹ موزهٔ ملی دهلی: میزنم امروز.
۱۰ این بیت در نسخهٔ قزوینی نیست.
۱۱ ایاصوفیه، افشار و قدسی: حافظم در محفلی دردی کشم در مجلسی. ←

۷

ز دست کوته خود زیر بارم
که از بالابلندان شرمسارم
مگر زنجیر مویی[1] گیردم دست
وگرنه سر بشیدایی برآرم
ز چشم من[2] بپرس اوضاع گردون
که شب تا روز اختر می‌شمارم
باین[3] شکرانه می‌بوسم لب جام
که کرد آگه ز راز روزگارم[4]
اگر گفتم[5] دعای می‌فروشان
چه باشد حق نعمت می‌گزارم

→۱۲ این غزل در چاپ قزوینی و افشار ۸ و در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و قدسی دارای یازده بیت می‌باشد و چهار بیت دیگر از نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی در اینجا نقل می‌شود که ضمناً دو بیت نخستین آن عیناً در چاپ قزوینی هم وجود دارد اما در نسخهٔ ایاصوفیه فقط بیت دوم دیده می‌شود:

زلف دلبر دام راه و غمزه‌اش تیر بلا* — یاددار ای دل‌که چندینت نصیحت میکنم
دیدهٔ بدبین بپوشان ای کریم عیب‌پوش — زین دلیریها که من درکنج خلوت میکنم
از یمین عرش آمین میکند روح‌الامین — چون دعای پادشاه ملك و ملت میکنم
خسروا امید اوج جاه دارم زین قبل — التماس آستان‌بوسی حضرت میکنم

* قزوینی: تیر بلاست.

---

۱ ایاصوفیه: مگر مویی میانی.
۲ اصل: «خود» و مطابق نسخه‌های: ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر، قزوینی، خانلری و افشار تصحیح گردیده است.
۳ قزوینی و خانلری: بدین، افشار: به آن.
۴ پس ازین بیت در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و ایاصوفیه و چاپ خانلری، افشار و قزوینی و نسخهٔ خطی فرهاد و فرود این بیت هم وجود دارد:

من از بازوی خود دارم بسی شکر — که زور مردم‌آزاری ندارم

۵ ایاصوفیه: اگر کردم.

به‌پیری‌گشت حافظ مست لیکن[۶]
بلطف آن سری[۷] امیدوارم
تو از خاکم نخواهی برگرفتن
بجای اشك اگر گوهر ببارم[۸]

---

۶ ایاصوفیه، فرهاد، قزوینی وخانلری و افشار و موزهٔ ملی دهلی و قدسی و انجوی: سری دارم چو حافظ مست لیکن؛ جلالی نائینی: به پیری گشت حافظ نیست لیکن؛ ستایشگر: سری دارم چو حافظ بر سر دست.
۷ ستایشگر و افشار: آن پسر؛ قدسی و جلالی نائینی: آن پری؛ فرهاد و فرود: آن سرا.
۸ در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی این بیت ساقط است.
علاوه برابیات فوق این بیت هم در نسخهٔ خطی ستایشگر موجود است:
مکن عیبم بخون خوردن درین دشت — که کارآموز آهوی تتارم
در نسخهٔ خطی فرود این بیت را هم درین غزل میخوانیم:
میی خوردم من از پیمانهٔ او — بهشیاری و بیداری چه کارم

۸

زلف بر باد مده تا ندهی بربادم
ناز بنیاد منه[۱] تا نکنی بنیادم
رخ برافروز که فارغ کنی از برگ گلم
قد برافراز که از سرو کنی آزادم
شهرهٔ شهر مشو تا ننهم سر در کوه[۲]
شور شیرین منما تا نکنی فرهادم
می مخور با دگران[۳] تا نخورم خون جگر
سر مکش تا نکشد سر بفلك فریادم
زلف را حلقه مکن تا نکنی دربندم
چهره را آب مده[۴] تا ندهی بربادم
یار بیگانه مشو تا نبری از خویشم
دست گیرم که ز هجر تو ز پا افتادم[۵]
چون فلك سیر مکن تا نکشی حافظ را
رام شو تا بدهد طالع فرخ دادم[۶]

---

۱ فرود، ستایشگر، قزوینی و افشار: بنیاد مکن؛ موزهٔ ملی دهلی: ناز بسیار مکن تا نبری؛ ایاصوفیه: ناز بنیاد منه تا نبری.
۲ موزهٔ ملی دهلی: شهرهٔ شهر مکن تا نکشی دربندم.
۳ قزوینی: با همه کس؛ فرود... یاد هرقوم مکن تا نروی از یادم.
۴ فرود، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: طره را تاب؛ افشار: مژه را آب مده.
۵ افشار: یاد هرقوم مکن تا نروی از یادم؛ قزوینی بجایش این مصراع را دارد: غم اغیار مخور تا نکنی ناشادم. در جامع نسخ حافظ این مصراع با مصراعی دیگر بیت کامل دیگری را بصورت زیر تشکیل می‌دهد که ظاهراً ارتباط معنوی بیشتری دارد:
سرم از دست بشد وصل تو ننمود جمال   دست گیرم که زهجر تو زپا افتادم
نسخهٔ فرهاد و ایاصوفیه این بیت را ندارد ولی هفت بیت دیگر برابر متن است.
۶ این بیت در چاپ قزوینی نیست ولی در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی باین صورت است:
چون ملك جور مکن تا نکشی حافظ را   رام شو تا بدهد طالع فرخ دادم
فرود: شمع هرجمع مشو ناکه نسوزی مارا   سر مکش تا نکشد سر بفلك فریادم
چون فلك جور مکن تا نکشی حافظ را...

شمع هر جمع مشو ورنه بسوزی ما را
یاد هر قوم مکن تا نروی از یادم[۷]

۷ در نسخهٔ ستایشگر جای مصراع دوم این بیت با مصراع دوم بیت چهارم عوض شده است. در چاپ قزوینی دو بیت دیگر نیز درین غزل وجود دارد:

رحم کن برمن مسکین و بفریادم رس تا بخاک در آصف نرسد فریادم
حافظ از جور تو حاشاکه بگرداند روی من از آن روز که در بند توام آزادم

۹

سالها پی‌روی مذهب[1] رندان کردم
تا بفتوی[2] خرد حرص بزندان کردم
من بسرمنزل عنقا نه بخود بردم راه[3]
قطع این مرحله با مرغ سلیمان کردم
از خلاف آمد عادت[4] بطلب کام که من
کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم
سایهٔ بر دل ریشم فکن ای گنج مراد[5]
که من این خانه بسودای‌تو ویران کردم
توبه کردم که نبوسم لب ساقی و کنون[6]
میگزم لب که چرا گوش بنادان کردم
نقش مستوری ومستی‌نه‌بدست من‌وتست
آنچه سلطان ازل گفت بکن آن کردم
دارم از لطف ازل جنت فردوس[7] طمع
گرچه دربانی میخانه فراوان کردم[8]

---

۱ افشار: خدمت.
۲ خانلری: بفتوای.
۳ خانلری: بخود ره بردم.
۴ اصل: «آمده عادت مطلب». قزوینی: در خلاف آمد عادت بطلب...؛ خانلری: از خلاف آمد عادت مطلب....؛ افشار: از خلاف آمد عادت طلب کام که من...؛ فرهاد: از خلاف آمد عادت مطلب کام دلم. باتوجه به‌معنای مصراع دوم بیت درمتن ظاهراً «بطلب» مناسبتر می‌نماید و به‌همین‌دلیل مطابق نسخهٔ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی اصلاح شد در نسخهٔ ایاصوفیه در اصل کلمهٔ «آمده» بوده است ولی روی حرف «ه» را سیاه کرده‌اند.
۵ قزوینی: گنج روان؛ موزهٔ ملی دهلی: سایهٔ بردلم افکن که تویی گنج مراد؛ افشار: سایهٔ بردل ریشم فکن ای سرو روان.
۶ افشار: ساقی و هنوز.
۷ ایاصوفیه: .... لطف خدا منظر فردوس.
۸ در چاپ خانلری این بیت نیست.

آنکه[۹] پیرانه سرم صحبت یوسف بنواخت
اجر صبریست که در کلبهٔ احزان کردم
هیچ حافظ نکند در خم محراب فلک
این تنعم که من از دولت قرآن کردم[۱۰]

۹ ایاصوفیه، قزوینی.و موزهٔ ملی دهلی: این که.
۱۰ این بیت بدین صورت با آنچه در چاپ قزوینی و نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی آمده است تفاوت کلی دارد و علاوه براین بیت دیگری نیز در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی وجود دارد. این دو بیت که در برخی از نسخ دیگر هم دیده می‌شود بدین صورتست:
(دو بیت ذیل از نسخهٔ قزوینی انتخاب شده است)
گر بدیوان غزل صدر نشینم چه عجب — سالها بندگی صاحب دیوان کردم
صبح خیزی و سلامت طلبی چون حافظ — هرچه کردم همه از دولت قرآن کردم
در نسخهٔ ایاصوفیه فقط بیت نخستین وجود دارد.

۹

سرم خوشست و ببانگ بلند میگویم
که من نسیم حیوة از پیاله میجویم

عبوس زهد بوجه خمار ننشیند[1]
مرید خرقهٔ[2] دردی‌کشان خوش خویم

مکن درین چمنم[3] سرزنش بخود رویی
چنانك پرورشم میدهند می‌رویم

تو خانقاه و خرابات در میانه مبین
خدا گواه که هرجا که هست با اویم[4]

غبار راه طلب کیمیای به‌روزیست[5]
غلام همت آن خاك[6] عنبرین بویم

ز شوق نرگس مست بلند بالایی[7]
چو لاله با قدح افتاده بر لب جویم

شدم فسانه بسرگشتگی و ابروی دوست[8]
کشید در خم چوگان خویش چون گویم[9]

---

۱ خانلری: عروس زهد بوجه خمار ننشیند.
۲ خانلری: فرقهٔ. نسخهٔ فرهاد این بیت را ندارد.
۳ فرهاد و افشار: سخنم.
۴ فرهاد، فرود، ستایشگر و خانلری: خدا گواست که هرجاکه هست با اویم، و صحیح همین است.
۵ قدسی: کیمیای بهره‌وری است.
۶ قزوینی: غلام دولت آن خاك؛ افشار و فرود: غلام همت این خاك؛ ایاصوفیه: غلام دولت این.
۷ خانلری: بلند بالایت.
۸ خانلری و انجوی: شدم فسانه زسرگشتگی چو گیسوی دوست؛ قدسی: که ابروی دوست؛ ایاصوفیه و جلالی نائینی: بسرگشتگی ابروی دوست؛ ستایشگر: شدم نشانه...؛ فرود: شدم نشانه بسرگشتگی چو ابروی دوست کشیده در خم چوگان اوست چون گویم.
۹ خانلری: غبار دولت آن خاك عنبرین بویم؛ ستایشگر: کشیده در خم...

گرم نه پیر مغان در بـروی بگشاید[۱۰]
کـدام در بزنـم چاره از کجـا جـویم
بیار می کـه بفتوی حـافظ از دل پاك
غبار زرق بفیض قدح[۱۱] فـرو شویم[۱۲]

۱۰ خانلری: گرم نه پیر دری خوش بروی بگشاید؛ فرهاد: اگر نه پیرمغان در بروی نگشاید.
۱۱ افشار: به‌نقل اله می‌شویم.
۱۲ این بیت نیز در چاپ قدسی و انجوی وارد است:
نصیحتم چه کنی ناصحا چه میدانی   که من نه معتقد مرد عافیت جویم

۷*

صلاح از ما چه می‌جویی که مستانرا[۱] صلا گفتیم
بدور نرگس مستت سلامت را دعا گفتیم

در میخانه را بگشا[۲] که هیچ از خانقه نگشود
گرت باور کند ورنی[۳] سخن این بود و ما گفتیم

من از چشم تو ای ساقی خراب افتاده‌ام لیکن
بلایی کز حبیب آید[۴] هزارش مرحبا گفتیم

قدت گفتم که شمشادست و بس[۵] خجلت ببار آورد
که این نسبت چرا کردیم واین بهتان چرا گفتیم

اگر بر من نبخشایی پشیمانی خوری آخر
بخاطر دار این معنی که با[۶] خدمت کجا گفتیم

جگر چون نافه‌ام خون گشت و کم[۷] زینم نمی‌باید
جزای آنکه با زلفش[۸] سخن از چین خطا گفتیم

تو آتش گشتی ای حافظ ولی با یار در نگرفت
ز بد عهدی گل گویی حکایت با صبا گفتیم

---

* این غزل از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده است.
۱ افشار و ستایشگر: رندانرا.
۲ قزوینی، جامع نسخ، ستایشگر، فرود و افشار: در میخانه‌ام بگشا.
۳ قزوینی و افشار: گرت باور بود ورنه؛ ستایشگر و فرود: گرت باور شود ورنه.
۴ جامع نسخ: آمد.
۵ قزوینی، ستایشگر، ادیب برومند، افشار وجامع‌نسخ: شمشادست بس؛ فرود: شمشادست و خجلت‌بار می‌آورد.
۶ قزوینی، فرود، افشار و جامع نسخ: که در.
۷ قزوینی: خون‌گشت کم؛ فرود: خون‌گشت زین بهتر نمی‌باید؛ ستایشگر و جامع نسخ: کم زینم نمیبایست.
۸ قزوینی، افشار و ستایشگر: زلفت؛ جامع نسخ: سزای‌آنکه با زلفت.

۸

صنما با غم عشق تو چه تدبیر کنم
تا بکی در غم تو نالهٔ شبگیر کنم
دل دیوانه از آن شد که نصیحت شنود[۱]
مگرش هم ز سر زلف تو زنجیر کنم[۲]
با سر زلف تو مجموع پریشانی من[۳]
کو مجالی که یکایك[۴] همه تقریر کنم
آنچه از محنت[۵] هجر تو کشیدم هیهات
در یکی نامه[۶] محالست که تحریر کنم
آن زمان کآرزوی دیدن جانم باشد
در نظر نقش رخ خوب تو تصویر کنم
گر بدانم که وصال تو بدین دست دهد
دل و دین[۷] را همه در بازم و توفیر کنم
دور شو از برم ای واعظ و بیهوده مگو[۸]
من نه آنم که دگر گوش بتذکیر[۹] کنم

۱ فرهاد، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و انجوی و قدسی و جلالی نائینی: پذیرد درمان؛ پرتو: شد آنجاکه پذیرد درمان.
۲ افشار: مگرش در سر زلف تو بزنجیر کنم.
۳ ستایشگر و قزوینی: خود؛ جلالی نائینی: ما؛ ضبط چاپ افشار و نسخهٔ پرتو با متن حاضر یکسانست.
۴ ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و انجوی: سراسر.
۵ فرهاد، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: آنچه در مدت؛ فرود: آنچه درمحنت هجر.
۶ قدسی و جلالی نائینی: در دوصدنامه.
۷ قزوینی: دین و دل.
۸ موزهٔ ملی دهلی: افسانه مگو؛ فرود، قزوینی و ستایشگر: بیهوده مگوی؛ فرود: افسانه مخوان.
۹ ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و انجوی و افشار و قدسی: به‌تزویر.

نیست امید صلاحی ز فساد ای[۱۰] حافظ
چون که تقدیر چنین است چه تدبیر کنم

۱۰ در اصل: «فساد آن حافظ» که بعلت نقص معنی کلمهٔ «آن» مطابق سایر نسخ به «ای» تبدیل گردید. ستایشگر، قزوینی و انجوی: فساد حافظ؛ موزهٔ ملی دهلی: نیست امید خلاصی زفساد ای حافظ؛ افشار: هست امیدم به‌گشادی وخلاصی حافظ؛ قدسی: نیست امید خلاص از سرزلفش حافظ؛ پرتو: نیست امکان خلاص از غم او ای حافظ.
ظاهراً کلمهٔ «آن» و یا «ای» در بیت بالا زاید بنظر میرسد.

۸

صوفی بیا که جامهٔ[1] سالوس برکشیم
وین نقش زرق را خط بطلان بسر کشیم
نذر و فتوح صومعه در وجه می‌نهیم
دلق ریا بآب خرابات برکشیم
بیرون جهیم سرخوش و از بزم عارفان[2]
غارت کنیم باده و شاهد بدر[3] کشیم
سر قضا[4] که در تتق غیب منزویست
مستانه‌اش نقاب ز رخسار[5] برکشیم
کاری کنیم ورنه خجالت برآورد[6]
روزی که رخت جان بجهانی دگر کشیم
کو عشوهٔ[7] ز ابروی او تا چو ماه نو
گوی سپهر در خم چوگان زر کشیم
فردا اگر نه روضهٔ رضوان بما دهند
غلمان ز غرفه[8] حور ز جنت بدر کشیم

---

۱ قزوینی و افشار: خرقهٔ سالوس.
۲ قزوینی: صوفیان؛ قدسی: مدعی. در چاپ انشار این غزل دو بیت و یك مصراع است و بهمین‌جا ختم می‌شود.
۳ قزوینی: ببر؛ قدسی: دلبر ببر.
۴ قزوینی، جلالی نائینی و پرتو: خدا.
۵ موزهٔ ملی دهلی: رخساره.
۶ قزوینی: عشرت کنیم ورنه بحسرت کشندمان؛ موزهٔ ملی دهلی: کام جهان بران که ببخشد خداگناه. ایاصوفیه و مسعودی: کام از جهان بران که ببخشد خداگناه.
۷ قزوینی: جلوهٔ.
۸ قزوینی: روضه.

حافظ نـه حد تست[۹] چنین لافها زدن
پای از گلیم خویش چرا بیشتر کشیم

۹ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و قدسی: ماست.

۶

عاشق روی جوانی خوش نوخاسته‌ام
وز خدا شادی[۱] این غم بدعا خواسته‌ام

عاشق و رند و نظربازم و میگویم فاش
تا بدانی که بچندین هنر آراسته‌ام

شرمم از خرقهٔ آلودهٔ خود می‌آید
که بدو پاره[۲] بصد شعبده پیراسته‌ام

خوش بسوز از غمش ای شمع[۳] که اینك من نیز
بهمین کار[۴] میان بسته و برخاسته‌ام

با چنین خبرتم[۵] از دست بشد صرفهٔ کار
در غم افزوده‌ام آنچ از دل و جان کاسته‌ام

همچو حافظ بخرابات روم جامه قبا
بو که در برکشد آن دلبر نوخاسته‌ام[۶]

---

۱ قزوینی و افشار: دولت؛ قدسی: صحبت او را بدعا.
۲ قزوینی: که برو وصله؛ خانلری: که برآن پاره؛ پرتو و ایاصوفیه: که برو پاره؛ قدسی و انجوی: که بهرپاره دوصد شعبده پیراسته‌ام؛ افشار: که برو باده؛ ضبط نسخهٔ جلالی نائینی مطابق متن حاضر است.
۳ اصل: «یار»؛ تصحیح متن براساس توجه به‌معنی و ضبط نسخ ایاصوفیه، قزوینی، خانلری، قدسی و جلالی نائینی بعمل آمده است. ایاصوفیه: شمع که اشك من نیز.
۴ قزوینی: هم بدین کار.
۵ ایاصوفیه، قزوینی، افشار، انجوی، جلالی‌نائینی: حیرتم؛ قدسی: فکرتم؛ پرتو:«حبرتم؟».
۶ این بیت‌هم در چاپ افشار در این غزل موجود است:
تا بسودای غمت از سر جان برخیزم   عشق تو بردل پروسوسه بنشاسته‌ام

۹

عشق بازی و جوانی و شراب لعل فام
مجلس انس و حریف همدم و شرب مدام
ساقی شکر دهان و مطرب شیرین سخن[1]
همنشین[2] نیک کردار و ندیم[3] نیک نام
شاهدی از لطف و پاکی رشك آب زندگی
دلبری در حسن و خوبی غیرت ماه تمام
بزمگاهی دلنشان[4] چون قصر فردوس برین
گلشنی[5] پیرامنش چون روضهٔ دارالسلام
صف نشینان نیکخواه و پیشکاران با ادب
دوستداران صاحب اسرار و حریفان دوستکام[6]
بادهٔ گلرنگ تلخ تیز خوش‌خوار سبك
نقلی[7] از لعل نگار و نقلی[8] از یاقوت خام
غمزهٔ ساقی بیغمای خرد آهخته تیغ[9]
زلف جانان از برای صید دل گسترده[10] دام
نکته‌دانی[11] بذله‌گو چون حافظ شیرین‌سخن[12]
بخشش‌آموزی[13] جهان‌افروز چون حاجی قوام

۱ موزهٔ ملی دهلی: زبان.
۲ قزوینی: همنشینی؛ فرهاد: همنشین خوب کردار...
۳ قزوینی: ندیمی.
۴ فرهاد: بزمگاه دلستان.
۵ افشار: مجلسی.
۶ افشار: نیکنام.
۷ و ۸ قزوینی و ایاصوفیه: نقلش.
۹ نسخهٔ اصل: آمیخته؛ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی، انجوی و فرود: «آهخته تیغ» و تصحیح متن نیز براساس همین نسخ صورت گرفته است. ایاصوفیه: آهسته تیغ.
۱۰ افشار: افکنده.
۱۱ اصل: «نکته‌دان» ومطابق نسخه‌های: قزوینی وموزهٔ ملی دهلی وایاصوفیه تصحیح شده‌است. ←

هر که این صحبت نخواهد[۱۴] خوش‌دلی بر وی تباه[۱۵]
وآنك این عشرت نخواهد[۱۶] زندگی بر وی حرام[۱۷]

→ ۱۲ ایاصوفیه: نکته‌دانی خوش‌سخن چون حافظ افسانه‌ساز.
۱۳ موزهٔ ملی دهلی: بخشش‌اندوزی.
۱۴ ایاصوفیه: عشرت ندارد؛ قزوینی و ادیب برومند: عشرت نخواهد.
۱۵ ایاصوفیه: وانکه این عشرت ندارد عیش خوش بروی تباه.
۱۶ ایاصوفیه: این‌مجلس نخواهد؛ قزوینی: مجلس نجوید؛ فرهاد و افشار: عشرت نجوید.
۱۷ موزهٔ ملی دهلی:
هر که این‌عشرت‌ندارد عیش‌خوش بروی‌تباه وآنکه این‌مجلس‌ندارد زندگی بروی حرام
ترتیب تمام ابیات در این غزل با نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی یکسان است.

۷*

عمریست تا اندر[۱] طلب هرروز گامی میزنم
دست شفاعت هردمی بر[۲] نیك‌نامی میزنم
بی‌مهر ماه افروز[۳] خود تا بگذرانم روز را
دامی براهی می‌نهم مرغی ببامی[۴] میزنم
اورنگ کو گلچهر کو نقش وفا و مهر کو
حالی من اندر عاشقی داوی[۵] تمامی میزنم
دانم سر آرد غصه را رنگین[۶] برآرد قصه را
این آه‌خون‌افشان[۷] که‌من‌هرصبح و شامی میزنم
تا بو که یابم آگهی از سایهٔ سرو سهی[۸]
گلبانگ عشق از هرطرف برخوش‌خرامی[۹] میزنم
هرچند آن[۱۰] آرام دل دانم نبخشد[۱۱] کام دل
نقش خیالی میکنم[۱۲] فال دوامی[۱۳] میزنم

---

* این غزل از نسخهٔ ایاصوفیه نقل شده است.
۱ قزوینی، ستایشگر، ادیب برومند، افشار، جامع نسخ و فرود: تا من در.
۲ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، جامع نسخ، فرود، ستایشگر و افشار: هرزمان در؛ ادیب برومند: هرزمان بر.
۳ قزوینی، ستایشگر، جامع نسخ و موزهٔ ملی دهلی: بی‌ماه مهرافروز؛ فرود و افشار: با ماه مهرافروز.
۴ قزوینی، ستایشگر، ادیب برومند، افشار، جامع نسخ، فرود و موزهٔ ملی دهلی: بدامی.
۵ قزوینی، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، ادیب برومند، افشار، انجوی و جامع نسخ: داو؛ فرود: گلبانگ عشق از هرطرف برنیکنامی میزنم.
۶ ستایشگر و نسخه بدل جامع نسخ: رنگی.
۷ افشار: زین ناله و زاری؛ فرود: آن آه.....
۸ افشار: در پای آن سروسهی.
۹ ادیب برومند: نیکنامی.
۱۰ قزوینی و ستایشگر: کان.
۱۱ فرود: هرگز نبخشد.
۱۲ موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر: نقش وصالی میکشم؛ قزوینی و افشار: نقش خیالی میکشم؛ فرود: نقش خیالی می‌پزم.
۱۳ فرود: حالی وکامی؛ افشار: داوتمامی.

با آنکه از خود[۱۴] غایبم وز می چو حافظ تایبم
در مجلس روحانیان گه گاه جامی میزنم

۱۴ قزوینی: از وی.

۷*

عمریست تا براه غمت رو نهاده‌ایم[1]
روی و ریای خلق بیکسو نهاده‌ایم

ناموس چند سالهٔ اجداد نیك نام[2]
در راه جام و ساقی مه‌رو نهاده‌ایم

هم جان بدان[3] دو نرگس جادو سپرده‌ایم
هم دل بدان[4] دو سنبل هندو نهاده‌ایم[5]

بی وصل زلف تو[6] سر سودایی از ملال
همچون بنفشه بر سر زانو نهاده‌ایم

عمری گذشت تا بامید اشارتی
چشمی بدان دوگوشهٔ ابرو نهاده‌ایم[7]

ما ملك عافیت نه بلشکر گرفته‌ایم
ما تخت سلطنت نه ببازو نهاده‌ایم[8]

---

* این غزل با غزل شمارهٔ ۳۵۶ در وزن و قافیه و برخی از ابیات مشترکست وچنین بنظر می‌رسد که باتوجه به‌بخشهای مشترك آنها در اصل یك غزل بوده‌اند؛ در چاپ قزوینی هم یك غزل که شامل ابیات این دوغزلست وجود دارد، ولی در بعضی از نسخ منجمله در نسخهٔ ستایشگر و متن حاضر دوغزل با این ردیف و قافیه و وزن وجود دارد.

۱ چنین است در چاپ قزوینی؛ فرود و غزل دیگر: ما پیش خاك پای توصد رو نهاده‌ایم؛ ستایشگر: عمریست تا براه طلب؛ ادیب برومند: عمریست تا براه غمش.

۲ در چاپ قزوینی و غزل دیگر: طاق و رواق مدرسه و قال‌وقیل علم، اما ضبط نسخهٔ بدل جامع نسخ حافظ و ستایشگر مانند متن است. موزهٔ ملی دهلی: ناموس چندسالهٔ اجداد و نام نیك؛ فرود: ناموس چند سالهٔ اجداد و ننگ و نام؛ ادیب برومند: طاق و رواق مدرسه و قال‌وقیل بحث.

۳ و ۴ موزهٔ ملی دهلی: برآن.

۵ این بیت در غزل دیگر نیست.

۶ قزوینی: بی‌زلف سرکشش؛ غزل دیگر: بی‌یار سرکشم؛ موزهٔ ملی دهلی: بی‌ناز نرکسش؛ ستایشگر: زلف او؛ فرود: بی‌زلف سرکشت؛ ادیب برومند: بی‌وصل روی تو سرسودایی از خیال.

۷ و ۸ این هردوبیت در غزل دیگر نیامده است.

گفتی که حافظا دل سرگشته‌ات کجاست
در حلقه‌های آن خم گیسو[9] نهاده‌ایم[10]

---

[9] غزل دیگر: ابرو.

[10] درچاپ قزوینی وضبط دیگر این‌غزل (شمارهٔ ۳۵۶) دوبیت دیگرهم با اختلاف اندکی آمده است که در چاپ قزوینی چنین است:

تا سحر چشم یار چه بازی کند که باز
بنیاد برکرشمهٔ جادو نهاده‌ایم

ادیب برومند: تا سحر چشم یار چه بازی کند که کار....

در گوشهٔ امید چو نظارگان ماه
چشم طلب برآن خم ابرو نهاده‌ایم

۹

غم زمانه که هیچش کران نمی‌بینم
دواش جز می چون ارغوان نمی‌بینم
بترك خدمت[۱] پیر مغان نخواهم گفت
چرا[۲] که مصلحت خود در آن نمی‌بینم
درین خمار کسم جرعهٔ نمی‌بخشد
به‌بین که اهل دلی در جهان[۳] نمی‌بینم
ز آفتاب قدح ارتفاع عیش مگیر[۴]
چرا که طالع وقت آنچنان نمی‌بینم[۵]
نشان اهل خدا عاشقیست با خوددار[۶]
که در مشایخ شهر این نشان نمی‌بینم
نشان موی میانت که دل در آن بستم[۷]
ز من مپرس که خود در میان نمی‌بینم
قد تو تا بشد از جویبار دیدهٔ من[۸]
بجای سرو جز آب[۹] روان نمی‌بینم

---

۱ فرود، فرهاد، موزهٔ ملی دهلی و افشار و ستایشگر: صحبت.
۲ این کلمه در نسخهٔ اصل محو شده است و از روی نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، ایاصوفیه و قزوینی و فرهاد و فرود و ستایشگر استخراج گردیده است.
۳ قزوینی: در میان؛ ستایشگر: چه شد که اهل دلی در جهان.
۴ قزوینی و ستایشگر: بگیر؛ ضبط چاپ انشار و انجوی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ایاصوفیه مطابق متن حاضر است.
۵ این بیت در چاپ خانلری نیست.
۶ خانلری: عاشقیست خود را دان؛ انجوی: نشان مرد خدا عاشقیست با خوددار.
۷ فرهاد، قزوینی و ستایشگر: میانش که دل درو بستم؛ موزهٔ ملی دهلی: نشان موی میانش که دل بدان بستم. فرود: خیال موی میانش که دل درآن بستم. ایاصوفیه: نشان موی میانش که دل در آن بستم.
۸ خانلری: قد تو تا بشد از قد جویبار دیدهٔ من؛ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی: جویبار دیدهٔ ما.
۹ خانلری: بجای سبزه و آب.

بدین[۱۰] دو دیدهٔ حیران من هزار افسوس
که با دو آینه رویش عیان نمی‌بینم
من و سفینهٔ حافظ که جز درین[۱۱] دریا
بضاعت سخن دلستان[۱۲] نمی‌بینم

۱۰ ایاصوفیه و خانلری: برین؛ موزهٔ ملی دهلی: بدین دو دیدهٔ گریان من هزار افسوس؛ ستایشگر: برین دو دیدهٔ گریان.
۱۱ ایاصوفیه: دران.
۱۲ قزوینی و ستایشگر: سخن درفشان؛ موزهٔ ملی دهلی: سخن دلنشان.

۹

فاش میگویم و از گفتهٔ خود دلشادم
بندهٔ عشقم و از هر دوجهان آزادم
طایر گلشن قدسم چه دهم شرح فراق
که درین دامگه حادثه چون افتادم
من ملك بودم و فردوس برین جایم بود
آدم آورد درین دیر خراب آبادم
سایهٔ طوبی و دلجویی حور و لب حوض
بهوای[۱] سرکوی تو برفت از یادم
سر خط لوح دلم جز الف قد تو نیست[۲]
چکنم حرف دگر یاد نداد استادم
کوکب بخت مرا هیچ منجم نشناخت
یارب از مادر فطرت[۳] بچه طالع زادم
تا شدم حلقه بگوش در میخانهٔ دل[۴]
هردم آید غمی از نو بمبارکبادم
میخورد خون دلم مردمك دیده سزاست[۵]
که چرا دل بجگرگوشهٔ مردم دادم

---

۱ افشار: در هوای؛ فرهاد: سایهٔ طوبی و دلجویی و حور و لب جوی به هوای...
۲ ستایشگر، قزوینی و قدسی و افشار: نیست برلوح دلم جز الف قامت دوست؛ خانلری و فرهاد: نیست برلوح دلم جز الف قامت یار؛ ایاصوفیه: نیست در لوح دلم جز الف قامت دوست.
۳ فرهاد، ستایشگر، قزوینی، خانلری، افشار، ادیب برومند، فرود و قدسی: مادر گیتی.
۴ ایاصوفیه، ادیب برومند، فرود، ستایشگر، خانلری، قزوینی، افشار، قدسی و جلالی نائینی و فرهاد: میخانهٔ عشق.
۵ ایاصوفیه و خانلری: مردمك چشم و سزاست؛ افشار: مردمك چشم و رواست؛ قدسی: گرخورد خون دلم مردمك دیده رواست؛ جلالی نائینی: مردمك دیده رواست.

پاک کن چهرهٔ حافظ بسر زلف ز[۶] اشک
ورنه ایــن سیل دمادم[۷] ببــرد بنیادم[۸]

۶ ایاصوفیه: از.
۷ فرود و افشار: سیل حوادث.
۸ فرهاد: بکند بنیادم. این غزل در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی دیده نشد.

۹

فتوی پیر مغـان دارم و قولیست قدیم
که حرامست می آنجاکه نه یارست و ندیم[1]
چاك خواهم زدن این دلق ریایی[2] چکنم
روح را صحبت ناجنس عذابیست الیم
تا مگر جرعه فشاند لب جانان بر من
سالها تا شده‌ام[3] بر در میخانـهٔ مقیم
مگرش خدمت دیرین مـن از یاد برفت
ای نسیم سحری یاد دهش عهد قدیم[4]
بعد صد سال اگر باد تو برخاك وزد[5]
سر برآرد زگلم[6] رقص‌کنان عظم رمیم[7]
غنچه‌گو تنگدل از کار فرو بسته مباش
کز دم صبح مدد یابد[8] و انفاس نسیم
فکر بهبود خود ای دل ز دری دیگر[9] کن
درد عاشق نشود بـه بمداوای[10] حکیم

---

۱ جامع نسخ، قزوینی، فرود و موزهٔ ملی دهلی: نه یارست ندیم.
۲ ستایشگر: دلق ملمع.
۳ قزوینی: سالها شد که منم؛ قدسی: سالها زان شده‌ام؛ ستایشگر: سالها شدکه شدم.
۴ و ۷ این دو بیت در نسخهٔ ایاصوفیه نیست.
۵ قزوینی و قدسی: اگر برسر خاکم گذری؛ نسخهٔ بدل جامع نسخ حافظ: اگرم باد تو برخاك وزد؛ موزهٔ ملی دهلی: بعد صد سال اگرم بوی تو برخاك وزد؛ جلالی نائینی و ستایشگر: اگر بوی تو برخاك وزد؛ فرهاد: بعدصد سال گرم باد تو. اصل: «باد تو برجان وزدم» که مطابق ضبط اغلب نسخ تصحیح گردیده است.
۶ فرهاد: سر برآرد زکفن.
۸ ایاصوفیه، فرهاد، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: یابی.
۹ موزهٔ ملی دهلی: ز در دیگر؛ فرود: ز در دیگر جوی.
۱۰ ستایشگر: زمداوای.

گوهر معرفت اندوز[11] که با خود ببری
که نصیب دگرانست نصاب زر و سیم

حافظ ار سیم و زرت نیست چه شد شاکر باش
چه به از گوهر نظم سخن و طبع سلیم[12-13]

---

۱۱ قزوینی: آموز.
۱۲ فرود: حافظ ار سیم و زرت نیست برو شاکر باش...؛ افشار:
حافظ ازسیم و زرت کیسه اگر هست تهی چه به‌ازچهره و اشکست ترا خود زروسیم
ادیب برومند:
حافظ ارسیم و زرت نیست چه‌شدشاکرباش چه به از دولت لطف سخن و طبع سلیم
فرهاد:
حافظ ار سیم و زرت نیست بگوشاکرباش چه به از دولت لطف سخن و طبع سلیم
ایاصوفیه، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: چه به از دولت لطف سخن وطبع سلیم.
۱۳ این غزل در چاپ قزوینی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر مشتمل بر۱۱ بیت و در چاپ افشار ۱۲ بیت می‌باشد، دو بیت مضبوط در چاپ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و نسخهٔ ایاصوفیه و ستایشگر با اختلاف جزئی باین صورت است:
دلبر از ما بصد امید ستد اول دل ظاهراً عهد فرامش نکند خلق کریم
دام سخت است مگر یارشود لطف خدا ورنه آدم نبردصرفه زشیطان رجیم
موزهٔ ملی دهلی: فراموش نکند حق قدیم. ستایشگر: دلبر ما... ظاهراً یار فرامش نکند عهد قدیم؛ فرود: دام سخت است مگر لطف خدا یار شود.
نسخهٔ ایاصوفیه (بیت اول): .... ستددل اول ظاهراً عهد فرامش نکند حق قدیم.

۷

گر ازین منزل غربت[1] بسوی خانه روم
دگر آنجا که روم عاقل و فرزانه روم[2]

زین سفر گر بسلامت بوطن گردم باز[3]
نذر کردم که هم از راه بمیخانه روم

تا بگویم که چه کشفم شد[4] ازین سیر و سلوك[5]
تا در صومعه با بربط و پیمانه روم[6]

آشنایان ره عشق گرم خون بخورند
ناکسم گر بشکایت سوی بیگانه[7] روم

بعدازین دست من و زلف چو زنجیر نگار
چند و چند[8] از پی کام دل دیوانه روم

گر به‌بینم خم ابروی چو محرابش باز[9]
سجدهٔ شکر کنم وز پی شکرانه روم

خرم آن دم که[10] چو حافظ بتولای وزیر
یکسر[11] از میکده با دوست بکاشانه روم

---

۱ قزوینی و ستایشگر: ویران؛ فرهاد: گر ازین بار زغربت.
۲ موزهٔ ملی دهلی: دگر آنجا روم و عاقل و...
۳ قزوینی و ستایشگر: باز رسم؛ موزهٔ ملی دهلی: باز روم؛ فرهاد: باز شوم.
۴ قدسی: شد کشفم.
۵ موزهٔ ملی دهلی: سیر سلوك.
۶ موزهٔ ملی دهلی: بدر صومعه یا بره پیمانه روم؛ فرهاد و قدسی: بردر میکده با بربطو پیمانه روم؛ ستایشگر: بدر میکده با بربط؛ ایاصوفیه: بدر صومعه...
۷ فرهاد، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: بربیگانه؛ فرود:
آشنایان ره عشق گرم خون ریزند   ناکسم گر بشکایت بر بیگانه روم
۸ قدسی: تا بکی؛ فرهاد، فرود و موزهٔ ملی دهلی: چند چند.
۹ موزهٔ ملی دهلی: گر ببینم خم محراب چو ابرویش باز؛ فرهاد و ستایشگر: گر به‌بینم خم ابروی چو محرابت باز.
۱۰ جلالی نائینی: خرم آن روز؛ ستایشگر: خرم آن دم که چو حافظ بتمنای وزیر.
۱۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: سرخوش.

۷

گرچه از آتش دل چون خم می میجوشم[۱]
مهر بر لب زده خون میخورم و خاموشم
قصد جانست طمع در لب جانان[۲] کردن
تو مرا بین که درین کار بجان میکوشم[۳]
من کی آزاد شوم[۴] از غم دل چون هردم
هندوی زلف بتی حلقه کند در گوشم
حاش لله که نیم معتقد طاعت خویش[۵]
این‌قدر هست که گه‌گه قدحی می‌نوشم
پدرم روضهٔ جنت[۶] بدو گندم بفروخت
ناخلف باشم اگر من بجوی نفروشم[۷]
خرقه‌پوشی من از غایت دین‌داری نیست
پردهٔ بر سر صد عیب نهان می‌پوشم
گر ازین دست زند مطرب مجلس ره‌عشق
شعر حافظ ببرد وقت سماع از هوشم[۸]

---

۱ قزوینی و خانلری: من که از آتش دل چون خم می در جوشم؛ موزهٔ ملی دهلی و افشار: برابر متن.
۲ خانلری: شیرین.
۳ خانلری: تو درین کار مرا بین که بجان می‌کوشم.
۴ خانلری: من که آزاد شوم.
۵ موزهٔ ملی دهلی و خانلری و افشار: دوست.
۶ قزوینی و خانلری: روضهٔ رضوان.
۷ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی و خانلری و افشار: من چرا باغ (قزوینی: ملک) جهان را بجوی نفروشم.
۸ در نسخهٔ خطی ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی و خانلری این غزل دارای ۹ بیت است و دو بیت دیگر آن‌در اینجا نوشته می‌شود:

هست امیدم که علی‌رغم عدو روز جزا — فیض عفوش ننهد بار گنه بردوشم
من که‌خواهم که ننوشم بجزاز راوق خم* — چکنم گر سخن پیر مغان ننیوشم

*ایاصوفیه: راق خم.

۹

گرچه افتاد ز زلفش[1] گرهی در کارم
همچنان چشم امید[2] از کرمش میدارم

بصد امید نهادیم درین بادیه پای
ای دلیل دل گم‌گشته فرو مگذارم[3]

بطرب‌حمل مکن سرخی رویم که چوجام
خون‌دل عکس‌برون میدهد از رخسارم

پردهٔ مطربم از دست بخواهد بردن[4]
آه اگر زانك درین پرده نباشد بارم[5]

منم آن شاعر ساحر که بافسون سخن
از نی کلك همه قند و شکر می‌بارم

دیدهٔ بخت بافسانهٔ او شد در خواب
کو نسیمی ز عنایت که کند بیدارم

پاسبان حرم دل شده‌ام شب همه شب
تا درین پرده جز اندیشه نباشد کارم[6]

چون ترا در گذر یار[7] نمی‌یارم دید
با که گویم که بگوید سخنی با یارم

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: زلفت.
۲ ایاصوفیه، قزوینی و افشار و موزهٔ ملی دهلی: چشم گشاد.
۳ چاپ قزوینی این بیت را ندارد.
۴ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: برون خواهد برد؛ افشار: به‌در خواهد شد؛ نسخهٔ بدل جامع نسخ حافظ: مطابق متن.
۵ در نسخهٔ اصل: «رازم» که با توجه به‌قافیهٔ غزل و ضبط نسخه‌های قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، افشار، قدسی، جلالی نائینی و پرتو اصلاح گردید؛ ایاصوفیه: یارم.
۶ ایاصوفیه، قزوینی، افشار و موزهٔ ملی دهلی: اندیشهٔ او نگذارم، و ظاهراً اصح همین است.
۷ قزوینی وانجوی: ای‌یار؛ قدسی وموزهٔ‌ملی‌دهلی:چون‌منش‌در گذرباد؛ایاصوفیه؛در گذرباد.

دوش میگفت که حافظ همه رویست وریا
بجز از خـاك درت با که برو در کـارم[۸]

---

۸ چنین است در چاپ افشار، قزوینی: درش با که بود بازارم؛ قدسی و پرتو و موزهٔ ملی دهلی: با که بگو در کارم؛ انجوی: خاك درت با که بود بازارم؛ ایاصوفیه: خاك درش با که برو در کارم.

۷

گرچه ما بندگان پادشهیم
پادشاهان ملک صبحگهیم
گنج در آستین و کیسه تهی
جام گیتی نمای[1] و خاک رهیم
هوشیار حضور و مست غرور
بحر توحید و غرقهٔ گنهیم
شاهد بخت چون کرشمه کند
ماش آیینهٔ رخ چو مهیم
شاه بیدار بخت را هرشب
ما نگهبان افسر و کلهیم
گو غنیمت شمار صحبت[2] ما
که تو درخواب وما بدیده گهیم
وام حافظ بگو که باز دهند
کردهٔ اعتراف و ما گوهیم[3]

---

۱ قزوینی: گیتی‌نما و.
۲ ایاصوفیه: همت.
۳ این غزل در چاپ قزوینی و نسخهٔ خطی ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی و ایاصوفیه مرکب از ده بیت است و سه بیت دیگر در این‌جا ثبت می‌شود:

شاه منصور واقف است که ما — روی همت به هرکجا که نهیم
دشمنانرا ز خون کفن سازیم — دوستان را قبای فتح دهیم
رنگ تزویر پیش ما نبود — شیر سرخیم و افعی سیهیم

ستایشگر: زنگ تزویر...

۹*

گر دست دهد خاك كف پای نگارم
بر لوح بصر خط غباری[۱] بنگارم
پروانهٔ او گر رسدم در طلب جان
چون شمع همان دم بدمی جان بسپارم
گر قلب دلم را ننهد[۲] دوست عیاری
من نقد روان در رهش[۳] از دیده شمارم
دامن مفشان بر من خاکی که پس‌ازمرگ[۴]
زین در نتواند[۵] که برد باد غبارم
بر بوی کنار تو شدم غرق و امیدست[۶]
از موج سرشکم که رساند بکنارم
امروز مکش سر ز وفای من و اندیش[۷]
زان شب که من از غم بدعا دست برآرم
زلفین سیاه تو بدلداری عشاق[۸]
دادند قراری و ببردند قرارم
ای باد از آن باده نسیمی بمن آور[۹]
کان بوی شفا میدهد از رنج خمارم[۱۰]

---

* این غزل عیناً و بهمان ترتیب ابیات در متن با ضبط نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی یکسان است.
۱ افشار: نگاری.
۲ قدسی: بنهد.
۳ قزوینی: دمش.
۴ قزوینی: از من خاکی که پس‌از من؛ ایاصوفیه: از من خاکی که پس از مرگ.
۵ ایاصوفیه: نتوانم.
۶ قدسی: شدم غرقه و امید.
۷ افشار: اندیشه کن و سر ز وفایم مکش امروز.
۸ افشار: دو زلف سیاه تو به‌دل دادن عشاق.
۹ قدسی: ای ساقی از آن باده یکی جرعه بیاور.
۱۰ قزوینی: کان بوی شفابخش بود دفع خمارم.

حافظ لب لعلش چو مرا جان عزیزست
عمری بود آن لحظه که جانرا بلب آرم[11]

۱۱ افشار: بکف آرم.

۹*

گر دست دهد در خم زلفین تو تازم[1]
چون گوی چه سرها که بچوگان[2] تو بازم

زلف تو مرا عمر درازست ولی نیست
در دست سرمویی ازین[3] عمر درازم

پروانهٔ راحت بده ای شمع که امشب
از آتش دل پیش تو چون شمع[4] گدازم

آن دم که بیک خنده دهم جان چو صراحی
مستان تو خواهم که گزارند نمازم

چون نیست نماز من آلوده نمازی
در میکده زان کم نشود سوز و نیازم[5]

در مسجد و میخانه خیالت گر آید[6]
محراب و کمانچه ز دو ابروی[7] تو سازم[8]

گر خلوت ما را شبی از رخ بفروزی
چون صبح در[9] آفاق جهان سربفرازم

---

* این غزل از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده است.
۱ قزوینی و فرود: دست رسد در سر... بازم؛ افشار: دست رسد در خم آن زلف درازم؛ جامع نسخ: دست رسد در خم چوگان تو بازم؛ موزهٔ ملی دهلی و مسعودی: دست رسد در خم زلفین تو بازم.
۲ افشار: چون گوی سر خویش بچوگان.
۳ جامع نسخ، فرود و افشار: از آن.
۴ مسعودی: موم.
۵ قزوینی، فرود، جامع نسخ و مسعودی: گذارم. این بیت در نسخهٔ افشار نیست.
۶ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، فرود: خیالت اگر آید؛ جامع نسخ: خیال تو گر آید.
۷ فرود: محراب و کمانخانهٔ ابروی.
۸ این بیت در نسخهٔ افشار نیست.
۹ قزوینی: بر.

محمـود بـود عاقبت کـار دریـن راه
گـر سر بـرود در سر سـودای ایازم
حافظ غم دل با تو نگویم[۱۰] که درین دور
جز جام نشاید[۱۱] که بود محرم رازم

---

۱۰ قزوینی، افشار وجامع نسخ: با که بگویم؛ فرود: حافظ چو درین دور کسی همدم ما نیست.
۱۱ جامع نسخ و افشار: جام ندارم.

۷

گر من از سرزنش مدعیان اندیشم
شیوهٔ رندی و مستی[1] نرود از پیشم

شاه شوریده سران خوان من بی‌سامانرا
زآنك در كم خردی از همه عالم بیشم

بر جبین نقش كن از خون دل من[2] خالی
تا بدانند كه قربان تو كافر كیشم

زهد رندان نوآموخته راهی بدهیست[3]
من كه بدنام جهانم چه صلاح اندیشم

اعتقادی بنما و بگذر بهر خدای[4]
تا به‌بینی كه درین خرقه چه نادرویشم[5]

شعر خونبار من ای باد برآن یار بخوان[6]
كه ز مژگان سیه بر رگ جان زد نیشم

من اگر رندم و گر شیخ[7] چه‌كارم باكس
حافظ راز خود و عارف وقت[8] خویشم

---

۱ ایاصوفیه، ادیب برومند، قزوینی و ستایشگر: مستی و رندی.

۲ اصل: «خون سیاهم»؛ تصحیح متن براساس نسخ ایاصوفیه، ادیب برومند و قزوینی بعمل آمده است. افشار: خون دل ما.

۳ ایاصوفیه: راهی بد نیست.

۴ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و افشار: بهر خدا؛ ستایشگر: اعتقادی بنما و گذر از بهر خدا؛ ایاصوفیه: ... بنمای و بگذر بهرخدا.

۵ قزوینی: تا درین خرقه ندانی كه چه نادرویشم؛ موزهٔ ملی دهلی و افشار: تا ندانی كه درین خرقه چه نادرویشم؛ ستایشگر: تا نه‌بینی كه درین خرقه چه نادرویشم؛ جامع نسخ و ایاصوفیه: تا بدانی كه..؛ ادیب برومند: تا بدانی‌كه درین خرقه چه نادرویشم. اصل: «كافر كیشم». ظاهراً «نبینی» درست‌تر می‌نماید.

۶ قزوینی: باد بدان یار رسان؛ موزهٔ ملی دهلی: ای یار بر یار بخوان؛ انجوی: ای باد بدان یار رسان؛ افشار: ای باد بر یار بخوان؛ ستایشگر: ای یار بر دوست بخوان. فرود و ادیب برومند: شعرخونبارمن ای‌دوست بریار بخوان؛ ایاصوفیه: من‌بادبریار بخوان.

۷ افشار، انجوی و قزوینی: من اگر باده خورم ورنه چه‌كارم باكس؛ ستایشگر: من اگر←

۷

ما بدین در نه پی حشمت[۱] و جاه آمده‌ایم
از بد حادثه اینجا[۲] به پناه آمده‌ایم

ره رو منزل عشقیم و ز سرحد عدم
تا باقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم

سبزهٔ خط تو دیدیم و زبستان نعیم[۳]
بطلبکاری این مهر گیاه آمده‌ایم

با چنین گنج که شد خازن او[۴] روح امین
بگدایی بدر خانهٔ شاه آمده‌ایم

لنگر حکم[۵] تو ای کشتی توفیق کجاست
که درین بحر کرم غرق گناه آمده‌ایم

آب رو می‌رود ای بحر خطاپوش بیا[۶]
که بدیوان عمل نامه سیاه آمده‌ایم[۷]

→ رندم اگر شیخ چه‌کارم با کس.
این بیت در نسخهٔ فرود باین صورت است:
من اگر رندم اگر شیخ چه‌کارم باشد — حافظ ورد خود و عارف وقت خویشم
فرهاد:
من اگر باده خورم یا نه چه‌کارم باشد — عارف راز خود و حافظ وقت خویشم
این بیت نیز در نسخهٔ خطی ادیب برومند موجود است:
دامن از رشحهٔ خون دل ما بر هم چین — که اثر در تو رسد گر بخراشی ریشم
۸ ایاصوفیه: حال.

---

۱ خانلری: ما برین در زپی حشمت.
۲ خانلری: آنجا؛ موزهٔ ملی دهلی: وزبد حادثه اینجا.
۳ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی و خانلری: بهشت.
۴ ایاصوفیه، خانلری و افشار: خازن آن؛ قزوینی و پرتو و جلالی نائینی و انجوی و موزهٔ ملی دهلی: خازن او.
۵ اصل و نسخه بدل جامع نسخ: «لشکر حکم» که مطابق ضبط نسخهٔ ایاصوفیه تصحیح گردیده است. قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، خانلری، افشار و جلالی نائینی: لنگر حلم.
۶ ایاصوفیه، قزوینی و افشار و انجوی: ببار؛ موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی: ابر خطا شوی ببار.
۷ این بیت در چاپ خانلری نیست.

حافظ این خرقهٔ پشمینه بینداز که ما
از پی قافله با آتش آه آمده‌ایم[۸]

۸ افشار: در پی قافله باآتش و آه.

۸

ما برآریم شبی دست[1] و دعایی بکنیم
غم هجـران ترا چـاره ز جایی بکنیم
دل بیمار شد از دست، رفیقان مددی
تا طبیبش بسر آریـم و دوایی بکنیم
آنك بی‌جرم برنجید و بتیغم زد و رفت
بازش آرید خـدا را که صفایی بکنیم
در ره نفس کزو سینهٔ ما بت‌کده شد[2]
تیـر آهی بچشانیم[3] و غزایی بکنیم[4]
مدد از خاطر رندان طلب ای دل ورنی[5]
کار صعبست[6] مبادا که خطایی بکنیم
سایهٔ طایر کم‌حوصله کـاری نکنـد
طلب[7] سایـهٔ میمـون همـایـی بکنیم
خشك‌شد بیخ طرب راه‌خرابات‌کجاست
تا درآن[8] آب وهوا نشو و نمایی بکنیم
دلم از پرده بشد حافظ خوش‌لهجه[9] کجاست
تا بقـول و[10] غزلش ساز و نوایی بکنیم[11]

۱ قزوینی: ما شبی دست برآریم.
۲ موزهٔ ملی دهلی: بتکده بود.
۳ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی: بکشاییم.
۴ این بیت در متن چاپ قزوینی و همچنین در چاپ خانلری محذوف است.
۵ قزوینی: ورنه.
۶ خانلری: صعب است و مبادا؛ ایاصوفیه: سختست.
۷ قزوینی و خانلری: طلب از سایهٔ...
۸ ایاصوفیه: تا بدان.
۹ قزوینی: خوش‌گوی.
۱۰ ایاصوفیه، خانلری و افشار: بقول غزلش.
۱۱ موزهٔ ملی دهلی: تا بقول غزلش سازنوایی بکنیم.

۷

ما بی غمان مست دل از دست داده‌ایم
همدرس[۱] عشق و همنفس جام باده‌ایم

برما بسی کمان ملامت کشیده‌اند
تا کار خود ز ابروی جانان گشاده‌ایم

ای گل تو دوش داغ[۲] صبوحی کشیده‌ٔ
ما آن شقایقیم که با داغ زاده‌ایم

پیر مغان ز توبهٔ ما گر ملول شد
گو باده صاف کن که بعذر ایستادیم

کار از تو میرود نظری[۳] ای دلیل راه
کانصاف میدهیم و[۴] ز ره اوفتاده‌ایم

چون لاله می مبین و قدح در میان کار
این داغ بین که بر دل ویران[۵] نهاده‌ایم[۶]

گفتی که حافظ این همه رنگ و خیال چیست
نقش غلط مبین که همین[۷] لوح ساده‌ایم[۸]

---

۱ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی و افشار: همراز.
۲ موزهٔ ملی دهلی: جام.
۳ قزوینی: مددی.
۴ افشار: میدهم که؛ موزهٔ ملی دهلی: کانصاف میدهیم و ز راه اوفتاده‌ایم.
۵ قزوینی: خونین.
۶ افشار: نقش غلط مخوان که همین نقش ساده‌ایم.
۷ قزوینی: همان؛ موزهٔ ملی دهلی و ایاصوفیه: نقش غلط مخوان که همان.
۸ بجای این بیت مقطع غزل در چاپ افشار چنین است:
دل دم هوای یار چو برباد داده‌ایم   حافظ براه عشق وی از جان بشوی دست

۷*

ما پیش خاک پای تو صد رو نهاده‌ایم[۱]
روی و ریای خلق بیکسو نهاده‌ایم

بنهاده‌ایم بار جهان[۲] بر دل ضعیف
وین کار و بار بسته ببازو[۳] نهاده‌ایم[۴]

طاق و رواق مدرسه و قال و قیل علم[۵]
در راه جام و ساقی مه‌رو نهاده‌ایم

تا سحر چشم یار چه بازی کند که کار[۶]
بنیاد بر کرشمهٔ جادو نهاده‌ایم[۷]

بر بوی عید وصل چو نظارگان ماه[۸]
چشم امل[۹] بر آن خم ابرو نهاده‌ایم[۱۰]

بی یار سرکشم[۱۱] سر سودایی از ملال
همچون بنفشه بر سر زانو نهاده‌ایم

---

* رجوع کنید به‌غزل شمارهٔ ۳۴۲ که مشابه این غزلست.

۱ چنین است در چاپ افشار با اختلاف «راه» بجای «پای»؛ قزوینی: عمریست تا براه غمت رونهاده‌ایم. در ضبط پیشین این غزل نیز (در نسخهٔ حاضر به‌شمارهٔ ۳۴۲) مطابق چاپ قزوینی است؛ ستایشگر: پای تو تا رو نهاده‌ایم.

۲ افشار: بار غمت؛ جامع نسخ، ایاصوفیه و ستایشگر: ننهاده‌ایم..؛ ادیب برومند: بار گران؛ فرهاد: ننهاده‌ایم بارگران.

۳ ستایشگر و افشار: بیکسو؛ فرهاد و ایاصوفیه: بیك مو.

۴ غزل دیگر و نسخهٔ قزوینی این بیت را ندارد، اما در چاپ افشار هست.

۵ قبلا: ناموس چندسالهٔ اجداد نیک‌نام؛ فرهاد:... قیل‌وقال فضل.

۶ ستایشگر و قزوینی: باز؛ افشار: مطابق متن. ایاصوفیه: تا موج بحر چشم چه....؛ درین مصراع کلمهٔ «یار» در اصل افتاده است.

۷ و ۱۰ این دو بیت درضبط قبلی این غزل در متن حاضر نیامده است.

۸ فرهاد، قزوینی و افشار: درگوشهٔ امید چو نظارگان ماه؛ ستایشگر: بربوی وصل عید.

۹ ستایشگر، قزوینی و غزل دیگر و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی: چشم طلب برآن خم ابرو.

۱۱ قزوینی: بی‌زلف سرکشش؛ افشار: بی‌نرگس خوشت؛ غزل دیگر وموزهٔ ملی دهلی: بی ناز نرگسش؛ ستایشگر: بی وصل زلف او؛ ادیب برومند: بی وصل روی او سرسودائی از خیال؛ ایاصوفیه: بی‌ناز سرکشش؛ جامع نسخ: بی‌وصل روی تو.

گفتی که حافظا[۱۲] دل سرگشته‌ات کجاست
در حلقه‌های آن خم گیسو[۱۳] نهاده‌ایم[۱٤]

---

۱۲ ایاصوفیه: گویند حافظا.

۱۳ اصل: «ابرو» که با توجه به‌معنی و ضبط قبلی غزل (۳۴۲)، ایاصوفیه و قزوینی و... اصلاح شده است. ادیب برومند: دل گم گشته‌ات کجاست. در حلقه‌های آن خم گیسو نهاده‌ایم.

۱۴ در ضبط قبلی این غزل و نیز چاپ قزوینی سه‌بیت دیگرهم بشرح زیر وجود داردکه بیت سوم در نسخهٔ ایاصوفیه نیز هست،

هم جان بدان دونرگس جادو سپرده‌ایم — هم دل بدان دوسنبل هندو نهاده‌ایم
عمری گذشت تا بامید اشارتی — چشمی بدان دوگوشهٔ ابرو نهاده‌ایم
ما ملك عافیت نه بلشکر گرفته‌ایم — ما تخت سلطنت نه ببازو نهاده‌ایم

در نسخهٔ ایاصوفیه یك بیت دیگر چنین است:

فرما اشارتی که دو چشم امیدوار — برگوشهای آن خم ابرو نهاده‌ایم

فرهاد:

حافظ بعشق کوش که ما نقدعقل وهوش — از بهر یار سلسله گیسو نهاده‌ایم

۸

ما حاصل خود[1] در سر خمخانه نهادیم
محصول دعا در ره جانانه نهادیم
در خرمن صد زاهد عاقل[2] زند آتش
این داغ که ما بر دل دیوانه نهادیم
سلطان ازل گنج غم خویش[3] بما داد
تا روی درین[4] منزل ویرانه نهادیم
در خرقه ازین بیش منافق نتوان بود
بنیادش[5] ازین شیوهٔ رندانه[6] نهادیم
در دل ندهم ره پس ازین مهر بتانرا
مهر لب او بر در میخانه[7] نهادیم[8]
چون میرود این کشتی سرگشته[9] که آخر
جان در سر این گوهر یکدانه نهادیم
المنة لله که چو ما بی دل و دین بود
آنرا که خردپرور و فرزانه[10] نهادیم

---

۱ فرود و قزوینی: ما درس سحر در ره میخانه نهادیم؛ افشار، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: مطابق متن؛ انجوی: ورد سحر؛ ادیب برومند: ما حاصل خود درسر میخانه نهادیم.
۲ موزهٔ ملی دهلی: در خرمن صد زاهد عابد؛ افشار: در خرمن صدعالم عاقل؛ ادیب‌برومند: زاهد و عاقل.
۳ ایاصوفیه، ادیب برومند، ستایشگر و قزوینی: غم عشق.
۴ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی: بدین.
۵ قزوینی: بنیاد.
۶ ادیب برومند و ستایشگر: شیوهٔ مستانه.
۷ قزوینی، انجوی و ستایشگر: در این خانه؛ فرود: خمخانه؛ فرهاد: بتخانه.
۸ این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه نیست.
۹ موزهٔ ملی دهلی: برگشته؛ فرود و ادیب برومند: سرگشته به‌آخر؛ فرهاد: چون میرود این کشتی برگشته بآخر.
۱۰ چنین است در چاپ افشار و نسخهٔ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی؛ فرود، ادیب برومند و قزوینی: آنرا که لقب عاقل و فرزانه نهادیم.

قانـع بخیال تو زدوریم[۱۱] چـو حافـظ
یارب که چه‌کم همت و بیگانه نهادیم[۱۲]

۱۱ ایاصوفیه، ادیب برومند، فرود، قزوینی، فرهاد و موزهٔ ملی دهلی: قانع بخیالی زتو بودیم؛ افشار: قانع بخیالی زتو دوریم.
۱۲ ایاصوفیه، قزوینی و افشار: یارب چه گدا همت و بیگانه نهادیم، انجوی: شاهانه نهادیم؛ جلالی نائینی و فرهاد: یارب چه گدا همت بیگانه نهادیم.

۷

ما ز یاران چشم یاری داشتیم
خود غلط بود آنچه می‌پنداشتیم[۱]
تا درخت دوستی کی بر[۲] دهد
حالیا رفتیم و تخمی کاشتیم
گفت وگو آیین درویشی[۳] نبود
ورنه با تو ماجراها داشتیم
شیوهٔ چشمت فریب جنگ داشت
ما غلط کردیم و صلح انگاشتیم[۴]
گلبن حسنت بخود[۵] شد دل‌فروز[۶]
ما دم و همت بر آن نگماشتیم[۷]
نکته‌ها رفت و حکایت[۸] کس نکرد
جانب[۹] حرمت فرو نگذاشتیم

---

۱ فرهاد و قزوینی: ما پنداشتیم؛ موزهٔ ملی دهلی: این غلط بودت که ما پنداشتیم، و در صفحهٔ ۱۵۴: خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم؛ ستایشگر: آنکه ما پنداشتیم، فرهاد: خود غلط بودست که ما پنداشتیم، ولی در متن مذکور بقلم دیگر چنین تصحیح شده است: خود غلط بود آنچه ما پنداشتیم.

۲ قزوینی: بر کی دهد.

۳ ایاصوفیه، ستایشگر و افشار: درویشان.

۴ ستایشگر وموزهٔ‌ملی‌دهلی: ما ندانستیم‌وصلح‌انگاشتیم. این‌بیت‌درنسخهٔ‌ایاصوفیه‌نیست.

۵ قزوینی: نه خود؛ انجوی، ستایشگر و فرود: نه خود شد دلفروز.

۶ موزهٔ ملی دهلی صفحهٔ ۱۳۹: کلبهٔ حسنت نه‌خود شد دلفریب ما دمی‌همت‌بروبگماشتیم موزهٔ ملی دهلی صفحهٔ ۱۵۴: گلبن حسنت. فرود: ما دم همت برآن بگماشتیم.

۷ فرود، ستایشگر و قزوینی: ما دم همت برو بگماشتیم. در اصل: ننگاشتیم. فرهاد: ما دم همت برآن نگماشتیم، در نسخهٔ ایاصوفیه این بیت نیست. با توجه به‌بصورت مصراع اول در متن ظاهراً «نگماشتیم» مناسبتر است.

۸ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: شکایت.

۹ این کلمه در نسخهٔ اصل محو شده است و فقط دو حرف آخر آن شبیه: «ما» باقی مانده است. شاید بتوان نتیجه گرفت که در اصل عبارتی شبیه: [چونك ما] یا [زانك ما] و امثال آن بوده است. اصلاح متن براساس نسخ: قزوینی، انجوی، موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی صورت گرفته است، فرهاد: جان من حرمت؛ ایاصوفیه: جان ما.

گفت خود دادی بما دل حافظا
ما محصل بر کسی نگماشتیم[۱۰]

---

۱۰ فرهاد: نگذاشتیم؛ این غزل در چاپ قزوینی و افشار و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی هفت بیت دارد ولی در طبع انجوی وقدسی مشتمل‌بر هشت بیت است، لیکن دوبیت در نسخهٔ افشار هست که در متن حاضر و چاپ قزوینی نیست و دو بیت در این چاپ و طبع قزوینی هست که در آنجا ضبط نشده است. دو بیت مرقوم در طبع افشار این است:

نور چشم و آب روی خویش را — دیده از خاك رهت انباشتیم
کوس عشقت بر فلك خواهم زدن — چون فلك اینك علم افراشتیم

این بیت را چاپ انجوی وقدسی زاید بر متن ما دارد:

چون نهادی دل به‌مهر دیگران — ما امید از وصل تو برداشتیم

غزل بالا در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی چنانکه اشاره شد دوجا کتابت شده باین معنی که یك‌جا در صفحهٔ ۱۳۹ و یك جای دیگر در صفحهٔ ۱۵۴ نقل شده است و باهم مختصر اختلافی دارند.

۸

ما نگوییم بد و میل بناحق نکنیم
جامهٔ[۱] کس سیه و دلق خود ازرق نکنیم
رقم[۲] مغلطه بر دفتر دانش نزنیم[۳]
سر حق بر[۴] ورق شعبده ملحق نکنیم
عیب درویش و توانگر بکم و بیش بدست
کار بد مصلحت آنست که مطلق نکنیم
شاه اگر جرعهٔ[۵] رندان نه بحرمت نوشد
التفاتش بمی صاف مروق نکنیم
هجو اگر گفت[۶] حسودی و رفیقی رنجید
گو تو خوش باش که ماگوش باحمق نکنیم
خوش برانیم جهان در نظر راه‌روان
فکر اسب سیه و زین مغرق نکنیم[۷]
آسمان کشتی ارباب هنر می‌شکند
تکیه آن به که برین بحر معلق نکنیم
حافظ ار خصم خطا گفت نگیریم برو[۸]
ور بحق گفت جدل با سخن حق نکنیم[۹]

---

۱ ایاصوفیه: خانهٔ.
۲ اصل: «ورق» که براساس ضبط عموم نسخی که بنظر رسید تصحیح شده است.
۳ ایاصوفیه، ادیب برومند، ستایشگر و افشار: نکشیم.
۴ فرود: سرحق با...
۵ افشار: دردی رندان؛ فرود: شاه اگر جرعهٔ رندان نه بحرمت بخشد.
۶ فرود و قزوینی: گر بدی گفت؛ افشار: عیب اگر گفت؛ ادیب برومند: گر بدی گفت رقیبی و رفیقی رنجید.
۷ نسخهٔ افشار و ایاصوفیه این بیت را ندارد.
۸ افشار: بدو؛ فرهاد: حافظ ارخصم خطاکرد نگوییم برو.
۹ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این غزل را ندارد و در نسخهٔ ستایشگر هم فقط سه بیت اول مذکور است.

۸

مرا عهدیست[1] با جانان که تا جان در بدن دارم
هواداران کویش را چو جان خویشتن دارم

صفای خلوت خاطر از آن شمع[2] چگل جویم
فروغ چشم و نور دل از آن ماه ختن دارم

بکام و آرزوی دل چو دارم خلوتی حاصل
چه فکر از خبث بدگویان و قصد[3] انجمن دارم

شراب خوشگوارم هست و یار چون نگارم هست
ندارد هیچکس باری[4] چنین یاری که من دارم[5]

مرا در خانه سروی هست کاندر سایهٔ سروش[6]
فراغ از سرو بستانی و شمشاد چمن دارم

گرم صد لشکر ازخوبان بقصددل کمین سازند[7]
بحمدالله و المنه بتی لشکرشکن دارم

سزد کز[8] خاتم لعلش زنم[9] لاف سیلمانی
چو اسم اعظم باشد چه باك از اهرمن دارم

---

۱ نسخهٔ اصل: «مرا باعهدیست» که چون «با» لفظاً ومعناً زاید ومخل وزن شعر است حذف گردید؛ فرود: مرا شرطیست.

۲ اصل: «سرو» که مطابق ضبط نسخهٔ ایاصوفیه، قزوینی و اغلب نسخ تصحیح گردیده است. ستایشگر و فرود: شمع چگل بینم؛ ایاصوفیه: شمع چگل دارم.

۳ ستایشگر و قزوینی: بدگویان میان انجمن.

۴ اصل: «کاری»، تصحیح متن با توجه به‌جامع نسخ، نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر بعمل آمده است.

۵ این بیت در چاپ قزوینی و نسخهٔ ایاصوفیه نیست.

۶ قزوینی، افشار، ستایشگر وادیب‌برومند: «قدش»، وظاهرآمناسبتراست. ایاصوفیه: سرورش

۷ ادیب برومند: بقصد جان کمین سازد.

۸ حرف دوم این‌کلمه در اصل نقطه ندارد و بنابراین «گر» نیز می‌توان خواند، اما با توجه به‌ضبط نسخ: قزوینی، افشار و انجوی و معنای بیت، در متن بشکل «کز» نوشته شد. ولی در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی «گر» نوشته شده است.

۹ اصل و ایاصوفیه: «زند» و با توجه به‌معنی و ضبط سایر نسخ اصلاح گردیده است.

برندی شهره[۱۰] شد حافظ پس از صد رنج و غم لیکن[۱۱]
چه غم دارم چو در عالم امین‌الدین[۱۲] حسن دارم[۱۳]

---

۱۰ حروف «ی شهر» در نسخهٔ اصل محو شده است که با توجه به‌ضبط نسخهٔ قزوینی، ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی و افشار آورده شد.
۱۱ موزهٔ ملی دهلی، افشار، ادیب برومند و جلالی نائینی: پس از چندین ورع لیکن؛ قدسی: پس از چندین ورع اما؛ قزوینی و انجوی: میان همدمان لیکن. اصل: «... بیشش» که مطابق نسخهٔ ایاصوفیه تصحیح گردیده است.
۱۲ فرود، ستایشگر و قزوینی: قوام‌الدین حسن.
۱۳ در چاپ قدسی این غزل مشتمل بر ۱۲ بیت و در چاپ انجوی ۱۱ و در چاپ قزوینی و نسخهٔ ستایشگر ده بیت می‌باشد. سه بیت دیگر که در چاپ قزوینی وجود دارد بدین صورت است: (ضمناً ابیات دوم و سوم با اختلاف کمی در نسخهٔ ایاصوفیه نیز هست).

الا ای پیر فرزانه مکن عیبم زمیخانه — که من در ترک پیمانه دلی پیمان‌شکن دارم
خدا را ای رقیب امشب زمانی دیده برهم‌نه — که من بالعل خاموشش نهانی‌صدسخن‌دارم
چو در گلزار اقبالش خرامانم بحمدالله — نه‌میل لاله ونسرین نه برگ نسترن دارم

ایاصوفیه:
خدا را ای‌رقیب امشب‌خدارا چشم برهم‌نه — که‌من بااهل خاموشی نهانی صدسخن دارم

۸

مرا می[۱] بینی و هردم[۲] زیادت میکنی دردم
ترا می‌بینم و میلم زیادت میشود هردم

بسامانم نمی‌پرسی نمیدانم چه سر داری[۳]
بدرمانم نمی‌کوشی نمیدانی مگر دردم

نه راهست[۴] اینکه بگذاری مرادرخاك و بگریزی[۵]
گذاری آر و بازم پرس تا خاك درت[۶] گردم

ندارم دستت از دامن بجز در خاك و آندم هم[۷]
که برخاکم روان گردی بگیرد دامنت گردم[۸]

فرو رفت از غم[۹] عشقت دمم دم میدهی[۱۰] تاکی
دمار از من برآوردی نمیگویی برآوردم

شبی دلرا بتاریکی ز زلفت باز می‌جستم[۱۱]
رخت می‌دیدم و جامی ز لعلت[۱۲] باز میخوردم

---

۱ کلمهٔ «می» در اصل افتاده است اما بخطی دیگر پس‌از کلمهٔ «مرا» افزوده شده است.
۲ ایاصوفیه و افشار: در دم.
۳ افشار: خبرداری.
۴ قدسی: نه‌رایست؛ افشار: نه راهست اینکه اندازی مرا در خاك و بگذاری. موزهٔ ملی دهلی: نه‌راهست اینکه بنشانی مرا در جان نگهداری؛ ایاصوفیه: بنشانی مرا برخاك و بگذاری.
۵ انجوی: مرا جانا و بگریزی.
۶ ایاصوفیه و قزوینی: رهت.
۷ موزهٔ ملی دهلی: خاك آن دم‌هم.
۸ موزهٔ ملی دهلی: بگرد دامنت گردم.
۹ ایاصوفیه، قزوینی و افشار و قدسی: غم؛ موزهٔ ملی دهلی: غمی؛ اصل: «دم» که باتوجه به‌معنی ونسخهٔ ایاصوفیه، قزوینی، افشار وقدسی تصحیح شده است؛ موزهٔ ملی دهلی: غمی.
۱۰ موزهٔ ملی دهلی: دم میدمی.
۱۱ موزهٔ ملی دهلی: ز زلف یارمیجستم؛ انجوی‌وجلالی‌نائینی: تاریکی زلفت بازمی‌جستم.
۱۲ قزوینی و انجوی: جامی هلالی؛ موزهٔ ملی دهلی: جامی برویت بازمیخورم.

کشیدم در برت ناگاه و شد[۱۳] در تاب گیسویت
نهادم بر لبت لب را و جان و دل[۱۴] فدا کردم
تو خوش می‌باش با حافظ برو گو خصم جان میده
چو گرمی از تو می‌بینم چه باك[۱۵] از خصم دم‌سردم

۱۳ موزهٔ ملی دهلی: ناگاه شد.
۱۴ موزهٔ ملی دهلی: که جان خود.
۱۵ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی: چه غم.

۹

مرحبا طایر فرخ‌پی فرخنده پیام
خیر مقدم ز کجا یار کجا دوست کدام[۱]

یارب این قافله را لطف ازل بدرقه باد
که ازو خصم بدام آمد و معشوقه بکام[۲]

ماجرای من و معشوق مرا پایان نیست
هرچه آغاز ندارد نپذیرد انجام

زلف دلدار چو زنار همی فرماید
برو ای شیخ که شد برتن ما خرقه حرام

مرغ عزمم[۳] که همی زد زسر سدره صفیر
عاقبت دانهٔ خال تو فکندش در دام

چشم بیمار مرا خواب نه درخور باشد
من له یقتل داء دنف[۴] کیف ینام

تو ترحم نکنی بر من بی‌دل[۵] گفتم
ذاك دعوای[۶] وها انت و تلك الایام

گل ز حد برد تنعم بکرم[۷] رخ بنمای
سرو می‌نازد[۸] وخوش نیست خدا را بخرام

---

۱ قزوینی: چه‌خبر دوست کجا راه کدام؛ افشار و موزهٔ ملی دهلی: چه‌خبر یار کجا راه کدام؛ قدسی: چه خبر راه کجا یار کدام؛ انجوی: خیرمقدم چه خبر دوست کجا یار کجا؛ ایاصوفیه: راه کدام.
۲ موزهٔ ملی دهلی: یارب آن... و معشوق بکام.
۳ قزوینی و قدسی و جلالی نائینی: روحم؛ موزهٔ ملی دهلی و پرتو: عرشم.
۴ قدسی: داء وله؛ پرتو: داء عجب؛ ایاصوفیه: یقتل داء دنفاً.
۵ قزوینی: مخلص.
۶ ایاصوفیه: دعواك.
۷ قزوینی: نفسی.
۸ افشار: می‌رقصد.

حافظ ار میل بابروی تو[۹] دارد شاید
جای در گوشهٔ محراب کنند اهل کلام

۹ کلمهٔ «تو» در اصل از قلم کاتب افتاده است و باتوجه به‌سایر نسخ مصراع تکمیل‌شد.

۱۰

مزن بر دل ز نوك غمزه تیرم
که پیش چشم بیمارت[۱] بمیرم
نصاب حسن در حد کمالست
زکاتم ده که مسکین و فقیرم
قراری کرده‌ام[۲] با می‌فروشان
که روز غم بجز ساغر نگیرم
مبادا جز حساب مطرب و می
اگر حرفی[۳] کشد کلك دبیرم
درآن[۴] غوغا که‌کس کس‌را نپرسد
من از پیر مغان منت پذیرم
خوشا آندم که[۵] استغنای مستی
فراغت بخشد[۶] از شاه و وزیرم
چو طفلان تاکی‌این[۷] زاهد فریبی
بسیب بوستان و شهد و شیرم
چنان پرشد فضای سینه از دوست
که‌فکر خویش[۸] گم‌شد در[۹] ضمیرم

---

۱ افشار: پیش قدو بالایت.
۲ ستایشگر و قزوینی: بسته‌ام.
۳ قزوینی و انجوی: نقشی؛ افشار: خطی؛ ایاصوفیه: شیئی.
۴ ایاصوفیه، فرهاد، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: درین.
۵ قزوینی: کز.
۶ فرهاد و قزوینی: باشد.
۷ ایاصوفیه، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: ای زاهد.
۸ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی: که فکر عشق؛ قزوینی و جلالی نائینی، ستایشگر و پرتو: مطابق متن.
۹ فرهاد، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و انجوی و قدسی: از ضمیرم؛ فرود: که یاد خویش گم شد در ضمیرم.

قدح پر کن[۱۰] که من در دولت عشق
جوانبخت[۱۱] جهانم گرچه پیرم
چو حافظ گنج او[۱۲] در سینه دارم
اگرچه مدعی بیند حقیرم[۱۳]

۱۰ افشار: قدح در کش.
۱۱ ایاصوفیه: جوانمرد.
۱۲ موزهٔ ملی دهلی: فراوان گنج او در سینه دارم؛ قدسی: فراوان گنج غم در سینه دارم.
۱۳ این بیت هم علاوه بر ابیات مذکور، در نسخهٔ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی هست:
من آن مرغم که هر شام و سحرگاه ز بام عرش می‌آید صفیرم
اما مقطع غزل در چاپ قدسی و افشار و نسخهٔ جلالی نائینی، ستایشگر، پرتو، موزهٔ ملی دهلی و فرهاد بدین صورت است:
من آنکه* برگرفتم دل ز حافظ که ساقی گشت یار ناگزیرم
فرود:
من آن دم برگرفتم دل ز حافظ که ساقی گشت یار ناگزیرم.
* ستایشگر و قدسی: من آندم.

۶

مژدهٔ وصل توکو کز[۱] سر جان برخیزم
طایر قدسم و از دام جهان برخیزم
بولای تو[۲] که گر بندهٔ خویشم خوانی
از سر خواجگی[۳] وکون ومکان برخیزم
یارب از ابر هدایت برسان بارانی
پیشترزانکه‌چوگردی زجهان[۴] برخیزم
برسر تربت ما[۵] بامی و مطرب بنشین[۶]
تا ببویت زلحد رقص کنان برخیزم
خیز و بالا بنما ای بت شیرین حرکات
کزسرجان‌وجهان دست‌فشان برخیزم[۷]
گر چه پیرم تو شبی دست در آغوشم‌کن[۸]
تا[۹] سحرگه ز کنار تو جوان برخیزم[۱۰]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: از؛ ستایشگر: وصل بگو کز؛ فرود... طایر گلشن قدسم ز جهان برخیزم؛ ایاصوفیه: مژدهٔ وصل تو ده کز؛ فرهاد:
مژدهٔ وصل توکو از سر جان برخیزم طایر قدسم و از گلشن جان برخیزم
۲ افشار: بوفای تو؛ موزهٔ ملی دهلی: بتولای توکر.
۳ ایاصوفیه، قزوینی، ستایشگر، موزهٔ ملی‌دهلی، فرهاد و افشار: «خواجگی کون و مکان»، و این عبارت اصح می‌نماید اما نسخهٔ بدل جامع نسخ حافظ هم بسان متن است.
۴ فرهاد، ستایشگر و قزوینی: زمیان؛ و مناسب همین است؛ فرود: پیش از آن دم که چو گردی زمیان برخیزم.
۵ ستایشگر، قزوینی و افشار: تربت من.
۶ ایاصوفیه: بی می و مطرب منشین.
۷ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی مصراع اول بیت با اختلاف یك کلمه در دو بیت باین صورت آمده است:
خیز و بالا بنما ای بت شیرین سخنم رخ تو بینم و من از سر جان برخیزم
خیز و بالا بنما ای بت شیرین حرکات که چوحافظ زسر جان وجهان برخیزم
ولی مصراع دوم بیت متن در نسخهٔ ستایشگر و فرهاد بدین‌گونه است: تا چو حافظ زسر جان و جهان برخیزم.
۸ قزوینی: تنگ درآغوشم کش؛ قدسی: تنگ در آغوشم گیر؛ فرهاد و ستایشگر: مست در آغوشم گیر؛ ایاصوفیه: نیك در آغوشم کش.
←

۷

من ترک عشق و[1] شاهد و ساغر نمیکنم
صد بار توبه کردم و دیگر نمیکنم
باغ بهشت و سایهٔ طوبی و قصر حور[2]
با خاك کوی دوست برابر نمیکنم[3]
هرگز نمی‌شود ز سر خود خبر مرا
تا در میان میکده سر بر نمیکنم
شیخم بطیره[4] گفت برو ترک عشق کن
محتاج جنگ نیست برادر نمیکنم
ناصح بطنز[5] گفت حرامست می مخور
گفتم بچشم و گوش بهر خر نمیکنم[6]

---

۹ ایاصوفیه: که چو حافظ زسرجان و جهان برخیزم.
۱۰ در چاپ قزوینی این غزل دارای بیتی دیگر هم هست:
روز مرگم نفسی مهلت دیدار بده — تا چو حافظ زسر جان و جهان برخیزم
بیت اضافی در نسخهٔ ستایشگر بدین شرحست:
گرنهان خاك شوم برسر خاکم بگذر — تا بپابوس تو از شوق عیان برخیزم

---

۱ ایاصوفیه، قزوینی و انجوی: عشق شاهد؛ فرود: من ترك عشق بازی و ساغر نمیکنم.
۲ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: قصر و حور؛ فرهاد: روضهٔ طوبی و قصر حور.
۳ در نسخهٔ خطی ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی و خانلری پس از بیت بالا این بیت آمده است:
تلقین و درس اهل نظر یك اشارتست — گفتم کنایتی و مکرر نمیکنم
احسانی و انجوی: تلقین درس؛ فرود: تلقین درس عشق همین یك اشارتست؛ فرهاد: تلقین پیش اهل نظر یك اشارتست.
۴ اصل: «بطنز» که موافق ضبط نسخهٔ افشار و ایاصوفیه و با توجه به مصراع بعد که صحبت از «جنگ» در میانست اصلاح شده است. قزوینی و انجوی: ناصح بطعن گفت که رو ترك عشق کن.
۵ اصل: «بطیره» که با توجه بمعنی و ضبط نسخهٔ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی اصلاح شده است. فرهاد: شیخم بطعنه گفت.... ؛ ایاصوفیه: شیخم بطیره گفت که رو.
۶ این بیت در نسخهٔ قزوینی و خانلری نیست ولی در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی با اندکی اختلاف باین صورت آمده است:
ناصح بطنز گفت حرامست می مخور — گفتم بچشم گوش بهر خر نمیکنم

این تقـویم تمام[۷] کـه با شاهدان شهر
نـاز و کـرشمه در[۸] سر منبـر نمیکنم
حـافظ جناب پیر مغان جـای دولتست[۹]
مـن تـرك خـاکبوسی ایـن در نمیکنم

۷ انجوی: این تقویم بس است؛ فرود: این تقویم تمام که با زاهدان شهر.
۸ ایاصوفیه، فرود، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و خانلری: برسر منبر.
۹ فرود: مأمن رجاست.

۸

من دوستدار روی خوش و موی دلکشم
مدهوش چشم مست[1] و می صاف بی‌غشم
شیراز معدن لب لعلست و کان حسن
من مشتری مفلسم ایرا مشوشم[2]
در عاشقی گزیر نباشد ز ساز و سوز[3]
استاده‌ام چو شمع مترسان[4] بآتشم[5]
من آدم بهشتیم[6] اما درین سفر
حالی اسیر عشق جوانان مهوشم[7]
بخت ار مدد دهد که کشم رخت ازین دیار[8]
گیسوی حور گرد فشاند ز مفرشم
از بس که چشم مست درین شهر دیده‌ام[9]
حقا که می نمی‌خورم اکنون و سرخوشم
گفتی[10] ز سر عهد ازل نکتهٔ بگو[11]
آنگه بگویمت[12] که دو پیمانه درکشم

۱ افشار: چشم یار.
۲ قزوینی: من جوهری مفلسم؛ موزهٔ ملی دهلی: ... کان قند من جوهری مفلس ازیرا مشوشم؛ فرهاد: من جوهری مفلس از آنرو مشوشم؛ ایاصوفیه: من جوهری مفلسم ایزا.
۳ موزهٔ ملی دهلی، انجوی، قدسی و جلالی نائینی: سوز و ساز.
۴ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، قدسی و پژمان: استاده‌ام چو شمع مترسان زآتشم؛ جلالی نائینی: ایستاده‌ام... اصل: «پروانه‌ام چو شمع مسوزان بآتشم» که مطابق نسخهٔ ایاصوفیه اصلاح گردیده است.
۵ و ۷ این دو بیت در چاپ افشار ساقط است.
۶ ایاصوفیه: بهشتم.
۸ قزوینی، افشار و قدسی: دهد که کشم رخت سوی دوست.
۹ اصل: «درین راه دیده‌ام» که مطابق نسخهٔ ایاصوفیه، قزوینی، قدسی و موزهٔ ملی دهلی اصلاح شده است. افشار: مست تو در شهر شد پدید.
۱۰ اصل: «گفتم» و با توجه به معنی و ضبط سایر نسخ تصحیح شده است.
۱۱ قزوینی: گفتی زسرّ عهد ازل یك سخن بگو؛ افشار: گفتی زسر عهد ازل یك سخن←

حافظ عروس طبع مرا[۱۳] جلوه آرزوست
آیینهٔ ندارم از آن آه میکشم[۱۴-۱۵]

→ بگوی.
۱۲ ایاصوفیه: بگویمش.
۱۳ موزهٔ ملی دهلی: طبع ترا.
۱۴ بجای این بیت، مقطع غزل در چاپ افشار چنین است:
حافظ زتاب فکرت بی‌حاصلم بسوخت ساقی کجاست تا زند آبی بـآتشم
این بیت نیز در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی موجود است:
شهریست پر کرشمهٔ حوران زشش‌جهت چیزیم نیست ورنه خـریدار هرششم

۷

من که باشم که بر[۱] آن خاطر عاطر گذرم
لطفها میکنی ای خاک رهت[۲] تاج سرم
دلبرا بنده‌نوازیت که آموخت بگو[۳]
که من این ظن برقیبان[۴] تو هرگز نبرم
همتم بدرقهٔ راه کن ای طایر قدس[۵]
که درازست ره مقصد و من بر سفرم[۶]
ای نسیم سحری بندگی من برسان
که فراموش مکن وقت دعای سحرم[۷]
خرم[۸] آن روز کزین مرحله بربندم رخت[۹]
وز سر کوی تو پرسند رفیقان خبرم
حافظا شاید اگر در طلب دولت وصل[۱۰]
دیده دریاکنم از اشك و درو غوطه‌خورم[۱۱]
پایهٔ نظم بلندست و جهانگیر بگو[۱۲]
تا کند پادشه بحر دهان پر گهرم[۱۳]

---

۱ ایاصوفیه: در.
۲ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: درت.
۳ موزهٔ ملی دهلی: که آموخته بود؛ فرود و ستایشگر و ایاصوفیه: که آموخت بگوی.
۴ ایاصوفیه: برفیقان.
۵ افشار: ای پیك صفا.
۶ فرود، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی، ادیب برومند و ستایشگر: نو سفرم؛ افشار: بی‌خبرم.
۷ فرود و ادیب برومند:
ای نسیم سحری بندگی ما برسان گو فراموش مکن وقت دعای سحرم
۸ ایاصوفیه: خواهم.
۹ قزوینی و پژمان: بار.
۱۰ فرود، قزوینی و افشار: و موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: گوهر وصل.
۱۱ افشار: کنم و غوطهٔ چندی بخورم؛ فرود: در آن غوطه خورم.
۱۲ افشار: بگوی.
۱۳ این بیت در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیست؛ ایاصوفیه: دها پر گهرم.

←

۷*

من نه آن رندم که ترک شاهد و ساغر کنم
محتسب داند که من این کارها[1] کمتر کنم
من که عیب توبه‌کاران کرده باشم بارها
توبه از می وقت گل دیوانه باشم گر کنم
عشق دردانه است و من غواص و دریا میکده
سر فرو بردم در اینجا[2] تا کجا سر برکنم
گرچه گردآلود فقرم شرم باد از[3] همتم
گر بآب چشمهٔ خورشید دامن تر کنم
من که دارم در گدایی گنج سلطانی بدست
کی طمع در گردش گردون دون‌پرور کنم
گر تو میگویی که زاهد شو بچشم و سر ولی
میروم کین مشورت با شاهد و ساغر کنم[3]
دوش لعلت عشوهٔ میداد حافظ را ولی
من نه آنم کز وی این افسانها باور کنم[4-5]

در نسخهٔ خطی ستایشگر بیت دیگری هم وجود دارد:
راه خلوتگه خاصم بنما تا پس ازین   می خورم با تو و دیگر غم دنیا نخورم

---

* این غزل در چاپ قدسی ۱۶ و در چاپ انجوی ۱۳ و در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و طبع قزوینی ۱۲ و در چاپ افشار ۹ بیت دارد.
۱ افشار: من کار چنین؛ ایاصوفیه: کاری چنین.
۲ قزوینی: آنجا.
۳ نسخهٔ ایاصوفیه و چاپ قزوینی این بیت را ندارد، ولی در جامع نسخ حافظ هست.
۴ مقطع غزل در چاپ افشار چنین است:
در ره من آب چشم و روی سرخ و زرد دار   تا چو حافظ دامنت را پر زسیم و زر کنم
۵ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی فاقد بیت سوم و ششم می‌باشد؛ در چاپ قزوینی ابیات زیر نیز درین غزل وجود دارد که ابیات اول، دوم و چهارم آن در نسخهٔ ایاصوفیه نیز هست:
لاله ساغرگیر و نرگس‌مست وبرما نام‌فسق   داوری دارم بسی یارب کرا داور کنم
بازکش یکدم عنان ای‌ترك شهرآشوب من   تا زاشك وچهره راهت پر زروگوهر کنم*←

۹

نماز شام غریبان چو گریه آغازم
بمویهای غریبانه قصه[1] پردازم

بیاد[2] یار و دیار آنچنان[3] بگریم زار
که از جهان ره و رسم سفر براندازم

من از دیار حبیبم نه از بلاد غریب[4]
مهیمنا برفیقان خود رسان بازم

خدای را مددی ای رفیق ره تا من[5]
بکوی میکده دیگر[6] علم برافرازم

خرد ز پیری من کی حساب برگیرد[7]
که باز با صنمی طفل عشق میبازم

بجز صبا و شمالم نمیشناسد کس
عزیز[8] من که بجز باد نیست همرازم[9]

←من که از یاقوت و لعل اشك دارم گنجها — کی نظر در فیض خورشید بلند اختر کنم
چون صبا مجموعهٔ گل را بآب لطف شست — کج‌دلم خوان گر نظر برصفحهٔ دفتر کنم
عهد وپیمان فلك را نیست چندان اعتبار — عهد با پیمانه بندم شرط با ساغر کنم
عاشقانرا اگر درآتش می‌پسندد لطف دوست — تنگ چشمم گر نظر در چشمهٔ کوثر کنم

* ایاصوفیه: تا زاشك چهره راهت پر در وگوهر کنم.

---

۱ ستایشگر: غصه؛ ایاصوفیه: بمویها غریبانه قصه.
۲ ستایشگر: برای.
۳ ایاصوفیه: «لم‌نخبان».
۴ قدسی: رقیب؛ ستایشگر: من از بلاد حبیبم نه از دیار غریب.
۵ افشار: مددی رهروان که من دیگر؛ ستایشگر: خدایرا مددی ای رفیق ره با من. ادیب برومند: خدایرا مددی ای دلیل راه که من؛ فرهاد: خدایرا مددی رهروان ره تا من.
۶ افشار: بکوی باده‌فروشان.
۷ ستایشگر: بردارد؛ ادیب برومند: فلك زپیری من...
۸ افشار: غریب.
۹ قزوینی، انجوی، جلالی نائینی و پرتو: دمسازم؛ افشار: مطابق متن.

هوای منزل یار آب زندگانی ماست
صبا بیار نسیمی ز خاك شیرازم

سرشکم آمد و عیبم بگفت روی بروی[۱۰]
شکایت از که کنم خانگیست غمازم

ز چنگ زهره شنیدم که صبحدم میگفت
مرید[۱۱] حافظ خوش لجهٔ خوش آوازم

۱۰ افشار و ستایشگر: رویاروی؛ ایاصوفیه: سرشك آمد و عیبم بگفت رویاروی.
۱۱ قزوینی، ستایشگر و انجوی: غلام؛ اما در نسخ: افشار، قدسی، جلالی نائینی و پرتو این کلمه مطابق متن است؛ ایاصوفیه و فرهاد: نوید.

۹

هرچند پیر و خسته دل و ناتوان شدم
هرگه که یاد روی تو کردم جوان شدم
شکر خدا که هرچه طلب کردم از خدا
بر منتهای همت خود کامران شدم
ای گلبن جوان بر دولت بخور که من
در سایهٔ تو بلبل باغ جنان[۱] شدم
اول ز فوق و تحت[۲] وجودم خبر نبود
در مکتب غم تو چنین نکته‌دان شدم
قسمت حوالتم بخرابات میکند
هرچند این چنین شدم[۳] و آنچنان شدم
من پیر سالخورده نیم[۴] یار بی‌وفاست
وز من چو عمر[۵] میگذرد پیر از آن شدم
زآن روز[۶] بر دلم در معنی گشوده شد[۷]
کز ساکنان[۸] درگه پیر مغان شدم

---

۱ فرهاد، ستایشگر، قزوینی و افشار: جهان؛ موزهٔ ملی دهلی: مطابق متن. ایاصوفیه: گلبن باغ جهان.
۲ فرود، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: تحت و فوق؛ افشار و ستایشگر: زصوت و حرف؛ فرهاد: اول زصوت وحرف وجودم خبر نداشت؛ ایاصوفیه: تحت و فوق جهانم.
۳ قزوینی: هرچند کاینچنین؛ افشار: چندانك این چنین زدم وآنچنان شدم؛ ستایشگر و ایاصوفیه: چندانکه اینچنین شدم و...؛ فرود: چندانکه اینچنین زدم و آنچنان؛ نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد.
۴ ایاصوفیه، فرود، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: من پیر سال و ماه نیم.
۵ اصل: «وز عمر من چو» که برابر نسخ ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و ایاصوفیه تصحیح گردیده است. ایاصوفیه: از...
۶ فرهاد، فرود، ستایشگر و قزوینی: آن روز.
۷ ایاصوفیه: معنی گشوده‌اند.
۸ فرهاد، موزهٔ ملی دهلی و ایاصوفیه: سالکان.

از آن زمان که فتنهٔ حسنت[۹] بمن رسید
ایمن ز شر فتنهٔ آخر زمان شدم[۱۰]

دوشم نوید داد عنایت[۱۱] که حافظا
بازآکه من بعفوگناهت ضمان شدم[۱۲]

۹ ستایشگر و قزوینی: چشمت؛ فرود: در آن زمان؛ موزهٔ ملی دهلی: برابر متن. فرهاد: فتنه چشمت بما.
۱۰ این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه نیست.
۱۱ فرهاد: نوید داد و عنایت.
۱۲ در چاپ قزوینی و نسخهٔ ستایشگر و فرهاد این غزل دارای یك بیت دیگر هم هست:
در شاهراه دولت سرمد بتخت بخت
با جام می بکام دل دوستان شدم

۸*

ای شام ز کوی ما گذر کن
وی صبح بحال ما نظر کن
از ظلمت شب تنم بفرسود
یارب شب ظلمتم سحر کن
ای باد سحر بگوی با یار
خود را بر تیغ او سپر کن
گر کشته شوم بداغ هجرت
بر کشتهٔ خویشتن نظر کن
از زلف کمانکشش بپرهیز
وز ناوك غمزه‌اش حذر کن
حافظ اگرت هوای وصلست
برخیز هلا و ترك سر کن
چون یار سر[1] وفا ندارد
از دست جفای او سفر کن
ای دل چو نمی‌رسی بمقصد[2]
دم درکش و قصه مختصر کن

---

* این غزل در نسخهٔ قزوینی و نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و اغلب نسخ چاپی و خطی نیست ولی در جامع نسخ حافظ موجود است.
۱ نسخهٔ اصل: «سفر» که با توجه به ضبط جامع نسخ حافظ و معنای بیت اصلاح گردید.
۲ جامع نسخ حافظ: مقصود.

۸

ای نور چشم من سخنی هست و گوش[۱] کن
چون ساغرت پرست[۲] بنوشان و نوش کن
پیران سخن ز تجربه گویند و گفتمت[۳]
هان ای پسر که پیر شوی پند گوش کن
در راه عشق وسوسهٔ اهرمن بسیست
پیش آی و[۴] گوش دل به پیام سروش کن
تسبیح و خرقه لذت مستی نبخشدت
همت درین عمل[۵] طلب[۶] از میفروش کن
ساقی که جامت از می صافی[۷] تهی مباد
چشم عنایتی بمن درد نوش کن
بر هوشمند سلسله ننهاد دست عشق[۸]
خواهی که زلف یار کشی ترک هوش کن
با دوستان مضایقه در عمر و مال نیست
صد جان فدای یار نصیحت‌نیوش کن[۹]
سرمست در قبای زرافشان چو بگذری
یک بوسه نذر حافظ پشمینه‌پوش کن[۱۰]

---

۱ فرهاد، خانلری، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، ادیب برومند و افشار: هست گوش.
۲ اصل: «بدست» که براساس نسخهٔ ایاصوفیه، ادیب برومند، فرود، قزوینی، ستایشگر، خانلری، نسخهٔ تاجیکستان و موزهٔ ملی دهلی اصلاح شده است.
۳ قزوینی، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و افشار: گویند گفتمت؛ فرهاد: گفته‌اند.
۴ ستایشگر و انجوی: هشدار و.
۵ موزهٔ ملی دهلی: همت درین جهان؛ افشار: همت درین محل.
۶ کلمهٔ «طلب» در اصل با قلمی دیگر نوشته شده است.
۷ فرود: می گلگون.
۸ فرهاد: برهوشمند سلسله ننهاده است عشق؛ ایاصوفیه: سلسله بنهاد...
۹ این بیت در چاپ خانلری و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیست.
۱۰ این بیت هم در چاپ قزوینی و خانلری و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ایاصوفیه موجود←

۹

بالا بلند عشوه‌گر نقش‌باز[1] من
کوتاه کرد قصهٔ زهد دراز[2] من
دیدی دلا که آخر پیری و زهد و علم[3]
با من چه کرد دیدهٔ[4] معشوقه‌باز من
مستست یار و یاد حریفان نمی‌کند
ذکرش[5] بخیر ساقی مسکین‌نواز من
یارب کی[6] آن صبا بوزد کز نسیم او[7]
گردد شمامهٔ کرمش کارساز من
نقشی برآب میزنم از گریه حالیا
تا کی شود قرین حقیقت مجاز من
می‌ترسم از خرابی ایمان که می‌برد
محراب ابروی تو حضور نماز من
گفتم بدلق زرق بپوشم نشان عشق
غماز بود اشك و عیان کرد راز من
برخود چو شمع خنده‌زنان گریه میکنم[8]
تا با تو سنگ‌دل چه‌کند سوز و ساز من

→است:
برگ نوا تبه شد و ساز طرب نماند ای‌چنگ ناله‌برکش و ای‌دف خروش کن

---

۱ فرهاد، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، پژمان، جلالی نائینی و پرتو: سرو ناز.
۲ جلالی نائینی: درد دراز؛ پرتو: عمر دراز.
۳ افشار: درس علم.
۴ افشار: دلبر.
۵ قدسی و انجوی: یادش.
۶ فرود، ستایشگر و خانلری: یارب که آن؛ فرهاد: یارب که این صبا.
۷ قزوینی: نسیم آن. نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت را ندارد.
۸ فرود وستایشگر: گریه‌کنان خنده‌میزنم؛ فرهاد: برخود چوشمع گریه‌کنان‌خنده‌می‌کنم.

حافظ زغصه[۹] سوخت بگو حالش ای صبا
با شاه دوست پرور دشمن گداز من[۱۰-۱۱]

---

۹ قزوینی و افشار: ز گریه.
۱۰ ستایشگر: دوست‌پرور مسکین‌نواز من.
۱۱ ابیات این غزل در چاپ قزوینی، خانلری، انجوی و پژمان ۱۰ و در طبع قدسی ۱۳ و در چاپ افشار ۸ و در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی ۹ و در نسخهٔ جلالی نائینی ۱۲ و در نسخهٔ پرتو و ستایشگر ۱۱ بیت می‌باشد. یك بیت مرقوم در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و نسخهٔ فرهاد و چاپ قزوینی و خانلری اینست:

زاهد چو از نماز تو کاری نمیرود — هم مستی شبانه و راز و نیاز من

و سه بیت دیگر مکتوب در چاپ قدسی باین صورت است:

از آب دیده بر سر آتش نشسته‌ام — کو فاش کرد در همه آفاق راز من
محمود را دمی که بآخر رسید عمر — میداد جان بزاری و میگفت ایاز من
یاران بناز و نعمت و ما غرق محنتیم — یارب بساز کار من ای کارساز من

۷

چندانك گفتم[۱] غم با طبیبان
درمان[۲] نکردند مسکین غریبان
یارب امان ده تا باز بیند[۳]
چشم محبان روی حبیبان[٤]
آن گل که هردم در دست بادیست[٥]
گو شرم بادت[٦] از عندلیبان
ما درد پنهان با یار گفتیم
نتوان نهفتن درد از طبیبان[۷]
ای منعم آخر برخوان جودت[۸]
تا چند باشیم[۹] از بی‌نصیبان
درج محبت بر مهر خود نیست
یارب مبادا[۱۰] کام رقیبان
حافظ نگشتی شیدای گیتی[۱۱]
گر می‌شنیدی پند از ادیبان[۱۲]

---

۱ ستایشگر و انجوی: گفتیم. ۲ ستایشگر: چاره.
۳ افشار: بینند؛ ایاصوفیه: بینم.
۴ ستایشگر: چشم حبیبان روی محبان.
۵ فرهاد، فرود، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قدسی، افشار و پژمان: «خاریست» ومناسب همین است.
۶ قزوینی: بادش.
۷ موزهٔ ملی دهلی: رنج از طبیبان؛ فرود: نتوان نهان کرد درد از طبیبان.
این بیت در متن‌نسخهٔ قزوینی نیست.
۸ ستایشگر، افشار و قدسی: وصلت.
۹ فرود و موزهٔ ملی دهلی: باشم.
۱۰ ایاصوفیه: مباد.
۱۱ ستایشگر، افشار و قدسی: رسوای گیتی؛ فرود: رسوای عالم.
۱۲ ایاصوفیه، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، پژمان، انجوی، قدسی و افشار: پند ادیبان؛ فرهاد: پند رفیقان.

۸

چو گل هردم ببویت جامه بر[۱] تن
کنم[۲] چاك از گریبان تا بدامن
تنت را دید گویی گل که در باغ[۳]
چو مستان جامه را بدرید در[۴] تن
من از دست غمت مشکل برم جان
ولی دلرا تو آسان بردی از من
بقول دشمنان برگشتی از دوست
نگردد هیچکس با دوست دشمن
تنت در جامه چون در جام باده
دلت در سینه چون درسنگ[۵] آهن
مکن کز سینه‌ام آه جگرسوز
برآید همچو دود از راه روزن
دلم را مشکن و در پا مینداز
که دارد با سر زلف تو مسکن[۶]
چو دل در زلف تو بستست حافظ[۷]
بدینسان کار او در پا میفکن[۸]

---

۱ ایاصوفیه، ادیب برومند، قزوینی و افشار: در.
۲ ایاصوفیه: زنم.
۳ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، افشار، پژمان و قدسی: تنت را دید گل گویی که در باغ؛ جلالی نائینی: تنت را دیده گل...؛ پرتو: رخت را دید گل...
۴ قزوینی، ادیب برومند، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: بر.
۵ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، افشار، قدسی، انجوی، پژمان، ستایشگر و جلالی نائینی: سیم؛ ادیب برومند: در شیشه؛ ضبط نسخهٔ پرتو با متن یکسانست. ایاصوفیه: در سینه.
۶ اصل: مشکن؛ قزوینی، قدسی، انجوی و جلالی نائینی و موزهٔ ملی دهلی: که دارد در سر زلف تو مسکن، در لسان امروز صورت اخیر اصح است. این بیت در نسخهٔ ستایشگر نیست.
۷ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: چو دل را بست در زلف تو حافظ؛ ایاصوفیه: اگر دل←

۸

چون شوم خاك رهش[1] دامن بیفشاند زمن
ور بگویم دل بگردان[2] رو بگرداند زمن
روی رنگین را[3] بهرکس می‌نماید همچو گل
ور بگویم باز پوشان باز پوشاند زمن[4]
چشم خود راگفتم آخر[5] یك نظر سیرش ببین
گفت میخواهی مگر تا جوی خون راند زمن
او بخونم تشنه و من بر لبش تا چون شود[6]
کام بستانم ازو یا داد بستاند زمن
گرچوشمعش پیش‌میرم برغمم‌خندد‌چوصبح[7]
ور برنجم خاطر نازك برنجاند زمن
دوستان جان دادم از بهر[8] دهانش بنگرید
کو بچیزی مختصر چون باز می‌ماند زمن

→ بست در زلف تو.

۸ این غزل در چاپ قزوینی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، ایاصوفیه و افشار و برخی دیگر از نسخ مشتمل بر نه بیت می‌باشد و یك بیت دیگر از چاپ قزوینی درین‌جا ثبت می‌گردد:

بیار ای شمع اشك از چشم خونین که شد سوز دلت برخلق روشن

افشار: بیار ای شمع جمع از دیده خونی...؛ ادیب برومند: از چشم خونبار؛ ایاصوفیه:

برانی سرخ اشك از دیده چون خون که سوز دل شود برخلق روشن.

موزهٔ ملی دهلی:

بیار ای شمع اشك از دیدهٔ ما که سوز دل شود بر خلق روشن

۱ ستایشگر: شوم گرد رهش؛ فرهاد: چون شوم خاك رهش دامن برافشاند زمن.

۲ قدسی: مگردان.

۳ فرهاد، ادیب برومند و ستایشگر: عارض رنگین.

۴ فرهاد: ور بگویم بازپوشان روی پوشاند زمن.

۵ ستایشگر: دیده را گفتم که آخر؛ ادیب برومند: گفتم آخر یك نظر رویش ببین.

۶ خانلری: شوم؛ ایاصوفیه: جان فدایی‌وار خواهم برسر زلفش فشاند.

۷ قزوینی: برغمم خندان شود؛ قدسی و انجوی: در غمم خندد چو صبح.

۸ ادیب برومند، قزوینی و پژمان: جان داده‌ام بهر؛ فرهاد: جان دادمش بهر.

گرچو فرهادم بتلخی‌جان برآید باك نیست[۹]
بس حکایتهای شیرین باز می‌ماند زمن[۱۰]
ختم کن حافظ که گر زین دست باشد درس غم[۱۱]
عشق[۱۲] در هرگوشهٔ افسانهٔ خواند زمن

۹ ایاصوفیه: حیف نیست.
۱۰ این بیت در چاپ خانلری نیست.
۱۱ فرهاد و خانلری: درد عشق؛ موزهٔ ملی دهلی و انجوی: باشد درس عشق؛ ادیب برومند و قدسی: زین‌گونه خوانی درس عشق؛ جلالی نائینی: زین درس خواند درس عشق؛ قزوینی: صبر کن حافظ که گر زین دست باشد درس غم؛ ستایشگر: زینسان بود درس غمش؛ ایاصوفیه: درس شوق.
۱۲ انجوی، قدسی و پژمان: خلق.

۷

خدا را کم نشین با خرقه‌پوشان
رخ از رندان بی‌سامان مپوشان
درین خرقه بسی[۱] آلودگی هست
خوشا وقت[۲] قبای باده‌نوشان[۳]
بیا وز غبن[۴] این سالوسیان بین
صراحی خون‌دل و بربط خروشان
چو مستم کردهٔ مستور منشین
چو نوشم دادهٔ زهرم[۵] منوشان
تو نازک‌طبعی و طاقت نیاری
گرانیهای مشتی دلق‌پوشان
درین صوفی‌وشان دردی ندیدم
که صافی باد عیش دردنوشان
زدل‌گرمی حافظ برحذر باش[۶]
که دارد سینهٔ چون دیگ جوشان[۷]

---

۱ افشار: هزار؛ فرهاد: چو صوفی خرقهٔ آلوده دارد.
۲ افشار: که خوش وقت؛ ایاصوفیه: که خوش وقت قبای می فروشان.
۳ فرود، ستایشگر، قزوینی و انجوی: می‌فروشان، و با توجه به تکرار قافیه مناسبتر همین است.
۴ قدسی: بیا در زرق؛ فرود و انجوی: بیا و زرق؛ ولی نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی، نسخهٔ ستایشگر و پژمان همانند متن است؛ ایاصوفیه: بیا وز عین.
۵ ستایشگر: نیشم.
۶ موزهٔ ملی دهلی: زحافظ بشنو این و برحذر باش؛ فرهاد: ز دلگرمی حافظ با حذر باش.
۷ در نسخهٔ ستایشگر دو بیت دیگر هم درین غزل دیده می‌شود:

لب میگون و چشم مست بگشای — که از شوقت می خامست جوشان
تو در خوابی کجا دانی که عاشق — بسر در کوی میگردد خروشان

۷*

خوشتر از فکر می و جام چه خواهد بودن
تا به بینم[۱] که سرانجام چه خواهد بودن

مرغ کم حوصله را گو غم خود خور که برو[۲]
رحم آنکس که نهد دام چه خواهد بودن

غم دل چند توان خورد که ایام نماند
گو نه دل باش و نه ایام[۳] چه خواهد بودن

باده خور غم مخور و پند مقلد منیوش[۴]
اعتبار سخن عام چه خواهد بودن

دست رنج تو همان به که شود صرف بکام
دانی آخر که بناکام چه خواهد بودن

پیر میخانه همی خواند معمایی دوش
از خط جام که فرجام چه خواهد بودن

بردم از ره سر حافظ[۵] بدف و چنگ و غزل
تا جزای من بدنام چه خواهد بودن

---

* این غزل از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده است و در برخی از نسخه‌ها نیست.
۱ فرود: تا بگویم؛ قزوینی و انجوی: تا ببینیم.
۲ فرود :برآن.
۳ قزوینی، فرود، جامع نسخ و انجوی: گو نه دل باش و نه ایام؛ ستایشگر: کو دل باش و نه ایام؛ موزهٔ ملی دهلی: گو نه دل‌مان و نه ایام.
۴ فرود، موزهٔ ملی دهلی و جامع نسخ: مشنو.
۵ قزوینی، فرود، ستایشگر و انجوی: دل حافظ.

۶

دانی که چیست دولت دیدار یار دیدن
در کوی او گدایی بر خسروی گزیدن
از جان طمع بریدن آسان بود ولیکن
از دوستان جانی مشکل توان بریدن
خواهم شدن بکویش[1] چون غنچه با دلی تنگ
و آنجا بنیک نامی پیراهنی دریدن
گه چون نسیم با گل راز نهفته گفتن[2]
گه سر عشقبازی از بلبلان شنیدن
بوسیدن لب یار اول ز دست مگذار
کاخر ملول گردی از دست و لب گزیدن
فرصت شمار صحبت کزآن دو راه[3] منزل
چون بگذریم نتوان[4] دیگر بهم رسیدن[5]

---

۱ ایاصوفیه، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، قدسی، انجوی و جلالی نائینی: ببستان چون غنچه با دل تنگ.
۲ ادیب برومند: با گل پیوسته راز گفتن.
۳ ایاصوفیه، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی و انجوی: کز این دوراهه؛ قدسی: کز این دو راه؛ جلالی نائینی: دو روزه.
۴ موزهٔ ملی دهلی: چون بگذریم مشکل؛ ستایشگر و ایاصوفیه: چون بگذریم دیگر نتوان بهم‌رسیدن.
۵ این بیت نیز در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی، انجوی و قدسی و برخی دیگر از نسخ خطی و چاپی با اختلاف موجود است:
گویی برفت حافظ از یاد شاه یحیی   یارب بیادش آور درویش پروریدن
موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر، انجوی، ادیب برومند و قدسی: از یاد شاه منصور.

۱۱*

رایت[۱] سلطان گل پیدا شد از طرف چمن
مقدمش یارب مبارک باد برسرو و سمن[۲]

خوش[۳] بجای خویشتن بود این نشست خسروی
تا نشیند هرکسی اکنون[۴] بجای خویشتن

خاتم جم را بشارت ده بحسن[۵] خاتمت
کاسم اعظم کرد ازو کوتاه دست اهرمن

تا ابد معمور باد این خانه کز خاک درش
هرنفس با بوی رحمت می‌رود[۶] باد یمن

شوکت پور پشنگ و تیغ عالم‌گیر او
در همه شهنامها شد داستان انجمن

خنگ چوگانی چرخت رام شد در زیر زین[۷]
شهسوارا خوش[۸] بمیدان آمدی گویی بزن

جویبار ملک را آب روان[۹] شمشیر تست
تو درخت عدل بنشان بیخ بدخواهان[۱۰] بکن

---

* این غزل از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده است.
۱ ادیب برومند، قزوینی، افشار، ستایشگر و جامع نسخ: افسر؛ ضبط نسخهٔ مسعودی بسان متن است.
۲ اصل: «وسرو چمن» که با توجه به قافیهٔ غزل و ضبط عموم نسخی که بنظر رسید تصحیح گردیده است.
۳ ادیب برومند و جامع نسخ: بس.
۴ ستایشگر: تا نشنید بعدازین هرکس.
۵ افشار: جم را اشارت بحسن.
۶ قزوینی و ستایشگر: با بوی رحمن می‌وزد؛ افشار: با بوی رحمت می‌دهد؛ جامع نسخ: با بوی رحمان میوزد باد از یمن؛ مسعودی: با بوی رحمن می‌رود.
۷ افشار: در زیر ران.
۸ قزوینی، مسعودی، افشار، جامع نسخ، ستایشگر و انجوی: چون.
۹ جامع نسخ: آب از سر.
۱۰ افشار: بدکاران.

بعد ازین نشگفت اگر بانکهت خلق خوشت
خیزد از صحراء ایذج[۱۱] نافهٔ مشك ختن
گوشه‌گیران انتظار جلوهٔ خوش میکنند[۱۲]
برشکن طرف کلاه و برقع از رخ برفکن
مشورت با عقل کردم گفت حافظ باده‌نوش[۱۳]
ساقیا می ده بقول[۱٤] مستشار مؤتمن
ای صبا بر ساقی بزم اتابك عرضه‌دار
تا از آن‌جام زرافشان[۱۵] جرعهٔ بخشد بمن

---

۱۱ ستایشگر: ایرح؛ افشار و جامع نسخ: ایرج؛ مسعودی: ایدج؛ و صحیح همانست که در متن مذکور است. «ایذج» یا «ایذه» حدفاصل بین استان خوزستان و اصفهان ـ واقع در خاك بختیاری ـ که اکنون نیز «ایذه» یا «مال‌میر» (مال امیر) میخوانند و مرکز فرمانروایی اتابك‌پشنگ پسر سلغرشاه بوده است.
۱۲ مسعودی: انتظار روی خوبت میکشند؛ انجوی: جلوهٔ خوش میکشند.
۱۳ قزوینی و جامع نسخ و ادیب برومند: می بنوش.
۱۴ ستایشگر: بحکم.
۱۵ ستایشگر: جام جهان‌بین.

۱۰

ز در درآ و[1] شبستان ما منور کن
دماغ[2] مجلس روحانیان معطر کن
بچشم و ابروی جانان سپرده‌ام دل‌وجان[3]
درآ درآ[4] و تماشای طاق و منظر کن
بگو بخازن جنت که خاك این مجلس[5]
بتحفه بر سوی فردوس و عود مجمر کن
حجاب دیدهٔ ادراك شد شعاع جمال
بیا و خرقهٔ[6] خورشید را منور کن[7]
چو شاهدان چمن زیر دست حسن تواند
کرشمهٔ کن و صد جلوه بر صنوبر کن[8]
ستارهٔ شب هجران نمی‌فشاند نور
ببام قصر برآ[9] و چراغ مه بر کن

۱ ایاصوفیه و خانلری: ز در درآی و.
۲ ایاصوفیه، فرهاد، ستایشگر، قزوینی، انجوی، موزهٔ ملی دهلی و خانلری: هوای.
۳ موزهٔ ملی دهلی: نهاده‌ام دل و دین.
۴ ایاصوفیه، فرهاد، ستایشگر، قزوینی، خانلری، انجوی و جلالی نائینی: بیا بیا و؛ قدسی: زدر درآ و.
فرود: طمع بنقد وصال تو حد ما نبود   بیا بیا و تماشای باغ و منظر کن
۵ فرهاد، ستایشگر و خانلری: منزل.
۶ فرهاد، ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، قدسی، جلالی نائینی و فرود: خرگه، و ظاهراً اصح همین است.
۷ این بیت در چاپ خانلری نیست.
۸ ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی و جلالی نائینی، پژمان، پرتو و فرهاد: کرشمه برسمن و جلوه برصنوبر کن؛ و مناسبتر و موزونتر همین است؛ ایاصوفیه: کرشمه در چمن و جلوه در صنوبر کن؛ قدسی: کرشمه برسمن و ناز برصنوبر کن. این بیت در چاپ خانلری وجود ندارد.
۹ ایاصوفیه، خانلری و موزهٔ ملی دهلی: ببام قصر برآی و؛ فرهاد: شب هجران نمیدهد نوری   ببام وصل برآو چراغ.

فضول نفس حکایت بسی کند ساقی
تو کارخود مده‌ازدست و رو بساغر[۱۰] کن

وگر[۱۱] فقیه نصیحت کندکه عشق مباز[۱۲]
پیالهٔ بدهش گو دماغ را تر کن

ازین مزوجه و خرقه[۱۳] نیك در تنگم
بیك کرشمهٔ صوفی‌کشم[۱۴] قلندر[۱۵] کن

پس‌از ملازمت عیش و عشق مه‌رویان
ز کارها که کنی شعر حافظ از بر کن[۱۶]

---

۱۰ ایاصوفیه، فرهاد، ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، خانلری، پژمان، قدسی، فرود و انجوی: می بساغر، و مناسب همین است.

۱۱ فرود، ستایشگر و قزوینی: اگر.

۱۲ ستایشگر و قدسی: که می مخورید.

۱۳ موزهٔ ملی دهلی: مرقع و سجاده؛ پژمان: مزوجهٔ خرقه؛ قدسی: مرقع پشمینه.

۱۴ ادیب برومند، فرود، قزوینی، قدسی و موزهٔ ملی دهلی: صوفی وشم.

۱۵ ایاصوفیه: مدبر.

۱۶ در چاپ خانلری این غزل ۸ بیت، در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی ۱۰، در چاپ قزوینی، پژمان و نسخهٔ جلالی نائینی ۱۲ و در نسخهٔ پرتو علوی ۱۵ بیت دارد. دو بیت دیگر مضبوط در چاپ قزوینی در اینجا نقل می‌شود:

طمع بقند وصال تو حد ما نبود — حوالتم بلب لعل همچو شکر کن
لب پیاله ببوس آنگهی بمستان‌ده — بدین‌دقیقه دماغ معاشران ترکن*

انجوی: طمع به نقد وصال...

* قدسی: بدین دقیقه دماغ خرد معطر کن؛ جلالی نائینی: بدین دقیقه مشام خرد معطر کن.

بیت مقطع در نسخهٔ خطی فرود باین صورت است:

پس از ملازمت درس عشق مه‌رویان — زکارها که‌کنی شعر حافظ از برکن

۹

شاه شمشاد قدان خسرو شیرین دهنان
که بمژگان شکند قلب همه صف شکنان

مست بگذشت و نظر برمن درویش انداخت
گفت آن[1] چشم و چراغ همه شیرین سخنان[2]

تاکی از سیم و زرت کیسه تهی خواهد بود
بندهٔ من شو و برخور ز همه سیم‌تنان

کمتر از ذره نهٔ پست شو و مهر بورز[3]
تا بخلوتگه خورشید رسی چرخ زنان

بر جهان تکیه مکن در قدح ار می داری[4]
شادی زهره‌جبینان خور و نازك بدنان

پیر پیمانه کش[5] من که روانش خوش باد
گفت پرهیز کن از صحبت پیمان‌شکنان[6]

با صبا در چمن لاله سحر میگفتم[7]
که شهیدان که‌اند این همه خونین کفنان

---

۱ ادیب برومند و قزوینی: ای؛ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و قدسی و ایاصوفیه: کای.

۲ اصل: «شیرین دهنان» که براساس نسخه‌های: ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، قدسی، انجوی، ادیب برومند و ایاصوفیه تصحیح گردیده است.
فرهاد: مست بگذشت و نظر برمن درویش بکرد.
گفت کای چشم وچراغ همه شیرین‌دهنان

۳ فرهاد، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و قدسی و پرتو و انجوی و پژمان: کمتر از ذره نهٔ پست مشو مهر بورز؛ جلالی نائینی: کمتر از ذره نهٔ پست مشو مهر مورز؛ ستایشگر: مست مشو مهر بورز.

۴ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: برجهان تکیه مکن ورقدحی می داری؛ قدسی: کر قدحی؛ ستایشگر: مکن گرقدح می داری؛ فرهاد: درجهان تکیه مکن گرقدحی می‌داری.

۵ اصل: «میخانه کش» که مطابق نسخ: فرهاد، ستایشگر، ادیب برومند، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ایاصوفیه و قدسی اصلاح گردیده است.

۶ موزهٔ ملی دهلی: پرهیز کنان؛ فرهاد: شیرین‌دهنان.

۷ ایاصوفیه: با صبا درد دل لاله سحر میگفتم.

گفت حافظ من و تو محرم این راز نه‌ایم
از می لعل حکایت کن و سیمین ذقنان[۸]

دامن دوست بدست آر و ز دشمن بگسل
مرد یزدان شو و ایمن گذر از اهرمنان[۹]

۸ اصل: «سیمین پسران»، که با توجه به قافیهٔ غزل و برای احتراز از تکرار قافیه، این کلمه از ضبط نسخه‌های: ستایشگر، انجوی، ادیب برومند، قدسی و پرتو انتخاب شده است؛ قزوینی، پژمان و جلالی نائینی و موزهٔ ملی دهلی: شیرین‌دهنان؛ ایاصوفیه: از می لعل کفایت کن و شیرین دهنان.

۹ ستایشگر و قزوینی: مرد یزدان شو و فارغ گذر...؛ موزهٔ ملی دهلی: ایمن‌شو از این اهرمنان. در نسخهٔ ایاصوفیه کلمه را «ره یزدان» یا «رد یزدان» نیز می‌توان خواند.

۶

شراب لعل‌کش[1] و روی مه‌جبینان بین
خلاف مذهب آنان جمال اینان[2] بین

بزیر دلق ملمع کمندها دارند
درازدستی آن[3] کوته‌آستینان بین

بخرمن دو جهان سر فرو نمی‌آرند
دماغ و کبر[4] گدایان و خوشه‌چینان بین

گره ز ابروی مشکین نمی‌گشاید یار[5]
نیاز اهل دل و ناز نازنینان بین

حدیث عهد محبت ز کس نمی‌شنوم[6]
وفای صحبت یاران و هم‌نشینان بین

غبار خاطر حافظ ببرد صیقل عشق[7]
صفای نیت پاکان و پاک‌بینان بین ۸-۹

---

۱ ادیب برومند: شراب لعل خور؛ ایاصوفیه: شراب لعل‌وش و روی...

۲ ایاصوفیه: خلاف مذهب اینان جمال آنان بین.

۳ ایاصوفیه، فرهاد، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: این.

۴ پژمان: دماغ کبر.

۵ قزوینی و پژمان و انجوی: بهای نیم کرشمه هزار جان طلبند؛ ادیب برومند: گره ز ابروی پرچین.

۶ قزوینی و پژمان: حقوق صحبت ما را بباد داد و برفت؛ انجوی: حدیث عهد مودت زکس نمی‌شنوند؛ ستایشگر: حدیث عشق و محبت زکس نمی‌شنوم؛ فرهاد: حدیث عهد محبت زکس نمی‌شنوند وفا و صحبت....

۷ قزوینی، پژمان و انجوی: کدورت از دل حافظ ببرد صحبت دوست.

۸ قدسی: صفای نیت پاکان و پاک‌دینان بین؛ قزوینی: صفای‌همت پاکان و پاک‌دینان‌بین. ستایشگر: صفای آینهٔ پاك پاك‌دینان بین؛ فرهاد و فرود: صفای آینهٔ پاك پاك‌بینان بین.

۹ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این غزل مرکب از هشت بیت است که دو بیت آن به دو صورت کتابت شده است. یکی ازین دو بیت در چاپ قزوینی و نسخهٔ ستایشگر و دیگری در نسخهٔ حاضر وجود دارد. هردو صورت این بیت در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی چنین ثبت شده است:

گره ز ابروی مشکین نمیگشاید یار   نیاز اهل دل و ناز نازنیان بین←

۶*

صبحست ساقیا قـدحـی پرشراب کن
دور فلـك درنگ نـدارد شتاب کن
زان پیشتر که عالم فانی[1] شود خراب
ما را ز جام بادهٔ[2] گلگـون خراب کن
خورشید می ز مشرق ساغر طلوع کرد
گر برگ عیش‌میطلبی ترك خواب کن
روزی که چرخ از گل ما کوزها کند[3]
زنـهـار کاسهٔ سر مـا پرشـراب کن
ما مردزهـد و توبه و طامات نیستیم
با مـا بجام پر دل[4] صافی خطاب کن
کـار صواب بـاده پرستیست حافظا
برخیز و روی عزم[5] بکار صواب کن

→بهای نیم کـرشمه هزار جـان طلبند نیاز اهـل دل و نـاز نـازنیان بیـن
این بیت نیز در چاپ قزوینی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ایاصوفیه ثبت آمده است:
اسیر عشق شدن چارهٔ خـلاص منست ضمیر عـاقبت‌انـدیش پیش‌بینان بیـن
فرهاد: ضمیر عافیت‌اندیش...

---

* این غزل مربوط به نسخهٔ ایاصوفیه است.
۱ ستایشگر: عالم خاکی.
۲ فرود: ما را بیا بیادهٔ.
۳ ستایشگر: کوزه کند.
۴ قزوینی، فرود، ستایشگر، انجوی، ادیب برومند و جامع نسخ: بجام بادهٔ.
۵ انجوی و قزوینی: برخیز و عزم جزم؛ فرود: برخیز زود و عزم.

۷

فکن[۱] اندر صف رندان نظری بهتر ازین
بر در میکده میکن گذری بهتر ازین

آنکه فکرش[۲] گره از کار جهان بگشاید
گو درین کار[۳] بفرما نظری بهتر ازین

در حق من لبت این لطف که میفرماید
سخت خوبست ولیکن قدری بهتر ازین

دل بدان رود[۴] گرامی چکنم گر ندهم
مادر دهر ندارد پسری بهتر ازین

ناصحم گفت بجز[۵] غم چه هنر دارد عشق
برو ای خواجهٔ عاقل هنری بهتر ازین[۶]

من نگویم[۷] که قدح گیر و لب ساغر بوس
بشنو ای جان که نگوید[۸] دگری بهتر ازین

---

۱ این کلمه در نسخهٔ اصل اندکی محو شده است و دور نیست که شکل واقعی آن «بکن» یا «فکن» بوده باشد. ایاصوفیه، فرهاد، ستایشگر، فرود، ادیب برومند، قزوینی، انجوی و جلالی نائینی: می‌فکن برصف؛ قدسی: بفکن برصف؛ موزهٔ ملی دهلی: می‌فکن در صف.

۲ ایاصوفیه: آن‌که سحرش.

۳ فرهاد، ستایشگر، خانلری و موزهٔ ملی دهلی: نکته.

۴ ستایشگر: یار گرامی.

۵ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، خانلری، قدسی، ستایشگر و انجوی: که جز.

۶ قدسی: گفتم ای خواجهٔ غافل...؛ جامع نسخ و انجوی: گفتم ای خواجهٔ عاقل....؛ ادیب برومند: خواجهٔ غافل.

۷ قزوینی: من چو گویم: ستایشگر: من چو گویم که قدح‌گیر و لب ساقی بوس؛ ادیب برومند: گر بگویم که قدح‌گیر و لب ساقی بوس؛ فرود: من چگویم که قدح؛ فرهاد: من چه‌گویم که قدح‌گیر و لب ساقی بوس؛ جامع نسخ: گر بگویم که قدح‌گیر و لب ساغر بوس.

۸ قزوینی: بشنو از من‌که نگوید؛ خانلری: بشنو از زانکه بگوید.

کلك حـافظ مگرش میوه نباتست بچین[۹]
که درین باغ نه‌چینی[۱۰] ثمری بهتر ازین

۹ ایاصوفیه، قزوینی و ستایشگر: کلك حافظ شکرین میوه نباتیست بچین؛ خانلری: کلك حافظ شکرین میوه نباتیست بخر؛ قدسی: کلك حافظ شکرین شاخ نباتیست بچین؛ موزهٔ ملی دهلی: کلك حافظ شکرین میوه نباتیست بچش؛ ادیب برومند: کلك حافظ شکری میوه نباتیست بچین؛ فرهاد: کلك حافظ نی قندیست که دارد میوه.
۱۰ ایاصوفیه، فرهاد، ستایشگر، قزوینی، خانلری، انجوی، قدسی و موزهٔ ملی دهلی: نه‌بینی.

۷*

کرشمهٔ کن و بازار ساحری[۱] بشکن
بغمزه رونق بازار سامری[۲] بشکن
بباد[۳] ده سر و دستار[۴] عالمی یعنی
کلاه گوشه بآیین دلبری[۵] بشکن
بزلف گوی که آیین سرکشی[۶] بگذار
بغمزه گوی که قلب ستمگری[۷] بشکن
برون خرام و ببر گوی خوبی[۸] از همه کس
سزای حور بده[۹] رونق پری بشکن
بآهوان نظر شیر آفتاب بگیر
بابروان دوتا قوس و مشتری[۱۰] بشکن
چو عطرسای شود زلف‌سنبل[۱۱] از دم باد
تو قیمتش بسر زلف عنبری بشکن

---

*این غزل به نسخهٔ ایاصوفیه متعلق است.

۱ ستایشگر: سامری.

۲ ستایشگر: ساحری؛ مسعودی: بغمزه رسم طلسمات سامری؛ قزوینی، جامع نسخ و انجوی: بغمزه رونق و ناموس سامری.

۳ اصل: «بباده» که با توجه به معنی و ضبط سایر نسخی که بنظر رسید تصحیح گردیده است؛ در نسخهٔ مسعودی نیز «باده» ضبط شده است.

۴ ستایشگر: سردستار.

۵ ستایشگر: و دو نسخه بدل جامع نسخ: سروری.

۶ قزوینی و فرود: دلبری؛ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: بزلف گو که ره ورسم‌سرکشی؛ مسعودی: بزلف گو که ره و رسم عاشقی.

۷ موزهٔ ملی دهلی و مسعودی: بغمزه گو که سپاه ستمگری؛ ستایشگر: بطیره‌گو که سپاه ستمگری.

۸ فرود: قلب خوبی.

۹ ادیب برومند: سزای حور بده و.

۱۰ قزوینی، فرود، ستایشگر، ادیب برومند، جامع نسخ، موزهٔ ملی دهلی و مسعودی: قوس مشتری.

۱۱ اصل: «زلف عنبر» که با توجه به مناسبت لفظ و معنی و ضبط نسخ، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، مسعودی، ادیب برومند، جامع نسخ و فرود تصحیح گردیده است.

چــو عنــدليب فصاحت فروشد ای حافظ
تــو رونقش[۱۲] بسخــن گفتن دری بشکن

۱۲ قزوینی، مسعودی، ستایشگر و ادیب برومند: تو قدر او؛ موزهٔ ملی دهلی و فرود: تو قدر آن.

۷

گلبرگ را ز سنبل مشکین نقاب کن
یعنی که رخ بپوش و جهانی خراب کن[۱]
بگشا بشیوه[۲] نرگس پرخواب مست[۳] را
وز رشك[٤] چشم نرگس رعنا بخواب کن
بفشان عرق ز چهره و اطراف باغ را
چون شیشهای دیدهٔ ما پرگلاب کن
ایام گل چو عمر برفتن شتاب کرد
ساقی بدور بادهٔ گلگون شتاب کن
بوی بنفشه بشنو و زلف نگار گیر
بنگر برنگ لاله و عزم شراب کن
ز آنجاکه رسم و عادت عاشق‌کشی تست
با دشمنان قدح‌کش و با ما عتاب کن[٥]
حافظ وصال میطلبد از ره دعا
یارب دعای خسته‌دلان مستجاب کن[٦]

---

۱ ستایشگر: وانگه نقاب درکش و عالم خراب کن.
۲ قدسی و انجوی: بعشوه؛ ولی ضبط نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و قزوینی برابر متن است.
۳ ایاصوفیه: بگشا بشیوه نرگس پرخواب خویش.
۴ اصل: «ننگ» و مطابق نسخهٔ ایاصوفیه، قزوینی و اغلب نسخ دیگر اصلاح شده‌است. قدسی: وز رشك چشم نرگس رعنا پرآب کن.
۵ این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی نیست. مصراع اول این بیت در نسخهٔ ستایشگر چنین است: ما بخت خویش وخوی ترا آزموده‌ایم. ادیب برومند: با دوستان....
۶ این غزل در نسخهٔ ستایشگر و چاپ قزوینی هشت بیت دارد و بیت اضافی نسخهٔ قزوینی که در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی و ایاصوفیه و چاپ انجوی با مختصر اختلاف ثبت آمده اینست:

همچون حباب دیده بروی قدح گشای وین خانه را قیاس اساس ازحباب کن

موزهٔ ملی دهلی: قدح‌گشا؛ ایاصوفیه (مصراع دوم): خراب از حباب کن.

۸

منم که شهرهٔ شهرم بعشق ورزیدن
منم که دیده نیالوده‌ام[۱] ببد دیدن

بمی‌پرستی ازآن نقش خود برآب زدم[۲]
که تا خراب کنم رنگ[۳] خودپرستیدن

وفا کنیم وملامت‌کشیم و خوش باشیم
که در طریقت[۴] ما کافریست رنجیدن

به پیر میکده‌گفتم‌که چیست راه نجات
بخواست جام می وگفت راز[۵] پوشیدن

مراد دل ز تمنای[۶] باغ عالم چیست
بدست مردم چشم از رخ تو گل چیدن[۷]

عنان بمیکده خواهیم تافت زین‌مجلس[۸]
که وعظ بی‌عملان واجبست نشنیدن

ز خط یار بیاموز مهر با رخ خوب
که‌گرد عارض‌خوبان خوشست‌گردیدن

مبوس جز لب معشوق و جام می حافظ
که دست زهدفروشان خطاست بوسیدن[۹]

---

۱ خانلری: نیالودیم.
۲ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و فرود: زدم برآب؛ ستایشگر: نقش میزنم برآب.
۳ ایاصوفیه، ادیب برومند، فرود، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: نقش.
۴ فرهاد، خانلری و موزهٔ ملی دهلی: شریعت.
۵ ستایشگر و قزوینی: عیب؛ فرهاد: نمود جام می و...
۶ قزوینی: تماشای؛ ستایشگر و فرود: مراد ما زتماشای.
۷ این بیت در چاپ خانلری و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ایاصوفیه نیست.
۸ موزهٔ ملی دهلی: بطرف میکده خواهیم رفت؛ ایاصوفیه: بطرف میکده خواهیم تافت ازین مجلس.
۹ در نسخهٔ ستایشگر و چاپ قزوینی این غزل دارای بیت دیگری هم هست:

۷

می‌سوزم از فراقت روی[1] از جفا بگردان
هجران بلای باشد[2] یارب بلا بگردان

مه جلوه می‌نماید بر سبز[3] خنگ گردون
تا او بسر بگردد[4] بر رخش پا بگردان

یغمای عقل‌ودین‌را بیرون‌خرام سرمست[5]
بر سر کلاه بشکن[6] در بر قبا بگردان

این زلف[7] را برافشان یعنی برسم[8] سنبل
گرد چمن بخوری[9] همچون صبا بگردان

در عین انتظارم ای نور چشم مستان[10]
چنگی[11] حزین وجامی بنواز یا بگردان

دوران‌چومی‌نویسد برعارضت‌خط‌خوش[12]
یارب نوشتهٔ بد از یار ما بگردان

→برحمت سر زلف تو واثقم ورنه — کشش چو نبود ازآنسو چه‌سود کوشیدن
ادیب برومند:... واثقم لیکن.

---

۱ قدسی: رو؛ فرهاد: میسوزم از جفایت رو.
۲ ایاصوفیه، ستایشگر، قزوینی، ادیب برومند، افشار و قدسی: بلای ما شد؛ فرهاد: بلای من.
۳ افشار: سرخ.
۴ ایاصوفیه، ستایشگر، قزوینی، ادیب برومند و قدسی: بسر در آید؛ فرهاد: بسر نگردد.
۵ ایاصوفیه: خرام یك شب.
۶ قزوینی: در سر؛ افشار: طرف کلاه بشکن؛ ستایشگر: برسر کلاه کج نه.
۷ ایاصوفیه، ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی و افشار: مرغول را؛ قدسی: مرغوله را.
۸ ایاصوفیه، ستایشگر، قزوینی، ادیب برومند، افشار، و قدسی: برغم.
۹ افشار: بخواری؛ ایاصوفیه، ادیب برومند: گرد بخور و عنبر گرد صبا بگردان.
۱۰ ادیب برومند، ایاصوفیه، فرهاد، قزوینی و انشار و قدسی: ای نور چشم مستان در عین انتظارم؛ ستایشگر: ای نور چشم عشاق در عین انتظاریم.
۱۱ قزوینی، ستایشگر، افشار و قدسی: چنگ.
۱۲ قزوینی و افشار: دوران همی نویسد برعارضش خطی خوش؛ قدسی: دوران چو می‌نویسد برعارض بتان خط؛ ستایشگر، ادیب برومند و ایاصوفیه: خطی خوش.

حافظ زخوب‌رویان بختت جزاین قدر نیست[۱۳]
گر نیستت رضایی حکم قضا بگردان

۱۳ فرهاد: حافظ زخوب رویان مهر و وفا ندیده.

۸*

نکتهٔ دلکش بگویم خال آن مه رو ببین
عقل و جان[1] را بستهٔ زنجیر آن گیسو ببین

عیب دل کردم که وحشی وضع و صحرایی[2] مباش
گفت چشم مست و روی و غنج[3] آن آهو ببین

حلقهٔ زلفش تماشاخانهٔ باد صباست
جان صاحب‌دل درآنجا بستهٔ هرمو[4] ببین

عابدان آفتاب از دلبر ما غافلند
ای ملامت‌گو خدا را رومبین و رو ببین[5]

زلف دلدوزش صبا را بند درگردن برد[6]
با هواخواهان ره رو حیلت[7] هندو ببین

این که[8] من درجست‌وجوی او زخود بیرون شدم[9]
کس ندیدست و نبیند مثلش از هرسو ببین

---

* این غزل از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده است.
۱ ستایشگر: عقل و دین.
۲ قزوینی و جامع نسخ: هرجایی؛ ستایشگر: وحشی طبع و هرجایی.
۳ نسخهٔ اصل، مسعودی و ادیب برومند: «قنج». قزوینی، مسعودی و ادیب برومند: گفت چشم شیرگیر و غنج؛ جامع نسخ: گفت چشم نیم مست ترك آن آهو. در نسخهٔ ستایشگر این مصراع مخدوش و مغلوط است: گفت چشم مست و روی آن آهو.
۴ قزوینی: جان صد صاحبدل آنجا بستهٔ یك مو؛ مسعودی: جان هرصاحبدل آنجا بستهٔ هرمو: جامع‌نسخ وستایشگر: جان صدصاحبدل‌آنجا بستهٔ هرمو؛ درنسخهٔ ادیب‌برومند این بیت نیست.
۵ قزوینی: رومبین آن‌دو ببین.
۶ قزوینی، جامع نسخ و ستایشگر: برگردن نهاد؛ ادیب برومند و مسعودی: ببرد.
۷ قزوینی: حیلهٔ؛ جامع نسخ کینهٔ. در نسخهٔ ادیب برومند این مصراع چنین است: با هواخواهان زهرسو قیدوبند او [ببین].
۸ اصل: «ای» که با توجه به‌معنی و ضبط نسخهٔ قزوینی اصلاح شده است. ادیب برومند، جامع نسخ، مسعودی و ستایشگر: آنکه.
۹ جامع نسخ: جستجویش از خرد یکسو شدم؛ قزوینی: زخود فارغ شدم؛ ستایشگر و مسعودی: زخود یکسو شدم.

حافظ ار درگوشهٔ محراب می‌نالد رواست
ای ملامت‌گو[۱۰] خدا را آن خم ابرو ببین

از مراد شاه منصور ای فلك رو[۱۱] برمتاب
تیزی شمشیر بنگر قوت بازو ببین

---

۱۰ قزوینی، مسعودی، جامع نسخ، ادیب برومند و ستایشگر: ای نصیحت‌گو.
۱۱ قزوینی، مسعودی، جامع نسخ و ستایشگر: سر.

۷

یارب آن آهوی مشکین بختن باز رسان
وان سهی سروقد من[1] بچمن باز رسان
ماه و خورشید بمنزل چو[2] بامر تو رسند[3]
یار مه‌روی مرا نیز بمن باز رسان
دیدها در طلب لعل یمانی خون شد
یارب آن گوهر[4] رخشان بیمن باز رسان[5]
دل آزردهٔ[6] ما را بنسیمی بنواز
یعنی آن جان ز تن رفته بتن باز رسان
سنگ و گل گشت عقیق ازگذرگریهٔ من[7]
یارب آن کوکب میمون بیمن باز رسان
سخن اینست که ما بی تو نخواهیم حیات[8]
بشنو ای پیك خبرگیر[9] و سخن باز رسان
آنکه بودی وطنش دیدهٔ[10] حافظ یارب
بمرادش ز غریبی بوطن باز رسان[11]

---

۱ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: سهی سرو خرامان؛ فرهاد و ستایشگر: وان سهی سرو روانرا؛ ایاصوفیه: سرو قدم را.
۲ ستایشگر: ماه و خورشید بهم چونکه؛ ادیب برومند: ماه و خورشید بامر تو بمنزل چو رسند.
ایاصوفیه: رسید.
۴ ستایشگر: و قزوینی: کوکب.
۵ این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه نیست.
۶ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: بخت پژمردهٔ.
۷ این مصراع در بعضی از نسخ از جمله در نسخهٔ ستایشگر و چاپ قزوینی بجای مصراع اول بیت سوم آمده ولی در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی همانند متن حاضر است و ظاهراً دو بیت سوم و پنجم در این غزل دو صورت مختلف بیت واحد است.
۸ ایاصوفیه: نخواهیم نشست.
۹ فرهاد و موزهٔ ملی دهلی: سخن‌گیر؛ ستایشگر: مرغ سخن‌گوی.
۱۰ ایاصوفیه: سینهٔ.

←

۱۱

ای آفتاب آینه‌دار جمال تو
مشك سیاه مجمره گردان خال تو

آن[1] نقطهٔ سیاه که آمد مدار نور
عکسیست در حدیقهٔ بینش ز خال تو

تا پیش بخت باز روم [2]تهنیت‌کنان
کو مژدهٔ ز مقدم عید و صال تو

تا آسمان ز حلقه‌بگوشان ما شود
کو عشوهٔ ز ابروی همچون هلال تو

صحن سرای دیده بشستم ولی چسود
کین‌گوشه[3] نیست درخورخیل خیال تو

در اوج ناز و نعمتی ای آفتاب[4] حسن
یارب مباد تا بقیامت زوال تو

در چین زلفش ای دل غمگین[5] چگونهٔ
کاشفته گفت باد صبا شرح حال تو

←۱۱ این بیت هم در نسخهٔ خطی ایاصوفیه، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی آمده است:
برو ای طایر میمون همایون آثار   پیش عنقا سخن زاغ و زغن باز رسان
ایاصوفیه: دیدی آن [ ] میمون همایون آیت   پیش عنقا سخن از زاغ و زغن باز رسان.
ادیب برومند: دیدی آن طایر میمون همایون طلعت.
موزهٔ ملی دهلی: دیدی آن طایر میمون که برون شد از دست (ستایشگر: برون رفت ز دست.)

---

۱ فرود، ستایشگر و قزوینی: این. نسخهٔ فرهاد این بیت را ندارد.
۲ ستایشگر: تا پیش تخت یار روم. انجوی و قدسی: تا پیش‌باز بخت روم، و ظاهراً رساتر همین است. نسخهٔ فرهاد این بیت و بیت بعدی را هم ندارد.
۳ خانلری: کین گفته؛ فرود: کین خانه.
۴ ستایشگر و قزوینی: پادشاه. در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی کلمهٔ «حسن» افتاده است.
۵ قزوینی، قدسی و پژمان: مسکین:

برخاست بوی گل ز در آشتی درآی
ای نوبهار ما[۶] رخ فرخنده فال تو
مطبوع‌تر ز نقش تو صورت نبست باز[۷]
طغرانویس ابروی مشکین مثال تو[۸]
در صدر خواجه[۹] عرض کدامین جفاکنم[۱۰]
شرح نیازمندی خود یا ملال تو
حافظ درین کمند سر سرکشان به‌بین[۱۱]
سودای کج مپز که نباشد مجال تو[۱۲]

۶ فرهاد: نوبهار من.
۷ در اصل حرف آخر این کلمه نقطه ندارد و می‌توان آنرا «د» هم خواند، تصحیح متن براساس ضبط نسخه‌های ایاصوفیه، قزوینی، انجوی، خانلری وپژمان و فرهاد صورت گرفته است. قدسی: مطبوع‌تر ز روی تو صورت نبسته است؛ جلالی نائینی: «بار»؛ موزهٔ ملی دهلی و پرتو: «یار»؛ ستایشگر: مطبوع‌تر ز روی تو صورت نبست باز.
۸ ستایشگر و پژمان: ابروی همچون هلال تو؛ فرود:
مطبوع‌تر ز نقش تو صورت نبسته است طغرا نویس ابروی مشکین هلال تو
۹ قزوینی و پژمان: در پیش شاه؛ موزهٔ ملی دهلی، فرود و ایاصوفیه: در پیش خواجه؛ ستایشگر: بر عدل خواجه.
۱۰ خانلری: کدامین حرا کنم.
۱۱ ایاصوفیه، فرهاد، ستایشگر، قزوینی، خانلری، موزهٔ ملی دهلی و قدسی: بسیست.
۱۲ در چاپ خانلری این غزل دارای شش بیت است و فاقد بیت‌های: ۲ و ۳ و ۴ و۷ و ۸ این غزل می‌باشد.
فرهاد: سودای کج مبر که نباشد مجال تو.

۹*

ای پیک راستان خبر سرو[1] ما بگو
احوال گل به بلبل دستان‌سرا بگو
براین فقیر قصهٔ[2] آن محتشم بخوان
با این گدا حکایت آن پادشا بگو
ما محرمان صوت‌الستیم[3] غم مخور
با یار آشنا سخن[4] آشنا بگو
هرکس که گفت خاك ره او نه توتیاست[5]
گو این سخن معاینه در چشم ما بگو
مرغ چمن بمویهٔ من دوش می‌گریست
آخر نه واقفی[6] که چه رفت ای صبا بگو[7]
گر دیگرت برآن در دولت گذر بود[8]
بعد از ادای خدمت و عرض دعا بگو[9]
در راه عشق فرق غنی و فقیر نیست
ای پادشاه حسن سخن با گدا بگو[10]

---

* این غزل از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده است.
۱ موزهٔ ملی دهلی، مسعودی، ادیب برومند، قزوینی، فرود و انجوی: خبر یار.
۲ قزوینی، ادیب برومند، جامع نسخ و ستایشگر: نامهٔ.
۳ قزوینی، ادیب برومند، مسعودی، جامع نسخ، موزهٔ ملی دهلی، فرود و ستایشگر: محرمان خلوت انسیم.
۴ فرود: خبر؛ ادیب برومند: با ما سرچه داشت نگار ای صبا بگو.
۵ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ادیب برومند، مسعودی، جامع نسخ و فرود: خاك در دوست توتیاست؛ ستایشگر: آنکس که گفت خاك در دوست توتیاست.
۶ ادیب برومند: جامع نسخ: آخر تو واقفی.
۷ این بیت در نسخهٔ قزوینی، ستایشگر و برخی دیگر از نسخ نیست.
۸ ستایشگر: بود گذار.
۹ ادیب برومند: خدمت خود عجز ما بگو؛ موزهٔ ملی دهلی: عرض ثنا بگو.
۱۰ این بیت در نسخهٔ قزوینی، فرود و ستایشگر نیست.

آن می که در سبو دل صوفی نبرده بود[11]
کی در قدح کرشمه کند ساقیا بگو[12]
حافظ گرت بمجلس[13] او راه می‌دهند
می نوش‌وترك‌زرق[14] زبهرخدا بگو[15-16]

---

۱۱ موزهٔ ملی دهلی، فرود و جامع نسخ: دل صوفی بعشوه برد.
۱۲ این بیت در نسخهٔ قزوینی، وستایشگر و برخی دیگر از نسخ نیست.
۱۳ ستایشگر: بمنزل.
۱۴ فرود: ترك زهد.
۱۵ این بیت در برخی از نسخ و از جمله در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیامده است.
۱۶ این غزل در برخی از نسخه‌ها ابیاتی دیگر را نیز شاملست، در نسخهٔ قزوینی پنج بیت دیگر بدین شرح دارد:

برهم چو میزد آن سر زلفین مشکبار — با ما سر چه داشت ز بهر خدا بگو
آنکس که منع ما ز خرابات میکند — گو در حضور پیرمن این ماجرا بگو
هرچند ما بدیم تو ما را بدان مگیر — شاهانه ماجرای گناه گدا بگو
جانها ز دام زلف چو برخاك می‌فشاند — برآن غریب ما چه گذشت ای صبا بگو
جان‌پرورست قصهٔ ارباب معرفت — رمزی برو بپرس حدیثی بیا بگو

۷

ای خون بهای نافهٔ چین خاک راه تو
خورشید سایه‌پرور طرف کلاه تو
نرگس کرشمه می‌برد از حد برون خرام
ای جان[1] فدای شیوهٔ چشم سیاه تو
خونم بخور که هیچ ملك با چنان جمال
از دل نیایدش که نویسد گناه تو
آرام و خواب خلق جهان را سبب تویی
زان شد کنار دیده و دل تکیه‌گاه تو
با هرستارهٔ سر وکارست[2] هرشبم
از حسرت فروغ رخ همچو ماه تو[3]
یاران همنشین همه از هم جدا شدند
ماییم و آستانهٔ دولت پناه تو[4]
حافظ طمع مبر ز عنایت که عاقبت
آتش زند بخرمن غم دود[5] آه تو[6]

---

۱ قزوینی: ای من.
۲ نسخهٔ ایاصوفیه، فرهاد و ستایشگر: سروکاریست.
۳ و ۴ این دو بیت در چاپ خانلری نیست. نسخهٔ ایاصوفیه بیت دوم را ندارد؛ فرود: رخی همچو ماه تو.
۵ نسخهٔ اصل: دوز؛ اصلاح این کلمه براساس عموم نسخی که بنظر رسید صورت گرفته است.
۶ این بیت نیز در چاپ انجوی و قدسی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی موجود است:
یار بدان مباش که مانند بخت نیک یار تو باد هرکه بود نیکخواه تو
بعلاوه این بیت را چاپ قدسی اضافه دارد:
فردای روز حشر که عرض خلایق است باشد در آن میان بمن افتد نگاه تو

۷

ای قبای پادشاهی راست بر بالای تو
تاج شاهی را فروغ از گوهر والای تو[1]

آفتاب فتح را هردم طلوعی میدهد
از کلاه خسروی[2] رخسار مه سیمای تو

گرچه خورشید فلك چشم‌وچراغ عالمست
روشنایی بخش چشم اوست خاك پای تو

جلوه‌گاه طایر اقبال[3] گردد هرکجا
سایه اندازد همای[4] چتر گردون‌سای تو

در[5] رسوم‌شرع‌وحکمت باهزاران اختلاف
نکتهٔ هرگز نشد فوت از دل دانای تو

عرض‌حاجت‌درحریم‌حضرتت[6] محتاج‌نیست
راز کس مخفی نماند با فروغ رای تو

حافظ اندر حضرتت لاف غلامی میزند[7]
برامید عفو جانبخش جهان بخشای[8] تو[9]

---

۱ ستایشگر و قزوینی: زینت تاج و نگین از گوهر والای تو؛ نسخهٔ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی و ادیب برومند: تاج شاهی را فروغ از لؤلؤء لالای تو.

۲ ادیب برومند: آفتاب صبح را هردم طلوعی میدهد   در کلاه خسروی...

۳ و ۴ بترتیب «افلاك» و «بجایی» که موافق عموم نسخ‌ی که بنظر رسید تصحیح گردیده است.

۵ قزوینی، قدسی و انجوی: از رسوم؛ ادیب برومند: از رموز.

۶ فرهاد و موزهٔ ملی دهلی: حرمتت.

۷ ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی، قدسی، انجوی و موزهٔ ملی دهلی بجایش این مصراع را دارد: خسروا پیرانه‌سر حافظ جوانی میکند.

۸ ستایشگر و قزوینی: گنه فرسای، موزهٔ ملی دهلی: گنه بخشای.

۹ این غزل در چاپ قزوینی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی ۹ بیت و در طبع قدسی ده بیت دارد. دوبیت دیگر در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر و چاپ قزوینی باین صورت‌است:

آب حیوانش زمنقار بلاغت میچکد   طوطی‌خوش‌لهجه یعنی کلك شکرخای‌تو
آنچه اسکندر طلب کرد ونداداش‌روزگار   جرعهٔ بود از زلال جام جان‌افزای تو

۹

بجان پیر خرابات و حق نعمت[۱] او
که نیست در سر من[۲] جز هوای خدمت او
بهشت اگر چه نه جای گناه‌کارانست
بیار باده که مستظهرم بهمت[۳] او
چراغ صاعقهٔ آن[۴] سحاب روشن باد
که زد بخرمن من[۵] آتش محبت او
بر آستانهٔ میخانه گر سری بینی
مزن بپای که معلوم نیست نیت او
مکن بچشم حقارت نگاه در من مست
که نیست معصیت و زهد بی‌مشیت او[۶]
بیار باده که دوشم سروش عالم غیب[۷]
نوید داد که عامست فیض رحمت او
صد آفرین خدا بر بلای آن طوفان[۸]
که زد بخرمن من[۹] آتش محبت او[۱۰]

---

۱ فرهاد، قزوینی، قدسی، انجوی و پژمان: صحبت.
۲ ایاصوفیه، فرهاد، ستایشگر، خانلری و موزهٔ ملی دهلی: سرما.
۳ موزهٔ ملی دهلی و انجوی: برحمت.
۴ ایاصوفیه: این.
۵ ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پژمان و خانلری: بخرمن ما.
۶ نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی این بیت را باین صورت ندارد.
۷ قزوینی و پژمان: بیا که دوش بمستی سروش عالم غیب.
۸ این مصراع در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیز به‌همین صورت ضبط شده است.
۹ موزهٔ ملی دهلی: ما.
۱۰ این بیت صورت دیگری از بیت سوم این غزل است که در دو نسخهٔ معتبر متن و موزهٔ ملی دهلی با مختصر اختلاف ضبط شده است ولی در چاپ قزوینی و خانلری و جامع نسخ و نسخهٔ ستایشگر و فرهاد وجود ندارد. در نسخهٔ ایاصوفیه این غزل در دوجا ضبط شده، در یکجا این بیت هست و در جای دیگر نیست. با توجه به‌ضبط برخی از نسخ معتبر و یکسان بودن مصراع دوم در هردو بیت بنظر میرسد که حافظ، خود، مصراع اول یکی ←

دلا طمع مبر از لطف بی‌نهایت دوست
که هست مشتمل حال فیض رحمت او[11]

مدام خرقهٔ حافظ ز باده[12] در گروست
مگر ز خاك خرابات بود فطرت او[13-14]

ازین دو بیت را تغییر داده و صورت دیگر را از غزل خارج کرده است اما راویان بدون توجه بدین امر هردوصورت را ضبط کرده‌اند.

۱۱ این بیت در چاپ قزوینی و خانلری و نسخهٔ ایاصوفیه و ستایشگر نیست ولی درجامع نسخ حافظ مصراع دوم آن بدین‌صورت است: که میرسد همه را لطف بی‌نهایت او.

۱۲ ایاصوفیه، فرهاد، قزوینی، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، فرود و خانلری: بباده.

۱۳ فرود، ستایشگر، خانلری، موزهٔ ملی دهلی و انجوی: طینت او.

۱۴ در چاپ قزوینی و انجوی و نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی، ایاصوفیه و ستایشگر بیت دیگری‌هم بدین شرح درین غزل وجود دارد:

نمی‌کند دل من میل زهد و توبه ولی   بنام خواجه بکوشیم و فر دولت او

ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی: نمیکند دل ما...؛ در نسخهٔ خطی فرهاد جای دومصراع دوم دو بیت آخر این غزل پس‌وپیش شده و باین صورت مکتوب است:

مکن بچشم حقارت نگاه در من مست   مگر زخاك خرابات بود فطرت او

مدام خرقهٔ حافظ بباده در گرو است   که نیست معصیت و زهد بی‌مشیت او

۹

تاب بنفشه میدهد طرهٔ مشك‌سای تو
پردهٔ غنچه می درد خندهٔ دلگشای تو
ای گل خوش نسیم من بلبل خویش را مسوز
کز سر صدق میکند[۱] شب همه‌شب دعای تو[۲]
من که ملول گشتمی از نفس فرشتگان
قال و مقال عالمی میکشم از برای تو[۳]
مهر رخت سرشت من خاك درت بهشت من
عشق تو سرنوشت[۴] من راحت من رضای تو[۵]
خرقهٔ زهد وجام می گرچه نه‌درخور هم است[۶]
این همه نقش میزنم از جهت جفای[۷] تو[۸]
دلق گدای عشق را گنج بود در آستین
زود رسد بسلطنت[۹] هرکه بود گدای تو[۱۰]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: کز سرصدق میکنم...
۲ این بیت ازین غزل در چاپ خانلری نیست.
۳ ایاصوفیه: قال‌ومقال عالمی من بکشم برای تو.
۴ ایاصوفیه: سرنبشت.
۵ این بیت و بیت ششم در نسخهٔ قزوینی نیست اما در حاشیه نقل شده است. در نسخهٔ خانلری این بیت بدین صورت آمده است:
خاك تو سرنوشت من خاك درت بهشت من — عشق تو سرنوشت‌من راحت جان وصفای‌تو
ستایشگر و فرود:
عشق تو سرنوشت من خاك درت بهشت‌من — مهر رخت سرشت من راحت جان رضای تو
۶ فرهاد، فرود، ستایشگر وقزوینی: نه درخور همند.
۷ ستایشگر و قزوینی: رضای؛ فرود: لقای.
۸ چاپ خانلری این بیت را ندارد.
۹ ایاصوفیه، فرود، ستایشگر و خانلری: بسلطنت رسد.
۱۰ در چاپ قزوینی این بیت باین صورت آمده است:
دولت عشق بین‌که چون ازسر فقر و افتخار — گوشهٔ تاج سلطنت می‌شکند گدای تو

شاه نشین چشم من[۱۱] تکیه‌گه خیال تست
جای دعاست شاه من، بی‌تو مباد جای تو
خوش‌چمنیست عارضت‌خاصه که در بهار حسن[۱۲]
حافظ خوش کلام شد[۱۳] مرغ سخن‌سرای تو
شور شراب و سوز عشق آن[۱۴] نفسم رود زسر
کین سر پر هوس شود خاك در سرای تو

۱۱ فرود: شاه نشین دیده‌ام.
۱۲ فرهاد: خوش چمنی است عارضت خاصه که در بهار عمر.
۱۳ خانلری: حافظ خوش سخن بود.
۱۴ قزوینی: شور و شراب عشق تو؛ موزهٔ ملی دهلی: شور شراب عاشقی؛ ستایشگر: شور و شراب عشق تو؛ فرود: شور شراب عشق تو آن نفسم رود زسر؛ فرهاد شور شراب عشق تو آن نفسم رود ز یاد.

۷

خط عذار یار که بگرفت ماه ازو
خوش حلقه‌ایست لیک[1] بدر نیست راه ازو
ای جرعه‌نوش مجلس جم سینه پاک‌دار
کآیینه‌ایست جام جهان‌بین که آه ازو
سلطان غم[2] هر آنچه تواند بگو بکن
من برده‌ام بباده‌فروشان پناه ازو
صوفی مرا بمیکده برد از طریق عقل[3]
این دود بین[4] که نامهٔ من شد سیاه ازو
ساقی چراغ می بره آفتاب دار
باشد توان سترد[5] حروف گناه ازو[6]

---

۱ خانلری: لیکن.
۲ موزهٔ ملی دهلی، خانلری و انجوی: شیطان غم، ولی در بیشتر متون چاپی و خطی که بنظر رسید عبارت بسان متن حاضر: «سلطان غم» ضبط شده است. فرهاد: سلطان ترا هرآنچه بگوید بکن مکن.
۳ ایاصوفیه، فرهاد و خانلری: طریق عشق؛ موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، قدسی، انجوی، پژمان و جلالی نائینی و ادیب برومند:
کردار اهل صومعه‌ام کرد می‌پرست — این دودبین‌که نامهٔ من شد سیاه ازو
ستایشگر: این درد بین که نامهٔ من شد سیاه ازو.
پرتو:
صوفی مرا بمیکده برد از طریق عقل — این دوربین‌که نامهٔ من شد سیاه ازو
۴ خانلری: دوده.
۵ خانلری: بتوان مگر سترد، ولی‌این مصراع متعلق به‌بیت دیگری است.
۶ در چاپ قزوینی، خانلری، موزهٔ ملی دهلی، پژمان، انجوی، جلالی نائینی، ستایشگر، ایاصوفیه، فرهاد و فرود این بیت با اندك اختلاف بدین صورت ضبط شده است:
ساقی چراغ می‌بره آفتاب‌دار — گو برفروز مشعلهٔ صبحگاه ازو
ظاهراً مصراع دوم بیت بالا مکتوب در حاشیه با توجه به‌مصراع اول درین سیاق مناسبتر بنظر می‌رسد.
پرتو: گو برفروز مشعل این صبحگاه ازو.
مصراع مذکور در متن حاضر مصراع دوم است از بیتی که در چاپ قزوینی چنین است:
آبی بروزنامهٔ اعمال ما فشان — باشد توان سترد حروف گناه ازو
و در نسخهٔ فرهاد باین صورت است:

←

حافظ که ساز مجلس عشاق راست کرد[۷]
خالی مباد عرصهٔ این بزمگاه ازو
آیا در این خیال که دارد گدای شهر
روزی بود که یاد کند پادشاه ازو[۸]

→ آبی بروزنامهٔ اعمال ما فشان نتوان مگر سترد حروف گناه ازو
نسخهٔ ایاصوفیه، خانلری و موزهٔ ملی دهلی: بتوان مگر سترد؛ پرتو: آبی بروی نامهٔ؛ فرود: شاید توان سترد.

۷ اصل: «ساز و مجلس...» که مطابق نسخهٔ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی و سایر نسخ اصلاح شده است. قزوینی، پژمان، قدسی و انجوی: حافظ که ساز مطرب عشاق ساز کرد؛ خانلری و فرهاد و پرتو: حافظ که ساز مجلس عشاق ساز کرد؛ ستایشگر: حافظ که برگ مجلس عشاق ساز کرد.

۸ این غزل در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی دارای ۸ بیت و در چاپ قزوینی و خانلری و نسخهٔ ستایشگر مشتمل بر ۹ بیت است و بیت دیگر در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر و ایاصوفیه و فرهاد و طبع قزوینی و خانلری باین صورت است:
ابروی دوست گوشهٔ محراب دولتست آنجا بمال چهره* و حاجت بخواه ازو
* انجوی وقدسی: آنجا بسای چهره. درنسخهٔ ایاصوفیه حرف (ل) ازکلمهٔ دوم درمصراع دوم افتاده است.

۷

گفتا[۱] برون شدی بتماشای ماه نو
از ماه ابروان منت شرم باد رو
عمریست تا دلت ز اسیران زلف[۲] ماست
غافل ز حفظ جانب یاران خود مشو
مفروش عطر عقل بهندوی زلف ما[۳]
کانجا هزار نافهٔ مشکین بنیم جو
تخم وفا و مهر درین کشته‌زار نیست[۴]
آنگه شود عیان که رسد[۵] موسم درو
ساقی بیار باده که رمزی بگویمت
از سیر اختران کهن سیر و[۶] ماه نو[۷]
شکل هلال بر[۸] سر مه میدهد نشان
از افسر سیامك و ترك كلاه زو[۹]

۱ ایاصوفیه: گفتم.
۲ ایاصوفیه: ملك.
۳ ادیب برومند: زلف یار.
۴ ایاصوفیه، قزوینی، قدسی، موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی: درین کهنه کشته‌زار؛ پرتو: تخم وفا و مهر محبت درین زمین؛ انجوی: کهنه کشت‌زار؛ ستایشگر: کشت‌زارنیست.
۵ قزوینی و قدسی: آنگه عیان شود که بود موسم درو؛ انجوی و موزهٔ ملی دهلی: عیان شود که رسد..؛ ادیب برومند: بود موسم درو.
۶ اصل: «سیر ماه نو» که مطابق نسخهٔ ایاصوفیه و قزوینی و توجه بمعنی اصلاح شده است. موزهٔ ملی دهلی: از دور اختر کهن و سیر ماه نو؛ جلالی نائینی: از حال اختر کهن و سال ماه نو؛ ادیب برومند: از سیر اختر کهن و سیر ماه نو.
۷ این کلمه در نسخهٔ اصل محو شده است.
۸ ایاصوفیه و چاپ قزوینی و اغلب نسخ دیگر: شکل هلال هر... و این ضبط مناسبتر بنظر میرسد.
۹ ایاصوفیه، ستایشگر: پر کلاه زو؛ ادیب برومند: از افسر سیاوش و ترك كلاه زو.

حافظ جناب پیر مغـان مأمن وفـاست
درس حدیث عشق برو خوان و زو شنو[۱۰]

۱۰ قدسی: درس وفا و مهر بر او خوان..؛ انجوی: درس حدیث مهر بر او خوان؛ جلالی نائینی: درس حدیث عشق ازو پرس و زو شنو. موزهٔ ملی دهلی و پرتو: مطابق متن ایاصوفیه: بدو خوان و زو شنو.

۷

گلبن عیش میدمد ساقی گلعذار کو
باد بهار می‌وزد بادهٔ خوش‌گوار کو
هرگل نو ز گلرخی یاد همی کند[۱] ولی
گوش سخن شنو کجا دیدهٔ اعتبار کو
مجلس بزم‌عشق[۲] را غالیه‌از هوای‌تست[۳]
ای‌دم‌صبح خوش‌نفس نافهٔ[۴] زلف یار کو[۵]
حسن فروشی گلم نیست تحمل ای صبا
دست زدم بخون دل بهر خدا نگار[۶] کو
خیزکه شمع‌صبحدم لاف زعارض توزد[۷]
خصم زبان دراز شد خنجر آبدار کو
گفت مگر زلعل من بوسه نداری آرزو
مردم ازین‌هوس ولی‌قدرت و اختیار[۸] کو
حافظ اگرچه درسخن خازن‌گنج حکمتست
از غم روزگار دون طبع سخن‌گزار[۹] کو

---

۱ ستایشگر: یاد همی دهد.
۲ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: عیش.
۳ فرهاد، ادیب برومند و قزوینی: غالیهٔ مراد نیست.
۴ اصل: «بادهٔ» که با توجه به‌معنی و ضبط سایر نسخ اصلاح شده است. ادیب برومند: نکهت؛ ایاصوفیه: ای دم خوش نفس صبا نافهٔ زلف یار کو.
۵ این بیت در نسخهٔ ستایشگر نیست.
۶ ایاصوفیه و فرهاد: بهرخدا شکار.
۷ قزوینی، جلالی نائینی و پژمان: شمع سحرگهی اگر لاف زعارض تو زد؛ انجوی و ستایشگر: شمع سحر زخیرگی لاف زعارض تو زد؛ قدسی: شمع سحر بیزمگه...
۸ ستایشگر: قوت انتظار؛ ادیب برومند و فرهاد:
گفت ز لعل من مگر بوسه نداری آرزو   مردم ازین هوس ولی قدرت اختیار کو
۹ ستایشگر: سخن‌گذار.

۷*

مرا چشمست خون‌افشان ز دست آن کمان ابرو
جهان پرفتنه[۱] خواهد شد ازین چشم[۲] و ازان ابرو
غلام چشم آن ترکم[۳] که در خواب خوش مستی
نگارین گلشنش رویست و مشکین سایبان ابرو
هلالی شد تنم زین غم که با طغرای مشکینش[۴]
که باشد مه که بنماید زطاق آسمان ابرو
رفیقان[۵] غافل و ما را ازان[۶] چشم و جبین هردم
هزاران‌گونه پیغامست و حاجب در میان ابرو
روان گوشه‌گیرانرا جبینش[۷] طرفه‌گلزاریست
که برطرف چمن سارش[۸] همی گردد چمان ابرو
دگر حور و پری را کس نگوید با چنان[۹] حسنی
که این را این‌چنین حسنست[۱۰] وآن را آنچنان ابرو
اگرچه مرغ زیرك بود حافظ در هواداری[۱۱]
بتیر غمزه صیدش کرد چشم آن کمان ابرو[۱۲]

---

* این غزل از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده است.
۱ قزوینی، جامع نسخ و مسعودی: جهان بس فتنه.
۲ قزوینی، مسعودی، جامع نسخ و ستایشگر: از آن چشم؛ موزهٔ ملی دهلی: ازآن دست.
۳ ستایشگر: شوخم.
۴ قزوینی و ادیب برومند: ابرویش.
۵ موزهٔ ملی دهلی، مسعودی، جامع نسخ، انجوی، ادیب برومند و ستایشگر: رقیبان.
۶ کلمات: «ازان» دراصل افتاده که باتوجه به‌وزن‌ومعنی‌بیت‌وضبط‌سایرنسخ‌آورده شده‌است.
۷ مسعودی و موزهٔ ملی دهلی: ز حسنش.
۸ موزهٔ‌ملی‌دهلی، قزوینی، ستایشگرومسعودی: سمن‌زارش. این‌بیت‌درنسخهٔ‌ادیب‌برومندنیست.
۹ قزوینی و ستایشگر: چنین.
۱۰ قزوینی، ستایشگر، ادیب برومند و مسعودی: چشمست. ۱۱ مسعودی: نکونامی.
۱۲ در نسخهٔ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و ادیب برومند این غزل یك بیت دیگر را نیز شاملست:
توکافر دل نمی‌بندی نقاب زلف و می‌ترسم که محرابم بگرداند خم آن دلستان ابرو

۶

مزرع سبز فلك ديدم و داس مه نو
یادم از کشتهٔ خویش آمد و هنگام درو
گفتم ای بخت بخفتیدی[1] و خورشید دمید
گفت با این همه از سابقه نومید مشو
تکیه بر اختر شب دزد[2] مکن کین عیار
تخت کاووس[3] ببرد و کمر کیخسرو
آنچنان رو شب رحلت چو مسیحا بفلك
کز چراغ تو بخورشید رسد صد پرتو[4]
آسمان‌گو مفروش این‌عظمت‌کاندر عشق
خرمن مه بجوی خوشهٔ پروین بدو جو
آتش زهد و ریا[5] خرمن دین خواهد سوخت
حافظ این خرقهٔ پشمینه بینداز و برو[6]

---

۱ فرهاد، خانلری، قدسی، انجوی، ستایشگر، ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: بخسبیدی؛ ایاصوفیه: بخسپیدی.
۲ ایاصوفیه، فرهاد، پژمان و انجوی: شبگرد؛ ادیب برومند: برابر متن.
۳ قزوینی و قدسی: تاج کاووس ببرد؛ انجوی و ادیب برومند: تاج کاووس ربود؛ ضبط چاپ خانلری و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر با متن مطابق است.
۴ اصل: «رسد از روشنی حسن تو ما را پرتو» که مطابق ضبط نسخهٔ ایاصوفیه، قزوینی و سایر نسخ اصلاح گردیده است. این بیت در چاپ قزوینی، قدسی، انجوی و موزهٔ ملی دهلی چنین ثبت شده است:
گر روی پاك و مجرد چو مسیحا بفلك   از چراغ تو بخورشید رسد صد پرتو
ستایشگر: گرشوی...؛ فرود: از شعاع تو.
ایاصوفیه و خانلری:
آنچنان شو شب رحلت چو مسیحا بفلك   کز چراغ تو بخورشید رسد صد پرتو
۵ ستایشگر: زهد ریا.
۶ این غزل در چاپ قزوینی، انجوی، خانلری و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، ایاصوفیه و پرتو هشت بیت و در چاپ قزوینی ده بیت و در نسخهٔ خطی جلالی نائینی و فرهاد ۷ بیت دارد. دو بیت افزونتر در چاپ قزوینی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و فرهاد ـ که نخستین بیت‌آن در نسخهٔ ایاصوفیه‌هم موجود می‌باشد ـ چنین است:
گوشوار زر ولعل ارچه گران دارد گوش   دور خوبی گذرانست نصیحت بشنو ـ

۶

از خون دل نوشتم[۱] نزدیك دوست نامه
انی رأیت دهراً من هجرك[۲] القیامه
هرچند کازمودم هیچم نبود سودم[۳]
من جرب المجرب حلت به الندامه
دارم من از فراقت[۴] در[۵] دیده صد علامت
لیست دموع عینی هذالنا[۶] العلامه
پرسیدم از طبیبی احوال دوست[۷] گفتا
فی بعدها عذاب فی قربها السلامه[۸]
گفتم ملامت آرد[۹] گر گرد دوست گردم[۱۰]
والله ما رأینا حالا[۱۱] بلا ملامه

←ایاصوفیه: گوشوار از زر...... دور خوبان.....
چشم بد دور زخال تو که درعرصهٔ حسن بیدقی راندکه برد از مه وخورشیدگرو
علاوه‌براین دوبیت در نسخهٔ ستایشگر بیت دیگری‌هم دیده می‌شود:
اندرین دایره می‌باش چودف حلقه بگوش ور قفایی خوری از دایرهٔ خویش مرو

---

۱ ایاصوفیه: نبشتم.
۲ فرهاد: فی‌هجرك.
۳ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: هرچند آزمودم از وی نبود سودم؛ قزوینی و ایاصوفیه: هرچند کازمودم از وی نبود سودم؛ فرهاد: هرچند کازمودم از وی وفا ندیدم.
۴ قزوینی و انجوی: فراقش.
۵ ایاصوفیه: بر.
۶ ایاصوفیه: سلالنا.
۷ ایاصوفیه: پرسیدم از چه بینی انکار دوست.
۸ ستایشگر: من قربها عذاب فی‌بعدها سلامه؛ ایاصوفیه: فی‌قربها عذاب من بعدها ندامه.
۹ ایاصوفیه، قزوینی: ملامت آید؛ قدسی: ملامت آرد.
۱۰ موزهٔ ملی دهلی: گفتم ملامت آید گر دوست یارگردد؛ جامع نسخ: گفتم زعشق رویت اندر ملالتم گفت؛ ستایشگر: گفتم زعشق رویت اندر ملامتم گفت؛ ایاصوفیه: گر گرد کوت گردم.
۱۱ ایاصوفیه، ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و انجوی: حباً.

حافظ چو طالب آمد جامی بجان شیرین[۱۲]
حتـی یـذوق[۱۳] منه کأساً من الکـرامه[۱۴]

---

۱۲ قدسی: طالب آمد ساقی بیار جامی؛ ایاصوفیه: چو طالبی تو جامی.
۱۳ ایاصوفیه: تذوق.
۱۴ در چاپ قدسی این غزل دارای هشت بیت است و دو بیت دیگر آن بدین شرحست.
حـال درون ریشم محتـاج شرح نبود / خود می‌شود محقق از آب چشم خـامه
باد صبا ز حالم ناگـه نقـاب برداشت / کالشمس فی‌ضحاها تطلع من الغمامه
در نسخهٔ ستایشگر نیز بیت نخستین دیده می‌شود.

۵

از من جدا مشو که توام نور دیدهٔ
محبوب جان[1] و مونس قلب رمیدهٔ
از دامن تو دست ندارند عاشقان
پیراهن صبوری ایشان دریدهٔ
از چشم بخت خویش[2] مبادت گزند ازآنك
در دلبری بغایت خوبی رسیدهٔ
منعم کنی[3] ز عشق وی ای مفتی زمان
معذور دارمت که تو او را ندیدهٔ
آن سرزنش که کرد ترا دوست[4] حافظا
بیش از گلیم خویش مگر پا کشیدهٔ[5]

۱ جامع نسخ، ستایشگر، قزوینی، قدسی و افشار: آرام جان.
۲ موزهٔ ملی دهلی: چشم زخم خویش، افشار: از چشم زخم هیچ مبادت گزند از آن. ایاصوفیه: از چشم آبذکه؛ جامع نسخ: از چشم زخم خلق....
۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: منعم مکن؛ ستایشگر: منعم کنی بعشق.
۴ افشار: یار؛ ستایشگر: این سرزنش که کرد ترا دوش.
۵ در چاپ افشار این دو بیت نیز مندرج است:

دل برمدار هان که زجانان رسی بوصل — ای آنك زهر فرقت جانان چشیدهٔ
آب حیات و مرتبت خضر یافتی — یکبار اگر تو خود لب دلبر مکیدهٔ

در نسخهٔ ستایشگر بیتی دیگر هم وجود دارد:

چشم بد از تو دور که در ملك دلبری — خط برجمال یوسف مصری کشیدهٔ

۱۱*

ای از فروغ رویت روشن چراغ دیده
خوشتر ز[۱] چشم مستت چشم جهان ندیده
همچون تو نازنینی سر تا قدم[۲] لطافت
گیتی نشان نداده ایزد نیافریده
هر زاهدی که دیده[۳] یاقوت جان فزایش[۴]
سجاده ترک کرده[۵] پیمانه در کشیده
بر چهره بخت نیکت تعویذ چشم شوخش[۶]
هردم وان‌یکادی ز اخلاص بر دمیده
برقصد چشم عشاق ابرو و چشم شوخش[۷]
گاه این کمین‌گشاده گاه آن کمان‌کشیده[۸]

* در چاپ خانلری، قزوینی و افشار و همچنین نسخهٔ خطی ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی این غزل نیست ولی در نسخهٔ جلالی نائینی و پرتو و جامع نسخ حافظ و قدسی موجود است. این غزل در نسخهٔ پرتو مغشوش و ناقص است چنانکه بدون مطلع آغاز شده است و چند بیت آغاز آن در متن حاضر دیده نمی‌شود و با توجه به‌ضبط اغلب نسخ خطی و چاپی آن چند بیت مربوط به‌غزلی دیگر است که از لحاظ وزن و قافیه با غزل مورد بحث یکسانست، بدین مطلع:
دامن‌کشان همی شد در شرب زرکشیده   صد ماهرو ز رشکش جیب قصب دریده
بنابراین بی‌گمان در نسخهٔ پرتو چند بیت از آغاز غزل افتاده است. این غزل در چاپ قدسی و انجوی مرکب از هفت بیت و در نسخهٔ جلالی نائینی دارای سیزده بیت است.

۱ جامع نسخ، فرود، قدسی و انجوی: مانند چشم مستت.
۲ فرود، قدسی وانجوی: سر تا بپا.
۳ انجوی: دیدی.
۴ ستایشگر، قدسی و انجوی: یاقوت میفروشت؛ جلالی نائینی: ای زاهداکه داده یاقوت میفروشش.
۵ قدسی‌و انجوی: ترك داده.
۶ جلالی نائینی: چشم مستش؛ ستایشگر: تعویذ چشم بدرا.
۷ قدسی و انجوی: در قصد خون عشاق ابرو و چشم شوخت؛ فرود: در قصد جان عشاق ابرو و چشم مستت.
۸ فرود و قدسی: که این کمین گشاده که آن کمان کشیده؛ انجوی: کمین گشاده گاه... ستایشگر: گاه این کمین گشوده که آن کمان کشیده.

تاکی کبوتر دل باشد چو مرغ بسمل[۹]
از زخم تیر چرخت[۱۰] درخاك وخون طپیده

از سوز سینه هردم دودم بسر درآید[۱۱]
چون عود چند باشم در آتش آرمیده

گر زانك رام گردد بخت رمیده با من
هم زان دهن برآرم کام دل رمیده[۱۲]

میلی اگر ندارد با[۱۳] عارض تو ابرو
پیوسته از چه باشد چون قد من خمیده[۱۴]

گر بر لبم نهی لب یابم حیات باقی
آن دم[۱۵] که جان شیرین باشد بلب رسیده

ما را بضاعت اینست گر در مذاقت افتد[۱۶]
درهای[۱۷] شعر حافظ بنویس بر[۱۸] جریده[۱۹]

---

۹ انجوی و ستایشگر: چون مرغ نیم بسمل.

۱۰ فرود و انجوی: باشد ز تیر هجرت؛ قدسی: باشد ز تیغ هجرت، جلالی نائینی: از زخم تیر و غمزه؛ ستایشگر: از زخم تیر چشمت. از بین نسخه‌ها فقط در نسخهٔ اساس «چرخت» ضبط شده است؛ جامع نسخ از زخم ناوك تو.

۱۱ فرود، قدسی و انجوی: برآید؛ جلالی نائینی: دردم بسر درآورد.

۱۲ این بیت در نسخهٔ جلالی نائینی نیست، در نسخهٔ ستایشگر مقطع غزلست بدین شرح: ... بخت رمیده حافظ.... دهان برآید...

۱۳ جامع نسخ و جلالی نائینی: بر.

۱۴ جلالی نائینی: چون نون قدش خمیده. این بیت در نسخهٔ ستایشگر نیست.

۱۵ اصل: «لب»، تصحیح با توجه به‌معنی بیت و ضبط نسخهٔ جلالی نائینی و پرتو و جامع نسخ صورت گرفته است.

۱۶ اصل: «در دل مذاقت (ندامت؟؟) افتد» که مطابق جامع نسخ تصحیح گردیده است. پرتو: ما را بضاعت اینست گر در مذاق افتد؛ جلالی نائینی: ما را بضاعت تو در دل بدامت افتاد. این بیت در اغلب نسخ دیده نمی‌شود. ضبط جامع نسخ و پرتو بهتر می‌نماید.

۱۷ نسخهٔ اصل: در بای.

۱۸ جامع نسخ حافظ و جلالی نائینی: در جریده.

۱۹ این‌بیت درنسخهٔ ستایشگرنیست. این‌غزل درنسخهٔ جلالی‌نائینی دارای سه‌بیت‌دیگرهم هست‌که سومین‌بیت‌آن‌بااندکی‌اختلاف درچاپهای‌قدسی وانجوی مقطع‌غزل‌را تشکیل‌می‌دهد:

تاکی فروگذاری چون زلف خود دلم را — سرگشته و پریشان ای نور هر دودیده
در پای خار هجران افتاده در کشاکش — در گلبن وصالت هرگز گلی نچیده
گر دست من نگیری با خواجه بازگویم — کز عاشقان مسکین دل میبرد دودیده*

* قدسی و انجوی: کز عشوه دل ز حافظ چون بردهٔ بدیده؛ فرود: کز عشوه چون زحافظ دل بردهٔ و دیده.

۷

ای که با سلسلهٔ زلف دراز آمدهٔ
فرصتت باد که دیوانه نواز[۱] آمدهٔ
ساعتی ناز مفرمای[۲] و بگردان عادت
که بهرحال برازندهٔ ناز آمدهٔ[۳]
پیش بالای تو نازم[٤] چه بصلح و چه بجنگ
چون بخلوتگه ارباب نیاز آمدهٔ[۵]
آب و آتش بهم آمیختهٔ از لب لعل[٦]
چشم بد دور که بس[۷] شعبده‌باز آمدهٔ
آفرین بردل نرم تو که از بهر ثواب
کشتهٔ غمزهٔ خود را بنماز آمدهٔ
زهد من با تو چه سنجد که بیغمای دلم[۸]
مست و آشفته بخلوتگه راز آمدهٔ

---

۱ نسخه بدل جامع نسخ: بیگانه نواز.
۲ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: ناز مفرما و؛ فرود: ساعتی ناز مفرما و مگردان عارض؛ ادیب برومند:
ساعتی ناز مفرما و بگردان جامی چون بپرسیدن ارباب نیاز آمدهٔ
۳ ایاصوفیه: چون بپرسیدن ارباب نیاز آمدهٔ؛ ابیات دوم و سوم این غزل در چاپ قزوینی، نسخهٔ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی و چاپ قدسی و نسخهٔ ادیب برومند با مختصر اختلاف باین صورت است:
ساعتی ناز مفرما و بگردان عادت چون بپرسیدن ارباب نیاز آمدهٔ
پیش‌بالای تومیرم چه‌بصلح وچه‌بجنگ چون بهر حال برازندهٔ ناز آمدهٔ
و ظاهراً صورت مکتوب در چاپ قزوینی اصح است.
۴ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: میرم.
۵ رجوع شود به‌پاورقی شمارهٔ ۳ همین صفحه. ایاصوفیه: که بهرحال برازندهٔ ناز آمدهٔ.
۶ جامع نسخ: از رخ و لب.
۷ جامع نسخ، ایاصوفیه و ادیب برومند: خوش.
۸ موزهٔ ملی دهلی: ویم

گفت حافظ دگرت خرقه شراب آلودست[۹]
مگر از مذهب این[۱۰] طایفه باز آمدهٔ[۱۱]

۹ قزوینی: شراب آلوده‌ست.
۱۰ ستایشگر: آن.
۱۱ ظاهراً در تحریر و تنظیم برخی از ابیات این غزل تشویشی در متن اصلی روی داده است.

۹

چراغ روی ترا شمع گشت پروانه[1]
مرا ز خال[2] تو با حال خویش پروانه

خرد که قید مجانین عشق میفرمود
ببوی حلقهٔ زلف[3] تو گشت دیوانه

بمژده جان بصبا[4] داد شمع در نفسی
که شمع روی تواش می‌رساند پروانه[5]

ببوی زلف تو گر جان بباد رفت چه شد
هزار جان گرامی فدای جانانه

برآتش رخ زیبای او[6] برای سپند[7]
بغیر خال سیاهش که دید به‌دانه

من رمیده ز غیرت ز پا فتادم دوش[8]
نگار خویش چو دیدم بدست بیگانه

چه نقشها که برانگیختیم و سود نداشت
فسون ما بر او[9] گشته است افسانه

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: شمع روز پروانه؛ جلالی نائینی: شمع صبح پروانه.
۲ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و انجوی، پرتو و جلالی نائینی: حال؛ قدسی: عشق؛ ستایشگر: مرا زعشق تو با حال...
۳ قزوینی: ببوی سنبل زلف.
۴ موزهٔ ملی دهلی: بصفا.
۵ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی و قدسی: زشمع روی تواش چون رسید پروانه. ستایشگر: زشمع روی تواش چون‌رساند پروانه. ایاصوفیه: تواش چون رسید پروانه.
۶ ایاصوفیه: تو.
۷ ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: «بجای سپند» و اصح همین است. جلالی نائینی و فرود: برآتش رخ زیبای تو بجای سپند   بغیر خال سیاهت که دید به دانه
۸ فرود و جلالی نائینی: من رمیده فتادم ز غیرت از پا دوش.
۹ ایاصوفیه: فسون او برما.

مـرا بدولت آن دوست هست پیمـانی[۱۰]
کـه بر زبـان نبرم جز حدیث پیمانـه
حـدیث مدرسه و خـانقه مگـو با ما[۱۱]
فتـاد[۱۲] در سر حـافظ هوای میخانـه[۱۳]

۱۰ جامع نسخ، ایاصوفیه، قزوینی و قدسی و جلالی نائینی و پرتو و انجوی: مرا بدور لب دوست هست پیمانی؛ ضبط نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و نسخهٔ بدل جامع نسخ مطابق با متن حاضر است.

۱۱ ایاصوفیه، فرود، جلالی نائینی، قزوینی و انجوی: حدیث مدرسه و خانقه مگوی که باز... و این ضبط رساتر بنظر میرسد. موزهٔ ملی دهلی: حدیث خانقه و مدرسه مکو که دگر.

۱۲ فرود، جلالی نائینی، ستایشگر، انجوی و قدسی: فتاده.

۱۳ موزهٔ ملی دهلی: هوای جانانه.

۷

خنك نسیم معنبر شمامهٔ دلخواه
که در هوای تو برخاست بامداد پگاه[۱]
دلیل راه شو ای طایر[۲] خجسته لقا
که دیده آب شد از شوق خاك این[۳] درگاه
بیاد شخص نزارم که غرق خون دلست[۴]
هلال را زکنار شفق کنند[۵] نگاه
منم که بی تو نفس میزنم[۶] زهی خجلت
مگر تو عفو کنی ورنه نیست[۷] عذر گناه
ز دوستان تو آموخت در طریقت مهر[۸]
سپیده دم که هوا چاك زد شعار سیاه
بعشق روی تو روزی که از جهان بروم
ز تربتم بدمد سرخ گل بجای گیاه
مده بخاطر نازك ملالت از من زود[۹]
که حافظ تو خود این لحظه[۱۰] گفت بسم الله

---

۱ ایاصوفیه: بامدادگاه.
۲ ایاصوفیه: ای طالب؛ جامع نسخ: ای خضر پی خجسته که من.
۳ فرهاد، ستایشگر، قزوینی، قدسی، انجوی و موزهٔ ملی دهلی: آن.
۴ موزهٔ ملی دهلی: بیا و شخص نزارم ببین که غرق خون دلست؛ ستایشگر: بیاد شخص ضعیفم که...
۵ قزوینی و انجوی: افق کنید؛ قدسی، جلالی نائینی و پرتو: افق کنند؛ ایاصوفیه: هلال را بکنار شفق کنند.
۶ فرهاد، قزوینی و انجوی: میکشم.
۷ فرهاد و قزوینی: چیست.
۸ ایاصوفیه: طریقت و مهر.
۹ موزهٔ ملی دهلی و قدسی: از من ره؛ انجوی و جامع نسخ: از من راه؛ فرهاد: ای حافظ.
۱۰ قدسی و انجوی: که حافظ تو همین لحظه.

۹

دامن‌کشان همی رفت[1] در شرب زرکشیده
صد ماه‌رو ز رشکش جیب قصب دریده
از تاب آتش می بر گرد عارضش خوی
چون قطره‌های شبنم بر برگ گل چکیده
یاقوت جان فزایش از آب لطف زاده
شمشاد دلربایش از[2] ناز پروریده
آن لعل دلکشش بین وآن خندهٔ دل آشوب[3]
و آن رفتن خوشش بین و آن گام آرمیده
رویی لطیف نازك قدی بلند چابك
لفظی فصیح شیرین چشمی خوش‌کشیده[4]
آن آهوی سیه‌چشم[5] از دام ما برون شد[6]
یاران چه چاره سازیم[7] با این دل رمیده
زنهار تا توانی اهل نظر میازار
دنیا وفا ندارد ای یار برگزیده[8]

---

۱ جامع نسخ، ادیب برومند، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: همی شد.
۲ ایاصوفیه، ستایشگر و قزوینی: خوش خرامش در؛ موزهٔ ملی دهلی: دلربایش در؛ فرود و ادیب برومند: خوش‌خرامش از. «خوش‌خرامش» مناسبتر می‌نماید.
۳ فرود و ادیب برومند: و آن خندهٔ پر آشوب آن رفتن...
۴ قزوینی:
لفظی فصیح شیرین قدی بلند چابك رویی لطیف زیبا چشمی خوش‌کشیده
ایاصوفیه: لفظی فصیح شیرین‌قدی‌بلند چابك رویی لطیف دلکش چشمی‌خوش‌کشیده.
موزهٔ ملی دهلی:
لفظی فصیح شیرین قدی بلند چابك رویی لطیف نازك‌چشمی خوش‌کشیده
۵ اصل: «رمیده» که مطابق نسخ مختلف و از جمله ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی اصلاح شده است؛ ادیب برومند: آن آهوی سیه چشم کز.
۶ ایاصوفیه: برون نه‌رفت.
۷ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: سازم.
۸ ستایشگر، قزوینی، جلالی نائینی، ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: ای نور هردو دیده.

تـا کی کشم عتابت[۹] از چشم[۱۰] دلفریبت
روزی کرشمهٔ کن ای نور هردو دیده[۱۱]
گـر خاطر شریفت رنجیده شد ز حافظ
بازآ که توبه کردیم از گفته و شنیده[۱۲]

۹ قزوینی: عتیبت.
۱۰ ایاصوفیه: زان چشم.
۱۱ ادیب برومند، جلالی نائینی، ستایشگر و قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: ای یار برگزیده.
۱۲ این غزل در چاپ قزوینی دارای بیتی دیگر هم هست:
بس شکر بازگویم دربندگی خواجه — گـر اوفتد بدستم آن میوهٔ رسیده

۹

در سرای مغان رفته بود و آب زده
نشسته پیر[1] و صلایی بشیخ و شاب زده
سبوکشان همه در بندگیش بسته کمر
ولی ز ترک کله چتر[2] بر سحاب زده
شعاع جام[3] و قدح نور ماه پوشیده
عذار[4] مغبچگان راه آفتاب زده
عروس بخت در آن حجله[5] با هزاران ناز
شکسته کسمه[6] و بر برگ گل گلاب زده[7]
ز شور[8] و عربدهٔ شاهدان شیرین کار
شکر شکسته سمن[9] ریخته رباب زده
مرا بجرعهٔ خود شاد کرد و آنگه گفت[10]
که ای خمارکش مفلس شراب زده

---

۱ اصل: «نشسته بود»؛ نسخهٔ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر، خانلری، انجوی وقدسی و ادیب برومند و فرهاد: «پیر» و صحیح همین است.
۲ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و قدسی: گوشه.
۳ خانلری: صفای جام؛ موزهٔ ملی دهلی: فروغ‌جام؛ ادیب برومند: فروغ نور قدح نور ماه پوشیده؛ فرهاد: شعاع جام و قدح نور ماه پوشیدند.
۴ خانلری: مدار.
۵ خانلری: عروس در آن حجله.
۶ قدسی: کشیده وسمه و؛ موزهٔ ملی دهلی: شکسته پسته و؛ ستایشگر: بنفشه بسته و....
۷ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و همچنین در چاپ قزوینی و قدسی در این غزل دو بیت با قافیهٔ «گلاب‌زده» ضبط گردیده‌است و هردوصورت‌مکتوب درنسخهٔقزوینی ذیلادرج میشود:
گرفته ساغر عشرت فرشتهٔ رحمت ز جرعه برخ حور و پری گلاب زده
عروس بخت در آن حجله با هزاران ناز شکسته کسمه و بربرگ گل گلاب زده
ادیب برومند: کشیده وسمه و برزلف مشك ناب‌زده.
۸ فرهاد و موزهٔ ملی دهلی: ز ناز و عربدهٔ؛ ستایشگر: زشور عربدهٔ؛ ادیب‌برومند: ز ناز و عربدهٔ ساقیان شیرین کار.
۹ موزهٔ ملی دهلی: شکر شکسته و گل؛ ستایشگر: شکر شکسته و می ریخته.
۱۰ جامع نسخ، ایاصوفیه، فرهاد، ستایشگر، قزوینی، خانلری و موزهٔ ملی دهلی: سلام کردم و با من بروی خندان گفت...

که این کند که تو کردی بضعف همت و رای[۱۱]

ز گنج خانه شده خیمه در خراب زده[۱۲]

وصال دولت بیدار ترسمت ندهد[۱۳]

که خفتهٔ تو در آغوش بخت خواب زده[۱۴]

بیا بمیکده حافظ که بر تو عرضه کنم[۱۵]

هزار صف ز دعاهای مستجات زده[۱۶]

---

۱۱ خانلری: که کرد آنچه تو کردی ز ضعف همت و رای؛ ستایشگر وفرهاد: که این کند که تو کردی ز ضعف همت ورای.

۱۲ ایاصوفیه، ستایشگر و قزوینی: خیمه برخراب زده؛ خانلری: خیمه برآب زده؛ فرهاد: ز گنج خانه شد و خیمه برخراب زده.

۱۳ فرهاد، ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و انجوی: ندهند.

۱۴ این بیت در چاپ خانلری چنین است:

مرا بجرعهٔ خود شاد کرد و آنکه گفت — چه فتنهٔ تو در آغوش بخت خواب زده

ایاصوفیه: چه خفتهٔ تو...

۱۵ ستایشگر: که با تو شرح دهم.

۱۶ این غزل در نسخهٔ ایاصوفیه، ستایشگر و چاپ قزوینی دارای دو بیت دیگر هم هست که نخستین بیت آن در چاپ خانلری نیز وجود دارد:

فلك جنیبه کش شاه نصرة‌الدینست — بیا ببین ملکش دست در رکاب زده

خرد که ملهم غیبست بهر کسب شرف — ز بام عرش صدش بوسه برجناب* زده

* ایاصوفیه: رکاب.

۹

دوش رفتم بدر میکده خواب‌آلوده
خرقه‌تر دامن و سجاده شراب‌آلوده[۱]
آمد افسوس‌کنان مغ‌بچهٔ باده‌فروش
گفت بیدار شو ای ره‌رو خواب‌آلوده
شست‌وشویی‌کن وآنگه[۲] بخرابات خرام
تا نگردد ز تو این دیر خراب آلوده
در هوای لب شیرین‌دهنان[۳] چند کنی
جوهر روح بیاقوت مذاب آلوده
بطهارت گذران منزل پیری و مکن
خلعت شیب چو تشریف[۴] شباب آلوده
آشنایان ره عشق درین بحر عمیق
غرقه گشتند و نگشتند[۵] بآب آلوده
پاك و صافی شو و از چاه طبیعت بدرآی
که صفایی ندهد آب تراب آلوده[۶]
گفتم‌ای‌جان جهان[۷] دفتر گل‌ عیبی[۸] نیست
گرشود فصل[۹] بهار از می ناب آلوده

---

۱ فرود: خواب‌آلوده.
۲ ایاصوفیه و خانلری: شویی بکن آنگه؛ فرهاد: شست‌وشویی بکن آنگه بخرابات درآی.
۳ جامع نسخ و قزوینی: بهوای لب شیرین پسران؛ ایاصوفیه و خانلری: در هوای لب شیرین پسران؛ قدسی: بهوای لب شیرین‌دهنان.
۴ فرود، جلالی نائینی و قدسی: بتشریف.
۵ ستایشگر و خانلری: غرقه گردند و نگردند...؛ فرهاد: غرقه گشتند و نگردند.
۶ خانلری: آب شراب‌آلوده.
۷ ایاصوفیه، فرود، و خانلری: ای جان و جهان.
۸ موزهٔ ملی دهلی: باکی.
۹ قدسی: وقت؛ ایاصوفیه: که شود فصل؛ جامع نسخ: که شود وقت...

گفت خامش لغز و نکته بحافظ مفروش[۱۰]
آه ازین[۱۱] لطف بانواع عتاب آلوده

۱۰ جامع نسخ، ایاصوفیه، فرهاد، قزوینی، خانلری، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: گفت حافظ لغز و نکته بیاران مفروش؛ قدسی: گفت حافظ برو و نکته بعاقل مفروش؛ انجوی: گفت حافظ برو و نکته بیاران مفروش؛ فرود: گفت حافظ لغز و نکته بحافظ مفروش.
۱۱ موزهٔ ملی دهلی: از آن.

۹

سحرگاهان[۱] که مخمور شبانه
گرفتم باده با چنگ و چغانه
نهادم عقل را ره توشه[۲] از می
بشهر[۳] هستیش کردم روانه
نگار می‌فروشم عشوهٔ داد
که ایمن گشتم[۴] از مکر زمانه
ز ساقی کمان ابرو شنیدم
که ای تیر ملامت را نشانه
نبندی[۵] زان میان طرفی کمروار
اگر خود را به‌بینی[۶] در میانه
برو این دام بر مرغ دگرنه
که عنقا را بلندست آشیانه
بده کشتی می تا خوش برآییم[۷]
ازین دریای ناپیدا کرانه
ندیم و مطرب و ساقی[۸] همه اوست
خیال آب و گل در ره بهانه

۱ جامع نسخ: سحرگاهی.
۲ انجوی: عقل را زاد ره.
۳ انجوی و قزوینی: زشهر؛ ستایشگر و ایاصوفیه: زملك.
۴ فرهاد:.... عشوه میداد که ایمن گشته.
۵ حرف اول این کلمه در نسخهٔ اصل بدون نقطه است. نسخهٔ بدل جامع نسخ: ببندی.
۶ در نسخهٔ اصل حرف نخستین این کلمه نقطه ندارد.
۷ قزوینی: برائیم.
۸ ایاصوفیه: ندیم و ساقی و مطرب.

وجـود مـا معمـاییست حـافظ
که تحقیقش فسونست و فسانـه[۹]

۹ این غزل در چاپ قزوینی و انجوی ده و در طبع قدسی یازده و در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نه بیت دارد و بیت دیگر آن درچاپ قزوینی چنین است:

کـه بندد طرف وصل از حسن شاهی — کـه بـا خود عشق بـازد جـاودانـه

۸

عیشم مدامست از لعل دلخواه
کارم بکامست الحمدلله
دی‌شب[۱] برویش خوش بود وقتم
ای وصل[۲] جانان صد لوحش‌الله[۳]
ای بخت سرکش تنگش ببرکش
گه جام زرکش گه[۴] لعل دلخواه
جانا چگویم شرح فراقت
چشمی و صدنم جانی و صد آه
کافر مبیناد این غم که دیدست
از قامتت سرو از[۵] عارضت ماه[۶]
ما را بمستی[۷] افسانه کردند
پیران جاهل شیخان گمراه
از دست زاهد[۸] کردیم توبه
وز فعل عابد[۹] استغفرالله
ذوق[۱۰] لبت برد از یاد حافظ[۱۱]
درس شبانه ورد[۱۲] سحرگاه[۱۳]

۱ جامع نسخ، موزهٔ ملی دهلی: وقتی. ۲ موزهٔ ملی دهلی و قدسی: از وصل.
۳ نسخهٔ قزوینی و ستایشگر این بیت را ندارد.
۴ ستایشگر، قزوینی و قدسی: که جام زرکش که لعل دلخواه؛ موزهٔ ملی دهلی: گه جام می‌کش که لعل دلخواه؛ جلالی نائینی و فرود: که کام دلخواه؛ اصل: «از»؛ ایاصوفیه: که جام می‌گشت.
۵ فرود وجلالی‌نائینی: غم‌که دیده از قامتت سرو وز..؛ جامع‌نسخ: از قامتت‌سرو وز...
۶ این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه نیست.
۷ جلالی نائینی و فرود: به رندی؛ ستایشگر و قزوینی: رندی؛ ایاصوفیه بتشنیع.
۸ جامع نسخ، ستایشگر و قدسی: از قول زاهد.
۹ موزهٔ ملی دهلی: از قول واعظ.
۱۰ جامع نسخ، ایاصوفیه، فرود، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: شوق لبت؛ قدسی: شوق رخت. ←

۷

گر تیغ بارد در کوی آن ماه
گردن نهادیم الحکم لله[۱]
آیین تقوی من نیز دانم[۲]
لیکن چه چاره با بخت گمراه
من رند و عاشق آنگاه[۳] توبه
استغفرالله استغفرالله[٤]
ما شیخ و واعظ[٥] کمتر شناسیم
یا جام باده یا قصه کوتاه
عکسی ز مهرت برما نیفتاد[٦]
آیینه رویا آه از دلت آه[۷]

→۱۱ ستایشگر: لعل لبت برد از جان حافظ.
۱۲ ایاصوفیه، ستایشگر و قدسی: ورد شبانه درس سحرگاه.
۱۳ این غزل در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و قدسی ۱۱ بیت و در چاپ قزوینی و انجوی و نسخهٔ جلالی نائینی و پرتو هفت بیت دارد. نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این ابیات را اضافه دارد اما بیت نخستین آن در غزل شمارهٔ ۴۱۴ در چاپ حاضر که همین وزن و قافیه را دارد ـ با اختلافی اندك آمده است:

عکسی ز رویت بر ما نیفتاد — آیینه رویا آه از دلت آه
رخ برنتابم از راه خدمت — سر بر ندارم از خاك درگاه
دلق ملمع زنار راهست — صوفی‌نداند این‌رسم واین راه

---

۱ فرهاد: الحمدالله.
۲ جامع نسخ، فرهاد، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، قدسی و انجوی: ما نیز دانیم.
۳ ایاصوفیه: و انگاه؛ جامع نسخ: من رند عاشق...
۴ قزوینی:

من رند وعاشق درموسم گل — آنگاه توبه استغفرالله

خانلری:

من رند و عاشق وانگاه توبه — استغفرالله استغفرالله

۵ انجوی: ما شیخ و زاهد.
۶ ایاصوفیه، فرهاد، ستایشگر، قزوینی و انجوی: مهر تو عکسی برما نیفکند؛ جلالی نائینی: عکسی ز رویت برما نیفتاد.
۷ این بیت در چاپ خانلری و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیست.

الصبر مر و العمر فان[8]

یا لیت شعری حتام القاه

عشق لبت برد از یاد حافظ

درس شبانه ورد سحرگاه[9]

---

۸ این کلمه در نسخهٔ اساس و ایاصوفیه برسم‌الخط فارسی بشکل «فانی» نوشته شده است.

۹ در چاپ خانلری و نسخهٔ ایاصوفیه این بیت نیست اما در چاپ قزوینی و انجوی بجای آن چنین مذکور است:

حافظ چه نالی گر وصل خواهی خون بایدت خورد در گاه وبیگاه

اما در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و جامع نسخ حافظ بیت مندرج در متن کتابت شده است. ستایشگر:

مهر رخش برد از یاد حافظ آواز زهره آیینهٔ ماه

در جامع نسخ این بیت هم آمده است:

حافظ نگشتی شیدای گیتی گر می‌شنیدی پند نکوخواه.

۷

ناگهان پرده برانداختهٔ یعنی چه
مست از خانه برون تاختهٔ یعنی چه
زلف در دست صبا گوش بفرمان[1] رقیب
این چنین با همه در ساختهٔ یعنی چه
شاه خوبانی و منظور گدایان شدهٔ
قدر این مرتبه نشناختهٔ یعنی چه
نه سر زلف[2] خود اول تو بدستم دادی
بازم از پای[3] در انداختهٔ یعنی چه
سخنت رمزدهان گفت و کمر سر میان
زین[4] میان تیغ بما آختهٔ یعنی چه
هرکس از چهره‌وزلف تو[5] بنقشی مشغول
عاقبت با همه کج[6] باختهٔ یعنی چه
حافظا در دل تنگت چو فرود آمد[7] یار
خانه از غیر نپرداختهٔ یعنی چه

۱ انجوی و قدسی: به پیغام؛ ستایشگر: زلف بردست صبا گوش بفرمان.
۲ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی : چون سر زلف؛ ایاصوفیه: چو سر زلف.
۳ افشار: باز در پای.
۴ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و انجوی: وز میان؛ ایاصوفیه: در میان.
۵ جامع نسخ، ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی، افشار، جلالی نائینی و پرتو: هرکس از مهرهٔ مهر تو...؛ ایاصوفیه: هرکس از چهرهٔ مهر تو.
۶ افشار: اینچنین با همه کژ...
۷ ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: فرود آمد یار؛ افشار: حافظا در دل تنگ تو فرود آمد یار؛ قدسی: چو فرود آید یار. در اصل حرف آخر «فرود» افتاده است.

۱۰

وصال او[۱] ز عمر جاودان به
خداوندا مرا آن ده که آن به

بشمشیرم زد و با کس نگفتم
که راز دوست از دشمن نهان به

شبی میگفت چشم کس[۲] ندیدست
ز مروارید گوشم در جهان به[۳]

خدا را از طبیب من بپرسید
که آخر کی شود این ناتوان به

بخلدم دعوت ای زاهد مفرمای[٤]
که این سیب زنخ زان بوستان به

دلا دایم گدای کوی او باش
بحکم آن که دولت جاودان به

بداغ بندگی مردن بدین[٥] در
بجان او که از ملك جهان به[٦]

جوانا سر متاب از پند پیران
که رای پیر از[۷] بخت جوان به

---

۱ خانلری: تو.
۲ قدسی: من.
۳ این بیت در چاپ خانلری نیست.
۴ قدسی و انجوی: بخلدم زاهدا دعوت مفرمای؛ موزهٔ ملی دهلی: بخلدت دعوت ای زاهد مفرمای.
۵ ایاصوفیه و قدسی: درین؛ قزوینی، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: برین.
۶ این بیت نیز در چاپ خانلری نیست.
۷ ستایشگر: رای پیر با.

گلی کو[8] پای‌مال سرو ما گشت[9]

بود خاکش ز خون ارغوان به

سخن اندر دهان دوست گوهر[10]

ولیکن گفتهٔ حافظ از آن به[11]

---

۸ قزوینی، خانلری، انجوی و موزهٔ ملی دهلی و افشار: کان.
۹ خانلری و موزهٔ ملی دهلی و افشار: شد؛ ستایشگر: سرو باشد؛ ایاصوفیه: گلی کان پای [ ] سرو باشد.
۱۰ قزوینی: شکر؛ ستایشگر: وگرچه خوب باشد در شهوار.
۱۱ در چاپ قزوینی، قدسی و انجوی و نسخهٔ ستایشگر این بیت نیز موجود است:
اگر چه زنده رود آب حیاتست ولی شیراز ما از اصفهان به

۹

آن غالیه خط گر سوی ما[1] نامه نوشتی
گردون ورق هستی ما در ننوشتی

هرچند که هجران ثمر وصل برآرد[2]
دهقان جهان کاج[3] که این تخم نکشتی

آمرزش نقدست کسی را که در اینجا
یاریست چوحوری وسرایی چو بهشتی[4]

تنها نه منم کعبهٔ دل بت‌کده کرده
در هر قدمی صومعهٔ هست و کنشتی[5]

مفروش بباغ ارم و نخوت شداد[6]
یك شیشه می و نوش لبی و لب کشتی[7]

تا کی غم دنیای دنی ای دل دانا
حیفست ز خوبی که بود عاشق زشتی[8]

در مصطبهٔ عشق تنعم نتوان کرد
چون بالش زر نیست بسازیم بخشتی

آلودگی خرقه خرابی جهانست
کو راه روی اهل دلی پاك سرشتی[9]

---

۱ ایاصوفیه: گر برما.
۲ ایاصوفیه: برآورد.
۳ ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: کاش.
۴ این بیت در چاپ افشار نیست.
۵ این بیت در متن چاپ قزوینی نیست.
۶ موزهٔ ملی دهلی: بغداد.
۷ افشار: یك شیشهٔ می‌نوش و لبی و لب کشتی.
۸ ایاصوفیه و قزوینی: شود عاشق زشتی؛ موزهٔ ملی دهلی: حیفست زخوبی که شود همبر زشتی؛ افشار: حیفست ز خوبی که شود مایل زشتی؛ ستایشگر: که بود مایل زشتی.
۹ این بیت در چاپ افشار نیست. انجوی: خوب سرشتی.

از دست فراهشت[۱۰] سر زلف تو حافظ
تقدیر چنین بود چه کردی که نه‌هشتی[۱۱]

۱۰ ایاصوفیه، ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و افشار: از دست چرا هشت...
۱۱ این غزل در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی مرکب از ۱۳ بیت، در چاپ قدسی و انجوی ۱۱ بیت، در چاپ قزوینی ۸ و در طبع افشار ۷ بیت می‌باشد و ابیات زاید بر متن حاضر در اینجا از نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی نقل می‌شود:

کلکت که مریزاد زبان شکرینش — مهر تو ندید ارنه سلامی بنوشتی
معمار وجود ار نزدی رنگ تو بر عشق — ذرات محبت گل آدم نسرشتی
جهل من و علم تو فلك را چه تفاوت — آنجا که بصر نیست چه‌خوبی وچه‌زشتی
ترسا بچهٔ دوش همی گفت که حافظ — حیفست که هردم کند آهنگ کنشتی

۷

آن[۱] می عشق کزو پخته شود هر خامی
گرچه ماه رمضانست بیاور جامی

روزها رفت که دست من مسکین نگرفت
ساق[۲] شمشادقدی ساعد سیم‌اندامی

روزه هرچندکه مهمان عزیز است ای دل
رفتنش موهبتی دان و شدن انعامی[۳]

مرغ زیرك بدر[٤] خانقه اکنون نپرد
که نهادست ز بهر طلبش هر دامی[٥]

گله از زاهد بدخو نکنم رسم اینست[٦]
که چو صبحی بدمد از پیش آید[۷] شامی

یار من گر[۸] بخرامد بتماشای چمن
برسانش ز من ای پیك صبا پیغامی

حافظا گر ندهد داد دلت آصف عهد
کام دشوار بدست آوری از خودکامی[۹]

---

۱ ستایشگر، افشار، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: زان.
۲ افشار و قزوینی: زلف؛ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: مطابق متن.
۳ قزوینی: صحبتش موهبتی‌دان و...؛ افشار: صحبتش موهبتی‌دان شدنش انعامی؛ ستایشگر: آمدن... و شدن.
۴ افشار: ره خانقه.
۵ ستایشگر و قزوینی: که نهادست بهرمجلس وعظی دامی؛ موزهٔ ملی دهلی: که نهادست بهرمجلس وعظش دامی.
۶ این مصراع در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نادرست ضبط شده است، بدین صورت: گله از زاهد خود نکنم رسم اینست.
۷ ستایشگر، قزوینی، افشار و موزهٔ ملی دهلی: بدمد در پیش افتد شامی.
۸ افشار و قزوینی: چون.
۹ ستایشگر: بدست آیدت از خودکامی. این غزل در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی مرکب از هشت بیت است و یك بیت دیگر باین صورت می‌باشد:
آن حریفی که* شب و روز می صاف کشد بود آیا که کند یاد ز دردآشامی
* موزهٔ ملی دهلی: کو حریفی که....

۱۰

اتت روائح رندالحمی[1] و زاد غرامی
فدای خاك در دوست باد[2] جان گرامی
پیام دوست شنیدن سعادتست و سلامت
من‌المبلغ عنی الی سعاد سلامی[3]
بیا بشام غریبان و آب دیدهٔ من[4] بین
بسان[5] بادهٔ صافی در آبگینهٔ شامی
اذا تغرب عن ذی‌الاراك طائر خیر[6]
فلا تفرد عن روضها انین حمامی[7]
وان رغبت لنجد فصرت ناقض عهد[8]
فماتطیب یومی[9] و ماستطاب منامی[10]
بسی نماند که روز فراق ما بسر آید[11]
رأیت عن هضبات الحمی قباب خیامی[12]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی و جامع نسخ: زند الحمی؛ پژمان: زید الحمی.
۲ کلمهٔ «باد» در نسخهٔ اصل با خطی دیگر افزوده شده است. ستایشگر: در یار باد.
۳ موزهٔ ملی دهلی: عنی سعادتی و سلامی. در نسخهٔ ستایشگر و چاپ قدسی جای‌مصراعهای دوم در ابیات اول و دوم با هم عوض شده است.
۴ ستایشگر: دیدهٔ ما.
۵ افشار: میان.
۶ قزوینی و انجوی: اذا تغرد...؛ افشار: اذا تقرب عن‌ذی‌الاراك طائر غیر؛ پژمان: اذا تقرب عن....
۷ افشار: انیس همامی. این بیت در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیست.
۸ قزوینی وانجوی: وان دعیت بخلد وصرت...؛ افشار: وان‌دعت بلحد فصرت...؛ پژمان: وان ودعت لنجد....؛ ستایشگر: وان دعیت لنجد و صرت.
۹ قزوینی: فما تطیب نفسی؛ ستایشگر و افشار: فما تطیب نومی.
۱۰ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت نیست.
۱۱ ستایشگر و قزوینی: فراق یار سرآید.
۱۲ این بیت در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی وجود ندارد. قزوینی، ستایشگر و انجوی: رأیت من...؛ افشار: رأیت من حصبات‌الحمی مقام خیامی؛ پژمان: رأیت عن عصبات...

خوشا دمی که درآیی و گویمت بسلامت
قدمت خیر قدوم نزلت خیر مقامی

امید هست‌که زودت بکام‌خویش[۱۳] ببینم
تو شاه[۱۴] گشته بفرمان‌دهی و من بغلامی

من‌ارچه‌هیچ‌ندارم سزای صحبت[۱۵] شاهان
ز بهر کار تو آیم[۱۶] قبول کن بغلامی[۱۷]

بعدت منك و قد صرت ذائباً[۱۸] کهلال
اگرچه‌روی‌چوماهت ندیده‌ام بتمامی[۱۹–۲۰]

---

۱۳ قزوینی و افشار: زودت ببخت نیك.
۱۴ قزوینی، افشار، ستایشگر و انجوی: تو شاد گشته؛ موزهٔ ملی دهلی: مطابق متن.
۱۵ موزهٔ ملی دهلی: سزای خدمت.
۱۶ موزهٔ ملی دهلی: ز بهر کام توام هم...؛ ستایشگر و جامع نسخ: زبهر کار ثوابم؛ قدسی: زبهر کار صوابم.
۱۷ این بیت در چاپ افشار و قزوینی وجود ندارد.
۱۸ اصل: «تغیب... رائنا»، تصحیح متن براساس چاپ قزوینی و قدسی صورت‌گرفته است. پژمان: لقیت منك وقد صرت ذائباً کهلال.
۱۹ این بیت در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر نیست.
۲۰ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قزوینی، افشار و قدسی و برخی از نسخ دیگر این غزل شامل یك بیت دیگر هم هست که در چاپ قزوینی چنین است:
چو سلك درخوشابست شعر نغز توحافظ   که گاه لطف* سبق می‌برد زنظم نظامی،
* موزهٔ ملی دهلی: که گاه نظم...

۱۰

احمدالله[۱] علی معدلة السلطانی[۲]
احمد شیخ اویس حسن ایلکانی[۳]

خان بن‌خان شهنشاه شهنشاه[۴] نژاد
آنکه می‌زیبد اگر جان جهانش[۵] خوانی

دیده نادیده باقبال تو ایمان آورد
مرحبا ای بچنین[۶] لطف خدا ارزانی

ماه اگر بی‌تو برآید بدونیمش بزند[۷]
دولت احمدی و معجزهٔ سبحانی[۸]

جلوهٔ بخت تو دل می‌برد از شاه و گدا
چشم بد دور که هم جانی و هم جانانی

برشکن کاکل ترکانه که در طالع تست
بخشش و کوشش خاقانی[۹] و چنگزخانی[۱۰]

گرچه دوریم بیاد تو قدح می‌گیریم[۱۱]
بعد منزل نبود در سفر روحانی

---

۱ اصل: الحمدلله.
۲ قزوینی: معدلة‌السلطان.
۳ قزوینی، ستایشگر و فرود: حسن ایلخانی.
۴ این کلمه در نسخهٔ اصل افتاده است. قزوینی، افشار، موزهٔ ملی دهلی و قدسی، ستایشگر: خان بن‌خان و...
۵ افشار: جان و جهانش.
۶ قدسی: ای بهمه.
۷ فرود، قزوینی، افشار، قدسی و جلالی نائینی: بزنند؛ موزهٔ ملی دهلی: مطابق متن.
۸ قدسی و جلالی نائینی: معجزهٔ سلطانی؛ فرود: دولت سرمدی و کوکبهٔ خاقانی.
۹ افشار، پژمان و قدسی: قاآنی؛ فرود: سامانی.
۱۰ قدسی: چنگیزخانی.
۱۱ قدسی و جلالی نائینی: قدح مینوشیم.

از گل فارسیم[۱۲] غنچهٔ عیشی نشکفت
حبذا دجلهٔ بغداد و می روحانی[۱۳]
سر عاشق که نه خاك[۱۴] در معشوق بود
کی خلاصش بود از محنت سرگردانی
ای نسیم سحری خاك در یار بیار
تا کند حافظ ازو دیدهٔ دل نورانی[۱۵]

۱۲ اصل: «ما رستم»؛ پژمان، قزوینی، افشار و موزهٔ ملی دهلی: پارسیم؛ چون کلمهٔ «فارسیم» در چاپ قدسی و نسخهٔ ستایشگر و جلالی نائینی با شکل کلمهٔ مضبوط درمتن شباهت بیشتری دارد، اصلاح متن مطابق با آن بعمل آمده است؛ نسخهٔ فرود نیز به‌همین صورت است.
۱۳ افشار، قزوینی و پژمان: می ریحانی؛ ضبط نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ قدسی با متن حاضر یکسانست.
۱۴ اصل: نخاك.
۱۵ قزوینی و پژمان: که کند حافظ...؛ افشار: تا کند حافظ ازو دیده و دل نورانی؛ قدسی: تا کند حافظ از آن دیدهٔ جان نورانی؛ موزهٔ ملی دهلی: مطابق متن.

۱۰

ای بیخبر بکوش که صاحب خبر شوی
تا راه رو نباشی کی راهبر شوی

در مکتب حقایق و پیش ادیب عشق[1]
هان ای پسر بکوش که روزی پدر شوی

دست از مس وجود چو مردان ره بشوی
تا کیمیای عشق بیابی و زر شوی[2]

گر نور عشق[3] حق بدل و جانت اوفتد
بالله کز آفتاب فلك خوبتر شوی

یکدم غریق بحر خدا شو گمان مبر
کز آب هفت بحر بیك موی تر شوی

از پای تا سرت همه نورِ خدا شود
در راه ذوالجلال چو بی‌پا و سر شوی

وجه خدا اگر شودت منظر نظر
زین پس شکی نماند که صاحب‌نظر شوی[4]

بنیاد هستی تو چو زیر و زبر شود
در دل مدار هیچ چو[5] زیر و زبر شوی

---

۱ ایاصوفیه، قزوینی، ستایشگر و افشار: در مکتب حقایق پیش ادیب عشق؛ موزهٔ ملی دهلی: در مکتب حقیقت پیش ادیب عشق.
۲ این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه نیست.
۳ ستایشگر: نور مهرحق.
۴ این بیت درنسخهٔ موزهٔ‌ملی دهلی وایاصوفه نیست؛ افشار: وجه خدای... زان پس‌شکی...
۵ افشار: در دل گمان مدار که؛ ستایشگر: در دل مدار هیچ که؛ ایاصوفیه: هیچ که دیگر زبرشوی.

گر در سرت هوای وصالست حافظا
باید که خاك درگه اهل نظر[۶] شوی
خواب و خورت زمرتبهٔ خویش[۷] دورکرد
آنگه‌رسی بخویش‌که بی‌خواب وخورشوی[۸]

۶ ایاصوفیه، قزوینی و افشار: اهل هنر؛ موزهٔ ملی دهلی: مطابق متن.
۷ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: مرتبهٔ عشق.
۸ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: آنگه رسی بخویش که بی‌خواب و خور شوی؛ افشار: آنگه شوی به‌خویش که بی‌خواب و خور شوی. چنان‌که ملاحظه می‌شود «بی‌خواب و خور» از «بی‌پا و سر» که ضبط نسخهٔ اصلی است لفظاً و معناً مناسبتر می‌نماید، بویژه که عبارت «بی‌پا وسر» قبلا هم در بیت ششم قافیه شده است. بدین ترتیب گمان می‌رود که کاتب در ضبط این عبارت اشتباه کرده است. نسخهٔ ستایشگر: آنگه رسی بعشق که بی‌خواب و خور.

۵

ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی
دل بی‌تو بجان آمد وقتست که بازآیی

دایم گل این بستان شاداب نمی‌باشد[۱]
دریاب ضعیفانرا در وقت توانایی

دی شب گلهٔ زلفت[۲] با باد همی کردم[۳]
گفتا غلطی بگذر[۴] زین فکرت سودایی

صد باد صبا آنجا[۵] با سلسله می‌رقصد[۶]
اینست حریف ای دل تا باد نه‌پیمایی[۷]

حافظ شب‌هجران شد بوی‌خوش یار[۸]آمد
شادیت مبارك باد ای عاشق شیدایی[۹]

---

۱ قزوینی، ادیب برومند، جلالی نائینی و قدسی: شاداب نمی‌ماند؛ ستایشگر: سیراب نمی‌ماند؛ نسخهٔ بدل جامع نسخ: نخواهد ماند.

۲ ستایشگر و قزوینی: زلفش.

۳ ستایشگر و افشار: همی گفتم؛ ادیب برومند: با باد صبا گفتم؛ جامع نسخ: دیشب گلهٔ زلفش با باد صبا گفتم.

۴ افشار: غلطی بنگر.

۵ ادیب برومند و قزوینی: اینجا.

۶ قزوینی، افشار و قدسی: می‌رقصند؛ جامع نسخ، ستایشگر و ادیب برومند: بی‌سلسله می‌رقصند.

۷ جامع نسخ: تا بادیه‌پیمائی.

۸ جامع نسخ و قزوینی: وصل؛ ستایشگر، قدسی و افشار: صبح.

۹ این غزل درنسخهٔ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی نیست ولی درچاپ قزوینی و نسخهٔ ستایشگر مرکب از دوازده بیت است و ذیلا سایر ابیات بترتیب نقل می‌شود:

مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد — کز دست بخواهد شد پایاب شکیبایی
یارب بکه شاید گفت این‌نکته که درعالم — رخساره بکس ننمود آن شاهد هرجایی
ساقی چمن گل را بی‌روی تو رنگی نیست — شمشاد خرامان کن تا باغ بیارایی
ای درد توام درمان در بستر ناکامی — وی یاد توام مونس در گوشهٔ تنهایی
در دایرهٔ قسمت ما نقطهٔ تسلیمیم — لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه‌تو فرمایی
فکر خود و رای خود درعالم رندی نیست — کفرست درین مذهب خودبینی و خودرایی
زین دایرهٔ مینا خونین* جکرم می ده — تا حل کنم این مشکل در ساغر مینایی

* ادیب برومند: خون جکرم می‌ده.

۱۵

ای در[1] رخ تو پیدا انوار پادشاهی
در فکرت[2] تو پنهان صد حکمت الهی
کلك تو بارك‌الله بر ملك و دین[3] گشاده
صد چشمه آب حیوان از قطرهٔ سیاهی
بر اهرمن نتابد انوار[4] اسم اعظم
ملك آن تست و خاتم فرمای هرچه[5] خواهی
در حکمت[6] سلیمان هرکس که شك نماید
بر عقل و دانش او خندند مرغ و ماهی
باز ارچه گاه گاهی بر سر نهد کلاهی
مرغان قاف دانند آیین پادشاهی
تیغی که آسمانش از فیض خود دهد آب
تنها جهان بگیرد بی منت سپاهی
کلك تو خوش نویسد در شان یار و اغیار
تعویذ جان فزایی و افسون[7] عمرکاهی
ای عنصر تو مخلوق از کیمیای[8] عزت
وی دولت تو ایمن از صدمهٔ تباهی[9]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: ای از رخ.
۲ ستایشگر: در صدمت.
۳ موزهٔ ملی دهلی: برملك دین؛ ستایشگر: برملك دل.
۴ اصل: «اسرار» که با توجه به معنی و ضبط سایر نسخ اصلاح شده است.
۵ موزهٔ ملی دهلی: فرما به هرچه خواهی.
۶ ایاصوفیه، قزوینی، ادیب برومند، جلالی نائینی، پرتو، مسعودی و انجوی: حشمت؛ و ظاهراً مناسبتر همین است.
۷ ایاصوفیه، ستایشگر، قدسی، انجوی و افشار: فزایی افسون.
۸ ایاصوفیه، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و افشار: کبریای.
۹ قزوینی: وصمت تباهی؛ موزهٔ ملی دهلی: صدمهٔ الهی؛ افشار: صدمهٔ تباهی؛ ستایشگر: صدمت الهی.

گر پرتوی ز تیغت در کان و[۱۰] معدن افتد
یاقوت سرخ رو را بخشند رنگ کاهی

عمریست پادشاها کز می تهیست جامم
اینك ز بنده دعوی وز محتسب گواهی

دانم دلت ببخشد بر عجز[۱۱] شب‌نشینان
گر حال ما بپرسی[۱۲] از باد صبحگاهی

ساقی بیار آبی از [۱۳] چشمهٔ خرابات
تا خرقها بشوییم[۱۴] از عجب خانقاهی[۱۵]

جایی که برق عصیان برآدم صفی زد
ما را چگونه زیبد[۱۶] دعوی بی‌گناهی[۱۷]

حافظ چو پادشاهت گه گاه می‌نوازد[۱۸]
رنجش ز بخت منما بازآ بعذر خواهی[۱۹]

یا ملجأ البرایا یا واهب‌العطایا
عطفاًعلی مقل حلت به‌الدواهی[۲۰]

---

۱۰ ایاصوفیه، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: برکان و معدن؛ افشار: برکان [و] معدن.
۱۱ ستایشگر: برحال.
۱۲ قزوینی: گر حال بنده پرسی؛ موزهٔ ملی دهلی: گر حال من بپرسی؛ ستایشگر: گرشمهٔ بپرسی.
۱۳ اصل: «کز». چون با توجه به ضبط همهٔ نسخه‌هایی که بنظر رسید و نیز به‌سبب وجود «تا» در مصراع دوم، «که» لفظاً و معناً زاید بود حذف گردید. موزهٔ ملی دهلی: ساقی بیاور آبی از...
۱۴ موزهٔ ملی دهلی: تا جامها بشویم؛ ایاصوفیه: تا خرقها بشویم.
۱۵ این بیت در چاپ افشار نیست.
۱۶ افشار: حافظ ترا نزیبد.
۱۷ این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه نیست.
۱۸ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: که‌گاه می‌برد نام.
۱۹ این بیت در چاپ افشار و نسخهٔ ایاصوفیه نیست.
۲۰ این بیت در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر و چاپ قزوینی و افشار نیست ولی در چاپ قدسی و نسخهٔ ستایشگر بیت زیر مندرج است:
جور از فلك نیاید تا تو ملك صفاتی ظلم از جهان برون شد تا تو جهان پناهی

۸

ای دل آن به که خراب می گلگون باشی[1]
بی زر و گنج بصد حشمت قارون باشی[2]
در مقامی که صدارت بفقیران بخشند
چشم دارم که بجاه از همه افزون باشی[3]
در ره منزل لیلی که خطرهاست در آن[4]
شرط اول قدم آنست که مجنون باشی
نقطهٔ عشق نمودم بتو هان سهو مکن[5]
ورنه چون بنگری[6] از دایره بیرون باشی[7]
کاروان رفت و تودرخواب و بیابان درپیش[8]
کی‌روی ره زکه پرسی چه‌کنی چون باشی[9]
تاج شاهی طلبی گوهر ذاتی بنمای
ور خود ازگوهر[10] جمشید وفریدون باشی

---

۱ قزوینی، انجوی، پژمان و پرتو: ای دل آندم که خراب از می گلگون باشی؛ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر، افشار و خانلری: ای دل آندم که خراب می گلگون باشی.
۲ افشار: بی‌زر و گنج و درم خواجه و قارون باشی؛ پرتو: بی‌زر و سیم...؛ خانلری: گرچه هیچت نبود خواجه که قارون باشی. در نسخهٔ ستایشگر با قلمی دیگر ضبط قبلی این مصراع بدین صورت عوض شده است:
بی‌زر و گنج و درم خواجهٔ قارون.
۳ این بیت در چاپ افشار و خانلری نیست. جلالی نائینی: چشم بد دور بجاه....
۴ افشار، جلالی نائینی و انجوی: خطرهاست بجان؛ ستایشگر: درو.
۵ افشار: نکتهٔ عشق نمودم به تو ای سهو مکن.
۶ افشار: ورنه تا بنگری.
۷ این بیت در چاپ خانلری وجود ندارد.
۸ افشار: کاروان رفت و ز پس دزد و بیابان در پیش.
۹ خانلری: کی روی ره چکنی کی برسی چون باشی.
۱۰ قزوینی و پژمان: تخمهٔ؛ ستایشگر: گر خود از گوهر.

ساغری نوش کن وجرعه برافلاك افشان[۱۱]
چند و چند از غم ایام[۱۲] جگر خــون باشی
حافظ از فقر[۱۳] مکن ناله که گر شعر اینست
هیچ خوش دل[۱۴] نپسندد که تو محزون باشی[۱۵]

۱۱ موزهٔ ملی دهلی: جرعه بافلاك فشان؛ افشار: قزوینی، ایاصوفیه و انجوی: جرعه بر افلاك فشان؛ پژمان، ستایشگر و خانلری: مطابق متن.
۱۲ موزهٔ ملی دهلی: چند و چند از بی‌املاك...؛ فرهاد: چند چند از غم ایام.
۱۳ افشار: حافظ از غصه.
۱۴ افشار: و پرتو: هیچ عاقل.
۱۵ این غزل باستثنای یك واو عاطفه با نسخهٔ فرهاد برابر است.

۸

ای دل بکوی عشق[۱] گذاری نمیکنی
اسباب جمع داری و کاری نمیکنی[۲]
میدان بکام خاطر و گویی نمی‌زنی[۳]
بازی چنین بدست و شکاری نمیکنی[۴]
این خون که موج میزند اندر جگر ترا[۵]
در کار رنگ روی[۶] نگاری نمیکنی
ترسم کزین چمن[۷] نبری آستین گل
کز گلشنش[۸] تحمل خاری نمیکنی
ساغر لطیف و پر می[۹] و می‌افکنی بخاک
و اندیشه از بلای[۱۰] خماری نمیکنی[۱۱]
در آستین کام[۱۲] تو صد نافه مدرجست[۱۳]
وآنرا[۱۴] فدای طرهٔ یاری نمیکنی

---

۱ خانلری: دوست.
۲ موزهٔ ملی دهلی: فرصت ز دست داده و کاری نمیکنی.
۳ قزوینی و انجوی: چوگان حکم درکف و گویی نمیزنی؛ ادیب برومند، خانلری و افشار: چوگان کام در کف وگویی نمی‌زنی؛ موزهٔ ملی دهلی: میدان چنین فراخ و تو گویی نمیزنی؛ فرهاد: چوگان ناز....؛ ایاصوفیه: میدانی این چنین خوش و گویی‌نمیزنی.
۴ فرود، قزوینی و انجوی: باز ظفر بدست و شکاری نمیکنی.
۵ حرف نخستین این کلمه در نسخهٔ اصل اندکی محو شده است. فرهاد، خانلری و افشار: مرا.
۶ فرود، ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی و افشار: رنگ و بوی.
۷ خانلری: ترسم که از چمن.
۸ انجوی: گلبنش.
۹ قزوینی: لطیف و دلکش؛ فرود: آری غرور مستیت از راه می‌برد.
۱۰ خانلری: ملال.
۱۱ این بیت بدین صورت در چاپ افشار نیست و بجایش بیتی بدین شرح آمده است:
آری عروس مستیت از راه برده است — اندیشه از بلای خماری نمیکنی
جلالی نائینی:
ایدل غرور مستیت از دست برده است — اندیشه از بلای خماری نمیکنی
۱۲ قزوینی و انجوی: آستین جان.

←

مشکین از آن[۱۵] نشد[۱۶] دم خلقت که چون صبا
بر خاک کوی دوست گذاری نمیکنی[۱۷]
حافظ برو که بندگی بارگاه دوست[۱۸]
گر جمله میکنند تو باری نمیکنی[۱۹]

→۱۳ فرود و ستایشگر: تو صدنافه مندرج.
۱۴ افشار: آنرا.
۱۵ کلمات: «از آن» در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی افتاده است.
۱۶ نسخهٔ خانلری: بشد.
۱۷ این بیت در چاپ افشار وجود ندارد.
۱۸ قزوینی: پادشاه وقت.
۱۹ این بیت در چاپ خانلری نیست. در نسخهٔ جلالی نائینی چنین است:
گر دیگران بجان غم جانان خریده‌اند حافظ تو این معامله باری نمیکنی

۸

ای دل گر از آن چاه زنخدان بدرآیی
هرجا که روی زود[۱] پشیمان بدرآیی
هش‌دار که گر وسوسهٔ نفس[۲] کنی گوش
آدم‌صفت از روضهٔ رضوان بدرآیی[۳]
شاید که بآبی فلکت دست نگیرد[۴]
گر تشنه‌لب از چشمهٔ حیوان بدرآیی
جان میدهم از دولت[۵] دیدار تو چون صبح
باشد که چو خورشید درخشان بدرآیی
تاکی[۶] چو صبا بر تو گمارم دم و همت[۷]
کز غنچه چو گل خرم و خندان بدرآیی[۸]
در تیره‌شب هجر توام جان بلب آمد[۹]
وقتست که همچون مه تابان بدرآیی
برخاك درت[۱۰] بسته‌ام‌ازدیده دوصد جوی[۱۱]
تا بو[۱۲] که توچون سرو خرامان[۱۳] بدرآیی

---

۱ جامع نسخ: باز.
۲ جامع نسخ: عقل.
۳ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی جای مصراعهای دوم در ابیات اول و دوم با هم عوض شده است.
۴ جامع نسخ و قدسی: بگیرد؛ نسخهٔ بدل جامع نسخ: بآبی خضرت دست نگیرد. ایاصوفیه:.... خضرت دست نگیرد کت تشنه لب از چشمهٔ حیوان بدرآیی.
۵ فرود: جان میدهم از حسرت دیدار تو چون صبح تابو که...؛ قزوینی، قدسی، ستایشگر و افشار: حسرت. نسخهٔ ایاصوفیه و فرهاد این بیت را ندارد.
۶ جامع نسخ، فرود، ستایشگر، قزوینی و افشار: چندان چو.
۷ فرهاد، فرود، ستایشگر، قزوینی، قدسی، افشار و موزهٔ ملی دهلی: دم همت.
۸ موزهٔ ملی دهلی: تا تو زچمن سرو خرامان بدر آیی؛ ایاصوفیه: کز غنچهٔ گل.
۹ ایاصوفیه، فرهاد، ستایشگر، قزوینی و قدسی و موزهٔ ملی دهلی: در تیره شب هجر تو جانم بلب آمد؛ افشار: تیره شب هجران تو جانم بلب آورد؛ فرود: از تیره شب هجر تو جانم بلب آمد. اصل: ... بلب آورد.
۱۰ قزوینی: بر رهگذرت.

←

حافظ مکن اندیشه که آن یوسف مه‌روی[14]
بازآید و از کلبهٔ احزان بدرآیی[15]

←۱۱ موزهٔ ملی دهلی: جو؛ ایاصوفیه: برخاك درت بستم از دیده دوصد جوی.
۱۲ مسعودی، فرهاد، فرود و افشار: باشد که؛ ایاصوفیه: تا بوك تو چون....
۱۳ موزهٔ ملی دهلی: غنچهٔ خندان.
۱۴ قزوینی: مهرو؛ قدسی: حافظ مبر امید که آن یوسف مصری؛ فرهاد و موزهٔ ملی دهلی و ایاصوفیه: که آن خسرو خوبان؛ ستایشگر: یوسف کنعان.
۱۵ این بیت در چاپ افشار نیست. فرهاد: باز آمده از کلبهٔ احزان بدرآیی.

۱۲*

ای ز شرم عارضت گل کرده خوی
پر عرق[1] پیش عقیقت جام می
ژاله بر لاله است یا بر گل گلاب
یا بر آتش آب یا بر روت خوی
می‌شد از چشم آن کمان ابرو و دل
از پیش میرفت و گم میکرد پی
امشب از زلفت[2] نخواهم داشت دست[3]
رو مؤذن بانگ می‌زن گو که حی[4]
چون بنی عامر بسی مجنون شوند[5]
گر برون آید شبی[6] لیلی ز حی[7]
نی دمی لب برلب مطرب نهاد[8]
چنگ را در زیر ناخن کرد پی[9]

---

* این غزل در نسخهٔ ایاصوفیه و چاپ قزوینی و افشار نیست.
۱ قدسی: در عرق؛ موزهٔ ملی دهلی، جلالی نائینی، ستایشکر و پرتو: مطابق متن.
۲ قدسی و جلالی نائینی: زلفش.
۳ ستایشکر و پرتو: نخواهم دست داشت.
۴ ستایشکر و پرتو: تا مؤذن بانگ بردارد که حی (جامع نسخ: هی)؛ قدسی: رو مؤذن بانگ برمیزن که حی؛ جلالی نائینی: مطابق متن. این بیت در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیست.
۵ ستایشکر، قدسی و پرتو: در بنی‌عامر بسی مجنون شوند؛ جلالی نائینی: چون بنی‌عامر بسی مجنون شدند.
۶ ستایشکر، قدسی و پرتو: گربرون آید دگر؛ جلالی نائینی: تا برون آید دگر.
۷ این بیت نیز در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیست.
۸ جلالی نائینی: نی‌شکر لب برلب مطرب نهاد.
۹ ستایشکر، جامع نسخ حافظ، پرتو و قدسی: نی؛ جلالی نائینی: چنگ زاهد زیر ناخن کرد پی. در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت نیست.

چنگ را بر[۱۰] دست مطرب نه دمی
گو رگش بخراش و بخروشش زنی[۱۱]

عود بر[۱۲] آتش نه و منقل بسوز
غم مدار از شدت[۱۳] سرمای دی

جام می پیش آر و[۱۴] چون حافظ مخور
غم که جم کی بود یا کاوس[۱۵] کی

آنکه بهر جرعهٔ جان میدهد
جامه زو[۱۶] بستان و جامی ده بوی

با تو زین پس گر فلك خواری کند
باز گو در حضرت دارای ری

خسرو آفاق بخش آن کز سخا[۱۷]
نامهٔ حاتم ز نامش گشت طی[۱۸-۱۹]

---

۱۰ جلالی نائینی: در.
۱۱ این بیت در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و پرتو وجود ندارد. قدسی: بخراش و بخروشم ز وی؛ جلالی نائینی: رگش بخراش نخروشم ز وی؛ جامع نسخ حافظ: بخراش بخروشش ز وی.
۱۲ قدسی: در.
۱۳ موزهٔ ملی دهلی: صدمهٔ؛ قدسی، پرتو و جلالی نائینی: مطابق متن.
۱۴ موزهٔ ملی دهلی: پیش آر چون؛ جلالی نائینی: جام می بستان و...
۱۵ پرتو: بود و کیکاووس؛ جلالی نائینی و جامع نسخ: بود کی‌کاووس؛ قدسی وموزهٔ ملی دهلی: مطابق متن. ستایشگر: کی بوده و کاوس.
۱۶ قدسی و جلالی نائینی: جان ازو بستان؛ پرتو: جان ز وی بستان؛ ضبط نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر با متن یکسانست.
۱۷ ستایشگر، پرتو و جلالی نائینی: خسرو آفاق بخشش کز سخا؛ قدسی: خسرو آفاق بخشش کز عطا. دو کلمهٔ اخیر درین مصراع در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی ناخوانا است.
۱۸ موزهٔ ملی دهلی: نام حاتم را ز نامش کرده طی؛ قدسی، پرتو و جلالی نائینی: مانند متن.
۱۹ این غزل در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی ۸، در چاپ قدسی و نسخهٔ جلالی نائینی ۱۲ و در نسخهٔ پرتو علوی ۱۱ بیت دارد.

۷

ای قصهٔ[1] بهشت ز کویت حکایتی
شرح جمال حور ز رویت روایتی

انفاس عیسی از لب لعلت وظیفهٔ[2]
و آب خضر ز نوش لبانت حکایتی[3]

هر پاره از دل من و از غصه قصهٔ
هرسطری[4] از خصال تو وز رحمت آیتی[5]

کی عطرسای مجلس روحانیان شدی
گل را اگر نه بوی تو کردی رعایتی[6]

در آرزوی خاك در[7] یار سوختیم
یادآور ای صبا که نکردی حمایتی[8]

ای‌دل بهرزه دانش و عمرت زدست رفت[9]
صد مایه داشتی و نکردی کفایتی

---

۱ قدسی: ای روضهٔ بهشت.
۲ ایاصوفیه، فرهاد، ستایشگر، قزوینی، افشار و موزهٔ ملی دهلی: لطیفهٔ، و مناسبتر همین است.
۳ ستایشگر و قزوینی: آب خضر زنوش لبانت کنایتی؛ فرهاد، موزهٔ ملی دهلی، افشار وایاصوفیه: وآب خضر زنوش دهانت کنایتی.
۴ ایاصوفیه: شطری.
۵ موزهٔ ملی دهلی: هرسطری از خصال تو از رحمت آیتی؛ ستایشگر و افشار: هرسطری از خیال تو وز رحمت آیتی، فرهاد: هرسطری از خصال تو از رحمت آیتی.
۶ موزهٔ ملی دهلی: عنایتی.
۷ ستایشگر و افشار: ره؛ این کلمه در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی افتاده است.
۸ این کلمه در نسخهٔ اصل محو شده است و قسمت باقیماندهٔ آن قابل خواندن نیست که براساس چاپ قزوینی و نسخهٔ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی و فرهاد آورده شده است. ستایشگر: رعایتی.
۹ قسمتی ازین کلمه در اصل محو شده است. قزوینی: بباد رفت؛ ستایشگر و فرهاد: ز دست شد.

دانی مراد حافظ ازین درد و غصه[۱۰] چیست
از تو کرشمهٔ و ز خسرو عنایتی[۱۱]

۱۰ قدسی: آه و ناله. این بیت در چاپ افشار نیامده است؛ ایاصوفیه: درس غصه.
۱۱ ستایشگر: رعایتی. این غزل در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر و چاپ قزوینی ۹ بیت و در طبع افشار ۸ بیت دارد. دو بیت دیگر این غزل از روی چاپ قزوینی در اینجا نقل می‌شود:

بوی دل کباب من آفاق را گرفت — این آتش درون بکند هم سرایتی
در آتش ار خیال رخش دست میدهد — ساقی بیا که نیست ز دوزخ شکایتی

۱۲

ای که برماه از خط[۱] مشکین نقاب انداختی
لطف کردی سایهٔ بر آفتاب انداختی

تا چه خواهد کرد با ما تاب و رنگ عارضت[۲]
حالیا نیرنگ نقش خود[۳] بر آب انداختی

گوی خوبی بردی از خوبان خلخ[۴] شادباش
جام کیخسرو طلب کافراسیاب انداختی

هرکسی با شمع رخسارت بوجهی عشق باخت
زان میان پروانه را در اضطراب انداختی

طاعت من گرچه سرمست و خرابم رد مکن[۵]
کاندرین شغلم بامید ثواب انداختی

از فروغ[۶] نرگس مخمور و لعل می‌پرست[۷]
حافظ خلوت‌نشین را در شراب انداختی

گنج عشق خود نهادی در دل ویران او[۸]
سایهٔ دولت برآن[۹] کنج خراب انداختی[۱۰]

---

۱ قدسی: خطت؛ فرود: ای که برمه از خط.
۲ قزوینی و انجوی: تا چه خواهد کرد با ما آب و رنگ عارضت؛ افشار: تا چه خواهد کرد برمارنگ وآب‌عارضت؛ پرتو: کرد باما آفتاب‌عارضت؛ ستایشگر: تاب‌زلف وعارضت.
۳ افشار و قزوینی: حالیا نیرنگ نقشی خوش؛ پرتو: نیرنگ نقش خوش؛ پژمان، انجوی و قدسی: مطابق متن. ظاهراً در اصل کلمهٔ «بیرنگ» بمعنی طرح بوده است.
۴ پرتو: بردی از خورشید عالم؛ ستایشگر: خوبان عالم.
۵ این بیت در چاپ قزوینی نیست. جلالی نائینی و ایاصوفیه: طاعت من گرچه از مستی خرابم رد مکن....
۶ ستایشگر، قزوینی، افشار، پژمان، پرتو و قدسی: از فریب.
۷ ستایشگر: چشم می پرست.
۸ ستایشگر، قزوینی، افشار و پژمان: ویران ما؛ پرتو: بردل ویران دوست؛ قدسی: ویران من.
۹ قزوینی: دولت برین؛ افشار: دولت درین.
۱۰ این بیت و پنج بیت دیگر این غزل در نسخهٔ ایاصوفیه نیست.

پرده از رخ برگرفتی[11] یك نظر در جلوه‌گاه
وز ضیا[12] حوروپری را درحجاب انداختی[13]
از برای صید دل بر[14] گردنم زنجیر زلف
چون کمند خسرو مالك‌رقاب انداختی
نصرةالدین شاه یحیی آنکه خصم ملك را[15]
از لب[16] شمشیر چون آتش در آب انداختی[17]
خسرو[18] داراشکوه ای آنکه تاج آفتاب
از سر تعظیم بر خاك جناب انداختی
باده‌نوش از جام عالم بین که براورنگ جم[19]
شاهد مقصود را[20] از رخ نقاب انداختی[21]

---

۱۱ ستایشگر، قزوینی و پژمان: برفکندی.
۱۲ قزوینی، قدسی و پژمان: وز حیا؛ ستایشگر: از حیا.
۱۳ این بیت در چاپ افشار نیامده است.
۱۴ ستایشگر، قزوینی، افشار و پژمان: وز برای صید دل در...؛ پرتو: از برای قید دل در...
۱۵ قدسی: آنکه تاج آفتاب؛ ستایشگر: ملك او.
۱۶ قزوینی: از دم.
۱۷ این بیت در چاپ افشار نیست. قدسی: از سر تعظیم و قدرت در تراب انداختی.
۱۸ قزوینی، افشار و پژمان: داور...
۱۹ پرتو: باده خور برجام عالم بین چو براورنگ جم؛ ستایشگر: باده نوش از جام کیخسرو...
۲۰ ستایشگر، قزوینی، افشار، انجوی و پرتو: شاهد مقصود را. عبارت متن مغشوش می‌نماید و صورت مکتوب در چاپ قزوینی و غالب نسخ دیگر: «شاهد مقصود را» موزونتر و معنی آن با مصراع اول بیت سازگارتر است. نسخهٔ اصل: «تاج مقصود ترا.»
۲۱ این غزل در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی وجود ندارد ولی در چاپ قزوینی و پژمان شامل دو بیت دیگر هم هست که نخستین بیت آن با تفاوت کمی در چاپ افشار هم آمده است:

زینهار ازآب‌آن عارض‌که شیران را ازآن — تشنه‌لب کردی وگردان را در آب انداختی*
خواب بیداران ببستی وآنگه از نقش خیال — تهمتی بر شبروان خیل خواب انداختی

* افشار: زینهار از آب شمشیرت که... تشنه‌لب کشتی و...

۵

ای که دایم بخویش مغروری
گر ترا عشق نیست معذوری
گرد دیوانگان عشق مگرد
که بعقل عقیله[1] مشهوری
مستی عشق نیست[2] در سر تو
رو که تو مست آب انگوری[3]
روی زردست و آه دردآلود
عاشقانرا دوای رنجوری
بگذر[4] از نام و ننگ خود حافظ[5]
ساغر[6] می طلب که مخموری[7]

۱ ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ایاصوفیه و افشار: «بعقل عقیله» و صحیح همین است. اصل: عقل و عقیله.
۲ اصل: «هست»، تصحیح این کلمه با توجه به معنای بیت و براساس نسخه‌های: ایاصوفیه، قزوینی، افشار، قدسی، موزهٔ ملی دهلی، پرتو و جلالی نائینی صورت گرفته است.
۳ ستایشگر: مستی عشق نیست درخور تو   رو تو مست شراب انگوری.
ادیب برومند: رو که مست شراب انگوری.
۴ اصل: «گذر» که براساس نسخه‌های ایاصوفیه، ادیب برومند، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و افشار بدین صورت اصلاح گردیده است.
۵ ستایشگر و افشار: بگذر از ننگ و نام چون حافظ.
۶ افشار: ساغری.
۷ در چاپ افشار این غزل مرکب از هفت بیت است و دو بیت دیگر در اینجا نوشته می‌شود:

نبود باغ را چنان رونق   بی می رواق و گل سوری
مهر آن ماه بایدت ورزید   ورچه چون آفتاب مشهوری

۷

ای کـه در کشتن مـا هیچ مـدارا نکنی
سود و سرمایـه بسوزی و محابـا نکنی
دردمندان بـلا زهر هـلاهـل نـوشند[1]
قصد این‌قوم خطر[2] باشد وهان[3] تا نکنی
رنج ما را که توان برد بیك گوشهٔ چشم
شرط انصاف نباشد کـه مـداوا نکنی
دیـدهٔ ما چـو[4] بامیـد تو دریاست چرا
بتفـرج گـذری بـر لب[5] دریـا نکنی
نقل هرجور که از خلق کریمت کردند[6]
قـول صاحب غرضانست تو آنها[7] نکنی
بر تو گر جلوه کند شاهد ما[8] ای زاهد
از خـدا جز می و معشوقه[9] تمنا نکنی
حافظا سجدهٔ ابـروی چو محرابش کن[10]
که دعایـی ز سر صدق جز آنجـا نکنی

---

۱ فرهاد، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، افشار، انجوی، قدسی و پژمان: دارند.
۲ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، انجوی و مسعودی: خطا.
۳ فرهاد، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، افشار و انجوی: باشد هان؛ قدسی: باشد هین؛ ستایشگر: قصد این طایفه سهوست نگر تا نکنی.
۴ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: که.
۵ ستایشگر: گذری جانب.
۶ قدسی: گویند.
۷ قدسی و جلالی نائینی: اینها؛ فرهاد: صاحب غرض آنست تو آنها نکنی.
۸ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی کلمهٔ «ما» افتاده است.
۹ قزوینی، افشار، موزهٔ ملی دهلی و... : معشوق.
۱۰ قزوینی، انجوی و پژمان: حافظا سجده بابروی چـو محرابش بر؛ موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی: حافظا سجده برابروی چو محرابش کن؛ قدسی: حافظا سجده بمحراب دو ابرویش کن؛ ستایشگر: حافظا سجده بابروی...؛ فرهاد: ←

۷

ای که در کنج خرابات[۱] مقامی داری
جم وقت[۲] خودی ار دست بجامی داری[۳]
ای[۴] که بازلف ورخ یار گذاری شب و روز[۵]
فرصتت باد که خوش صبحی وشامی داری
ای صبا سوختگان بر سر ره[۶] منتظرند
گر از آن یار سفر کرده پیامی داری
بوی جان از لب خندان[۷] قدح می‌شنوم
بشنو ای خواجه‌اگر زانك[۸] مشامی داری
نامی ار می‌طلبد[۹] از تو غریبی چه شود
تویی امروز درین شهر که نامی داری
خال شیرین[۱۰] توخوش دانهٔ عیشیست ولی
برکنار چمنش وه که چه دامی[۱۱] داری

←حافظا سجده بابروی چو محرابش کن   که دعایی زسر صدق در آنجا نکنی

---

۱ ایاصوفیه، فرود، ستایشگر، قزوینی، افشار، خانلری و موزهٔ ملی دهلی: کوی خرابات.
۲ موزهٔ ملی دهلی: وقتی.
۳ افشار: تویی امروز جم وقت که جامی داری.
۴ افشار: وی؛ فرود: تو.
۵ خانلری: ای که با زلف و رخ ز یار گدایان شب و رو.
۶ موزهٔ ملی دهلی: برسر ما؛ فرهاد: ای صبا سوختگان را که همه منتظرند.
۷ فرود: لب جانبخش.
۸ قدسی: خواجه تو گر زانکه.
۹ ستایشگر و قزوینی: نام نیك ارطلبد؛ فرهاد: جامی ار می‌طلبد.
۱۰ فرود، قزوینی، افشار، قدسی و موزهٔ ملی دهلی: خال سر سبز؛ ستایشگر: خال‌مشکین.
۱۱ افشار: جامی؛ فرهاد: در کنار چمنش وه که چه دامی داری.

بس‌دعای سحرت مونس[۱۲] جان خواهد بود
تو که چون حافظ شب‌خیز غلامی داری[۱۳]

---

۱۲ ستایشگر، افشار و خانلری: حارس؛ فرهاد: حامی.

۱۳ این غزل در چاپ قزوینی و افشار و نسخهٔ ستایشگر دارای هشت بیت است ولی در طبع قدسی مشتمل برده بیت می‌باشد. یك بیت دیگر در چاپ قزوینی این است:

چون بهنگام وفا هیچ ثباتیت نبود — می کنم شکر که بر جور دوامی داری

این بیت در نسخهٔ فرود باین صورت است:

مهربان شد فلك و ترك جفاکاری کرد — تویی ای جان‌که درین شیوه دوامی داری

چاپ قزوینی این بیت مندرج در چاپ افشار را ندارد:

وی‌که از لعل و لب یار شدش کام ومراد — گو غنیمت شمر این لحظه‌که‌کامی داری

این غزل در نسخهٔ ایاصوفیه مشتمل بر پنج بیت است و دوبیت پنجم و ششم مکتوب در غزل بالا را ندارد.

۷

ای که مهجوری عشاق روا میداری
بندگانرا ز بر[1] خویش جدا میداری
تشنهٔ بادیه را هم بزلالی دریاب
بامیدی که درین ره بخدا میداری
دل ربودی[2] و بحل کردمت ای جان لیکن
به ازین دار نگاهش که مرا میداری
ساغر ما که حریفان دگر می‌نوشند
ما تحمل بکنیم[3] ار تو روا میداری
ای‌مگس حضرت‌سیمرغ[4] نه‌جولان‌گه‌تست
عرض خود می‌بری و زحمت ما میداری
تو بتقصیر خود افتادی ازین در محروم
از که می‌نالی و فریاد چرا میداری
حافظ از پادشهان پایه بخدمت طلبند
کار ناکرده[5] چه امید عطا میداری[6]

---

۱ ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی و انجوی: عاشقانرا ز بر؛ افشار: عاشقانرا ز در؛ موزهٔ ملی دهلی: بندگانرا ز در؛ فرود: دوستان را ز بر خویش.
۲ قزوینی: ببردی.
۳ ایاصوفیه، قزوینی و انجوی و افشار و جلالی نائینی: نکنیم؛ موزهٔ ملی دهلی: «ما تحمل نکنیم از تو». ضبط نسخهٔ خطی ادیب برومند، پرتو علوی و ستایشگر و جامع نسخ با متن حاضر یکسانست.
۴ نسخهٔ بدل جامع نسخ، انجوی و موزهٔ ملی دهلی: عرصهٔ سیمرغ.
۵ قزوینی: سعی ناکرده.
۶ این بیت در چاپ انجوی و قدسی چنین است:
حافظ خام طمع شرمی ازین قصه بدار — کار ناکرده چه امید عطا میداری
و در چاپ افشار بدین صورت است:
حافظا عادت خوبان همه جورست و جفا — چند گویی نه که امید وفا میداری
در نسخهٔ فرهاد معتمد این غزل پنج بیت دارد. بیت سوم و چهارم در متن حاضر در نسخهٔ فرهاد ساقط است و پنج بیت دیگر عیناً برابر متن ماست.

۷

این خرقه که من دارم در رهن شراب اولی
وین دفتر بی‌معنی غرق می ناب اولی
چون عمر تبه کردم چندانك نگه کردم
در کنج خراباتی افتاده خراب اولی
چون مصلحت‌اندیشی دورست زدرویشی
هم سینه پرآتش به[۱] هم دیده پرآب اولی
من حالت زاهد را[۲] با خلق نخواهم گفت
کین[۳] قصه اگر گویم باچنگ ورباب اولی
تا بی‌سر و بی‌پایم مانند فلك زین دست[۴]
در سینه غم ساقی[۵] در دست شراب اولی
از هجر[۶] تو دلداری دل برنکنم آری[۷]
چون تاب‌کشم[۸] باری زآن زلف بتاب اولی
چون پیر شدی حافظ از میکده بیرون‌آی[۹]
رندی و هوسناکی در عهد شباب اولی[۱۰]

---

۱ قزوینی: هم سینه پرازآتش....؛ افشار: هم سینهٔ پرآتش.
۲ نسخه بدل جامع نسخ، ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی وافشار: من حال دل زاهد؛ ستایشگر: من حال دل شیدا: ادیب برومند: من حالت زاهد را با خلق نمیگویم.
۳ ادیب برومند، ستایشگر و قزوینی: این.
۴ جامع نسخ، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: تا بی‌سروپا باشد اوضاع فلك زین دست؛ ستایشگر و افشار و ادیب برومند: تا بی‌سروپا باشد اوضاع فلك زینسان، فرهاد: تا بی‌سروبی‌پام؛ ایاصوفیه: تا بی‌سروپا [با]شد احوال فلك زین دست.
۵ ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی، افشار و موزهٔ ملی دهلی: در سر هوس ساقی.
۶ این کلمه در نسخهٔ اساس بدین ترتیب است و در سایر نسخ که بنظر رسید «همچو» ضبط شده است که معناً روشنتر بنظر میرسد.
۷ ایاصوفیه: باری.
۸ ادیب برومند، ستایشگر و افشار: گر تاب کشم؛ موزهٔ ملی دهلی: گر تاب کنم.
۹ فرهاد، ستایشگر: بیرون‌شو؛ ادیب برومند: بیرون‌آ.

←

۸

این[1] خوش‌رقم که بر گل رخسار می‌کشی
خط بر صحیفهٔ گل و گلزار می‌کشی
اشك حرم‌نشین نهان‌خانهٔ مرا
زان[2] سوی هفت پرده[3] ببازار می‌کشی
هردم ببوی نرگس مخمور خویشتن[4]
از خلوتم بخانهٔ خمار می‌کشی
کاهل‌روی چو باد صبا را ببوی زلف
شیرین بقید و سلسله در کار می‌کشی[5]
گفتی سر تو بستهٔ فتراك ما شود[6]
سهلست اگر تو زحمت این بار می‌کشی
با چشم و ابروی تو چه تدبیر دل کنم
وه زین کمان که بر من بیمار می‌کشی[7]
باز آ که چشم بد ز رخت دور میکنم[8]
ای تازه گل که دامن ازین خار می‌کشی

←۱۰ ستایشگر: رندی وطربناکی در وقت شباب اولی، فرهاد: مستی و هوسناکی درعهد شباب اولی.

---

۱ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، افشار، قزوینی، قدسی، پژمان و انجوی: زین. کلمهٔ «گلزار» مصراع دوم در نسخهٔ ایاصوفیه «گلنار» نیز خوانده میشود.
۲ ستایشگر: از.
۳ این کلمه در اصل افتاده و از روی نسخهٔ ایاصوفیه تکمیل شده است.
۴ ایاصوفیه، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، افشار، قزوینی و انجوی: هردم بیاد آن لب میکون و چشم مست.
۵ افشار: هردم ز قید سلسله [در کار] می‌کشی؛ قزوینی: هردم بقید سلسله در کار میکشی؛ ستایشگر: شیرین بقید سلسله. در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت نیست.
۶ ستایشگر و افشار: سزد.
۷ این بیت در چاپ افشار نیست.
۸ قزوینی: ز رخت دفع می‌کند؛ ایاصوفیه، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: ز رخت دفع میکنم؛ افشار: مطابق متن.

حافظ دگر[9] چه میطلبی از نعیم دهر[10]
مـی میچشی و طـرهٔ دلدار می‌کشی[11]

9 این کلمه در نسخهٔ اصل افتاده است و با توجه به‌نسخه‌های: ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و افشار افزوده شده است.
۱۰ افشار: حافظ چه می‌طلبی دگر از نعیم دهر.
۱۱ قزوینی و ستایشگر: می میخوری وطرهٔ دلدار می‌کشی؛ افشار: می میکشی وطرهٔ طرار می‌کشی.

۱۱

با مدعی مگویید اسرار عشق و مستی
تا بیخبر بمیرد[1] در درد خودپرستی
در مذهب طریقت خامی نشان کفرست
آری طریق دولت[2] چالاکیست و چستی
باضعف‌وناتوانی همچون نسیم خوش‌باش
بیماری اندرین غم خوشتر[3] ز تن‌درستی
در گوشهٔ سلامت مستور چون[4] توان بود
تا نرگس تو گوید با ما رموز مستی[5]
عاشق شو ار نه روزی کار جهان سرآید
ناخوانده نقش مقصود[6] ازکارگاه هستی
آن روز دیده بودم آن‌نقشها[7] که برخاست
کز سرکشی زمانی با ما نمی‌نشستی
تا فضل و عقل[8] بینی بی‌معرفت نشینی
یك نکته‌ات بگویم خود را مبین و رستی

۱ افشار: بماند؛ قدسی: بمیرد در رنج.
۲ افشار: عاشق؛ فرود: رندان.
۳ فرود، ادیب برومند، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، ایاصوفیه و جامع نسخ حافظ: اندرین ره خوشتر؛ خانلری: اندرین غم بهتر.
۴ موزهٔ ملی دهلی: کی.
۵ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و خانلری: تا نرگس تو با ما گوید رموز مستی؛ افشار: تا نرگس تو با ما گوید شهود مستی؛ ادیب برومند: حدیث مستی.
۶ ستایشگر: نقش مستی.
۷ فرود، ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، ادیب برومند و خانلری: این فتنها؛ افشار و ایاصوفیه: آن فتنها.
۸ اصل: «فضل عقل» که مطابق نسخهٔ ایاصوفیه، قزوینی، خانلری و ستایشگر اصلاح شده است. موزهٔ ملی دهلی: تا عقل و فضل؛ جامع نسخ حافظ و ادیب برومند: تا علم و عقل؛ قدسی: فضل وعلم؛ فرود: علم وفضل؛ فرهاد: تا فضل وعقل بینی بامعرفت نشینی یك نکتهٔ بگویم...

در آستان[۹] جانان از آسمان میندیش
کز اوج سربلندی افتی بخاک پستی
خار ارچه جان بکاهد گل عذر آن بخواهد
سهل است تلخی می[۱۰] درجنب ذوق مستی
صوفی پیاله پیما عابد قرابه پرهیز[۱۱]
ای کوته‌آستینان تا کی درازدستی[۱۲]
از راه دیده[۱۳] حافظ تا دیده[۱۴] زلف پستت
باجمله سربلندی شد پای‌مال پستی[۱۵-۱۶]

---

۹ ادیب برومند و جامع نسخ حافظ: باآستان، فرود: برآستان.
۱۰ خانلری: تلخی باده سهلست؛ فرهاد: سهلست تلخی می در جنب ذوق و مستی.
۱۱ قزوینی و افشار و پژمان: صوفی پیاله‌پیما حافظ قرابه پرهیز؛ خانلری، ادیب برومند و انجوی: صوفی پیاله‌پیما حافظ قرابه‌پرداز؛ پرتو: صوفی قرابه‌برگیرحافظ شکست پرهیز؛ جلالی نائینی: صوفی پیاله‌پیما عابد قرابه در کش؛ قدسی: صوفی پیاله‌پیما زاهد قرابه پرکن؛ ستایشگر: صوفی‌پیاله‌پیما حافظ‌قرابه‌گردان؛فرود:حافظ‌پیاله‌پیما صوفی‌قرابه‌گردان.
۱۲ بجای این بیت در چاپ قزوینی و انجوی چنین آمده است:
سلطان من خدا را زلفت شکست ما را تا کی کند سیاهی چندین درازدستی
۱۳ ادیب برومند و جامع نسخ حافظ: درآب دیده؛ ایاصوفیه: از راه دیده حافظ تا دید زلف پستت.
۱۴ ادیب برومند، موزهٔ ملی دهلی و جامع نسخ حافظ: تادید، فرهاد: نادیده زلف پستت.
۱۵ این بیت درنسخه‌های: خانلری، انجوی، افشار، قزوینی، پژمان، ستایشگر و پرتو درین غزل وجود ندارد، در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی دیده می‌شود اما مقطع غزل نیست. در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی بدین شرحست:
از راه دیده حافظ تا دیده زلف شستت با جمله سربلندی شد پایمال پستی
فقط در نسخهٔ جلالی نائینی و جامع نسخ حافظ این بیت مقطع غزل را تشکیل می‌دهد و در نسخهٔ جلالی نائینی بدین قرار است:
از دیده ماند حافظ نادیده زلف پستت تا چند سربلندی شد پایمال پستی
۱۶ در چاپ قزوینی و انجوی این غزل هفت بیت، در طبع افشار هشت بیت، در چاپ خانلری ـ که دو مصراع آن از نسخهٔ قزوینی و گوهرین در متن نقل شده است ـ ده بیت، در چاپ قدسی پانزده بیت، در نسخهٔ خطی متعلق به‌نویسندهٔ این سطور (جلالی نائینی) چهارده بیت، در نسخهٔ خطی پرتو و ستایشگر سیزده و در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی یازده بیت می‌باشد.
ابیات: دوم، سوم، هفتم، هشتم، نهم و یازدهم این غزل در چاپ قزوینی نیست و متعلق به غزل دیگری است که همین وزن وقافیه را دارد و مطلع آن اینست:
ای دل مباش یکدم خالی ز عشق و مستی وآنگه برو که رستی از نیستی و هستی
(چاپ انجوی نیز وضعی مشابه با چاپ قزوینی دارد)
اما سه بیت دیگر بشرح زیر در نسخهٔ قزوینی دیده می‌شود که در نسخهٔ حاضر وجود ندارد:
دوش آن‌صنم چه‌خوش گفت درمجلس‌مغانم باکافران چه‌کارت گر بت نمی‌پرستی←

۷

بتا[1] با ما مورز این کینه‌داری
که حق صحبت دیرینه داری
نصیحت گوش‌کن کین در بسی به
از آن گوهر که در گنجینه داری
بفریاد خمار مفلسان رس
خدارا گر می دوشینه داری
ولیکن کی نمایی رخ برندان
تو کز خورشید و مه آیینه داری
بد رندان مگو ای شیخ و هش‌دار[2]
که با مهر[3] خدایی کینه داری
نمی‌ترسی ز آه آتشینم
تو دانی خرقهٔ پشمینه داری[4]
ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ[5]
بقرآنی که اندر سینه داری

→سلطان من خدا را زلفت شکست ما را
عشقت بدست طوفان خواهد سپرد حافظ
تا کی کند سیاهی چندین درازدستی
چون برق ازین کشاکش پنداشتی که جستی

ادیب برومند:
درمجلس‌مغانم دوش‌آن‌صنم چه‌خوش‌گفت
باکافران چه‌کارت گر بت نمیپرستی

فرود:
در کوچهٔ مغانم خوش‌گفت آن صنم دوش
باکافران چه‌کارت چون بت نمی‌پرستی

---

۱ ایاصوفیه، فرهاد، ادیب برومند: فرود، ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پرتو و جلالی نائینی: بیا. ضبط چاپ انجوی و قدسی مطابق با متن حاضر است.
۲ افشار: بد رندان مگوی ای شیخ هشدار. نسخهٔ فرهاد بیت چهارم و پنجم مرقوم درین غزل را ندارد.
۳ جامع نسخ، قزوینی، قدسی و افشار و انجوی: حکم؛ پرتو: تو با مهر..
۴ نسخه بدل جامع نسخ و فرود: که در بر خرقهٔ پشمینه داری.
۵ جلالی نائینی: بسوزان خرقهٔ تقوی تو حافظ.

۶

بجان او کـه گرم دست‌رس بجان بودی
کمینـه پیش‌کش بندگـانش آن بودی

اگـر[۱] دلـم نشدی پـای‌بند طـرهٔ او
کیم[۲] قرار دریـن تیره خاکدان بودی[۳]

بگفتمی کـه بها چیست خاك پایش[۴] را
اگـر حیات گرانمایـه جاودان بودی

درآمدی ز درم کـاجکی[۵] چـو لمعهٔ نور
که بر دو دیـدهٔ ما حکم او روان بودی

ببنـدگـی قدش سرو معتـرف گشتی
اگر چـو سوسن آزاده‌اش زبـان بودی[۶]

ز پرده نالـهٔ حافظ بـرون کی افتادی[۷]
اگرنه همـدم مرغان صبح‌خوان بودی[۸]

---

۱ قدسی: وگر؛ فرهاد: اگر دلم نبدی.
۲ قزوینی، افشار و انجوی: کیش.
۳ بعدازین بیت در نسخهٔ ایاصوفیه بیت زیر که درغزل شمارهٔ ۴۴۸ نیز آمده مندرجست:
برخ چو مهر فلك بی‌نظیر آفاق است   بدل دریغ که یك ذره مهربان بودی
۴ قدسی: خاك پای تو را.
۵ جامع نسخ، فرهاد، ستایشگر، قزوینی، افشار، قدسی و انجوی: کاشکی.
۶ این بیت در هیچیك از دوغزل چاپ افشار نیامده است؛ قزوینی، ادیب برومند و انجوی: گرش چوسوسن آزاده ده زبان بودی؛ ستایشگر و قدسی: اگر چوسوسن آزاده ده زبان بودی؛ فرهاد: اگر چو سوسن آزاده صد زبان بودی.
۷ ستایشگر: برون نیفتادی.
۸ در چاپ قزوینی، قدسی و انجوی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی دو بیت دیگر نیز درین غزل وجود دارد که در چاپ حاضر در غزل (شمارهٔ ۴۴۸) در ردیف سوم و پنجم آمده است و بنابراین از ذکر مجدد آنها در اینجا خودداری می‌شود. در چاپ افشار فقط بیت پنجم مذکور وجود دارد.

۸

بچشم کرده‌ام ابروی ماه سیمایی
خیال سبزخطی نقش بسته‌ام جایی
زمام دل بکسی داده‌ام من درویش[۱]
که نیستش بکس از تاج و تخت[۲] پروایی
سرم زدست بشد چشم از انتظار بسوخت[۳]
در آرزوی سر و چشم مجلس‌آرایی
زهی خیال[۴] که منشور عشق بازی من
از آن کمانچهٔ ابرو رسد بطغرایی
بروز واقعه تابوت من[۵] ز سرو کنید
که می‌رویم[۶] بداغ بلندبالایی
در[۷] آن مقام که خوبان زغمزه[۸] تیغ[۹] زنند
عجب مدار سری اوفتاده[۱۰] در پایی
فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب[۱۱]
که حیف باشد ازو غیر ازو[۱۲] تمنایی

---

۱ قدسی: من مسکین.
۲ فرود: که نیستش بفروغ ستاره.
۳ قدسی: شد و چشم انتظارم سوخت؛ ستایشگر: سرم زدست‌شد وچشم ازانتظاربسوخت؛ فرود: سرم ز دست شد و دل زانتظار بسوخت؛ فرهاد: چشم انتظار بسوخت.
۴ فرود، ستایشگر، قزوینی و افشار: امید هست؛ قدسی: زهی کمال.
۵ ستایشگر، قزوینی و قدسی و افشار: «ما» و با توجه به‌مصراع دوم ظاهراً ضمیر «ما» مناسبتر است؛ ضبط نسخهٔ فرهاد برابر متن است.
۶ قدسی: که مرده‌ایم.
۷ افشار: بر.
۸ خانلری و قدسی: بغمزه.
۹ خانلری: تیر؛ ایاصوفیه و فرود: تیغ کشند.
۱۰ خانلری: سری را فتاده؛ قدسی: عجب مکن زسری کو فتاده...
۱۱ خانلری: نعیم خلد چه باشد رضای دوست طلب؛ افشار: خیال وصل چه باشد..؛ فرود و جلالی نائینی: دوست بجو.
۱۲ فرهاد، قزوینی، خانلری و قدسی: غیر او.

درر[۱۳] ز شوق برآرند ماهیان بنثار
اگر سفینهٔ حافظ بری[۱۴] بدریایی[۱۵]

۱۳ خانلری: گهر؛ قدسی: زشوق سر بدرآرند ماهیان ازآب.
۱۴ فرود، جلالی نائینی، قزوینی و قدسی: رسد؛ ستایشگر: فتد.
۱۵ در چاپ قزوینی و نسخهٔ ستایشگر دوبیت دیگرهم در این غزل موجود است که نخستین بیت آن بااختلاف کمی در چاپ خانلری ونسخهٔ ایاصوفیه نیز وجود دارد:

مکدرست دل آتش بخرقه خواهم زد
بیا ببین* که کرا میکند تماشایی

مراکه از رخ او ماه در شبستانست
کجا بود بفروغ ستاره پروایی

* ستایشگر و خانلری: بیا بیا که.

۸

بشنو این نکته که خود را ز غم آزاده کنی
خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی
آخرالامر گل کوزه‌گران خواهی شد
حالیا فکر سبو کن که پر از باده کنی
گر از آن آدمیانی که بهشتت هوسست[1]
عیش با آدمیی[2] چند پری‌زاده کنی
تکیه بر جای بزرگان نتوان زد بگزاف
مگر اسباب بزرگی همه آماده کنی[3]
اجرها باشدت ای خسرو شیرین دهنان[4]
گر[5] نگاهی سوی فرهاد دل‌افتاده کنی
خاطرت کی رقم فیض پذیرد هیهات
مگر از نقش پراکنده ورق[6] ساده کنی
ای صبا بندگی خواجه جلال‌الدین کن
که جهان پر سمن و سوسن آزاده کنی[7]
کار خود گر بکرم[8] بازگذاری حافظ
ای بسا عیش که با بخت خداداده کنی

---

۱ قدسی: جهد بنما که در ایام گل و عهد شباب؛ جلالی نائینی: جهد آن کن که در ایام گل و فصل بهار.
۲ ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و پرتو: آدمی؛ فرهاد: عیش در صحبت حوران.
۳ این بیت در چاپ خانلری نیست.
۴ قدسی: شیرین حرکات.
۵ فرهاد، فرود و خانلری: که نگاهی؛ ایاصوفیه: گر نهادی.
۶ خانلری: پراکنده دلت.
۷ این بیت در نسخهٔ فرهاد و چاپ خانلری و افشار و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر نیست.
۸ فرود، افشار، انجوی، قدسی، جلالی نائینی و پرتو: بخدا.

۹

بصوت بلبل و قمری اگر ننوشی می
علاج کی کنمت آخرالدواء الکی

ذخیرهٔ بنه از رنگ و بوی فصل بهار
که میرسند زپی رهزنان بهمن و دی[۱]

زمانه هیچ نبخشد که باز نستاند
مجو ز سفله مروت که شیئه لاشی

چو گل نقاب برافکند و مرغ زد هوهو
منه ز دست پیاله چه میکنی هی‌هی

خزینه‌داری میراث‌خوارگان کفرست
بقول مطرب و ساقی بفتوی[۲] دف و نی

چو هست آب حیاتت بدست تشنه ممیر
فلاتمت و من‌الماء کل شیء حی[۳]

نبشته‌اند بر ایوان جنت‌المأوی[۴]
که هر که عشوهٔ دنیا[۵] خرید وای بوی

سخا نماند سخن طی کنم بده باده[۶]
بشادکامی روح و روان حاتم طی[۷]

---

۱ ایاصوفیه: که در پیند دگر رهزنان بهمن‌ودی.
۲ ایاصوفیه و انشار: ساقی و فتوی.
۳ چاپ قزوینی این بیت را ندارد. ایاصوفیه: نگفتمت و من‌الماء کل‌شیء‌حی.
۴ ستایشگر، قزوینی، انجوی، پژمان و قدسی: نوشته‌اند بر ایوان؛ افشار: نبشته‌اند بر اوراق؛ فرهاد: نوشته‌اند بر ایوان.... که هر که حشمت‌دنیا؛ ایاصوفیه: نوشته‌اند درایوان.
۵ ایاصوفیه، ستایشگر و قزوینی، دنیی.
۶ اصل: «سخن‌طی کنم بیا وباده بده» که برای رعایت وزن‌بیت‌عبارت «بیاو» حذف گردید. ستایشگر، انجوی، قزوینی و پژمان: سخن طی کنم شراب کجاست؛ افشار و قدسی: سخن طی کنم بیا ساقی.
۷ افشار: بده بشادی روح [و] روان حاتم طی؛ قزوینی، انجوی، پژمان، ستایشگر وقدسی:←

بخیل بوی خدا نشنود برو[8] حافظ
بعیش کوش[9] وکرم ورزوالضمان علی[10]

→ بده بشادی روح و...
ایاصوفیه:
سخا نماند سخن طی کنم بیا ساقی   بده بشادی روح و روان حاتم طی
۸ ایاصوفیه، فرود، قزوینی، انجوی، افشار، پژمان و قدسی: بیا.
۹ ایاصوفیه، فرود، قزوینی، افشار، انجوی و پژمان: پیاله‌گیر؛ قدسی: پیاله‌گیر و کرم کن که الضمان علی؛ ستایشگر: شراب نوش...
۱۰ در چاپ قزوینی، پژمان و قدسی و نسخهٔ ستایشگر بیتی دیگر هم با اختلافاتی در این غزل وجود دارد:
شکوه سلطنت و حکم کی ثباتی داشت   ز تخت جم سخنی مانده است و افسر کی
پژمان: حسن کی ثباتی داد؛ ستایشگر: حکم را ثباتی نیست.

۷

بگرفت کار حسنت چون عشق من کمالی
خوش باش زانکه[1] نبود این حسن[2] را زوالی
در وهم می نگنجد کاندر تصور عقل
آید بهیچ معنی زین خوبتر مثالی[3]
شد حظ عمر حاصل گر زانکه با تو ما را
هرگز بعمر روزی[4] روزی شود وصالی
آن دم که با تو باشم یکسال هست[5] روزی
وآن دم که بی‌تو باشم یك لحظه هست سالی[6]
چون من خیال رویت جانا بخواب بینم
کز خواب می نبندد[7] چشمم بجز خیالی
رحم آر بر دل من کز مهر روی خوبت[8]
شد شخص ناتوانم باریك چون هلالی
حافظ مکن شکایت گر وصل دوست خواهی
زین بیشتر نباشد[9] بر هجرت احتمالی

---

۱ ایاصوفیه: ازآنکه.
۲ ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی، قدسی و انجوی: این هردو.
۳ این بیت در چاپ افشار چنین است:
در وهم کس نگنجد یا در تصور عقل   کاید به هیچ وجهی زین خوبتر مثالی
در نسخهٔ ادیب برومند این بیت چنین است:
دروهم می‌نگنجد کاندر تصور عقل   ناید بهیچ معنی زین خوبتر مثالی
ستایشگر: زین خوبترخیالی.
۴ افشار: روزی به کام خاطر..؛ ستایشگر: درعمر خویش روزی...
۵ موزهٔ ملی دهلی: نیست؛ ستایشگر: باشم سالی بود یکی‌روز.
۶ افشار: وین دم که بی‌تو هستم روزی بود چو سالی؛ ستایشگر: روزیست همچو سالی.
۷ ایاصوفیه، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: می‌نبیند؛ افشار: وزخواب می‌نبینم.
۸ افشار: کز روی همچو ماهت.
۹ ایاصوفیه،قزوینی،ادیب‌برومند وانجوی: بباید؛ پرتو:زین‌بیشتر نباشد درهجر احتمالی.

۹

بلبل ز شاخ سرو بگلبانگ پهلوی[۱]
میخواند[۲] دوش درس مقامات معنوی
یعنی بیا که آتش موسی نمود[۳] گل
تا از درخت نکتهٔ توحید بشنوی
مرغان باغ[۴] قافیه سنجند و بذله گوی
تا خواجه می خورد بغزلهای پهلوی[۵]
جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد
زنهار دل مبند در[۶] اسباب دنیوی
خوش وقت بوریا و گدایی[۷] و خواب امن
کین عیش نیست روزی[۸] اورنگ خسروی[۹]
دهقان سالخورده چنین گفت[۱۰] با پسر
کای[۱۱] نور چشم من بجز ازکشته ندروی
این قصهٔ عجب شنو ای بخت[۱۲] واژگون
ما را بکشت یار بانفاس عیسوی[۱۳]

---

۱ خانلری: فهلوی.
۲ افشار: می گفت.
۳ افشار: نموده.
۴ ستایشگر: مرغان قاف.
۵ خانلری: فهلوی، فرهاد: معنوی.
۶ فرهاد، قزوینی، خانلری و موزهٔ ملی دهلی: بر؛ افشار: ای خواجه دل مبند در.
۷ ایاصوفیه و خانلری: خوش وقت بوریای گدایی.
۸ ستایشگر: قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: درخود.
۹ این بیت در چاپ افشار نیست.
۱۰ ایاصوفیه، فرهاد، ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و افشار: چه خوش گفت.
۱۱ افشار: ای.
۱۲ موزهٔ ملی دهلی وخانلری: نگر از بخت؛ ایاصوفیه، ستایشگر وقزوینی: شنو ازبخت.
۱۳ این بیت در چاپ افشار وجود ندارد.

چشمت بعشوه خانهٔ مردم خراب کرد[۱۴]
مخموریت مباد که خوش مست میروی
ساقی مگر وظیفهٔ حافظ زیاده داد
کآشفته گشت طره و دستار[۱۵] مولوی

۱۴ قزوینی: چشمت بغمزه.....؛ موزهٔ ملی دهلی و خانلری: چشمت بعشوه خانهٔ مردم سیاه کرد؛ افشار و ستایشگر و ایاصوفیه: چشمت بغمزه خانهٔ مردم سیاه کرد؛ فرهاد: چشمت بعشوه خانهٔ مردم سیاه کرد.
۱۵ ایاصوفیه، ستایشگر، قزوینی، خانلری و موزهٔ ملی دهلی: طرهٔ دستار. نسخهٔ فرهاد معتمد این بیت را ندارد.

۱۰

ترا که هرچه مرادست در جهان داری
چه غم ز حال ضعیفان ناتوان[1] داری

بخواه جان و دل از بنده و روان بستان
که حکم بر سر آزادگان روان داری

میان نداری و دارم عجب که هر ساعت
میان مجمع[2] خوبان کنی میان داری

بیاض روی ترا نیست نقش درخور ازآنك[3]
سوادی از خط مشکین برارغوان[4] داری

بنوش می که سبك روحی ای ظریف[5] مدام
علی الخصوص درین[6] دم که سرگران داری

مکن عتاب ازین بیش و جور بر دل من[7]
بکن[8] هر آنچه توانی که جای آن داری

باختیار گرت[9] صد هزار تیر دعاست[10]
بقصد خون[11] من خسته در کمان داری

---

۱ افشار: حال پریشان عاشقان.
۲ ستایشگر: میان مجلس.
۳ افشار: درخور لیك؛ ستایشگر: هست نقش درخور رنگ. در اصل، کلمهٔ «از» ازین مصراع افتاده است.
۴ ستایشگر: سواد از خط مشکین ارغوان.
۵ ستایشگر، قزوینی ، افشار: روحی و لطیف؛ موزهٔ ملی دهلی: روحی ای حریف.
۶ ستایشگر و قزوینی: در آن.
۷ فرهاد، ستایشگر، قزوینی و افشار: ما.
۸ قزوینی و انجوی: مکن؛ موزهٔ ملی دهلی: کنی.
۹ فرهاد، قزوینی و انجوی و موزهٔ ملی دهلی: باختیارت اگر؛ افشار: بامتحان اگرت؛ قدسی: باختیار اگرت؛ ستایشگر: باختیار اگر.
۱۰ ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی، انجوی و قدسی: تیر جفا؛ افشار و موزهٔ ملی دهلی: تیر بلا.
۱۱ فرهاد، ستایشگر، قزوینی، افشار و انجوی و قدسی و موزهٔ ملی دهلی: جان.

بکش جفای‌رقیبان مدام وخوش‌دل باش[۱۲]
که سهل باشد اگر یار مهربان داری
بوصل[۱۳] دوست‌گرت دست میدهد یکدم
برو که هرچه مرادست در جهان داری
چو گل بدامن ازین باغ می‌بری حافظ
چه غم ز نالهٔ و فریاد باغبان داری[۱۴]

---

۱۲ قزوینی، انجوی و افشار: مدام و جور حسود؛ قدسی: مدام و دلخوش دار؛ ستایشگر: رقیبان و یار و... فرهاد: مدام خوشدل باش.
۱۳ ستایشگر: وصال.
۱۴ یك بیت دیگرهم در نسخهٔ ستایشگر درین غزل موجودست:
چو ذکر لعل لبش میکنم خردگوید حدیث یا شکرست اینکه در دهان‌داری
این غزل در نسخهٔ فرهاد مرکب از هشت بیت می‌باشد.

۱۲

تو مگر بر لب آبی[1] بهوس بنشینی
ورنه هر فتنه که بینی همه از خود بینی
بخدایی که تویی بندهٔ بگزیدهٔ او
که برین چاکر دیرینه کسی نگزینی
ادب و شرم ترا خسرو مه‌رویان کرد[2]
آفرین بر تو که شایستهٔ صد چندینی
صبر بر جور رقیبت چکنم گر نکنم[3]
عاشقان را نبود چاره بجز مسکینی
عجب از لطف تو ای گل که نشستی[4] باخار
ظاهراً مصلحت وقت در آن[5] می بینی
سخن[6] بی غرض از بندهٔ مخلص بشنو
ای[7] که منظور بزرگان حقیقت بینی
حیفم آید که خرامی بتماشای چمن[8]
که‌تو خوشتر[9] زگل و تازه‌تر از نسرینی
گر امانت بسلامت ببرم[10] باکی نیست
بی‌دلی سهل اگر از پی نبود بی‌دینی[11]

---

۱ قدسی: جویی.
۲ افشار: ادب و شرم ترا ماه و پری بنده شده.
۳ افشار: بعد ازین ما و گدایی که بسرمنزل عشق.
۴ فرهاد، ادیب برومند، قدسی و افشار: نشینی.
۵ افشار: درین؛ موزهٔ ملی دهلی: غالباً مصلحت وقت درین؛ ستایشگر: غالباً مصلحت وقت درآن؛ ادیب برومند: مصلحت خویش در این.
۶ قزوینی: سخنی.
۷ این کلمه در نسخهٔ ایاصوفیه افتاده است.
۸ قزوینی و قدسی و افشار: باد صبحی بهوایت ز گلستان برخاست.
۹ افشار: بهتر.
۱۰ فرهاد و ستایشگر: نبرم.
۱۱ قزوینی: بی‌دلی سهل بود گر نبود بی‌دینی.

شیشه بازی سرشکم نگری از چپ و راست
گر برین منظر بینش نفسی بنشینی

پارسایی چو تو پاکیزه‌دل پاک‌نهاد[۱۲]
بهتر آنست که با مردم بد ننشینی

سیل این اشك روان صبر دل[۱۳] حافظ برد
بلغ الطاقة یا مقلة عینی بینی

تو بدین نازکی و دلکشی[۱۴] ای شمع چگل[۱۵]
لایق بزمگه[۱۶] خواجه جلال‌الدینی

---

۱۲ ادیب برومند، قزوینی و پرتو: نازنینی چو تو پاکیزه‌دل و پاك نهاد؛ قدسی و انجوی: نازنینی چو تو پاکیزه رخ..؛ ستایشگر: نازنینی چو تو پاکیزه دل و نیك‌نهاد.
۱۳ ادیب برومند، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: صبر و دل.
۱۴ قزوینی و افشار: سرکشی.
۱۵ قدسی: تو بدین دلکشی و نازکی ای مایهٔ ناز؛ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی قسمتی ازین مصراع درنسخهٔ عکسی سیاه شده وفقط سه‌کلمهٔ نخستین آن چنین است: تو بدین دلخوشی..؛ ستایشگر: تو بدین دلکشی و نازکی ای ماه ختن؛ فرهاد: تو بدین نازکی و دلکشی ای شمع چوگل.
۱۶ قزوینی و افشار: بندگی.
این غزل در نسخهٔ فرهاد ده بیت دارد و ابیات ششم و هفتم مرقوم در متن ما در نسخهٔ فرهاد ساقط است.

۷*

چو سرو اگر بخرامی دمی بگلزاری
خورد ز غیرت[۱] روی تو هرگلی خاری
زکفر زلف تو هرحلقهٔ و آشوبی[۲]
ز سحر[۳] چشم تو هرگوشهٔ و بیماری
مرو چو بخت من ای‌چشم مست‌یار بخواب
که در پیست[۴] ز هرسوی[۵] آه بیداری
نثار خاك رهت[۶] نقد جان من هرچند
که نیست نقد روان را بر[۷] تو مقداری
دلا همیشه مزن راه[۸] زلف دلبندان
چو تیره رای شدی[۹] کی گشایدت کاری
سرم برفت و زمانی بسرنرفت این کار
دلم برفت و نبودت دلی[۱۰] گرفتاری
چو نقطه گفتمش اندر میان دایرهٔ
بخنده گفت بحافظ که این[۱۱] چه پرگاری

---

* این غزل از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده است.
۱ ستایشگر: حسرت.
۲ افشار: زکفر و زلف تو هرحلقه‌ای و سودایی.
۳ جامع نسخ: ز تیر.
۴ مسعودی: در رهست.
۵ قزوینی، مسعودی، ستایشگر و جامع نسخ: هرسویت؛ افشار: هرسوت.
۶ اصل: «رهش» که با توجه به‌لفظ و معنی و ضبط سایر نسخی‌که بنظر رسید اصلاح گردید. ستایشگر و دونسخه بدل جامع نسخ: درت.
۷ افشار: پی.
۸ انجوی و قزوینی: لاف؛ افشار، جامع نسخ، مسعودی و ستایشگر: رای.
۹ قزوینی، ستایشگر و افشار: شوی.
۱۰ جامع نسخ، قزوینی و انجوی: دلم گرفت و نبودت غم؛ ستایشگر: دلم گرفت و نبودش سر؛ افشار و مسعودی: دلم گرفت و نبودت سر.
۱۱ افشار، قزوینی، ستایشگر و انجوی: گفت که ای حافظ این؛ جامع نسخ: گفت که حافظ برو؛ مسعودی: گفت که حافظ تو در.

۸*

چه بودی ار دل آن یار[۱] مهربان بودی
که حال ما نه چنین بودی ار چنان بودی
گرم زمانه سرافراز داشتی و عزیز
سریر عزتم آن خاك آستان بودی
بخواب نیز[۲] نمی‌بینمش چه جای وصال
چو این نبود و ندیدیم باری آن بودی[۳]
بگفتمی که چه ارزد نسیم طرهٔ دوست
گرم بهر سر مویی هزار جان بودی[۴]
برخ چو مهر فلك بی‌نظیر آفاقست
بدل دریغ که یك ذره مهربان بودی[۵]
ز پرده کاج[۶] برون آمدی چو قطرهٔ اشك
که بر دو دیدهٔ ما حکم او روان بودی
کسی بکوی ویم کاشکی نشان دادی
که تا فراغتم[۷] از باغ و بوستان بودی[۸]

* بعضی از ابیات این غزل در بیشتر نسخ خطی و چاپی با ابیات غزل ۴۳۸ مخلوط شده و حتی در برخی از نسخه‌ها بیتی معین در هر دو غزل آمده است، مثلا بیت سوم این غزل در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، بیت چهارم در چاپ افشار و بیت پنجم در چاپ قدسی در هر دو غزل وجود دارد.

۱ فرهاد، ادیب برومند و قزوینی و افشار: ماه.

۲ این کلمه در اصل افتاده است.

۳ این بیت وبیت پنجم این غزل در چاپ قزوینی جزو ابیات غزل ۴۳۸ آمده است؛ فرهاد: گرین نبود و ندیدیم باری آن بودی.

۴ در نسخهٔ ایاصوفیه جای دومصراع عوض شده است.

۵ این بیت وبیت بعدازآن در نسخهٔ ستایشگر درغزل ۴۳۸ آمده است. جامع نسخ: بدل چه بودی اگر نیز مهربان بودی. در نسخهٔ ایاصوفیه این بیت در غزل ۴۳۸ آمده است.

۶ فرهاد، قزوینی و افشار: کاش.

۷ جامع نسخ، قدسی و انجوی: فراغتی.

۸ این بیت در نسخه‌های: قزوینی، ایاصوفیه، افشار و موزهٔ ملی دهلی نیست ولی در چاپ قدسی و انجوی و نسخهٔ جلالی نائینی وجود دارد.

اگر نه دایرهٔ عشق راه بربستی[۹]
چو نقطه حافظ مسکین نه درمیان بودی[۱۰-۱۱]

۹ افشار: اگر نه دایرهٔ راه عشق بر گشتی.
۱۰ قزوینی و انجوی: چو نقطه حافظ سرگشته در میان بودی؛ افشار و قدسی: چو نقطه حافظ بی‌دل در آن میان بودی؛ ادیب برومند: حافظ بیدل.
۱۱ در نسخهٔ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و افشار بیت دیگری هم با اختلاف کمی درین غزل وجود دارد که در هردو غزل مشابه در چاپ حاضر (شماره‌های ۴۴۷ـ۴۳۸) وجود ندارد؛ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، قدسی، فرهاد و انجوی:

برات خوشدلی ما چه کم شدی یارب — گرش نشان امان از بد زمان بودی

افشار:

برای خوش دلی ما چه کم شدی یارب — گرش تفقد این زار ناتوان بودی

۹

خوش کرد یاوری فلکت روز داوری
تا شکر چون کنی و چه شکرانه آوری
در کوی عشق[۱] شوکت شاهان[۲] نمی‌خرند
اقرار بندگی کن و اظهار چاکری[۳]
آنکس که اوفتاد و خدایش[۴] گرفت دست
گو بر[۵] تو باد تا غم افتادگان خوری
ساقی بمژدگانی[۶] عیش از درم درآی[۷]
تا یکدم از دلم غم دنیا[۸] بدر بری
در شاه‌راه جاه و بزرگی خطر بسیست
آن به کزین[۹] گریوه سبکبار بگذری[۱۰]
سلطان وفکر لشکر وسودای گنج وتاج[۱۱]
درویش و امن خاطر و کنج قلندری
یك حرف صوفیانه بگویم اجازتست[۱۲]
ای نور دیده صلح به از جنگ و داوری

---

۱ این غزل در نسخهٔ ایاصوفیه دوبار کتابت شده است. ایاصوفیه (دریکجا): عشقت.
۲ ادیب برومند، قزوینی، قدسی، موزهٔ ملی دهلی وافشار: شاهی؛ ستایشگر: صولت‌شاهی.
۳ ادیب برومند، ستایشگر وقدسی: دعوی چاکری؛ افشار: دعوی‌بندگی کن واقرارچاکری.
۴ ادیب برومند و قزوینی: اوفتاد خدایش.
۵ قدسی: پس بر؛ موزهٔ ملی دهلی: گو با.
۶ موزهٔ ملی دهلی: «بمژگان» که بی‌گمان اشتباه کاتب است.
۷ ستایشگر: ساقی بمژدگانی عیشم ز در درآی.
۸ افشار: عالم.
۹ افشار: هان تا ازین.
۱۰ درنسخهٔ ستایشگر جای مصراع دوم این‌بیت بامصراع دوم بیت هشتم عوض شده‌است.
۱۱ قزوینی و قدسی: تاج وگنج؛ ستایشگر: گنج ومال؛ ادیب برومند: تخت‌وتاج.
۱۲ افشار: اجازه هست.

نیل مراد بر حسب فکر و همتست
از شاه نذر خیر و ز توفیق یاوری
حافظ غبار فقر و قناعت ز رخ مشوی
کین خاک بهتر از عمل کیمیاگری

۹

در همه دیر مغان نیست چو من شیدایی
خرقه جایی گرو باده و دفتر جایی

دل که آیینهٔ شاهیست غباری دارد
از خدا میطلبم[۱] صحبت روشن رایی

کرده‌ام توبه بدست صنمی[۲] باده فروش
که دگر می نخورم بی رخ بزم آرایی

جویها بسته‌ام از دیده بدامان[۳] که مگر
در کنارم بنشانند[۴] سهی بالایی

کشتی باده بیاور که مرا بی رخ دوست
گشت هرگوشهٔ چشم از غم دل دریایی

سر این نکته[۵] مگر شمع برآرد بزبان
ورنه پروانه ندارد بسخن پروایی[۶]

نرگس ارلاف زد از شیوهٔ چشم تو مرنج[۷]
نروند[۸] اهل نظر از پی نابینایی

---

۱ موزهٔ ملی دهلی و افشار: می‌طلبد.
۲ ایاصوفیه، ستایشگر و قزوینی: صنم.
۳ ایاصوفیه، خانلری و افشار: دامن.
۴ اصل: «بنشاندند». قزوینی، خانلری، ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و افشار: «بنشانند»، و متن به‌همین قیاس تصحیح گردیده است. ایاصوفیه: بر کنارم بنشانند.
۵ قزوینی: شرح این قصه.
۶ این بیت در چاپ خانلری افتاده است و بجای آن این بیت ـ که در چاپ قزوینی و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر نیز بچشم می‌خورد ـ آمده است:
سخن غیر مگو با من معشوقه‌پرست　　که بجز جام میم نیست بکس پروایی
۷ اصل: «عجب» که براساس نسخهٔ ایاصوفیه، ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، افشار و جلالی نائینی تصحیح گردیده است. خانلری: نرگس ار لاف زد از گوشهٔ چشم تو مرنج؛ ضبط «مرنج» بجای «عجب» مناسبتر است.
۸ موزهٔ ملی دهلی: نرود.

این حدیثم چه‌خوش‌آمد که سحرگه میگفت
بر در میکدهٔ با دف و نی ترسایی
گر مسلمانی از اینست که حافظ دارد
آه[۹] اگر از پی امروز بود فردایی

۹ افشار: آخ.

۱۱

دو یار زیرک[1] و از بادهٔ کهن دو منی[2]
فراغتی و کتابی و گوشهٔ چمنی

من این مقام بدنیا و آخرت ندهم
اگر چه[3] در پیم افتند هردم انجمنی

هر آنك[4] کنج قناعت بگنج دنیا داد
فروخت یوسف مصری بکمترین ثمنی[5]

نگار خویش بدست کسان[6] همی بینم
چنین شناخت فلك حق خدمت[7] چو منی[8]

بیا که فسحت[9] این کارخانه کم نشود
بزهد همچو تویی یا بفسق[10] همچو منی

بروز حادثه[11] غم با شراب باید گفت
که اعتماد بکس نیست در چنین ز منی[12]

ز تندباد حوادث نمی‌توان دیدن
درین چمن که گلی بوده است[13] یا سمنی[14]

---

۱ خانلری: دو یار نازك. ۲ موزهٔ ملی دهلی: زیرك از بادهٔ کمین دو منی.
۳ افشار: وگرچه.
۴ ایاصوفیه، فرهاد و موزهٔ ملی دهلی: که هر که؛ ستایشگر: کسی که.
۵ این بیت در چاپ خانلری نیست.
۶ قدسی و جامع نسخ حافظ: خسان.
۷ جامع نسخ حافظ: حق صحبت؛ موزهٔ ملی دهلی: حق صحبتی؛ ستایشگر: قدر خدمت.
۸ این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه و چاپ قزوینی و افشار نیست.
۹ فرهاد، وافشار: قیمت؛قدسی، قزوینی، ستایشگر وموزهٔ‌ملی‌دهلی: رونق؛ خانلری:قسمت.
۱۰ قدسی: ز زهد.. یا ز فسق..؛ ستایشگر: تویی و بفسق.
۱۱ قدسی: بروز واقعه.
۱۲ این‌بیت درنسخهٔ ایاصوفیه و چاپ قزوینی، افشار، خانلری و نسخه ستایشگر وموزهٔ ملی دهلی نیست.
۱۳ ایاصوفیه، ستایشگر، افشار، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، فرهاد، و قدسی: گلی بوده است، و مناسب و صحیح همین است. اصل: گلی دیده است.
۱۴ این بیت در چاپ خانلری نیست.

ببین در آینهٔ جام نقش‌بندی غیب[۱۵]
که کس بیاد ندارد چنین عجب زمنی[۱۶]
ازین‌سموم[۱۷] که برطرف بوستان بگذشت[۱۸]
عجب که برگ‌گلی هست و رنگ یاسمنی[۱۹]
بصبر کوش تو ای دل که حق رها نکند
چنان[۲۰] عزیزنگینی بدست اهرمنی
مزاج دهر تبه شد درین بلا حافظ
کجاست فکرحکیمی ورای برهمنی[۲۱-۲۲]

---

۱۵ موزهٔ ملی دهلی: نقش‌بندی عشق؛ خانلری: نقش‌بندی غم.
۱۶ موزهٔ ملی دهلی: که کس نیابد راحت چنین عجب زمنی؛ این‌بیت درچاپ افشار نیست. ایاصوفیه:

بخواه آینهٔ جام و سر دور ببین — که‌کس بیاد ندارد چنین عجب زمنی

۱۷ موزهٔ ملی دهلی: ازین نسیم.
۱۸ خانلری: پیوست.
۱۹ قزوینی: عجب که بوی گلی هست و رنگ نسترنی؛ موزهٔ ملی دهلی: عجب که برگ گلی هست بوی یاسمنی؛ قدسی: عجب که رنگ گلی ماند و بوی یاسمنی؛ خانلری: مطابق متن. در چاپ افشار این بیت نیست. ایاصوفیه: عجب که رنگ گلی هست و بوی یاسمنی.
۲۰ ایاصوفیه، فرهاد، افشار، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: چنین.
۲۱ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی: رای حکیمی و فکر برهمنی.
۲۲ این غزل در چاپ قدسی دارای ۱۳ بیت، در نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی ۱۰ بیت، در نسخهٔ ایاصوفیه و چاپ قزوینی ۹ و در طبع افشار هفت بیت است. در چاپ قدسی دو بیت دیگرهم درین غزل وجود دارد:

بشد ز فرقت یوسف دو دیدهٔ یعقوب — بیار باد فرح‌بخش بوی پیرهنی
بگوشهٔ بنشین سرخوش و تماشا کن — ز حادثات زمانی رخ شکردهنی

۶

دیدم بخواب دوش که ماهی برآمدی
کز عکس روی او شب هجرم[۱] سرآمدی

تعبیر چیست[۲]، یار سفرکرده میرسد
ای کاج هرآنچه[۳] زودتر از در درآمدی

ذکرش بخیر ساقی فرخنده فال من
کز در مدام با قدح و ساغر آمدی

خوش بودی‌ار بخواب بدیدی دیارخویش[۴]
با یاد صحبتش دل ما[۵] رهبر آمدی

فیض ازل به زور و زر ار[۶] آمدی بدست
آب خضر نصیبهٔ اسکندر آمدی

گر دیگری بشیوهٔ حافظ زدی قلم[۷]
مقبول طبع شاه هنرپرور آمدی[۸]

---

۱ جامع نسخ، ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: شب هجران؛ افشار: غم هجران.
۲ ستایشگر و قزوینی: تعبیر رفت؛ ادیب برومند و جامع نسخ: تعبیر رفت و.
۳ قزوینی، افشار و موزهٔ ملی دهلی: هرچه؛ فرهاد و ستایشگر: ای کاش هرچه.
۴ افشار: دیار خود.
۵ در اصل، کلمهٔ «یاد» نقطه ندارد. قزوینی، انجوی، ستایشگر، ادیب برومند، جامع نسخ و افشار: تا یاد صحبتش سوی ما؛ پرتو علوی: تا یاد صحبتش سوی او..؛ جلالی نائینی و فرهاد: تا باد صحبتش برما؛ قدسی: تا باد صبح او سوی ما؛ نسخهٔ بدل‌های جامع نسخ: یا باد صحبتش، تا باد صبحدم، یا باد صبح او؛ موزهٔ ملی دهلی: تا باد صحبتش سوی ما...
۶ کاتب در نسخهٔ اصل پس از «فیض ازل به» سه‌کلمه را نامرتب و درهم نوشته اما در حاشیه اشتباه خودرا اصلاح کرده‌است. موزهٔ‌ملی‌دهلی: فیض ازل بزور و زر آمدی بدست.
۷ ستایشگر، قزوینی و افشار: رقم؛ ادیب برومند: ور دیگری بشیوهٔ..؛ جامع نسخ: ور دیگری بشیوهٔ حافظ زدی رقم.
۸ قدسی: شاه سخن‌پرور؛ ستایشگر: مطبوع طبع شاه سخن‌پرور. این غزل در چاپ قزوینی ده بیت دارد و چهار بیت دیگر در اینجا می‌آید:

آن عهد یاد باد که از بام و در مرا — هردم پیام یار و خط دلبر آمدی
کی یافتی رقیب تو چندین مجال ظلم — مظلومی ار شبی بدر داور آمدی ←

۱۰

روزگاریست که ما را نگران میداری
مخلصانرا[1] نه بوضع دگران میداری[2]
گوشهٔ چشم رضایی بمنت باز نشد
این چنین عزت صاحب‌نظران میداری
ساعدآن به‌که بپوشی تو چو از بهر نگار[3]
دست در خون دل پر هنران میداری
پدر تجربه ای دل تویی آخر زچه‌روی[4]
طمع مهر و وفا زین پسران میداری
تا صبا برگل‌وبلبل ورق‌حسن توخواند[5]
همه را نعره‌زنان جامه‌دران[6] میداری
گرچه رندی و خرابی گنه ماست همه[7]
عاشقی گفت که تو بنده برآن میداری[8]

→خامان ره نرفته چه دانند ذوق عشق / دریادلی بجوی دلیری سرآمدی
آنکو ترا بسنگدلی کرد رهنمون / ای کاشکی‌که پاش بسنگی برآمدی
علاوه بر چهار بیت فوق یك بیت دیگرهم در نسخهٔ ستایشگر دیده می‌شود:
جانش نثار کردمی از روی اعتقاد / گر همچو روح جلوه‌کنان در برآمدی

---

۱ جامع نسخ، افشار و موزهٔ ملی دهلی: بندگانرا.
۲ در نسخهٔ ستایشگر جای مصراعهای دوم در ابیات اول و دوم باهم عوض شده است. فرود: گوشهٔ چشم بحال دگران میداری.
۳ افشار: چو تو از بهر شکار؛ ستایشگر: توکه از بهرنگار.
۴ نسخهٔ اصل: «چو تویی آخر ز چه رویِ» و چون کلمهٔ: «چو» زاید است حذف گردید؛ خانلری: تویی آخر چه روی؛ موزهٔ ملی دهلی: تویی آخر ز چه‌رو؛ ستایشگر و فرود: پدر تجربه آخر تویی ای دل زچه‌رو؛ ایاصوفیه: تویی از بهرچه‌روی.
۵ در نسخهٔ خطی فرود و درچاپ قزوینی و خانلری این مصراع بدین صورت است: نه‌گل از دستِ غمت رست و نه بلبل در باغ (خانلری: رست نه) اما در جامع نسخ حافظ مصراع مندرج در متن همراه با مصراعی دیگر بیت جداگانه‌ای را بدین‌گونه بوجود آورده است:
تا صبا برگل و بلبل ورق حسن تو خواند / همه را شیفته و دلنگران میداری
۶ ایاصوفیه: همه را جامه دران نعره‌زنان؛ جامع نسخ: همه را شیفته و دلنگران.
۷ ستایشگر و قزوینی: ولی.
۸ این بیت در چاپ خانلری نیست. موزهٔ ملی دهلی: که ما را تو بدان میداری، فرهاد:→

نرگس باغ نظر چون تویی[۹] ای چشم و چراغ
سر چرا بر من دلخسته[۱۰] گران میداری

ای که در دلق ملمع طلبی ذوق و حضور[۱۱]
چشم‌سری[۱۲] عجب از بیخبران[۱۳] میداری

گوهر[۱۴] جام جم از کان جهانی دگرست
تو تمنا ز گل کوزه‌گران میداری

مگذران روز سلامت بملامت حافظ
چه توقع بجهان[۱۵] گذران میداری[۱۶]

→ تو بنده بدان میداری؛ نسخه بدل جامع نسخ: عاشقی گفت که ما را تو برآن میداری.
۹ جامع نسخ، فرود، ستایشگر و قزوینی: چون تویی نرگس باغ نظر؛ خانلری: چون تویی نرگس بستان من.
۱۰ جامع نسخ و افشار: سرگشته.
۱۱ قزوینی: نقد حضور؛ ایاصوفیه، خانلری و موزهٔ ملی دهلی: ذوق حضور؛ فرود و افشار: دلق مرقع طلبی ذوق حضور، ظاهراً ذوق حضور اصح مینماید.
۱۲ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: چشم چیزی؛ فرود: چشم خیرعجب.
۱۳ قدسی: بی‌بصران.
۱۴ جامع نسخ و افشار: جوهر؛ فرهاد و فرود: گوهر جام جم از کان جهان دگر است.
۱۵ ایاصوفیه، فرهاد، فرود، ستایشگر، قزوینی، خانلری و موزهٔ ملی دهلی: زجهان؛ فرود: گذران روز ملامت بسلامت حافظ....
۱۶ در چاپ قزوینی و خانلری این غزل دارای بیت دیگری هم هست:
کیسهٔ سیم و زرت پاك بباید پرداخت   این طمعها که تو از سیم بران میداری
ستایشگر: زین توقع که....   خانلری: زین طمعها که...
در نسخهٔ فرهاد این غزل دارای هشت بیت است و دو بیت سوم و چهارم مرقوم در این غزل در نسخهٔ مذکور موجود نیست.

۱۱

ز دلبرم که رساند نوازش قلمی
کجاست پیك صبا گر همی‌کند کرمی[1]

قیاس کردم و تدبیر[2] عقل در ره عشق
چو شبنمیست[3] که در[4] بحر می‌کشد رقمی

اگرچه خرقهٔ من وقف کوی میکده‌هاست[5]
زمال وقف نه‌بینی[6] بنام من درمی

چرا بیك نی قندش نمیخرند آنکس[7]
که کرد صد شکر افشانی از نی قلمی

دلم گرفت ز سالوس و[8] طبل زیر گلیم
بآنك بر در میخانه برکنم علمی[9]

بیا که وقت‌شناسان دو کون بفروشند
بیك پیاله می صاف[10] و صحبت صنمی

دوام عیش و تنعم نه[11] شیوهٔ عشق است
اگر معاشر مایی بنوش نیش غمی[12]

---

۱ موزهٔ ملی دهلی: همی نهد قدمی.　　۲ افشار: کردم تدبیر.
۳ ایاصوفیه و افشار: شبنم است.
۴ ایاصوفیه، جامع نسخ، ادیب‌برومند، ستایشگر، قزوینی وموزهٔ ملی دهلی وافشار: بر.
۵ ادیب برومند و قزوینی: بیاکه خرقهٔ من‌گرچه رهن میکده‌هاست؛ افشار، ستایشگر، ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی: بیاکه خرقهٔ من گرچه وقف میکده‌هاست. کلمهٔ «کوی» قیاساً افزوده شده است و میتوان کلمهٔ «کوی» یا «خاك» را درین سیاق بکار برد.
۶ افشار: نیابی.
۷ افشار: آنرا؛ ستایشگر: نمی‌خرید آنکس.
۸ حرف عطف واو در اصل نیست اما در نسخهٔ ایاصوفیه، جامع نسخ و سایر نسخه‌های در دسترس ـ جز دونسخه بدل جامع نسخ ـ وجود دارد.
۹ جامع نسخ و قزوینی: به‌آنکه بر در میخانه برکشم علمی؛ افشار: خوشا که بر درمیخانه برکنم علمی؛ موزهٔ ملی دهلی: خوش آنزمان که بمیخانه برکنم علمی.
۱۰ ستایشگر: پیالهٔ صافی.　　۱۱ افشار: تنعم زشیوهٔ؛ ستایشگر: نه‌شیوهٔ رندیست.
۱۲ موزهٔ ملی دهلی: بنوش زهر غمی؛ ادیب برومند: جام غمی.

طبیب راه‌نشین سر[۱۳] عشق نشناسد
برو بدست کن ای مرده‌دل مسیح‌دمی[۱۴]

سزای قدر تو شاها بدست حافظ نیست[۱۵]
جز از دعای شبی و نیاز صبحدمی[۱۶]

نمیکنم گله لیکن ز ابر رحمت دوست
بکشته‌زار جگر سوختگان نداد نمی[۱۷]

حدیث چون و چرا درد سر دهد ای دل[۱۸]
پیاله گیر و بیاسا ز عمر خویش دمی[۱۹]

---

۱۳ قزوینی: درد عشق.
۱۴ این بیت در چاپ افشار نیست. ستایشگر: برو پدید کن....
۱۵ ادیب برومند: حافظ چیست.
۱۶ موزهٔ ملی دهلی: بجز نیاز شبی و دعای صبحدمی؛ افشار: جز از نیاز شبی یا دعای صبحدمی؛ ستایشگر: جز از نیاز شبی و دعای صبحدمی؛ ایاصوفیه: جز از نماز شبی و دعاء صبحدمی.
۱۷ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی:
نمیکنم گلهٔ لیك ابر رحمت دوست بکشته‌زار جگر تشنگان نداد نمی
ایاصوفیه: نمیکنم گلهٔ لیك زابر رحمت دوست......
ادیب برومند:
نمیکنم گله‌گر زانکه ابر رحمت دوست بکشته زار جگر خستگان نداد نمی
افشار:
نمیکنم گله‌ای لیکن ابر رحمت دوست بکشته‌زار جگر سوختگان نداد نمی
ستایشگر: لیك ابر..... بکشتزار جگر خستگان. جامع نسخ: جگر تشنگان. ایاصوفیه: بکشتزار جگر تشنگان نداد نمی.
۱۸ موزهٔ ملی دهلی: دردسر دهد آری؛ ادیب برومند: دردسر دهد حافظ.
۱۹ این بیت در چاپ افشار نیامده است.

۸

ز کوی یار می‌آید نسیم باد نوروزی
ازین باد ار مدد خواهی[۱] چراغ دل برافروزی

چوگل‌گر خردهٔ داری خدارا صرف عشرت‌کن
که قارون را غلطها داد سودای زراندوزی

سخن در پرده میگویم بهار و گل غنیمت دان[۲]
که بیش‌از پنج روزی‌نیست حکم میرنوروزی

میی دارم چو جان صافی‌وصوفی میکند عیبش
خدایا هیچ عاقل را مبادا بخت بد روزی

طریق کام‌بخشی[۳] چیست ترک‌کام خود گفتن[۴]
کلاه سروری این دان‌کزین دو ترک‌بردوزی[۵]

ندانم نوحهٔ قمری بطرف جویباران چیست[۶]
مگر او نیز[۷] همچون من غمی دارد شبانروزی

جدا شد یار شیرین وکنون[۸] تنهانشین ای شمع
که حکم آسمان اینست اگر سازی وگر[۹] سوزی

---

۱ افشار: مددیابی؛ ادیب برومند: مددجویی.
۲ قزوینی: سخن در پرده میگویم چوگل ازغنچه بیرون آی؛ افشار، ایاصوفیه وستایشگر: سخن در پرده میگویم زخود چون غنچه بیرون‌آی؛ موزهٔ ملی دهلی: سخن در پرده میگویی زخود چون غنچه بیرون آی؛ ادیب برومند و فرود: سخن درپرده میگویم زخود چون غنچه بیرون‌آ.
۳ فرود و موزهٔ ملی دهلی: کام‌جستن.
۴ ایاصوفیه، ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: کردن.
۵ ادیب برومند و قزوینی: کلاه سروری آنست کز این ترك بردوزی؛ موزهٔ ملی دهلی و فرود: کلاه سروری اینست‌کز این ترك بردوزی؛ ستایشگر: کلاه سروری آنست‌کزین ترکی برآن دوزی.
۶ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی: جویبار از چیست؛ ستایشگر: ندانم نوحهٔ بلبل بطرف جویبار از چیست. فرود: ندانم نالهٔ قمری....
۷ افشار و موزهٔ ملی دهلی: مگر کو نیز.
۸ جامع نسخ، ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: یار شیرینت‌کنون؛←

ببستان شو[10] که از بلبل رموز عشق گیری یاد[11]
بمجلس آی کز حافظ غزل گفتن بیاموزی[12-13]

افشار: کجا شد یار شیرینت کنون؛ فرود: کجا شد جان شیرینت؛ ایاصوفیه: جدا شد یار شیرینم کنون.

۹ فرود، ستایشگر و افشار: اگر سازی اگر سوزی.

۱۰ ستایشگر، جامع نسخ حافظ و انجوی: رو.

۱۱ ستایشگر: رموز عشق دریابی.

۱۲ این بیت در چاپ قزوینی بدین شرح آمده است اما مقطع غزل نیست:

بصحرا رو که از دامن غبار غم بیفشانی — بگلزارآی کز بلبل غزل گفتن بیاموزی

و در چاپ افشار چنین است:

به‌بستان آی کزحافظ رموز عشق‌گیری یاد — به‌گلشن آی کز بلبل سخن‌گفتن بیاموزی

فرود:

ببستانآ که از بلبل رموز عشق‌گیری یاد — بمجلس‌رو که از حافظ غزل‌گفتن بیاموزی

ولی در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی باین شرح است:

بیا بلبل‌که ازمطرب رموز عشق‌گیری یاد — بیا مطرب که از حافظ غزل‌گفتن بیاموزی

در چاپ انجوی چنین آمده است:

به‌بستان رو که ازبلبل‌طریق عشق‌گیری‌یاد — به‌مجلس‌آی‌کز حافظ سخن‌گفتن بیاموزی

۱۳ این غزل درچاپ‌قزوینی، ۱۴ بیت ودرچاپ‌افشار ونسخهٔ‌موزهٔ‌ملی‌دهلی وایاصوفیه ۸ ودر چاپ انجوی ۹ بیت است و بدین‌ترتیب در چاپ قزوینی شامل ۶ بیت دیگر نیز هست که دومین بیت آن با مختصر تفاوتی در نسخهٔ ستایشگر نیز وجود دارد:

زجام گل دگر بلبل چنان مست می لعلست
که زد بر چرخ فیروزه صفیر تخت فیروزی

چو امکان خلود ای دل درین فیروزه ایوان نیست
مجال عیش فرصت دان بفیروزی و بهروزی

بعجب علم نتوان شد ز اسباب طرب محروم
بیا ساقی که جاهل را هنی‌تر میرسد روزی

می اندر مجلس آصف بنوروز جلالی نوش
که بخشد جرعهٔ جامت جهان را ساز نوروزی

نه حافظ میکند تنها دعای خواجه تورانشاه
ز مدح آصفی خواهد جهان عیدی و نوروزی

جنابش پارسایانراست محراب دل و دیده
جبینش صبح خیزانراست روز فتح و فیروزی

۶

ساقیا سایهٔ ابرست و بهار[1] و لب جوی
من نگویم چه کن ار اهل‌دلی خود تو بگوی[2]

بوی یك رنگی ازین نقش[3] نمی‌آید خیز
دلق آلودهٔ صوفی بمی ناب بشوی

سفله طبعست جهان برکرمش تکیه مکن
ای جهان‌دیده ثبات از قدم سفله[4] مجوی

دو نصیحت کنمت بشنو و صد گنج ببر
از در عیش درآی[5] و بره عیب مپوی[6]

گوش بگشای[7] که بلبل بفغان میگوید
خواجه تقصیر مفرما گل توفیق[8] ببوی

گفتی از حافظ ما بوی ریا[9] می‌آید
آفرین برنفست بادکه خوش بردی بوی[10]

---

۱ ایاصوفیه: ابرست بهار.
۲ افشار: من نگویم که چه کن زاهل دلی خود تو بگوی.
۳ ستایشگر: یك‌رنگی از اوضاع؛ فرود: بوی یك‌رنگی ازین وضع.
۴ جامع نسخ، فرود، قزوینی، افشار و موزهٔ ملی دهلی: ثبات قدم از.
۵ قزوینی: درآو؛ ستایشگر: از ره عشق درآی؛ فرود: ز درعیش درآی؛ نسخه بدل جامع نسخ: از در صدق.
۶ ایاصوفیه: بیخ نیکی بنشان وگل توفیق ببوی.
۷ افشار: گوش بگمار. جامع نسخ: روی بنمای.
۸ فرود: گل بی‌خار.
۹ موزهٔ ملی دهلی: بوی وفا.
۱۰ این غزل در چاپ قزوینی و افشار و انجوی دارای هشت و در طبع قدسی نه بیت است. دو بیت دیگر مندرج در چاپ قزوینی ذیلا نقل می‌شودکه بیت دوم در نسخهٔ ستایشگر و ایاصوفیه هم موجود است.

شکر آنرا که دگر باز رسیدی ببهار — بیخ نیکی بنشان و ره تحقیق بجوی
روی جانان طلبی آینه را قابل ساز — ورنه هرگزگل ونسرین ندمد زآهن‌وروی

ایاصوفیه (بیت دوم) زانکه هرگز گل ونسرین......
این بیت نیز در چاپ افشار آمده است:

چار چیزست کزو مرد جوانبخت شود — درم و گنج و می ناب و نگار خوش‌خوی

۵*

ساقی اگرت هوای ما هی
جز باده میار پیش ما هی[1]
سجاده و خرقه در خرابات
بفروش و بیار جرعهٔ می[2]
گر زنده‌دلی شنو ز مستان
در گلشن جان ندای یا حی
با درد درآ ببوی[3] درمان
کونین نگر ز عشق لاشی[4]
اسرار دلست در ره عشق
آواز سماع و نالهٔ نی[5-6]

* این غزل در چاپ قدسی و افشار و نسخهٔ ستایشگر جزو غزلها نیست. در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و متن حاضر جزو غزلهاست و قافیهٔ ابیات آن‌هم با نوع غزل مناسبت دارد لیکن در هردونسخه، مقطع غزل که معمولا تخلص شاعر را در بر دارد دیده نمی‌شود؛ اما این غزل در نسخهٔ پرتو علوی برخلاف چاپ افشار و قدسی از هرلحاظ شکل غزل دارد و مقطع آن چنین است:

حافظ ز غم تو چند نالد و آه از من دلشکسته تا کی

در نسخهٔ ایاصوفیه در ردیف غزلها ضبط شده ولی بیت‌آخر آن نشان می‌دهد که ترجیع (یا ترکیب)بند بوده است. در چاپ قزوینی این غزل وجود ندارد؛ در جامع نسخ یك‌جا در ردیف غزلها و درجای دیگر در ترکیب‌بندها آمده است.

۱ افشار: جز باده مباد نزد ماهی؛ قدسی و ایاصوفیه: جز باده میار پیش ما شی.
۲ پرتو: ساغر می. ۳ جامع نسخ و پرتو: بسوی.
۴ موزهٔ ملی دهلی: دنیا بنگر نه عشق لاشی؛ پرتو: در عشق شوی تمام لاشی؛ ستایشگر: تا روح ترا مدد دهدنی.
۵ این مصراع در نسخهٔ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر و قدسی بدین‌گونه است: بهتر ز هزار حاتم طی.
۶ این غزل در چاپ افشار دارای ده بیت، در چاپ قدسی و نسخهٔ پرتو علوی نه بیت و در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی ۵ بیت است. ابیات دوم، سوم و چهارم این غزل در نسخهٔ ایاصوفیه نیست. در چاپ افشار پس از ابیات بالا این پنج بیت نیز مندرج است که ابیات دوم، سوم، چهارم و پنجم آن در نسخهٔ ایاصوفیه و چاپ قدسی و چهار بیت نخستین آن با تفاوتهایی در نسخهٔ پرتو موجود است:

۱ یك مفلس پاکباز در عشق بهتر ز هزار حاتم طی
۲ سلطان صفت آن بت پری روی می‌آمد و خلق شهر در پی ←

۱۳

ساقی۱ بیا که شد قدح لاله پر ز می
طامات تا بچند و خرافات تا بکی
بگذر زکبرو ناز که دیدست روزگار
چین قبای۲ قیصر و طرف کلاه کی
هشیار شو که مرغ چمن۳ مست‌گشت هان
بیدار شو۴ که خواب عدم در پی است هی
خوش نازکانه می‌چمی ای شاخ نو بهار۵
کآشفتگی مبادت از آشوب باد دی۶
بر مهر چرخ و عشوهٔ۷ او اعتماد نیست
ای وای بر کسی۸ که شد ایمن ز مکروی
فردا شراب کوثر و حوران۹ برای ماست
و امروز نیز ساقی مه روی۱۰ و جام می

→ ۳ مردم نگران به روی خویش — وز شرم گرفته عارضش خوی
۴ حافظ ز غم تو چند نالد — آخر من دلشکسته تاکی
۵ بنشینم و با غم تو سازم — جان در سر و کار عشق بازم
۲ ایاصوفیه: سلطان صفت آن بت پریوش.
۳ (مصراع دوم) ایاصوفیه: وز شرم فکنده....

---

۱ قدسی: صوفی.
۲ افشار: حسن قبای قیصر و...
۳ افشار: هشیار گرد که مرغ جهان...؛ موزهٔ ملی دهلی: هشیار شو که مرغ سحر.
۴ افشار: بیدار گرد.
۵ افشار: می چمی ای باد نوبهار؛ موزهٔ ملی دهلی: میروی ای شاخ نوبهار: ستایشگر: میروی ای سرو جویبار.
۶ افشار: ماه دی؛ ستایشگر: آسیب باد دی.
۷ ستایشگر، قزوینی، افشار و موزهٔ ملی دهلی: شیوهٔ.
۸ افشار: ای وای آن کسی.
۹ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و افشار: حور از برای.
۱۰ افشار: مه‌رو؛ قدسی: دلبر مه‌روی.

باد صبا ز عهد صبا[۱۱] یاد میکند
جان‌دارویی[۱۲] که غم ببرد درده ای‌صبی[۱۳]

حشمت مبین و سلطنت آن گل که گسترد
فراش باد هر ورقش بر سریرکی[۱۴]

در ده بیاد حاتم طی جام یکمنی
تا نامهٔ سیاه بخیلان کنیم طی[۱۵]

آن می که داد رنگ طبیعت بارغوان[۱۶]
بیرون فکند لطف ازل[۱۷] از رخش بخوی

بشنو که مطربان چمن راست کرده‌اند
آهنگ چنگ و بربط و مرغول‌نای‌و‌نی[۱۸]

مسند بباغ بر که بخدمت چو بندگان
استاده است سرو و کمر بسته است‌نی[۱۹]

حافظ حدیث سحر فریب خوشت رسید
تاحد مصروچین و باطراف روم وری[۲۰–۲۱]

---

۱۱ رسم‌الخط این کلمه در اصل به‌شکل «صبی» می‌باشد در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ افشار نیز بسان متن است. جامع نسخ: باد صبا زعهد صبی یاد می‌دهد.

۱۲ موزهٔ ملی دهلی: هان دارویی...

۱۳ پژمان و قدسی: ای بنی.

۱۴ این بیت در چاپ قزوینی، انجوی و پژمان و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی بدین صورتست:
حشمت مبین و سلطنت گل که بسپرد — فراش باد هر ورقش را بزیر پی
و در چاپ افشار چنین است:
حشمت مبین و سلطنت گل که گسترید — فراش باد بر در رخشش براند پی
جامع نسخ: حشمت مبین و سلطنت گل که گسترد....
قدسی:
حشمت مبین و سلطنت گل که بسپرد — فراش باد هر ورقی را بزیر پی

۱۵ اصل: «تا نامهٔ بخیل و سیاهش کنیم طی». تصحیح متن با توجه به‌ضبط عموم نسخی که بنظر رسید صورت گرفته است.

۱۶ قزوینی، پژمان و موزهٔ ملی دهلی: زان می‌که داد حسن و لطافت بارغوان؛ افشار و ستایشگر: آن می که داد حسن و لطافت بارغوان؛ قدسی: زان می که داد رنگ طبیعی بارغوان؛ جامع نسخ حافظ: مطابق متن.

۱۷ ستایشگر، قزوینی،موزهٔ‌ملی دهلی، افشار وانجوی: لطف‌مزاج؛ جامع‌نسخ: لطف‌عرق.

۱۸ این بیت در چاپ قزوینی و افشار نیست.

۱۹ این بیت درچاپ افشار وجود ندارد. ستایشگر: سرو ایستاده‌است وکمربسته همچو نی.

۲۰ انجوی: تا حد چین و شام و باقصای روم و ری. فرود: تا حد مصر و شام.

←

۷

سبت سلمی بصدغیها فؤادی
و روحی کل یوم لی ینادی
خدا را[1] بر من بی‌دل ببخشای
و واصلنی علی رغم الاعادی
امن انکرتنی عن عشق لیلی[2]
از اول تان روی نیهکو بوادی[3]
که همچون مت ببوتن دل وایره[4]
غریق العشق فی بحر الودادی[5]
و پی ماچان[6] غرامت بسپریمن
غرت یک وی روشتی از امادی
نگارا[7] از غم سودای عشقت
توکلنا علی رب العبادی

→۲۱ این غزل در چاپ قدسی ۱۴ بیت، در نسخهٔ متن و موزهٔ ملی دهلی ۱۳ بیت، در چاپ قزوینی، پژمان و انجوی و نسخهٔ پرتو ۱۲ بیت و در طبع افشار و نسخهٔ خطی جلالی نائینی ۱۱ بیت است و یك بیت دیگر از چاپ قدسی نقل می‌شود:

اشیاء روزگار بمی ساز در گرو — کز مرد راه باز نمانده است هیچ شی

ابیات ششم، هفتم، هشتم و یازدهم این غزل در نسخهٔ ستایشگر نیست.

۱ قزوینی و انجوی: نگارا.
۲ قزوینی و انجوی: عن‌عشق‌سلمی؛ قدسی: عن‌حب‌سلمی؛ ستایشگر: عن‌حب‌لیلی.
۳ ادیب برومند، قزوینی و انجوی: تز اول آن روی نهکو بوادی؛ ستایشگر: تز اول آن روی نیکوزبادی؟ ایاصوفیه: تز اول روی‌نکوء لولی‌بوادی؛ مسعودی: ازاول‌روی‌نیك‌ای‌البوادی.
۴ ایاصوفیه: اغرجون‌مت.... وایره.
۵ در نسخهٔ اصل ـ چنانکه ملاحظه می‌شود ـ کسرهٔ اشباع شدهٔ عربی درین بیت و بیت ششم ـ که برای رعایت وزن شعر بصورت: «ی» تلفظ می‌شود ـ برخلاف نسخه‌های: قزوینی، انجوی و قدسی: بشکل «ی» هم نوشته شده است. ستایشگر: که تا جون‌مت بنوتن دلوای‌ره...؛ ادیب برومند: که همچون‌مت نیوتن دل‌دایره.
۶ قزوینی و انجوی: بپی؛ ستایشگر: نه‌پی ماچان. جامع نسخ: توبی‌تاجان، بسی‌جان‌ما. ادیب برومند: نه بی ما جان؛ مسعودی: وزو تا جان.
۷ قزوینی وانجوی: حبیبا در غم؛ ستایشگر: نگارا درغم وسودای وصلت؛ ایاصوفیه: درغم سودای.

دل حـافظ شد انـدر چیـن زلفت
بلیـل مظلـم اللـه هـادی[۸-۹]

---

۸ درچاپ قدسی قسمت‌هایی‌که بلهجهٔ محلی سروده شده است وجود ندارد و بدین ترتیب بیت پنجم این غزل در آن نسخه وجود ندارد. در ابیات سوم و چهارم نیز دو مصراع عربی، خود تشکیل بیت واحدی را داده و دو مصراع محلی حذف شده‌اند. جامع نسخ، ایاصوفیه، ادیب برومند و ستایشگر: والله هادی.

۹ در چاپ قزوینی بیتی دیگر نیز دیده می‌شود:

غم این دل بواتت خورد ناچار   و غرنه او بنی آنچت نشادی

در نسخهٔ مسعودی این بیت با یك بیت اضافی دیگر چنین ضبط شده است

غم دل تت بواتن خورد ناچار   وغرنه او بنـه انچت نشادی
غرت جنکن بیوم اشتی دواکن   اگرچه دشمنان‌شان می‌نشادی

ادیب برومند:

که غمت دل‌بواتن خورد وناچار   وغـرنـه او بنـه هرچت نوادی

انجوی: وغرنه وابنی آنچت نشادی.

۸

سحر با باد میگفتم حدیث آرزومندی
خطاب آمدکه واثق شو بالطاف خداوندی[1]

دعای صبح و آه شب کلید گنج مقصودست
بدین راه و روش می‌رو که در[2] دلدار پیوندی

قلم را آن زبان نبود که سر عشق گوید باز
ورای حد تقریرست[3] شرح آرزومندی

الا ای یوسف مصری‌که‌کردت سلطنت مشغول[4]
پدر را بازپرس آخر کجا شد مهر فرزندی

جهان پیر رعنا را ترحم[5] در جبلت نیست
ز عشق او چه میجویی[6] درو همت چه‌می بندی

همایی‌چون‌تو‌عالی‌قدرو‌حرص‌استخوان‌سهلست[7]
دریغ آن سایهٔ همت[8] که بر نااهل افکندی

درین‌بازار‌اگر‌سودست[9] با[10] درویش‌خرسندست
خدایا منعمم گردان بدرویشی و خرسندی

---

۱ ستایشگر: بوصلم مژدگانی داد الطاف خداوندی.
۲ فرهاد، ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: با دلدار.
۳ افشار: تقریرست و...
۴ قزوینی: انجوی، قدسی و جلال نائینی: مغرور؛ افشار، موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و پرتو: مطابق متن.
۵ قدسی: مروت.
۶ ستایشگر وقزوینی: زمهر او چه می‌پرسی؛ قدسی: زمهر او چه‌میخواهی؛ ادیب برومند: زمهر او چه میجویی دل اندر وی چه می‌بندی.
۷ ستایشگر، قزوینی، پژمان و موزهٔ ملی دهلی: حرص استخوان تاکی؛ افشار: عالی‌قدر وحرص استخوان تاکی؛ قدسی: مهر استخوان تاکی؛ پرتو: حرص استخوان داری: جلالی نائینی: حرص استخوان تا چند؛ ادیب برومند و ایاصوفیه: همایی چون تو عالی‌قدر حرص استخوان حیفست.
۸ ادیب برومند، ستایشگر، افشار و قدسی: دولت. جامع نسخ: میمون.
۹ جامع نسخ، ایاصوفیه، قزوینی، افشار و موزهٔ ملی دهلی: سودیست؛ ستایشگر: درین←

بخوبان دل مده حافظ ببین این[11] بی‌وفاییها
که با خوارزمیان کردند ترکان سمرقندی[12-13]

←سودا اگر سودیست.
۱۰ در نسخهٔ اصل کلمهٔ «با» نقطه ندارد.
۱۱ ایاصوفیه: آن.
۱۲ مقطع غزل در نسخه‌های: قزوینی، افشار، قدسی، ستایشگر، انجوی و پرتو چنین‌است:
بشعر* حافظ شیراز می‌رقصند و می‌نازند   سیه‌چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی
ولی در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، جلالی نائینی، ادیب برومند و جامع نسخ حافظ ـ که با ضبط متن بسیار نزدیکست ـ بدین گونه می‌باشد:
بخوبان دل مده حافظ ببین آن بی‌وفاییها   که باخوارزمیان کردند ترکان سمرقندی
۱۳ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و چاپ افشار بیت دیگری هم آمده است:
دل اندر زلف لیلی بند وکار از عشق** مجنون کن
که با عاشق زبان دارد مقالات خردمندی

* قدسی: ز شعر.
** موزهٔ ملی دهلی: عقل.
ادیب برومند:
دل‌اندر بند لیلی‌بند وکار ازعقل‌مجنون کن   که عاشق را زبان دارد مقالات خردمندی
علاوه‌براین بیت در نسخهٔ ستایشگر و ادیب برومند بیت دیگری نیز وجود دارد:
بسحر غمزهٔ فتان دوا بخشی و دردانگیز   بچین زلف مشک‌افشان دلارایی و دلبندی

۹

سحرگه ره‌روی در سرزمینی
همی گفت این معما با قرینی
که ای صوفی شراب آنگه شود صاف[1]
که در شیشه برآرد[2] اربعینی
گر انگشت سلیمانی نباشد
چه خاصیت دهد نقش نگینی
خدا زان[3] خرقه بیزارست صد بار
که صد بت باشدش در آستینی[4]
مروت گرچه نامی بی‌نشانست
نیازی عرضه کن بر نازنینی
ثوابت باشد ای دارای خرمن
اگر رحمت[5] کنی بر خوشه‌چینی
درونها تیره شد باشد که از غیب
چراغی بر کند خلوت‌نشینی
نه همت را امید سربلندی[6]
نه درمان دلی نه درد دینی[7]

---

۱ خانلری: کی صوفی شراب آنکه صاف.
۲ قدسی: بماند.
۳ افشار: زین.
۴ خانلری و موزهٔ ملی دهلی: که باشد صد بتش در آستینی؛ ستایشگر: که دارد صد بت اندر آستینی.
۵ ایاصوفیه، فرهاد، ستایشگر، قزوینی و خانلری و موزهٔ ملی دهلی: اگر رحمی.
۶ فرود و قزوینی: نمی‌بینم نشاط عیش در کس؛ افشار: نه‌کس را در جهان رویی و رایی. فرود و ستایشگر: نمی‌بینم نشاط وعیش در کس، فرهاد: نه همت را نهال سربلندی.
۷ جامع نسخ: نه نقش عشق بر لوح جبینی.

نه حافظ را حضور درس و خلـوت[۸]
نـه دانشمنـد را علـم‌الیقینـی[۹]

---

۸ ایاصوفیه، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: درس خلوت؛ ستایشگر: نه حافظ را حضور درس و تکرار، فرهاد: حافظ را مجال درس خلوت.

۹ این غزل در چاپ قزوینی یازده، در چاپ خانلری ده، در چـاپ قدسی دوازده و در طبع افشار نه بیت دارد و دوبیت دیگر موجود در چاپ قزوینی و نسخهٔ فرود ذیلا درج‌می‌شود. (بیت دوم با اندکی اختلاف در چاپ خانلری و نسخهٔ ستایشگر هم موجود است).

اگر چه رسم خوبان تندخوییست — چـه باشد گـر بسازد بـا غمینی
ره میخـانـه بنمـا تـا بپرسـم — مـآل خـویش را* از پیش‌بینـی

* خانلری: مآل حال خود؛ فرود: در میخانه بنما تا بپرسم مآل کار خود...

مصراع دوم بیت اول در چاپ افشار باین صورت ثبت شده است: نیازی عرضه کن برنازنینی.

۷

سحرم هاتف میخانه بدولتخواهی[۱]
گفت بازآی که دیرینهٔ این درگاهی

اگرت سلطنت فقر[۲] ببخشند ای دل
کمترین ملك تو از ماه بود تا ماهی

همچو جم جرعهٔ می کش که زسر دوجهان[۳]
پرتو جام جهان‌بین دهدت آگاهی

بر در میکده رندان قلندر باشند
که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی[۴]

خشت زیر سر و بر تارك هفت اختر پای
دست قدرت نگرو منصب صاحب‌جاهی

سر ما و در میخانه که طرف بامش
بفلك بر شد و دیوار بدین کوتاهی[۵]

حافظا شرمی ازین قصهٔ بیهوده بدار[۶]
عملت چیست که مزدش دو جهان[۷] میخواهی[۸]

---

۱ افشار: ز دولتخواهی. ۲ انشار: سلطنت عیش.
۳ قزوینی و افشار: همچو جم جرعهٔ ما کش...؛ خانلری: جرعهٔ ما کش که ز اسرار جهان؛ موزهٔ ملی دهلی: جرعهٔ ما کش که ز سر ملکوت؛ ستایشگر: جرعهٔ درکش که ز سر ملکوت.
۴ خانلری: دهند از سرشاهنشاهی؛ ستایشگر: اندرین میکده...
مسعودی:
کاندرین مصطبه رندان قلندر باشند   که ستانند و دهند افسر شاهنشاهی
۵ ستایشگر وموزهٔملی‌دهلی: بفلك برشده‌دیوار بدین‌کوتاهی. درچاپ‌افشار این‌بیت‌نیست.
۶ ستایشگر، قزوینی و خانلری: حافظ خام طمع شرمی ازین قصه بدار؛ افشار: حافظا خام طمع شرمی ازین قصه بدار؛ موزهٔ ملی دهلی: حافظ از پادشهان پایه بخدمت طلبند.
۷ قزوینی: فردوس‌برین میخواهی.
۸ این غزل در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و جلالی نائینی ده بیت، در چاپ قزوینی نه و درطبع افشار هشت بیت دارد. دوبیت زاید برمتن حاضر از چاپ قزوینی‌نقل می‌شود:
قطع این مرحله بی‌همرهی خضر مکن   ظلماتست بترس از خطر گمراهی*←

۱۲

سلام‌الله ما کر اللیالی
وجاوبت[۱] المثانی و المثالی
علی وادی[۲] الاراك و من علیها
و دار بالنوی[۳] فوق الرمالی[۴]
دعاگوی غریبان جهانم
وادعوا بالتواتر و التوالی[۵]
منال ای دل که در زنجیر زلفش[۶]
همه جمعیتست آشفته‌حالی
اموت صبابة یا لیت شعری
متی نطق الیشیر عن الوصالی[۷]
بهر منزل که روی آرد خدایا[۸]
نگهدارش بحفظ[۹] لایزالی

→تو دم از فقر ندانی زدن از دست مده — مسند خواجگی و مجلس تورانشاهی
مسعودی و انجوی: تو در فقر.
موزهٔ ملی دهلی: مجلس خواجگی و مسند تورانشاهی.
* ستایشگر و افشار:
گذرت بر ظلماتست بجو خضر رهی — که درین مرحله بسیار بود گمراهی
نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر این بیت را زاید برچاپ قزوینی دارد:
باگدایان در میکده ای سالك راه — بادب باش اگر از سر خدا آگاهی

---

۱ افشار: وحاوینا....
۲ ستایشگر و افشار: وادالاراك.
۳ ستایشگر، قزوینی، پژمان و انجوی: ودارباللوی.
۴ ایاصوفیه: باللوی فوق‌الرمال.
۵ ستایشگر: بالتواتر و اللیالی. الف جمع در «ادعوا» زاید بنظر میرسد.
۶ ایاصوفیه: زلفت.
۷ این بیت در چاپ قزوینی نیامده است.
۸ قزوینی: که روآرد خدا را؛ ستایشگر: که رو دارد خدایا.
۹ ستایشگر، قزوینی، افشار، پژمان وانجوی: بلطف؛ قدسی: مطابق‌متن. ایاصوفیه: بفضل.

فحبك راحتی فی کل حین
و ذکرك مونسی فی کل حالی
ز خطت صد جمال دیگر افزود
که عمرت باد صد سال جلالی[۱۰]
برآن نقاش قدرت آفرین باد
که گرد مه کشد خط هلالی[۱۱]
سویدای دل من تا قیامت
مباد از شور[۱۲] و سودای تو خالی
کجا یابم وصال چون تو شاهی
من بدنام رند[۱۳] لاابالی
خدا واقف[۱۴] که حافظ را غرض چیست
و علم الله حسبی من سؤالی[۱۵]

---

۱۰ و ۱۱ این دو بیت در چاپ افشار نیست.
۱۲ قزوینی و انجوی: شوق؛ افشار: سوز؛ قدسی: سرسودای؛ ستایشگر: سوز سودای؛ ایاصوفیه: شوق و سودای.
۱۳ افشار: بدنام‌ورند.
۱۴ ستایشگر، قزوینی، افشار، قدسی و انجوی: خدا داند.
۱۵ این غزل درنسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیست. یك بیت دیگر بشرح زیر درچاپ قزوینی، قدسی و انجوی درین غزل موجود است:
تو می‌باید که باشی ورنه سهلست زیان مایهٔ جاهی و مالی*
* قدسی: زیان جانی و نقصان مالی.

۱۱

سلامی چو بوی[۱] خوش آشنایی
بر آن مردم دیدهٔ روشنایی[۲]
درودی چو نور دل پارسایان
بدان شمع خلوتگه پارسایی
نمی‌بینم از همدمان هیچ بر جای
دلم خون شد از غصه ساقی[۳] کجایی
ز کوی مغان رخ مگردان[۴] که آنجا[۵]
فروشند مفتاح مشکل‌گشایی
عروس جهان‌گرچه درحد حسن‌است
ز حد می‌برد شیوهٔ دلربایی[۶]
دل خستهٔ من[۷] گرش همتی هست
نخواهد ز سنگین‌دلان مومیایی
مرا گر تو بگذاری ای نفس طامع
بسی پادشاهی[۸] کنم در گدایی
بیاموزمت کیمیای سعادت
ز هم‌صحبت بد جدایی جدایی

---

۱ ایاصوفیه: باد.
۲ ادیب برومند و افشار: دیده و روشنایی؛ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: بدان مردم...
۳ ادیب برومند: غصه آخر.
۴ افشار: ره مگردان؛ انجوی و قدسی: رو مگردان؛ موزهٔ ملی دهلی: ره بگردان.
۵ ایاصوفیه: که اینجا.
۶ ایاصوفیه، فرهاد، قزوینی و افشار و جلالی نائینی وموزهٔ ملی دهلی: بی‌وفایی، و مناسبتر همین است. ستایشگر: مانند متن.
۷ ستایشگر: دل خستهٔ ما.
۸ قزوینی: پادشایی.

مـی صوفی‌افکن کجـا می‌فروشنـد
که در تابم[۹] از دست زهد ریـایی
رفیقان[۱۰] چنان عهد صحبت شکستند
که گویی نبودست خـود آشنـایـی
مکن حافظ از جور دوران[۱۱] شکایت
چه دانی تو ای بنده کـار خدایی[۱۲]

۹ موزهٔ ملی دهلی: در تنکم.
۱۰ این کلمه اندکی در اصل محو شده است وآنرا بصورت «رقیبان» نیز می‌توان خواند و باتوجه به‌ضبط نسخهٔ ایاصوفیه، قزوینی، ادیب برومند، مسعودی و سایر نسخ درمقام شبیه «رفیقان» را اختیار کردیم. نسخه بدل جامع نسخ: رقیبان چنان عهد برخودشکستند.
۱۱ ادیب برومند، جلالی نائینی و موزهٔ ملی دهلی: گردون؛ فرهاد: جور دونان.
۱۲ سه بیت آخر این غزل در چاپ افشار نیست.

۱۳

سلیمی منذحلت بالعراقی[1]
الاقی من نواها ما الاقی

الا ای ساربان محمل[2] دوست
الی رکبانکم طال اشتیاقی

خرد در زنده‌رود[3] انداز و می نوش
بگلبانگ جوانان عراقی

بیا ساقی بده رطل گرانم
سقاك الله من کاس دهاقی[4]

جوانی باز می‌آرد بیادم
سماع چنگ و دست‌افشان ساقی[5]

می باقی بده تا مست و خوش‌دل[6]
بیاران برفشانم عمر باقی

درونم خون شد از نادیدن دوست
الاتعساً لایام الفراقی[7]

---

۱ ستایشگر: سلیمی قد تحلت بالفراقی. قزوینی و ایاصوفیه: بالعراق. انجوی: بالعراقی الاقی من هواها....
۲ افشار: ساربان منزل؛ قزوینی و پژمان: ساروان منزل.
۳ ایاصوفیه: زند رود.
۴ در نسخهٔ اصل این مصراع به‌بیت بعد تعلق دارد و مصراع بیت بعد مربوط به‌این بیت است اما چنان‌که ملاحظه می‌گردد با توجه به‌ضبط چاپ قزوینی، افشار، پژمان، قدسی و سایر نسخی که بنظر رسید و نیز با درنظرگرفتن عدم ارتباط معنوی که در آن سیاق بین مصراعها حکمفرما بود، جای مصراعها بنحو فوق اصلاح گردید.
۵ افشار: کاس‌الزمانی؛ پژمان و جامع نسخ: کاس‌الدهاق. نیز رك. پاورقی شمارهٔ ۴ همین صفحه؛ ایاصوفیه: جوانی باز می‌آید بیادم....
۶ ایاصوفیه: مست و مدهوش.
۷ ایاصوفیه: الفراق.

ربیع‌العمر فی مرعی حماکم[۸]
حماك الله یا عهد التلاقی[۹]
عروسی بس خوشی ای دختر رز
ولی گه‌گه سزاوار طلاقی
نهانی الشیب من وصل‌العذاری[۱۰]
سوی تقبیل وجه و اعتناقی[۱۱]
وصال دوستان روزی ما نیست[۱۲]
غنیمت دان امور اتفاقی[۱۳]
مضت‌فرص‌الوصال[۱۴] وماشعرنا[۱۵]
بگو[۱۶] حافظ غزلهای فراقی
دموعی بعدکم لاتحقروها
فکم بحر جمعن من‌السواقی[۱۷-۱۸]

---

۸ افشار: عمری حماکم.
۹ ایاصوفیه: الملاقی.
۱۰ اصل: «نهال‌الشیب»؛ قدسی: نهانی‌الشیب عن...؛ پرتو: مسیح‌الشیب‌من..، تصحیح‌متن باتوجه به‌ضبط چاپ افشار و نسخهٔ ستایشگر صورت گرفته است.
۱۱ این بیت در چاپ قزوینی، پژمان و انجوی و نسخهٔ جلالی نائینی نیست؛ در نسخهٔ ایاصوفیه این بیت و بیت قبل آنهم نیامده است.
۱۲ بجای این مصراع درچاپ قزوینی، پژمان‌وانجوی چنین‌آمده‌است: دمی بانیك‌خواهان متفق باش؛ ایاصوفیه: دمی بانیك‌خواهان خوش بسربر.
۱۳ این بیت در چاپ افشار نیست؛ در چاپ قدسی مصراع دوم این‌بیت بدین صورت است: بگو حافظ دعای جان ساقی.
۱۴ اصل: «فرض‌الوصال» و تصحیح متن باتوجه به‌معنی عبارت و ضبط چاپ افشار ونسخهٔ بدل جامع نسخ حافظ صورت‌گرفته است.
۱۵ در چاپ قزوینی و پژمان و نسخهٔ ستایشگر بجای این مصراع چنین آمده است: وصال دوستان روزی ما نیست؛ جامع نسخ: مضت یوم‌الوصال جار هجر.
۱۶ ستایشگر و قزوینی: بخوان.
۱۷ قزوینی و انجوی: فکم بحر عمیق من سواقی؛ ستایشگر و افشار: فکم بحر جمعن من سواقی؛ ایاصوفیه: من‌القوافی.
۱۸ این غزل در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیست ولی در چاپ قزوینی، پژمان و انجوی دو بیت دیگر نیز درین غزل وجود داردکه نخستین بیت‌آن در چاپ افشارهم دیده می‌شود:
بساز ای مطرب خوش‌خوان خوش‌گو — بشعر فارسی* صوت عراقی
مسیحای مجرد را برازد — که با خورشید سازد هم‌وثاقی
* افشار: بشعر پارسی...

۸

سینه مالامال دردست ای دریغا مرهمی[1]
دل ز تنهایی بجان آمد خدا را همدمی

خیز تا خاطر بآن[2] ترك سمرقندی دهیم
کز نسیمش بوی جوی مولیان[3] آید همی[4]

چشم آسایش که دارد از سپهر تیزرو
ساقیا جامی بده تا من[5] بیاسایم دمی

زیرکی را گفتم این احوال بین[6] خندید و گفت
صعب کاری بوالعجب روزی[7] پریشان عالمی

سوختم در چاه صبر از بهر آن شمع چگل
شاه ترکان غافلست[8] از حال ما کو رستمی

اهل کام و آز[9] را در کوی رندان راه نیست[10]
رهروی باید جهانسوزی نه خامی بی‌غمی

---

۱ ایاصوفیه و افشار: محرمی. ۲ ایاصوفیه، ستایشگر و قزوینی: بدان.
۳ اصل: «جان مولیان»؛ قدسی: جوی مولتان؛ پرتو علوی: خون لولیان؛ جلالی نائینی و ایاصوفیه: خوی حوریان. تصحیح متن براساس نسخه‌های: قزوینی، انجوی و پژمان و نیز باتوجه به‌قصیدهٔ معروف رودکی صورت گرفته است، آنجا که می گوید:

بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی

۴ این بیت در چاپ افشار نیست.
۵ قزوینی و افشار: ساقیا جامی بمن ده تا...؛ ستایشگر و ایاصوفیه: ساقیا جامی بیاور تا.
۶ افشار: گفتم از احوال خود؛ ستایشگر: احوال من.
۷ قزوینی و افشار: صعب‌روزی‌بوالعجب کاری؛ ستایشگر: بوالعجب‌حالی. ایاصوفیه: هست کاری بوالعجب رای.
۸ قزوینی: فارغست؛ ستایشگر: غافلست از حال من.
۹ اصل: «اهل کون وراز»، تصحیح متن با توجه به‌مفاد مصراع دوم و ضبط نسخهٔ افشار که به‌صورت مکتوب در متن نزدیکتر است بعمل آمده است.
۱۰ قزوینی، پژمان، خلخالی و جامع نسخ حافظ: اهل کام و ناز را در کوی رندی...؛ افشار: اهل کام و آز را در کوی رندی...؛ قدسی: اهل کام آرزو را سوی رندان؛ م ـ ا ـ بامداد: اهل کام و آرزو را سوی رندان راه نیست؛ پرتو: اهل کام راز را در کوی‌رندی؛ جلالی نائینی: اهل کام و ناز را در راه جانان؛ ایاصوفیه و ستایشگر: اهل کام و ناز را در کوی رندان؛ مسعودی: اهل کام آز را در کوی رندی راه نیست.

آدمی در عالم خاکی نمی‌آید بدست[۱۱]
عالمی دیگر[۱۲] بباید ساخت وز نو آدمی[۱۳]
گریهٔ حافظ چه سنجد پیش استغنای عشق[۱۴]
کاندرین طوفان[۱۵] نماید هفت دریا شبنمی[۱۶]

۱۱ ستایشگر: آدم خاکی نمی‌آید درین عالم بدست.
۱۲ افشار: عالمی از نو؛ ستایشگر: آدمی دیگر... وزنو عالمی.
۱۳ این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه نیست.
۱۴ ایاصوفیه: توبهٔ حافظ... به‌پیش استغفار او.
۱۵ قزوینی و افشار: کاندرین دریا.
۱۶ این بیت هم در چاپ قزوینی، افشار و نسخهٔ خطی جلالی نائینی، ایاصوفیه و بعضی دیگر از نسخه‌ها و چاپها دیده می‌شود:
در طریق عشقبازی امن و آسایش بلاست   ریش بادآن دل که بادرد تو خواهد مرهمی

۸

شهریست پرظریفان وز هرطرف نگاری
یاران صلای عشقست گر[۱] می‌کنید کاری

چشم جهان نه‌بیند زین تازه‌تر جوانی[۲]
در دست کس نیفتد[۳] زین خوبتر نگاری

جسمی که دیده باشد کز روح آفریدند[۴]
زین خاکیان مبادا بر دامنش غباری[۵]

چون من شکستهٔ را از[۶] پیش‌خود چه‌رانی
کش[۷] غایت توقع بوسیست یا کناری

می بی‌غشست بشتاب وقتی‌خوشست‌دریاب
سال[۸] دگر که دارد امید نوبهاری

در بوستان حریفان مانند لاله و گل
هریك گرفته جامی بر یاد روی یاری

---

۱ ایاصوفیه: یاران صلاء عشقست ار.
۲ قزوینی و خانلری: چشم فلك نه‌بیند زین طرفه‌تر جوانی؛ افشار: چشم فلك ندیده زین خوبتر جوانی؛ ستایشگر: چشم جهان نه‌بیند زین‌خوبتر جوانی؛ ادیب برومند وفرود: چشم فلك.
۳ افشار: نیفتاد؛ ستایشگر: نیاید.
۴ ادیب برومند: از روح آفریده   زین خاکدان مبادا؛ جامع نسخ، فرود: جسمی‌که دیده باشد از روح آفریده؛ ایاصوفیه: کزروحش آفریدند.
۵ این بیت در چاپ قزوینی و خانلری چنین آمده است:
هرگزکه دیده باشد جسمی زجان مرکب   بردامنش‌مبادا زین‌خاکیان (خانلری: خاکدان) غباری و در چاپ افشار و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی باین شرحست:
جسمی‌که دیده باشد کز روحش‌آفریدند   زین خاکدان مبادا بر دامنش غباری
ستایشگر: از روحش آفریده؛ فرود: زین خاکیان مبادا بردامنت غباری؛ ایاصوفیه: زین خاکیان مبادا بردامنش غباری.
۶ خانلری: زین.
۷ ایاصوفیه، فرود، ادیب برومند، قزوینی، خانلری، افشار، ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: کم.
۸ خانلری: سالی؛ ادیب برومند: می بی‌غشست بشتاب‌مستی خوش‌است دریاب سالی دگر....

چون این گره گشایم وین ریش[۹] چون نمایم

دردی و صعب دردی کاری و سخت کاری[۱۰]

هر تار موی حافظ در دست یار شوخیست[۱۱]

مشکل توان نشستن در این دیار باری[۱۲]

۹ ادیب برومند، فرود، افشار و قزوینی: راز؛ ستایشگر: نکته.
۱۰ این بیت در چاپ خانلری ساقط است؛ ادیب برومند: فرود، قزوینی و افشار: دردی و سخت دردی کاری و صعب کاری.
۱۱ قزوینی وخانلری: در دست زلف شوخی؛ موزهٔ ملی دهلی، فرود و افشار: در دست زلف شوخیست؛ ستایشگر: در بند زلف یاریست. ادیب برومند: هرتار موی حافظ در دست زلف شوخی؛ ایاصوفیه: هرتاره موی حافظ در دست زلف شوخیست.
۱۲ ستایشگر، قزوینی، خانلری، موزهٔ ملی دهلی، فرود، ادیب برومند و افشار: در این چنین دیاری.

۷

صبا تو[۱] نکهت آن زلف مشکبو داری
بیادگار بمانی که بوی او داری

دلم که گوهر اسرار حسن و عشق[۲] دروست
توان بدست تو دادن گرش نکو داری

در آن شمایل مطبوع هیچ[۳] نتوان گفت
جز این قدر که رقیبان تندخو[۴] داری

بجرعهٔ تو سرم مست گشت[۵] نوشت باد
خود از کدام خمست این که در سبو داری

نوای بلبلت ای گل[۶] کجا پسند افتد[۷]
چو گوش هوش[۸] بمرغان هرزه‌گو[۹] داری

بسرکشی خود ای سرو جویبار مناز
که گر به او[۱۰] رسی ازشرم سرفرو داری

ز کنج صومعه حافظ مجوی گوهر عشق
قدم برون نه اگر[۱۱] میل جست‌وجو داری[۱۲-۱۳]

---

۱ افشار: صبا چو...
۲ در اصل حرف واو افتاده است؛ خانلری: اسرار عشق و حسن؛ افشار: اسرار و گنج عشق؛ ستایشگر: اسرار عشق دوست؛ فرود: اسرار حسن‌جمله.
۳ موزهٔ ملی دهلی: مطبوع طبع.
۴ افشار: تنگ‌خو.
۵ ادیب برومند: گرم‌گشت؛ فرهاد و فرود: مست‌گشت نوشم باد.
۶ خانلری: ای دل.
۷ خانلری: نوای بلبل ای دل کجا...؛ افشار: نوای بلبل مستت کجا ز هوش برد؛ موزهٔ ملی دهلی: ندای بلبلت ای گل کجا پسند آید.
۸ ادیب برومند و قزوینی: که گوش و هوش؛ خانلری و ایاصوفیه: چو گوش هوش؛ افشار، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: که گوش هوش. اصل: چه گوش هوش.
۹ موزهٔ ملی دهلی: بذله‌گو.
۱۰ قزوینی: بدو.
۱۱ موزهٔ ملی دهلی: ار.

←

۱۲

طفیل هستی[1] عشقند آدمی و پری
ارادتی بنما تا سعادتی ببری

چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی[2]
که جام جم نکند سود وقت بی‌بصری

بکوش خواجه و از عشق بی‌نصیب مباش
که بنده را نخرد کس بعیب بی‌هنری

می صبوح و شکرخواب صبحدم[3] تا چند
بعذر نیم‌شبی کوش و نالهٔ سحری[4]

بیا و سلطنت از ما بخر بمایهٔ حسن
وزین معامله غافل مشو که حیف خوری[5]

دعای گوشه‌نشینان بلا بگرداند
چرا بگوشهٔ چشمی بما نمی‌نگری[6]

---

۱۲ مقطع غزل در چاپ افشار بدین‌گونه است:
ز سر قدم‌کن و این شاه‌ره طلب حافظ اگر هوای دل و جان جستجو داری
۱۳ این غزل در چاپ قزوینی و افشار و نسخهٔ ستایشگر، ادیب برومند و فرود نه ودرطبع خانلری هفت بیت دارد، دو بیت دیگر از چاپ قزوینی نقل می‌شود:
دم از ممالك خوبی چو آفتاب زدن ترا رسد که غلامان ماهرو داری
قبای حسن‌فروشی ترا برازد و بس که همچوگل همه‌آیین رنگ وبو داری

---

۱ ستایشگر و خانلری: مستی.
۲ موزهٔ ملی دهلی: بهانه مجوی.
۳ موزهٔ ملی دهلی: صبحیت؛ فرهاد: صبحدم تاکی؛ ایاصوفیه: خواب بامدادی چند.
۴ ایاصوفیه، فرود، ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: گریهٔ سحری؛ خانلری:
می صبوح و شکر خواب صبحدم تا چند وزین معامله غافل مشو که حیف خوری
۵ مصراع اول این بیت باآنچه در چاپ خانلری آمده است اختلاف دارد. چنانکه درشمارهٔ ۴ پاورقی همین صفحه گذشت. ادیب برومند: غایب مشو که حیف خوری.
۶ این بیت در چاپ خانلری نیست.

ز هجر و وصل تو در حیرتم چه چاره‌کنم
نه در برابر چشمی نه غایب از نظری[۷]

هزار جان مقدس بسوخت زین غیرت[۸]
که در[۹] صباح و مسا شمع مجلسی دگری

چو هر خبر که تو دادی دری بغیب گشاد[۱۰]
ازین‌سپس من ومستی و وضع بیخبری[۱۱]

نمی‌روی‌زدل ما[۱۲] برون و این‌عجب است
تو یادگیر دو مصرع ز من بنظم دری[۱۳]

بیا که وضع جهان را چنانك من دیدم
گر امتحان بکنی می‌خوری وغم نخوری[۱۴]

---

۷ در چاپ قزوینی این بیت بدین شرح است:
تو خود چه لعبتی ای شهسوار شیرین کار — که در برابر چشمی و غایب از نظری
در چاپ افشار بدین‌گونه آمده است:
تو خود چه لعبتی ای شهسوار شعبده‌باز — که در برابر چشمی و غایب از نظری
و در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی چنین است:
تو خود چه لعبتی ای شهسوار شیرین کار — نه در برابر چشمی نه در غایب از نظری
فرود: نازنین شعبده‌باز.
۸ افشار: نمی‌روی زدل ما برون و [ا] ین عجبست؛ ایاصوفیه: بسوخت از غیرت.
۹ ایاصوفیه، ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی، خانلری و افشار: هرصباح و مسا.
۱۰ ستایشگر و جامع نسخ حافظ: که شنیدی رهی بحیرت داشت؛ افشار: که شنیدم سری بحیرت داشت؛ فرود: زهرخبر...؛ ادیب برومند: که شنیدم رهی بحیرت‌داشت؛ ایاصوفیه: چو هرخبر که شنیدم دری بحیرت داشت.
۱۱ این بیت در چاپ قزوینی و خانلری نیست؛ افشار: ازین سپس من و ساقی و جام بیخبری.
۱۲ در اصل: «نمی‌روی از دل برون»، اصلاح براساس چاپ افشار صورت گرفته است.
۱۳ این بیت در نسخهٔ فرهاد و ایاصوفیه و چاپ خانلری وجود ندارد و در چاپ قزوینی و نسخهٔ ادیب برومند چنین است:
ز من بحضرت آصف که می‌برد پیغام — که یادگیر دو مصرع ز من بنظم دری
در جامع نسخ، موزهٔ ملی دهلی و فرود بدین شرحست:
ز من بحضرت آصف که می‌برد پیغام — که یادگیر دو مصرع ز من بلفظ دری
و در چاپ افشار بدینگونه آمده است:
ز من بحضرت آصف که می‌برد تحفه — بیادگار دو مصراع ازین به نظم دری
این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه نیامده است.
۱۴ در چاپ خانلری این بیت نیست. در چاپ افشار چنین است:
بیا که وضع جهان را چنان نمی‌بینم — ز بنده گر شنوی می‌خوری و غم نخوری
ادیب برومند و فرود و فرهاد: بیاکه وضع جهان را چنانکه می‌بینم.

بیمن همت حافظ امید هست که باز
ابیت سامر لیلای[۱۵] لیلة القمر[۱۶]

---

۱۵ جامع نسخ، ایاصوفیه، فرود، ستایشگر، قزوینی، خانلری، انجوی و قدسی: اری اسامر لیلای؛ افشار: اری اسامی لیلای؛ پرتو علوی: اتیت سامر لیلای؛ ادیب برومند: اری اسامر لیلا و...

۱۶ این غزل در چاپ خانلری مرکب از نه بیت است ولی سه بیت آن در اینجا نیست (نخستین بیت آن در چاپ قزوینی نیز وجود ندارد) و ما آنها را ذیلا نقل می‌نماییم:

مرا درین ظلمات آنکه ره نمایی کرد — نماز نیم‌شبی بود و گریهٔ سحری
می صبوح و شکرخواب صبحدم تا چند — وزین معامله غافل مشو که حیف خوری
ببوی زلف و رخت می‌روند و می‌آیند — صبا بغالیه سایی و گل بجلوه‌گری

دو مصراع بیت وسط همانگونه که در یادداشت‌های مربوط به‌غزلهای چاپ خانلری نوشته شده است بهم مربوط نیست و چنانکه در بالا نگریسته می‌شود مصراع اول و دوم معناً ترکیب یك بیت را نمیدهند. در چاپ قزوینی دو بیت دیگرهم وجود دارد:

کلاه سروریت کج مباد بر سر حسن — که زیب بخت وسزاوار ملك وتاج سری
طریق عشق طریقی عجب خطرناك است — نعوذ بالله اگر ره بمقصدی نبری

۷

عمر بگذشت به بیحاصلی و بلهوسی[۱]
ای پسر جام میم ده که به پیری برسی

چه شکرهاست درین شهر[۲] که قانع شده‌اند
شاهبازان طریقت بمقام مگسی[۳]

لمع البرق من الطور و آنست به[۴]
فلعلی لك آتی[۵] بشهاب قبسی[۶]

بادل خون شده چون نافه خوشش باید بود
هر که مشهور جهان گشت بمشکین نفسی[۷]

بال بگشای و[۸] صفیر از شجر طوبی زن
حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی

کاروان رفت و تو در راه کمین گاه بخواب[۹]
وه که بس بیخبر از غلغل چندین جرسی[۱۰]

---

۱ رسم‌الخط این کلمه چنین است در متن و نسخهٔ فرهاد معتمد؛ نسخهٔ ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، افشار، انجوی، جلالی نائینی، پرتو، ستایشگر، فرود و قدسی: بوالهوسی.

۲ پرتو: درین راه.

۳ فرود: بشکار مگسی.

۴ افشار: بلغ‌البرق..... له؛ جلالی نائینی:.... فانست به.

۵ چنین است در متن و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و افشار، در سایر نسخی که بنظر رسید به‌صورت «آت» ضبط شده است.

۶ چنانچه ملاحظه می‌شود برخلاف قیاس و ضبط برخی از نسخ، درین مصراع دو کلمه همانطور که خوانده می‌شود نوشته‌هم شده است. درین مورد نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی، افشار وپرتوهمانند متن حاضراست. بروفق‌قیاس باید چنین‌نوشته شود: فلعلی‌لك آت‌بشهاب‌قبس. اشاره است به‌آیهٔ ۲۹ سورهٔ قصص و آیهٔ ۷ سورهٔ نمل. این بیت در نسخهٔ ستایشگرنیست.

۷ این بیت در چاپ افشار نیست.

۸ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و قدسی: بال بگشا و.

۹ قزوینی، انجوی، پژمان و قدسی: رفت و تو در خواب و بیابان در پیش؛ جلالی نائینی: تو در خواب بیابان در پیش؛ پرتو: تو در خواب کمینگاه به‌پیش؛ ستایشگر: جای کمین گاه. مسعودی: کاروان رفت و تو در خواب کمین گه در پیش.

۱۰ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی: بیخبر از این همه بانگ جرسی؛ قدسی و فرود: بیخبر از غلغل بانگ جرسی.

چند پوید بهوای تو ز هر سو حافظ
یسرالله طریقاً بك یا ملتمسی[۱۱]

---

۱۱ فرهاد: یسرك‌الله طریقاً بك یا ملتمسی. این غزل در چاپ قزوینی ۹ بیت و در چاپ افشار و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر ۸ بیت است. دوبیت دیگر نسخهٔ فرهاد و چاپ قزوینی ـ که بیت نخستین آن در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیز موجود می‌باشد ـ در این‌جا نقل می‌شود:

دوش در خیل غلامان درش میرفتم　　گفت ای عاشق بیچاره تو باری چه‌کسی
تا چو مجمر نفسی دامن جانان گیرم　　جان نهادیم بر آتش ز پی خوش نفسی

قدسی:... درش می‌بودم　　گفت کای بیدل بیچاره تو یار چه‌کسی، فرهاد: گفت کای عاشق بیچاره تو باری چه‌کسی؛ ستایشگر: گفت کای بیکس بیچاره...؛ فرود: بانگ زد برمن بیدل که تو باری چه‌کسی.

۹

کتبت قصة شوقی[1] و مدمعی باکی
بیا که بی‌تو بجان آمدم ز غمناکی

بساکه گفته‌ام از شوق با دو دیدهٔ خویش[2]
ایا منازل سلمی[3] فاین سلماکی

عجیب واقعهٔ و غریب حادثه‌ایست[4]
ان[5] اصطبرت قتیلا و قاتلی شاکی

کرا رسد که کند عیب دامن پاکت
که همچو ذره[6] که بر برگ گل چکد پاکی

ز خاک پای تو داد آب[7] روی لاله و گل
چو کلك صنع رقم زد بر آبی[8] و خاکی

صبا عبیرفشانست[9] ساقیا برخیز
وهات شمسة کرم مطیب زاکی[10]

دع التکاسل تغنم[11] فقد جری مثل
که زاد راه‌روان چستی است وچالاکی[12]

---

۱ ایاصوفیه: شوق.
۲ قزوینی: خود.
۳ ایاصوفیه: ایامناسلمی.
۴ قزوینی: حادثهٔ؛ ستایشگر: غریب واقعهٔ و عجیب حادثه‌ایست.
۵ قزوینی و افشار: انا.
۶ ایاصوفیه، ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و افشار: قطره؛ و صحیح و مناسب همین است.
۷ افشار: زخاك پای تو وزآب....
۸ موزهٔ ملی دهلی و قزوینی: بآبی.
۹ ایاصوفیه، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی و قزوینی و افشار: عبیرفشان گشت.
۱۰ ایاصوفیه: زاك.
۱۱ افشار: فاغنم.
۱۲ این بیت در چاپ افشار نیست.

اثـر نمـانـد ز مـن بی‌شمایلت آری[۱۳]
أری مـآثــر محیـای مـن محیــاکی

ز وصف حسن تو حافظ چگونه نطق زند
که سر صنع خدایی بـرون ز ادراکی[۱۴]

۱۳ ایاصوفیه: اثر نماندن من بی‌شمایلت آری.
۱۴ قزوینی: که همچو صنع خدایی ورای ادراکی؛ افشار، موزهٔ ملی دهلی و ایاصوفیه: که چون صفات الهی ورای ادراکی.
این بیت در نسخهٔ ستایشگر چنین است:
بوصف روی تو حافظ چگونه نطق کند که چون صفات الهی ورای ادراکی

۸

که برد بنزد[۱] شاهان ز من گدا پیامی
که بکوی می‌فروشان[۲] دو هزار جم بجامی
اگر این شراب خامست وگر این[۳] حریف پخته
بهزار باره[۴] بهتر ز هزار پخته خامی[۵]
ز رهم میفکن ای پیر[۶] بدانهای تسبیح
که چو مرغ زیرك‌افتد نفتد بهیچ دامی[۷]
شده‌ام خراب و بدنام و هنوز امیدوارم
که بدولت[۸] عزیزان برسم بنیك نامی[۹]
تو که کیمیا فروشی نظری بقلب ما کن
که بضاعتی نداریم و فکنده‌ایم[۱۰] دامی
بکجا برم شکایت بکه گویم این حکایت
که لبت حیات ما بود و نداشتی دوامی
عجب از وفای جانان که تفقدی[۱۱] نفرمود
نه بنامهٔ پیامی نه بخامهٔ سلامی[۱۲]

---

۱ ایاصوفیه: بزم.
۲ خانلری: که ببزم دردنوشان؛ ایاصوفیه: که بکوی باده‌نوشان.
۳ قزوینی و قدسی: اگر این شراب خامست اگر آن؛ موزهٔ ملی دهلی و ایاصوفیه: اگر آن شراب خامست وگراین؛ ستایشگر: اگر آن شراب خامست اگر این حریف پخته.
۴ ستایشگر، قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و قدسی: بهزار بار؛ ایاصوفیه: بهزار پاره.
۵ این بیت در چاپ خانلری و انشار نیست.
۶ ستایشگر، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: ای شیخ.
۷ مصراع دوم این بیت در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی چنین است: می‌ناب درکشیدیم و نماند نیك‌نامی؛ ایاصوفیه: می‌ناب درکشیدیم و نماند ننگ ونامی. این بیت نیز درچاپ خانلری و افشار وجود ندارد.
۸ ایاصوفیه، قزوینی، خانلری، افشار و قدسی: بهمت.
۹ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت نیست.
۱۰ افشار: نهاده‌ایم.
۱۱ قزوینی و افشار: عنایتی.
۱۲ خانلری: نه‌بخامهٔ سلامی نه بنامهٔ پیامی؛ افشار: نه به‌نامه‌ای پیامی نه به‌خامه‌ای←

سر خدمت تو دارم بخرم بلطف و مفروش[۱۳]
که چو بنده کمتر افتد بمبارکی غلامی[۱۴]

→سلامی؛ قدسی: نه بنامه و پیامی نه بپرسش و سلامی؛ ستایشگر: نه بخامهٔ پیامی نه بنامهٔ سلامی. ایاصوفیه: نه بنامهٔ سلامی نه بخامهٔ پیامی.

۱۳ انشار: بخرم بهیچ و مفروش؛ قدسی: بخرم بهیچ مفروش.

۱۴ این غزل در چاپ قدسی دارای ده بیت، در چاپ قزوینی و انجوی و نسخهٔ خطی موزهٔ ملی دهلی، ستایشگر و ایاصوفیه نه و در چاپ افشار و خانلری هفت‌بیت است. مقطع غزل در همهٔ نسخه‌هایی که بنظر رسید بشرح زیر ثبت افتاده است مگر در متن حاضر:

بگشای تیر مژگان و بریز خون حافظ   که چنان* کشنده‌ای را نکند کس انتقامی

* ایاصوفیه، موزهٔ ملی دهلی و خانلری: که چنین....

بیت زیرین هم در چاپ قدسی آمده است.

بروید پارسایان که نماند پارسایی   می‌ناب درکشیدیم و نماند ننگ و نامی

۶*

گفتند خلایق که تویی یوسف ثانی
چون نیك بدیدم بحقیقت به‌ازآنی

شیرین‌تر از آنی بشکرخنده چگویم[۱]
ای خسرو خوبان[۲] که تو شیرین زمانی[۳]

صدبار بگفتی[٤] که دهم زان دهنت کام
چون سوسن آزاده چرا جمله زبانی

گویی[٥] بدهم کامت و جانت بستانم
ترسم ندهی کامم و جانم بستانی

چشم تو خدنگ از سر جان می‌گذراند[٦]
بیمار که دیدست[۷] بدین سخت کمانی

چون اشك بیندازیش[۸] از دیدهٔ مردم
آنرا که دمی از نظر خویش برانی[۹]

---

* این غزل از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده است.

۱ قزوینی، افشار، مسعودی و انجوی: که‌گویم؛ جامع نسخ، ستایشگر و فرود: که‌گویند. ضبط نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی مطابق متن است.

۲ افشار: خسروشیرین.

۳ مسعودی: شیرین‌تر ازآنی.

۴ جامع نسخ: نگفتی.

۵ فرود، افشار و جامع نسخ: گفتی.

۶ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و مسعودی و چاپ انجوی: از سپر جان گذراند؛ افشار، جامع نسخ، فرود و ستایشگر: سپر جان گذرانید.

۷ افشار: بیمار ندیدیم.

۸ ستایشگر: نیندازیش.

۹ در نسخهٔ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی و برخی دیگر از نسخ این غزل یك بیت دیگر را نیز شاملست:

تشبیه دهانت نتوان کرد بغنچه — هرگز نبود غنچه بدین تنگ‌دهانی

در نسخهٔ ستایشگر و فرود علاوه‌بر بیت فوق، این بیت نیز هست:

در راه تو حافظ چو قلم‌کرد ز سرپای — چون نامه چرا یکدمش از لطف نخوانی

نسخهٔ افشار فقط. یك بیت بدین شرح بیشتر از متن دارد:

گردد به‌دوگیتی به‌سعادات چو حافظ — آنرا که برخویش بصد لطف بخوانی

۶

لبش می بوسم و درمی کشم می
باب زندگانی برده‌ام پی
نه‌رازش می‌توانم گفت با کس
نه‌کس را می‌توانم دید با وی
لبش می بوسم[۱] وخون‌میخورد جام
رخش می بینم[۲] وگل میکند خوی
بده جام جمم[۳] وز جم مکن یاد
که میداندکه جم‌کی بود وکی‌کی
بزن‌درچنگ[۴] چنگ ای ماه‌مطرب
رگش بخراش تا بخروشم از وی
زبانت درکش ای حافظ زمانی
حدیث[۵] بی‌زبانان بشنو از نی[۶]

---

۱ قزوینی: می‌بوسد؛ افشار، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: مطابق متن.
۲ قزوینی: می‌بیند؛ افشار، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: مطابق متن.
۳ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: بده جام می و...؛ افشار: بده جام جم و؛ ستایشگر: بده جامی مرا.
۴ مسعودی، قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: بزن در پرده؛ ضبط چاپ افشار و نسخهٔ ستایشگر با متن یکسانست.
۵ ستایشگر و افشار: زبان.
۶ این غزل در چاپ قزوینی و نسخهٔ ستایشگر مرکب از ۹ بیت و در چاپ انشار و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی شامل ۷ بیت است. سه بیت دیگر چاپ قزوینی درین غزل ـ که دومین بیت آن با اختلافاتی در چاپ افشار هم دیده می‌شود ـ چنین است:

گل از خلوت بباغ آورد مسند — بساط زهد همچون غنچه کن طی
چو چشمش مست را مخمور مگذار — بیاد لعلش ای ساقی بده می
نجوید جان از آن قالب جدایی — که باشد خون جامش در رگ و پی

این بیت هم در نسخهٔ مسعودی و موزهٔ ملی دهلی وجود دارد:

چو مرغ باغ میگوید که هوهو — منه از دست جام باده هی‌هی

۴*

مخمور جام عشقم ساقی بده شرابی
پرکن قدح که بی می مجلس ندارد آبی

عشق[1] رخ چو ماهش در پرده راست‌ناید[2]
مطرب بزن نوایی ساقی بده شرابی

در انتظار رویت ما را امید روزی[3]
در عشوهٔ خیالت ماو خیال خوابی[4]

مخمور آن دو چشمم آخر کجاست جامی[5]
بیمار آن دو لعلم آخر کم از جوابی[6]

---

* این غزل در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیست. در نسخهٔ اصل بدون عنوان، در دنبالهٔ غزل قبل نوشته شده است و در آخر آن نیز مسلماً افتادگی دارد زیرا که بیت مقطع ـ که حاوی تخلص شاعرست ـ دیده نمی‌شود، بنابراین، تواند بود که نسخهٔ منقول عنه ناقص بوده و یا این‌که کاتب هنگام نقل غزل از روی سهو چند بیت آخر آن را از قلم انداخته است. جالب آن‌که درنسخهٔ ایاصوفیه‌نیز این‌غزل همین ۴ بیت را دارد. این غزل در چاپ قزوینی دو بیت دیگر را نیز شاملست که در چاپ افشار و نسخهٔ ستایشگر هم با اختلاف کمی وجود دارد:

شد حلقه قامت من تا بعد ازین رقیبت — زین در دگر نراند ما را بهیچ بابی
حافظ چه می‌نهی دل تو در خیال خوبان — کی تشنه سیر گردد از لمعهٔ سرابی

در نسخهٔ فرهاد معتمد این بیت باین صورت است:

حافظ چو می‌نهی دل اندر خیال خوبان — کی تشنه سیر گردد از لمعهٔ سرابی

در چاپ افشار بیت زیرین هم هست:

آن‌کس که در هوایت دل داده بود برباد — در آتش غم عشق ای جان نداشت تابی

۱ قزوینی: وصف؛ ادیب برومند: عشق رخ چوماهت در پرده راست ناید.

۲ افشار: حسن رخ چو ماهش در وصف می نیاید.

۳ ایاصوفیه و مسعودی: ما و امید روزی؛ ستایشگر: ما وامیدواری. فرود و ادیب‌برومند:

در انتظار رویت ما را امیدواری — در عشوهٔ وصالت ما و خیال و خوابی

۴ ایاصوفیه: درعشوه‌وخیالت. این‌بیت‌درچاپ قزوینی ونسخهٔ ستایشگر اینگونه آمده است:

در انتظار رویت ما و امیدواری — در عشوهٔ وصالت ما و خیال خوابی

و در چاپ افشار چنین است:

در انتظار رویت ما و امیدواری — بر وعدهٔ وصالت ما و امید و خواری

و بیت در نسخهٔ فرهاد این صورت را دارد:

در انتظار رویت ما را امیدواری — در عشوهٔ وصالت ما و خیال و خوابی

۵ فرهاد، فرود، ستایشگر و قزوینی: آیا کجاست جامی؛ افشار: ساقی بیار جامی؛ ادیب برومند: چشمم آیا کجاست ساقی.

۶ افشار: آخر بده جوابی.

۸

می‌خواه و گل‌افشان‌کن از دهر چه میجویی
این گفت سحرگه گل بلبل تو چه میگویی[1]
زان به چه که در بستان معشوقه و ساقی را[2]
لب گیری و رخ بوسی می‌نوشی و گل بویی
شمشاد خرامان گو آهنگ[3] گلستان کن
تا سرو بیاموزد از قد تو دلجویی
تا غنچهٔ خندانت[4] دولت بکه خواهد داد
ای شاخ گل رعنا از بهر که می‌رویی
چون شمع نکورویی، بر[5] رهگذر بادست
طرف هنری بر بند از مایهٔ نیکویی[6]
امروز که بازارت پرجوش خریدارست
دریاب و بنه گنجی از مایهٔ خوش‌رویی[7]
آن طره که هر جعدش صد نافهٔ چین دارد[8]
خوش بودی اگر بودی[9] بوییش ز خوش‌خویی[10]

---

۱ ادیب برومند و افشار: این گفت سحر بلبل ای گل تو چه می‌گویی؛ ستایشگر: سحر باگل بلبل...
۲ فرود، ادیب برومند، ستایشگر، قزوینی و افشار و موزهٔ ملی دهلی: مسند بگلستان بر تا شاهد و ساقی را.
۳ ایاصوفیه، فرود، قزوینی، جلالی نائینی، ادیب برومند، مسعودی و انجوی: شمشاد خرامان‌کن و آهنگ گلستان‌کن.
۴ ستایشگر: غنچهٔ سیرابت.
۵ موزهٔ ملی دهلی، جامع نسخ، قزوینی و ادیب برومند: در.
۶ انجوی و قزوینی: از شمع نکورویی. این بیت در نسخهٔ ستایشگر نیست.
۷ ایاصوفیه، مسعودی، جامع نسخ، ستایشگر و قزوینی: مایه نیکویی.
۸ افشار: آن کس که خدا رویی چون ماه و خورش داده؛ قزوینی و انجوی: صد نافهٔ چین ارزد؛ موزهٔ ملی دهلی: آن نافهٔ مشک‌افشان کاندر سرزلف تست؛ فرود: آن طره که هرمویش صد نافهٔ چین دارد بگرفته همه عالم....
۹ موزهٔ ملی دهلی: بودیش.
۱۰ ایاصوفیه: خوش بویی.

هر مرغ بدستانی در گلشن شاه آیند[11]
بلبل بنواسازی حافظ بدعاگویی[12]

۱۱ قزوینی: آمد؛ موزهٔ ملی دهلی: آید؛ ستایشگر: در مجلس شاه آیند؛ ایاصوفیه: مجلس شاه آید.
۱۲ قزوینی: بغزل‌گویی.

۷

نسیم صبح سعادت بآن[1] نشان که تو دانی
گذر بکوی فلان کن در آن زمان[2] که تو دانی
تو پیك صورت رازی و دیده برسر راهش[3]
بمردمی نه بفرمان چنان بران که تو دانی
بگو که جان ضعیفم[4] ز دست رفت خدارا
ز لعل روح‌فزایش ببخش ازآنکه[5] تو دانی
من این دوحرف[6] نوشتم چنانکه غیر ندانست
تو هم ز روی کرامت چنان بخوان که تو دانی
خیال تیغ تو با ما حدیث[7] تشنه و آبست
اسیر خویش گرفتی بکش چنانك تو دانی
امید در کمر زرکشت چگونه نبندم[8]
دقیقه‌ایست نگارا در آن میان که تو دانی[9]
یکیست ترکی و تازی درین معامله حافظ
حدیث عشق چنان کن به آن زبان که تو دانی[10]

---

۱ ایاصوفیه، قزوینی و افشار: بدان.
۲ موزهٔ ملی دهلی: گذر بکوی فلان کن بآن نشان.
۳ موزهٔ ملی دهلی: تو پیك عالم رازی و دیده برسر راهت؛ قزوینی، ستایشگر و افشار توپیك خلوت رازی و دیده برسر راهت؛ ایاصوفیه: تو پیك صورت‌راهی و دیده برسرراهت.
۴ ستایشگر و قزوینی: عزیزم.
۵ ستایشگر و قزوینی: ببخش آنکه؛ افشار: زلعل روح فزایت ببخش آن که.
۶ ستایشگر، قزوینی و افشار: حروف؛ ایاصوفیه: دو حرف نبشتم.
۷ ستایشگر: با ما مثال. این بیت در نسخهٔ ایاصوفیه نیامده است.
۸ قزوینی و افشار: ببندم؛ ستایشگر: امید بر کمر زر کشت چگونه به‌بندم.
۹ افشار: که هست پیش تو سری در این میان که تو دانی.
۱۰ قزوینی، افشار وموزهٔ ملی دهلی: حدیث عشق بیان کن بدان زبان که تو دانی؛ ایاصوفیه و ستایشگر: بیان کن بهر زبانکه تو دانی؛ و ظاهراً مناسبتر است.

۷

نوبهارست در[1] آن کوش که خوش‌دل باشی
که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی
من نگویم که کنون باکه نشین و چه بنوش
که تو خود دانی اگر زیرك و عاقل باشی
چنگ در پرده همین میدهدت پند ولی[2]
وعظت آنگاه کند[3] سود که قابل باشی
در چمن هرورقی دفتر حالی دگرست
حیف باشد که زحال[4] همه غافل باشی
گرچه راهیست پر از بیم ز ما تا در دوست[5]
رفتن آسان بود ار واقف منزل باشی
نقد عمرت ببرد قصهٔ[6] دنیا بگزاف
که شب و روز درین قصهٔ مشکل[7] باشی
حافظا گرمدد ازبخت[8] بلندت باشد
صید آن شاهد مطبوع شمایل باشی

---

۱ افشار: بر.
۲ اصل: «لیکن»؛ ایاصوفیه، قزوینی، ستایشگر و افشار: ولی؛ موزهٔ ملی دهلی: همین پند همی فرماید.
۳ افشار: دهد.
۴ قزوینی: کار.
۵ ستایشگر و قزوینی: زما تا بر دوست؛ موزهٔ ملی دهلی: راهیست پرآشوب ز ما تا بر دوست.
۶ ایاصوفیه، قزوینی، افشار و موزهٔ ملی دهلی: غصه؛ و ظاهراً مناسبتر است؛ ستایشگر: قصهٔ دوران.
۷ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: گر شب و روز درین قصهٔ مشکل؛ ستایشگر و افشار: گر شب و روز درین فکرت باطل.
۸ ستایشگر: گر مدد بخت.

۱۰

وقت را غنیمت دان آن‌قدر که بتوانی
حاصل از حیات ای جان یکدمست[۱] تا دانی
کام‌بخشی گردون[۲] عمر در عوض دارد
جهد کن که از دولت داد عیش[۳] بستانی
پند عاشقان بشنو وز در طرب بازآی[۴]
کین همه نمی‌ارزد شغل عالم فانی
با دعای شب‌خیزان ای شکر دهان[۵] مستیز
در پناه یک اسمست[۶] خاتم سلیمانی
پیش زاهد از رندی دم مزن که نتوان گفت
با طبیب نامحرم حال درد پنهانی
خم شکن[۷] نمیداند این‌قدر که صوفی را
جنس خانگی باشد[۸] همچو لعل رمانی
یوسف عزیزم رفت[۹] ای برادران رحمی
کز غمش عجب دیدم[۱۰] حال پیر کنعانی

---

۱ فرود، ستایشگر، قزوینی، قدسی و افشار و موزهٔ ملی دهلی: این دمست؛ ایاصوفیه: حاصل حیوة ای دل یکدمست.
۲ قدسی: دوران.
۳ افشار: کام عیش.
۴ قزوینی، قدسی و افشار: بازآ؛ فرود: وز هوس دمی بازآ.
۵ افشار: دهن.
۶ فرود و افشار: اسمیست.
۷ نسخه بدل جامع نسخ، ستایشگر و قزوینی: محتسب.
۸ افشار: دارد.
۹ افشار: شد؛ قدسی: کو.
۱۰ قزوینی: بینم؛ قدسی: دارم؛ جامع نسخ: تبه دیدم.

مـی‌روی و مژگانت خون خلق مـی‌ریزد[۱۱]
تیز[۱۲] می‌روی جانا ترسمت فـرو مانـی[۱۳]
دل ز نـاوك چشمت گـوش داشتم لیکـن
ابروی کمانـدارت می‌بـرد بـه پیشانی[۱۴]
جمع‌کن باحسانی[۱۵] حافظ پریشانرا
ای شکنج گیسویت مجمع پریشانی[۱۶]

---

۱۱ ایاصوفیه، فرود و موزهٔ ملی دهلی: میریزند.
۱۲ جامع نسخ و قدسی: تند.
۱۳ افشار: ترسمت که درمانی.
۱۴ فرود: ابروی کماندارت می‌برد به آسانی.
۱۵ نسخهٔ بدل جامع نسخ و موزهٔ ملی دهلی: بآسانی.
۱۶ این غزل در چاپ قزوینی و جلالی نائینی ۱۳، در طبع قدسی ۱۴ و در چاپ افشار ۱۰ و در نسخهٔ فرود ۱۲ و در نسخهٔ ستایشگر و ایاصوفیه ۱۱ بیت دارد.
سه بیت موجود در طبع قزوینی در اینجا نقل می‌شود:
باغبان چو من زینجا بگذرم حرامت باد — گر بجای من سروی غیردوست بنشانی
زاهد پشیمان را ذوق بـاده خواهد کشت — عـاقـلا مکن کـاری کـاورد پشیمانی
گر تو فارغی از ما ای نگار سنگین دل — حال خود بخواهم گفت پیش آصف ثانی
بیت نخست در نسخهٔ ایاصوفیه:
باغبان چو من زانجا بگذرم حرامت باد — گر نه برگلم سروی همچو دوست بنشانی
فرود: زاهد پشیمان را ذوق باده خواهد شد.
ستایشگر: گر تو فارغی از من...

۸

هزار جهد بکردم که یار من باشی
مراد بخش[1] دل بیقرار من باشی
چراغ دیدهٔ[2] شب‌زنده‌دار من گردی
انیس خاطر امیدوار من باشی
در آن چمن که بتان دست عاشقان گیرند
گرت ز دست برآید نگار من باشی
چو خسروان ملاحت ببندگان نازند
تو در میانه خداوندگار من باشی
از آن عقیق که خونین دلم ز عشوهٔ او
اگر کنم گلهٔ غمگسار[3] من باشی
شود غزالهٔ خورشید صید لاغر من
گر آهویی چو تو یکدم[4] شکار من باشی
سه بوسه کز دو لبت کردهٔ وظیفهٔ من
اگر ادا نکنی قرض‌دار من باشی
من ار چه حافظ شهرم جوی نمی‌ارزم
مگر تو از کرم خویش یار من باشی[5]

---

۱ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: قرار بخش.
۲ افشار: چراغ خلوت.
۳ ایاصوفیه:، ستایشگر و افشار: رازدار.
۴ افشار: یك شب.
۵ شمارهٔ ابیات این غزل با نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی یکسانست ولی این دو بیت نیز در نسخهٔ ستایشگر و چاپ قزوینی موجود است که بیت دوم در چاپ افشار هم وجود دارد:
شبی بکلبهٔ احزان عاشقان آیی — دمی انیس دل سوگوار من باشی
من این مراد ببینم بخودکه نیم‌شبی — بجای اشك روان در کنار من باشی
ستایشگر: دمی بکلبه... شبی انیس...
این غزل در ابیات و عبارات عیناً با نسخهٔ فرهاد برابر است.

۸

هواخواه توام جانا و میدانم که میدانی
که هم نادیده می‌بینی و هم ننوشته میخوانی
ملامت‌گو چه دریابد میان عاشق و معشوق
نه‌بیند چشم نابینا خصوص اسرار پنهانی
بیفشان زلف و صوفی را بپا بازی و رقص‌آور[۱]
که از هر رقعهٔ دلقش هزاران بت[۲] بیفشانی
ملك[۳] در سجدهٔ آدم زمین‌بوس تو نیت کرد
که درحسن تو چیزی یافت بیش از طور انسانی[۴]
چراغ‌افروز چشم ما نسیم زلف خوبانست[۵]
مباد این جمع را یارب غم از باد پریشانی
دریغا عیش شب‌گیری که درخواب سحر بگذشت
بدانی قدر وصل ای دل در آن وقتی‌که درمانی[۶]
ملول از همرهان بودن طریق کاردانی نیست
بکش دشواری منزل بیاد عهد آسانی

---

۱ ستایشگر: ببازی و برقص آور. نسخهٔ بدل جامع نسخ: بیفشان دلق صوفی....
۲ افشار: زلفش هزاران دل؛ ایاصوفیه: رقعهٔ زلفش هزاران بت.
۳ نسخهٔ اصل: «فلك» که مطابق معنی و ضبط عموم نسخی که بنظر رسید اصلاح شده است.
۴ قزوینی: که در حسن تو لطفی دید بیش از حد انسانی؛ افشار: که در حسن تو لطفی یافت بیش از طور انسانی؛ قدسی: که در حسن تو چیزی یافت غیرار طور انسانی؛ جلالی نائینی: که از حسن تو لفظی دید بیش از طور انسانی. ضبط نسخهٔ ستایشگر و چاپ انجوی مطابق با متن است.
۵ قزوینی: جانانست؛ افشار: حضوری حاصلست امروز و جمله دوستان جمعند.
۶ قزوینی: ندانی قدر وقت ای دل مگر وقتی که درمانی؛ افشار: بدانی قدر آن ای دل ولی وقتی که درمانی؛ ستایشگر: ای دل بهجرانی چو درمانی.

خیال چنبر زلفش فریبت میدهد حافظ
نگر تا حلقهٔ[۷] اقبال ناممکن نجنبانی[۸]

۷ ایاصوفیه: چنبر.
۸ این غزل در چاپ قزوینی نه و درچاپ افشار هفت بیت دارد (در نسخهٔ عکسی موزهٔ ملی دهلی بعلت وجود لکه‌های فراوان این غزل ناخواناست) یك بیت دیگر چاپ قزوینی ذیلا درج می‌شود:
گشادکار مشتاقان در آن ابروی دلبندست   خدارا یك‌نفس بنشین گره بگشا زپیشانی
بجای بیت بالا در طبع افشار بیت زیرین دیده می‌شود که در چاپ قزوینی موجود نیست ولی در چاپ قدسی هردو بیت آمده است:
امید از بخت میدارم‌که بگشایم کمربندش   خدا را ای فلك با ما گره بگشا زپیشانی
علاوه بر ابیات فوق دو بیت دیگرهم در نسخهٔ ستایشگر موجود است:
امید از بخت میدارم‌که بگشایم کمربندت   خدا را ای فلك با من مگو اسرار پنهانی
خم زلفت بنامیزدکه آن مجموعهٔ دلهاست   ازآن باد ایمنی بادش‌که انگیزد پریشانی

۹

یـا مبسمـا یحـاکـی درجـاً مـن‌الـلالـی
یـارب چـه در خـور آمد گـردت خط[۱] هلالـی
حالی خیـال وصلت خـوش میـدهـد فریبم[۲]
تا خـود چه نقش سازد[۳] ایـن صورت خیالـی
دل‌رفت ودیده خون‌شد تن خست وجان‌برون شد[۴]
فـی العشق معجبـات یـاتیـن[۵] بـالتـوالـی[۶]
مـی ده کـه گـرچـه[۷] گشتم نامه سیاه عالم
نـومیـد کـی تـوان بـود از لطف لایـزالـی
ساقی بیـار جـامـی وز خلـوتم بـرون کـن[۸]
تـا دربـدر بگـردم قـلاش و لاابـالـی[۹]
دلبـر بعشق‌بـازی خـونـم حـلال دانست
فتـوی قصه[۱۰] چـونست ای زمرهٔ مـوالی[۱۱]

---

۱ قزوینی و افشار: گردش خط؛ ایاصوفیه و موزهٔ ملی دهلی: گرد خطت.
۲ ستایشگر: خیل خیال وصلت خوش میدهد غرورم؛ ایاصوفیه: حالی خیال وصلت خوش صورتیست لیکن.
۳ ستایشگر، قزوینی، افشار و موزهٔ ملی دهلی: نقش بازد.
۴ افشار: جان زبون شد؛ ستایشگر: جان خسته تن زبون شد.
۵ افشار: تأتین. در چاپ افشار این مصراع به بیتی دیگر تعلق دارد.
۶ این بیت در متن چاپ قزوینی نیست ولی در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی بیت باین صورت آمده است:
دل‌خون شدم زدستش وزناز چشم مستش فی‌العشق معجبات یاتین بالتوالی
در چاپ قدسی و افشار هردو صورت این بیت با تفاوتهایی دیده می‌شود.
مصراع دوم بیت متن در نسخهٔ ستایشگر چنین است: اوذیت بالرزایاما للهوی و مالی؛ در نسخهٔ ایاصوفیه عبارت «بالتوالی» ساقط است.
۷ افشار: می ده اگر چه...
۸ قزوینی و موزهٔ ملی دهلی: برون‌کش.
۹ در چاپ افشار این بیت نیست.
۱۰ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: فتوی عشق.
۱۱ این بیت در چاپ قزوینی و افشار و نسخهٔ ایاصوفیه نیست.

چون نیست نقش[12] دوران در هیچ حال ثابت
حافظ مکن شکایت تا[13] می‌خوریم حالی
صافیست جام خاطر در دور آصف عهد
قم فاسقنی رحیقاً اصفی من‌الزلالی[14]
مسند فروز دولت کان شهی[15] و شوکت
برهان ملك و ملت بونصر بوالمعالی[16-17]

۱۲ ستایشگر و افشار: چون نیست حال...
۱۳ افشار: شکایت ما.
۱۴ این بیت در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیست. ایاصوفیه: الزلال.
۱۵ ایاصوفیه، ستایشگر و قزوینی: کان شکوه.
۱۶ در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این بیت نیست ولی در چاپ افشار چنین است:
آن‌کس که فخر دارد برجمله اهل عالم شمس سماء دولت بونصر بوالمعالی
۱۷ این غزل در چاپ قدسی مرکب از ۱۷ بیت، در نسخهٔ پرتو علوی ۱۳ بیت، در چاپ افشار ۱۱ بیت، در طبع قزوینی و پژمان ۹ بیت و در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی ۱۰ بیت می‌باشد و درین‌جا دو بیت دیگر از چاپ قزوینی نقل می‌گردد که دومین بیت آن در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیز وجود دارد:
الملك قد تباهی من جده وجده یارب که جاودان باد این قدر و این معالی
از چار چیز مگذر گر عاقلی و زیرك امن و شراب بیغش معشوق و جای خالی
(این دو بیت با تفاوتهایی در چاپ افشار هم موجود است.)
در نسخهٔ ستایشگر علاوه برابیات مذکور سه بیت عربی هم دیده می‌شود.

قصیده، مثنویات، قطعات،
رباعیات و مفردات

قصیده

۲۵*

جوزا سحر نهاد حمایل[1] برابرم

یعنی غلام شاهم و سوگند می‌خورم

ساقی بیا که از مدد[2] بخت کارساز

کامی که خواستم ز خدا شد میسرم

جامی بده که باز بشادی روی شاه[3]

پیرانه سر هوای جوانیست بر سرم

راهی بزن[4] بوصف زلال خضر که من

از جام شاه جرعه‌کش آب[5] کوثرم

شاها من ار بعرش[6] رسانم سریر فضل

مملوك این[7] جنابم و مسکین این درم

---

* این قصیده که از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده است، در برخی از نسخه‌ها جزو غزلهاست اما در نسخهٔ ایاصوفیه درآخر غزلها بدون عنوان ضبط گردیده، چون تعداد ابیات و سبك آن به‌قصیده شبیه‌تر از غزلست و نیز در برخی از نسخه‌ها جزو قصاید آمده است آنرا پس‌از غزلها آوردیم.

۱ افشار: هیاکل.

۲ افشار: بیا کز آمدن.

۳ ادیب برومند: جامی بده بمن که بشادی روی یار؛ جامع نسخ: جامی بده بمن که....؛ فرود: روی خوب.

۴ قزوینی، افشار، ادیب‌برومند، ستایشگر، جامع‌نسخ، نسخهٔ‌عکسی‌دانشگاه وفرود: راهم‌مزن.

۵ فرود، ادیب برومند، قزوینی و ستایشگر: حوض؛ نسخهٔ عکسی دانشگاه: جام.

۶ نسخهٔ عکسی دانشگاه، قزوینی و فرود: شاها اگر.

۷ نسخهٔ عکسی دانشگاه و ستایشگر: آن.

من جرعه‌نوش بزم تو بودم هزار سال
کی ترک آب‌خور کند این طبع خوگرم[۸]

ور باورت نمی‌شود[۹] از بنده این حدیث
از گفتهٔ کمال دلیلی بیاورم

گر برکنم دل از تو و بردارم از تو مهر
آن مهر برکه افکنم آن[۱۰] دل کجا برم

منصور بن محمد[۱۱] غازیست حرزمن
وز این خجسته نام[۱۲] بر اعدا مظفرم

عهدالست من همه با عشق* شاه بود
وز شاه‌راه عمر بدین عهد[۱۳] بگذرم

شاهین‌صفت چوطعمه چشیدم ز دست شاه
کی باشد التفات بصید کبوترم

ای شاه شهرگیر چه گردد اگر شود[۱۴]
در سایهٔ تو ملك فراغت مقررم[۱۵]

بال و پری ندارم واین طرفه‌ترکه نیست
غیر از هوای منزل سیمرغ در سرم[۱۶]

شعرم ز یمن[۱۷] مدح توصد ملك دل گشاد
گویی که تیغ گشت زبان سخن‌ورم

---

۸ این بیت درنسخهٔ ستایشگرنیست؛ نسخهٔعکسی‌دانشگاه: کی‌ترك‌آب‌خورد کندطبع‌خوگرم.

۹ نسخهٔ عکسی دانشگاه و قزوینی: نمی‌کند. ۱۰ افشار: وان.

۱۱ نسخهٔ عکسی دانشگاه، قزوینی، ادیب برومند، فرود، و ستایشگر: مظفر؛ جامع‌نسخ: «نام محمد است و علی حرز جان من» و در ضبطی دیگر بسان متن است.

۱۲ جامع نسخ: وز این دو نام نیك؛ ستایشگر: کز این....؛ ادیب برومند: خجسته فال.

* نسخهٔ عکسی دانشگاه: عهد.

۱۳ افشار: مهر؛ فرود: از شاهراه..؛ نسخهٔ عکسی دانشگاه:... بدین راه بگذرم.

۱۴ نسخهٔ عکسی دانشگاه: شیرگیر چه‌کم‌گردد ار شود؛ قزوینی، افشار، ادیب برومند، جامع نسخ، ستایشگر و فرود: چه‌کم گردد ار شود.

۱۵ قزوینی، ادیب برومند، ستایشگر، جامع نسخ، افشار و فرود: میسرم؛ نسخهٔ عکسی دانشگاه: ملك قناعت.

۱۶ این بیت در نسخهٔ قزوینی نیست.

۱۷ نسخهٔ عکسی دانشگاه، قزوینی، ادیب برومند، ستایشگر، افشار و جامع نسخ: بیمن.

برگلشنی اگر بگذشتم چو باد صبح
نه[۱۸] عشق سرو بود و نه شوق صنوبرم
بوی تو می‌شنیدم و بریاد روی تو
دادند ساقیان طرب یك دو ساغرم[۱۹]
مستی بآب یکدوعنب مرد[۲۰] بنده نیست
من سال‌خورده رند خرابات پرورم
باسیر اختر و فلکم[۲۱] داوری بسیست
انصاف شاه باد درین قصه داورم
شکر خدا که باز درین اوج بارگاه
طاوس عرش می‌شنود صوت[۲۲] شهپرم
نامم ز کارنامهٔ عشاق محو باد
گر جز محبت تو بود شغل[۲۳] دیگرم
شبل الاسد بصید دلم حمله کرد و من[۲۴]
گر لاغرم وگرنه شکار غضنفرم
ای عاشقان روی تو از ذره بیشتر
من کی رسم بوصل تو کز ذره کمترم[۲۵]
بنما بمن که منکر حسن رخ تو کیست
تا دیده‌اش به گزلك غیرت برآورم[۲۶]

۱۸ قزوینی و ادیب برومند: نی؛ جامع نسخ: نی عشق سرو بود نه...
۱۹ این بیت در نسخهٔ فرود نیست.
۲۰ افشار: بآب گرم عنب وضع؛ قزوینی، ادیب برومند، ستایشگر و جامع نسخ: وضع؛ این بیت در نسخهٔ فرود نیست.
۲۱ قزوینی و ادیب برومند: اختر فلکم؛ فرود: تا سیر اختران بود و حکم داوری.
۲۲ ستایشگر، قزوینی، ادیب برومند، جامع نسخ و افشار: صیت. این بیت در نسخهٔ فرود نیست.
۲۳ ادیب برومند و جامع نسخ: عشق؛ افشار: کار.
۲۴ ستایشگر: کرد و رفت؛ فرود: حمله کرده است.
۲۵ و ۲۶ این بیت در نسخهٔ فرود نیست.

برمن فتاد سایهٔ خورشید سلطنت

و اکنون فراغتست ز خورشید خاورم[۲۷]

مقصود ازین معامله بازار تیز نیست[۲۸]

نه جلوه می‌فروشم و نه[۲۹] عشوه می‌خرم

۲۷ فرود: انورم.

۲۸ ستایشگر، قزوینی، فرود و ادیب برومند: بازار تیزیست؛ جامع نسخ: بازار تیزئیست؛ ضبط نسخهٔ افشار بسان متن است.

۲۹ ستایشگر، جامع نسخ، قزوینی و افشار: نی... و نی...؛ ادیب برومند: نی... و نه...

مثنویها

۲۶*

الا ای آهوی وحشی کجایی
مرا با تست بسیار[۱] آشنایی
بیا تا حال یکدیگر بدانیم
مراد هم[۲] بجوییم ار توانیم
که می‌بینم که این دشت مشوش
چراگاهی ندارد ایمن[۳] و خوش
که خواهد شد بگویید ای حبیبان[۴]
رفیق بی‌کسان یار غریبان
مگر خضر مبارك پی در آید
ز یمن همتش این ره سر آید[۵]
مگر وقت عطا[۶] پروردن آمد
که فالم لاتذرنی فرداً آمد[۷]

---

* مثنویها عموماً متعلق به‌نسخهٔ ایاصوفیه است.
۱ قزوینی: چندین.
۲ ادیب برومند: مراد از هم.
۳ ادیب برومند و قزوینی: خرم و خوش.
۴ قزوینی: رفیقان؛ ادیب برومند: رقیبان.
۵ قزوینی: همتش کاری گشاید؛ ستایشگر: همتش کاری برآید.
۶ قزوینی: وفا.
۷ جامع نسخ: فرد آمد؛ ستایشگر: که قولم...

که روزی رەروی در سرزمینی
بلطفش گفت رندی رەنشینی[۸]
که ای سالك چه در انبانه داری
بیا دامی بنه گر دانه داری
جوابش داد و گفتا[۹] دام دارم
ولی سیمرغ می‌باید شکارم
بگفتا چون بدست آری نشانش
که از ما بی‌نشانست[۱۰] آشیانش
چو آن سرو سهی[۱۱] شد کاروانی
ز تاك سرو[۱۲] میکن دیده‌بانی
برفت و طبع خوش باشم[۱۳] حزین کرد
برادر با برادر کی چنین کرد[۱۴]
مده جام می و پای گل[۱۵] از دست
ولی غافل مباش از دهر بدمست[۱۶]
نثار[۱۷] من چه وزن آرد بدین ساز
که خورشید غنی[۱۸] شد کیسه‌پرداز
لب سرچشمهٔ و طرف جویی
نم اشکی و با خود گفت‌وگویی[۱۹]

---

۸ افشار: همنشینی؛ ستایشگر: همی گفت این معما با قرینی؛ ادیب برومند: رند رەنشینی.
۹ ستایشگر، قزوینی و افشار: داد گفتا.
۱۰ افشار: که اربانشانست.
۱۱ قزوینی و ستایشگر: سرو روان.
۱۲ قزوینی و ستایشگر: زشاخ سرو؛ جامع نسخ: زبال سرو.
۱۳ موزهٔ ملی دهلی: طبع را از ما حزین.
۱۴ ستایشگر: کسی با دوست هرگز این چنین کرد. این بیت در نسخهٔ قزوینی و افشار نیست.
۱۵ ستایشگر: و زلف بت.
۱۶ قزوینی و افشار: سرمست.
۱۷ ستایشگر و قزوینی: نیاز؛ افشار: نیاز من چه وجد آرد..
۱۸ این کلمه را در اصل «عمی» هم می‌توان خواند.
۱۹ افشار و جامع نسخ: گفتگوبی.

بیاد رفتگان و دوستداران
موافق گشته[۲۰] با ابر بهاران
چنان بی‌رحم زد زخم جدایی[۲۱]
که گویی خود نبودست آشنایی
مگر خضر مبارك پی تواند
که این تنها بدان تنها رساند
تو گوهر بین و از خرمهره بگذر
بطرزی[۲۲] کان نگردد شهره بگذر[۲۳]
چو من ماهی کلك آرم بتحریر[۲۴]
تو از نون والقلم می‌پرس تفسیر[۲۵]
رفیقان قدر یکدیگر بدانید
چو معلومست شرح از بر بخوانید[۲۶]
مقالات نصیحت گو[۲۷] همینست
که حکم انداز[۲۸] هجران در کمین است
روانرا با سخن درهم سرشتیم
و زو تخمی که حاصل گشت[۲۹] کشتیم
فرح‌بخشی درین ترکیب پیداست
که مغز شعر[۳۰] و مغز جان اجزاست

---

۲۰ افشار، قزوینی و ستایشگر: موافق گرد.
۲۱ قزوینی: تیغ جدایی؛ افشار: تیغ خدایی.
۲۲ قزوینی و جامع نسخ: ز طرزی؛ موزهٔ ملی دهلی: بشرطی.
۲۳ افشار: یکسر.
۲۴ افشار، ادیب برومند و جامع نسخ: بتقریر.
۲۵ افشار: تحریر.
۲۶ قزوینی: مخوانید.
۲۷ افشار: نصیحت‌گر.
۲۸ قزوینی: سنگ‌انداز.
۲۹ قزوینی و جامع نسخ: وزان... حاصل بود؛ ادیب برومند، ستایشگر و افشار: وزو... حاصل بود.
۳۰ قزوینی: نغز شعر؛ موزهٔ ملی دهلی: شعر نغز.

بیاور[۳۱] نکهت این طیب امید
مشام جان معطر ساز جاوید
که این نافه ز چین جیب حورست[۳۲]
نه زان[۳۳] آهو که از مردم نفورست[۳۴]

---

۳۱ قزوینی، ادیب برومند، افشار، ستایشگر و جامع نسخ: بیاوز.
۳۲ افشار: ز جیب چین حورست.
۳۳ قزوینی، ستایشگر و ادیب برومند: نه آن.
۳۴ این مثنوی در نسخهٔ ادیب برومند، قزوینی و جامع نسخ شامل ۲۹ بیت، در نسخهٔ افشار ۲۶ بیت و در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی ۲۷ بیت است. سه بیت دیگر از نسخهٔ قزوینی نقل می‌شود که نخستین بیت با اختلافاتی در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و افشار نیز موجودست:

دو تنها و دو سرگردان دو بیکس — دد ودامت کمین از پیش و از پس
چنینم هست یاد از پیر دانا — فراموشم نشد هرگز همانا
چو نالان آمدت آب روان پیش — مدد بخشش از آب دیدهٔ خویش

۱۵*

بیا ساقی آن می که حال آورد
کرامت فزاید کمال آورد
بمن ده که من بس دل[1] افتاده‌ام
وزین هردو بی‌حاصل افتاده‌ام
بیا[2] ساقی آن می‌کزان[3] جام جم
زند لاف بینایی[4] اندر عدم
بیا ساقی آن کیمیای فتوح
که با گنج قارون دهد عمر نوح
بده تا برویت گشایند[5] باز
در کامرانی و عمر دراز
بده تا بگویم بآواز نی
که جمشید کی بود و کاوس کی
دم از سیر این دیر دیرینه‌زن
صلایی بشاهان پیشینه‌زن
همان‌منزلست این جهان خراب
که دیدست ایوان افراسیاب

---

* شماره و ترتیب ابیات ساقی‌نامه در نسخه‌ها یکسان نیست. نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیز بسان متن ۱۵ بیت دارد. نسخهٔ افشار شامل ۱۳ بیت است. اما در برخی از نسخه‌ها مانند ستایشگر، قزوینی و جامع نسخ بسیار بیشتر ازین تعداد است بنابراین با توجه به عدم هم‌آهنگی نسخ، از ذکر ابیات اضافی خودداری می‌کنیم بویژه که نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی نیز از لحاظ تعداد و ترتیب ابیات با متن یکسانست.

۱ ادیب برومند، قزوینی، جامع نسخ وموزهٔ ملی دهلی: که‌بس بیدل؛ افشار: که من بیدل.
۲ قزوینی: بده.
۳ قزوینی، افشار و ادیب برومند: کزو.
۴ این کلمه در اصل «نابینایی» ضبط شده‌که مسلماً اشتباه کاتب است و بهمین دلیل و نیز با توجه به لفظ و معنی اصلاح گردید.
۵ افشار: گشاییم.

چه خوش گفت جمشید با تاج و گنج
که یك جو نیـرزد سرای سپنج
بیـا ساقی آن آتش تـابنـاك
که زردشت می‌جویدش زیر خاك
بمن ده که در کیش رندان مست
چه آتش‌پرست وچه دنیی‌پرست
بیا ساقی آن بکر مستور مست
که اندر خرابات دارد نشست
بمن ده که بدنام خواهم شدن
مرید[۶] می و جام خواهـم شدن
بیا ساقی آن آب اندیشه‌سوز
که‌گر شیر نوشد شود بیشه‌سوز
بده تـا روم برفلك شیرگیر
بهم برزنم دام این گرگ پیر

۶ قزوینی: خراب؛ ادیب برومند: برندی.

۸*

چرا با بخت خود چندین ستیزم
چرا[۱] از طالع خود می‌گریزم
مرا بگذشت آب فرقت از سر
بدین حالم مدارا نیست درخور
هم‌اکنون راه شهر دوست گیرم
که گر میرم هم اندر راه میرم
غریبانی که حالم را به‌بینند
زمانی بر سرم آرام گیرند
غریبان را غریبان یاد دارند
که ایشان یکدگر را یادگارند
خدایا چارهٔ بیچارگانی
مرا و جز مرا چاره تو دانی
چنان‌کز شب برآری روز روشن
ازین انده برآور[۲] شادی من
ز هجرانت[۳] بسی دارم شکایت
نمی‌گنجد دراینجا این[۴] حکایت

* این مثنوی از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده و در اغلب نسخه‌ها نیست.
۱ جامع نسخ: مرا.
۲ جامع نسخ: برآری.
۳ جامع نسخ: هجرانش.
۴ جامع نسخ: آن.

مقطعات

۱*

آصف عهد زمان جان جهان[1] تورانشاه
که درین مزرعه جز دانهٔ خیرات نکشت
ناف هفته بد و از ماه صفر[2] کاف و الف
که بگلشن شد و این گلخن پردود بهشت[3]
آنک میلش سوی حق بینی و حق‌گویی بود[4]
سال تاریخ وفاتش طلب از میل بهشت

۲*

آن میوهٔ بهشتی کآمد بدست[5] ای جان
در دل چرا نکشتی از کف چرا بهشتی[6]
تاریخ این حکایت گر از تو باز پرسند
سرجمله‌اش فروخوان از میوهٔ بهشتی

---

* این قطعه عیناً با ضبط چاپ قزوینی برابر است.
۱ پرتو: شاه‌جهان؛ ستایشگر: عهدجهان خواجهٔ‌جان؛ ایاصوفیه: آصف‌عهدوزمان‌جان‌وجهان.
۲ جلالی نائینی: ماه رجب.
۳ قدسی: این خانهٔ بدرود بهشت؛ پرتو: ازین گلخن پردرد بهشت؛ جلالی نائینی: که بگلشن شده این گلخن پردرد بهشت.
۴ پرتو: چونکه میلش بسوی نیکی حق‌گویا بود؛ ستایشگر: چونکه میلش بسوی نیکی و حق‌گویی بود.
* این قطعه از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده است.
۵ ادیب برومند و قزوینی: بدستت.
۶ قزوینی: از دست چون بهشتی.

۳

اعظم قوام دولت و دین آنك بر درش
از بهر خاکبوس نمودی فلك سجود
با آن وجود و آن عظمت رفت زیر خاك[۱]
در نصف ماه ذی‌القعد[۲] از عرصهٔ وجود
تا کس امید جود ندارد دگر ز کس[۳]
آمد حروف سال وفاتش امید جود

*۴

ای معرا اصل عالی جوهرت از جور و حرص[۴]
وی[۵] مبرا ذات میمون اخترت از زرق و ریو
در[۶] بزرگی کی روا باشد که تشریفات را
از فرشته بازگیری آنگهی[۷] بخشی بدیو

*۵

بازآی که چشمم بجمالت نگرانست
بازآکه زهجرت دل من درخفقانست[۸]

---

۱ قدسی: عظمت زیر خاك شد؛ در نسخهٔ ستایشگر این مصراع مغشوش است.
۲ قدسی و قزوینی: ذی‌قعد؛ ستایشگر: ذی‌قعده.
۳ قدسی: ندارد زکس دگر.
* این قطعه از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده است.
۴ جامع نسخ: ای منزه اصل عالی جوهرت از حقد و حرص؛ ادیب برومند و قزوینی: از حرص وآز؛ ستایشگر: عالی گوهرت ازحقد وحرص؛ مسعودی: ای معلا.... ازحد وصف.
۵ جامع نسخ: ای.
۶ جامع نسخ و ستایشگر: از.
۷ مسعودی، جامع نسخ و ادیب برومند: وانگهی.
* این دو بیت چنانکه ملاحظه می‌شود رباعی نیست و در اصل باشتباه جزو رباعیات آمده است. در نسخهٔ قزوینی و اغلب نسخ خطی و چاپی این دو بیت وجود ندارد اما در چاپ پژمان جزو قطعات منسوب به حافظ درج شده است.
۸ پژمان: باز آی که دل در غم هجرت بفغانست.

بازآی که بی‌روی تو ای نور دودیده[1]
سیلاب ز چشم من سرگشته روانست

۶*

برادر خواجه عادل طاب مثواه
پس از پنجاه و نه سال از حیاتش
بسوی روضهٔ رضوان سفر کرد[2]
خدا راضی ز افعال و صفاتش
خلیل عادل پیوسته برخوان[3]
وز آنجا فهم کن سال وفاتش

۷

بر تو خوانم ز دفتر اخلاق
آیتی در وفا[4] و در بخشش
هر که بخراشدت[5] جگر بجفا
همچو[6] کان کریم زر بخشش
از شجر شرط مردمی آموز[7]
هر که سنگت زند ثمر بخشش
از صدف یادگیر[8] نکتهٔ حلم[9]
آنك برد سرت[10] گهر بخشش

---

۱ پژمان: ای یار گرامی.
* ضبط این قطعه با نسخهٔ قزوینی: پژمان، انجوی و جلالی نائینی یکسانست.
۲ قدسی و پرتو: رضوان روان شد.
۳ افشار: بنوشته‌برخوان؛ پرتو: خلیل وعادل‌وپیوسته برخوان؛ ستایشگر: خلیل عادلی... قزوینی و فرود: «خلیل عادلش».
۴ ستایشگر: در سخا. ۵ جلالی نائینی: بخراشدش. ۶ افشار: تو چو.
۷ ایاصوفیه، ستایشگر، موزهٔ ملی دهلی، قزوینی، پژمان، افشار، جلالی نائینی و پرتو: کم مباش از درخت سایه‌فکن.
۸ قزوینی: یاد دار. ۹ پرتو: نقطهٔ حلم.
۱۰ موزهٔ ملی‌دهلی، قزوینی، افشار وپژمان: هرکه برد سرت؛ ستایشگر: هرکه‌سربردت.

۸*

بر سر بازار جان‌بازان[۱] منادی میزنند[۲]
بشنوید ای ساکنان کوی رندی[۳] بشنوید

دختر رز چند روزی هست کز ماگم شدست[۴]
رفت تا[۵] گیرد سر خود هان‌وهان حاضر شوید

جامهٔ دارد[۶] ز لعل و نیم‌تاجی از حباب
عقل و دانش برد و شد[۷] تا ایمن از وی نغنوید[۸]

هر که آن تلخم دهد حلوا بها جانش دهم[۹]
ور بود پوشیده و پنهان بدوزخ در روید[۱۰]

دختری شب‌گرد تلخ تیز گلرنگست مست[۱۱]
گر بیابیدش بسوی خانهٔ حافظ برید

---

* این قطعه قبلا جزو غزلها نیز آمده است رك. ص ۱۵۴ غزل شمارهٔ ۱۱۲. در نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی این قطعه نیست.

۱ افشار: بر سر بازار جان یاران...

۲ پرتو: منادی میکنند.

۳ جلالی نائینی و پرتو: کوی رندان.

۴ ستایشگر، قزوینی، انجوی، پژمان و جلالی نائینی و ضبط غزل: چند روزی شد که از....؛ پرتو: چند روزی شد که از ما گم‌شده؛ ایاصوفیه: روزی کز برما....

۵ اصل: «وقتها» که براساس نسخه‌های: قزوینی، انجوی، افشار، پژمان، پرتو و جلالی نائینی و ضبط قبلی غزل تصحیح گردیده است.

۶ جلالی نائینی: جام زر دارد.

۷ ستایشگر، افشار و پژمان و ضبط قبلی: عقل و دانش می‌برد.

۸ جلالی نائینی: عقل و دانش میبرد از یمن از وی نغنوید.

۹ افشار: هر که این تلخم دهد شیرین بهایش جان دهم.

۱۰ پرتو: ور بپوشانید و پنهان هم بدوزخ در روید؛ ستایشگر: در شوید.

۱۱ قزوینی، انجوی و پژمان: دختری شب‌گرد تند تلخ گلرنگست و مست؛ افشار: دختری شب‌گرد تیز تلخ گلرنگست و مست؛ پرتو: دختر رز گرچه تیز و تلخ گلرنگ است نیست؛ جلالی نائینی: دختر گل‌رنگ شد تلخ خوش حارسك (؟) ضبط قبلی: دختر می گرچه تیز و تلخ و گلرنگست و مست. این بیت در نسخهٔ ستایشگر نیست. ایاصوفیه: دختری شب‌گرد تیز تلخ گلرنگست مست.

۹

بسمع خواجه رسان ای ندیم[۱] وقت‌شناس
بخلوتی که در آن[۲] اجنبی صبا[۳] باشد
لطیفهٔ بمیان آر و خوش[۴] بخندانش
به نکتهٔ که دلش را در آن[۵] رضا باشد
پس آنگه از کرمش این قدر بلطف بپرس[۶]
که گر وظیفه تقاضا کنم روا باشد

۱۰*

بلبل اندر ناله و گل خندهٔ خوش میزند
چون نسوزد دل‌که دلبر رو برآتش می‌زند[۷]
ناخوشیها دیده‌ام از زاهد[۸] پشمینه‌پوش
من غلام مطربم کابریشمی[۹] خوش می‌زند

---

۱ ستایشگر و قدسی: رفیق؛ موزهٔ ملی دهلی و ایاصوفیه: حریف.
۲ قزوینی، افشار، پژمان، انجوی و جلالی نائینی: که درو.
۳ جلالی نائینی: نکهت صبا.
۴ ستایشگر: بمیان آور و.
۵ ستایشگر و پرتو: برآن؛ قزوینی، پژمان، انجوی و موزهٔ ملی دهلی و ایاصوفیه: بدان؛ افشار: مطابق متن.
افشار: بنکتهٔ که سزاوار زو روا باشد.
۶ قدسی: پس آنگهی زکرم آنقدر بپرس ز لطف؛ قزوینی، افشار، پژمان، ایاصوفیه و انجوی: پس آنگهش ز کرم این‌قدر بلطف بپرس؛ موزهٔ ملی دهلی: پس آنگهش.... بلطف بگو؛ پرتو: پس آنگهش ز کرم اینقدر ز لطف بپرس؛ جلالی نائینی: پس آنگهش زکرم آنقدر ز لطف بگو؛ ستایشگر: پس آنگهش بکرم این بگو بلطف و بپرس.
* این قطعه به‌نسخهٔ ایاصوفیه متعلق است.
۷ جامع نسخ: دلبر بروی آتش میزند.
۸ جامع نسخ: مردم.
۹ جامع نسخ: کابریشم.

ظاهراً از تیر مژگانش حذر کردن چه سود
زخم پنهانم بابروی کمانکش می‌زند

۱۱

[۱] بلبلی خون‌جگر خورد[۲] و گلی حاصل کرد
باد غیرت بصدش حال[۳] پریشان دل کرد
طوطئی را بخیال شکری دل خوش بود
ناگهش سنگ بلا[۴] نقش امل باطل کرد

۱۲

بهاء الحق والدین طاب مثواه
امام سنت و شیخ جماعت
چو میرفت ازجهان این بیت میخواند
بر اهل فضل و ارباب براعت[۵]
بطاعت قرب ایزد می‌توان یافت
قدم درنه گرت هست این بضاعت[۶]
بدین[۷] دستور تاریخ وفاتش
برون آر از حروف قرب و طاعت[۸]

---

۱ این دو بیت بخشی است از غزلی که در صفحهٔ ۹۱ چاپ قزوینی چاپ شده و در نسخهٔ اصل باشتباه جزو رباعیات آمده است؛ اما چون غزل مذکور در نسخهٔ اساس نیست این دو بیت را جزو قطعه‌ها قرار دادیم.
۲ قزوینی: خون‌دلی خورد.
۳ قزوینی: خار.
۴ قزوینی: سیل فنا.
۵ ستایشگر: صناعت؛ قدسی و پرتو: بلاغت. این بیت در نسخهٔ جلالی نائینی نیست.
۶ قزوینی، قدسی، افشار، پژمان، انجوی، پرتو و جلالی نائینی: گرت هست استطاعت؛ ستایشگر: در نه چو داری استطاعت.
۷ افشار: به این.
۸ ستایشگر، قزوینی، قدسی و پرتو، پژمان، انجوی و جلالی نائینی: قرب طاعت؛ افشار: مطابق متن. هرگاه واو را حرف عطف بشمار آوریم از لحاظ حساب ابجد سال وفات با ضبط قزوینی یکسانست.

۱۳*

تنم ز رنج فراوان همی نیاساید
دلم ز انده بی‌حد همی بفرساید
بخار حسرت چون بر شود ز دل بسرم[۱]
ز دیدگان نم[۲] باران غم فرو[۳] آید
ز بس غمان که بدیدم چنان شدم که مرا
ازین پس آنچه غمی پیش چشم دل آید[۴]
دو چشم من رخ من زرد دید و نتوانست[۵]
از آن بخون دل آنرا همی بینداید
و[۶] گر به‌بیند بدخواه روی من روزی
بچشم او رخ من زرد رنگ ننماید[۷]
لقب نهادم ازین روز[۸] فضل را محنت
مگر که فضل من از من زمانه برباید[۹]
فلك چو شادی من دید مر مرا نشمرد[۱۰]
کنون که می‌دهدم دم که غم همی آید[۱۱]

---

* این شعر در جامع نسخ جزو غزلهاست ولی در اغلب نسخه‌ها وجود ندارد. در نسخهٔ ادیب برومند جزو قطعه‌ها ضبط شده است.
۱ ادیب برومند: بخار حسرت غم چونکه برود ز دلم.
۲ این کلمه در اصل افتاده و از جامع نسخ آورده شده است؛ ادیب برومند: نم‌باران‌دل.
۳ جامع نسخ و ادیب برومند: فرود.
۴ ادیب برومند و جامع نسخ: نسیم صبح به یك دم ز جای برباید.
۵ ادیب برومند: رخ خود را چودید نتوانست؛ جامع نسخ: من که رخم...
۶ جامع نسخ: که.
۷ این کلمه در اصل: «بنماید» است که چون معناً غلط بود اصلاح گردید. این بیت در نسخهٔ ادیب برومند نیست.
۸ ادیب برومند: از آن روی.
۹ جامع نسخ: فضل مرا هم زمانه بستاید.
۱۰ جامع نسخ و ادیب برومند: بمن شمرد فلك هرچه شادیم میداد.
۱۱ جامع نسخ و ادیب برومند: میدهدم غم همی نپیماید.

چو من بمهر دل خویشتن درو[12] بندم
حجاب دور کند[13] فتنهٔ پدید آید
چرا نگرید چشم و چرا[14] ننالد گوش
چگونه کم نشود صبر و غم نیفزاید[15]
چو دوستدار من از من گرفت[16] بیزاری
مگر که دشمن بر من همی ببخشاید[17]
اگر ننالم گویند نیست حاجتمند
و گر بنالم گویند ژاژ می‌خاید
غمی نباشد از انکه خدای عز و جل[18]
دری نبندد تا دیگری بنگشاید[19]

۱۴*

تو نیك و بد خود هم از[1] خود بپرس
چرا دیگری بایدت محتسب
و من یتق‌الله یجعل له مخرجا[2]
ویرزقه من حیث لایحتسب[3]

---

۱۲ جامع نسخ: بر او.
۱۳ جامع نسخ: روا ندارد دگر.
۱۴ جامع نسخ: چشمم چرا.
۱۵ این بیت در نسخهٔ ادیب برومند نیست.
۱۶ جامع نسخ: چو دوست از من بیدل گرفت.
۱۷ جامع نسخ: چگونه دشمن من برتنم بیفزاید. در نسخهٔ ادیب برومند این بیت نیست.
۱۸ ادیب برومند: از بهرآنکه عز وجل؛ جامع نسخ: غمین نباشم ازآنرو که حی جاویدان.
۱۹ ادیب برومند: دری نبست که هیچ دگر بنگشاید.
* این قطعه به‌نسخهٔ ایاصوفیه تعلق دارد.
۱ ستایشگر: بد خویش از.
۲ این کلمه در نسخه‌هاییکه این قطعه را دارند: جامع نسخ، ادیب برومند، فرود، مسعودی، موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر نیست.
۳ در نسخهٔ فرود بیتی دیگرهم درین قطعه وجود دارد:
ز بد دور باش و بنیکی گرای   مکن عمر ضایع بلهو ولعب

۱۵*

حسن این نظم از بیان مستغنیست
بر فروغ خور کسی گوید[۱] دلیل
آفرین بر کلك[۲] نقاشی که داد
بکر معنی[۳] را چنین حسنی جمیل
عقل در حسنش نمی‌یابد بدل
طبع در لطفش نمی‌بیند[۴] بدیل
معجزست این نظم یا سحر حلال
هاتف آورد این سخن[۵] یا جبرئیل
کس نداند[۶] گفت رمزی زین نمط[۷]
کس نیارد[۸] سفت دری زین سبیل[۹]

۱۶

خسروا دادگرا شیردلا بحرکفا[۱۰]
ای جلال[۱۱] تو بانواع هنر ارزانی

---

* این قطعه به‌نسخهٔ ایاصوفیه متعلق است.
۱ ستایشگر: برفروغ مه نجوید کس؛ فرود: با فروغ مه کسی جوید؛ موزهٔ ملی دهلی و جامع نسخ: جوید.
۲ موزهٔ ملی دهلی: طبع.
۳ اصل: «یك معین» که موافق معنی و ضبط نسخه‌های ادیب برومند، موزهٔ ملی دهلی و جامع نسخ اصلاح گردیده است؛ مسعودی و ستایشگر: بکر معنی را چنین حسن؛ فرود: دلبر ما را چنین حسن.
۴ مسعودی، فرود و موزهٔ ملی دهلی: نمی‌یابد.
۵ موزهٔ ملی دهلی: خبر.
۶ موزهٔ ملی دهلی: نیارد.
۷ فرود: شعری زین قبیل.
۸ فرود: نداند.
۹ فرود، موزهٔ ملی دهلی، جامع نسخ و ادیب برومند: قبیل.
۱۰ ایاصوفیه و افشار: بحر کفا شیر دلا.
۱۱ قدسی: کمال.

همه اطراف گرفت و همه آفاق[۱] گشاد
صیت مسعودی و آوازهٔ شه سلطانی[۲]

گفته باشد مگرت[۳] ملهم غیب احوالم
وانکه[۴] شد روز منیرم چو شب ظلمانی

بردرت آنچه بیندوختم از سیم و ز زر[۵]
همه بربود بیکدم[۶] فلك چوگانی

دوش در خواب چنان دید خیالم که سحر
گذر افتاد بر اصطبل شهم پنهانی

بسته برآخر او[۷] استر من جو میخورد
تیزه افشاند و بمن[۸] گفت مرا میدانی

هیچ تعبیر ازین خواب ندانستم چیست[۹]
تو بفرمای که در فهم[۱۰] نداری ثانی

---

۱ قزوینی، پژمان، قدسی و انجوی: همه آفاق..... و همه اطراف؛ افشار: همه آفاق گرفت و همه عالم بگشاد؛ جلالی نائینی: همه آفاق.... همه آفاق؛ ایاصوفیه: همه آفاق... همه اوقات...

۲ این بیت در نسخهٔ پرتو نیست؛ ستایشگر: صیت محمودی و...؛ کلمهٔ «شه» در اصل افتاده است.

۳ اصل: «مکرم»، تصحیح متن باتوجه به‌معنای بیت و ضبط نسخه‌های: قزوینی، پژمان، قدسی، افشار، انجوی و سایر نسخی که بنظر رسید صورت گرفته است.

۴ اصل: «وانگهی» که با توجه به‌معنای بیت و مفهوم ضبط سایر نسخ اصلاح گردیده است. قزوینی و انجوی: این‌که شد روز سفیدم؛ قدسی و پژمان: این‌که شد روز منیرم؛ جلالی نائینی: دی شده روز منیرم.

۵ قزوینی، افشار، پژمان و انجوی: در سه سال (قدسی: دو سال) آنچه بیندوختم از شاه و وزیر؛ ستایشگر و پرتو: دوسه سال آنچه بیندوختم از شاه و وزیر؛ جلالی نائینی: بسه سال‌آنچه بیندوختم ازشاه و وزیر؛ ایاصوفیه: از سه سال‌آنچه نیندوختم از جاه وزیر.

۶ پرتو: بربود ز دستم.

۷ قزوینی، افشار، انجوی، پژمان و جلالی نائینی: آخور او؛ ایاصوفیه: آخروی.

۸ قزوینی و پژمان: تبره افشاند بمن؛ ایاصوفیه: تیره افشاند و بمن.

۹ قزوینی، قدسی، پژمان، انجوی و جلالی نائینی: هیچ تعبیر نمیدانمش این خواب که چیست؛ ستایشگر و پرتو: هیچ تعبیر نمیدانمش ایشاه جهان؛ افشار: هیچ تعبیر نمیدانمش آن خواب که چیست؛ ایاصوفیه: نمیدانمش این خواب که هست.

۱۰ پرتو: در حسن؛ ستایشگر: در دهر؛ ایاصوفیه: درعهد.

۱۷*

خسروا گوی فلك در خم چوگان تو باد[1]
ساحت کون و مکان عرصهٔ میدان تو باد
زلف خاتون ظفر شیفتهٔ پرچم تست
دیدهٔ فتح[2] ابد عاشق جولان تو باد
ای‌که انشاء عطارد صفت شوکت تست
عقل کل چاکر طغراکش دیوان تو باد
طیرهٔ جلوهٔ طوبی قد چون سرو تو شد
غیرت خلد برین ساحت ایوان تو باد
نه‌بتنها حیوانات و جمادات و نبات
هرچه در عالم[3] امرست بفرمان تو باد

۱۸*

دریغا خلعت روز جوانی[4]
گرش بودی طراز جاودانی
دریغا حسرتا دردا کزین جوی[5]
بخواهد رفت[6] آب زندگانی
همی باید برید از خویش و پیوند
چنین رفتست حکم آسمانی

---

* این قطعه از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده و در بسیاری از نسخه‌ها نیست.
۱ قزوینی: تو شد.
۲ و ۳ این کلمه در اصل محو شده و از نسخهٔ قزوینی آورده شده است.
* این قطعه به نسخهٔ ایاصوفیه متعلق است.
۴ـ افشار، موزهٔ ملی دهلی، فرود و جامع‌نسخ: حسن و جوانی؛ مسعودی: بسان متن؛ ادیب برومند: حشمت حسن و جوانی.
۵ ادیب برومند: کزین درد؛ افشار: جو.
۶ مسعودی: جدا خواهد شد.

وکل اخ مفارقة[۱] اخوه
بعمر[۲] ابیك الا الفرقدان[۳]

۱۹

درین ظلمت‌سرا تاکی ببوی دوست بنشینم[٤]
گهی انگشت بر[۵] دندان‌گهی سر برسر زانو
تناهی‌الصبر مذحلت بمأوی‌الاسد سرحان
و طارالعقل اذغنت بوکرالورق غربان[٦]
بیا ای طایر فرخ بیاور مژدهٔ دولت[۷]
عسی الایام ان یرجعن قوماً کالذی کانوا

---

۱ جامع نسخ: مفاقة.
۲ ادیب برومند و موزهٔ ملی دهلی: لعمر؛ جامع نسخ: لعمر اینك.
۳ این بیت در نسخهٔ فرود و افشار نیست.
۴ پرتو: درین ظلمت بگو تاکی ببوی دوست بنشینم؛ جلالی نائینی: ... تاکی ببوی سود بنشینم.
۵ ستایشگر و موزهٔ ملی دهلی: گهی انگشت در.
۶ این بیت در هیچیك از نسخ خطی و چاپی که بنظر رسید مندرج نیست، فقط درجامع نسخ حافظ (ص ۶۵۹) که باهتمام استاد مسعود فرزاد چاپ شده است بطور مغلوط بدین چند صورت دیده می‌شود:
بناءالصبر مدخلت بمالی لابد سرخان　　وطار العقل ادعی بمعنی الورق عریانو
تناهی الصبر قدخلت (ط حلت) تمادی الاسد سرخان (ط سرحان)
و طاء (طار) العقل ادعی (ادعنی) بلمع‌البرق عربانو (عـریانـوا)
در نسخهٔ اصلی متن حاضر هم مصراع دوم بیت مغلوط است و چنین مکتوب: «وطار ـ العقل ادعی بکر (مکر؟) الورا عرنانو» و گمان می‌رود که صحیح، همین صورت مکتوب‌متن چاپی حاضر است. هرگاه این بیت هم مانند مصراع آخر قطعهٔ فوق مربوط به‌الفندالزمانی (شهل‌بن شیبان شاعر عرب جاهلی) باشد باید گفت‌که امیرمعزی در سرودن بیت معروف زیر از آن متأثر شده است.
برجای رطل و جام می‌گوران نهادستند پی　　برجای چنگ ونای ونی‌آواز زاغست وزغن
اما این امر بعید می‌نماید زیرا که بیت عربی مذکور در هیچیك از مآخذی که شعر شهل‌بن شیبان در آنها نقل شده موجود نیست، ولی اگر امیرمعزی را صاحب مضمون فوق بدانیم و حافظ را سرایندهٔ بیت عربی مورد بحث بشناسیم بناچار باید بپذیریم که حافظ در سرودن آن به شعر امیر معزی نظر داشته و از آن متأثر شده است.
۷ قزوینی، انجوی و پژمان: بیا ای طایر دولت بیاور مژدهٔ وصلی؛ موزهٔ ملی دهلی: بیا ای طایر دولت بیاور مژدهٔ دولت؛ قدسی: بیا ای طایر فرخ بیاور مژدهٔ دولت؛ پرتو: بیار ای طالع فرخ بیار آن مژدهٔ دولت.

۲۰*

دلا دانی[1] که این[2] فرزانه فرزند
چه دید اندر خم این طاق رنگین[3]
بجای لوح سیمین بر[4] کنارش
فلک برسر نهادش لوح سنگین[5]

۲۱*

دل مبند ای مرد بخرد در سخای عمرو و[6] زید[7]
کس نمیداند که کارش از کجا خواهد گشاد
رو توکل کن نمیدانی که نوك کلك من[8]
نقش هر صورت که زد رنگی[9] دگر بیرون فتاد
شاه هرموزم ندید و بی‌سخن[10] صد لطف کرد
شاه یزدم دید ومدحش گفتم و هیچم نداد[11]
کار شاهان این چنین باشد تو ای حافظ مرنج
داور روزی‌رسان توفیق و نصرتشان دهاد[12]

---

* این قطعه از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده است.
۱ جامع نسخ، فرود، ادیب برومند، قزوینی و ستایشگر: دیدی.
۲ ستایشگر، جامع نسخ، قزوینی و ادیب برومند: آن.
۳ ستایشگر: رنگی.
۴ ادیب برومند، جامع نسخ، قزوینی و فرود: در. 5 ستایشگر: سنگی.
* این قطعه در چاپ قزوینی و انجوی نیست.
۶ این حرف و حرف (ی) در کلمهٔ «سخای» در اصل افتاده است.
۷ ایاصوفیه و افشار: دل منه.... بر سخای عمر و زید؛ قدسی: دل مبند ای جان من بر وعدهٔ شاه و وزیر؛ موزهٔ ملی دهلی: دل مبند.... برسخای عمر و [و] زید؛ پرتو: دل منه ایجان من بر خواجه و شاه [و] وزیر؛ جلالی نائینی: دل منه ای بیخرد تو برسخای عمر و [و] زید؛ ستایشگر: دل منه ای جان من برخواجه و شاه و زویر.
۸ پرتو: نوك کلك غیب؛ جلالی نائینی: نوك کلك تو؛ ستایشگر: که میدانی که...
۹ ایاصوفیه، ستایشگر و افشار: نقشی؛ پرتو و جلالی نائینی: رنگ.
۱۰ پرتو: ندیده بیسخن.
۱۱ جلالی نائینی: مدحش کردم و چیزی نداد.
۱۲ افشار و جلالی نائینی: توفیق نصرتشان؛ پرتو: توفیق فرصت‌شان.

۲۲*

دل منه بر دنیی و اسباب او
زانك از وی کس وفاداری ندید
کس عسل بی‌نیش[۱] ازین دکان نخورد
کس رطب بی‌خار ازین بستان نچید
هر[۲] بایامی چراغی برفروخت
چون تمام افروخت بادش در دمید
بی‌تکلف هرکه دل در وی[۳] نهاد
چون بدیدی[٤] خصم خود می‌پرورید
شاه غازی خسرو گیتی ستان
آنك از شمشیر او خون می‌چکید
که بیك حمله سپاهی می‌شکست
گه بهویی[٥] قلب گاهی می‌درید
سرورانرا بی‌سبب می‌کرد حبس
گردنانرا بی‌سخن[٦] سر می‌برید
از نهیبش پنجه می‌افکند شیر
در بیابان نام او چون می‌شنید
عاقبت شیراز و تبریز و عراق
چون مسخر کرد وقتش در رسید

---

* این قطعه به نسخهٔ ایاصوفیه متعلق است.
۱ اصل: «نوش» که مسلماً اشتباه کاتب است.
۲ فرود: گر؛ جامع نسخ: مر.
۳ قزوینی، فرود، جامع نسخ و ادیب برومند: بر وی؛ موزهٔ ملی دهلی: بی وی.
۴ ادیب برومند: بدید او؛ جامع نسخ: ندیدی.
۵ فرود: بهایی.
۶ قزوینی: بی‌خطر؛ مسعودی: بی‌گنه؛ جامع نسخ: سرکشان را بی‌سخن؛ موزهٔ ملی دهلی، و فرود: بی‌سبب؛ ادیب برومند: سرکشان را بیگنه.

آن‌که روشن بد جهان بینش بدو
میل در چشم جهانبینش کشید

۲۳

رحمن لایموت چو این[1] پادشاه را
دید آنچنان کزو عمل‌الخیر[2] لایفوت
جایش[3] قرین رحمت خود[4] کرد تا[5] کند
تاریخ این معامله رحمن لایموت

۲۴

رحیم منکر خمار بود روزی چند
به آن[6] دلیل که القاص لایحب القاص[7]
بریخت خون صراحی ولی بکشتن او
زمانه‌نیز درآمد که والجروح قصاص[8]

۲۵*

ساقیا پیمانه پرکن زانکه صاحب مجلست[9]
آرزو می‌بخشد و اسرار میدارد نگاه

---

۱ پرتو: رحمان لایموت جهان پادشاهرا؛ قزوینی، افشار و جلالی نائینی: چوآن.
۲ ستایشگر، قدسی، پژمان و پرتو: عمل خیر؛ قزوینی و افشار و ایاصوفیه: مطابق متن.
۳ ایاصوفیه: نامش.
۴ قدسی: جانش غریق رحمت حق کرد تا کند؛ افشار: موتش قرین رحمت خود کرد تا بود؛ جلالی نائینی: جانش قرین رحمت حق کرد تا بود.
۵ حروف «د‌تا» در نسخهٔ اصل محو شده است.
۶ جامع نسخ، قدسی و جلالی نائینی: بدان.
۷ پرتو: بدان دلیل که انفاس لایحب‌القاص.
۸ جامع نسخ: و قصاص؛ پرتو و قدسی: که الجروح قصاص.
* این قطعه از نسخهٔ ایاصوفیه آورده شده است و دربرخی‌از نسخ نیست.
۹ ستایشگر: صاحب محتسب.

جنت نقدست اینجا عیش و عشرت کن بذوق[۱]
زانکه در جنت خدا[۲] بر بنده ننویسد گناه
دوستداران دوستکامند و حریفان باادب
پیشکاران نیک نام و صف‌نشینان نیکخواه
ساز چنگ آهنگ عشرت صحن مجلس جای رقص
خال جانان دانهٔ دل زلف ساقی دام راه[۳]
دور ازین بهتر نگردد[۴] ساقیا عشرت گزین
جای[۵] ازین خوشتر نباشد حافظا ساغر بخواه

*۲۶

سرای[۶] مدرسه و بحث علم و طاق و رواق
چه‌سود چون دل دانا[۷] و چشم بینا نیست
سرای قاضی یزد ار چه منبع علمست[۸]
خلاف نیست که[۹] علم نظر[۱۰] در آنجا نیست

۲۷

سرور اهل عمایم شمع بزم انجمن[۱۱]
صاحب صاحبقران حاجی[۱۲] قوام‌الدین حسن

---

۱ قزوینی، جامع نسخ و ستایشگر: تازه کن. ۲ ستایشگر: جنت کسی.
۳ این بیت در نسخهٔ ستایشگر نیست. ۴ قزوینی: نباشد.
۵ ستایشگر و جامع نسخ: حال.
* این قطعه به نسخهٔ ایاصوفیه متعلق است.
۶ مسعودی، ستایشگر و فرود: سراو.
۷ فرود: حسود را دل دانا.
۸ ستایشگر: فضلاست؛ مسعودی و فرود: فضلست.
۹ ستایشگر: ولی چه سود که.
۱۰ مسعودی: حکم نظر.
۱۱ ایاصوفیه، قزوینی، انجوی و پرتو: شمع جمع انجمن؛ ستایشگر: سرو باغ اهل‌بینش شمع...
۱۲ ایاصوفیه، قزوینی، افشار، پرتو و جلالی‌نائینی: خواجه؛ پژمان: مطابق متن.

هفتصد[1] و پنجاه و چار از هجرت خیرالبشر[2]
مهر را جوزا[3] مکان و ماه را خوشه وطن
سادس ماه ربیع الاول[4] اندرنیم روز
روز آدینه بحکم کردگار ذوالمنن
مرغ روحش کو همای آشیان قدس[5] بود
شد سوی باغ بهشت از دام این[6] دارمحن

۲۸

شاها مسافری[7] ز بهشتم رسیده است
رضوان سرشت[8] و حوروش و سلسبیل‌موی[9]
خوش لفظ و پاك‌معنی و موزون و دلپذیر
صاحب جمال و نازك و بکر و لطیفه‌گوی[10]
گفتم به این پسر ز برای چه آمدی[11]
گفتا ز بهر مجلس شاه فرشته خوی[12]
اکنون ز صحبت من مفلس بجان رسید[13]
نزدیك خویش خوانش و یکدم دلش بجوی[14]

---

۱ ایاصوفیه: هفصد.
۲ افشار: هفتصد وپنجاه‌سال از...؛ پرتو: هفتصدوشصت‌وچهار از... ۳ افشار: خور را.
۴ ایاصوفیه، ستایشگر، قزوینی، افشار، انجوی و پرتو: ربیع‌الاخر؛ پژمان و جلالی نائینی: مطابق متن. ۵ افشار: آسمان قدس؛ جلالی نائینی؛ آستان قدس.
۶ افشار: بهشت آرام ازین؛ ایاصوفیه: بهشت آزاد ازین.
۷ ستایشگر، جامع نسخ، قدسی و جلالی نائینی: مبشری.
۸ ستایشگر، جامع نسخ، قدسی و جلالی نائینی: رضوان سریر.
۹ فرهاد، ستایشگر، جامع نسخ وجلالی‌نائینی: سلسبیل‌خوی؛ ظاهراً در اصل هم: «خوی» یا «بوی» بوده است.
۱۰ قدسی: نازك و خوب و لطیف‌گوی؛ جلالی‌نائینی: نازك و دیگرلطیفه‌گوی؛ ستایشگر: صاحب کمال و نازك و دیگر لطیفه‌گوی.
۱۱ ستایشگر وقدسی: گفتم دراین سراچه ز بهر چه آمدی؛ جامع نسخ و جلالی نائینی: بدین سراچه ز بهر چه؛ فرهاد: گفتم باین سراچه برای چه آمدی.
۱۲ قدسی: شاه غریب‌جوی؛ جلالی نائینی: گفت از برای مجلس شاه...
۱۳ جلالی نائینی: اکنون ز صحبت من مسکین ملول شد.
۱۴ ستایشگر، قدسی و جلالی نائینی: خوانش و کام دلش بجوی.

۳۰*

صباح جمعه سادس ربیع‌الاول بود
که از دلم غم آن ماه روی شد زایل
بسال هفتصدوشصت وچهار از هجرت
چو آب گشت بمن حل حکایت مشکل
دریغ و درد و تأسف کجا دهد سودی
کنون‌که عمر ببازیچه رفت و بیحاصل

۳۱*

کلك کوته نظرم بین که بر طغرل شاه
سخن طعنهٔ هدهد بزبان می‌آرد
از میان میزنم این روسیه سرزده را
که از دلم غم آن ماه روی شد زایل

۳۲

مجد دین سرور سلطان قضاة اسمعیل[۱]
که زدی کلك زبان آورش از شرع نطق
ناف هفته بد و از ماه رجب شد پنج روز[۲]
که برون رفت ازین خانهٔ بی وضع و نسق[۳]

---

* این قطعه متعلق به نسخهٔ ایاصوفیه است. ضبط این قطعه با نسخهٔ افشار یکسانست. جامع نسخ: صباح جمعه بدوسادس ربیع‌الاول؛ مسعودی: صباح جمعه بد وسادس ربیع نخست؛ ادیب برومند: صباح جمعه و....

* این قطعه در اغلب نسخی که بنظر رسید دیده نمی‌شود ولی در جامع نسخ حافظ وجود دارد.

۱ قدسی، پرتو و جلالی نائینی: قضا اسماعیل؛ قزوینی، پژمان و انجوی: سرور وسلطان قضات؛ افشار: آصف‌عهدو زمان‌جان و جهان تورانشاه. ظاهراً ضبط قزوینی اصح است.

۲ قزوینی، انجوی و پژمان: ماه رجب کاف و الف؛ قدسی: رجب پنجم روز؛ پرتو: رجب آخر روز؛ جلالی نائینی: رجب رفته دو روز؛ ستایشگر: رجب یازده روز. افشار:←

کنف رحمت[4] حق منزل او دان وانگه[5]
سال تاریخ وفاتش طلب از رحمت حق

→ مطابق متن؛ ایاصوفیه: ماه رجب ی‌ح روز.
۳ ستایشگر و قدسی: بی‌ضبط و نسق؛ قزوینی، انجوی و پژمان: بی‌نظم و نسق؛ جلالی نائینی: درین خانهٔ بی‌نظم و نسق؛ ضبط چاپ افشار با متن مطابقت دارد؛ ایاصوفیه: عالم بی‌وضع و نسق.
۴ اصل: «طرف رحمت» که با توجه به ضبط عموم نسخی که بنظر رسید تصحیح گردیده است.
۵ قدسی، پرتو، جلالی نائینی و ستایشگر: کنف رحمت... دان آنگه؛ افشار: کنف رحمت حق.

خوبا

نرگس

۱ در چاپ قزوینی جای مص
ملی دهلی و ستایشگر: حقا که
۲ قزوینی، پژمان و انجوی: در میـ
مطابق متن.
۳ جلالی نائینی و پرتو: حیات.
۴ قزوینی، پژمان، انجوی و جلالی نائینی: هم در
بر در میخانه سرافراز شود؛ پرتو: هم بر در میخانه
ستایشگر: مطابق متن.
* ضبط این رباعی عیناً با ضبط نسخهٔ قزوینی یکسانست.
۵ قزوینی و ستایشگر: برازیشان.
۶ پرتو: سر برآورد.

خواب ارچه خوش آمد همه‌را در عهدت[1]
حقا که بچشم در نیامد ما را

۷

چشمت که فسون و رنگ می‌بارد ازو
زنهار که تیغ جنگ[2] می‌بارد ازو
بس زود ملول گشتی از هم‌نفسان
آه از دل تو که سنگ می‌بارد ازو

۸

چشم تو که سحر بابلست استادش
یارب که فسونها برواد[3] از یادش
وآن‌گوش که‌حلقه کرد درگوش‌جهان[4]
آویزهٔ در ز نظم حافظ ب

۹

چون باده ز غم چه بایدت[5] جوشیدن
با لشکر غم نمی‌توان
سبزست لبت ساغر ازو دور مدار
می بر لب سبزه خ

---

۱ قدسی: خوش آمده خواب جمله را در دیده.
۲ قزوینی، پژمان و انجوی: افسوس که
ستایشگر: مطابق متن.
۳ ستایشگر: مرواد.
۴ قزوینی، پژمان و انجوی: آن
گوش که حلقه کرد درگو
۵ اصل: چبایدت.
۶ قزوینی، پژمان و
مطابق متن.

۱۰

چون جامه ز تن برکشد آن مشکین خال
ماهی که نظیر خود ندارد بجمال[۱]
در سینه ز نازکی دلش بتوان دید[۲]
مانندهٔ سنگ خاره در آب زلال

۱۱

چون غنچهٔ گل قرابه‌پرداز شود
نرگس بهوای می قدح ساز شود
فارغ دل آنکسی که مانند حباب[۳]
هم در سر می خانه برانداز[۴] شود

۱۲*

خوبان جهان صید توان کرد بزر
خوش‌خوش برایشان[۵] بتوان‌خورد بزر
نرگس که کله‌دار جهانست ببین
کو نیز چگونه سر درآورد[۶] بزر

---

۱ در چاپ قزوینی جای مصراعهای اول و دوم این بیت با هم عوض شده است. موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: حقا که نظیر خود...

۲ قزوینی، پژمان و انجوی: در سینه دلش ز نازکی بتوان دید؛ موزهٔ ملی دهلی: مطابق متن.

۳ جلالی نائینی و پرتو: حیات.

۴ قزوینی، پژمان، انجوی و جلالی نائینی: هم در سر میخانه سرانداز شود؛ قدسی: هم بر در میخانه سرافراز شود؛ پرتو: هم بر در میخانه سرانداز شود؛ موزهٔ ملی دهلی و ستایشگر: مطابق متن.

* ضبط این رباعی عیناً با ضبط نسخهٔ قزوینی یکسانست.

۵ قزوینی و ستایشگر: برازیشان.

۶ پرتو: سر برآورد.

۱۹

گفتم[۱] کـه تـرا شوم مـدار اندیشه[۲]
دلخوش کن و برصبر گمـار اندیشه
کوصبر و چه دل کآنچه دلش میگویند[۳]
یك قطـرهٔ خونست و هـزار اندیشه

*۲۰

گفتم کـه لبت گفت لبم آب حیات
گفتم دهنت گفت زهی حب نبات
گفتم سخن تو گفت حافظ گفتا[۴]
شادی همـه لطیفه‌گویان صلوات

۲۱

ماهی که قدش بسرو می‌ماند راست
آیینه بدست و روی خود می‌آراست
دستارچهٔ پیش‌کشش کردم و گفت[۵]
وصلم طلبی زهی خیالی که تراست

---

۱ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی، پژمان و انجوی: گفتی.
۲ ستایشگر: دلدار بمن گفت مدار اندیشه.
۳ قزوینی، پژمان و انجوی: میخوانند؛ موزهٔ ملی دهلی: دلش میگویی؛ ستایشگر: آنچه دلش میخوانی؛ فرود: گفتم که چه دل کانچه دلش میخوانند.
* ضبط این رباعی با چاپ قزوینی و پژمان و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی و جلالی نائینی یکسانست اما در چاپ انجوی وجود ندارد.
۴ پرتو: گفتم سخن که گفت حافظ گفتا؛ ستایشگر: گفتم سخنت گفت که حافظ گ:
۵ ستایشگر، قزوینی، پژمان و انجوی: کردم گفت؛ جلالی نائینی: دستارچه بکردم گفتا؛ پرتو: دستار چو پیشکش نمودم گفتا.

وله ایضاً فی المفردات*

تمنای من از عمر و جوانی
وصال تست و آنگه زندگانی

*

چشمم آن شب[1] که ز شوق تو نهد سر بلحد
تا دم صبح قیامت نگران خواهد بود[2]

*

نمی بینم نشاط و عیش[3] در کس
نه درمان دلی نه درد دینی[4]

*

می‌خور که صدگناه ز اغیار درحجاب
بهتر ز طاعتی که بروی و ریا کنند[5]

*

شکر شکر بشکرانه بیفشان حافظ
که نگار خوش‌شیرین‌حرکاتت دادند[6]

---

* این ابیات در نسخهٔ ایاصوفیه وجود ندارد.

۱ قزوینی، موزهٔ ملی دهلی و ضبط قبلی بیت: آن دم.

۲ این بیت مربوط است به غزل شمارهٔ ۱۲۲ که درصفحهٔ ۱۶۷ چاپ شده است.

۳ قزوینی: نشاط عیش.

۴ این بیت به غزل شمارهٔ ۴۶۰ که در صفحهٔ ۶۶۵ چاپ شده متعلق است اما مصراع نخستین آن در غزل مذکور و همچنین در چاپ خانلری و نسخهٔ موزهٔ ملی دهلی چنین است: نه همت را امید سربلندی.

۵ بیتی است از غزل شمارهٔ ۹۲ که در صفحهٔ ۱۲۸ چاپ شده است.

۶ این بیت صورت دیگری است از بیتی که در صفحهٔ ۱۵۰ چاپ قدسی چنین است:
شکر شکر بشکرانه بیفشان حافظ   که نگار خوش شیرین حرکاتم دادند
ولی در غزل مربوط در چاپ قزوینی، افشار و متن حاضر دیده نمی‌شود.

نام بت من که مه ز رویش خجلست
دو حرف ز نظم حافظ مرتجلست
اول ششم هجی و قلبش روشن
لیکن عجب آنکه آخرش خون دلست

*

دوش با آن هزار دیناری
شدم از صد طریق لعب انگیز
شد فتاده چو عرصهٔ شطرنج
و آن سیه روی می‌نمود ستیز
گفتمش قایمست رخ بنهاد
گفت ازین پس بجنب وزود بریز
قایمم را بکه بداد از حرص
گفتم ای گرزه باز شه برخیز

*

پرده بر کردهای من مدران
هرچه گفتم بفضل در گذران

*

فهرست‌ها و اعلام

فهرست غزلیات

حرف «خ»

حرف «د»

حرف «ر»

حرف «ز»

حرف «س»

حرف «ش»

حرف «ع»

حرف «ف»

حرف «ق»

حرف «ک»

حرف «ل»

حرف «م»

حرف «ن»

حرف «و»

حرف «ه»

حرف «ی»

قصیده

فهرست مثنویها

فهرست مقطعات

فهرست رباعیات

فهرست مفردات

فهرست اعلام

(شمارهٔ صفحات مربوط به اعلام مقدمهٔ جامع دیوان با حروف مشخص شده است).

اعلام جغرافیایی و فلکی

نامهای حیوانات

نامهای نباتات و میوه‌ها

نام فلزات و گوهرها

نام آلات موسیقی

نام عطرها

نام کتابها

نام ماههای سال

زبانها

آهنگ‌های موسیقی

فهرست نام سوره‌ها و عبارات قرآن

فهرست احادیث

حافظ و هند

تاریخ ارتباط شمس‌الدین محمد حافظ با جماعات و فرقه‌های مختلف شبه‌قارهٔ هند از زمان حیات این شاعر بزرگ ایران آغاز می‌شود، و بیش از هفتصد سال است که این روابط معنوی و روحی برقرار می‌باشد.

علاقهٔ حافظ به هند و ارتباط مردم هند با حافظ امری دوجانبه است. حافظ نه‌تنها در دیوان خویش به «خال هندو» و «رای‌برهمن» اشاره می‌کند بلکه روابط قلبی او با فرهنگ و ساکنان هندوستان چنان عمیق و نزدیک بوده که حتی در سبک گفتارش اثر گذاشته است.

علاقهٔ وافر هندیان به سخنان حافظ همانست که شاعر خود درك نموده و در غزلی ــ که در مدح سلطان غیاث‌الدین پادشاه بنگاله سروده آنرا چنین توصیف کرده است:

شکرشکن شوند کنون طوطیان هند　　　زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود

از حسن اتفاق نخستین بار دیوان حافظ در هند چاپ شد، و امروز نیز از حسن تصادف فتوکپی یك نسخهٔ خطی از دیوان حافظ ــ که در سال ۸۲۴ هجری کتابت شده و قدیمترین نسخه‌ای است که تاکنون معرفی شده و انتشار یافته است ــ از هند به‌ایران رفته و به‌بهترین صورت در سال کوروش کبیر ــ سالی که ملت ایران دو هزار و پانصدمین سال بنیانگذاری شاهنشاهی خود را جشن می‌گیرد ــ طبع انتقادی شده است.

معاضدت و همکاری دکتر نذیراحمد دانشمند ایرانشناس هندی با دکتر سید محمدرضا جلالی نائینی عالم هندشناس برجستهٔ ایرانی در تصحیح و تعلیق دیوان حافظ، نمونهٔ بارزی از کوشش مشترك دانشمندان ایرانی و هندی برای گسترش دانش و روابط فرهنگی دو کشور بشمار میرود، و امید است که اینگونه همکاری‌های فرهنگی با ارزش روز بروز بیشتر شود و در آینده کتابهای سودمند دیگری در رشته‌های مختلف ادبی و علمی انتشار یابد.

تاراچند
رئیس انجمن هند و ایران
اوت ۱۹۷۱ ــ دهلی‌نو

HAFIZ AND INDIA

The history of the relation of Shams-ud-Din Muhammad Hafiz with different groups and classes of the Indian sub-continent commences from the very days of this great Iranian poet and today after more than seven hundred years the spiritual and mental relations are alive and well-maintained.

The relation of Hafiz with India and the association of the Indian people with Hafiz is a bilateral affair. Hafiz not only refers to «the Hindu mole» (خال هندو) , and «the judgment of the Brahman» (رای برهمن) in his *Diwan*, but rather his spiritual association with Indian culture and people is so deep and close that it has left its impact on his poetry.

The great interest evinced by the Indians in the poetry of Hafiz is in conformity with what the poet himself feels and expresses in a *ghazal* sung in praise of Sultan Ghiyath-ud-Din, the King of Bengal:-

شکر شکن شوند کنون طوطیان هند   زین قند پارسی که به بنگاله می‌رود

Fortunately *Diwan-e-Hafiz*, for the first time, was printed in India and it is a fine coincidence that now the photocopy of a manuscript of *Diwan-e-Hafiz* transcribed in 824 A.H. and the oldest one known and published so far, went from India to Iran where it has been published in the year of Cyrus, the Great—the year when the Iranian people are celebrating the 2500th year of the foundation of monarchy in their country.

The collaboration of Dr. Nazir Ahmad, the Indian Iranologist with Dr. Sayyed Muhammad Reza Jalali Na'ini, the distinguished Indologist of Iran in preparing a critical edition of *Diwan-e-Hafiz* is a fine example of the joint efforts of the Indian and Iranian scholars for well-maintaining the cultural relations of the two countries.

I hope that such cultural collaborations will increase day by day and in future also useful books on other literary aspects will be published.

Tara Chand
President, Indo-Iran Society, New Delhi.

August, 1971

DIWAN-E-HAFIZ

Edited by

Nazir Ahmad **&** ***S.M. Reza Jalali Na'ini***

Head of the Deptt.
of Persian
Aligarh Muslim
University
Aligarh, India.

Member of the Iranian
Society For Philosophy
and Humanities &
President, Iranian
Bar Association

Tehran 1976